35

Tilismāt-i-e-khayāl
(epistolography)

35

محسن الملک نواب محسن الدوله بهادر

Lucknow
10. XI. 26

طلسمات حیات از خزانه عامره گرفتم
محسن الملک نواب محسن الدوله بهادر

بسم الله الرحمن الرحیم

واد دیدهٔ معنی و گلگونهٔ عارض سخن حمد بهار پیرای گلشن پروریست که به وحشت نیرنگی بلاد
رقم پیچیده نزار شاخ آهو مینماید و نه نکهت پرستی نهال تحمیدش نامهٔ کافوری شمیم سواد نافه
طوطی طبع بلند خیالان با وصف آینه بوسی های کمال در شکرستان ثنایش سر به حیرت
نغمه مقام ستایشان با همه اصول دلنوازی ها در بزم مداحیش ترانه کج آهنگی از تار زبان
جرعه بزم سوادلیش باده تمنا در خمکدهٔ فلک سراپا جوش؛ و برنگ افروزی چهره مهر سحابش
شفق گلستان پوش؛ شبنمی که در خاک راه تمنایش اشک خونین ریخته گرداب چشمه خورشید
پرواز اوست و خار ریگه در هوای سوادلیش نالهٔ جنون انگیخته گوی سیفار نه فلک و ایره
او سحاب بنان سایه ایست از دود مجمرش و ریاحین رضوان نفحه ایست از بخور عنبر
امکانش جلوه گاه لامکان صفحه ایست از پای مور در شکنجه؛ و در نزهتکدهٔ ایجادش نیلوفر
در بزم عدم گرفتار پنجه خامه جلد نویسان در جلوه ریزی مالش طوفان وحشت در قدم
از شعشعه خیری علایش صد مشرق تجلی در زیر دم مثنوی بهار از فیض عامش گر برد بو
از شاخ آهو؛ چمن را ابر جودش کرد هاب؛ بجای غنچه آرد گوهر ناب؛ سوادش
خورشید؛ بلاگردان رولیش ماه و خورشید؛ بوصفش قطعه رنگین شکفته؛ الف
از الطافش گشته پر در؛ شده چون چاه یوسف چشمهٔ نور؛ سواد دیدهٔ معز مدانکه بیاض

سواد کشش؛ دلم از زیاد نامستن میشود دوا؛ یا سم اوست گو با این معما لما بعد حمد و ثنا عاصی پر معصیت مفطور
احقر نول کشور فتح الله اقفال ابواب المقاصد علیه فی الدهور بر ضمیر منیر تجلی تخمیر روشندلان صبح نفس و اوج بینش
دقیقه رس عرض حال بدینمنوال مینماید که از مبادی انتشار زبان شیر صبح شعور تا حال که بقدم خمسین و شهور
نیمه راه از عمر عزیز طی کرده در خدمت منشیان فطرت بلند و اوستادان دانشمند ارجمند تکلّم و جان و روح درون
توقع شاگردی دارد و سبب تسطیر این سطور آنست که از مدت مدید و عهد بعید عاصی پر معاصی را شوق فراهم آوردن
منشآت سحر خیز و رقعات دلاویز قبله آمال و کعبه اقبال سرآمد منشیان بلند فطرت و زبده نثر طرازان
عالی طبیعت خورشید اوج فصاحت پروری گوهر بحر بلاغت گستری رهنمای طریق رشد و مرشد سبیل ارشاد و
زبده اهل صباحت خلاصه ارباب بلاغت ناهج مناهج سخن گری صاعد مصاعد متانت گستری والد ماجد
عالیجناب الله کبو رام ادام الله ظل جلاله و ضاعف قدره و درجاته مد ظله الله المنعام مثنوی سخن فهم و سخن سنج و
سخن دان؛ فروغ محفل دانش پسندان؛ چو کرد طبع با کش نکته پرداز؛ ز شوخی لفظ بر معنی کند ناز
کارها بخ نامه او؛ زبان داده سخن را خامه او؛ ز تند طبعش چو موج از لفظ شاداب؛ پریشان نسخه گل را بود
آب؛ چو این سخن را تازه سازد؛ فصاحت را بلند آوازه سازد؛ صباحت را ز لفظش آب در جو؛
فصاحت را ز نثرش رنگ بر رو؛ کجا نثری چو نثری او روان است؛ تفاوت از زمین تا آسمان است؛
دل از دیوان گردون کرده تضمین؛ پی اوصاف نثرش نظم پروین؛ به رنگین معنیش گل کرده تحسین؛
بود چون نظم گل این نثر رنگین؛ چو نثر تازه اش را بر نوشتند؛ سخن را سر نوشت از سر نوشتند؛ عبارت
نسخه عمر از روا بُد؛ اشارت دستگاه نکته دانی؛ پی تحریر او از شیره جان؛ سیاهی میکند حل آب حیوان؛ دوات
از خامه چون وصفش نگارد؛ ز حیرت در دهان انگشت دارد؛ به تسوید گفت او کما هی؛ ز چشم حور باید
گیرد سیاهی؛ تماشای لفظ او کردم چو بسیار؛ ز معنی بیت را شد خانه آباد؛ بدرجه تمام بود فقره فقره بهم رسیده
و چندین بیاض بسواد برده شمعستان تعلیم و طریق رهروان وادی انشا پردازی افروختم و ذریعه
تسوید آن سعادات دو جهانی و مباهات جاودانی افزا اندوختم و بقول آن با ترتیب دیباچه و تقسیم ابواب
و فصول یاران سخن پرور و محبان صداقت گستر بر داشته جا بجا شهرت تمام دادند و فیض ها گرفتند.
قسم بصاحب کلام قدیم و انه لقسم لو تعلمون عظیم که غایت لب نرجات بضاعت و قلت استطاعت بر کرد
ضیاب تصنیف دیباچه بخاطر نگذشته با براو دل مستمندان مطبوعه که از حضرت قبله و کعبه دارین خوشنامه اعجاز طراز در قلم
ارزاده

سخن پرداز منصوبی تصنیف دیباچه شوند کدام سعادت برای هیچمدان بهتر ازین خواهد بود که قبول رسانده است

مصرعه نیکو کند مصنف تصنیف را بیان: چون این معنی بسبب اکثر موانع از شتات صورت نبست لاجرم برخی

ازان سودات را بطریق اختصار از ان جنگهای وحشیه و بیاضهای فهیم در یکجا از سطور شده بسیع و سعی

و ما به بعد الالف که این قطعه از تاریخ سال خبر میدهد قطعه بحمد الله که طبع قبله گاهی: چه نیکو بابه معنیه بیرون شد

از تاریخ سالش هاتف غیب علیهات خیال وی لقب نموده: در اجزای علیحده ثبت گردانیده به تحریر

دیباچه سعادت اندوز جاودان شدم هر چند من هیچدان هیچ نشانش را چه یارا که این باد ادب را اختیار

نمایم اما بقول مولانا نور الدین ظهوری که مناسب حال فرموده قوله اینکه خوش نقش نفیس نو چه تحریر

دیباچه تقریر نمودند فواید اغراض منظور و ملحوظ است آری بدفع عین الکمال باعقد لآلی شاهوار صدفی

ناچار است و فضای جانفزای باغ و بستان را خار و خس در کار کافور در جنب قرنفل شیدن بهر … ابر

انعطاف چسپیدن حکمت است و شیخ محمد صالح هم درین باب جرس جنبانیده قوله که گلستان را از خار نیست

گزیر نیست: و بحر بسیار ساحل از خس و خاشاک چاره نه: و مع هذا امید آنکه می پذیرند از طفیل عقاب ماها

رشته و الیس بدید هرکه اگر بیکر دها بد بن ابر سجا سر و بنا در نموده آن گنجینه بدعت را به هفت طلسم

مخصه موسوم به طلسمات خیال نمودم طلسم اول مشتمل بر الف و صحائف که بجناب حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی

و وزرای نامدار و امرای کامگار و دولتمندان عالیشان ذو المجد والاحسان در تهنیت و مبارکباد نسبت و رقیمه

اند طلسم دویم مشتمل بر مطابق حسن طلب و حسن ارسال و حسن رسید که از جانب بزرگان روزگار خود

بدوستان مرقوم نموده اند طلسم سیوم مبنی بر مکاتیب صاحب رسالت شوقیه و سفارش با مصاحبات

و دوست از دیر ملاقات و در لیحه ملاقات بزرگان زمان و اعیان دوران و تعزیت مالهم مصیبات

است طلسم چهارم متضمن بر مکاتبات فصاحت سمات معاملات مالی و ملکی است طلسم پنجم محتوی بر لطایف

رسیدن و القاب است طلسم ششم بر مدایح و لعروس ایابه مجموعه نسخ دارد طلسم هفتم مشتمل بر بعضی قصاید

منقبت و غزلیات و معمات است خاتمه مشتمل ختم کتاب بیت چه دیباچه بهار دولت است: چو

دانش نی چمن نازک ادائی: ندارد هرگز از فیض خدا داد: چنین دیباچه انشائی از ل یاد:

طلسم اول مشتمل بر الف و صحائف که بجناب حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی از وزرای نامدار و امرای کامگار و دولتمندان ذو

المجد والاحسان در تهنیت و مبارکباد ثبت فرموده اند مؤلفه در مسند جلوس خلافت حضرت احمد شاه بهادر بادشاه غازی

جلوس مبارک … نواب عمدة الملک خان عالم … خان بهادر نصرت جنگ

تهنیت مصدر دقت و سعادت ایام که بمیامن جلوس کرامت مانوس بندگان اعلی حضرت قبله و کعبهٔ جهانیان
خورشید مصدر اثار و مدار سلطنت لا رحمة للعالمین بخت بیدار سخت فرمان روائی و جهانبانی
در درجهٔ علیای بلند پایگی از معارج اوج جهای اسمانی گذرانیده و سریر دولت مصیر کشور کشائی و اقلیم ستانی
باعلای مدارج قدر و مقدار و والائی بر این سلسلهٔ پای عرش برین بلکه رسانیده بقیوضات ساما لوق
مبارک پیرو مرشد پیشوایان دین متین مظهر انوار ازلی معبد و اباب الصغیر افسر همایه خجسته اختر تمارک فضائل
بفرق فرقدان برسانند و تاج اسمان پایه فرخنده گوهر تاج سر افرازی از اکلیل ماه می ستانند تقبیر و قطعیر نیکده
بیت المعمور جایی را لطیفه این نوید بهجت اساس خرم دل و شادمانند فیروزی روز بازار روشن ارتب افزای
و دو جهانی بر روی کار امده و کافه اقاصی و ادانی عالم جسمانی را با هزار این روایح بشارت الانس فرخنده
و فیروزی رونق و رواج مسرت و ارتیاح جاودانی بدیدار گردیده بفروغ پیرای تجلیات روح پروری و
درخشندگی ماه مامای پرتو نور و سرور رساند و به نضارت افزای بهارستان سبز بخت و شگفتگی از زمین
تا اسمان زمزمهٔ حور و قصور ترانه خرمی و دلکشائی از منزل الانس مقدسان ملا اعلی سراپا جوش شادمانی
رست و نوای زمزمهٔ فرحت و جانفزائی از تارهای بربط عالم بالا ترانه ریز نغمه کامرانی اعلام از اوج
مهرجام بتقدیم لوازم سجدات تهنیت و ادای تسلیمات مبارکباد این همایون بشارت عام فیروزی و اتفاق
که نیهای فرخ نامهٔ سعادت ابدی و انوار جبهه دولت جاوید فراانده و خته هر شام و سحر از حضرت تعالی
سایه اکرم مسالت مینماید تا فسحت اباد عرصه گیتی بفروغ اشعه لمعات جهانگیری و عالم ستانی باسی
نیر اعظم شهنشاه انجم مطلع الانوار و لکشای رشک ظل ظلیل سلطنت ابد مقرون و سایه فرقد گمانه خلافت
همایون بر سر جلوه پرواز ان جار سوی عالم امکان مخلد و مبسوط داشته الی یوم القیام خجسته و مسعود گرداناد
تهنیت خلافت در مبارکباد سال دوم جلوس مبارک از جانب نواب جانعالم بهادر جنت خجسته زمان جلالت
اقتران که با هزار روایح کرامت و کامکاری لبریز یاحین بهارستان خلافت و جهانبانی یعنی تقدیم
ابد اتصال دوم سال فرخنده فال جلوس همایون و وجه ارز و صلاح جهانیان اب و رنگ طراوت و
برگ و بار سبز بختی از سر گرفته رزانت سلیقه و نضارت لعل زمین کامرانی دوانیده و نخل تمنا و امید عالمیان
نشو نمای خضارت ... جاوید بر گرفته ... جاوید انشاد نامهٔ ... للوفد ... تمنا
ادای تسلیمات تهنیت و قواعد سجدات مبارکباد این جشن همایون بتقدیم رسانیده بجناب حضرت مجیب الدعوات

یمن مبناید که او تعالی نیر عالمتاب سلطنت ابد مدت بلوامع تجلیات ابهت و اجلال بر ارائک [illegible] ال در چار سوی گیتی [illegible]
منور و درخشان و اشعه فروغ برای عرصه ربع مسکون دارا او قدر میار کبار نو لده حاضر شاه شهزاده [illegible] عرف نواب [illegible]
چند از فرخنده ایام میمنت فرجام که بمیامن طلوع نیر دولت و اقبال از مطلع کرامت و اوصاف ایزد و سعادت [illegible] ولادت
سعادت اتصال نائره جمال [illegible] ابا و اجداد [illegible] برج سلطنت و جهان [illegible] گوهر درج خلافت و فرمان
روای پادشاهزاده جهان و جهانیان [illegible] تقدیرات ایزد سبحان عالم [illegible] گلشن ارزو به نشو نمای طراوت
و شگفتگی بهار برای فسحت زمین و زمان امده زمزمه تهنیت [illegible] از هر طرف سامعه افروز مقدسان ملاء
اعلی گردیده و طبقه بهجت و کامرانی [illegible] عالم بالا رسیده خانه زاد فدویت نهاد اداب تهنیت و مبارکباد
این همایون روز جهان افروز بازاران انعکاس روحانی [illegible] رسانیده در جناب حضرت مجیب الدعوات
باداء لوازم دعاگستری روحانیان عالم علوی را ترانه پرداز نغمه دلنواز آمین ساخته [illegible]
و لقدس این نوباوه سرابستان عالم پروری و خاقانی را در سایه مراحم و عنایات [illegible]
درجه حیات ابدی عمر جاودانی فایز ساخته بهار برای گلشن جهانبانی دارا او بجناب شهزاده [illegible] اعلی جناب [illegible]
در منار کبار فتح اعدا ابدا عرضداشت فدوی عقیدت نشان لطف الله خان جبین عقیدت و اعتقاد
به سجدات عتبه فلک رتبه مجلی و نورانی ساخته و فرق عبودیت و انقیاد بناصیه سای آستان [illegible]
ارشیان باوج کیوان برافراخته بموقف عرض عاکفان پیشگاه عظمت و اجلال و ایستادهای بارگاه [illegible]
و افضال قبله و کعبه دو جهان مرشدزاده عالم و عالمیان پادشاهزاده جهان و جهانیان میرساند در این
هنگام خجسته انجام گلبانگ بشارت میمنت بشارت سامعه افروز اکناف کیهان گردید که جماعه طاغیه
رخامت فرجام بدسرانجام که بسودای جهالت خام و اغوای پندار ناتمام قدم جرأت و جسارت
در وادی ادبار نهاده بودند بضرب صمصام نصرت ارتسام بهادران فوج فیروزی لوای دولت
و اقبال و مجاهدان ظفر پیرای جیوش عظمت و اجلال منهزم و ذلیل و خسته و قتیل گشته بهاویه ذلت و
ضلالت و نکبت و بطالت رهگرای درکات [illegible] گردیدند و نسیم جانفزای [illegible]
فتحا مبینا بر پرچم اعلام ظفر اعتصام لوای دولت ابدپیوند [illegible] آمال جهانیان
[illegible] جاودانی [illegible] فدویت نهاد [illegible] تهنیت و مبارکباد
این همایون نوید [illegible] جاوید تقدیم رسانیده بر شام و سحر بصدق طویت و صفای اعتقاد بدرگاه حضرت

عرصه گو نهکان شده
و جهانی را کوکب تمنا تسجلات
ذات بختیار فروغ پذیرا [illegible]

فتاح مطلق [illegible]

فتاح مطلق مسالک مینماید که ظهور این فتح عظیم عنوان فتوحات ابدی و فتح الباب نصرتهای سرمدی بر چهره
برنامه ساباط نگارگاه مسجود الجنان فرخنده و مسعود و خجسته و محمود گرداند تا آثار آفتاب عالمتاب عظمت و اقبال ابد الدهر
تابان و درخشان باد ایضاً عرضه داشته مرسله بجناب خلافت حضرت محمد شاه پادشاه غازی از جانب نادر
قلیخان مشعر بر فتح قلعه سرپایان (؟) در بیان حسن ... مقرون بشقاوت مقیطور ز سیدالدین که چندی کراز مدت مدید تجاوز
نموده انحراف در کار سر هم فرمن کرده بود و همواره به پندار آنکه خلافت بخته بهار و استظهار اسباب
خون گرفتگی و فساد طریق عصیان و طغیان پیموده ماه از اره و افزار ملهوفان بیدست و پا مسکنت و مقتضای
قباحت سرشتی و دغاحت سرنوشت چون از تیره بختان خواب پشت بغفلت اندیشه را که در اقتضای ولده
سور بختیه و ضلالت چون کسی در محسد شریک اد بار خود ساخته و دست تطاول بمال و ناموس رعایای شکسته
غربا و جوار فرار پیش ساخت در بولا که فدویت نهاد از پیشگاه جلایل التفضلات حضرت خلیفه الرحمانی رایات
صوبداری غرا امتیاز یافته در تالیف قلوب و نزولیف شمار کافه انام از خاص و عام حسن ترود وجهد و افی
بتقدیم میرساند با طلاع اضطرار و اضطراب احوال کثیر الاختلال تهنیت خورده های انصرام لظلم و تعدی آن
مخمور صهبای نخوت و بطالت بکاه از جوش ... خود فراموش سنگ غفلت تمنای لعقل زده در قلع خار بوجه
خون خوبش نشاد رپا ازرو دوشت از ارتکاب سبوه استحصار و اغتصاب و تأسیس بنیان فسادت و اختلاف
باقسام مواعظ و انواع تهدید پاس لوازم ممانعت و امتناع مرعید داشته اما از انجاکه سیار ساعت در خیرهٔ شهر مساآبادان
کاخ دماغش تیره و مظلم نموده سراج المنور عقل انسانی را بلطمه صرصر هوا و جنس نفسانی خاموش ساخته بود از
وارون طالع و تیره روز پهابه نه دولت از کوشش هوش بر نیاورده و بر باده بر سابق و انکاح بلمر از
بر شعله زار سورش ... خاش افسانه ابد العزم نبیه و تادیب آن عرف محیط و قباحت و بلاهت بتاریخ
بیست و نهم شهر ذیقعده چهار گهری روز بر آمده با جمعیت همراهی از سر حد قصبه هادی آباد چون سیل بیلغار تا حد
قلعه سرپایان را که به استحکام و متانت دیوارهای رفیع و برج و باره های وسیع و خندق پهناور و عمیق
در عرض حصه کرده مدور ساخته و گردش تا عرصه کرده متواصل یکقدم راه هزاران چاه های پر خراب
تیره و تار بلکه بسیار از مسافت ها یک و تراکم زمین خار دار و نشیب و فراز جادهای دشوار
گذار و علاوه بر آن اکثر ... مسدود و تا گرداگرد بیشه سریع الاده ... طایر ذی بال خیال ... لشکر ... ظلم ...
در جانب ... جمله محالات ... ملجای سور بختیه قرار داده بود ... وارد ... این ...

مقهوران بجهور باتفاق اجل گرفتار بیچارگی مرده باطن که بدرون قلعه متحصن و محصور گردیده بسر دادن گوله‌های توپ
و رهکله و چرخ و تفنگ انداختن حقه‌های باروت پر از پیکان تیر خدنگ شرر شرارت و تو برکار شعله آتش فتن
ساخت فدوی درگاه والا از چهار طرف ملچارها بعهده‌های فوج و سران لشکر تقسیم ساخته به رعد اندازی توپهای
صاعقه بار و آتش‌بازی بانهای سحاب کردار در بنیاد انهدام اساس هستی مقاهیر شقاوت تخمیر مستعد و سرگرم گردید
معاندین نکبت شعار و ملاعین تباه فتنه و فساد بر صبح و شام باغوای بخت نافرجام و از روی خام تا تمام زمانه
از صور بلخ اماله سقر جهنم مستعد درکات بوار بیرون قلعه برآمده مشعله آذری نایره بیکبار آتش ذلت و هلاکت
در خرمن حیات خود بر بختند و یکه تازان میدان وغا و شیر مردان عرصه هیجا بعزم قتیل و اسیران گروه نکبت
انبوه دامن تهور و جلادت بر میان زده به ترک و تاز جان ستان و گیرودار نصرت نشان دمار از روزگار
آن مقبلان شیمن کفر و ظلام برآورده جاه بهای صحرای عناد و رهگرای وادی فنا میساختند و بسیار از فوج
بادشاهی اکثر بهادران نبرد کیش و غازیان شهادت اندیش در عین فعل و ترددهای دشمن کشی شربت
شهادت چشیده در راه عقیدت و اعتقاد گوهر جان نثار میساختند و جوانان بیکبار طلب زخمهای
کاری چهره گلفام سعادت گردیده بین اقران سرخروی کونین می اندوختند تا عرصه یکماه و یازده روز
همچنین هنگامه محشر نمون رستخیز بلاد اکبر بود از آنجا که اقبال عدو مال بادشاهی و تفضلات کمال
حضرت ظل اللهی ملجاء و کامل ارباب فدویان عقیدت آشنا است مجاهدان فوج فیروزی رایه
برین تاب توقف و تاخیر نیاورده بیورش تمام کوچه‌های سلامت به پائین قلعه رسانیده مانند نگین بحلقه خاتم
تنگ حصار کردند و بتاریخ غره محرم الحرام که طلوع صبح نصرت و ظفر مبشر دولت در نبرد دور مستعد القول شدند
که از نقب و نردبان اندرون قلعه درآمده فتنه نگونمیده این ضلالت سرشت سلاحشوقان سپاهی کوته براق ازین
و تن از جان جدا ساخته داخل جهنم سازند و الحاصل ستمکاران مردود نگونمیده گردوار نا همواران سلاک
خون خاک رسیده دلاور در سر ائین دانش بجید جلیلان تا دالی بوده نشتر خدنگ خالاکذار برگشته اند
جمیع رفقای شقاوت گرایش که باغوای طالع ناسازگار بجز رنگ ادبار ان گرفتار دام نکبت و
انکال گشته بودند از روزبانیت اینمعنی آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت شتاب در خویشتن صادق یافته
خود نیز کسب سعادت [illegible] موافق [illegible] اختیار [illegible] رویه
فرار به ماه منیجو [illegible] جان [illegible] ظفر القرآن [illegible] عصاکر نکنند

بال کرم کبرا کرده بدستیاری پنجه جلادت و خونریزی اژدرستین شهور و شجاعت ورا بر ساختند و هر یکی از آن غلاف
سیوف اقتدار و رمح زبرجید از کردانید از کشته ها پشته ها بر روی زمین پدیدار آوردند شمیم نسیم بدسرشت جو که
تر صد کیفر اعمال ضلالت دستمال و شقاوت پرورش افعال قباحت مآل چون آیینه نکبت و نکال تجسم الطبیر دیده
اسمی پیساهد منوعه با جمیع لمعات و اطراف در رمکان جهنم نشان صعوه جان را به چنگ شاهین قضا گرفتار یافته مضطر
و بیقرار چاره کار فراموش ساخت آخر الامر بتاریخ و دویم شهر مذکور بمجرد طلوع نیر فتح و فیروزی بهادران ظفر آثار
رستمان هجوم آورده آن منکوب منقل را بحبال سطوت قهر الهی و دست بربست حرب حسه اسیر زنجیر لقد برد
مبتلای ابتلا می بلا نمودند نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایات دولت و اقبال ابد اتصال جهانبانان والویه ظفر طراز خاقان
و زبده چمنستان گلشن گیتی را برنگ و بوی کام بخشی و کامرانی شگفته و خندان گردانید مفتوح شدن حصن قلعه
منقل [illegible] و حصول این نصرت فیروزی انتما خارج از حوصله حیات قائم زادوان عقیدت باب لیود محض مخبر
بردازی انوار دولت و اقبال کشورکشایی و میامن توفیقات گیتی ستایی و فرمان روایی خدیو بر کمال است
که فدویان را ابدین نوازش گیری سربلند و ممتاز فرموده سرمایه سعادت دو جهانی زر زال فرمود ایزد عز
و جل زین بشارت ظفر پیرا ایعاکفان پایه سریر سلیمانی و ملتمسان عتبه خلافت و جهانبانی مبارک و فرخنده
گردانا [illegible] کشورکشایی ابدالدهر زاید النور باد در عبارت گدا عبید قربان بجناب خلافت حضرت محمد شاه بادشاه غازی
در خصوص سعید میمنت مواعید که تاسلکان مسالک عرفان و قشه عران منشاعر رجبه الیقان که جانبان
کوه صفا و طالبان یثرب رضا اند باعث انوار تجلیات بهشت و مایه مقدم سعادت اقران عبید قربان جلد
دل متوقف [illegible] کمار از باخته اعدای دین را در مسلخ عقوبت و منای عذاب ماند مانند قربان از خنجر
بخنجر میر بند و حلیم ماند [illegible] بسخت کلام لا احب الافلین بر گرد منشور باطن مشاهده فروغ انوار شاهد مقصد
شگفته خارستان میرامی اندیشه و اقبال موافق ایمان سر نوشته نو بهار طراوت چهره کشای نخل مجمع مسلمانان
و بوستان عید خاطر رهروان صفه امکان لفیض جلوه صبحان بشت طوبار دلفریب بوالعجبی گرد
سکست یدنظر رعقو بنای [illegible] وش شیطانی در زمره الحاد ربای شقی تر دوات [illegible] جانب بیراران
بکنف حفار ریخته اند و بجوش سر چشمه سعادت جاوید از زمزم حجاز دلها چندین موج های لب [illegible] انگیخته
هدوری [illegible] الدعام بهمواره [illegible] ادی مدارایی [illegible] بندگی رهاویه و افضه عطور [illegible] نهای بوستان الخیار
زوال [illegible] نیت [illegible] زور جان افروز لصدق ولی وصفار طویت آورده نزنند شریف جلود

و دولت که بعد اتصال قبله و کعبه امانی و آمال که روحانیان عرش برین را القدم سعادت عتبه‌اش بلند بر شمامه
تاج بلند کبریاست و ملائک مقربین را هوای طواف جنابش در سر او از درگاه رب العزت بمضایف سحری و فقود
والی حسنه عاصینا یه که تا هنگام جشن عید قربان بفروغ سعادت سنت ابراهیمی است اولیای سلطنت ابد طراز
در نیم بهجت سر برکام از اعدای دولت عدو گداز بصلیح دولت بتیغ جهان فرمانی باخشند در مبارکباد عید اضحی
بجناب خلافت عقیدت سرشت القران اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید ورود مامحمد
تحفه بارگاه صاحب کریمه لولاک و ارث منطوقه ما ارسلناک صلی الله علیه و سلم بخجسته ادای تهنیت و مبارکباد
قدوم میمنت لزوم عید قربان که رهروان مرحله تسلیم را بموقف کعبه صفا رسانیده و سالکان عزیمت تعیم را کامیاب
ثمره رضا کرده امیده سحاب ساجدان مساجد عتبه ملائک مطاف قبله روحانیان عرش برین مطار انظار ان الله
ست المحسنین بقدیر رسانیده سرمایه مقامات مدارج حج اکبر و ضرایف سجیات جاودانی لضیح اوقات وافر
فرامی اندوزد و همواره تیغ مراد اقبال در صلح کافر کسی جهت کشای عید قربان باد در مبارکباد عید الفطر بجناب
خلافت الحمد لله حمداً متوافراً و شکراً متکاثراً که شارعان شرایع فرایض و شمیم صیام صوامع
رضای حضرت واهب فرد المتین که بموجب کلام بث رب الصیام الصوم لی و انا اجزی به از لقدیم لوازم صیام
سنت الاسلام و تسلیم فرایض و وظایف اوراد و اسمای عظام سعادت ارتسام فدای ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون بجامع معتکفان معابد تلاء العباد و مسجان ساجد عالم بالامر رسانیده و بمقتضای آیه کریمه المستغفرین
شام تا سحر و سحر تا شام ناصیه ضراعت و ابتهال بر زمین خاکساری گذاشته افتتاح ابواب دولت
و اختتام متبرکان شده سده احترام لا الیوم القیام از جناب واهب الانعام مسالت مینموده در این ایام
خجسته فرجام بطلوع هلال عید فرخنده و سعید کلید فتح الباب مهمات مقاصد و مطالب کو زرادت و امید در
تکیه یافته مطابق الشرایعی که تجلیات لوامع شکرانه معبود حقیقی نور برای جبین جان و فروغ
افزای ناصیه عقیدت ساماتان اند فدوی عبودیت التیام با ستعداد جبهه سائی بارگاه مسجود الجباه
هلال مانند تعلیم [illegible] دیده در زمره حلقه بگوشان سر فراز سعادت اند و زیبایش با دوام [illegible]
قبالت این جشن جمعیت اقران سرمایه سعادت ابدی و پیرایه کرامتهای سرمدی اند [illegible]
زیند بسیار سلطنت و دارا [illegible] پیر و مرشد پر کمال روحانیان [illegible] نغمه پرداز ترانه این
معنا نواز [illegible] رفع شعشعه هلال عید سعید بمقدار [illegible] اشارت [illegible]

تمیم

6

خداوندا مشتری طالع خجسته بار اختر در بزم فیض رسان بهار بنهال عید کام ابد باد

در مبارکباد وزارت بجناب نواب … بهادر ابو المنصور خان زیدة … الله خان

چند آفرخنده ایام سعادت فرجام و خجسته زمان میمنت اقتران که بمیامن … جلائل
عنایات سبحانی و نیایل العضلات حضرت اعلی خاقانی مسند علیای منصب وزارت عظمی … و تحفه
فایض البحور مند طالعالی طراز مفاخرت های ابدی و مباهات جاودانی از سرگرفته سرمایهٔ زود بخش و رواج
اسباب بشاشت و امتحان جهان و جهانیان شده بشیوع انوار تجلیات این نیر بشارت و انتشار
دو جهان عالمی با کوکب آرزو تمنا با وج سعادت و اقبال صعود کرامت و افضال نموده و از رشته جانهای
جهان عقده امید گشوده خصوصاً عقیدت خصال را که غیر از جناب فیضمآب ملجائی ندارد صبح آمال و امانی
از مطلع کامرانی دمیده و غنچه تمنا بنو بهار بشارت و شادمانی بیکران شگفته و خندان گردیده
همانا دعاهای سحری کمترین بدرجه اجابت رسید و مناجات دایم عقیدت گزین از لب روح الامین
بنغمه آمین شنید ظهور این همایون لطیفه میمنت و کامگاری محض یاوری اختر و مساعدت طالع خجسته
پیدا است جبین نیاز بسجدات شکر و سپاس واهب العطایا بر زمین منت گذاشته ادای
تهنیت و مبارکباد بصفای طویت و اعتقاد مقدم میرساند هر شام و سحر از جناب مجیب الدعوات
… مسئلت مینماید که سایه همایون ذات بابرکات بر مفارق عبودیت اندیشان عموماً و بر
تارک عقیدت کیش خصوصاً مستطاب داشته بمدارج دولت و اقبال لایزال فایز گرداناد

در مبارکباد نوروز بجناب سید محمد خان بهادر

درین هنگام بشارت فرجام که قدوم میمنت لزوم نوروز
عالم افروز که عنوان شگفته روئی گلشن بهار و آغاز سرسبزی و نزد باغی ربیع تازه روزگار است
خسرو انجم … سلطنت بحمل لوای نیر اعظم از سیر و شکارها عنان عزیمت بگلگشت رنگ آمیزی
کارگاه فروردین معطوف ساخته هواداران نسیم و صبا صحن چمن را بفرشهای زمردین سبزه رونمای
فردوس جنت گردانیده و مطربان نامیه بنوای قمری و عنادل به نغمه پردازی ترانه های دلکش
نوروزی اهل عجم و عراق را در مقام عشاق کشیده بواسطه معجزه کاری نوبهار ریاض عالم رحمت آباد ان
الله گل را حلقهٔ … بهار … گیسوی سنبل سامان دلفریبی فرو ده و ساقی شگفته دیدار جویبار روان
نهال سرو … بوده … الهامی جدول نهاده ساغر جانفزای نموده … روزیان …
نسترن … ادای میمنت از شکوفه های بوقلمون بصبای زنگار رنگ … زنگار … اوراق

بنده و کارگذاران یاسمین و سمن بگذارشت نثار مبارکباد و از ورود پادشاه شبنم گلشن که بر و عقد لولو بدامن
گستردند چون بر فواره جار پاش نقطه رنگین جلوس فرموده از تماشای لطافت گستر بهار بزم گلشن سرخوش باده
مسرت و انبساط گردیده بگفته اغانی و ادا او فرمان والوی ادای وظایف دعای دولت خداوند نعمت مهر
سپهر کامکاری سرو و جوبیار بختیاری شگفته طالع بهار اقبال خجسته اختر فرخنده مال نواب صاحب و قبله مد ظلاله العالی
غزل خوانی نموده رود ها سیان عرس برای این را با هنگ دلنواز این ترانه برداز هزار گونه بهجت دل
کر اسید بهار بهر ای گلشن گیتی در ورود مقدم این روز فرحت اندوز را با تماشای نشو و نمای سبزی گیاه دادی
نوبات فرخنده ایات ان نخل برومند سعادت و اقبال مبارک و همایون گردانیده سرسبزان امال و امانی
باور را ثمار دولت و کامرانی گردانیده دو دو دعوی عقیدت سرشت ادای تسلیمات بسیار کبار بتقدیم رسانیده
از وجیه ازادای مزید جاه و حشمت و روز بازون میسازد تا افتاب جهانتاب فروغ برای در بیت الشرف
و تجلی بخش عرصه روزگار و رنگ افروز بدان نوبهار است کوکب دولت و اختر امال ان منشتری جاه
طالع خورشید اقبال بهزاران تهنیت دو فرخندگی نور افزای درجات شرف بوده بهارستان شادی
دلشاد و ما یاده برگ و بار مسرت و کام لبالب شکفته و سرسبز جاودانی واراد در مبارکباد عید الفطر المستقلی
و القدس شانه که هلال عید فرخنده و سعید بمیمنت جاوید باقتضای کلام حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام
ادخال السرور فی قلوب المومن خیر من عبادت الثقلین و الهای عبادت کیشان ایام صیام و جا نمازی
معتکفان صوامع ریاضت مدام را پیرایه اضاف بهجت و سرور دستگاه کامرانی یافته بمیمنت موفور ارا
سپاس انگشت نمای روشن دلیها و چهره گشای سعادت ما محصور گردیده بمن سجدات شکرانه
این موسم نور و روز افزای حبیبه وظیفه خوانان ماه صوم مغفره گرد شیر رست و تقبیل تسلیمات و تهنیت
مقدم آئین هنگام جهان افروز اگر فالمکث ود جانیان هلال عید نماید مبارک و بر جاملان سپهر بر بنیاد
را از تارهای سبحه نوای شادمانی در گوش زیست و معبدان معبد علیین را از پرده های دل زمزمه
الستر و ارجونستن ارادیث خرجام بمقتضای ان یکی ترحم لاازیدنکم مراتب شکر و سپاس قدوم میمنت لزوم
این هنگام سعادت التیام سحاب حضرت ایزدی مجهودی ساخته از امید سرمدات مبارک بالخط طالع
و تماشای حظوظ سعادت و اند ما تصرعه ر جستی ال دوفق افر امینطلع سعادت کوکب طالع بلند اختر
فرخنده اقبال سلطنت سوان نیکی ما در تهنیت شب برات از طرف صفدر خان بخشی ... جامع لعفار

صفوه نواب خان تاتارخان بهادر کو هر شب چراغ آینه نور ایزد از فروغ انوار تجلیات بکمال فروز بهابا

گوهر خورشید تابان و نور افزای چهره صبح درخشان تواند شد شمعه محفل منیف ساخته بوتتن

الحمد لله المنور که بضیا گستریهای تجار شعه ... مکارم البرکات رو ... سواد بیاض لیلة القدر ... ابیات که

عنوان کارنامه نخواه از ارزاق و پیرایه جام ادبیات ... است پرتواند فروان فیض ازل ... انوار

عنایت و افضال قیام ارادت در شبستان ارزو هزاران شمع سعادت افروخته اند و دروس جنابان الطاف

لم یزل بفروغ الطاف کرامت و نوال رسام طالع صد مشرق تجلی مدامان دل اندوخته چمن زار عالم امکان

از لمعه بوارق کلبهای آتشین ملطافت و بهار گلزار ابراهیم رسیده و فسحت اباد عرصه گیتی بفروغ لمعات تجلی تزئین

استین و خمامی بهارستان کلیم گردیده عقیدت سرشت به تنویر مصابیح تهنیت و مبارکباد سرمایه روشن و تنبیان

جاوید ابد فراهم ساخته هر صبح و شام از حضرت خالق لیالی و الایام استدعا مینماید که همواره در فضای فرخنده

تهنیت و خرمی هزاران شب های کامرانی مقدم طلوع بر دولت و اقبال و در باجه طلوع صبح کرامت و

اجلال کردانه تر شکده مسرت و نشاط بفروغ شمع بهجت و انبساط نور ابد باد در مبارکباد عید الفطر از جانب میرزا

عید علی با نقدیار بنامه مخلص بالحجاز زایاریح الصائم قم فبابانه الا بحبوحة ... سلامانه فقل لعبد النجف والسعادة ... کرمه

باید بعید عیش مدامی مبارکباد و فرخ باد و خرم بهار مقدم عید مکرم جام ارزو شگفته زمانه که از طلوع هلال عید

بهشت مواعید که بر صفحه رنگین سپهر بسم الله حدیقه جابلقای و بر جبین ناهید نغمه سرا اکانچه ابروی دلکش

است انجمن ارایان بزم بهجت و انبساط از موج خیزی نشه دلفراغی ساغر تمنا لبریز باده سرور جاودانی

ساخته اند و چمن پیرایان گلشن راحت نشاط بخنده ریزی نوبهار تر و ماغی در سر استراحت ...

... پرداخته مدفون گردش چشم ساقی ساغر دلهای صافی مشربان سرشار بیخودی و لب جز بپای

و باهزار از نسیم نغمه مطرب غنچه تمنای گلشن پرستان تازه بهار تر و ماغی و خنده ریز بیاد که ترانه روانست از تنگ

عشاق نوازی از پرده دلها ترشید تارهای رگ برگ گل را جهت زخمه مژگان بلبل نغمه نوا گور جا بخود تپیده

مینای ... ارغوانی زار محراب قدح بهاران عرض سجده شکر جبین نیاز فرسا ارزانست و پیاله نور رسیدنی

زاهد بستاق طلوع کردن مقصود اهل عید همای سست رخ بیض مقدم عید است چند انعیش در وبها که

از موج بعیش شد غنچه ها راحل کلها بجز می پرستان ز دردو چشم مست و مخمور الا یا ایها الساقی ادر

کاسا و ناولها ... نیاز مند حلقه بگوش ... بر سیاق لقدیم تهنیت داوری مبارکباد این فرخنده روز عالم افروز

بجای بواعج که برکات ... قیام کن

... و دواس مطالع تجلیات شرف و سعادت و حاین و دول مطلع انوار فیض و کرامت ساخته مراسم عا...
... دولت نو و می سکر و اند که تا انقضای عید تمام نوید چهره گشای بشارت و خوشنودی جاوید باشد همواره
روزها بر دولت قرین عید بهجت و نشاط و شبهای بمنت الکبر لیلة القدر خرمی و انبساط ... در مبارکباد
داروغگی غسلخانه بنواب مقرب الحضرت نور افزون خان بهادر از استماع نوید جانفزای بشارت ... و
تهنیت ... که ی روح پرور تفویض امر جلیل القدر داروغگی غسلخانه مبارک بمیامن تفضلات حضرت
گیتی ستان بذات بابرکات نواب صاحب مشفق و مهربان و اضافه منصب سه هزاری ذات که ... اداولعا
بر نور ... افزاید و تضاعف بالا القدر سامان نشاط ... و اسباب فرحت و سرور نشاط افزائی قلوب ... ان
عقیدت کیشان گشته که غنچه دلها از هبوب نسیم خرمی و اهتزاز از روایح انبساط بهار برای شگفته رو بهای جاوید است
همانا کوکب آرزوی مخلصان از مطلع کامکاری باوج بشارت و انشراح رسیده و نخل تمنای دعا خواهان
نشو نمای نشاط ... ثمر برگ و بار ارتباج گردیده کریم فیاض این مژده بهجت و کامگاری و نوید کرامت و
بختیاری بذات بابرکات مبارک و فرخنده ساخته فتح الباب ارتقای دولت و عنوان تعلیه درجات
گرداناد ... سحاب فضل سبحانی گلشن عمر و دولت بهار نضارت و خضارت جاوید داده اند و غنچه امید الود
شگفته و خندان باد بنواب جاوید خان بهادر در مبارکباد داروغگی دیوانخانه باستماع نوید تهنیت انجام ...
جلایل تفضلات حضرت جهانبانی نسبت بذات بابرکات و تفویض داروغگی دیوانخاص معلی القدر ...
و انشراح عاید حال ... اشتعال گردید که شمه از ان در وسعت ابلاغ بیان نمیگنجد همانا گلستان آرزو بارور
شد ... و ریاحین تمنا سرمایه شگفتگی جاوید یافته او تعالی ... ظهور این مژده و گلبن فرخنده
همایون ساخته مقدمه ترقیات اسباب دولت و کامرانیها گرداناد از انجا که بمقتضای خلوص مصافات جمیم
نواب صاحب مشفق را در هر حال متوجه احوال خود دیده اند و از ذات گرامی چشمداشت هزار گونه تفقد و
مهربانی نصب العین و اداراک ترصد که بمقتضای الطاف قدیم هنگام نیک تقریب احوال جانثاری ...
صورت و حال نیازمند و ... و جانفشانیها ... سرکار والا مفصل بعرض مقدس رسد و در باب اضافه منصب
و عطای جاگیر مراسم توجه و رافت قدیم مرعی و مصروف گردد که بمقتضای نیازمندی بپاس شکر الطاف ...
خواهد بود در تهنیت خدمت میر بخشیگری نواب ... خان بهادر ... از طرف نواب ...
درین هنگام بهجت فرجام ... نوید تهنیت و انشراح ... افزا جانشینی گشته که از پیشگاه ...
[illegible]

8

در تبدیل عطیات جناب جهانبانی منصب والاقدر بخشیگری دربار جهان مدار بذات بابرکات تفویض یافته بانگ
تهنیت بشارت فرخنده اشارت بجیب و دامان امانی و آمال تا بآفاق پابرجا است و اداء بالابال گوش
کادانیهای جاوید بخت گردیده و گلشن آرزوی و تمنای هواخواهان صمیم برشحات سحاب خرمی و شادمانی
دو چندان بهار انضارت و نضارت پذیرفته عقیدت کیش که هر شام و سحر از حضرت مجیب الدعوات ارتقای
مدارج دولت و اقبال و استعلای مراتب حشمت و اجلال بدرگاه متعالی بصفای طویت مسألت می‌نمود خصوصا
ظهور این لطیفه کرامت و کامگاری بهیاوری طالع خویش پیوند رشته آداب تهنیت و مبارکباد با هزاران عقیدت
و اعتقاد بجا آورده ایزد سبحانه ذات کرامت آیات را ابدالابد بسلامت داشته بمدارج دولت و اقبال الی الابد
فایز گرداناد **بنواب امیر الامرا سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ از جانب نواب عالیجناب عالم** در سنه و در مقولات و قوم و جلایل
تفضلات حضرت پیر و مرشد برحق نسبت بذات بابرکات و تفویض انتظام مهام کافه انام بحسن تدابیر جهان‌آرای
بندگان جناب ... از نوشته وکلا دریافت نموده چندانکه در حوصله بشری نگنجد مراتب شکر و سپاس بدرگاه
واهب العطایا بتقدیم رسانیده الله الحمد که ابواب بهجت و کامگاری و اسباب تهنیت و بختیاری بر روی روزگار عقیدت
آثار گشاده و آماده یافته که شمه از آن در حیز تحریر و تقریر نیاید از آنجا که بصدق طویت و صفای رسوخ از معتقدان
جناب فیض مآب است و بخلوص اعتقاد توسل بمیامن افضال برکمال نموده سود و بهبود خود در دولت ...
عالیه ... از عنایات جناب امیدوار هر گونه منصبات سترگ و مدارج عظمی است ظهور اینهمه علو درجات
حشمت و جلال محض بیاوری طالع خویش پیوند رشته ایزد سبحانه سایه کرامت و برکات بر سر عقیدت کیش
مستقل داشته بروفق آرزو و تمنای هواخواهان صمیم روزگار بر وفور مراتب دولت و اقبال بیفزاید و مضاعف
دارد و عقیدت کیش تا مقدور در تقدیم لوازم خدمت و بندگیهای جناب عالی منتها سرمایه اندوز سعادت جاوید
بوده داعیه اندازد و به بقیه عمر بادای آداب عبودیت و اخلاص مستعد و ممتاز بوده از معتقدان صمیم دامن دولت
باشند بمقتضای خانزادی موروث درگاه والاجاه و نزدیکی در سرانجام و انتظام کارهای پادشاهی و
محافظت ملک و تنبیه اشقیا بظهور رسانیده مکرر مسعود شده است و هم از خارج مفصل بعرض رسیده لهذا ازین مقدمات
شمه بعرض مقدس نیز رسیده اینهمه دلسوزی و جانفشانی و محبت و نزدیکی ... اگر در حضور انور احوال
... محو و مشتاق صفت و دشواری ... بمیامن تفضلات عالی مورد انواع نوازش و افضال جناب
مقدس شده در تحسینات ... آنچه بهم رسانید هر صورت خیر از ذات بابرکات دیگر امید ... ابدی و ...

که حقیقت حال زلال مودت صافی عقیدت سرشت محبت و جالبیت بنیاد که در زمانهای سرکار والا سیما اورود حی اربعین

نمایند منتسبین ارباب اخلاص افتاده منصف مراتب عطاهای جاگیر بکه بدار فوت برابت انفضل مند ولی گردد

[illegible] صوبه ازجانب ولایات ما جانصاحب مشفق مهربان سراپا احسان [illegible] جاری چون گوهر و بهنای صوری

ورکرانها ساخته باطن الفقیر جوشش بنیاد گردند که غواص فکرت واوهام قعر بماناش عمان سراپا احسان

صحیم ذکر [illegible] سخن درارزد وابی در افسوس قطره از آن بحر ناپیداکران در بند لفظ [illegible] نیابیانه کرد آنند

حال شوقی الا مسارکم ابهاما بنون نحن الظی العدیر ضمیر عطوفت تخمیر این امر مکشوف میگردد

که درین ایام خجسته فرجام بهجت [illegible] ارتسام سروش میمون فال و ملهم بعبارت الفضال [illegible] فیض

اثر دو کلبا تک بهجت و آهنگ شادمانی از پرده دلهای اقاصی و ادانی بلند آوازه کردانید بسیار من الفضاله

جناب حضرت جهانبانی و جلایل عطیات اعلی حضرت خاقانی مسند حشمت و کامرانی خدمت علیای دیوانی

صوبه اله آباد بفیض گلشن نزاجی و بهار پیرائی های وجوه فایض الجود کرامت بوستان سنجر ان [illegible] گلشنه

عنبر آمن در آغوش تمنا یافته رونقهای حدیقه رضوان و چهره کشی فراوانیش مینو وجنان گشت الحمد لله تعالی

که شاهد آرزوی مخلصان بدست عطیهای ایزدی عنایت ملکوت صورت دشت طرحا و دوانی لعارض کشید جلوه مروارید

[illegible] و دولتهای اکنت و غنچه دلهای هواخواهان برایحه نسیم خداوندی کرامت جهانی طراوت و سبز [illegible]

[illegible] در چمن استین چون نشوه زیر لطافت و جانفزائی ها است بماناسعز انعقدم بهجت آگین [illegible]

بوی تمنا بازلده و مسند عالی مراتب دولت در استین از گشکیهای طالع ممنون ارگشت [illegible] سریا که [illegible] بهم

حال خود بر شانه نشر یک دولت [illegible] لفور بیماید لرادا مصمم مرکوز خاطر داشت که بتقویت گذارش لوازم مبارکباد چند

[illegible] در حصول مسرت موفور دریافته این دیرینه نشاط بهنجار ابهزاران جوشش باطن و جذبه بشوق

استقبال نماید لیکن با صاع اکثر مضایقه های تردد افزا که شرح و بیان گرآبر وقت ادراک و حیات و نیز از

او درسانیده از توجهات منتقل اشت استعانت واستمداد خواهد بمقدور تحصیل این نعمت عظمی نوید

ماند ابرخو بخود فصل ظهور این عنوان جریده بهجت و اقبال سلسله فرخنده و همایون ساخته مفتتح المرام الله [illegible]

[illegible] تمام عرضه مبارکباد صوبه داری در باب علوم لعبد از عرض چهره حقیقت و اعتقاد که چون پرتو اول

با هم اضافت دانش پرستی در بیان کم و کیف مستفیدا از آن موضوع تجدید [illegible] مایه وار نزار گونه انفعال [illegible] و بس

در صفحه عبودیت و انقیاد که میزان عناوین و اوراق زنده [illegible] مالی وصال [illegible] مستعمل [illegible] امر

لغز بی معرفت با طرف مجهول و کم فطنتهای سایر و غایب مصدر منشئهای اندیشه و منظار یارب بی پا [illegible]
بدرود عرض آن نحریر رسا ارکیوی و اتی مطلع انوار نامتناهی قدرت مجموعه افضال نقطه دایره کمال مشتری طالع [illegible]
رقم کیوان قدر مریخ حشمت [illegible] وصبا [illegible] بزم اقبالش در حقیقت جلی بدر کر جاروب هواخواه در روشن [illegible]
دارای [illegible] لصفایر [illegible] ابلاغش از نجات کوثر بر زبان سر سالم و در زمان منیب جهان با استماع [illegible]
لقولیس لطافت و [illegible] بروری با الوف بهجت و بهتری و انعامات اسباب سعادت و کامرانی این اشارت جاودانی
خوانش [illegible] ملتقد رسارت دلفراعی ولبریز صفهای خوری و مرد ما نیها کشته که جشن مشترک و وهم [illegible] باطن
نسبت [illegible] صورت خویش را در مایه کمال جریان یافته با استناد او سرمایه امادی و العایات گاهی
با [illegible] گوش در امداد [illegible] گوش و گاهی با حدقه چشم منظر هم چشمیهای رسم و حرف حرمی دستانهای با نجومی
از [illegible] آمده که انوار مصباح دولت [illegible] حاشیه قدم منتدای بهجت [illegible] طرب سبع را خبر از [illegible] جدید
کشید [illegible] ملال [illegible] از [illegible] عافیت در رفته [illegible] بلا بیروری ها وصل امده و بر وقف انواع حروف [illegible]
اساس [illegible] و جانفرسای مکند منطق سرایان عالم دعا به تصدیق کلمات ثابت و [illegible] که حرکات
ایان در حصول [illegible] اسباب سرخوشی و جام [illegible] نظری [illegible] یافته و صنعت و بهتری [illegible] موج [illegible]
و ملال القدر منهج [illegible] و عطایای جانفزای گشته اند و [illegible] صبح [illegible] پرور بها آثار حوادث از وجود عالم
موجود [illegible] به اختلال معمیات [illegible] بدل [illegible] سپند شعله بلا و از خروش جان موجه طرب [illegible]
[illegible] مسند [illegible] اعتلا [illegible] نطراب [illegible] البرق [illegible] اقبال و طلوع
[illegible] سعادت [illegible] در دریچه طالع یافته سر افتخار بفرق فرقد و کلاه اعتبار با [illegible]
لواسیجان [illegible] نوا به ترانه تهنیت در [illegible] بار معرفه [illegible]
در پرده دل [illegible] ساخته با [illegible] عشاق صدای نوروزی از خصص عرب و عجم مانع نامید
[illegible] این [illegible] افروز [illegible] خرامان
[illegible] سعادت اتصال مبارک و فرخنده دارا [illegible] و اصول [illegible] ابد [illegible] قطع
[illegible] اداوبل قاطع باد میهمان ارم چند در مبارک باد و باقش [illegible] الحمد لله تعالی شانه
که بمساعی الطاف و [illegible] بال نوالها جب خورشید اقبال بدرجات اعلا [illegible]
انحدار [illegible] بعطای جلال [illegible] بطالع [illegible] میمنت ها [illegible] بمعراج سعادت [illegible]

در ... رجی قدرها مقدار بلند پایه ساخته و معالی توامان حالت انبساط ازار و فوران الطاف جلیل المنه

معالی حالت کارها بی نهایت رسیده که اگر به بروماش فلک ان پای نهاده بر فراز سپهر عمارت حشمت نهد

بر جای ... و صحایف فرزندان ماه ... باقراط حضرت جل ... یل اثر اوج ... گرفته که اگر

از برج ... ابناء ... علما بهم ... سبحان الله مبارک فعلی که طلعت ... افق

سایه ... خورشید ماه نورانی بر جاده طی منازل فلک فراموش و همپایه ... علمای ...

دیگر ... سعید ... را انجاب هلال بر تمامی شمس خامه معجز پرداز اگر معانی ها ... علما ... نکوبلند

که از دو درادای لوازم این تشکر بی مانند چرطوم قیاس خط به سبب ... و سبحانه

در رده این بهونه بلندی بخت مسعود مبارک و فرخنده گردانیده ... در زیر ... تا

در مبارک باد تولد فرزند به نواب کرم ... در بن موسم دولت که از فیض قدوم ... عهد ... بهار ...

حدیقه ... و اتصال ... ولادت صاحبزاده ... [illegible] ... اقبال ... رشتر ... ستان

خانها ... چمن ... و برکت طراوت و شکفتگی رسیده و هر چند ... کلها ...

... از ... رسید ... جنابان دلها دمیده و ... و غنچه آرزو وا ... برکات ... شکفته روی

و ... سبز ... و ماه ... دولت به سرخوشی و شادابی ... سبز ... نخلها ... گلش ...

هواخواهان ... سبزی و ... ماهی ... و بارگاه مراد ... طراوت و تازه ...

بر ... رضوان ... پاینده این گل چمن بهارستان عقیدت ... به تقدیم ... مبارکباد

باد این قطعه چمن زار ... و ریاض ... تازه ... و نکوهی بی اندازه ... مید

... از نوبهار مقدم او غنچه آرزو ... شکفت ... غنچه ... بختش

نخل ... سبز ... بی الفت امید که همت ... گلشن ... نخل ... سبز ... ثمرات ...

عنایت و الطاف ... بهار ... حدیقه عمر طبیعی و حیات جاوید ... باد و در ... سال

تولد ... صبیه ... از روی ... الطاف ... که ... رسیده ... ارکان

ارامی ... محیط السعادت ... ولادت ... السعادت صبیه ... الطاف ... از ...

... عاقبت صورت ... عالم ... از ... به ... و ... خط ... اید

... معنی ... ... اطوار ... اسرار ... که ... بر ...

ارواح ...

بیمن

ازورای [illegible] حیات ظهور و بروز از فیضان انوار تجلیات افضال موحد حقیقی کرده و بهیچ امر [illegible]
وجرا ایمه کن نا بمضمون لاتیئسوا الاسامی اوالنسب الامن فضله وصول مقدم مبارک ان [illegible]
عالم ایجاد از نتایل افضال و تجلی اشاره بیدا شده در تقدیم سجدات شکر و سپاس [illegible] افراد
[illegible] آن احبار مند دعاگو بی مایقتضی ابتدا بطبیعه لوازم مبارکباد این موهبت شرف
[illegible] سجاد [illegible] از حضرت مجیب الدعوات امیدوار است که بمیامن قدوم میمنت لزوم آن
قره باصره [illegible] حسیات کامرانی و ابواب شادمانی بر روی روزگاران بانی عبارت جدید [illegible]
[illegible] داشته شبستان ارزو بفروغ شمع ولادت فرزند ارجمند منور و مبتهج کرداند
بیمن و کمال [illegible] در مبارکباد سالگره بنواب عمدة الملک امیرخان بهادر از طرف خود بقدوم میمنت لزوم
جشن فرخنده سالگره مبارک و فال که عقده وللباس واسطة العقد لالی شهور و سنین
و سر رشته حیات افراد انس و حبل المتین عقد ثریا و نظم پروین است عالم انس و جان [illegible]
امال و امانی عقده هاء کامرانی دل و جان روح و روان را سر رشته اوای جاودانی بسر پنجه
عمر درازکشای افتاده عقیدت فرجام کو راد عیه اجابت قرین رشته تهنیت منسلک ساخته
باد [illegible] قطعه تاریخ این سال کرامت اشتمال بعقد سعادت واقعی گره در کار [illegible]
[illegible] جشن مقدم فرخنده این سالگره : که حیات ابدی بیر و اقبالش بالله کفت الف
رقم سال همایون فالش که بسی عقد بقا در گره حبل [illegible] سال ابدالاتصال به
عقد هاست از پی لقا پیرایه حیات [illegible] عمر جاوید [illegible] در تهنیت سالگره ارقام یافت
سرور [illegible] ارتسام دعا میامن تهنیت ها نور دیدهٔ عالم [illegible] جشن سالگره همایون
بانعقد عمر هزار سال با صد هزار سال در گره رشته دراز او بسالکان ارض و سما از رشته
هائی [illegible] عقده امید جاوید [illegible] کشود و کار پردازان عرش و کرسی را [illegible] گره [illegible] سعادت
جاوید [illegible] عقد [illegible] النظام [illegible] رشته [illegible] تهنیت مبارکباد [illegible]
[illegible] این رباعی عقده از روی شاده کو بر افتخار در گره روزگار می بندد شعر
هر [illegible] عمر تو جلوه [illegible] خواهیم که شود : فرمان برتو زمانه خواهیم که شود : این رشته که دارد گره
سالگره : [illegible] خواهیم که شود
در تهنیت صحت نواب [illegible] الممالک [illegible] از طرف نواب

[illegible] نام نهاد [illegible] خداوند فرخنده ایام همت فرجام که موسوم گردانیدن حکمت العیش مطمح [illegible] زبان

[illegible] امتزاج متوجه قانون لیست و اعتدال جاودانی گردید [illegible] ادوار العیاب [illegible] اشارات

الطاف علیم برحق [illegible] سر رشته گواراتی صحت و حرارت غریزی خورشید [illegible] الغرض [illegible] طبیعی [illegible] ج [illegible]

الحمد لله المنون [illegible] تجلیات افضال سرمدی به عبارت اجابت بر عبارات [illegible] نظیره صومعه [illegible]

روانی قدسی گشته در ماثر و ابواب اجابت سمات و جانبان عالم علوی ارباب

روح الامین نعمه این شنیدند و اواران عقیدت سرشت که نشان سر رشته [illegible]

انها و اسنه و دوام صحت و ادامه واب کرامت ابات [illegible] ازلی بود جانی [illegible]

روح گستر دخیره حیات ابدی در عنصر جاودانی فراانید و خشنود از ضعف تا الهامی اختلاط نوع

و نجات [illegible] نجات یافته جهره تمنا سرشت کامرانی برافروختند قدوسی عقیدت [illegible]

[illegible] و شمار این گاون لطیفه فضل الهی بهر ارجان نجات آورده [illegible] و سحر از حضرت

واجب الوجود تعالی و تقدس مسالت مینماید که همواره ذات ذات الکمالات [illegible]

را از عوارض و اعتلال طبیعه جسمانی مصون و محروس داشته تا الغرض [illegible]

ذات [illegible] بسند [illegible] دارالملک حیات ابدی و لقاء جاودانی گردانا در نعت [illegible]

نواب [illegible] خانی فوجدار سرکار [illegible] از جانب [illegible] با ثر [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] و دعای [illegible] و تشریح حلاوت حیات فراخی [illegible]

در سوالات [illegible] فیض [illegible] گوارا تر از شربت های [illegible] احتیاج [illegible]

دارو حکمت العیش [illegible] مطلق مزاج صحت امتزاج [illegible] متوجه احیای [illegible]

ذخیره اندوز [illegible] عنصر [illegible] وصول لذت شمول [illegible] مفرح القلوب [illegible]

[illegible] حیات [illegible] لقا [illegible] سرمایه [illegible]

وحیات جاودانی [illegible] زلال [illegible] و کامرانی [illegible]

[illegible] صحت [illegible] اخلاص [illegible] اختلاط [illegible]

حرارت [illegible] ناگهانی [illegible] الیقا

[illegible] روح [illegible]

[illegible]

و چون از مزاج وهاج آن سپهر اقتدار باعتدال حقیقی گرائید و جنگ موسمها به بهاران پیوست مائده عیش جاوید

نثار بستهٔ صحبت حضور او ایشان گوارا هم تهنیتها این ترانه جان پرور بعد قطعه تاریخ عرض داشت

از سر تازه لذت ابد نصیب شگفتگیها میشود   خوشا نوای حلاوت سرشت روح افزا

ببزم جشن و طرب این نوا مبارکباد   سروش گفت پی سال این نوید [illegible] اثر آید

زین سهام مبارکباد تا معجون [illegible] بکیفیت اجزای مختلف الطبایع مزاج عالم آب

حکیم صنع بالاتفاق ذات شریف و عنصر لطیف [illegible] از خواص گرم و سرد زمانه و نرد و جنگ روزگار

برگرچه باعتدال طبیعی داشته لذت افزای حیات ابدی و لقای جاوید گردانا باد

در مبارکباد محافظت صدمات نواب وزیر الممالک ابوالمنصور خان از طرف نواب خانان بهادر تحریر یافت

ناصیه بخیر معامله پردازی و [illegible] معاندان بد سرانجام

که در سوار [illegible] برگ خسارت گستاخی گردیده بودند چندان اضطرار و

واضطراب لاحق حال فدویت اشتمال گشته که نمیتواند گذارش نمود الحمد لله والمنة

که حفظ و حراست شامله پروردگاری در شان فضل و عنایت معاینت [illegible] نواب

محروس و دستگیر حافظ و ناصر بار برایان جناب [illegible] گردید و [illegible] بهمه مقاصد

نورسید [illegible] شکر و سپاس این موهبت عظمی و عطیه کبری لصفای عقیدت نمود و به ساحت

از حضرت مجیب الدعوات مستدعیست که سایه همایه [illegible] بر مفارق فدویان

عقیدت کیش [illegible] امداد الدهر [illegible] پاینده باد در مبارکباد شگوفه نوبر راجه نول کشن راجه بنگاله

امروز که نسیم افزون شگوفه و لاله از خوشی نگارین حسن ملاحت [illegible] هر طرف نشو و نما

بلند است و نفحات [illegible] جلوه شیرین شاخها [illegible] و غنچه کامرانیها

دستگیر چند گلهای [illegible] رواج [illegible] الکس و عوات [illegible] بهار

شگفته [illegible] بزنگ [illegible] چندها [illegible] گلدسته‌ها [illegible] بهار

برزنت رنگ لاله و گل [illegible] بلکه [illegible] گلهای انوان

تازه‌ها [illegible] شاخ [illegible] در غنچه گل [illegible]

[illegible] گلهای

بپرورش ابیات نامی رشته لطافت اختری بر ساعد لطف انجمنست تحیت ترانه ولبلبان بسرود بلبل
ابرار نسیم نمایند سعادت کیشان عالم روحانی بتمهید اسباب تهنیت نجهانی حظوظ ثعالب اسرا
نرنگها ار تجلیات فروغ لطف بی لب نجه چهارباغ کشیده زمره اطیار و نجوم لشکر بسیار رونق
ورواج بازار نسیم را بیدار بهار را فزای سبزه بیابان الله عطا معطر شده بهار بر و نسیم
ملجبین و از فروغ پیرایی دستهای روشن جهان خورشید جبا سبزه نیم صفا
در استین گل نوش براوازه این نور ورطا ب دلکش مرده بهار این موسم
فرحت بوابب طراز این هوا وار بزم بلیر نگی بتمهید مراسم تهنیت ومبارکبادی فرخنده مواسم سعادت
میمنت مواعید طلایع بهار ووعده مانوره را اشارات نغمه سرازه ساخته حریر بار ورق
احباب مبارکبادانه اندرین موسم که عالم ارث طرازان باد دلگشای از مقدم بهار پر نور و بالا
بهر تمهید دعای این طرب رسیده وشام قد سیان بر زبان ورد مبارکباد همواره تازه ساخته بسیاران
قضای مقدر بسر رسیده لبان و ایام را کلهای رنگین نو اثبات دستار معقد ساخته بنقاط
میمنت با رساعد روزگار بند مدد سر رسید مستقیم عمر در رند کالبد آن گلدسته برای کار زینهار و
بهجت و شادمانی کلهای ارسال و دامان اراسته بخشش جهات ابدی و لقای احاد و افراد
معاشران کره زلف تار بار کنند شب حیوش سیاه بدین
در مبارک باد دیگر از بیت
وصل اتش مدار ده بهار ابرو فرخنده نسیمی که غبار غالیه عنبر زلف ان کاکل مسلسل پیش ابر
بر و سپند ستاره پیرای چهره خورشید مشک بلبل عرق را دامن طلبان کفندی و اگر
فروغ بارقه تجلی ره این چراغ اتش لطف تربیع جهان افروزی بمسکر در نتوانند رسیدن انوار
ازل مانند صبح جان زر جان رونده ی تمنای شعله تجلی خوش انوار شمعش بیاران نو بهار
طور صفا روز بهار بیای این ترانه دبستان فروغ لمعات افروز تن خوش ند نو
نو بهار بادت ربی د بوا شکفته د قدو مش زمانه بر اطوار گرفته : بی صبوح جنت
بهر قدم و نو در گرفته : شمعی نباشد بر لطافت زلف عنبر تن :
که رفت تاره اسب اسم خور گرفته : در این موسم خوش و ایام خوش ساقی و روی
تو کار جان فصلهای سرت و انبساط دماغ عالم و عالمیان را سرشار نشه خرم دماغی
السلام

ناحیه معنویه شیرین کار دوران بجلوه‌های کامبخش و کاردانی حلقه گوش گون ...
مطلع تجلیات ... گردانیده بفیض قدوم میمنت لزوم روز نوروز و نوای جهان
جان و جان جهان روشنی اندوز جار بار از گلشن طراوت ... و از هجوم رایحه ...
غنچه دلهای بوستانیان چمن چمن شکفته و بعیشه بر ... از مهر تاب چراغان ... فلک
در روانی ... افروخته و نوراوش تجلیات عرفان و ... کامرانی ...
فروغ ... نموده رنگهای سرخ و سفید ... از اسپین طرب ... طارچه ... زمین
... فلک ... نمایند و دلهای بوقلمون چند انکه از حدیقه و کلبرازی خو لطف خندیده روی بوانعاره ...
زنو بهار و نوای زمانه سروریست جهان آنچوشش چراغان نمونه طوریست بهر سرخ
و سفید و نگار روی زمین چو آسمان ز هجوم نجوم پر نور گشت الهی این روز نوروز و شب آن
همواره ... چو ... و عشرت ... دکامرانی بر بندگان حضور ... در عالم و عالمیان عمومًا مبارک
فرخنده گرداناد **در مبارک باد فتح سحاب نواب محمد خان عضفر جنگ از طرف اکبر خان ...**
کمترین فرزندان عبودیت ... محمد اکبر حسین ... و ناصیه بخت ... سجادات عقیدت ...
ساحته ... و ... از جناب میمنت انتساب ... یافته با نوال تفضلات ... و ... توجهات
... اول ... برسم استعجال احتیاط نموده ... شد ... اعظم داخل الله آباد گردید
انچه احوال ... معلوم ... عقیدت ... لشته ... لطف ... تصویر ... و انقلاب
انتظام کارها ... مواضع ... باطل ... خصومت و عنادهای ... لاجل الاختلال ...
گرفته ملکی ... قومی ... ضعیف ... مکافات عظیم ... از جهل ...
... مالکهای ... بود که ... در ... رسید ... که در ...
... زمینداری متعلقه ... و اولاد ... را از ...
... گردانید ... ماشاء الله ... در نظر ... یا انکه ... است
فوج ... مردم ... بود با جمعی از مریدان ... و ...
... و ... در ... که در ... گشته بود ...
... و ... ارتل ... اول ... بود ... تاریخ ...

[illegible] پایک زار معمور بیابانها و به تمامی کمر ابهی رنج جاهی راوت اوبر توبوس [illegible]
و اسب الهوار تحوت و دوجامه سر سنبی بود خریده سوار کرده چون ایلک [illegible] میدان رسید
[illegible] سوار سنه نامه اعمال حسنات [illegible] نظر داشته بیاد آنس اقبال سرافراز ان
و ملال نظر توشمال بی بودار بلند آوازکیهای صدای کوس فیروزی تا بوله فوج نصرت [illegible]
[illegible] پیاده شد و فوج مصاف یک رکاب سر بیرون قلعه برآمده با آنس [illegible]
جانگیر او باره برفرق روزگار ضلالت آثار چون تیر [illegible] ندا از فوج ظفر موج بهادران [illegible]
و غازیان شهامت آیین دامن عزم و جهاد بر کمر زده از تیر و بندوق مقابله [illegible] در اندازان بودند
که بر ترک [illegible] بها در انه نور [illegible] آورده ان [illegible] اجل کرفتار الطعمه صمصام چون [illegible]
[illegible] آثار کروهی از کفره فجره که [illegible] صلح زبانه کرده بهادر بیاده حواله بود از کرد و تیس و [illegible]
قرب و جوار که باران شقاوت [illegible] عقد ضلالت و مواثیق اوبار مستحکم و استوار کرده پیرامون
لشکر اسلام هاله [illegible] مردان عرصه جنگ و غازیان [illegible] جنگ شعله زری تیر و تفنگ [illegible]
برزنها [illegible] بران مجادل [illegible] نام و ننگ کارهای نمایان [illegible] باکیبایش [illegible] هنگامه رزد [illegible]
و تیر [illegible] در هوای [illegible] معرکه اسپار بود چون بموقف شد و از نشیب و فراز ان بلست [illegible]
کامهی و اکاهی بود [illegible] شقاوت رخت جیبی زاه از روی خون کرملی و افراد [illegible]
[illegible] [illegible] بخشش [illegible] [illegible] یافته بعرصه کعوت لطالف [illegible] و دلیرانه [illegible]
و از تیر و بندوق [illegible] [illegible] در زمین خیاب جود [illegible] [illegible] بهادران [illegible]
راه [illegible] [illegible] [illegible] سنه ان کورده های [illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible] بمقتضای
[illegible] سر انجام و جنگ [illegible] مصلحت [illegible] [illegible] معاودت نموده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بودله جلد و [illegible] [illegible] تاخت [illegible]
تا [illegible] طاعت رسید [illegible] نموده تا [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] جمع کردیده [illegible] دلاوران صفوف نصرت [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و نصرت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] واصل درکاب [illegible] [illegible] کردانیده [illegible]

ی خوبان

گوی چوگان فتحاب خشید سرانجام مخالفان با پای استحکام از جا رفته خبر فرار و چاره کار در ... [illegible]
سراسیمه وار بنا بر ... [illegible] روی ولت و ادبار ... قلعه را ... فراخنای [illegible]
همه بکر و قلعچه را بدو ... [illegible] ازان فرقه تمام ... [illegible] تیغ ... [illegible]
نموده به نکبت ... [illegible] سوار سر ... در انداختند از ... [illegible] 13
و ... فتح ... نصب او لیای دولت و جاه جاوید ... [illegible] در همان روز قلعچه [illegible] 19
بعلعه ... [illegible] سواری مفتوح شده و ... [illegible] مذکور ... [illegible]
... [illegible] امید ... در اندک فرصت سرانجام معاملات نواحی ... [illegible]
وجهی ... [illegible] گوشمال و ... [illegible]
فتح و نصرت ... اقبال در مبارک باد و فتح ... [illegible] از طرف ... [illegible]
... [illegible] فتح ... فتح جهانگ ... [illegible] فتح ... [illegible]
و ایام سعادت التیام صدای شادیانه فتح و فیروزی و ندای ... نصرت و بهروزی سامعه افروز
... [illegible] الله العزیز ... [illegible] جلادت ... [illegible]
کار ... [illegible] جماعت طایفه ... [illegible] صلابت ... [illegible] یوم المعاد ... [illegible]
... [illegible] اواره صحرای ... [illegible] و ضلالت گشتند
و ... [illegible] مقتضای ... [illegible]
... [illegible] تحویل ... [illegible]
بهادران ... [illegible] حصن حصین ... [illegible]
... [illegible] فلک ... [illegible] خونخوار ... [illegible]
... [illegible] معرکه ... [illegible] آسمان ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] فلک ... [illegible] قلعه ... [illegible]
قلعه ... [illegible] افلاک ... [illegible] کلک ... [illegible]
... [illegible] کلمات ... [illegible]

نوید سعادت ابدی همیشه بر روی روزگار پدید آمده دعاگویان ثابت اندیش [illegible] امواج شادی [illegible]

در ایام استظهار کار [illegible] الکن تنگنای خاطر اخلاص وخاطر بلا حصار [illegible] بحکم [illegible] وعده [illegible] قرار و [illegible]

رسیده [illegible] است وازوفور شادمان مسرت دلشاد واعضا امواج [illegible] بابت والطاف

بر جنود [illegible] دعا [illegible] داری چون رسید از زبده و بر جا ماند امواج [illegible] که همواره [illegible]

دل وصفای نیت داخل لشکر دعا بوده ظهور این روز بهجت افروز را ابتدا از [illegible]

از درگاه نصرت بخش حقیقی حل [illegible] مناجات می‌نمود حصول [illegible] ابواب بهجت [illegible] و دستان

راحت و حوری بر روی روزگار اخلاص آثار گشاده و الا [illegible] فلک [illegible] فروغ [illegible]

این صبح همایون فال سال مقدمه طلوع نیر اعظم هزار گونه میمنت و اقبال ساحت مبارک و فرخنده [illegible]

واعلام نصرت احتشام و عرصه کافر [illegible] و دشمن کاهی فرقد فرسا و [illegible] روز بروز مالاف فتحهای

نامتناهی واصاف مسرت بی پایان مظفر و منصور دارا و از الطاف والا داک خان نواب محمد علیجاه

بهادر عظفر جنگ در مبارکباد فتح قلعه کوالیار موقف عرض نواب صاحب ممدوح حسیم نوران

عالم [illegible] در این روزها و بدجانفزای تهنیت و شادمانی پیرایه روح بخش ما می بندگان گردیده [illegible]

ناهنجار وکفار [illegible] روزگار قلعه کوالیار به مدار ما همواره و استظهار اسباب تخریب واستکبار

ودر [illegible] حصارهای حکام و از زمان سعادت و اوبار [illegible] مصدر آزار رعایای [illegible] [illegible]

نابره [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] جلادت شعار و غازیان شهور آثار فتح [illegible] و بحر [illegible]

نصرت و بهره‌وری [illegible] بت نوازی و مظلوم [illegible] دشمنهای ظلم گذاری [illegible]

[illegible] آن اشرار [illegible] و بدکردار [illegible] جهد بسیار بر روی [illegible] روزگار

[illegible] [illegible] [illegible] جلالت اطوار و جماعه مقابر [illegible] بار [illegible] [illegible]

[illegible] گروار [illegible] [illegible] [illegible] آزمایان لشکر اسلام [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] خطبه [illegible] [illegible] دار [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بر فرق [illegible] روزگار [illegible] و طلیعه صبح نصرت و ظفر از مطلع افضال [illegible] الی [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible] اختر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بشارت [illegible] [illegible] خورسند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

داد دعا [illegible]

ودر روز فاوت ودر رسیدن عالی ... شکوه جوادث ارادت حت وجهانی رادر اقلیم خرمی عالم ...
بر افراخت باعث بصر حصول این فتح ونصرت تازه رافتح الباب فتوحات بی اندازه گردانیده ... جیش
خراسان موکب اقبال تبارک ... گون کرد انا انا شمشیر نصرت وافواج عرصه جهانگیر ... ناک نظم ... بر ...
علم ... در مبارکباد فتح احمد ابدالی بنواب نجف الممالک ساوات خان ذوالفقار جنگ
14 بنوازه جنب ... فدر وان مدظله العالی با استماع نوید میمنت جاوید ... و کوشمال افاغنه ... کم ... باطل
... طریق عصیان وطغیان همچنان ... وسابه واده ... نکبت گشته بودند ... بحر ... و ...
... عرصه سحائب مجاهدان موکب ظفر ... خاقانی ... وعار بان ... نصرت ... تیغ ...
ان اجل گرفته های نکبت ... بر گشته ... فرجام ... بحطه ... شمشیر ... رطعن ... اروها گردار و خنجر
خار الدار ... ودلیل ... رهای باد به دار البوار گردانیده جهانجهان الوان مسرت ... نشاط
عالم ... رسانات ... دمادم بدوی روزگار ... تمنداران ... اندرس ... اداده ... گردید
ادوات تهنیت ومبارکباد این نوید نصرت جاوید ... از حضرت ... رحل ... عیت ... موار
فتوحات تازه ونصرت ... بی اندازه ... جال ... اشتمال داشته فرخنده ومسعود گرداناد ... ثبت
منقلب تهنیت ومبارکباد این فتح عظیم که عنوان کارنامهای ... توانسته ... سحاب ... المیاد ...
حضرت ... باراده عالم وعالمیان دام اقباله ارسال داشته امیدوار است که منفصلات ... انتظار ...
تفقد ... جواب سرمایه افتخار جاوداني ... نماید ظلکم ممدود باد عریضه ... بجناب خلافت
حضرت ... عالم پادشاه غازی در مبارکباد فتح ... عمدة الملک ... نظام ... جنگ
... جادات عقیدت ... بعرض مقبلان بارگاه ... قبله خواقین
هفت اقلیم ... ارباب تخت ... مقام میمنت فرجام که ... ببر ...
... تب الله نصر اعز ... که ... بزار ... افواج ... ایات ... کبر
... تهنیت ... فتح وفیروزی ... وعرصه ... که ... مبار
تهنیت ... ذیقعده ... فتح وفیروزی ... افواج نصرت ...
بارگاه خلافت ... جهان ... بعزم ... گشت سواره جلادت ... میدان ...
... ظفر ... اشتعال ... آورده ... از موکب ظفر ...

بهادران سپاه ظفر لوا و شیر مردان عرصه هیجا پای جرات و جلادت فرا انگر داشته [illegible]
ارکان [illegible] اشقیای تیره روزگار بضرب سهم [illegible] های ابدار و تبرهای [illegible] و نیزهای خار گذار
بدار البوار فرستاده داد شجاعت و جلادت زیاده از حوصله تصور [illegible] بعرصه ظهور رسانیدند
مخالفان [illegible] حریم الخلافت تاب مقاومت عساکر فیروزمندی نیاورده راه فرار [illegible] اختیار نمودند
[illegible] صحرای نکبت و کلال [illegible] نسیم [illegible] فتح و نصرت از مهبت افضال ایزد متعال [illegible]
اعلام نصرت اعتصام بندهای جناب خلافت انتزاع روح پروری [illegible]
جان نثاران عقیدت استمال زالسنان فراوان شگفته [illegible] کام [illegible] جاودانی
گردانید علام عقیدت سرشت که [illegible] بندها [illegible] حضور انور برای اعتلای
مدارج کامرانی و کامیابی سر رشته [illegible] هزاران [illegible] و امتنان [illegible]
[illegible] جهان فروز از درگاه خداوند متعال هزاران [illegible] بجا آورده [illegible] سجود حمد و سپاس
کارساز بنده نواز [illegible] ساخته از تقدیم اداب [illegible] تسلیمات تهنیت و مبارکباد
سعادت اندوز برار گوهر مفاخرت و اعزاز [illegible] جهانی [illegible] لوای [illegible] تقدس میامن کارساز
[illegible] مغایات [illegible] تجلیات صبح فیروزی را مقدمه طلوع [illegible] خورشید فتح و ظفر
گردانیده اعلام نصرت [illegible] و اوقات [illegible] سعادت اقتران [illegible]
مسکون [illegible] الفات بجناب خلافت شاه عالم بادشاه غازی [illegible]
فتح از جانب نواب موصوف تحریر یافت ناصیه عقیدت و آستان العبودیت
عقیدت و الفیال نور [illegible] عرش پایه [illegible] ملایک سجده گاه خلافت [illegible] جهانبانی
و حشمت [illegible] سلطنت و فرمانبردای [illegible] قبله و کعبه عالم و عالمیان
[illegible] نوید روح فزای [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] اتصال [illegible]
بخشی حقیقت [illegible] درگاه آسمان جاه [illegible] عالم [illegible]
[illegible] جان نثاران عقیدت سرشت [illegible] حضور [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] گردانید علام [illegible]
طفیری

طلیعه این صبح نورانی حال مناجات دل انشای سعادت حمد و سپاس ایزد برهان تصدق عقیده
و ارادت بجا آورده از تقدیم آداب تهنیت و مبارکباد سعادت اندوز جاوید است اولیای اقدس
حالت شانه فروغ عالم افروز این شیده صبحگاه دولت و اقبال سلامقدمه طلوع فرازان مهر منیر سطوت
و اجلال گردانیده روز بروز نسایم فتوحات تازه و شمایم فیوضات بی اندازه منتشر [illegible] پیرایی جاوید
شکفته دلهای گلشن همت بهار خلافت و کشورستانی باد ارادت مقتضای خانه زادان [illegible]
مبارکباد [illegible] از مباهات و کامرانی گردیده از فضل و کرم علام بروری درجه پذیرایی باید اقتضای
تعالی مناب سلطنت و جهانبانی و خورشید تجلی جاوید خلافت و کشورستانی تا الفلق صور و النور باد

در مبارکباد عید الفطر بجناب خلافت پناه عالم پادشاه غازی از طرف [illegible] خان عالم بهادر

چنین حال سجدات قدوسیت [illegible] که فروغ اندوز ساخته بموقف عرض معتکفان
پایه سریر خلافت مصیر قبله حوایج [illegible] روزگار سجود سلاطین [illegible] اقتدار می رساند ایزد کارساز بنده
نواز ورود همیونیت لزوم مقدم سعادت توام عید سعید اضحی که سرمایه بهار پیرایی سر البستان امال و امانی
همه جهانیانست بذات ملکی و ملکات قدسیه بارگاه سجود الجباه سلطنت و جهانبانی و آسمان
ملایک آستان خلافت و کشورستانی ابدالدهر مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده با هزاران
سال [illegible] استعمال عیدهای تازه و جشنهای بی اندازه منتشر بهار پیرایی باغ گلشن [illegible] دولت و اقبال
تعاقب ابدالاتصال دارای علام خانه زاد آداب [illegible] مبارکباد این روز عالم افروز
[illegible] اظهار صدق عقیدت و اعتقاد بجا آورده با [illegible] مبارکباد سعادت اندوز دولت
از راه فضل و کرم خانه زاد بر گزیدنی درجه پذیرایی یابد کوکب عالم افروز سلطنت و جهانبانی کمال
تجلیات جهانگیری و کشورستانی ابدالدهر فروغ پیرایی درجات [illegible] باد خلاصه ودود [illegible]
[illegible] رسید که از جانب بزرگان روزگار [illegible]
[illegible] الله [illegible]

مطلب از جانب میرزا کوکه [illegible] خان آصفی [illegible] بیت

[illegible] در پرده دل ترا نهان [illegible] از بار العشق [illegible]
هرکه یاد [illegible] آواز [illegible] زمانه [illegible]
[illegible] ساز [illegible] موسیقی [illegible] گاه [illegible]

حاجت تنجوى ارباب تم وعاصیمابد بدست [illegible] که چنین فاخته گردار [illegible] تماشا گرفته

سر تحیر بالا خسروى باداره ولیکن باین قدم سخن کج اینکه نواهاى مخالف [illegible] بلوکش پرسد و شعبه

ازان اصل و فرع زنگوله سد مجمل حجازیان نوروز بزرگ و از حقایق [illegible] کرد ربلوسه مینوای

مستفید [illegible] بحر اصول راستان [illegible] برداید از مستطرفه نغمه سراى سالکى زلف خوبان القش

سلسل اروح [illegible] گرد شانه گردانے [illegible] اگر شمامه بوستان [illegible] نسخه الصبا مجامیم معلق

خبرداد [illegible] هفته بماند از نغزان [illegible] مقام پایه [illegible] دست [illegible]

ازدار انجاکه عشاق [illegible] بعمه [illegible] قانون [illegible] نوازى [illegible] نوازش [illegible]

نامد الحان راکه الضرب مضراب [illegible] نوازش جوده باربدتا بارکرده [illegible] دستان [illegible] جستن

سازش [illegible] اصفهان [illegible] عراق رسید روانه این سمت [illegible]

خارج خواند بود [illegible] فرحان [illegible] ضرب الفتح [illegible] خصص با اوج

خواند رسانید همواره نغمهاى [illegible] مشرب [illegible] نگارش آن نمانون طالع

جحسته اخترلب [illegible] شادمانه گردانا **در طلب تصویرے کنهیا دولہ ضویدار صوبہ بنگالہ**

مصورى کراک نقاش [illegible] چین [illegible] توان [illegible] صورت [illegible] شیرین [illegible] مرا اسم ارژنگ

دتمنا [illegible] صفحه باطن عقیدت [illegible] نقش [illegible] اگر [illegible] برلوح [illegible] بندمو از زبان

قلم مى براید [illegible] جمال [illegible] چون نقش تصویر جمال [illegible] خاطر [illegible]

چند [illegible] مطلب [illegible] بوقلمون تماشای [illegible] صورت

[illegible] آید [illegible] جمال صنعت بے کمالی صانع [illegible] همواره [illegible] حسن [illegible]

بے مثال [illegible] حقیقی [illegible] نقش و طراز عالم صورت [illegible] خانه [illegible] معنے [illegible]

[illegible] صفحه [illegible] اوراق [illegible] صورت [illegible]

[illegible] طراز [illegible]

[illegible] نقش طالع تصویرے کنهیا دولہ [illegible] جمال [illegible]

باطن [illegible] انوار [illegible] چالاکى [illegible] سعادت طالع

دنا [illegible] تصویر [illegible] عالم [illegible] مفصوله

ای گل نمود حسن تو بوی کس وا نبیند : نقش صورت سلسلم تیغ حقیقت همه دست بدان ما معانی اند چون این
تحفه گرانمایه در کارخانه شریف که مطرح بوارق الطاف الهی است لسان الله اند بیانانه باشد [illegible]
نمود امیدوارست که بمیامن [illegible] توجه لعیانات آن لوح محفوظ النقش فیض لعادت [illegible] صحبت مالکین
و سرمایه نجات عقیدت اندر اندیشه چه خوش ورشد آن حامل گم کرده وادی خودشناسی را در طریق خداشناسی
هدایت فرمایند [illegible] ای باد نرم خلقت موج بلبلها گلاب : وی بوی نوبهارت رنگ بلبلها گلاب
گر نسیم گلشن لطفت نیاید در چمن : قطره شبنم شود بر عارض گلها گلاب . اگرچه نسیم خیر بهار رواج
الطاف آن نسیم بهار شکفتگی و دلکشی که در بزم بلبلت فضا بهای چمن را از اخلاق بسیم ابر قطره
های رسیده ابر بهاری گلاب مداری بر عذار شاهد گل میپرید و هنگام بهار نسیم بهاری بگل الطاف
در موجهای گل از گلشن نسیمت تا بسرشار عرق بهار صبا رسید این هوا از گلشن [illegible] الف در سامان
نثر ما غنچه اندوخته که [illegible] بهار در بهارانچه باطن ما لبته توجه زبان از هم با قلب باشند [illegible]
دل غنچه ما نیز چندان [illegible] گره بسته که از جوش خنده زیر بهار بسته بهارستان [illegible] از حسن
[illegible] ازمعامله [illegible] نثار ایجه الفاس روح پرور سحاب های تازه [illegible]
امیدوار از بلبلت فرو [illegible] دیده خاطر چمن مسرت [illegible] نفحه عطر [illegible] ازرنگ و اوراق گل در آتش عرق آب
گرم احتیاط است [illegible] در گلزار از روی سرابات [illegible] های رنگ گل بخار [illegible] از سینه آتشین
خورشید [illegible] فرو [illegible] قطره نسیم [illegible] در چشم انتظار جلیه اگر [illegible] کرامتهای
انجم [illegible] بهار اثمار چمنستان این شمایل کنند و از سر [illegible] طراوت و لطافت این بهار
سرشت ابر [illegible] که لب ما شکفته [illegible] جان صهبای آتش [illegible] امید ابروی تازه
ماند بلبلت [illegible] سالار [illegible] شکفته دلی و تازه روئی ما سرمایه عشق [illegible] شد بود ماه بهار
تا کی الطاف آن : بهار از سر خلقت در عرق ناله در طلب سرمه . بلکه چشم خورشید [illegible]
را [illegible] : هر جا که سرمه گرد کند جلوه گاه او [illegible] : از سرمه [illegible] مژگان زند سحاب
[illegible] سیاه او ستی : با نظر حقیقت آن قره باصره [illegible] اعنی [illegible] روزگار
نگاه [illegible] محفوظ [illegible] الا ابصار [illegible] المقتضا [illegible] بهار
چشم [illegible] زبانه [illegible] دیده [illegible] نظر [illegible] نور نظر از شوق جهان

بیننده خبر که میکند و مردم دیده در حلقه نظری نظر بند است چنانکه صحبت کاملی رفعت بصیرت اهل نظر بنا
نهاده و کاملی بر عین بیان مسعود چشم اما چه اما بر توی از اشغال نظر باید و بعد یک چشم زدن
آرام نیست اکثر صحبت نظران تماشا بینی از روی عین حکمت با ما و ابصار مضطرب میکند چشم حقیقت علاج
این حیرت ... او لا به نگاه توجه روشن سوادی صفا خورشید که الا در سواد اشارت از ملوک انوار
اوست و جعلنا اللیل لباسا عبارت از خامه ابرار او مردم چشم بینان در شرح لطافتش صد ره بلاغت ابلغ
از زبان تره اد اعاده سواد سیه خوبان از فیض بلا جنس تا غزالان ختن چشم سیه ... از نظر یافته
انوار تجلی را مردم این سواد بخواب هم ندیده آید و دیده منظر شوق و دیدارش از اشک قطره سنیده دارد
مژگان خار در پا دارد از آن دانا به سواد بیاض روزگار چشم است که این از نظر او فتاده گردش سپهر
محال است امنیت ... چشم که از دیده تماشا نظاره حسن فروغ پیرایش کشاده بر چشم جلوه ... دور از
این همه نگاه کرم ... بالراس و العین ادای سپاس منظور دارد و نظر بر نگاه انداخته به اخلاص از قول این
توجه اخلاص چشم بوسه منظور داشته اند قبول درجه کرار تا طرفة العین در اینجا رسید باز وصول
از حق النظر سعی مراتب مردم نوازیهای آن نور افزای چشم بینای جانا نچه علم الیقین ... عالم
عین الیقین شود و ... صحن ... سرمه روار دیده چو بر کشید یا **در طلب تنباکو** تازه بهار گلشن
... نونهال ... اقبال سلامت گرد و ... از ... بتماشا ... بروا ...
... حواله ... صفحه ... چون ... بتماشا ... جگر سوخته ها ... لاجرم از شرح این ...
... سیاه ... و برگ ... تر و تازه ... در روزها این ... دود ...
او ... سلسله ... سیه ... و ... او ... انداز ...
چمن ... وحدت ... میخواند ... خوبان ... دود ...
... با ... هوا ... صحبت ... به ... دود ...
قلیان ... الله ... و ... روز ...
... و ... انا ...
... از ...
... او ...

کل نمکدانی سازند بی تکلف بنا گویی از نجار از هر رخنه شکرریز سخن اخلاق کریمانست که بوی از بلبل راحت ندارد
ما بجای آب سمات خورده که در تصور حرارتهای آتش مثال دود بپرواز می‌آید که را از تهانمایم
او وقوف از نهال برآمده و در آتش نگار از هم صحبتی او جگر سوخته گشته خاطر لعل و در آتش از کرمی آن
سودا بریان است و دل بناله کش از تلخکامی این حسرت صد آه سینه سوز بر زبان از آن
برگ افزای صد برگ دل فیروزی امیدانست که بمقتضای سرگرمی بازار کرامت خورشید
مانند در سینه جلوه‌ها رونق افزای بزم بگزینی فرمایند هر اینه از کرم مجوشیهای شگفته و شادمانی
لسان رنگ گل بصد بهار کامرانی خنده دم بدم ادای سپاس نتواند نمود همت در فضای
احباب سبز و برگ نشاط شگفته و خندان و جانهای اعدا در آتش ناکامی جگر سوخته
و بریان باد **ایضاً در طلب کسب کمال بجناب فیضمآب برگزیده خفی و جلی حضرت شاه محمد ناصر**
افضا از طرف خود رقم نموده اند چه فرخنده روزگاری که پیش از طلوع خورشید
صبح وجود جمیع افراد کاینات در بحر ناپیدا کران تجلیات الهیت فروغ پیرای جلوه جمال
ذات بوده بدلستی سرشار وحدت سرخوشیها داشتند چون یک ناگاه بمقتضای حکمت
بالغه کنت کنزاً مخفیاً محبت جولان عرصه ظهور پیرامون تربیت سرای صور علمیه حباب
احدیت بموج خیزی درآمد تا تمام حکم یافته کاف و نون از فسحت آباد سواد اعظم وجوب
منزلت در گذشتهای کشور امکان رخصت گردیده بمصداق اول ما خلق الله العقل
قافله سالاریهای عقل اول برقرار سلم نگاه تا بنهایت تدریج مدارج توجه شیفته عالم
سفلی نمودند تا بتصحیح را از آن جمله که مستعد تحمل امانت ربانی بوده بعد از سیر منازل
عقول عشره و نفوس و افلاک چون آب همراه عناصر و موالید گذری اتفاق افتاد و در
طی مراتب ارضی و هوائی و قطع منازل رطب و یابس چندی عسکر بعرصه رسانید تا
... بشرف قبول صورت آب از ازل شد و من حیث الباطن
... فروغ معرفت احکام نظری و عمل ارکان ...
ممزوج گردید و نفس ناطقه ... عرف نفسه فقد عرف ربه ...
... اعلام فرمانروائی ...

بیان ساوزن جسمانیات و ابدان و خطابط السعادات اجل باب الشبان گشت و در نظم حسرت

و جهالت بیمار باد او این میباشد اگر فی الجمله گاهی نظر بیاید بیای بو کرده اعلی اصافیها در تصویر ابهم

تصدیعات بدیهی که سر منزل مید الفراشته بود و از فی روحانی از کام جان میباید نیز از سنج

و تعلیل از جناب حکیم مطلق شد عین آن میبود که مضمون کل سبب برجع الی اصله از طریق

سعادت بار قطره مدریا میبوند هم خط مسیحی نقطه اول رساند اما چون اولاد در وصول این سعادت

جاودانی پرده ظلمانی هوای عصبی و حیوانی چشم حقیقت بین محجوب ساخته [illegible] لمعات

مصابیح انوار علم و حکمت احتیاج سالف دارد و همواره خوبانی معلم لطف الهی حضرت ذات

ذات الکمالات گشتی دوستی آن کاشف دقایق معقول و منقول واقف مدارج فروع و اصول

مصدر آثار من یوت الحکمه مظهر انوار علم الانسان که در چار سوی معجزه پرور بهای کلام جالفراش

احیای موتی قماش رومی دست کالست و در مدرسه معنی گستر بهای [illegible] جوهر اول

طفل ابجد خوان در بن زمانه در دفع منکرات جهول به مصباد در اسنین دارد لهذا از جناب

ارسالمات آن دلیل کامل اثبات معنی فضلیا هم امیدوار است که اگر این واماند طریق دانش

و الهی بالکه اینه فیض بدایه نقد خلق الانسان ضعیفا در سان خویش موافق می باید پرتو انوار

تعقل و تعلیم شمع هدایت بر سر راه افروخته گردد و از حسن کرامت و عنایات آن خجسته کار

حسن البداهه بدیع و تعلیم نخواهد بود خورشید هدایت ارشاد لامع النور باد

چون خاصه چون دل مجوش آمد رنگ ام دل سرایا خون شد اما سبز نخستم در نظر [illegible]

رنگ حنا از بهر بهار نشد ام آن لعل شدست بد بکر بلکی اگرچه برات حنا ماند لیکن [illegible]

ابر کرامت های بسیار برات و بار سبز بها حسن سیرت که در دل میدواند لیکن [illegible]

اجازت بدست و زر و رنگ [illegible] شگفته رو مهابت [illegible] باصره

هرم بهارش در سیلاب جفا سوده پایمال [illegible] بها و از دو عنای دل [illegible]

کما سلطه های حظ طالع چمن در گلوش [illegible] خون را [illegible] و پای شاید [illegible]

نمای سرحد و بهار الوم [illegible] تحت سعدی [illegible]

مقتضای سرسبزی و خنده [illegible] لو بها اخلاق [illegible] حنا [illegible] رنگ [illegible]

طلب سفید دمید و سرو رکت دل شگفته ها فراخی ... دورد و سر پنجه کامرانی ها را لگار لیست قیدی کی لیلیاتیم

و سر سبز از بهار ستان بلبل بلکی و دست مدت رسیده از رسائل نمود و جان چو بیابه زیر بهای سفینه پا بی

از رود بدست او بتر التماس کرد اگر در لگار خانه کرامت با بروی بالوس سبز تبلیغ و بهار پیرا بها

گرد و رنگ امیری بهار ستان شوق و نمای دل جو بی چندین رنگ و جمال حسن گوارش خواهد داد

همواره رنگ افروز چهره معانی باشند **ایضاً در اظهار شوق و ارسال غزل در استدعای ملاقات**

لکعبه کرمانم ... روزی محضر و قامت این وعده ملک ... نکو روز قیامت از ان مقام لا لقدوم بیار بروم

غنچه دلهای افسرده خاطران را رنگ لبت شکفته و سر سبز خنده زیر بهای جا فزود فرموده باید بیگانه ای و روم

صبح بار ساده مرا به جه موج بسی ارکلش طبع همیشه بهار ملبت افزای بیام اشعار نکرده بدان ... بیان

چمن از بلبل نگار را ناله و نوای شوق گرم کرد از جنون که آتش بر از آن جا بود و در پهلوی دل می شکند

محنت هجر سینه سوز ... اوراق حیرانی ورق فرسوده سموم هموم میکند بمقابله لطف محروم ...

حسرت نگاه این بیچاره ز جناب جمعیت آن ... بمعنی نامه سخن تو گشت برای پیغام ایرفطرهای

اشک سینه بر سماب ... اگر سحاب موج زلال وصال لب تشنه ای وادی انتظار را از چون حسن چشمه حیات

سحاب در آتش پهلوی در باد ... ابر بند سیراب جرعی و سبز نخلهای بیمار و تر و تازه

سر جوش ... و لغر اعیهای بسیار فرمایند ابر موی تازه ملک ... اشعار کهر ردیف که از بحر

طبع مواج ... نسخه سخن و اشنایان محیط دانش ساحل پیدایی زو نهال و ارتسی ابداری و فروغ

کهر بها گوش ... شاهدان معانی را مطلع تواند ... تولف ... این حلقه بالکوش ... اوردو

لذتی چند همراه وزن بحر ردیف ... نموده که شرف اصلاح اساتذه عالی فطرت ...

سخن و بها حاجات نماید ابداً اوات ... سرن و واسطه حصول این سعادت تصور نموده

... صد مهربانی است **غزل** ... چند مسیو زی ... ساحل کهر ...

... کهر صاف دل ... [illegible] ... کهر

... جو ... بهار ... اشنیق ... جان کهر

... [illegible] ... کهر

... [illegible] ... کهر ... نو ...

بهشت عوالی را اندیشه از کام نهنگ بیچون گهر آمد؛ چون صدف سیراب گردد همچون گوهر لب او را به نالهای جنگ؛

گوهر آن افزون قیمت است که در خور است؛ از راست قدر معنی بود بر حاشیه؛ از راست گهر اماده دامان گهر؛ تا خون دریا ... [illegible]

از ... [illegible] ... مهر باشد بهر صاحب **بمر بسید الله رقوم فرموده اند** ولیس ... دیدار ... ناوک ... زبان

از آن گفته اند جاپچه ... لفظ مرکب ... معنی اثر ... کنند بر خبر لفظ دلالت کند که اگر خبر باید دانست که ... آن گوشه شود

را معنی و دلالت کند بر ذات ... از ... دلالت کرده ... و ... بر ... لفظ شد

که ترکیب آن لفظ مرکب ... رسید و آن لفظ مرکب ... دوم ... آن را گویند

معانی آن اتحاد باشد یعنی پیدا کردن فعل امر و نهی ... و خبر آن را گویند که تحمل صدق و کذب باشد

چنانچه گویند که زید قایم است احتمال دارد که زید قایم باشد و آن تمام باشد و ... حرف ... است

و ... باشد لفظ مرکب ناقص چنانست که مسند و مسند علیه در آن مذکور نباشد و آن ... نوع باشد

تقییدی و غیر تقییدی لفظ مرکب ناقص تقییدی آنکه ثانی قید اول باشد چنانکه غلام زید ... باشد

غلام باشد که او ... است و لفظ مرکب ناقص غیر تقییدی چنانکه گویند این ... آن رجل ... خواهد

پس لفظ مرکب تام را که مسند و مسند علیه در آن مذکور باشد یعنی مبتدا و خبر ... جمله و کلام خوانند

و منطقیان قضیه و تصدیق و پارسیان ... و عبارت این ... قسم است نظم و نثر والله ... عالم بالصواب

در سبب تصویر سخن از ... جلوه ... تصویر ... جان ... تصویر ... عجوبه تمام

سانح ... به ... پر معنی ... انجمن تصویر ... به مقتضای کلام ... نکته ... تصویر ... ابن

... که ... نگار خانه ... صورت ... عبارت شده بود و این لفظ ... القلم ...

بلکه آن صورت ... معنی احسن الصور ... صورت ... طالع ... نقش ...

... نمایون ... معنی مصور نقش و نگار ... رسم صورت ... گزیده ...

... رنگ ... نقش ... لطافت ... طرح ...

... ساخته و طراح ... نگار ... پرداخت ...

... طراوت ... نقش ...

... نقش ... معنی ... رنگ ... نقش ...

... صورت ... خطه ... است ... نقش ... جانب ...

اگر از دور دیده اند هر بار هر کدام جامه موی ساخته نقطه سودا از آنجا که لال گفتار بر زبان کرده از شیحوان شد ببینی
جلوه رستاخیز اینها صورت نمی‌توانند بست لاجرم از نزاکت پرده از رخهای این صورت لسان به نحیل تصویر رنگ
سخن بسته نگارستان بلکه پیدایش نقوش نگارنگ اودعیه احباب طرازجاوید بهار خیال زد تا چهره پرداز
سینه و خیال وصورت گیر به زیب و رنگ کو تا کنون نقش قلمون بر صفحه ایجاد نگار به لوح طالع آن رنگ
امیر صور معانی نقش بر لوح منظر دم بر سم یاد در رسید دست چیناه بیاه و دستگیر بدست یاران سلامت
تا بیره از رو و انجمن ثمناته القدر در کانون باطن عقیدت مواطن منور و شعله خیز است که نهند و جای
فکرت می مولای اوهام بد سیاری دست شاه خامه قیصی از آن بر سر جلوه یابان کرد اسیر که نیز کشش
ویا نتیجه دل‌ها سود لاجرم هر زبانی زبان را از شعله بر و رهای این نوا ستمحرق اهله زنبر نیشتر بالای شمرد
از ضمیر تجلی تخمیر روشن سیار زود ست شاهی که در نیولا از غایت عنایات دست بسته یابی منفقش انوار
سعادت مرحمت گشته و چون جمل سر مه تجلا نور افزای لواد دیده غیاگو و روشنی بخش حدقه چشم جلوه
صفاجوهری که خنجر بامداد آتش در صف شعله باران معرکه آتش قبله چون صمود ذوالفقار چم بیکر و روشن
گوهری کاینه پیکر چم پیکر سالش با وجه دلفروز بهای جیب خانه حور انگیس عهد او در بهار بهای حسن جلوه سوز
شعله‌ها دست طه مازبن لست و با قیاس گلهای آتشین نما با نیجه دست گلچین در هوای دلفروز بهار
آن اعلیحضرت سیار با شاخ شجره طوبی گلهای تجلا در جیب و کناره گل و شقش منور افتاد سینه
تجلیات اختر چون نتیجه خورشید بهاری سر ایکنش تجا مروری شعله اوز چون دست آتشین
به رویان نگاهی از هجوم نجوم اختر چون بدکلک آن منور و نور افشان است و در بو شهابان شعله دار
مانند هلال بدو مه شفق نمایان شمشد لیست سر بر آن آتش نهفته ملبند لیست سیل جانسوز بلی
سر گرفته بارلست چهره آتشین بر سر خار است گلهای نورانی در بر الستجواره آن است دانه
آتشین و در مهین ماه پاره الست که آن که سوافت مدامش نگاه آتش فتنه ها دست فواره لوی از
اصلی بود بازی چون بد بیضای موسوی نه چو خس سهاسیان آتش طور ربایی با و دست شاه با
سفینه پر جلوه : کل کرده از و بهار نور و جلوه : دست نقش شعله اسب سودا : دل آتش نرده در دل جگر
بسوزانیم بالا خطر هجوم نجوم بر شعله‌های ذات بی‌پیچور انجمن گلستان نور افزای جلوه آسمان است روشنی
بخش عرصه و نهادار را دل این غنچه نور آتی نمود اده باگو از مصفی زود دشتی دل و دار هم

ایضا در رسید روشنائیه روشنائی بخش دیده بینش مردم سلامت قدر می‌بداد و مردم روشن گوهر گو بود

چشم سوادش لیلای لیل القدر رنگ منور گشته از چارسوی سوادش بخط معظم [illegible] نامه قلم دو

افرینش عنایت بخشیده بود و چون نقاوه دهان دو دیده چشم و ذات [illegible] نگین کرده بود و سرایه سرو

نامه‌هار و بنفش [illegible] عنبرین مداد می‌کرد ابروی معشوقه الفاظ را و سمت لطافت آفرین سواد

دلفریبش [illegible] وجهی مشکین سوادش صفحه نامه سراسر رنگ و بوی ملاحت آگین روشن خطه

چنین گردانیده سوادش [illegible] سنبله مستعار باده [illegible] سایه‌دار الفاظ معانی [illegible]

ساخته او [illegible] مشک انس نفحات روشن سواد [illegible] الفاظ [illegible]

انداخته بود در چنین ورق نامه که سایه ایست ازو بر زلف سخن عالیه سایه ایست ازو

چون مردم دیده [illegible] مبارد نور در چشم دوات [illegible] ازو معنی نشان را اگر [illegible]

نقطه آتش مانند نقطه سویدا خرد دل کعبه جای حرف [illegible] و روشن سواد آن سرا اگر خط [illegible]

چون [illegible] آن سینه خرد [illegible] مقام سخن [illegible] سواد الوجه [illegible] و راکب معنی [illegible]

شکافته مانند سواد دیده سوادش از نور آفریده اند و در پرده ظلمتش آب حیوان [illegible]

سپاس این کلمات بخواستم که دفترها سیاه کنم و داستانی دراز بنگارم اما خامه [illegible] زبان

[illegible] نقطه [illegible] از [illegible] نتوانند [illegible] خط عنبرینه [illegible]

خجالت [illegible] پرده [illegible] در خط [illegible] لاجرم [illegible]

سواد [illegible] از [illegible] و دوران دانا [illegible]

[illegible] انتخاب گران دارد در رسید [illegible] شهسواری که [illegible] گرد [illegible] آفتاب

[illegible] سرمه [illegible] نقش خط [illegible] کرده است که [illegible]

[illegible] مردم [illegible] مطلع نظر [illegible] سرمه [illegible]

که [illegible] این نظر [illegible] مانند نور [illegible]

معنی [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] دیده [illegible]

[illegible]

20

زینت نور به پیرایش بهار تجلی است این نگاه خجسته [illegible] او حفظهما الله تعالی عن عین الکمال تجلی
منظری که از فیض نور گستر مهتاب در چشم خوشش [illegible] خاک گزیده و بر روشن سوادان که بحور فروغ [illegible]
منظور الانظار و اولی الابصار گردیده تا بر روشن چشم [illegible] بعین الیقین میدانند که دام وحشی
نظر و زنجیر سینه پاک حسن و ابسته اند و چون بر سواد دلش نگاه میکند بچشم خود می بینند که معنی صورت
نور بر بیاض دیده از خط عذارش نگاشته اند بمنزله آنکه غبار تجلی [illegible] سقیم البصر است
بالسواد الاعظم به پیرایش سیاهی فوج نظر است لیکن از موج غبار او عیان شد نور چشم : چون سواد او
شد دو بر تارکه منظور چشم : با سواد دلش را چه نجارت است کاندر یک نظر : نافه مشکین شد
از وی حقه کافور چشم : مردم دیده بشکرانه این نگاه نقصان اکسیر از سر بار [illegible] زبان
اورنگ و میان بدعا منظر [illegible] پیوسته اند و گرد از تقدیم سجده نیاز رو [illegible] مالد سینه
بموار چشم و چراغ [illegible] شد و دیده از رو [illegible] کامرانی [illegible] بال
ایضاً در رسید اشعار و انشا بهار پیرای گلشن سخن ورزی و جانفزایی لاله معنی نمای وقت چمن
گستری و معنی رسای سلاست صبح تجلی بیاض [illegible] معانی و مهر نورانی اجمال [illegible]
نکته و آئین معنی صحیفه را [illegible] و جهانی که موافق بهار نشو و فروغ معاش [illegible]
صبح نمود است و در زیر غبار خجلت گریبان دل دریده و برسته و دامنهای حله تازه بهار فصاحت
گل رنگ سخن رونمای چمن را از جنت و فردوس رضوان گزیده با چندین اجزای نظم و نثر که
[illegible] طبع [illegible] سر حرف [illegible] سر سبزه نظم روشن شده و [illegible] موجود
[illegible] اند و بغبار بوده از آشنای سخن
نکته ها و انشا [illegible] الفاظ موزون و [illegible] بلند [illegible] معنی
[illegible] اند و [illegible] نظم سخن [illegible] زبان معنی [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible] دل [illegible]
[illegible] گلشن بهار [illegible] گلشن [illegible]
جان [illegible] خسرو [illegible] نکته پرداز [illegible]
[illegible] فروغ تجلی [illegible] الکبری

مشکبار اقلامش زمین سخن را سرسبز آنچه مینت بحسن خط خطا میکند • خنده گل بهار باز آید

بهار روشنم • شاید حسن کلامش اگر خندد زلب قدم • سر بوقت مهر انور میشود از روشنی

در گند حرفی سرو نجیا صفحه الشارقم روح القدس موجه نسیم کلامش اگر مرقوم بمعانی القائی

فیض بخشد بسیطهور عیب سخن در عالم امکان خارج از خیالات معهود و حلیل نعمای لذت

الفاظش اگر بر گوشه چشمان مانده بمعنی و سرخوان معنی بجز چند وجول حاشیه های

نکات دلپذیر و رنداق طبیعت ها محال بود اثر و سخن آفرین این انتخاب نسخه جامع تکوین

را ابتدا طبک شاید آن خیالات بلند و الفاظ رنگین شرف داشته فروغ سرایی بزم دانش

و فرهنگ کسروانا اگر دیگر هم گاه گاهی بلغایت چنین گوهر ابدار معانیکه از موج خیز بحر طبیعت

لب حل سرور زر و بها که جیب و دامان صفحه بیاض عبرت معدن و رشک خزان فرماید تحفه بزم امکان

وضیافت انسان می فرماید باشند و رشته سخن کمال مینت بر جان [illegible] دل اخلاص منزل

خواهند گذاشت • در رسید باران • زهی ابحر نوال همت طبعهای بحار موج لطف نوال طوفانی

زهیم ابر کف همت تو گوهر تر کند زدامن مینان کلاه باران • نمیدانم که با هرو هی کدام

الفاظ تر و معانی ابدار سرکرده عنایت خاصه بار لسانی از زبان قلم تراوش نماید در تمجیم

که لبر جوشهای ابر طوفان بار از ره تاما بی آب گرفته این تر دامن را در زیر سایه

رحمت ابر در بخشید و ابهامی تازه بجوی نما او روشن رشته سخن اگر همه رنگ ابر بهار بجا

کرده و قطره از موج خیز طراوت و تر و تازه های خاطر شاداب سرچشمه گذاریش نموده اند شاید

از آنجا که در هوای سلک این نوازش سر سلک قطره زدن ابی با منت نمودن

و قطره های باران با کثرت شمرده نبند تقدیم لوازم تسلیمات بعرض این

[illegible] اشا صرد و قلم کار زهی ارزش • باز کرسی [illegible] در ارزم گردیدند • از نسیم بهار

بهار ارد به ارشاد لطف [illegible] گلاب باران • غور نقاطش سرفراز گردیدند • ظل [illegible]

محیط روی کار برآ • در رسید باد شن • باد صبح کیسه سهو اینو جان [illegible] دهد [illegible]

نغمات [illegible] و بد در بوستان [illegible]

حاجت [illegible] زو سخن سلیمان منزلت [illegible]

جام اثر دیاد کسی که هوای حیث از شکر و حیح الفاظش دمیدم بیاد بهای معروف دم نسیم

بهوا او ابر سی اعجاز نقش نقش معش در جان فزای موصوف نشاط اوری هوای دلکشی

طاهر در و جانم در نسیم و دخواندن و شکر و حیث علم بنشر عبیر نسیم شکوفه بهیه مشاور انداز شکفتن

از و مسازی الفاظش جان نوازش گوش طرب بر بستان نغمه نوروز صبا شنیده و

با عجاز نمایی و رایحه روح پرورش صبا رانی عرق خجالت بر چهره محیط گردیده باد سحر

اگر نیز اخواه باشد الفاظش بنوعی غنچه لسته دهان را باندک بوی لب از تبسم نگشوده

بلبل باسی نیز امی الفاظش برده نکهت گل از رنگ جان صبا دوخته اند و لعطر انواع

فیماله جان پرورش با موج نسیم شعله وار افروخته مانند مشتاقان بیدل بردم نفس سرو از

جگر مشکین شد و چون بوی گل رایحه مشک ابر مشام هواخواهان میدمد در تحریر شکر و حشم

اگر نامه حلم کاغذ باد [illegible] و بی قلم چون شاخ نرگس گل کند عجب

باد عجیبی ببالا و بمد و نشی ؛ بیت ؛ باد وش نسیم باد فروش ؛ خط اعجاز تو حلمی دارد

باد عجیبی در اسبتمی دارد و شکر و سپاس این عطیه جان پرور موهبت روح گستر ادا

نمودن باد وصف نمودن است لاجرم دعای ترقیات عمر و جاه [illegible] در زبان می نماید

تا صحن چمن به پشماری نسیم و هوادار می صبا شکفته و خندان گردد گلشن آرزو و چمنستان

تمنای اصحاب گرامی مدرنیت با به ارشایم رحمت الهی منظر و ریان باد برب العباد

در رسید آینه [illegible] "تا چهره تراشیده آینه آفتاب ؛ سی پرورد خیال تو در سفینه آفتاب ؛

زکثرت وصال باینه رسیده خواهد شد تا عکس تو آینه آفتاب رو شکر تجلی مهر و ماه آینه

بخت آن محرم اسرار خلوتکده صفات از رنگ حوادث بلمه و دانسته صاعد [illegible] روشن ضمیر دارد

[illegible] صورت بر کرد خیال [illegible] آن سکته [illegible] قرطه [illegible] آینه [illegible]

[illegible] آن نسخ کرده [illegible] خیال بعلاقه [illegible] و نور دیده نوازش نامه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الصور لفظ [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

چشم گوخ آفتاب از هجوم غیرت صفای روی [illegible] فره ریخته اضطراب در زبان قاصر لبال خامه در
خیال صاف جوهری او چون خطوط شعاعی روشن البصرات و تاب معنی بیت مراه المحال
از صورتش روشن و صورت حسن ماه طلعتان از صنایع معنی مصرع بیت تازه روی خوبی
ماه در سایه او ست : روشنایی خرد از شمع رخ او ست : خوبرویان را شده مهمان حسن
تست چون و پسین شبنم خوان حسن : ب خنده کیفیت معنی عیان : روی صورت گل معنوی
در میان چون نبات را لب نبد شکافه کرم : حسن خلوت لیس باز در نبرم : باز ای از همه
فتوحات نمایان تا این آینه همه تن دهان گردیده چون صاف شربان عرض خوبی و عامه
گه با آینه خورشید از روشنگری جا رنج است بر خم منیر الصافی دل از زنگ کدورت غباری
مبشر بهار لفضل و کرم ایضا در صفت آینه گوید ای از بهار لطف تو شاداب رنگ کار در گلشن
نواچاق نو بهار موج نسیم فیض تو هر جا که بگذرد [illegible] دیوار خار چنگ تا
ناچار چمن کیتی نو بهار بوصال ابر و متعال شگفته و خنده [illegible] گلشن عمومی حر است
ان تازه نهال بستان اقبال با هزاران هم رحمت الهی و رشحات سحاب با عنایت ابد الدهر
مثمر و بار ور باد چمن چمن میوه تحلیت و خوشه خوشه اثمار دعا که با فراط حلاوت و
ان مقام ترانه پرداز نی نوای این طایر شد ره المنتهی را لغش موجه عسل
و چاشنی آن نبات کرد و تحفه محفل منیف ساخته طراوت افزای برگ و بار
چهار جوان اینه [illegible] شیرین و خوش [illegible] بمقتضای شیرین اخلاق عمیم الاشفاق
برای این خوشه چین فصل و تمتع گزین الطاف غایت شده بود و مذاق جان
تازه روح [illegible] شیرین کام ساخت صد شکر که [illegible] الطاف گل کرد نهال [illegible]
[illegible] تازه ثمری که حلاوت [illegible] شیرینی و شان [illegible]
[illegible] دلبری و جان فزایی نقد حلاوت [illegible] حسن [illegible]
[illegible] شاخ [illegible] و شگفته [illegible]
[illegible] بستان [illegible]
[illegible]

22

جلاوت سامان خسروانی اندوخته اند بهار برومند این بهجت انگیز اند شعشعه انوار جمالش شمع کاخ امانی
افروخته یوسف که بمیان [illegible] از چشمه لعل نوشین لبان آب حیوان یافته و نگارین شاهدی
که با حسن [illegible] و شیرین ادا [illegible] وصف [illegible] اندوخته شاهد [illegible] زعفرانی پوشش عاقبت
جامانه حلاوت فزا [illegible] در بزم مشتاقان با شکر خنده [illegible] سرو گلزار و شاهدان شیرین ادا
پیوسته [illegible] خریدار خامه فطرت در بیان پردازی شناسی [illegible] رطب اللسان [illegible] باطنه [illegible]
شرح اوصافش عذب البیان ای از [illegible] تازه دل [illegible] صد رنگ طرب [illegible] لطف دارم آن تازه
ثمرهای عطا کرده تو از نخل امید که برخوردارم تا نسیم [illegible] عنایات [illegible] طراوت بخش [illegible]
[illegible] گلزار [illegible] گلبن آرزو و گلستان تمنای [illegible] با قطار [illegible] رواج [illegible] کامرانی
روز [illegible] جاودانی [illegible] برای حدائق آمال و امانی باد [illegible] اگرچه در عالم
ظاهر دیده آرزو [illegible] طواف و زیارت آن آستان خیر [illegible] مطرح اشراقات
قدسیه [illegible] فیوضات [illegible] حسن اتفاق [illegible] لیکن از آنجا که بمقتضای [illegible] قلوبکم [illegible]
صفایح ارادت باطن [illegible] درجه عظیم وسایل [illegible] همواره [illegible] خاطر [illegible]
کرامت صحیفه [illegible] که ناطق احکام خیر و صواب [illegible] یجاهدون فی سبیل الله بود [illegible] سعادت
[illegible] نفس ناطقه [illegible] که همواره بمقتضای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة [illegible] اسباب
مدارج [illegible] الحکمة [illegible] قد افلح من زکاها وقد خاب
من دسیها [illegible] حضرت [illegible] صلی
الله علیه وآله [illegible] السرور فی قلوب المؤمنین خیر من عبادة الثقلین [illegible] احوال [illegible]
وحصول رضای خاطر [illegible] الفاظ [illegible] رحال
[illegible] فصلنا علیکم [illegible] اعمال.
[illegible] زیاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گروهای بارگاه احدیت میباشند ذوق هواخواهی حضرت منبع جود و بخشش گردانید از انجا که خاطر بهمت مشتاق
دریافت اخراجات کلایه میباشد از صدر این نمط القدر فرصت بر عنایه حضرت بالا اوریشته زیاد [illegible] بحال نصوبانید
خلعت سوم مبنیه بر مکاتیب صاحب رسالت شوکته و سفارش اسعادت و دوست او وزیر الممالک
در قربت با مجالست الفت نواب میر الدوله بهادر بهادر جنگ از طرف نواب خانعالم خان اعظم الله
بهادر سخن یابنت نوال صاحب و کشف مهربان مخلصان صبح امید ره گم کردگان ظلمت هجران سلامت
نیکو اسم از تحریک جزیره مستحب مضطرب و انحمار وجایی حرفی چند از حجاب تکلف فراق و ماجرا
حال فرسا پی اشتیاق بزبان قلم حواله نمود بر سر طبعت را فی انجمله تسکین و هم عقوبت مسره ان نفس
حین عقوبات حبس اورده مثیر سببی تولفتهای تمام بر سر اعتراض امد که تا استحدث هزار گونه دردها
و ملال تنهایی بسا رشتی مقصد توقعات فضل الهی منتظر طلوع اشو تجلیات دلفروز میمنات
خاطر نوودی حالا که نسیم روح پرورش رشتۀ فرخنده اثاث [illegible] از جهت انفعال از غرو مثال اعمار
اشرا منحصر و رواج فواح نوبهار بشارت از هر طرف مشام ارزو معطر گشته اسعید اظهار مصری
اضطراب ابار شوریده و التهاب از طرق دالسپار بعید گشت حل المتین صبر و تحمل از دست بنیاد برداد
تا از چهره عیب حکوی بر سامان دل شگفتی با نتیجۀ ظهور علو با گرمی منتظر با ید با جار دل شوریده را از طرق
تعال شرح شوق تا زرد داشته مکشوف ضمیر منیر نجابت تخمیر می نماید که در تنوالح خاتحۀ از ردی و لقاء فرح بیان نود
تو ندیهی اوی ادهیت دلکا بی معاودت گرامی متواتر سامعه افروز اردیده برای بی توقع پرورش
دل خستگان دورد بها حسرت کار فرمان اعجاز مسیحوی گشت و گم کردگان ظلمات فراق را خضر وار
دلیل سبیل مقصد شده از چشمه حیوان کامرانی فائز گردانید غنچه امید افسرده ولان مستو معار نیاد نا
سامان سلسله دور سر گرفت گوکب تمنا سیدرن از حضیض تنگی بعلیا اوج طلوع نصاعد نمود الحمد لله الحقیقه
که دعا ای بی تاثیر... بستان بار کرتیات خرچی علامت تو بسیط لکساهی ایم سبب مخلصان با لحبت... در یک
جهد با بحث... دامن فراسم نمودا کی دو واسحران وقت فرصت نامه بر حرم گشته صبح امید بر معتدد و حب
باشکر امروز با قبال... کل حلقه... اخر گشته گوی هی تمشیت...
از بر گوشه و کنار بگوش جان رسید بهجت افزای حال... عاد بیت...
رفقا پرور لشته حال تا زده لعات...ها میرسانند و لعا... معو الدعا...

منتج گردانید و سر البشارت از [illegible] هبوب رواج [illegible] بشارت طراوت از [illegible] فرماید
و در [illegible] اگر جامه [illegible] می مخلصان [illegible] بوده [illegible] سر افراز باشد
[illegible] بخواهد بود [illegible] **العاشقه بجناب امیر الدوله بهادر از طرف نواب ممدوح**
تا سوخت [illegible] پروانه [illegible] از هر ذره [illegible] سر خورشید
این [illegible] نواب القاب [illegible] مخلصان مهجور سلامت چه نویسم از سوز
[illegible] روزگار [illegible] کار روز می سپرد که از شعله [illegible] جدایی آن
سر چشمه لطف و کرم [illegible] التفات [illegible] عطوفت [illegible] و الطاف [illegible]
ذات [illegible] الکمالات [illegible] جناب [illegible] برای [illegible]
[illegible] از تلاطم بحر محیط اشتیاق طوفان [illegible] موج خیز [illegible] عرض کردم که باد
[illegible] اخبار [illegible] دیدار [illegible] عنوان عشق نهان کرد [illegible]
[illegible] الحمد لله و المنة که [illegible] وصول [illegible] صحیفه [illegible]
صحیفه [illegible] منزل [illegible] روز روشن با انتظار [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] از دست داده بی اختیار [illegible] و السراج [illegible] محصور [illegible]
[illegible] دلهای خستگان [illegible] کار [illegible]
[illegible] متفارقت [illegible]
[illegible] فراق و دل [illegible] الشر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] غنچه [illegible] مهجوران [illegible]
دل [illegible] ماند [illegible] خستگان [illegible] دعا [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] مخلصان [illegible]
[illegible] **ایضا بجناب ممدوح** [illegible]
[illegible] صدای [illegible] الاجلال
[illegible]

وامور سرکاری و ما و فرمایی آن مانوس آباد اطلاع داده بعهده که گرفتار است نوع نوع وارد است و میان راست
مانده بوده اند که زمانه با هنجار بلکه اهل قصور اطلاع منتهی بر سر مهر می باشد پس کرم حال چه نمی است
مخلصان بکدل و یکجهت که از توجهات گرامی بسر اپا بسیم الطاف و رشحه باشد اگر انقیاد بر خاطر باد
بخاطر شفقت گرم فرمایند خود فراموش گردیده باشم و مایه تسکین باشد که جراحات سازند
محو الطاف باید فرمود که حالت دل بحدی ملالت رسیده باشد در حضرت بی رفعت تبلیغ نامها
موجب تصدیع و تکلیف کلامی گردیده معلوم نیست که مطالعه سرف امیدوار شدند بود ناز با ساجی
حاملان و رسالها ضایع می گردد فی الواقع اگر تجربت کرامی می رسید نقش کامیاب است که گفتنها
دست محو جواب بود بسی می شد و خاطر شوریده از این ملاطم رنج مهاجرت فی الجمله رو بساحل طمانیت می آورد
هر چند حلول شب از روز رسیع اشتمال مخلص بی ریا محتاج رسمیات ظاهری نیست مراتب یکدلی و حدت وفاق
که از فیدای فیاض منقوش خاطر نیاز با ثر گردیده بر مرات باطن صاف کستران فروغ بخش است دلنهاد گرد
اندار جمله بوده لیکن با عتبار ظاهر که زمینه تغافل دیبا اوری مخلصان آنجا مستعد ظهور در آید جای ترار گونه
تعجب و استغراب و کثرت عتب است کم بخشی و عدم شناسی اساس جای نخواهد بود و از اشتغال دل از زرد
رای حصول نعمت مواصلت کثیر البهجت روز روشن تمامی بی پایان دارد از حضرت مجیب الدعوات
بدعاهای سحر و ناس نیم شبی همین آرزو و اسند عائق که روزی جلوات معارفت بی تقطیع درود
و تجلیات وصال بهجت اشتمال نور افزای دیده و دل مشتاقان گردد امین دعا از من و از جمله جهان امین باد
احوالات مخلص از خارج مسموع می شده باشد به هر حالت جا بیجا شکر و مقام حمد و سپاس است اگر کاه گاهی
نامه مختص خاطر عبور فرمایند و نیابه و مایه تسکین خاطر شوریده که مقتضای کمال مهربانی خواهد بود اما
بهجت و بساط قیمتی مدام باد الیضا بنواب محب الدوله عبد المجید خان بهادر اگر چه همواره از نوباوه احسان
و کلا بعد یا نخات نو به خبر نیست به تمامه طمانینه اتصال با محبوب حامل حالات بماند لیکن چون در این دو روز نا
بالقصد ... تعافل محبت کرامی ... تیر ما تحقیق ... با خاطر نیاز ما ثر خیمه در دستنه حیرت افتاده
گردیده ... اشتغاله محکم جای مصادقت و حوالات ... هم دلت ... صفات ...
... شده اند ... از مخلصان ... منتظر ... ... زمانه از ...
و افتراح ... اند و حسته باشد حقیقت احوال ... ابرار ...

24

نظر بر وفور اشفاق و بر بنای یقین واثق که ... مراتب الطاف و عنایات مبذول خواهد بود

به راجه ... کالسلسبیل بهجت و شادمانی و نوشته از حضرت ... کاتب امانات ولایت

مرتبت ابهت و جلالت منزلت ... صاحب ... سمو المکان بر شحابت سحاب

تفضلات بر ... قطرات عنایات ... شکفته و خندان ... در این روزها

باطلاع نوید خیریت و انشراح کلامی فراخ بهجت امتزاج خاطر بود و مظاهر مسرت اندوز بیان و مانی

شده مقتضای وثوق روابط محبت و وفاق صمیم که از قدیم فیمابین متحقق و مربوط است همیشه

در یافت اخبار بهجت آثار روز و شب در ... از دیار نظر بر صفای یکجهتی همواره منتظر و فیم ... مرد ... به

اعتدال مزاج سرور ... محصور ... باید داشت عزت آثار بر ... رودادها احوال آنجا

منتظر ... ارقش خواهند نمود ... جلت و وفاق و ... منقضی بوقفات بسیار

... دارند ... حسنی ... عمده منظور و ملحوظ ... برسد که ... بوده و خواهد

لازم الاز ... در کارها ... توجه ... بظهور رسد که موجب ... استحکام بنیان

وفاق گردد ... توجهات شریف رطب اللسان باشد زیاده جمعیت و شادمانی باد

بنواب شجاع الدوله بهادر نواب صاحب مشفق و مهربان ... سلامت اگرچه بمقتضای

اتفاق ... جلوس ... مسند ... صمیم قدیم ... خاطر الطاف مظاهر ... دارد

لیکن ... همواره همان روابط یکجهتی و یگانگی که از قدیم متحقق ... خاطر

صفوت ... ساخته ... رطب اللسان و کامیاب ... گونه شادمانیها ... و تفضلات

ذات ... نظر بر صفای روابط اتحاد و ... از مخلصان ... تصور فرموده

پیوسته بمقتضای الطاف و اشفاق متوجه احوال ... خواهند بود ... و همه حال از

... سقط الغیب ذکر محاسن ... اشفاق و انعطاف کلامی ذخیره اندوز ...

... کامرانی میباشد ... منصوری ... اشفاق ... مرحمت ... در ...

... اعتدال ... خصوصیت ...

... حاله ... یقین که در ... معرض ...

... واثق ... [illegible] بنواب خانزاد خان بهادر غالب جنگ

الحمد لله تعالی که تقدس بجناب نواب خانعالم بهادر زر نجابت نواب مبارز الملک سربلند خان بهادر خلف رشید

انفصال کار رسایل مهمات مهمت ... ثنا و فیضان و صواب مسرت موصول گرامی بدولت الخلافت عالیه

سرمایه حصول و انبساط خاطر نیاز مظاهر گردید عطف به همه توجه و تفقد نا حال از

ورود ایصال منزل مقصود و نوید صحت مزاج خامه عطوفت طراز ... سطر نیاز فیه

در عالم توقف و استحال مقام کمال تعجب و استغراب مطلق است اگر چه سلسله محبت ازلی

واثق تر از آنست که به اکثر رسمیات ظاهر در انضباط آن محال فتور و اخلت داشته باشد

و قوام قویم مستقیم و حد ... فطریه در رشته و استحکام مبانی دوفاق طبع محتاج رسم و معارف

مراسمات روزگار تواند شد لیکن از انجاکه بمقتضای جذبه محبت قلبیه خاطر ارادت ...

حال منتظر اخبار خیریت و مترصد ایصال مکاتبات مسرت آیات است عدم ایصال آن

موجب ... گونه تعلق و اضطرار طبیعت میگردد در صدد که بمقتضای توجهات عطوفت

ایما بترقیم مفاوضات مسرت افزا که در معنی مواصلت ... نعم البدل مشاهده

جسمانی منظور شده باد فرمایند ... مکنون خاطر عاطر باشد ... خانم

الطاف ... محصور ارزانی شود نواب ... خان بهادر صاحب ...

بار که در عالم ظاهر جلیات دوری صوری ... وجدان ... مواجلت ...

... مسرت طراز کامیاب ... نوید خیریت و اعتدال مزاج بهجت ... خاطر مشتاق

شده بمقتضای جذبه محبت و اتحاد فطریه طبیعت از وقوع ... شده

بتعجب ... دریافت اخبار بهجت ... در انتظار حصول ... از انجا ... اتفاق

... دار الخلافت ... داده ... بعد صوری ...

... نوید صحت ... باطن ... مواطن ...

... امید ... خندد ... بار ...

... خاطر ... و از ... صحیفه ...

... در مسرت ... همه ...

... از انجاکه ... دریافت مژده صحت و ...

بر حلاوت مآلی تحریر مجالس انوار الانعم الذی [illegible] مشاهده حسنات تصور ساخته با حجاب این مراتب
مسرت [illegible] طبیعت مشتاق [illegible] باید بود محمد الدوله عبد الحمید خان بهادر بحرمت الرحمه همواره از توسیحات
و ملاذ [illegible] حضور با سینه [illegible] بود [illegible] اعتدال مزاج لازم الابتهاج خاطر [illegible]
[illegible] انبساط [illegible] تا محصور حصول نجابد لیکن چون درین روزها به موجب اتصال
اشفاق نامجات الطاف پیرا اسباب جمعیت [illegible] وافر و سامان [illegible] وار [illegible]
و اقبح [illegible] باطن [illegible] مواطن پیوسته بهدوش اضطرار و انتظار میباشد از انجا که از ابتدا
خورده شفقت و الطاف قلبی و شمول توجه و التفات باطنی [illegible] مقتضای صفای مصادقت
دلم الالت قدیم صمیم [illegible] بامرکبات سال استظهار خوبی و معالی ستر [illegible] که از
انفصال صمیم راسخ منظور بوده موصوف صحایف شرایف سرمایه ارتباح و اطمینان [illegible] باشد
حقیقت احوال [illegible] مفصل گذارش مینموده باشند نظر بر وفور توجه و استغراق
و [illegible] از وثوق الطاف [illegible] انواع [illegible] یقین کامل که
در هر مرات عطوفت و التفات [illegible] مصروف خواهد بود [illegible] هر چند در
عالم معنی همواره دیده دل مشاهده حقیقی [illegible] لذت و وصال روحانی است لیکن اشتیاق
ملاقات صوری و تمنای مواصلت جسمانی از کمال جذبه محبت با در خاطر [illegible] شرح و بیان نمیگنجد
[illegible] وجوه [illegible] وصال [illegible] اشتمال منشرح و مسرور گردانند بمقتضای اشتیاق
[illegible] رسم [illegible] کرده [illegible] از انجا که تحریر [illegible] ابواب مواصلت
[illegible] انشراح [illegible] باطنی [illegible] شوق و شفقت [illegible] بروایح
الفت و [illegible] طلعات [illegible] حسنات [illegible]
[illegible] یاد [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] نواب [illegible] خان بهادر [illegible]
[illegible] عطوفت [illegible]
[illegible] از فضل [illegible]
[illegible]

صحت و سلامت ذات ملکی صفات [illegible] بوده بتمهید شارع انتظار [illegible]

از روی باطن بانجاح ابهجت و راحت [illegible] نسبت بذات [illegible] صفات خلوص [illegible] زود خواهان

صحت و جمعیت [illegible] بر [illegible] خاطر [illegible] اثار [illegible]

های صحت [illegible] سرمایه اطمینان خاطر [illegible] باطن و ظاهر [illegible]

برادر ذوالفقار خان رقیمه [illegible] وصول راحت و سرور [illegible] از صفای روابط و بود

و وفاق و مهر و محبت [illegible] جمله و در انتظام کارها بمقتضای لوازم محبت و [illegible] استیناس قدیم

بقسمی که مرقوم [illegible] موجب [illegible] و ابتهاج [illegible] شد و [illegible] پناه حبیب الدین علیخان

از مراتب توجهات [illegible] بظهور رسیده و [illegible] مفصل [illegible]

[illegible] موالات [illegible] باشد و در کارها [illegible] و مصروف [illegible]

که [illegible] سلسله محبت و اتحاد [illegible] و ولاء [illegible]

و [illegible] از انجا که [illegible] در میان [illegible] یاس [illegible]

مطمح نظر و مرکوز خاطر [illegible] پناه شیخ حبیب الدین علیخان [illegible] حالات [illegible]

انتظام این امورات [illegible] کارها [illegible]

منظور لوازم [illegible] **برادر [illegible] خان** رقیمه [illegible] وصول [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] آنچه از مراتب محبت و [illegible] استیناس قدیم مرقوم بود [illegible]

[illegible] بهمواره مطمح نظر و مرکوز خاطر [illegible] منظور و ملحوظ احوال [illegible]

[illegible] پناه شیخ حبیب الدین علیخان [illegible] موجب [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] ظاهر و باطن [illegible] اتحاد [illegible]

[illegible] بمقتضای [illegible]

لوازم [illegible] باشد [illegible] سرور [illegible]

[illegible] **[illegible]** [illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible] اطمینان [illegible]

موزون ... اتفاق باشی که صاحب هیچ توجهی ... باید و همواره پاس لوازم یگانگی در وداد

مطمح نظر ... امور نفیس ... که طریقه اتفاق ... روابط یکجهتی و وداد و از

طرفین چنانچه باید مرعی و مسلوک ... بهیچگونه ... نخواهد بود و همواره خواهان اخبار

بهجت ... حصول ... بنوعی که ... باید داشت **بنواب خانزاد خان**

بهادر غالب جنگ نواب صاحب مهربان ... مرقومه ... که پس از ... ایام وصول الطاف

مشمول ... را ... ابتهاج ما محصور افزوده ... اتفاق ... داد آنچه از تهنیت

و مبارکباد فتح چند ... و در ضمن ... رقم قلم ... لطف

... و الطاف ... تقدس ...

... مجلس ... باشد ...

نه برای دنیا ... حقیقت ... مساعی و توجهی که در انتظام امور ... از

بمقتضای ... و ... مفصلا ... و ... انضباط ... موجب ...

... ارتباط روابط محبت و اتحاد قدیم گردید ظهور ... بود ... مفصلات

... و ... باشد که ... خلوص ... و داد ... یاران مهربان

زیاده ... محبت ... اتحاد ... وثوق

... موجب اظهار ... امر ... ارتباط قدیم مطمح نظر

خواهد بود **ببابو تراب بیگ خان از جانب نواب جان عالم بهادر نصرت جنگ**

مهربان ... امورات ... محصور گردید بمقتضای محبت ... [illegible]

... در کار ... ظهور رسیده ... [illegible]

... الحمد لله ... [illegible]

... از مهربان ... [illegible]

حسن انضباط پذیرفته یقین که در سر امور [illegible] جمع [illegible] و سلوک [illegible] پرورده همواره
بارقام الفت [illegible] خاطر مشتاق را ابداً مسرور [illegible] بالا **ایضاً از جانب نواب موصوف به [illegible] علیخان بهادر**
خامه‌ای [illegible] مکاتبه بود و اتمام [illegible] تصحیح کرده [illegible] و تعیین [illegible] خصوص مورد
و پاس [illegible] و یکجهتی [illegible] که در کارهای [illegible] استوار [illegible]
[illegible] و شفقاه رضی الدین حسن مغفرت [illegible] شد موجب مزید سرور طبیعت
گشت چرا این [illegible] حسن سعی و لوازم اتحاد بظهور رسید که بمقتضای وثوق [illegible]
و خلوص قدیم صمیم از آن جریان زیاده بر این خشنود است امور [illegible] بطرز [illegible] طبیعت
حقیقت اینجا [illegible] و شفقاه مذکور مفصل [illegible] کرده باشد از اتحاد [illegible]
محبت و اتحاد [illegible] و وثوق تمام [illegible] یقین که در انچه سر انجام کار [illegible] استوار [illegible]
جمیله بعمل خواهد آمد **ایضاً بسید جعفر علیخان بهادر** مکاتبه بود و اقبال [illegible] ارتباط [illegible] مورث [illegible]
خاطر گشت آنچه از روی [illegible] اتحاد و تعلق و اختلاط [illegible] اخبار [illegible]
و پاس [illegible] حفظ الغیب مرقوم خامه [illegible] گردیده فی الحقیقت [illegible] صفای [illegible]
یکجهتی [illegible] متحقق باشد ظهور اینهمه [illegible] باطن و [illegible]
[illegible] حقایق حالات چرا نباشد در [illegible] بسبب بود [illegible] حضور نواب [illegible]
[illegible] سطور [illegible] اتفاق نشد الحمد لله که حالات [illegible]
نواب العطایا [illegible] از آنجا که [illegible] همواره [illegible]
[illegible] **ایضاً براجه [illegible] از جانب نواب موصوف** [illegible] حالات [illegible]
[illegible] باشند [illegible] و [illegible]
[illegible] قدیم [illegible] اتحاد [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سطور سابق [illegible]
بعمل خواهد [illegible] **ایضاً [illegible]**

همایون در تعلیم محمد شهباز همواره طایر نسر طایر در کشاکش پرواز الطاف همای اوج اینجا اوج
همای اوج شاهزاده محمد همایون منقار دانه چینی باد از بداوت نهای زر افشان اشتیاق همانقدر
باید نوشت که طایر ... و خیالات برو که معنی ... ان سوخته بر و لدا خته بال نگرد و والا
بنوشت کشیده منو سیم اگر ... بال ماه شمایل کبوتر جاهی به بندیم فرخ استواره نماید
... صورت سمند برآید هر اینه طوطیان از روی ... شکر ریز ... شوق ... صید
لعزت ... محمد شهباز که در صید دلهای یاران ... ممارست
معین شکاری بلند پرواز با بال و پر براورده ... نور لطف و عنایت ارجمندان ... کار
بعهد و سم معرض شاهین نهاد همای خوج ... چون طایر ... بال پرواز فاخته
طعمه چره یاران فکر و ... مباشد اگرچه طوطی شیرین گفتار است لیکن بیدانه ...
گرفتار ... صعوه خاطر او ... عقاب صید عقاب ... گاهی دم موسیچه ...
اضطراب دم بر زمین میزند و گاهی خطاف کردار ... مانوس ...
همانا فاخته ... کوکو دل ... جستجوی ... دارد و پرواز دارد با عصفور
در هیچ جا ... حرکت ... تبار دارد و در صحبت ... گلک دری
خنده میزند و تعلیم ... طوق منت بر گردن قمری ... اگر قفس ما ... در زیر
بال ... اینقدر ... سوخته در هیچ جا ... همای ... سیمرغ
طلبیان ... پرواز ... چون ... چند و بوم قدر ... مانند ...
عنقا ... وقتیکه ... مفقود الوجود ... جانب ...
... پروازی ... کارست و در رواج صید اندازی ...
نادیده پرواز خواری نظر ... همین ... لیان چه ...
... بتخانه ... قربان ... مطلب ...
... نظر ... ان ... دیده اند طوطیان ...
... آرزو کرم کردار ...
فرموده اند جند زاغان ... بلبلان ...

این پیمانه و بر در و حیث سرای آسمان اگر چه ریحهای رحمه قدس ملک بعد و هر چند طول امل
رشته و را یه بعد او بند با بی بال بر دل را بسته از موجهای اوج در سبیل رسعه بر حسب احوال
واضحه هوا و هوس لسته مید است در بسوگاهی مرز و بوم لب بجا با به عرصه کاف انده و خیمه
و حرو فش لمنبر داز زبان حروف عشق سر سجه اقرو و بعالم بالا کرده تا آنکه از طلوع خورشید
الطاف علامه بر ظلمات این شب پرواز هوای لقا ر سپهر مرحمت بحض اربات
و نعاهای همیشه این کجوفر ملبار و قرب به روز هوای اجابت اعه ذلک نمود
طایر سدره المنتهی رانعمه بر دل را این کرد اینده یا بدان هوا به استقبال آن بهار اقبال
عندلیب گردار باب اشراز کا ده بمقتضای گل امروی بال خبر ابه تا بی نسیم اسید
و فاتحه الحمد عرضه این گلشن جاوید بهار و بر سر واشت از این هوا دار بکر نیک کفت که
اگر از جامعه خامه برگ گلی بر اب شکفته رویان این محفل بالا تر بلندی بود ار
بجا است هر چند گفتم آن بلبل موسیقار بر رو شرح احوال سبک پروازان هوا گوی
دار رو به این دل در دام افتاده صد بار هزار دستان تر می از تو نخواهد بود
قاصد چو سخن ساز بود نامه چه حاجت ؛ مکتوب کسی بر پر جبریل نه بسته است
منقار از ترانه سنجی به تبیت و نجحیه بلبل مترنم گشت ز نامه سلاسل پیوند لیس نیست
سلیمانی است بلکه بر بال جبرئیل بحید کلام سلیمانی لقد از زبان دانشهای این و بلبل
کامل از دام هوا آفاد ... گشته در هوای نماز نم سرای اند با الهامی ذلک بیچ
اتفاق افتاد و امیدوار است که از ... بلند پرواز که بر سر وقت لفضها برای
سر چشم طرح تا رنجه و کلاه چند که بر سر با که سر بند بدست ... بروز شب و عنایت حق گردد
که گلشن ... شکفته ... رو باشد با بستر که از دون بال در حضور این حرم سبح
... نمازی از ... تماشای گرداند بر سر ... هور با گشایش صفحه
... کرده تعا بد روساعد و ذلک ... و ... بهت ... و ...
الف از جانب نواب عمده الملک میرزا خان ... [illegible] ... خوانده است
سحابت سحاب مکرمت برزوانی و نقش ... حضرت اعلی خاقانی کلکار امال ...
... ارا

وچون راجه [illegible] بجهت دوستی و مدارا با امارت و ایالت مرتبت آصف دولت [illegible] مهاراجه

[illegible] ممالک [illegible] سرآمد راجهای هندوستان راجه [illegible] مهاراجه دیرایچ سلمه الله تعالی

سرور و شادمان بسر [illegible] و لعبد الطبعات استغراق [illegible] ملک و حضور بود بخیر تعالی مع الله جنید موضع

از قدیم الایام برای خرج فقرا و ساکنین و دیگر مردم [illegible] تعلقه درگاه [illegible] الکبیر [illegible] العاشقین

سالک مسالک هدایت با یه عبادات ولایت حضرت شاه سلیم چشتی قدس الله سره

العزیز مقرر است چون شنیده که بهات مسطور قابض و متصرف گردیده مداخلت نمیدهند از آنجاکه

تقدیم مساعی در سر انجام کار و خدمت سرمایه حصول سعادت [illegible] است ببدون شنیده علی بدنمود

که [illegible] از مزاحمت بردارد و با حاصلات مهات مسطور صرف مایحتاج اخراجات درگاه

میشده باشد **از طرف نواب عمدة الملک امیرخان بهادر بنوازش علیخان در رای لچهی رام وکیل**

در بول افزود منصب بلند از دو با نصد [illegible] و بلند از سوار و خطاب سید محمد واجد حاجی امام محمد طاهر و

و منصب یکهزاری ذات و نهصد سوار و خطاب [illegible] حاجی امام حاجی خواجه پسران خواجه

محمد صالح خان نواب [illegible] امارت و ایالت مرتبت میر جمله بهادر مرحوم و [illegible] خاص کو [illegible] از آنجاکه

[illegible] از جانب لوان قدیم حمایت متعلق [illegible] اند و با انتخاب سلسله روابط صمیم و رابطه اتحاد

قدیم و رخشان [illegible] بجمیع وجوه واجب [illegible] لله فلله [illegible] انجام استفسار از جمله کارها ضروری

سرکار دوا دانسته فرو باید داشت از وقت مبارک [illegible] موضع که در باب سر انجام مطالب جلوه

ظاهر نمایند بعمل [illegible] اریند **از جانب نواب موصوف برای لچهی رام وکیل** سید محمد حسین

که منصب یکهزار دو پانصدی ذات و خدمت داروغگی [illegible] صوبه اوده [illegible] داشت

بقضای الهی فوت شده حمایت [illegible] پسر خورد او غلام [illegible] فرو بجای منصب [illegible] خود [illegible]

استماع [illegible] و شفاعت شاهنشاه در باب بحال [illegible] پسر خورد [illegible] غلام محمد جعفر [illegible] الاستحقاق

[illegible] ملاحظه منصب مبارک [illegible] نمود [illegible] نصف [illegible] منصب [illegible] حمایت [illegible]

بحال [illegible] فلیمبار [illegible] از جمله منصب مسطور نصف

بحال [illegible] تصدیق و یاد [illegible] از [illegible] جاری نامه در باب بحالی جاگیر [illegible]

[illegible] از [illegible] بنام محمد جعفر بحال کردو **از طرف نواب موصوف**

بنواب جعفر [illegible] بهادر حکم مصلحت بود رعملہ مرکنه قربات گذارد و روحیه [illegible] مجالس علام [illegible] دوم آبا

[illegible] ابتدای سنه ۱۲۱۱ فصلی ... سیاسی ... ربط ... و ابن ... [illegible]

جهت انجماعه ... سعادات و مسار ... [illegible] ... حال ... رفیق ... [illegible]

رابطه اخوت و قرابت قریبه درمیان ... بنظر مراعات ... و حسرت ... احوال ...

لکار برداران [illegible] که ابتحه سطور ... الکذارت ... ایضاً از جانب میر سید محمد خان حسنه

براجه [illegible] رام راجه [illegible] بتحریر یافت زبدة الاقران و عمده الاعیان [illegible] رام در حفظ

الهی باشند [illegible] محمد ابراهیم و [illegible] ... که درین روزها باره از ولایت رسیده هندوستان اند

بالیجانب ... قدیم ... و الضباط تمام دارند و ... صحابت [illegible] ظاهر امروزان [illegible] الایام [illegible]

انهار ... بواسطه معرفت و معاملات [illegible] ... طرفین ... مراتب ... درمیان او در

طرق عبور معابر ... [illegible] ... انگار ... آمدند ... آقلیم ... مسعود

[illegible] مسطور ... جانب مجلس ... احبار ... [illegible] ... باز انها ... معاملی

و مناقب درمیان ... کار ... انهمه مزاحمت و معارضت از ان زبدة الاقران بهادر

نامناسب و تعجب ... باید که ... [illegible] احوال فردی از افراد انها ... الوارد

که بر وفق ... خاطر ... و ... که اراده داشته باشد [illegible] ... بدو امنا

زبدة الاقران ... [illegible] ... موجب ... [illegible]

[illegible] با انهامات [illegible] ایضاً از جانب میر سید محمد خان بنواب [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... و احسان ... علوم روحانی

[illegible] انوار ... و جوار ... [illegible] ... حکمت ... [illegible]

شاید [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... بلطری ... معطار ... [illegible] ... الروح [illegible]

... درجه ذوالجلال کالانعام بل هم اضل [illegible] ... [illegible]

[illegible] علم ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... خاطر ... [illegible]

پرورش یافتهٔ دار الامن رضا و تسلیم موج بنیاد همه پیدا و در همه حال نظر بحکم لفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
لیکن چاره نیست متوکل علی الله فهو حسبه و میباشند اما چون کار مقید الله تعالی انچه نخواهد و حکم میداند
الله تعالی ما محبت اراده او نیست از انجا که از آغاز بیچاره کسب کسر امکان فوق مردم بد بالطبع
امر بردن ابتدا با حال تعلیق اضطراب از تجهات بدل با محال محجوب و بر عایت حفظ و جمع
وسعه حسنات از انجام اسباب مدبر منازل و سابقه دون ما مدره نوع و در حالت توجه و تعلق محل
مطلوب معاش از حضرت حکیم علی الاطلاق الصمد سبحانه و تعالی در وقوع مقدم صاحب کلاه
بنیاد المنت الله تعالی شانه و تقدس در حکم من الله بفور دیگر بالموت و الوصول الی مشغول مسئول مناجات
هم شمیم از مهر خبر بها بحر رحمت لردی اجابت در دعا سحر بی از لب روح الامین
بشنید فعنه لطلوع صبح حالت و اقبال مقدم همایون فال در عرصه لقای سکه این سرزمین
مرهان کامل جمع آیه کریمه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین جلوه ظهور کرد و امیدوار است
که از فضایل منهای هر کار فعالی این ضعیف خلف بسالک که نص مرصوص لقد خلق الانسان ضعیفا است
نوبت ناصیه حال یافته اند نظر مفهوم احسن کما احسن الله الیک و معنی تخلقوا باخلاق الله است
کاشف فلاح وار هاند بر لسنه تخلیه سیر ابنهم کرامت و الطاف که و ما ان الله یحب المحسنین
بشارات ظاهر او تهانی خبر اکرم الله خبر اخوانه کرده شد الصادرت او بر ملازمت وزیر بانیات علیهم [illegible] معاقد بر
کواکب اقبال کوکب طالع سعید بالا همواره با نور سراج وقایق و در جانب الصاعد دارا دو دریتی
دور انقلاب تقدیر گردش و حرکات بوابت رصدی و اشکال و مناظر و اجتماع سیارات
علوی و سفلیات تعبیه ساعته احکام تازه و آثار مسعود و از مدارج اختفا بحالت ظهور لمعه بروح
به پروردن منتجه بیر بکلها نها و قاعده [illegible] بمقتضای اطراف ربعی بیوان در جدولهای اوضاع وقت
از سیار نعمه در بهج منزل و مقام رجوع و استقامت و فوق [illegible] مستند اشعه نظر تسدیسات و عطایا
مانند خود ثوابت السیر [illegible] از [illegible] نور [illegible] الاتصال [illegible] حال [illegible] بودی الا
الا ما حرکت نظار میمنت [illegible] باشد سعد اکبر در حالت ملیت [illegible] کوکب [illegible]
و تسبیع در میان بواید و ارباب ثلاثه زمانی بلا خصص مکاره با وقع مقاصد سلطنت و سر بسازند
خاطر الخلاص و خاص بر توجهات مشتاق [illegible] و بهار امل کلع خبان [illegible] نامه منجمع ازین

[illegible]

طلوع لمعه مخرقه صبح السعادة برامد شرف العنایة کل فرخنده اختر که بیند آثار انظار کوکب طالع او

بمقام حول بیند اروار ازانجا که صعود اختر طالع بمدارج این کار راجع بنظرات کوکب سعد و

بطالع ساعت مختارست تا وجدان سعادت اقران بتحریر این عروس برده را انجمه احکام

ارزو دلقویم اکبر اشتیاق لو لامید متصدی اوقات شرف کرات ان [illegible] بحانی التحویم و ازمنه

عنقریب ذخرکانی بوادی تحجیم نافه سعود مساعدت نماید بدرجه این سعادت فی الاتصال

خواهد کرد بدآفتاب جهانتابی زاید بنور او دست اویز ملازمت روشنضمیران انوار فیض ازل

و دریا دلان امواج مواهب لم یزلی همواره مرکز خاطر و دریا مناظر و منظور باطن صیدمواطن

اندازنده از عیامن تجلیات کرم گستری و مدد لی فی لاطم امواج کامجنی دکام ازانی [illegible]

بلاد رجه خورشید تابان و قطره نیست و نار اموجه بحر عمان ارز ابطی قریانه سما وات بمیمنت

الاف لوا نصب ابر و ال خورشید اقبال که جبین اسعد شمس بموجب اتصال در نرم نور ذوب فی

ماند جاده کهکشان مطلع هزاران نجوم نوراني منماند و سقف داماني فلک نوانخش اکثر نجوم

لالی ان معاصیر ولعابی بنحبه ارکف المحصب مسیر باید لطرب امیدوارست که ایی ذره

بی برق خیره ضمیر نیکرد کالعابی اخبار اقتاب بی نظور انظار نظیر کنند خط طالع چون خطوط

شعاعی منور کنند دست اویز ملازمت قدرت بالغه بالث الله بتقدیر انتظام بلوغ

و انسیجام منقضی الشده که عموم کافه الی بی لوجدت ازاد به فهرمانی در جناب مرکز بدایع درگاه

بردانی که نوفور فضل و سعادت اجتمع افراد کاینات مخصوص و ممتاز است و تقدیم عیان بشند

بمراسم حدمت عبودیت تقدیم مینماید از میامن فضلت بمنتهای انبساط علیه ارقاد

ورایت به احسن در حلوف اسطلات طبعی یا تجمع متضمن اجمال بوده بمعدیات عقول

حیود و درصحات باطنیه از شرح شکوه ارزند تا بمیامن افضال مرحمات انکه دیدعا یابی

ارادت تاو انبساطیه مواضی احسانات حکیم ترتیب منازل و نشانات بندر [illegible]

بیرون ازانجا که ذات میمنت ایات هرکا معیار [illegible] فضایل روحانی و اکتساب جمیع

مرکز سعادت که معانی ... [illegible] علوم عبودیت ارتسام مرتب ... و عبودیت مستحق فضل کرم

الطاف دست اویز ملازمت ارادت کامله ابرو منحنی از عشوه ان وسیاحه حاف وبلوغ متعد رسو [illegible]

30

ثبت بلوغ و ایجاد مقتضی آن شد که بر فرد فردی از افراد نوع انسانی بقدر استعداد
خوبیها آثار و فضایل و خصایل با همه خلوص طویت و صداقت جانی در جناب مستطاب
خاص کلی بارگاه سبحانی رو آورد که از اسباب سعادتمندی جهانی و کلان خیمت و کامرانی
جاودانی در حق بیر الناس مخصوص و ممتاز گنند تقدیم لوازم خدمت و کسب سعادت
عبودیت از قاذورات هواجس بیجا و در خارف اشتقاقات طبعی مطمئن استحال بود و
بدایع تعدیل نفوس حیوانی و مراتب کمالات ناطقه انسانی بمنصه حصول در آرند بمیامن
تفضلات و عنایات آن گروه مکارم و معالی و ارادت جناب دقیقه این جمهور موالی
مقاصد فضایلهای ترتیب مبادی و مسایل [illegible] بر وفق حکمتهای ازلی سامان ساخته
پذیرفته باعث انتظام حالات و مآل کافه اقاصی و ادانی تواند بود از انجا که ذات میمنت آیات
مؤید بالتعالی متعالی لکمال فضایل و فیوضات جاودانی و اسباب جهانبانی و کامرانی از لطف ربانی
رحمت رحمانی است علم عبودیت از اسلام مرحمت بکر خواص جناب کرامت انتساب نامبرده تربیت
امیدوار عبودیت و مدرک است ذریعه ملازمت بجناب نواب خان عالم بهادر رفعت پایه
سخن سنجان ثنای بلند اقبالیست که از سهم سهل سمند تیزش نگه یار خاور به صبح در گوش است
و از تحم رماشتن خم کمندش غزاله وحشت احتصر موج رم فراموش است که از گلشن کلامش تحفه
رهبر گرده گرده تبیین غنچه امیدیست و غبار که از خاک رهگذرش اوج کبرا گرد سرمه پرداز
دیده خورشید : گردش افلاک و انجم تا ابد بر کام او : دامن هر ذره خورشیدیست از انعام او
ذره انجید در زمین و عنبه حسبز در اسمان گر علم کلهه بجا تیغ چون ارشام او ایزد سبحانه ذات
عالیه درجات آنخداوند فرخنده طالع همواره سرمایه افتخار زمین و زمان و رانشه کامروای
جهان و جهانیان گرداناد ایضاً ذریعه ملازمت رمی برافراخته رفعت خدای متعال : اوج قدر و
دولت ز عراج خیال : مهر سپهر جهان دردم هر صبح منیر : مهر از مصحف [illegible] چو بد ال
[illegible] و تقدس [illegible] پرورش [illegible] عالم انسانیت
و حاتم [illegible] سفله مولع [illegible] فضایل [illegible] رعایا
و کامرانی [illegible] در صف [illegible] کافه روحانی بر [illegible] دل [illegible]

بدار ابنه ها جزای علوی بنوای شکر از لطف و عنایت خداوند والا مقام نعمه تحسیر بزرانه
خوش شد ... و بنا ما بها است اگر عکس ولادن سر و مهر روی کار از کرم کبرای جهر کالبد و دو لجه بنی
ازین گلشن همه بهار رحمت سامان شکفتگی خوبند بوده است که زمانه نو فضول بایسته رات دوال
گردان فیرادی از بوماه دستان رخسار افلاک این ریاض طراوت بحور محبت و اکر فیض
لبان حیک فراخته شهر به مهر از سر زنب بجای گردش آسمانی بر سر این کوثر بسیار گردیده
لعمه المعطی کو منه بجانب که جرح تا ابدی با مجاب تلاطم عجائب از ابر و یا فکران موجه افضال
این سرچشمه فیض گستر بهاست که قطره بی عقیدت سنی رشت دست تمنا بدامن رسیده زده ارمغان الطاف
ایزدی بفر صدق که بر سحاب سحاب این تربیت و عنایت مددکان جناب مهیمنت انست
گلشن ما مستد پیرایه سبز تحیه و نرد حاصل حاوید فرا اند و خته لسامان کوثر فشانی برجابه ابرد
کیهانی حاصلات نمایند سحر عجان کرامت موج خبر کام بخشش ~~اتزیده~~ **تربیه ملازمت** حکمت بالغه پروانی
بمقتضای فیوضات ازلی و رحمت رحمانی در هر زمانی از ارمنه بلند برگزیده های درگاه احدیت
با که ذوات ذات الکمالات شان بمیامن اکتساب فضایل و کمالات انسانی بنوای اقتدات
معنی فیضایا بام علی کبرا حجب ساطع اند بنابر بایس گرام ندبیر مبارل و سیاست مدن از
عالم صورت بمرتبت فم ات و اعات روز افزون بر سر ساید للناس حاصل فرحیه اسباب
خیر مطلق و سعادت تام بسر انجام مسند بدار عاینه خلایق و جمهور برایا دنیا به کرم بعج الجود و بعروه
و الله بشبوه از نقاضای استطاعات از ذریعه وصول به ابتحال فراغت تا شکل دیت اورد
تهذیب قوای بر ضبع و حیوانی کمال مراتب جوهر روحانی بمنصه شهود تو اسد اورده
منضرقه جسمانیات سامر ریاضت بصورت صانع ایجاد عالم بهلو ر عقل الطبری بخواهد
از آیات آمده فحمد الله و المنة که جلالت فضلات سجایا و درین زمان میمنت اوان
ذات ... میمنت سمات بندگان کرم گستر فیروان امر سکینه این دیار را به رحمت افرید
فرمانی ... به فضل و عنایت بابان ابد جلال طبع فدر کار ف حسن ... و ...
که همت عقیدت سرشت هم امیدوار است که ... ذره سعادت انجمن زدان ان ... حکمت
در قاجله مسطور از مرتب بوده جوهر حسن عقیدت ... مند مهر منیر فروغ ... نورانی بلا

لعب اوار

ایضاً دست آویز ملازمت هرچند در جناب مستطاب روشن‌ضمیران فیض ازل که از فروغ
انوار فطرت مهابهی و صبح مطالعهٔ بیاض صحیفهٔ بینش از مضمون سرنوشت کاتبه آفاق صبح‌دلها دوانی
روت افکار رسا و نهمی اوهام تیز ادراک میتوانند فرمود اسباب تمیز و اغراض خودسرانه
وسیلهٔ مهیا بسیار حین کمالات جوهری و جهد ادب خالص لیکن از آنجا که ذوات کرامت آیات
مال‌یابان بزم کمالات و ارباب رجال تفضل و فیض عام بمقتضای آیهٔ کریمهٔ احسن کما احسن الله الیک
بر سر هر دانا و نادان ظلال ظلیل مکرمت و نوال مبسوط داشته بسیار انواع شکفته دلی و کامرانی
تا بیجا دوانی میسر مانند حقیقت سرشت با فواضل نزار کاینه از رز و تمنا باطن دست امید
به دامان عنایت و کرم نخشی یازده منتظر صد تلطف و فیض رسانی‌ها است نوبهار رحمت و گلبن
الطاف بسیار خنده ریزی باد ایضاً دست آویز ملازمت حکمت شامله ربانی و قدرت کامله یزدانی
برای رفاهیت احوال کافه برایا و تمشیت مهام جمهور انام در هر زمانی از زمره مقربان جناب
احدیت را که بمیامن تکمیل جوهر نفسانی و حصول فضایل حکمیه در اکمال افراد انسانی توجهی ظاهر
و باطن مصروف دارند در میان جماعتی با انواع اسباب سعادتهای صوری و معنوی خاص مطلق گردانند
عوام خلایق را در سایه تفضل و عنایت این گروه معالیشان ترتیب میفرمایند تا خاطر گروه
گروه بمقتضای استطاعت دریعه حصول دل بانیحال در ریاض طمانیت متفاقی بروان بیا
آرند ایضاً جهت نیل مدارج باطن و معرفت نفس ملکی کمالات شرف انسانی بوعدهٔ ظهور رسانند
چون درین عصر لطافت کرامت و عنایات حلیم مطلق و فیاض برحق ذوات کرامت آیات عالی
بمزید اسباب حشمت و بختیاری و ارتقای مدارج جلالت و کامرانی مخصوص آثار احسن کما احسن الله
الیک ساخته جهانی را مدرسه بکرامت‌های عمیم پرورش میدهد احقر العباد هم بعلاوه دری
طالع و بیدار بخت شرف استلام دربار فیض آثار امیدوار دستگیری و فیض رسانی‌ها است
ایضاً دست آویز ملازمت هرچند در حضور تجلی ظهور روشن‌دلانی که از فروغ انوار فطرتها
الهی و لمعات اشعهٔ فیض نامتناهی از مطالعهٔ سواد نقطه سویدا دقایق حقایق نظم و معانی نهان
و دقایق کافه انفس و آفاق [illegible] در آن میتوانند نمود اظهار تمیز و عرض کاردانی بمنزله کمال
بیجوهری و بیجهدانی است لیکن [illegible] آنجا که سحاب گوهربار کرامت و فیض رسانی قبله مخلصان

قلبی وب بی لقبه انه رحمت زحمات بی نموده کامی تفصیل و لو فرقت فی ما سد حار موجه سحاب سنبلی
برسر بهار حسنه وگلها بس برسجادۀ ابر سحاب شگفته روی فرخنده فی ها می جاوید دانی لفضه
نو بهار اوقات کامرانی ابرار امیر با یمن عقیدت سرشت هم بحقیقت شتاب و فور ستان
بال ما بی سر پنجه برار کونه امال و اما بی بحسن دامان طاعت و اقبال تمام جهانی بار زده
از معانی عنایت بو حرام فیض بخشی و قدر بوالی امیدوار الطاف رنگ بنت و نگاه مهربانی آن
نو بهار حالت و کامرانی سرشار خنده رنگ و شاداب کلف نی باد الصاد دست اویز علامت
بجنب نواب بقا الله خان بهادر لقبه جنگ تحریر یافت الحمد لله والمنة چنانچه در رزم بلند
برم موج خیزی منبسان دولت کوه بار خداوند دریا نوال کلس امید جهانیان سرشار طراوت و نشو نما
جاوید ساخته در صف رزم بحظه برق شمشیر عدو سوز خرمن حیات مخالفان شعله زار باید و جفا اعدا چشم
ذکر جفا دیدگان سپاه روزگار ناهنجار از سعیده باری لا ام بدین جناب ملت سپاه خواهد ساخت بند
و در جانب که زمانه با همه سرکشی از حلقه بگوشان این آستان کرامت نشان است اگر سم گشید کا
اسامی سپهر جهانه کردش جاران بدین عتبه علیه سر فرود آرند ارزند و سزاست که فلک
با کمال رفعت از فردوستان این بارگاه جهت افزان است نظر برین عقیدت سرشت خیر
امیدوار است که بر شحات سحاب مکرمت و افضال مشد کانعامی حسب دو امان او بدولت بر
کوهر کامرانی ریخته ابرو جاویدانی غرا اندوزد در استمالت اعز اقدس جناب اقدس
و تغیر منصب تحریر یافت مسرت ندار استماع خبر وحشت اثر انفصال جلا باب نظارت
شاهنشاهی و موقوف ماندن منصب که آنوالد جنابی بیش بست نواب بگستی و تحرین
و اسباب لشکر و نام بر قدردانی خواسته کسوه دلاله شد حیب کارگذاران دیوان گرده لطف و مراحم
و الطاف بادشاه صبغه تغیر و تحقیق حدوث بویز قابیح لولهای ترقی نا نبرد رفاهت بر
مندرهامی انتخاب فلک نظر فهم حیثیت کوک و ثقت مبادم ناصیه زده اند در نظر حقیقت بینان
زین همه حالات تمحض باعث عبرت رعیت غلطان نور نگار است ار جمی او سبحانه تعالی
مندرجات حوزه اعمار که هوش افزای و لیلانه قفات در سلک و دو الله اعوب
قدیم را با جاوبانی نو رکار چه نسبت که مرتبه اعلی مستقیم سلاما بنیرانگی و کسی چه حسنات

که در منوال کار با بر بید ارادت الله با تمام رسیده امید قبولیت دریافته خود را ناز بر آن موجب
زیاده بر ماسبق جلوه فرما فرمایند و فدویان مبارک اندیش حال از سر نواب رفته تحریر مقصود دراند
ظل مکرمت مستدام باد **در عیادت مرض باد فرنگ** بعد تقدیم لوازم بندگی والقاب معروض میسازند
32 ایلان بابکه خبر ملالت اثر مسامع از ارفدویان عقیدت و نیاز گردیده که از استیلای حرارت
زمام اسباب بوستان اعتدال مزاج صحت امتزاج تهنیت با ملایم خورده و باد صرصر عارضه عشم
معارضه شاخ سبز جوانی را که مثمر حظایظ عمر و لذایذ نفایس است تندی ازرده قوا و دل
ادعیات سلامتی ذات مبارک برکات که بر السنه نطرار اجابت آراسته و از ملکین صدق لطون بر عاشیه با
بدرگاه کافی مطلق و حکیم بر حق قائز و دامات مشکر و انه چون در هر نسخه شیخ مانه دوا دلیس این کار
مکاره نسبت چنانچه در پی بر سبب حماری و دنبال هر علت خارجی با سر انجام اند همچنین در پس هر عارضه
ولعد از هر جارسکی بغفار از زاله لبیدان بالله الرحمن در اقرب از منه مصداق این خبر الکلام
سلامت مزاج و هاج و صحت ذات برکت آیات گوده در ریاض عشرت و محفل بهجت باده سبحات
فتوحات و انبساط گستری و اتمام امتن پروری الصاحب بالک سیری کسروری زیاده بر سابق میداد برای
جاودان و مسامه آرای عیش و انبساط گرد نوش دار وی فصل الهی صرف دار استشفای حال
مبر بالعوافی باد **بجناب اقدس در رسید خلعت ماتم** میرساند نورده خلعت سراپا مکرمت
که از پیشگاه افضلات خانه زاد نوازی و غلام پروری در باب واقعه خانه زاد افتخار خان بار مرحمت
و سرفرازی خانه زاد عنایت شده بود بر مباهات و افتخار با وج فلک دوار رسانید بندگان عالی در هر حال
از مشیت قضای ایزدی ناگزیر رضا چاره دیگر نیست از آنجا که باعتقاد خانه زادان فدوی نقیب
جناب سعادت و سایه مرحمت خداوند نعمت بهتر از دوام زندگانی و عمر جاودانی
هر صبح و شام از حضرت خالق الایام مسالت مینماید که آفتاب عمر و دولت متعلقان بایه سرپرستی
گسترش مضمون فصاحت لا یبقی اله الدهر منور و نورانی داشته غلامان و خانه زادان را در سایه
لتفضل واشفاق خداوند نعمت مقدم لوازم فدویت و جانفشانی بسعادت هم جانی عظام فرماید
در تعزیت وفات نظام الملک بهادر بنواب غیاث الملک نور منوال خبر مصیبت گستر ... و سانحه
ملالت اثر عنبه ... افزای خاطر محزون گردیده که نواب صاحب ... مغفور نور الله مرقده

این سپنج سرای سست بنیان فغان عزیمت نزار افلاک تقدس معطوف ساخته و از خار زار این
خرابه آباد صورت دامن همت بر چیده بگلگشت ساتین جنت و ریاض رضوان توجه خاطر
مصروف فرمودند از حدوث این سانحه سور انگیز طوفان تر سرشک خونین از چشمه چشم ها جوشیده
عالمی را غرقه موج خیز ماتم و اضطراب ساخته و تواتر نالهای آتشین از کانون سینه ها سر بر زده
جهانی را اشتعال زار سحر و سحاب گداخته خصوصاً مخلص را رسید که اکثر صفای عقیدت و تصمیم
باطن نوبت موروثی با نجاب مغفرت انتساب داشت خار خار نوری الصدر جراحت سرای
سینه ریش گردیده که هر لحظت جگر از گداز ستیهای حرق تا به زهیر تشنت و آلام سنت و نیران ماتم هیدا
کدورت افزای خاطر غمگین شده که هر بد نفس هجوم جگر بسوز تیهای شعله آتش شیون و ملال
از آنجا که بمقتضای کل شیء هالک رسم افناء و اعدام جلوه پرداز این گلشن سپنج آرای
امور طبیعی و حرکات عنصریست و احدی را از این امر اضطراری گریز نه لاجرم نظر بر بی ثباتی
این جهان فانی ره نورد جاده شکیبایی گردیده دامن رضا و تسلیم بدست آورده و دعای بقای
عمر و دولت نواب صاحب و ملکوی صفات و اولاد و اولاد ورثت با برکات را ابد الدهر سعادت و شفیع
لقمان طبع و مدایح حالت سرمدی رسانا د القاء در تعزیت وزیر الممالک قمر الدین علی خان
بهادر بنواب معین الملک در نیولا خبر وحشت اثر مصیبت افزا سامعه سوز مخلصان [illegible]
که حضرت نواب صاحب قبله مغفور مبرور طاب الله ثراه از این کهنه رباط حدثان عنان توجه بگلگشت عالم
لقاء و بر ملاء اعلی معطوف فرمودند و خاطر ملکوت ناظر و نعمتی از این سپنج سرای گلخن بنیان
فرا گرفته بهار افزای گلشن جنت و فردوس رضوان گشتند از حدوث این سانحه فقدان
گداز سوز و واقعه جگر گداز آتش غم بر عالمی چون مردم دیده لباس نیلی در کشیده و جهانی
لباس لخت های جگر بخون ناب چسپیده و با ماتم غلطیده با نالهای و اختر [illegible] کردون
رسیده و شعلهای و اویلا العالم بلا [illegible] خصوصاً مخلص را که بدوستان [illegible] و [illegible] نواب
مغفور التفات و [illegible] و شمول مراحم بوده شایه کرامت و تفقد عنایات [illegible]
استظهار قوی میداشت از سیل ظلمات [illegible] و هجوم غموم بهموم تحمل [illegible]
لذت زندگانی تلخ و نیران ماتم و ملال شعلهای آتشین از سینه خون فشان بر انگیخته

انتهای الم

داغهای کهن تازه گردید و خراش مصیبت دل اندوده یافته و تهاهای دیرینه تجدید یافته ملال الیم رفته
از آنجا که بمقتضای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة علایق اسباب این کاخ نیلگون فسحت
و کدورت‌ستان گسست و از خارزار این دار بوقلمون سررشتهٔ تعلق گسیخته و دل بر داشته لاجرم رضیع
مرضاتی او تعالی شده و دامن رضا و تسلیم بدست آورده سلامت ذات بابرکات آن ... و سیر از
حضرت مجیب الدعوات مسألت می‌نماید و سایهٔ اشفاق نواب صاحب و مشفق را بر سر جای تفضلات انتساب
غفران مآب بسیار اند بمقتضای تعطف و الطاف قدیم یکی از مخلصان صمیم منظور بوده باشد ایضا در تعزیت

باستماع خبر ملالت اثر

واقعهٔ شهادت نواب صاحب قبله مغفور سرور القدر غم و الم مجال اختیار استمال راه یافته که اگر شمه از آن تحریر
در آید نوک بتار نالهای آتشین از زبان قلم بر لب آمار از آنجا که بمقتضای وعدهٔ صادقه الم نعود جمیع جلوه
پردازان انجمن هستی را از این سرای بوقلمون بکلکت بهارستان ثبات نیست ناچار قدم توجه بسیر دار القرار
دار هست و هو علی کل شیء قدیر احدی را چاره دیگر نبود لاجرم راضی برضای اولیای بود
دامن رضا و تسلیم بدست آورده مقصد نظر بر این دار بی‌ثبات آسانش غبار کدورت و ملال بر آن
مدت برای خاطر عاطر را نخواهد یافت ایضا در تعزیت باستماع خبر وحشت اثر ملال انگیز و
وقوع واقعهٔ جانگداز ... که خاتم جهان مغفرت نشان سقی الله برهانه از این دار حدثان
دامن عمر فرا چیده رخت سفر بجهان جلوه بستند و از چمن زار بیرنگ و بوی گلشن گیتی نسیم اسا گذشته
مهیای جای در روضهٔ رضوان شدند حقا که شعلهای حزن و ماتم از جگر آتشین گسسته جرس جنبانید
و البشر از صاعقهٔ اضطرار انداخت و طوفان سرشک از دیده خونفشان جوشیده بحر فتنه بحر کشیده
و مجموعه بیقراری ساخته توام صدر کدورت ملال بر کریب و بارش توما لی اد ساخت باز زند کانی
ریخته و شمیم حوادث و سموم دامن غبار کدورت در پرده دل سحیه دیده زند دیده با فراط خون
جاری با بیز رسیده که حباب اساس هوا دار الکاس و البیس گشت و چشم غم گشته
درخوش گشته حقا که بنیاد آرمیده که لاله زار و خیره اند و زد داغهای آتشین
برگشته صبر شکسته و باغ جنون بدامنش البسته کردند از آنجا که درین کاخ نیلگون فنا در جمیع
جهات بر وقت معین از زمانهای مقرر منصهٔ شهود و جلوه بگم عدم و ثبات اختیا خواهند

ارمید و فیاض الهی و بامی ذوی و دیگر زمانه بوقلمون نقش برات نتوان دید ابدالدهر ملازم
خیر الانام عاد و اجابر اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون راضی برضای مالک الملک
گردیده کوه گران سنگ صبر را بر دل اندوه بکین گذاشت امید که ضمیرها هم بمقتضای حکم سبحانه
و خواهد اتی فی سنه حال سالکان تحت ملال بجز اتشیدن طریق اضطرار اختیار نمایند و تبلیغ و ارسال
واماندگان پرداز خداوندی ابی صبر جمیل گزاشت کنند الصادر بعرب نواب ...
فتح الدین خان بهادر نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر ازان جا که بجهت بردابی
سانحه ناگزیر حضرت نواب صاحب مغفور ساحه اشوب مخلصان صادق گردیده و ازالطاف نامه نامی
مسعر بر بلوغ این واقعه لسبب افرا یا الفاظ ال تحش و مضامین لفقد انتهاد وصول مطالب فرموده
سرمایه تقویت و تسکین خاطر نیاز ما گشت مخلص هواخواه متواتر به تبلیغ قائم نیاز منصب
کرامت مرتبت لازم الهمت شده لیکن از بارساکی حاملان که در رسانیدن تلف شده سلک ایمان تحایق
خلوص از ربط عطوفت گسستهٔ مده اعتبار نه نمیده خیه و حیاچه از رو بهجان گسسر باید المجد الله وا ثمن
مراتب و ثوق اندماطی لافکه اه مرحوم را در جناب مغفرت انتساب متحقق بود مخلص مبارسید
همواره مشغول تفضلات انحضرت رضوان منزلت گشته اعتصام بحبل المتین عنایات عمیم دا
نابیش برگزیده منظور نظر و مرکوز خاطر فیض مظاهر گرامیست و نیاز مند هم زیاده ازان در تشید معالی
رسوخ ضمیم مستعد اولی برفق متنامی هواخواهان مراتب حجیت و کامرانیها باشند امید
سرمایه انشراح و ابتهاج مخلصان گردانند احوال نیاز اشتمال و سداد مجبت و جانفشانی که در انتظام
کارهای سرکار دولت دوام ایضاحا و تحصیل اعتقاد بمیزان رسیده و میرسد از خارج بیرایه ابراز یافته باشد
از نیجا که تعذر دانیها خانه ازان قدیم در تنعص رونق و رواج ندارد و از بودن اینجا دادخیار
اینهمه محض و میثاق خاطر فراخیتر بکناره جو مباشند اینز و بهجان حسبه از نظر بوجدان نعمت
القبال و جهت قرب و حضور ملامتی سرمایه خسرت و سرور بعرصه ظهور رسید تا به تحقیقها
صفای نیاز مند نهایا پس مراتب سعادت و مصافات قدیم متقدیم هم انزیم بوده
و اتحاد جدید بسو تمام فرا اندوز در شیدکه یکی از معتقدان بیبرا منظور تعجبا برادر عطوفت نامه نامی
بیرایه و ابتهاج مینمود خنثه باشد الف دراحرس نواب بادی علی خان خونواب بهادر...

...ع عزالدوله

وشقه بنام الله خان لسپران تواب موصوف از جانب نواب لطفعلی خان عالم نوشته اند صاحب مشفق مهربان

سلامت در ینولا از نوشتجات و کلام معلوم شد که نواب الصاحب و قبله معفو از این جهان انتقال
نموده حسب که ظلمات متوجه به کلاست جمن زار قدسی و عالم جاودانی گرویده از این خبر
کدورت افزا الفقد جزع و فزع بحال غبار اشتمال راه یافته که شمه بزبان در حوصله
شرح و بیان نمیگنجد بی اختیار سر پنجه نخون و نالم درگریبان دل جاکها بی بنیادی زده
لیکن از آنجاکه از تقدیر قادر قدیر احدی را چاره و گریز نیست و جمیع ذی حیات
را همین راه در پیش لاجرم نظر بر بی ثباتی این سرای شش بنیان طریق اصطبار اختیار
نموده بعض نیست که الصاحب مهربان هم غبار غم و اندوه را بخاطر گرامی راه نداده دامن
رضا و تسلیم بدست خواهند آورد الله مرانچه کمان سنکه و کهاس سنکه پسران راجه جلسوام مهربله
و فتح سنگه راجه بلدیو رقیمه اتحاد ضمیمه شعر بر حدوث سانحه نالم خبر ارتحال صاحب مشفق احوال پدر
ایشان و صحبت نمیقه در باب این سانحه ناگزیر مشتمل فراوان نسبت ملال گرویده و تاسف و
نوع بعد رنجه چهاس کشید از آنجاکه از تقدیر ایزد قدیر بتقدیر چاره و گریز نیست نظر بر بی ثباتی
این دار بی بقا بناچار بهمه حالت راضی برضای الهی بودن رسم و آئین دفیعه شناسان
کارگزاری و اتحاد است بمقتضای نفعه و وداد فی ربانی قوم خامه اتحاد گرویده بر اگر چه
انتظام امور بر شوت خوشی سر انجام دارد لیکن توجه و شفقت آنطرف موجب تسلی
خاطر میتوانند شد چه سینه های فیمابین امروزی نیست و همواره کارهای طرفین واحد
متصور بوده پس مراتب یگانگی از قدیم همواره مرعی و سلوک نظر بر همین بمجرد
دریافت اختلال کارهای آنجا پیش از وصول رقیمه اولا امر بخاطر بود که معتمد
با نمیقه الولائدان سمو المکان رخصت نموده بلکه که مراتب پیشتر اتقدیم رساند
و اهتمام بر اتفاق و انتظام کارها هر گونه تدبیر که بخاطر انتشار مرتب باشد
آگاه شده اطلاع دهد بر این تکافو بود و اینجا سعید احوال رودلد بیرا بیر ایرانیان
و اقف و شفقاه چون تنال چند را که از معتمدان قدیم اند دست ایشان رخصت نموده شد
بیچه ملذا رتیق ذالیه حوالی شمیم مبارک رو والطوفاف دیرینه بر رو روز اید

بنوانشته از رو داد حالات دما فی الضمیر باطن مطلع باید کرد اینکه در باب لوازم نمود و قسمتیکه باید
مراتب حرمت [illegible] مسطور و ملحوظ [illegible] علم [illegible] منتهی بر مکاتبات فصاحت [illegible]
[illegible]
بجناب مستطاب بندگان حضور خلافت دکور [illegible] وغیره نوسان و سامان سلطنت [illegible] بندروای
مبرساند درین روزها خاطر آزموده ولی از خبر از سایه تفضلات بی پایان قدسی ماب
حبل المتین دیگر برای از لقای مدارج سعادت و افتخار [illegible] سلقه های خاص
میمنت اختصاص الطاف رحمت رحمانی و مطلع سعادت [illegible] عبارت از آن
ذخیره اند و مغاعرت [illegible] کامرانی [illegible] از انجا که از ابتدای پرورش یافته مراسم و عبادت
خداوندی است ظهور این معنی موجب کمال السبب و الفیاض خاطر عقیدت مظاهر گردیده
بمقتضای [illegible] خاب والا در انتظام و انصرام کارها [illegible] موجب
ارث ولایت بنیاد بمشیت آن مامور لوازم حسن خدمت غلامی [illegible]
که تقدیم رسانیده [illegible] میرسانند [illegible] اخبار بعرض مقدس معلی رسیده [illegible]
واقبال [illegible] شاهنشاهی تا حال در آبادی ملک [illegible] از صدمه تاخت و تاراج حادثه
باقی نمانده [illegible] داوری [illegible] واجب سرکار والا رسانیدن زرها به تنخواه داران [illegible]
تا [illegible] مصروف انگاره [illegible] طاعت و عبادت خود [illegible]
امور سرکار والا میتوانند چون تنخواه داران حضور [illegible]
اند ولیکن [illegible] مراحل و مجامع اینجا مفصلا بمشیر الدوله بهادر
نادر جنگ فرستاده که در مقدمه تنخواه داران وغیره لقدر مداخل اینجا صورتی معین بعرض که
[illegible] که بموجب آن زرها [illegible] رسانیده رفع [illegible] این [illegible]
در غیاب [illegible] مشیر الدوله بهادر [illegible] نوشته [illegible] غلام خانه زاد [illegible] آن
اند [illegible] بتوقف [illegible]
نفاق [illegible] غلام [illegible]
که در خاطر عقیدت مظاهر [illegible] بتوقف [illegible] خداوندی [illegible] الجمله [illegible]

[illegible]

از هیبت مجموعه و اسباب ضرورت سیادت درکارهای عمده تقدیم لوازم خدمت و جان‌نثاری و دعاهای
موروثی سرمایه سعادت و افتخار جاوید ابدی حاجات جمع آن و از فضل کرم بنده پروری
امیدوار است که از این صورت هم سرعت جلوه ظهور رسد اگر نوازش و مراحم خاقانی در مقدمه احوال 35
غلامان پروری بوده بشرف اصدار مناشیر جهانمطاع سرافراز و ممتاز شوند بعضی باشند مرا بی
حصول طمانیت و امتیاز خانه‌زاد موروثی به غبطه و ذریعه سترک شده‌اند که دید خورشید
جهانتاب خلافت و فرمانبرداری و نیر رای حجاب سلطنت و کشورکشائی ابدالدهر منور
و منجلی باد محمد خلافت مآب بجناب خلافت مآب ناصیه‌سایان بارگاه قدسی سجده‌گاه
مسجود النجاه قبله و کعبه خواقین روی زمین المؤید بتأییدات ملک المعین حضرت
پیر و مرشد آفاق دام اقبالهم عرضه میدارد احوالات روی دولت اینجا و لوازم خدمت و
تدوین شعبه‌ها و غلامی که مقتضای خانه‌زادی موروثی در سرانجام و انتظام کارهای
سرکار والا بجا آورده و میارد متواتر بعرض مجمعه نظر انور اطهر میگذشته باشد اینک
که بورود رقعه‌های خاص مهبط اختصاص از مدت سعادت اندوز نگاهها بر شیوع
بر احوال پر اختلال خود سخت متفکر و متردد است هرچند که قیاس میکند هیچ رنگ‌ها هم نمیرود
که با وصف اینهمه پرورش و نوازش‌ها چه جسر دانسته که همواره سالها خانه‌زاد موروثی بود
بلکه دام تقصیر و خدمت و بندگی از یاد خاطر دریا مقاطر بنده‌های آستان ملایک آشیان
یک طرفی مانده بشرف صدور آیات ظهور احکام قدسی ذخیره اندوز افتخار جاوید ابدی
قسم بجا که کیاسی بار یابان حضور پرنور النور که غلام عقیدت زحام شده ولعی تفضلات و مراحم
خاص متعلقان انتخاب قدسی به یوحی فی الوجوه حبل المتین بوده برای ارتقای مدارج
سعادت و افتخار دنیا و آخرت و یکرنگ الدنیا و الدین بس است با اینهمه بعضی مایه‌های
تکون حسن ذاتی تقریب چند از جنابت شعار که یاد دارد محض مقبولیت و استظهار نداشتم
و تفضلات بنده‌های [illegible] خلافت مآب [illegible] از حضرت کارساز بنده‌نواز
[illegible] دار [illegible] و تجلیات آفتاب [illegible] سلطنت و جهانگیری در مدت [illegible] جناب
خاقانی فروغ [illegible] بهشت آباد [illegible] غلام عقیدت [illegible] در حضور

مورد النور بتقدیم لوازم خدمت و محبت و جالب فیضها مسطور الطار تفضل و کرم بخشیده بود
بین الامثال و الاقران سعادت اندوز مفاخرت و افتخار جاودانی باشد درین وقت
میمنت اقتران که موکب خلافت و الوکت سپهر رفعت فرخنده های کامیاب انتساب
بعزم حوصله و اقتدار خود از قدیم مراسم خدمت و بندگی و کامرانی ها بجا آورده حاصل
نماید بحکم عقیدت فرجام از محرومی ایشان بمیمنت توامان حقیقت حضرت ولایت که عاید حال
عقیدت اشتمال خود بازدید هر چند که از محروم نشیمهای روزگار نامنجار بالفعل استعداد ظاهر
از فوج و غیره لوازم فیروزمندی اکثر بر سر انجام خدمتهای نمایان توانسته شد با خود بر الطاف بیپایان
فضل و کرم خداوندی آثر در حضور پرنور حاضر نبود نیک نگاه توجه و تفضلات و غلام پرور
آنچه که باید در یک لحظه سامان و سر انجام مینوانست یافت و تمناها می داشت که از مدت مکنون خاطر
دارد بعرصه ظهور جلوه پیرا نمی شد لیکن حسب اختیار انتظار حقله هم محض بالقیاد و اطاعت حکم حضور
مورد النورست و نظر بر پاس مرحمت بندگان حضور انور سر رشته رضا و تسلیم از دست
نداده دل بچون و چرا نه گشاده در اینجا مانده است اینجا هم تقدیم لوازم خدمت [illegible]
جناب ولایت مآب جالبیه که دارد سرمایه سعادت و عبادت دانسته تقسیم کرده [illegible]
مصروف محنت درستی انتظام ملک و آبادی رعایا و گردآوری مال واجب سرکار
والا دست از زبان خود بعرض رسانیدن خود فروشی است یقین که از روی اخبار
بعرض والا رسیده باشد بفضل الهی و اقبال پادشاهی جمع سرکشان بجویش و گوش
حلقه متابعت و انقیاد پادشاهی در گوش اطاعت رسیده بر جاده مستقیم رعیت پروری
و مالگذاری حاضر اند و از تشخیص محالات و سر رشته حاضری و مال ضامنی و غیره و تحقیق محدود
در تحصیل زر بالفعل باید در پیش دارد زر بابی حصه فصل خریف که بمعرض وصول در آمده بعد
خرج [illegible] و غیره که تنخواه ازان رسیده تفصیلات آن از روی افراد مرسوله علامی [illegible]
مقدس رسیده باشد حالا زر بابت فصل ربیع بوصول در آمده [illegible] تنخواه ازان و اخراجات [illegible]
چون صورت تنخواه از مداخلت اینجا افراد [illegible] تمام دارد [illegible] حضور [illegible]
معروض [illegible] نصیر الدوله بهادر [illegible] الطاف [illegible]

و تسلیم الدوله بهادر در اصلاح و انفصال امور مقدمه به توجه حکم در رفع آتش ایشان [illegible] نمودند شد

در عرض لغو نموده بودند و بر رشته اشتعال همیان پیچیده ماند الحال نیکخواه ابدالقدر بود احوالات چگونگی بود و جمیع

نیکخواهان ایران به تجویز تمام زر ناصر تولیافته اظهار دلخوشی به حضور انور منظور بودند حالا این مقدمه موافق

36 حالات اینجا صورت نگرفت علام با مقدور منظور اند که علی الفور قسمت مجموعه برآید اگر این مقدمه از

رهبر [illegible] پیشرفت شد [illegible] علی الفور [illegible] برساند اگر عمده کوشش نمودند و این صورت

پیشرفت این علام مجبور و بی تقصیر است اکثر مردم از [illegible] علام بحضور انور بنالش بجا

امیدوار است که پذیرا نگردد که علام سراپا تقصیر نظر برای تقصیر و نیکنامی خود از روز انجمن عرض

حضور پرنور [illegible] و لرزان است و [illegible] در عرض [illegible] که در این مدت

در جناب فیض مآب [illegible] هزار استکانات و خصوصیات بهمرسانیده بنده امیدوار است که توجه تفضلات

بموجب ضایع نگردد انصاف اشعار نقیصه افتد از خدا و بنده مختار است بجناب خلافت مآب شاه عالم بهادر

بجناب مقدس مآب [illegible] حضور میمنت گنجور رسانند نشقه خاص کرامت اختصاص که از سرکار

تفضلات [illegible] پروری [illegible] رحبه‌های ادویه جسم [illegible] اجرای جاری این مطلب

مقدس اعلی که نشه منظور نظر [illegible] گردیده و درجه برابری یافته موجب [illegible] مقدس

معاش عز و رود از این فرمود خانه زاد عقیدت سرشت بزیارت مضمون فیض مشحون آن حرز

بازوی سعادت سرمایه مفاخرت جاوید ابدی حاصلات نموده لوازم تسلیمات [illegible] تفضلات

جناب میمنت مآب سعادت اندوز گردید [illegible] با این همه خانه زاد نوازی [illegible]

ملاحظات باریابان جناب مقدس القاب سلامه الدهر [illegible] خانه زاد وان ارادت سرشت

مستظل [illegible] اقبال سلطنت زاید التعور باد بجناب خلافت مآب شاه عالم بهادر جبین عقیدت والتقال

بمراتب عبودیت و انقیاد [illegible] بعرض باریابان جناب خلافت مآب جهانگیری

و [illegible] مد نشقه خاص کرامت اختصاص [illegible] رسیده [illegible] هزار [illegible]

از مجلس [illegible] زاده [illegible] آفاق دولت اقبالهم و رود سعادت و افتخار [illegible]

[illegible] به مفاخرت [illegible] از راه فضل و کرم علام [illegible] اشتغال

[illegible] هزار روپیه [illegible] وصول مقصود [illegible]

ورسانیدن کارپردازی علام عبودیت فرجام متشعبه بمقوله مهمات هندی که از ماه بساون ...
گرفت بتحصیل فصل خریف بود بسبب و خانه بلاه موروثی شده چنانچه چند ماهیانه فصل خریف ارسال
حضور گردیده حالا که در فصل ربیع صرف اطلاعات نواب معمولی همیان آنقدر از جمع خریف که جمع ربیع
روانه نمود حضور النور لطف کم از آن طالبی مسعود موجب تعجب است از حضور عامل و پیشکار حواله بود
این همه مراتب تفصیل دریافت خانه زاد و عقیدت نهاد گردید علام فدویت سرشت تربیت یافته
حضور موفور النور خانه بلاه موروثی درگاه آسمان جاه است و حال احمال خود بلافیدی خاکپای
بندگان حضور است لیکن چون رنجیده اند تا امکان چه طاقت دارد که از عمال و پیشکار ...
درنگ نقصان مالواجب سرکار والا تواند شد ارسال نمودن هندی اطلاعات شش هزار روپیه
برای آن است که جمیع کسر از رعایای متعلقات جاگیر ... آمده داد و بیداد نمودند لیکن ...
این قدر زر در ابتدای فصل خریف بطریق بهری برای آنکه رسم معمول زمینداران است بزیر دستی
... معدوم وصول کرده گرفته لهذا این زر مالواجب تشخیص مجری نمود و بنده ...
آبادی متعلقها دشوار برای استمالت خاطر رعایا گفته بود که مالواجب سرکار تمام و کمال
ادا نمایند بنده به دلالت حضور النور معروض شده ... برچه ارشاد حکم آنست عمل خواهد آمد
علام این قدر ... سرکار نیست که این همه زر ها ... و فریاد این مردم مجری داده مجبور نقصان
مالواجب سرکار والا خواهد آمد بلکه حرفی از آنچه تشخیص درآمده هیچ یک مجری نداده ... دوام
بوصول رسانیده حکم که هیچ صورت فرو گذاشت نتوانند گردید مبلغ شصت هزار و ... روپیه
بواسطه ویرانی تعلقه ... که هم بقیه نقد از بابت تشخیص درآمده متواتر ارسال حضور
گردیده حسب حال کارسرکار جکله ... علام است همگی عمال و پیشکار کاغذ و اطلاعات
از محالات درست کرده می آیند کاغذ جاگیرات بعده جمع و خرج تفصیلات ... بحضور می نماید
... که عمال و پیشکاران ... نظر متفاوت و تجاوز نتوانند نمود و خراج ...
از ... متعرض نگردد و ... اخبار ... که خانه زاد عقیدت بنیاد
از کارها ... جکله و سبب برداشته ... [illegible]
... بعوض ناصیه سایی پایه سریر خلافت ... [illegible]

ذات مهر انتصاص ورود سعادت فرموده سرمایه افتخار و اعزاز جهانی ارزانی فرمودند از فضل
و کرم حلیم لازم الالتفات اشرف تعلق یافته که از حضور انور بنام نجف خان بهادر ارشاد شده بعد
که در ملک و [illegible] لشکر فیروزی ورود اقبال فرمایند جنس سکه آنجا در طلب تنخواه بتفصیل
حواله شد چون حال لشکر نصرت اثر بدار الخلافت نزول حرمت اجلال فرموده این خانه زاد
معروض [illegible] جنس سکه دار الخلافت در وجه تنخواه بهادر مسطور میرسانیده باشد غلام عقیدت ارتسام
بر بازیافت مضمون شقه مبارک سعادت اندوز مفاخرت و امتیاز جاودانی شد خانه زاد موروثی
متابعت حکم والا سرمایه نجات دین و دنیا میداند لیکن احوالات مداخل جعلی [illegible]
تنخواه داران حضور انور ملازمان جناب قدسی باب عرض نموده بهم کاغذ مداخل و مصارف ارسال حضور
گردانیده بعرض رسیده باشد در این صورت که احوال کسرت تنخواه مدت داده باشد لیکن بالفعل
زرهای [illegible] سکه دار الخلافت بابت تنخواه بهادر مسطور از مبلغ کلی می گیرد و [illegible]
بفلانه [illegible] مقدمه مجبور و بی تقصیر است داخل السنه نمود رسانید جناب خلافت پناه عالم [illegible]
موقوف [illegible] عرضی باریابان جناب میمنت مآب خلافت و جهانبانی و عتبه بوسان آستان
کرامت نشان سلطنت و کشورستانی میرسانند خانه زاد موروثی بمقتضای خلوص ارادت
و اعتقاد همواره بارسال عرایض عقیدت مشعر احوالات اینجا و مراتب فدویت
و [illegible] که در جوشش سر انجام کارهای سرکار دولت و آبادی ملک و گردآوری مالواجب
تقدیم [illegible] میرساند سعادت اندوز جاودانی گردیده با این همه احوال خرابی و ویرانی
ملک [illegible] تاریخ حال [illegible] نظر بر خانه زادی موروث جناب والا [illegible]
که در آبادی ملک و استماله رعایا به قرار [illegible] از امداد و تقاوی و عهد و پیمان و
[illegible] از روی اخلاص العرض حضور [illegible] ظهور رسیده باشد بتفضلات الهی و اقبال [illegible]
و دقیقه از وظایف فدویت و [illegible] مهمات ملک [illegible] روز و شب در سر انجام و انتظام
[illegible] خصوصیت و [illegible] و عبادت [illegible]
[illegible] سرکار [illegible] حضور انور
[illegible] مبارک [illegible] بهادر مسطور [illegible] تنخواه [illegible]

بمروا جات حضور سب پیش غلام فرستاده غلام بر وا جات حضور پر نور و قسم مصارف اوا
تعظیم بجا آورده هر یک را القدر حالت تبلیغ و استمالت بموجه کم و بیش حسب کیفیت اخراجات کرده
تا امروز بالقدر پنج لک روپیه در وجهه تنخواه رسانیده چون جا بدلو انعده زر تنخواه در اینجا
هرگز مد نظر نبود الحال کاغذ مداخل و مخارج و محاصل و چکله و فهرست اسم نویسی تنخواه داران
و اخراجات تنخواه و غیره پیش نیر الدوله بهادر که از حضور انور مختار کارهای صوبه و چکله
اند مفصلا ابلاغ داشته از انجا که بهادر موصوف درین روزها برای ملاقات نواب
وزیر الممالک بهادر روانه فیض آباد شده اند تا حال از حضور تنقیح نشده و غلام متواتر
نوشته اند که کاغذ سالانه بحضور انور ارسال دارد چنانچه کاغذ مداخل و فهرست اسم نویسی
تنخواه داران مذکور بحضور کرامت ظهور مذکان جناب خلافت مآب ارسال داشته تقاضای
تنخواه داران روز بروز القدر در افزایش است که فرصت کارهای دیگر ندارد امید از عنایت و کرم
غلام پروری امیدوار است که کاغذ مسطور مفصل مطالعه فرموده ارشاد [illegible] زود از
سرکار دولت ابد پیوند ارشاد شود که موافق مداخل و مخارج اینجا تنخواه مردم معزز [illegible] فرمایند
که بموجب آن بهر تنگ بله بند کرده رسانیده شود و رفع ناسش تقاضای هر روزه از مردم گردد
و غلام را پیش [illegible] حضور والا [illegible] بنام [illegible] جواب خلافت مآب عالم بهادر بحضور [illegible]
عتبه بوسان بارگاه مستجمع الحیات قبله حوائج [illegible] اعلیم کعبه سلاطین تخت [illegible]
[illegible] خاص کرامت اختصاص بیلی در جواب عرضی تهنیت و مبارکباد عید سعادت [illegible]
و دیگر [illegible] رسید [illegible] روپیه از محصول [illegible] ابواب اتفاق [illegible] اقبالهم [illegible]
برادران بسعادت و افتخار [illegible] مفاخرت و امتیاز جاوید از ارزانی [illegible] رواج
تفضلات [illegible] پروری و مراحم غلام نوازی [illegible] الفاظ و عبارات [illegible]
[illegible] نوازش و عنایات [illegible] پرور [illegible]
[illegible] کارفرمای [illegible] می کرد [illegible]
[illegible] جناب خلافت مآب [illegible]
[illegible] جهانگیری و فرمانروایی [illegible]

38

چهار شوال عرضه اخلاص که در اواخر حالیه الوا عقبت [illegible] که غیر از تفضلات بندگان آستان کرامت اقتران

برای ارتقای مدارج ظاهر و باطن حبل المتین و سلسله مداری ذات دعا و عبادت هم جهانی در تقدیم لوازم [illegible]

جناب قدسی [illegible] میداند همواره در سر انجام و انتظام کارهایی که همیشه از تفضلات و مراحم خداوندی بنسبت

این مامور گردیده مصروف فدویت و غلامیت [illegible] اقبال عهد و مآل خداوندی جمیع کارهای اینجا

از آبادی ملک و گرد آوری مالواجب سرکار والا و رسانیدن زر نقد مقدور به تنخواه داران

انتظام رشته دارد و دقیقه از دقایق حزم و احتیاط فدویت مهمل نامرعی نگذاشته لیکن از آنجمله

تنخواه داران زر از مداخلات و محاصلات چکله رسیده لکن کیفیت انتقید تنخواه در اینجا بسبب [illegible]

برای دریافت کاربرداران جناب خلافت مآب اقدس کاغذ مداخلات و منافع و فهرست تنخواه داران

ارسال حضور کرامت [illegible] الدوله مهاراجه [illegible] و تنخواه داران

را بعده منقح شده آمدن کاغذ مسطور [illegible] و استمالت تمام [illegible]

[illegible] کم و زیاده از روی حساب قرار واقع معلوم [illegible] در وجه تنخواه

رسانیده [illegible] انتظار منقح شده آمدن کاغذ مذکور در پیش دارد که هر کس را از تنخواه داران

ضروری یا غیر ضروری کاربرداران حضور الور نقد مداخلات چکله تجویز کرده ارشاد فرمایند

زر تنخواه بلاه مذکوره [illegible] برسانند و اگر چند روز دیگر بهمین صورت در محاسبه منقضی خواهد شد

هم موجب پریشانی [illegible] تنخواه داران [illegible] و هم [illegible] خاطر [illegible] تقاضای

هر روزه اینها که روز و شب [illegible] در فرصت سر انجام کارها به تشخیص و تحصیل جمعیها

ندارد [illegible] مبادا این مردم به صورت تعرض [illegible]

[illegible] متعرض [illegible] دلگران [illegible] و هر لمحه و لحظه بدرگاه کارسازان حقیقی

[illegible] دعا بر آسمان دارد از فضل و کرم [illegible] بکاربرداران

[illegible] کاغذ [illegible] منقح [illegible] رفع [illegible] تنخواه داران [illegible]

[illegible] هزار روپیه از محصول [illegible] قسط ماه [illegible]

[illegible] قسط ماه [illegible] وصول [illegible]

[illegible] موقف [illegible] حضور [illegible]

خلافت و جهانبانی و عشره نوسان جناب رافت مآب سلطنت و شوکت انتسابی صاحب [illegible]
ازین تنها احوالات سرانجام امورات اینجا در رسیدن تنخواه از دیوان حضور انور زیاده بر اهل
حقله و نورش تقاضای مرروزه انتها که با عدد داخل و مخارج و فهرست اسم نویسی تنخواهداران
ارباب حضور میمنت ظهور موده مطالعه اقدس گذشته باشد تا امروز کارپردازان هیچ منقح کرده
ارشاد نمودند و تقاضای اهم مردم روز بروز به القدر روز افزون است که از فرصت کارهای دیگر هم
دست نمیدهد غلام از و اینغنه بالش فریاد اهم مردم و اندیشه اعتراض مبادا که بحضور اقدس به
جواب وار و نه روز آرام و اینهمه احوالات مفصل بمنیر الدوله بهادر هم علی الاتصال می‌نویسد
و داد بیداد می‌نماید که اگر صورت تنخواهداران موجب حال حاصل حقله درست گفته بر مندرج باشد تنخواه
به تنخواهداران می‌توانند رسید و رفع بالش اینها می‌توانند شد و الا درین مجال هر روز نورش اینها
در نهایت خواهد بود و هیچ صورت درست تمام تنخواهداران از انجام جواب نمی‌شود باب هیچ منقح
شده نمیرسد از فضل و کرم خداوندی اگر کارپردازان حضور میمنت ظهور [illegible] گرد
که با عدد داخل و مخارج و فهرست اسم نویسی تنخواهداران منظور نمی ملاحظه [illegible] تنخواه
را موافق معاملات اینجا درست کرده عنایت فرمایند که غلام بموجب آن راه رفته بخوبی زر
بهر یکی بلند کند که رسانند و رفع بالش نواند شد و الا خون فصلی هیچ هم سر رسید گر
اگر خدا نخواسته در انفصال انتها جندی دیگر همان منهج میکند زد نورش اینها از ریا
هزار میرسد و هر کس یافت دست دست گرفته برد و هر کس نیافت دامن داد و بید [illegible] بحضور
انور شکایات و لعابات [illegible] غلام بی تقصیر را [illegible] بهم نارسانی وعده‌ی گرفته موجب
اعتراض حضور و الا حوالش غلام سراپا تقصیر درین مقدمه بر تقصیر است نتوانم در ارقام این عقده باب
هم بحضور اقدس و هم بمنیر الدوله بهادر قصور نکرده اگر منقح شود غلام مجبور [illegible] امیدوار
است که عبور و عتاب حضور نگردد [illegible] تحریر فی غره شهر [illegible]
عرضی پیش استفاده بندگان جناب خلافت گورنر [illegible] شد ادام الله اقباله
میرساند نسخه خاص کرامت اختصاص در روز [illegible]
خانه سلطه پروری جام خفقان منافع شرف نفاذ یافته که مبلغ یکهزار [illegible]

محمد سلیمان خان بدینه کرده بایدی ادهم که عامل معزول براینه تهکام موجب تمسک واجب الاداست
علام لقینه ممعه مبلغ لو فتحوک کرده ارسال حضور اقدس نماید جانه زلو بربار مضمون نشقه انور
سعادت اندوز کار ابی کرده بدا احوال بد پردازی و دغلبازی کرده بارمی چم بیه بعرض مقدس معلی
رسیده باشد که بیشتر از مداخلت علام زر خطیر از تنخواه داران و غیره متصرف شده در علاقهای
برگنه تهکام را غارت و تاراج نموده سوای مال واجب مبلغ کلی از دهات بسبیل مصادره بتاوان
گرفته اند هم بار برسر کار پردازان حضور انور بود و اهمه تقاضای تنخواه داران براه فرار اختیار
کرده امروز در پای چمن رفته تکلف منید به باد باه کرده تشیند علام پیش ازین هم موجب شقه
خاص لوربابت وصول تنخواه بیرم خان بهادر در رفع بعضو فهم تعود در تلاش تمین لین تعیح بسیار
جد و جهد بعمل اورده لیکن هیچ سعی مشکور نشد حالا هم برد فق امر جلیل القدر تا مقدور در سعی و تلاش
قصه تنخواه اگر ایشان را فیصله با سیر وه حاضر کنعو درت نباید نسبت این صورت معذورست تا بر
اطلاع باریابان حضور پرنور النور احوال مفصل معروض داشته زیاده حد ادب افتاب جهانتاب خلافت
و کوکب ابهت از افق منور و منجلی باد سحاب ابر ابهاء عالم بحاوید سحاب مستطاب عشیه ابوسان بارگاه
سجود الجباه خلافت لشکر شاه و باریابان حضور پرنور النور سلطنت و فرمانروایی حضرت قبله
کعبه اهل افاق دام اقباله مبرسانند علام بکرر بعرض احوالات اینجا فرتلف حسارت کرده بمنوقف
عرض بندگان استان افتاب توامان رسیده باشد فرنی روز نامرابی انفصال معاملات مصالحه
مجالات ... از کور اروانه شده و فیصله بعضی مجالات با بیشتر شاه نموده در برگنه دار
و ابهوی رسیده در سر انجام کارهای سرکار روز الاتقدیم لوازم فدویت و غلامی چنانچه زور و
سعادت اندوزست باقبال عدو مال بندگان جناب خلافت مآب بنظم و نسق کارها و گرد او ری
... واقعی بعمل امده و میرسد ... که بمعرض وصول میرسد بمردم منعیه و تنخواه داران
... فاصله عاید گردد و مبلغ ... تنخواه مرزا ... خان بهادر رسیده بود از انجمله مبلغ
... هزار روپیه در تنخواه
... تمام جامه سطور ... ازروی حساب ... برگنه
... ارانی منعه که زر خطیر تنخواه دار موجب ... معاملات ...

مرسانید بحیطهٔ وجه ارکان‌های سرکار والا بهیچ وجه مجبور اعمال معین بجمله محصول تعلقه گشته

محال معمول مرشد زاده نامی آفاق دام اقباله مبلغ جه الف هزار روپیه سابق ارسال حضور انور

نموده بود و در سنوات مبلغ سیصد هزار روپیه دیگر ارسال داشته از فضل و کرم علام پروری لطف برداز

حضور اقدس نالید شده خلاصه‌ها می بدر رسوله سابق و حال مرحمت فرمایند ظاهرا مردم مرض

حضور والا رسانیده اند که باده‌های منسوبه بسرکار والا علام موقوف ساخته بسبب جعل طلبیده است

است سرکس بعوض والا رسانیده محض خلاف است باده نایب حسب اراده و برای طلب تنخواه

و تصحیح خود و رانجا آمده بود بعد فراغ تصحیح و همان روز طلب تنخواه خود را گرفته پیش از وقعه بسرکار رفته

حاضر شده اند و تمامی مستمند علام خانه زاد موروثی جناب خلافت مآب بندگان حضور اعلی

اعلی است و غیر از تفضلات خاص بندگان آستان جمیعت آستان حبل المتین دیگر برای ترفیه احوال

و لعو و لهو خود ندارد و لعاب دولت ملاء ملکات بندگان حضور ارباب ظهور [illegible]

بسر برده‌های فرود است از اسلام مستظل و داشته اعلام لصریت فرحام سلطنت [illegible] روانی

و درایات غالبات خلافت و لکوکب در عرصه ربع مسکون فرخنده [illegible]

از فضل و کرم علام پروری امیدوار است که از کمترین بنده‌های جناب قدس مآب

منظور بوده مورد مراحم و عنایات جسروانه باشد محاسب خالصه [illegible] بحضور جمیعت ظهور

بندگان جناب خلافت و لکوکب‌های حضرت مرشد آفاق دام اقباله مرسانیده [illegible]

اختصاص که از پیشگاه خانه زاد پروری شرف صدور یافته بود و رد و سوالات وجه کامیاب [illegible]

سرفراز نموده از راه فضل و کرم ارشاد شده که علام تعقیدات فرجام بود و رفعه والا مواز [illegible]

یکهزار روپیه پانصد کوله موجب تفصیل علیحده و پنجاه من باروت قسم اول تیار ساخته زود روانه حضور

فیض گنجور نماید چون علام عقیدت سرشت در پی [illegible] برای فیصله تشخیص [illegible]

مقام [illegible] کرد داوری مالواخب سرکار والا از کوره [illegible] والمفهمات معاملات [illegible]

تا این سال نموده منصلت گنج ای اقدس و کرار رسید باروت [illegible] و کاری کرده [illegible]

و باروت موافق پسند تخو ... تیار نماید در کوره [illegible]

بندگان جناب اقدس برای [illegible] کوله‌ها و باروت تعید و تاکید [illegible]

در انجام این کار توقف نمودند و مردم باینکه از حضور انور برای این کار رانده بودند تاکید نمود
که از مروی خود تعقیب نمایند تمام روپیه تیار کرده بفرستند باقیات میمنت اشتمال بندگان نواب اقدس
امیدوار است که در سبیل استعجال تیار شده برسد زیاده حد ادب افتاب جهانتاب
40 سلطنت و جهانداری ابد الدهر منور و منجلی باد اللهم [illegible] بموقف عرض ملتمسان عتبه
سپهر رتبه بندگان حضور پرنور والا نور خلافت و جهانبانی و جناب میمنت مآب سلطنت و کشورستانی
میرساند و [illegible] خاص کرامت اختصاص از پیشگاه تفضلات تازه نوازشی و علامه پروریها
ورود سعادت فرموده کامیاب هزار گونه مدارج اعزاز و امتیاز گردانیده از تفضل و کرم ارشاد میمنت بنیاد
شرف نفاذ یافته که بحساب [illegible] هزار روپیه بجنس [illegible] تمام [illegible] شد [illegible] اتفاق دوام اقبالهم
مبلغ چهل هزار روپیه حصه [illegible] باید و تاحال [illegible] و [illegible] باقیست [illegible]
روپیه ارسال حضور اقدس ظهور گردیده حسب بواسطه سابق اخراجات افراس یافته اند
که [illegible] از محصول [illegible] مصروف داشته باقی [illegible] زودتر ارسال نماید خانه زاد بمور رسانی
احوال [illegible] مذکور از شرارت و بدنهادی تعلقداران و سعی و جهد تمام اباد نمودن رعایا
قراری و لوازم فدویت و غلامی که در گرداوری مال واجب [illegible] عرض داشته
و باقتضای خلوص عقیدت و بندگی نا ممکن در [illegible] محصور و قصور نشده باقیات بندگان حضور
کرامت [illegible] عنقریب صورت تشخیص مال مذکور [illegible] حاصل آید از [illegible] و [illegible] چند هزار روپیه
هرچه تشخیص شود بار سرکار والا است بموجب [illegible] ارسال حضور انور
[illegible] صورت و محال که بکدام [illegible] صورت فرو گذاشت نخواهد شد بالفعل
مبلغ [illegible] ماه [illegible] که بوصول در آمده بعد [illegible] ارسال یافته امیدوار هم
[illegible] ارسال زر باقی [illegible] سعادت اندوز [illegible] حلقه [illegible] غلام فدوی
[illegible] بکمال صدق و ارادت سرانجام [illegible] سرکار والا اطاعت و عبادت [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] فدویت و [illegible] لوازم خدمت [illegible]
[illegible] گرداوری مال واجب [illegible]
[illegible] روز [illegible] این کار [illegible]

بعرض مقدس معلی میرسیده باشد از انجاکه صحابت دینی و اعتقادی [illegible] دولت
لوازم خدمت و فدویت و حصول مرضیات مبارک حضرت [illegible] جناب خلافت مآب است
همواره بدعای [illegible] از حضرت مجیب الدعوات مناجات دولت [illegible] ارزوی
عبودیت سوبت ترقیات مدارج جاه دولت و اقبال بندگان انجناب والا [illegible]
افاق کرده و وانش همه صدق ارادت و اخلاص خانزاد موروثی منظور و مرعی بوده مورد
مراسم تفضلات خسروانه باشد از فضل الهی و اقبال بیزوال حضرت ما سبحانه امیدوار
که اگر وقت مساعدت و طالع یاوری نماید در سر انجام کارهای عمده و مهمات عظیم مصدر خدمات
شایسته گردیده سرمایه سعادت و افتخار جاوید حاصل نماید مهمات [illegible] بذروه عرض مقدس
رسانیده مهمت [illegible] جناب خلافت و جهانگیری میرساند [illegible] کرامت اختصاص
که در جواب عریضه خانه زاد موروثی از پیشگاه تفضلات علام نوازی و بنده پروری شرف صدور یافته
بود ورود سعادت فرموده سرفراز گردانید در باب ارسال داروی [illegible] موجب
فرمایش کارپرداران حضور پرنور و النور در انجا بار نموده ارسال شده که زود بحضور
میمنت ظهور رسانند و بار دوم مسطور بیاری خواست که جنس لشکر فیروزی بار مسافت
مقامات را در همینجا رسانند حالا که مهمات اعلام بعرض حام لصواب [illegible] بمعاین [illegible]
الله تعالی انشاالله سر انجام یافته بردار عموم همراهی و غیره بعهده عنقریب روانه دار الخلافت نماید
از لطف و کرم علام نوازی امیدوار است که از بنده های عقیدت سرشت منظور نظر مبارک
همواره مورد تفضلات بندگان انجناب خلافت و جهانبانی باشند همه جناب [illegible]
خلافت و کشورستانی و جهان فروز سلطنت جهانبانی زاد الله [illegible] بالا سجات خلافت بعرض
سایبان رسانیده میمنت اقران بندگان جناب سلطنت و فرمانروائی و بار [illegible]
[illegible] میرساند منوا [illegible] عقیدت [illegible] ارسال حضور پرنور والنور [illegible]
[illegible] رسیده باشد [illegible] ارادت [illegible] فدویت خانه زاد
[illegible] در سر انجام و انتظام کارهای سرکار [illegible]
[illegible] بعرض بندگان جناب خلافت مآب [illegible]

بنابر سعید والا متعالی معاملات محالات انطرف هم قرار واقع بعمل آورده در تحصیل مالواجب
سرکار والا مساعی [illegible] باشند روز بروز در پیشرفت الله چنانچه احدی از متمردان بتقاعد پرداز
تا وظایف سرکار از [illegible] تعهد بهاری [illegible] بموجب انفصال بمعرض وصول در آمده و میآید
و به تنخواهداران که بموجب پروانجات حضور قدسی آمده اند و می آیند رسانیده و میرساند
تا امروز زر بلغه به تنخواهداران و منفعه و غیره رسیده و باخراجات ضروری درآمده از روی فرد
تفصیل بعرض حضور قدسی میرسد [illegible] خلوص علامه زر بلغه در عرصه قلیل بمعرض تحصیل
درآورده و برد قوت حکم جهان مطاع به تنخواهداران رسانیده و میرساند بعرض والا رسیده باشد
که در سالهای گذشته با این [illegible] هیچکس رسیده اند هم از اقبال بی زوال [illegible]
خلافت مآب [illegible] خانزاد [illegible] مالواجب سرکار والا قرار واقع [illegible] تشخیص
و تحقیقات درآورده موافق ارسال حضور پر نور [illegible] میرساند و روز [illegible]
داخل [illegible] مداخل [illegible] موجب [illegible] تنخواهداران و باعث [illegible] علامی نگردد
و مبلغ [illegible] هزار روپیه از محصول [illegible] آفاق دار الفتح [illegible] بسبیل
هندوی ارسال داشته [illegible] انور گذشته باشد امید [illegible] وصول نموده
علی الاتصال ارسال نماید علامی عقیدت فرجام [illegible] به دست تفضل و [illegible] بندگان
حضور انور جبل المتین و [illegible] برای [illegible] دنیا و عقبی [illegible] ولصدق ارادت
از فدویان جانثار جناب قدسی مآب والا [illegible] از فضل و کرم علامی پروری امیدوار است
که [illegible] فدوی [illegible] الاشفاق [illegible] موارد [illegible] رحیم [illegible]
و نوازش بندگان سحاب جهانما [illegible] باد [illegible] سعید عالم [illegible] خلافت و جهانبانی
[illegible] برای عرصه آفاق باد [illegible] امر جلیل القدر شرف نفاذ یافته
[illegible] محالات صوبه الله آباد و [illegible] حضور انور [illegible] الدوله بهادر تفضل [illegible]
[illegible] عقیدت [illegible] موصوف [illegible] انتظام کارهای
[illegible] سرکار والا [illegible] انتظام [illegible] بر دوخت و الا [illegible]
[illegible] گردانیده [illegible] عقیدت [illegible] حضور [illegible]

باعث چون شنوده می مزاج مبارک است قبله و کعبه سلاطین هفت اقلیم [illegible] غایبانه عقیدت [illegible]
شب و روز در جناب مجیب الدعوات [illegible] و دارد که بقیه عمر در سایه تفضلات بندگان [illegible]
اقدس بسر برده در کار و خدمات بالا [illegible] بتقدیم لوازم خدمت [illegible] سرمایه سعادت و افتخار
تا جهانی حاصل نماید [illegible] خاطر قدسی مظاهر [illegible] بود که غلام بودن در حضور [illegible] برای حق
اصلح دانسته قبول نمیکرد و قبله از جانب خلافت مآب بمبالغه و ابرام بسیار در [illegible] ارشاد شدند
بعذر و انکار غلام منظور نکردند بار جانب اقبال در اطاعت حکم حضور [illegible] کار [illegible]
جاوید ای تصور نموده اختیار کارهای اینجا کرده از حضور محروم و مهجور ماند بمقتضای
خلوص عبودیت و غلامی لوازم خدمت [illegible] کارهای اینجا از آبادی
ملک و استمالت رعایا [illegible] و گرد آوری مال [illegible] موجب مرضی
حضور انور باشد مشغول [illegible] بهادر موصوف [illegible] اولیعهد بعوض [illegible]
رسیده باشد در [illegible] صوبه و جمله از حضور انور [illegible] بهادر موصوف [illegible] بهادر
موصوف بغلام عقیدت [illegible] نوشته است که کاغذ جمع خرج [illegible]
و آخر سال [illegible] برای چند روز [illegible] روبرو و جمع [illegible]
غلام برای گردآوری کاغذ نقد [illegible] که از [illegible] فراهم شده [illegible]
و خود بالفعل چند روز برای [illegible] روانه شدند [illegible]
تا آخر سال [illegible] دقیقه [illegible] بوصول رسانیده [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] برای تحصیل زر باقیات [illegible] در اینجا گذاشته [illegible]
[illegible] هرچه جواب و سوال [illegible] بعوض [illegible] حضور [illegible]
بانکار [illegible] غلام [illegible] در انفصال کاغذ در اینجا متوقف [illegible]
[illegible] الحمد و المنة [illegible] از [illegible] جناب [illegible] سرپرده [illegible] الله [illegible]
حاکم [illegible] قلیل [illegible]
[illegible] احتیاج ضروری [illegible]
[illegible] سعادت اندوز بوده [illegible]

بجهت تحصیل حصول بشارت و مولود الفضل اسعد بود از دکه فی الجمله لباس طاهر و نسبت مجموعی
ناچیز برداشته و در حضور سعادت اندوز شده قابل سرانجام مهمات کاری تواند شد والیموبان
حالیه زوار و شرف اندوز گشته اول در بهم جنبان موجب استخفاف حال است معهذا
جهت خانه زادی درگاه والا نمک اروکه در بوقت که مزاج مقدس متوجه انتظام امور سلطنت
عالم با تجالت در مقام لیاقت که عالیه بالواله تفضلات کامرانی بصورت خانه نشینی در لو
حمول افتاده و احوال شکر و دعا باشد از آنجا که حرمت و آبروی غلامان از جناب سلطنت
اکثر مزاج مقدس متوجه گشته صورت اصلاح اینمعنی القدرها که فرزند چشمان سرمایه برا بوده عاجز
و امیدوار بوانید شد و کارها بی بال لوازم خدمت و جانفشانی مهما امکان اوروه منظور نظر
تفضلات فالند گردید به بسم تعاه مراتب و عنایات بندگان جناب اقدس سرانجام تواند یافت
غلامیه در عمده یک سال که در حیله سرانجام کارها بی سرکار والا مصروف بود این مقدمات
بهم حسنه منظور داشت که اگر مزاج قدسی متوجه احوال خانه شده مورد وقت گردید روزی بحضور
انور رسیده اندوز شده و کارها بی پاداش بلوازم خدمت بجا خواهد آورد نظر برین معنیه
درین عرض مدت لغدر هزار سوار و ده هزار پیاده بجا بر ارجوانان چیده و پسندیده فراهم
نمقه رونق گردانید اگر مرضی مبارک باشد و صورتی پا سامان استعداد این همه سازد و سرانجام
سواران و پیاده وغیره باشد تفضل گردد فی الجمله تغیر حالت نسبت مجموعی جمیع وه
سعادت اندوز حضور انور گشته و منظور نباشد سحاب و شمع گردید شرف اندوز
[illegible] در والی مورد [illegible] بلک درین شعر [illegible] با این همه معاش قلیل اینقدر حضور رسیده است
با تفاوت حال تحویل دیانند از آنجا که بندگی بیچاره لیست [illegible] حالت عذر ندارد و هرچه مرضی
[illegible] از جانب [illegible]
است از روی [illegible] صوبه اله اباد
بمجلس اقدس برابر [illegible] رفته بود [illegible] چند بله و در [illegible]
[illegible] و [illegible] روشن [illegible] و علاوه آن [illegible]
[illegible] اسبو بسیار در حیله [illegible]
[illegible] خالصه والدوت [illegible]

عظیم و تاریخ و برابر ساخته بهادر عظیم بر پا نموده بود و بند کمتر بر دریافت این مقدمه حقایق [illegible]

بحکمت عملی مهمات گذاشته بر سبیل یلغار کوچ بکوچ تا بیستم ربیع الاول [illegible] در نواحی برکه حوالی

کورا رسید مقاهیر جلادت تخمیر بکمال تجربت و استظهار یازده هزار سوار و جمعی قریب پیاده [illegible]

مقابله و مجادله متعاقب نموده و بند کمتر بن که بسبب گذاشتن افواج بر معابر و منافذ متفاسد

مجادلات کوچهای طولانی در رکاب بیش از شش صد سوار همراه نداشت تکیه بر فضل الهی و اقبال عدو مال

حضرت شاهنشاهی و عون عنایت ذوالجلال فبله جدالی فی العزم نمیه و کوشمال [illegible]

باطل سگالان بمقابله پرداخت و از طرفین به تیر و شمشیر و بر چهی محاربه عظیم بعرصه آمده تا جهان [illegible]

جنگ بهادرانه کوته تیر اوف در میان باید آخر الامر مقاهیر تاب مقاومت باخته فریب پانصد کس جوان

مغتنم کار از معرکه ادبار اورا با خود و اقربای فریب سال که هر یک سردار معرکه [illegible]

در جحیم واصل جهنم گشت و لشکر ایشان که رخمهای متعدد برداشته رو لوادی فرار نهاد و فتح و نصرت

نصیب اولیای دولت قاهره گردید اوفات بدرات باطل کاف [illegible]

مقتصم جمیع والمیرات و اقبال قسمت ظهور این همه لطیفه فیضان الهی محض بود تا بند [illegible]

بنده کا العالی متعالی بعد اندازیه سبحانه به کرامت بابه الدایم بر معارف عقیدت [illegible] مخلد و مسعود دارد

[illegible] بگاییه که افاعیه بدنهر انجام در نواحی فتح ایالت [illegible]

فتنه و فساد کرده بود و قلعه مولری از دست ما کاله بی عبور نموده پس از اجماعه رسید [illegible]

بسرانت هم بود که روی رسیده شکرباب نمیه استقبال نمود عقیدت استمال در جوار [illegible]

که منتظر رسیدن فوج می باشند چنانچه باو صف [illegible] بهای باران بر رود و طغیان [illegible]

رود [illegible] انجاه پرور [illegible] از یک پور کوچ نموده تمامه و مبخواست که برابر [illegible]

نقیب [illegible] شد و [illegible] قلعه رسید که فوج جیال استقبال جدا شده [illegible]

چون [illegible] قتیل و قابل در قبوغ اند همانجا مقام بایزید [illegible] بموجب ارقام راجه [illegible]

قبوغ او استد [illegible] صحیح روز جمعه بیش از طلوع آفتاب [illegible] راجه [illegible]

همه [illegible] چهار که بود ازوار [illegible] راجه رسیده [illegible]

ورای [illegible] رسیده همانجا [illegible]

213

تا با [illegible] نموده تا چنبار [illegible] بی و در انجا استاده ماند چون با سبب جمعیت قلیل توقف امکان هیچ وابد
نداشت معتمد الظفر بر آنچه [illegible] در قنوج متعلقان راجه را از روی احتیاط جسم رخنی [illegible] تا کنون مراجعت نموده
والا [illegible] مردم قبایات را معه کشش سلطه و فیلان و اسپان وغیره اشیا که بعضی در قنوج و بلهور بعه
و بعضی بعد از جنگ از انجا رسیده و آنچه در آن وقت بود السند بر داشت همراه گرفته و رای
[illegible] حسین علیخان را که زخمها برداشته بود هند بمحی قطعه تمام اوو روز شنبه یازدهم ابماه [illegible] بور
رسانید [illegible] الله تعالی [illegible] بمحاجمو میرسد از حوال و اندیشه فتنه برداران انجناب برای
عالم آرای عالی متعالی بر روشن خصوصاً در ینوقت که این آشوب عظیم بلند روب [illegible] که برکنه
گرارمی بعلقه صوبه الله آباد متعلق است سر بهنگامه و فساد برداشته لکنا بداشت فوج نمایند و اراده فتنه
بردار مهابت دشمن [illegible] هندو [illegible] چند بله و کهنه سر وقتر اشقیا که با وعده [illegible] دارند
جمعیت کثیر و [illegible] را هم ساخته وار مرتبه سارش نموده بدستور سالکذشته میخواهند که مرتبه [illegible]
بنا زند [illegible] زیاده بر [illegible] سوار جمعیت همراه ندارد [illegible] ملک و [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و [illegible] بعسکر ارسال شود کار از [illegible] از راه فضل و کرم
کرعرصی غلام مربا بدستخط خاص میمنت اختصاص گشته بهار دهم ابماه از حضور عالی سر فعده رفته
بود لبت [illegible] روز چهارشنبه ورود سعادت فرمود ارشاد شده که رفتن [illegible] بطرف
شاهراه رسیده [illegible] راه نماید و ورد [illegible] جمشید ملیخان را روانه حضور [illegible] و آنچه از
حضور [illegible] میسر شود موافق آن [illegible] توقف و تامل ننماید از انجاکه غلام بمقتضای صدق
[illegible] و [illegible] انقیاد و اطاعت احکام [illegible] را ذریعه حصول سعادت ابدی میداند چه
[illegible] سوار از اتباع امر عالی تجاوز نتواند نمود لیکن چون [illegible] فراهم آورد فوج برهم خورده
[illegible] ارشاد شده [illegible] سبب [illegible] اصلا [illegible] و یراق درست ندا [illegible] پیش غلام
[illegible] رسیده و [illegible] سید فتنه بردار در ین ضلع هنگامه برداز [illegible]
[illegible] غلام [illegible] شال کنج دایره نموده چنانچه مردم فوج [illegible] خورده
[illegible] اکثری [illegible] از نواح [illegible]
[illegible] برور [illegible] شده متفرق گشته [illegible]

فوج را سسته بالاهو گذاشته پس فردا از سیوم ۱۳ انتخاه مبر سید سمانبرال الوار الحال همراه لوی ... اند
وفد رتعلیجان و جمشید بیک خان با تنجیات روانه حضور مبارک شد الله فورخت پروانه تفقدات شامل
سیر دسیم ۱۳ شهر ذیقعده ۳ و رقه سعادت فرجمه سرمایه مفاخرت و مباهات بخشید مقتضای
فضل و کرم که بنابر انتظام امور و احتیاج افواج ارشاد شده بعلام زاده مرفقدور لکا آهدار
فوج ما عمی موجود دارد و مردم حاجب الطلب جماعه داران و رساله لیکن در بیوع جلو سرداران عمده
که حاجب نمی باشد بهم نمیرسید جاری بعضی مردم متفرقه که بهم میرسند لگاه میدارد و در تقدیم
لوازم خدمت انقدر که باید به ذروه حد وجهد واقعه بعمل می آرد و بعض ساله تنبیه و گوشمال
و اکثری شاه به تسلیم و سمال ساخته و در تمشیت امورات مستعدیت و حالات ملک بسیار معروض
داشته که درین روزها صغیر و کبیر از زمینداران این ملک بجار فتنه و فساد و رسیده فتنه بردار و بهانه
و عاملان را بدخل ساخته هنگامه شورش عظیم بر پا نموده ... لعلام بتاریخ ۵ ماه ذیحجه به جلیله
کوچ نموده بعد عبور کوه منبع در فیض الله بکر دایره کرده و مفسدان سرحد ... را که جمعیت ... فراهم
فراهم شده هنگامه و رشورش تمام داشتند بتاریخ پانزدهم ۱۵ سوار شده محاصره نموده بعد از جنگ
بسیار جمعی با لقب سیاه مدد و بسیاری دستگیر اند و بقیه رو بفرار نهاده اوارهٔ صحرا
ادبار شدند بمیامن فضل و الطاف عالی متعالی نا ممکن در باس حرارت ...
و جانفشانیها دقیقه مهمات نکو شده و رشته مهمات شد انتظام امور صوبه سرکرم ... بالله
بجا ... جمیع اشقیا بلوچستان بسر رسید حقیقت کیفیت کور العرض عالی متعالی رسیده تا
زیاده چه ادب حراد ب الله فوادرخت بر پروانه کرامت لکامه مرین ... ایز
منتبت اختصاص که مفتنم ۱۸ ذیقعده از جناب فیض مآب صدور یافته بوقت رسیدن ماه ...
و زرقه سعادت فرجمه سرفراز گردید و مفهوم آن که از راه فضل و کرم ...
در جواب ... حرف بحرف شرف اطلاع حاصل ... و علم از ساحت ... و در
مفقود ... و بیش ... و رقعه حکم عالی ... ملاج مد الطر ...
که در اطراف و جوانب ملک ... بنا بر توجه ... مبالغ عبشیده و ...
لوازم خدمت ... باید لیکن در ممالک طرفه حالات ... و بعضی ... شده ...

تم الطلب

خبر آمد که دافاغنه که در ... بلندیهاست مضطرب و از خوف او به اسلس مستعد فرار اند و بر صغیر و کبیر
زمینداران هوای آن ... در سرحده متصرف بعضی اجناس فیما بین ... بغرب یافته هنگامه پرداز
فساد اند علام برگاه که باراده تنبیه انها قصد کوچ نماید جمیع مردم از شهر خورد و بزرگ معه قبایل
و عشایر همراه میشوند و هر چند بوجوهات استمالت نماید قرار نمیگیرند ناچار بنابر محافظت شهر چندروز
استقامت اینجا ضرور دانسته زیاده بر خمسه هزار سوار از سپاه سوای فوج پیش از این همراه
قدر علیخان رخصت نموده بود در بولار روانه ساخته که بر محالات شاهراه رسیده سد راه
افاغنه بوده بندوبست استمالات نمایند و از اینجا هم عاملان را به پرگنات فرستاده در بندوبست
امورات مستعد است ان شاء الله تعالی خود هم زود تر کوچ نموده به هر جا که مناسب و مصلحت میداند
میرسد و تا مقدور در انتظام کارها و تنبیه اشقیا لوازم فدویت و غلامیت تقدیم میرساند
القاب نواب موصوف غلام بر لب دریای ستلج مجازی لوهان دایر داشت و میخواست که جمشید بیگخان
و قدر علیخان را علی الصباح روانه حضور گرداند نیم شب و رجعه سایر ... انها و دلیل اجل لشکر
رسیده ملاحظه نموده که ... زمیندار بانکی سهو ... باراده فساد اند به اجتماع مردم نموده خیال هنگامه
پردازی دارد و نهانه او را از شر دلی و مهات مذکور برداشته در سوف که گروه اکثر مقهوران
منظور رو به راه میدارند مهر و الا به تنبیه خواهد رسانید مه حال غلام در پاس لوازم فدویت
و اخذ ... حالتی به تاسر موقصور نداره و به فضل الهی و اقبال عالی جمیع امور سخجان ... سرانجام
گردانیده ... باشد القاب نواب موصوف رقعه منبعث اینکه غلام به سرفرازی علام ... خط خاص
... شده بود بیت هم انجام و روز ... فیروز منمار کردانید از راه قدر ... غلام
نوازی ارشاد شده که اگر جمعیت قلیل همراه است جمشید بیگخان و قدر علیخان ...
... و لطف شاهراه باید ... غلام هر چند که فردم قلیل همراه داشت لیکن نظر
بر استحکام ... حضور ... که در روانه ساختن انها العولف ... جمیع
... اضافه و غیره که در پیش ... ده بود ... معطلات ساخته از روز پنجشنبه ...
... محقق که درین ... فیض ... لازم ... فراری ...
... اراده ... و ... ان

اینها موقوف نموده ان شاء الله تعالی عنقریب از اینجا کوچ نموده لشکر ظفر اثر برآمد خواهد شد و بعد از آنکه [illegible]

بر میدار رود به تنبیه و گوشمال رسانیده راه‌ها از خس و خاشاک معاندان [illegible] الله مؤید و منصور

پیش از این بعرض رسیده که بعد عبور از آن طرف دریا و دایره نمودن در جوار بالاپره [illegible] داخل شده [illegible]

ده هزار روپیه بابت پیشکش سالیانه از طرف سرکار عالی معروض جناب فیض مآب

نموده از نظر میمنت اثر گذشته باشد مجرد عبور نمودن غلامان روی در قریب [illegible]

کس از مفسدان که در نواح و حوالی [illegible] بر [illegible] برداشته بمقابله برداخته بودند

باقبال عدو مال بندگان عالی اشتعال ایشان هر کدام سمتی رو بادبار نهاده متفرق و پراکنده شدند

و اینچنین در اکثر مقامات سید و در اطراف لکنو و غیره محالات هم اینچه از روی نوشته‌جات

عمال معلوم شد بتفضلات الهی و اقبال عالی اینهمه حیثیت [illegible] و هیچگونه مفسده و هیجان

خاطر [illegible] بار یابان جناب میمنت انتساب از امورات اینجا مطمئن باشند ان شاء الله

امروز که چهارم روز است از اینجا کوچ نموده در [illegible] دایره [illegible] و دیگر [illegible]

فساد اندیشه در سر داشته باشند لشکر ظفر اثر ان اینها تنبیه فراواقعی نماید مؤید و منصور [illegible]

مبارکباد تنبیه اعدا و حصول فتح که بمحاربه و مجاهدت بهادران فوج منصوره حاصل شد پیش از این

ارسال داشته بنظر اطهر در آمده باشد [illegible] بندگان جناب عالی بحضور انور

ساحه افروز گردیده هزاران سپاس و ابتهال [illegible] الله سبحانه [illegible]

[illegible] ورود عصور [illegible] حقیقت [illegible]

این ملک [illegible] علی الخصوص چند بلها [illegible] اصلا باد امی زر واجب [illegible]

و [illegible] و دیگر محالات [illegible] که [illegible] چند بلها و بودن [illegible]

[illegible] بادامی [illegible] تواجب [illegible]

[illegible] از آنجا که [illegible]

[illegible] امیدوار لفضل [illegible]

[illegible] حبل المتین [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

بت بحیثیت داشتند جاروارو ابر بو پرجمال سایه ذات مطهر فیوضات را الی یوم المعاد بر سر فدویان
راسخ الاعتقاد مستظل داشته ابدالدهر مسلا داراد و دربنولا عرضداشت متضمن منت
و مبارکباد جشن اعلی رشتال و وسم بجناب حضرت پیر و مرشد عالمیان خلیفة الرحمن ادام الله
ظلال جلاله ارسال داشته از آنجا که در هر صورت معتصم بعروه الوثقای عنایات بی غایات
و غیر ازین جناب مضیات و بکبری را شمید اند از فضل و کرم امیدوار است که بمیامن تفضلات
خداوندگان تعالی متعالی از نظر مقدس و مبلغ بلند رواست از دبار ابر و ور بچشمان خواهد بود
حقیقت احوال فدویت اشتمال مفصل بر ضمیر خورشید تنویر روشن و هویدا که بسبب کبر سن
و کثرت مخارج و عدم تنخواه جاگیر است ورنه از مدتی انواع تعلیقات و پریشانیها شد
در ینوقت بیمنت فرجام عالمیه بمواهب افضال بر کمال خداوندگان سبحانه تعالی متعالی بعطای اضافه
منصب و تنخواه جاگیر بهره یاب کامرانیها و فدوی بی عقیدت سرشت با همه اعتصام بحبل المتین
تفضلات عمیم تا حال امیدوار تفضلات و عنایات و لشدائد پریشانیها گرفتار از آنجا که منصبهم
ارادت و صفای اعتقاد از معتصمان دامن حرمت افضال خداوندگان سبحانه تعالی است و غیر از جناب
دیگری را شمید اند از فضل و کرم امیدوار است که بمیامن فیوضات نوازش کرم بخشایی درباره پرداخت
احوال عقیدت اشتمال هم مراتب تفضل و دستگیریها مصروف و مبذول شده باشد که نوازی
ابتهاج بخشاب ... تقدیم آداب سپاس
تفضلات و عنایات بی غایات که درحق کمترین مبذول شده و میبود از اندازه شرح و بیان باطله فرون
... آفتاب را لعل ساز زود رخشان سنگ را خبر بجا موشی چلو پرشکک عدد عنایات
اکرم سبحانه بر طبق آرزو به حرمت اندیشان بر غیر و جاه و حشمت میفزاید کمترین خود
را فدوی ... مسلاک صمیم بعضیم ساخته امیدوار است که بقیه عمر در ادای مراسم عبودیت
... بسعادت جاوید ... تفضلات علیا ابد الله ... مفارق
فدویان ملک ... تفضلاتیکه از خداوندگان تعالی درباره این ... انجام
... مصروف شده ... سپاس اینهمه عنایات و ...
... بروق آرزو به خیر اندیشان ... کمترین ...

در زمره متوسلان راسخ تصور کرده اسنه ضمائر عطایای سعادت حج مآب نمیدانند البته از آن

که بقیه عمر مشمول عنایات عالیه بوده باشد نواب صفدر جنگ بهادر [illegible] درینولا با صغای هنگامه

و آشوب مخالفان که در سواری لشکر داون یان فرنگ گستاخی کرده بوده لوکه بذا القدر اضطراب

و اضطرار بحال عقیدت اشتمال راه یافته که نمیتوان معروض داشت الحمد لله والمنة که حفظ

و حراست ایزدی مآل حال اولیای دولت گردید بفضل حافظ حقیقی عافیت بخیر انجامید

اولیای دولت به سایه همایه ابد الدهر بر مفارق فدویان صمیم مشتملات دار العقیدت کیش کفایی اراده

و اعتقاد ارمغان دامن دولت و اقبال مدظله العالی متعالیست و عبارات به تفضل بار بابان جناب

معنیت انتساب دیگری بر سر عقیدت الوقت بمقتضای خلوص فدویت قسمیکه بسر انجام کارها و القبال زیر کار

والا پرداخته و به پرداز و از خارج بعرض میرسیده باشد امیدوار است که بقیه عمر در زمره عقیدت

کیشان عقیدت سرشت بوده بتقدیم مراسم فدویت سعادت جاودانی حاصل نموده مبلغ به اکبر

تصدق ارسال داشته درجه پذیرایی خواهد یافت [illegible] قدری وام از بابت [illegible]

للکو بجا کبیر فدوی بنحواه است و از مدت ۳ سال که [illegible] محمد خان متصرف بوده ام از محصول

آنجا بالفعال نمیرسد از انجا که غیر از جناب فیض مآب [illegible] امیدوار از فضل و کرم امیدوار است

که سزاوار شده باشد با پروانه سرکار فیض آثار تعین شود که مقید [illegible] اول زر حالیه مسطور [illegible]

خان محمد کور بوصول در آید [illegible] مبلغ از محصول چکله کوره در [illegible] سال [illegible] موقوف

جواهر لال [illegible] شکه داخل سرکار والا بوده و برای حصول داخلات [illegible]

بر حیثیت نیها تقاضا و تاکید در میان است لیکن وی حیله سازی [illegible]

و در مدت تا حال نه داخلات [illegible] عامره حاصل کرده و داده اند و نه زر ها [illegible]

چون از طرف راجه نولرای جهت رسانیدن داخلات مذکور با زر نقد مبالغ [illegible]

فدوی [illegible] متعالی امیدوار است [illegible] و لالی شده تعین [illegible]

و تا لیست داخلات با زر نقد باشند [illegible] فدوی عقیدت سرشت [illegible]

بخلوص اعتقاد و اعتصام حبل المتین تفضلات [illegible] متعالی [illegible]

[illegible] بحضور منیر [illegible] امیدوار از مراحم و عنایات [illegible] موقوف [illegible]

[illegible]

46

جهان‌پناها سلامت بمهمات خاص بعطایه اضافه منصب و تنخواه جاگیر و تقرر رساله‌ها کامیاب برابر گونه
بار ب و کامرانیهاست و حالات برکنار فدویت بالیب بسبب بیجاگیری و کثرت اخراجات
برهمه خورشید تنویر روشن است انجاکه بعطایه طوبت از مغتصان دامن حضرت اقبال بیرا از فات
مظهر کمالات دیگر بیرا امیدوار اند از فضل و کرم امیدوار است که درباره احوال فدویت الصال هم برآ
تفضل و شکلیبر مهیا معروف و مبذول گردد نواب صفدر جنگ بهادر غلام بتاریخ سوم ماه انجاه روز
شنبه به خیر اتصلع رسیده و سید اصغر علی نایب و غیره در اینجا با غلام ملاقات نمود و فردا که بتاریخ چهارم ماه
روز یکشنبه است از اینجا کوچ نموده بموضع شاه میر رسید چون مهار از و لهو و لکهنو نزدیکتر است
ان شاء الله تعالی زود به لکهنو رسیده بمقصد که در اینجا مقصد تمره گردیده باشد و سید علی اصغر از ان
سید بیر باقبال عدو مال مذکور کالحالی به تنبیه و گوشمال قرار واقعی رسانیده بجناب برابر میکنند و کیفیت
مفصل معروض جناب فیض مآب مینماید نواب صفدر جنگ بهادر پیش ازین حقیقت رسیدن اقاجیه
بارادة ... رسید تا فتح پور و فرستادن فوجهای شایسته همراه علی قلی بیگ خان و هر صنف مجزول
بتائیدات اقبال عالی متعالی موصد اشته خط فیض مظهر گذشته باشد امروز که تاریخ دهم ماه انجاه
که خط راجه بلبت رای مذبله بغلام نوشته بود با نقل خط کر غلام در جواب آن سپارالیه نگارش نموده
بجناب فیض مآب ارسال داشته اگر ارشاد شود راجه مذکور را استمال ساخته در سلک فدویان
جناب عالی معتصم گرداند نواب صفدر جنگ بهادر روداد احوال متواتر معروض داشته
هم از خارج مفصل بعرض مبر رسیده باشد غلام زیاده از مقدور بمقتضای رسوخ ارادت
و وفور فدویت و خلاصی که روز و شب بکار سرکار تا قایم وده وده از ما حال مهمان بیبرا
بکار بوده ... در استحکام قلعه و تیاری پل و از ضبط لشکر مناسب وقت بعمل آورده بود و
ملتمس ... بحضور معروض داشته باوصف جنگ هر روزه با هیبت فوج حفاظت قلعه و استقلال
کارها چنانچه باید بر حالت چون مخالفان از این طرف پیشرفت کارها ندیدند حالا با غنیم و اتفاق
اشقیای انیروی لگ ... بگذر ... گذشته مرکز کسوندن رسیده است که ... بجا
... رسیدار ... ساخته متفق در فیق گشت از اطراف عبور نمود
... خوشی چوبیلی الله آباد برگذر بلیا بور و غیره که اکثر ... آب این سمت رسیده فوج

در مقابله بوده ار هر دو طرف بر فوج پور بسس مما بند بر چند جانب فوج [illegible] بطرف
فراجیها بر ظاهر لیکن بمقتضای فدویت خود بهتر آن که مناسب مصلحت میدانند در تقدیم آن بوجهی [illegible]
بنت و فوجهای هر دو طرف بر گذرهای مذکور فرستاده جد در لوازم محافظت و احتیاط خاطر و
مستعد بند و نظر بر استرضای مذکار مخصوص بقدر مقدور جمیع مقدمات بر خود هموار ساخته
در مبالغت در پاس فراجیها چاره نداند از آنجا که جمیع راجهای و زمینداران خورد و بزرگ تمام [illegible]
با ایشان متفق و مکارم پرداز سفاوت اند با متنفق از ایشان ساملحال [illegible] بکار نمانده اگر
در این عرصه موکب اقبال عالی زود رونق افزای این ناحیه مطلوب است اهل مخالفان چنانچه باید جلد تر
بعمل می آید و الا آن را الله تعالی تا ممکن مهر جانب که هست در تقدیم لوازم فدویت از جانب ایشان
تصور نخواهد نمود نواب صفدر جنگ [illegible] ملکر بعرض احوال مبادرت نموده بمقتضای خلوص
فدویت نزد و تدبیر این که مناسب مصلحت وقت هر چند با در انتظام و استقلال کارهای سرکار بجا آورده
و هر از دولت خارج بعرض میرسیده باشد افاعیه با حال بر حرکات نا ایستاده موقع آن چنانچه محمود خان
و هر جا بهت با راده عبور دریای گنگ بگذر کلوبی محاذ بیچ پور رسیده با اتفاق زمینداران
میخواهند عبور نموده مقصد بوخیم و فتنه پردازی شوند غلام تا مقدور رضا علی دار و غیره توپخانه را
با جمعیت توپخانه و غیره بر گذرها بوده پایان شان میدید بنابر احتیاط تعین ساخته و غلام [illegible]
جماعه دار هر اهی جمعیت و جمیع دیگر از هم اهان [illegible] پیکجان مسحی بو مقابلات اتفاقا [illegible] رسانیده که بود از زمیندار
نامه بود بلکه با بخت زمینداران بیچ پور سال که بالفعل [illegible] در بیچ پور قیام دارند متفقات [illegible]
مترصد و مستمال ساخته در السدلو که آنها و تقدیم لوازم حزم و احتیاط دقیقه مهمات [illegible]
فرو گذاشت اتفاق مطلوب از فدویت منظور نخواهد بود و چون خبر از جناب [illegible] ملحایم ملکر بدارند تا ارتحال
از حال یافت و در غلامی مستعد و حاضر نواب صفدر جنگ [illegible] متواتر بعرض حالات [illegible]
حسا [illegible] لیکن در این روزها لودهی پروا [illegible] بتفصیل در باره تقویت و استظهار چاوه [illegible]
سرفراز یافته غلام تا مقدور بمقتضای خلوص فدویت [illegible] بتقدیم لوازم غلامی [illegible]
اندوه کم دیده مهر خداوند تعالی ظاهر و با عقل ناقص [illegible] هیچ امری که منافی مصلحت [illegible]
مزاج مخصوص باشد خراب بلکه در اکثر امور فدویت و غلامی بجوهر عالی سرفراز بود [illegible]
از انجا که [illegible]

تا اینجا که بحضور عمده دولت بدامن اقبال زده غیر از جناب حاجی بیت ملجای دیگر ندارد و بار مقدمه از جان
در بدن باقیست در تقدیم فدویت و غلامی بوجهی مقصر نخواهد بود و توبه حضور لامع السعادت قدمبوس
کامیاب گردانند حقیقت زود وله مفصل بعرض رسانیده در رکاب سعادت تقدیم لوازم فدوی
و جانفشانی بسعادت تاج جهانی حاصل نماید افاغنه در اینجا چند سرکشی ندارند حرکات بیجا اینها از
هیچ طرف میسر نشد حالا بدریافت ورود موکب اقبال سراسیمه مضطر اند اغلب که زودتر
رخت ادبار بوطن خود کشند بعد از معاودت اینجماعه طاغیه در باب غلام هرچه ارشاد شود بکار آرد
نواب صدر جهت ... موقوف بعرض عالی معالی مدظله العالی میرساند پروانه کرامت
عنوان ورود سعادت فرمود سرفراز گردانید ارشاد شده که چون دایره فتح است به اکبرآباد عبور فرمود
غلام اگر تواند بعد آوازه شدن اشقیا با جمعیت از راه گوالیار السعادت اندوز حضور گردد حقیقت برخاسته
رفتن مغروران بیست و ششم شهر ربیع الثانی سنه ۳ از الله آباد پیش ازین معروض داشته تا حال
باطلاع حکم حضور توقف در اینجا داشت حالا که چنین ارشاد شد بمجرد ورود پروانه با جمعی
که همراه است از اینجا کوچ نموده انشاء الله تعالی زودتر بدولت قدمبوس سعادت اندوز میشود
چون در اینجا کاری نبود و مردم معتبر در قلعه گذاشته شده را هیچ ... عزیمت
حضور معظم نموده بسعادت ملازمت میرسد ظلکم ممدود باد نواب صدر جهت ... حقیقت برخاسته
رفتن نامه مغرور از الله آباد موجب ارشاد حضور عزیمت خود باحرام قدمبوس بندگان حضور
و ... روی ... مسجد روشن متواتر عرضی نموده بعرض رسیده باشد در ... از روی
اخبار دریافت نموده که شادل مغرور از دست افواج قاهره زیر شکست فاحش یافته مجروح مغلوب
فرار نموده غنیمت فراوان بدست مجاهدان موکب ظفر انتسام دارند بسعادت لشکر و سپاهیان این
حقیقت فتح الله مقدم رسانیده ... بجانب ارادت انشاء الله تعالی ... الاقبال
معدوم ... جمیع مخالفان ... تمام ... مستاصل و منکوب شده ... شوند
امروز که ... شده ... روانه ... انشاء الله تعالی ... کوچ جلدتر
... بسعادت حضور کامیاب ... نواب صدر ... در اله آباد پروانه عالی در رقعه
... گرد آورد از اینجا که در حضور نگاشته ... غلام ...

هم سعادت حضور بندگان است نظر بر آنکه در عنوان لا برکات سعادت لوازم فدویت بجا آرد و خود را مستحق الطاف
فاتر ساخته حال آنکه مقدمه به نکت الفضال فت تا حال هیچ در باب علام ارشاد نشده و لو ضیع با موسم
از انجاکه غیر از حیات حرکت ملتجایی دیگر ندارد و تا مقدور به هیچ حال از فدویت و غلامی مقصر نبود
و تحول اینها از فضل و کرم امیدوار است با این ترشح فسیمکه مرضی مبارک باشد دستخط خاص
مزین گردد اگر تفویض خدمت بیوتات مذکور مزاج مبارک باشد ارشاد شود که خاطر جمع داریم بروقت با مور
حاله آن دائم غلامی حضور سعادت اندوز باشد و مردم سوار و پیاده که با خود همراه غلام باشند حکم شود که حوالات
سوال اینها بعوض مدد رسانیده باشد در صورتیکه پاس مهام در سلک [illegible] حالیا بسر فرازی مشمول سرشته مردمان همراه
هر جا که حکم شود حواله نمود و اخراجات برانده تخفیف داده غلامی حاضر باشد هر وضع تابع مرضی مبارک است
نواب [illegible] مردم همراهی غلام بسبب اجرای کارها و تصدیع فوت یکسال برپاست
گرفتار و هر روز انواع شورش و مکابره دارند اسپان بعوض روبرو و سقط و غیره از ماه بماه برابع [illegible]
و سوال تا حال به دستخط مزین گشته و قبوضات تمام بابت ماه رجب جاری نشده و قبض اینها بنور [illegible]
لست و تصحیحه ماه بماه هم بدون پروانگی حضور ملاحظه نمیشود و غلام در طرفه حبس و حیص افتاده چون مقدمه
سپاه [illegible] و قبله اجرای کار اینها نشده استفاضت میخواند همه غلام اختیار اینکار مخصوص بموجب
ارشاد حضور نموده و در هر مقدمه مکرر معروض داشته اگر نگاهداشتن اینمردم منظور مزاج مبارک باشد
قبض تنخواه ماه رجب به دستخط مزین گردد و برادر غیره پروانگی گردد که اسپان و غیره روبرو عوض اینها موافق
ضابطه برابر است نمود و تصحیحه ماه بماه بر ماه ملاحظه نموده باشد و بخاطر جمع از نوکری حضور باشند و الا
چون غلام [illegible] بر نگاهداشتن اینمردم نیست ارشاد شود که تن اینها بغلامی سعادت اندوز باشد در
معروض مکرر جوابالات میگشت نواب [illegible] احوال غلام کما ینبغی بذات مبارک معلوم گردد
که بعد از شنیدن تعهده املاک که در این صورت نشده ولیکن هم از سرکار خواهد رسید و هم از الطاف [illegible]
مرحوم [illegible] به تفضلات عالی بپرورش یافته و حالا [illegible] تا جایی که بمقتضای بنده پروری
از خوان احسان فضل و کرم مرحمت شود سرمایه اوقات گذرانست با این همه استدعا در خلعت و [illegible]
کار اجاره در [illegible] از مقام جز و حد ساله لوث بجمیعت رسیده و این مقدمه سابق در [illegible]
تا بالفعل [illegible] داغ خود مناسب نیست بکمال ناچاری کار حقله [illegible] موجب ارشاد با رضت نمود

[illegible]

که در صورت بندوبست انجام زر سرکار حواله رسید و هم از طلب رساله فراغت حاصل شد چنانچه حقیقت
مفصله انجا بکمر بعرض رسانیده و از خارج هم معروض شده باشد تا و قتیکه بنده عهد رسید تشوف
از دست نایب سرانجام زر و انتظام کارها ممکن نیست و غلام در توقف تعلل اشتغال از جناب عالی
بوجهی برجمع گوارا نمیداند و حالت استعداد بر ذات مبارک منکشف است و اقتدار از بار عرض مقصدان
خالصه نتوانند برآمد و جابجا پاس حرمت لنندن کمال دارد و از فضل و کرم امیدوار است که در آنچه حفظ
آبروی غلام تواند بود تفضلات چاونداخه مبذول گردد نواب صفدر جنگ بهادر هر همی کارهای
جلیله و مفیدی رسیده از انجاکه ذات مبارک روشن همه حال از دو است باید وانمی حسن اینکه دقیقه
عمر بخلوص عقیدت و لوازم فدویت و جانفشانی مستعد حاضر لیکن از انجا که مقدمه تعهد
و سرانجام زر و انتظام امور از دست نایب بوجهی صورت پذیر بود و غلام بدون ارشاد و حرانیچ
جهت عرض نتواند کرد از فضل و کرم امیدوار است که حسب الطلب اقبال عقد و بال جماعه متعاقب برآید
روانه از بهاله غلام بسعادت رخصت سرفراز گردیده هر گاه ارشاد و حواله شود بلا توقف با جمعیت رسیده
در رکاب ظفر انتساب خواهد بود نواب صفدر جنگ بهادر از حضور میمنت ظهور رخصت شده تا شده
اینماه بجاجمو رسیده کارها بی انجا آنچه دریافت شد از اندازه قیاس بیرون بوده زمینداران عقیداد
فتحات منحصرم و تخاصه هر طرف و سنه از ادای زر مالواجب برداشته اند و کهنه بام سر کشیده بر کنه
در تصرف دارند و بکارها چنین رفته تا حال هر این تشخیص رجوع نیست با مالگذاری چه رسد غلام بسبب
جا به تنخواه بر باری انقدر استعداد بود که فوج کشیده تقابد داشته به تنبیه مفاسد تواند پرداخت
و بدون ارشاد امثال قبول زر اینجماعه نا ممکن و سخت مقام حیرت است اگر مهابین فضل و کرم فدویت
کلان برای چندی از حضور تعین شوند به تنبیه بعضی مفاسد پرداخته زر بسر انجام اموال
نماید و الا غلام هم از سرکار و این زر نیز از سرکار در صورت بالبع مرده است و نا مقدور بحسبت
و جانفشانی قصور ندارد طلکم ممدوح باد نواب صفدر جنگ بهادر روداد احوال و حقیقت
تقاضای بنحوال مرتبه سابق بمعتقدت بمطرح رسیده باشد اینها برای ادای زر نیک شده
تمام پرداخته و حالت غلام بذات مبارک روشن هر چند از روی معقولیت قاعده نمیشود
هر گاه کشش منکشف و شتر از شورش بر ذمیه از زمینداره عقبی الرحمت حضرت عالی بکر نمیداند

از فضل و کرم امیدوار است که پروانه موقوفات تنخواه مذکور صادر شود که از عایدات آن
زنانی و متعلقین باقیه سرکار هرچه از زر و بیع حاصل شود داخل سرکار خواهند نمود در صورت
توقف صدور پروانه موقوفات اینها میخواهند که هر محالات که اخلاف تمامی و غلام متکفل آن
کنا مقدور اینها و دست انداز نتوانند شد چون اینها بر خاطر عالی ظاهر هرچه مرضی باشد ارشاد
شود که بموجب آن العمل آید جواب [illegible] هرگاه که از روی عنایات وکیل حضور
دریافت نمود که از جهت جمیع مرسوله غلام درجه پذیرای نیافت و بموجب مرضی مقصد مال
خالصه محالات متعلقه بیع نادر خان تفویض کرده بنا چار از آنجا که پاس مرضی و متابعت امر
عالی متعالی در هر صورت سعادت هر دو جهانی میداند هرگاه خاص و متصل قصبه لاهوم بود رسید
باتباع امر لازم الاتباع فی الفور از [illegible] قلعه [illegible] کرده و او چون متعلقان آن از عدم
لسبب پریشانی احوال در الله آباد گذاشته بود و در این هرج و مرج [illegible] حالت در آنجا گرفتن
مناسب ندانسته نظر بر جنگ مهرجات همراه برداشته و هم از طلب تنخواه فوج که در خطیر [illegible] بهر صورت فراغت
نموده روانه حضور عالی گردیده چون به الله آباد رسانیده در [illegible] مردم همراه از طلب تنخواه هنگامه شورش
کمال برپا نموده روز و شب [illegible] تقاضا و [illegible] است که بر هیچ آفریده [illegible] نادر تقدیر
احوال حسرت و پریشانی های غلام بذات مبارک روشن در کار خود سخت حیران است از جهت فهم
از دست این مردم حفظ حرمت و عهده برائی نماید ظهور این همه ناسازی روزگار محض از نیرنگی
زمانه و شامت ایام خود تصور نماید بهر صورت بخلوص عقیدت و صفای اعتقاد از معتصمان
و امین [illegible] و [illegible] اندانسته و نخواهد دانست و همین مراحم [illegible] التفات
جناب [illegible] امیدوار است که [illegible] حالت او [illegible] به مراحم جناب عالی [illegible]
بر مفارق عقیدت [illegible] مستطاب دارد جواب [illegible] روداد احوال عقیدت [illegible]
در [illegible] الله آباد و هنگامه طلب تنخواه فوج [illegible] از این پیشتر معروض داشته بعرض رسیده باشد
برای رفع تقاضای این مردم بهر حالت [illegible] استعانت نموده بوجه با اقبال عالی
[illegible] شد فی الجمله ازین شورش [illegible] روز و شب [illegible]
[illegible] عالی متعالی [illegible] دارد از آنجا که بخلوص باطن [illegible] العقیده

بالاسخ العقیدت سرکار است و پرورش غلام همه صورت دانسته دامن طلب امیدوار است
که نمایان فضل و کرم در باب غلام هر چه ارشاد شود بر وفق آن عمل آرد جواب [illegible] بهادر
پیش ازین عرضی احوال ارسال داشته از نظر فیض منظر گذشته باشد که بموجب ارشاد حضور
دست مداخلت از کوراجقله و غیره برداشته برای همراه گرفتن متعلقان به اله آباد رسیده بود
بهر صورت خود را در تحت قدم میمنت لزوم رسانیده بلوازم بندگی سعادت اندوز باشد
درین ولا نوشته عالی صاحب باقوخان چون رسید که نمایان تفضلات بنده پروری و غلام نوازی
محالات جقله اتاوه و غیره از جناب عالی بنام غلام تفویض یافته ادای تسلیمات [illegible] بنوازش و عنایات
بخلوص عقیدت بجا آورده چون که انعقاد تفضل و تفقد منظور نظر گردید که پرورش عقیدت
کیشان راسخ الاعتقاد خصوصا پرداخت احوال غلام عبودیت سرشت که غیر از جناب فیض مآب
دیگر پرامید ندارد همه حال [illegible] است و در هر صورت امیدوار الفضلات عالی متعالی
[illegible] اند نظر بر ارشاد حضور پیر و مرشد و صواب دید [illegible] عالی صاحب ادام الله اقباله کوچ نموده انشاء الله تعالی
روزی چند در محالات مذکوره رسیده در انتظام کارها چنانچه باید بلوازم جد و جهد تقدیم میرساند
از آنجا که غلام بصدق باطن از بنده های عقیدت کیش جناب عالی است و [illegible] عمرو بکر پرامید است
و نخواهد داشت [illegible] از فیض و کرم امیدوار است که معروضه غرض گویان بی تحقیق در حق غلام منظور
نمیشده باشد و از بنده های صمیم [illegible] تقصیر مورد عتاب نگاه لغایات الهی در هیچ حال از الطاف عنایت
و التفات [illegible] مرضی حضور پیر و مرشد تجاوز نکرده و نخواهم نمود و بکار سرکار در جان فشانی حاضر
جواب [illegible] بهادر احوال روداد متواتر عرضی معروضه که هر چه از حضور ارشاد شود
بجا آوردن لازم [illegible] بجواب هیچ از آن سرفراز نشده ناچار [illegible] و سامان
خود در [illegible] و پریشانی [illegible] بدرجه کمال رسیده و در اینجا توقع [illegible] اراده داشت
که اگر [illegible] انجام [illegible] حضور [illegible] در سایه قدوم میمنت لزوم سعادت اندوز گردد
در این [illegible] اخبار [illegible] بمقتضای رسوخ عقیدت [illegible] و اضطراب
[illegible] خواب و [illegible] طالع [illegible]
مجبور [illegible]

خلوص ارادت ممیلدار و که در بیوقت بوجهی که بخط وقیمه ارجابعالی جدا باشد تحسین ازروی اخلاص
که به حال و مد حضور رسید بجناب فیضمآب رسیده تقدیم لوازم خدمت و جانفشانی بسعادت ازروی
کفران والا بعالی بعنوان که میتوانند بفور بحضور عالی رسیده که شرف قدمبوس سرفراز میشود
نواب جعفر جنگ بهادر موقف عرض عالی متعالی مدظله العالی میرساند امروز بسم اجماه
با ازلک بالا مرور طغیان آب از هم گسسته و قرار نموده که بوقت صدر طرف عبور نمود در سواری بهادر
واهره که با فوات نصرت اشتمال فرود آمده در سر پایه از اینجا موهان سبب حین تواران جهلو تر تراجع
بر جلالان انجا قدری تا هنگامه که بود و تا فرار مینماید باشد عالی اجابت شدکه مستاجر انجا القبل رسید
منصب الکرم رسید میر جعفر خان وغیره عاملان باهم کار اینست که اضطراب وبی استقلالی تمام نوشته اند
که در ممالک رسم متعاهد هنگامه وارد شد مدرسه استماله واستقلال حال چنانچه باید نوشته ان شاء الله تعالی زود
حوالی مملکت رسیده مفسد اگر فتنه پرواز بیجا و اراده نموده بنیه میرساند و تنگ میدهد در چهار طرف تعلقه بسعود دفع
عامل با ایکو رازه هنگامه متمرد ان الضلع نوشته بود لهذا امر لعبه تربیت نوشته که جواب جمعیت تمام
تا چهار صد یا بصد سوار جدید بوکلا اهل است نوکر نموده و ملت انجا الاثبت کفاره و اعلام بر سبیل
برای فوج بر هم خورده بکلی تعلقه علیخان جیو ارقام نموده که سر رشته و ربست کم نموده فیصله
وربست منموده شد حالا که جمعیت در انجا میرسد فیصله باید همه سا مشتمل بر خبر خرج گرفته
همراه که بنیه نقایص کاشفه پرداخته انتظام امور قرار واقعی تقدیم میرساند ظلکم محمد جعفر بالا
موقف عرض عالی متعالی مدظله العالی میرساند حقایق متواتر
نواب مدور جنگ بهادر
معروضه گفته و هم ارجاع لعرض میرسیده باشد اعلام موجب ارشاد در اینجا اقامت وارد
میر عبدالله میر ساران و علی رضا و غیره عمله حضور بدرگاه میرسند بالاتفاق انها ما معه
در کار سرکار بلوازم فدویت و دولتخواهی پیجا می آرد و در همه حال تابع ایشان باشد
ظلکم محمد جعفر بالا نواب صفدر جنگ بهادر احوال فدوی موقف عرض عالی متعالی مدظله العالی
رسید اینکه در حین حیات نواب عمده الملک مرحوم وجه خوش فدوی باو انتقال
والد مرحوم از آنجا بعد لعرض شهادت مغفور مرحوم رسوخ عقیدت و تصمیم عزمات اختصام
جانب والا نهایت تحفه خود ساز به فدویان راسخ اعتقاد بصور ملتمس استعداد رسید

۱۲۶ جمعه

که کلبه عمر امید اعتصام لجه بتقدیم لوازم فدویت سرمایه سعادت جم جمها فرا اندوزد چون
حال است که وجوهات صرف اوقات و ترقیه احوال مجتمع بیان تواند [illegible] آیات جناب شیخ عبدالله
اگرچه بنابر بدوات عنایات نگارها حقیقت پور را مأمور لیکن با حصول عدم گذران اوقات و 50
حصول استعداد و سکر [illegible] نگارش کار خالق الی احمد یار الله حنیف دام که شریک توجه
عمدة الملک مرحوم در جاگیر وراثت پیش از وفات ان میر و تعلق شریک توجه در سرکار
والا الضبط در آمده جبر و تی که از پرگنه امرج و پرگنه شاه آباد بجاگیر وارد از مدت در تصرف
وریثه باور و صیاله است و درامی از استحاده [illegible] لهذا که همه حال تفضلات بندگان مستظل و
غیر از جناب حق است با دیگر برا عمید اند امیدوار است که بمیامن فضل و کرم تقدیر گذران
حال ذوالنسبه های لعطای جانا سرفراز گفته که در بخشمان لعنایات سرمایه ابرو و اعتبار برا اندوخته
بهر کاری و جه مبتکه با مور کرد و تقدیم لوازم فدویت جالفت الی العنوان راسته تواند نمود
اگر در باب فدوی همین ارشاد است که مشاجر حقله کوثر اخیانجه شعفه باشد تابع مرضیات
تا چاره از رسم تا رسم بزرگان دست بر داشته بد بشوره دیگر مشاجران گذران اوقات نموده
دعا گوئیه بدعای ترقیات عمر و جاه مشغول باشد جواب امتحاج [illegible]
خالق [illegible] نوالصاحب مشفق مهربان انبکاه مخلصان سلامت اگرچه تا حال بحسب اتفاق
ظاهرا تبلیغ رقایم نیاز خلوص توجه و وفاق خود سلامت نموده ابرار برسانید لیکن باطن میانه
باطن بمقتضای عقائد رسوخ همواره بذکر محامد گرامی رطب اللسان و بتوسط بندگان توجه
و اشفاق سامی لذت افزای کام و زبان است مولوی [illegible] و تقدیس پر رونق ازدیاد تمنای
مخلصان صمیم مراتب عمر و جاه و ترقی و تصاعد دارا و خلوص عقیدت تصمیم باطن که در
خفا و بقا [illegible] دار و دارالمند امور دلوازم [illegible] و تفضلات [illegible] اعتصام داشت ثابت
و اتوالیت [illegible] تفقد تحریر [illegible] لقدیم لوازم نیازمندیها بحیثیت
گرامی تصمیم و در [illegible] خاطر ما را بر و تفضلات [illegible] امید قویست که لقیه عمر در مراتب [illegible] رسوخ
دقیقه فهمایت [illegible] احوال نیاز اشتمال [illegible] خالص [illegible] حیوه مفصل [illegible] میگردد
[illegible] تفقد و لره تحیه [illegible] اورا امور لوازم تشفقت [illegible] الطاف [illegible] مفروض [illegible] خواهند

ودر جاو بیمه حال از مخلصان صمیم متصور فیر ... مشمول اشفاق و مهربانیها باید داشت ایام جمعیت
و کار از بی المسه انجام یاد از طرف کوساین مالکو ایداری نه بهم عقد و بولن حا لفه دعا به خیر مشغلان
راوبه رضا و تسلیم همواره و شمایه انجاح مبهمات ظاهره و باطن و معقبات صورت ذو معنی
ان باقع انحلق منجیب الفقراباد مبلغ یکروپیه بوجه از عهد صوبداری خانجهان بهادر مرحوم و یکروپیه
از مقام نظامت عمده الملک مغفور وره وجهه بدو و معاش فقرا موجب هر و انجات بر امد بی
سایر میر بحری بلده اله اباد مقرر است تاحین حیات عمده الملک مبرور بالفعل بدو گور تمام
و کمال بایصال در امده کافیه کفاف جماعه گوشه نشینان کنج خمول که غیر ازین قدر قلیل
وظیفه ولوازمی هیچگونه در وجه معیشت معین بر اید میندازان بار که قصبه بامر ضیه ان مغفور
بر روی کار امده عمله نظامت و زادایی ان اسند عاید سند محدد مینمایند در ین ... دا
عاید ساخته اند هر چند طایفه اعتکاف گزین مقصوره فقر و فنا را که دامن دل از الواث
زخارف جیفه هوا و حس نفسانی مبرا ساخته در زوایه بی سجفی که توکل کرده بر چند از ...
از الیس اب توکل علی الله مهوجشند برک بانوی انرا مبکوشند جبری که از جند ابراد ...
کفته لقد باسط ارزاق جهانبان کافل امال است لیکن از انجاکه بمقتضای او حال السروره
فی قلوب الفقرا خیر من عبادت الثقلین حصول رضا و معموری دلهامی خراب ... اباد ی
ملعالم امال و امانی جهانبانان است و قدرت الغیه بزدانی در ضمن اینمعنی چندین حکمت های
بدیع که بعقل و ادراک انسانی بی ادراک ... و قصور معترف ... و مجمع و مصرد ...
نظر برا ... حون ان معتقد صمیم را در طریق خیر مطلق و سعادت نام سلوک صادق ...
خود قصور لقه ... بنجر بر این جمله اجتماع ... که احال حون ان محال ...
در نوبه وفق ان در کف کفایت ان معتقد صمیم منوط و مربوط است لازم انکه ... حصول ...
سند مجدد ذو نا کنند ادای وجه مرقومه نایب ... علی العبد تعالی الله که موجب ایام تعطیل
وحاشا نظر اینده روز بروز بلا نایغه عاید میگشته باشند که جماعه فقرا از ... بحالی
بوده بخاطر جمع ... و تسبیح یزدانی موظف و مواظب باشند بر اینه اینمعنی ...
اجر خیر ... تحیه حمیت و دولت ان ... توفیق حیر ... باد
... رزاق ... گورن

از طرف کورستان بالطرف برای محال جهت سیورک صافی عقیدت درست اعتقاد صمیم القلب

پیوسته کامیاب بمقاصد قطعی باشند مبلغ [illegible] روپیه روزینه از انجمله یکروپیه از عهد صوبداری جاه جهان
مهابادر مرحوم و یکروپیه از هنگام نظامت عمدة الملک بسرور تمام و کمال بموجب الصبال در آمده
از وقتیکه مغفور مبرور رهگرای عالم بقا گردید متصدیان نظامت دست از ادای وجه بالعذر
باز داشته سند حضور طلب مینمایند و این معنی موجب تکلیف جماعه درویشان که بجز از آن خبری و بلال
ختم [illegible] ندارند میشود و هرچند قاسم ارزاق مکتوبات عموماً کامل امال جهانبان و خصوصاً
حامل التفال گوشه نشینان است اما چون آن سیورک درست اعتقاد را در امور
خصیم القلب دانسته میشود و این محال بالفعل متعلق بخالصه شریفه نظم و نسق آن القبضه
اقتدار [illegible] معتقد صمیم القلب است لهذا اظهار شنیده میشود که حسب سر انجام کار گوشه نشینان از وجه
فقر و فنا که ترتیبات جهانبانست بدستور روانه توکل دامن رضا و تسلیم گرفته اند تتمه حصول
مقاصد ظاهر و باطن و مورث استظهار و ابدی خود است باید که در انچه وجوهات
مانقه ایام گذشته بوصول رسید و انده روز بروز بلا تامل و تعطل عاید میشده باشد و سند
ناطق حال مطلب کرده بنظر رسیده برالبته مبادا سرکار این ساعی مجتهد موجب مقدمه افتتاح
نیر و سعادت جهانبانی ازادایه انتساب اخت و سرور جاوید ابدی خواهد بود والقار اجه

نوکرانی باز جانب نواب عالم [illegible] بتائیدات سبحانی و [illegible] فتوحات آسمانی

پیوسته روزگار آمال وسیات مرتبت ابهت و شهامت منزلت [illegible] باد
مفاوضه محبت طراز متضمن برا اینمعنی که لاله [illegible] شکر مبعثر سیوراج [illegible] رسید و سند
ز ر تعلیمان نیر و خوه مهم نهیب لشریف کار جانبجات از نیرو سنجات طلبیده داشته اند و بالفعل
سوجان وجه سنتدار خان و اسلام خان [illegible] از سوار دستوری میبود خجالت نکار نمایند بر
وصول این ابتهاج بلا [illegible] از [illegible] شهامت رتبت جمشید اشتعه امورات
نظام [illegible] ربیع الاول [illegible] که بمعاملات [illegible] از سرکنه حویلی کوراب سعید [illegible] مجاور دل که عبارت [illegible]
و [illegible] الیه [illegible] انبده داشت تا بیعت [illegible] از سوار که در فوج [illegible] رفیق [illegible] بموقف [illegible] بوده
بوده در آمده و مشغول است از توپ و رهکه بان و خزانه جات نگرفته [illegible] محاذی [illegible] سوار [illegible]

رسیده بجنگ مشغول شدند وچند مردم در پیوستند ازین هجوم زنجه لازمه مجادله بود بر روی دولت بکار بیان بظهور رسید
تا هنگام جنگ دست گیری ان بود از انجا که فضل الهی و اقبال بی‌زوال شاهنشاهی شامل حال بنده‌ها بود باغی
کنگاور حسن مجروح شده با قصد کس از رفقای عمده راه گریختن واداده و دادو نیت سنگه پسر مردان سنگه
زمیندار رحمند با کثیره که رفیق مقاتله بود باتفاق راه فرار پیموده‌اند وازین طرف میر علی جمعدار با سی
رابو خود و میر رحمت علی با ده کس و کهانت سنگه برادری با بست کس و کسل سنگه با پانزده کس ولقد
شجاعت بظهور داده زینت شهادت چشیدند فتح و نصرت نصیب شد لله الحمد سبحانه تعالی
حصول این فتح را بران بسالت منزلت مبارک و مسعود کرده اماد و چون بود بتواتر مقصد الطافه
کار یافته اگر تشریف اشتهامت منزلت صورت گیرد باتفاق همدیگر خوش و خرم [illegible] رسید
رفت در روب داده شود و هم ملاقات‌ها بیکدیگر موجب ازدیاد خوشی‌ها بخواطر گردد [illegible]
مابین خوشی افزای عالمیان گردد ایام کام باد مراجه نولرامی درین روزها رقیمه مسرت طراز
مورث انتعاش خاطر مشتاق شده بمقتضای تصمیم یکجهتی وصفای [illegible] نوازه طبیعت
منتظر دریافت اخبار مسرت روزافزون الطرف [illegible] شد حال روز یکشنبه [illegible] سنگه پسر [illegible]
بملازمت رسید بنوز انفصال معاملات صورت نگرفته بعد از انکه مقرر و مفصل ملفوظ [illegible] خواهیم
خامه اتحاد و حواله خان عالیشان میر محمد خان که دراینجا رسیده بودند در مراتب [illegible]
و پاس لازمه حسن رفاقت دقیقه نامرعی نگذاشتند و چرا نباشد که از ان باب [illegible]
زیاده برین خوشنودی کارها عمده مطمح نظر و منظور خاطر است در بنولا خان [illegible] النصب
[illegible] از انجا که کارهای طرفین واحد است بهیچگونه شایبه جدایی و جدایی را درمیان گنجایش نیست
هرگاه که صورت اتفاق افتد نظر بیکجهتی‌های بی تکلف مطلع باید ساخت که [illegible] در [illegible]
رسیده بموافقت همدیگر در سرانجام کارها [illegible] نشانه بظهور رسید مراجه نولرای فعلاً وصفه
[illegible] فرط اشتیاق وصول [illegible] وفاق [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] که در حسن اقبال [illegible] و [illegible] المکان
[illegible] برای تیاری پل هم نقبه باشد [illegible]
[illegible] اصلاح امورات [illegible]

لیکن له

یقین که بعلاقات ابتهاج سمات بتدارک ایام مافات انشراح دلها خواهند فرمود سیادت و نقابت پناه
خان عالیشان میر محمد خان رسیدند حقیقت احوال اینجا دریافته آنچه مطالب بود بشرح [illegible] ایام
جمعیت و شادمانی بدوام باد براجه نوازی [illegible] خلق [illegible] راجه صاحب مهربان
سلامت مفاوضه بهجت طراز مصحوب شجاعت پناه شیخ محمد عابد و پانزده سوار دیگر وصول انشراح بلا حد و شمار
نموده القاب و اداب و استرار شادمانی حباب العالی منعالی مصحف سعادت حاوی و دانی [illegible] مطالب [illegible]
مجملا رقم پذیر خامه بهجت طراز گردیده الحمد الله و المنة که ذات با برکات معدن حسنات و انصاف [illegible]
ملک و احوال [illegible] استدارک [illegible] و حالات [illegible] بر خود نظر [illegible] جمیع اصلاح [illegible]
تعهد و اصلاح فی مجالات [illegible] دور [illegible] بعد ملاحظه بنظر تعمق و تفقد [illegible]
[illegible] رفاه [illegible] توجهات مصروف خواهند فرمود که از ذات ستوده صفات
بمقتضای [illegible] توقع و چشم داشت عمده مطمح نظر داریم مرقوم خامه [illegible] شد
که [illegible] بر [illegible] تعین شده [illegible] توقع و اتحاد
[illegible] شکر و توجهات گردیده و چرا نباشد که در هیچ امر توجهی معاونت و
[illegible] بیسوار [illegible] بلیغ خواهند شد
که [illegible] دو رقعه بعوض و صوف [illegible] مفاوضه بهجت طراز [illegible] از
[illegible] ایام وصول [illegible] سرور [illegible] خاطر مشتاق [illegible] اخبار خیریت [illegible]
[illegible] انشراح [illegible] انچه از ارقام حالات [illegible]
[illegible] رقم پذیر خامه اتحاد گردیده از مقتضای خلوص [illegible] صفات
[illegible] آنچه [illegible] کارها تواند شد [illegible]
[illegible] و صحبت [illegible] ظهور [illegible] گردیده [illegible] پروازی [illegible]
و [illegible] اتحاد و [illegible] انتظام معاملات [illegible]
[illegible] صورت پذیر شده [illegible] خطیر مالواجب [illegible] زمینداران آنجا باقی [illegible]
در [illegible] شده و تقید [illegible] زمینداران [illegible]
هر [illegible] مهربان بعهده [illegible]

ودر ادای ان افاضل وناسل تمام دریت لیکن انجمله کارها واحد و بوجهی چهی وحید آثی منصوب راجه
مرقوم تعقیب بلت سیکات نم باید ممنوع که ما لواجب جاری بلا امهال واتمال حرجاخ استعجال سارع واعاجل
داخل سازد مراجه نوازای ارجات لواع معروف مفاوضه بهجت طراز موررث انبساط و ابتهاج
خاطر گردید وخرمی بانکه موجب صلاح وقت بر رفعت وعلای پناه امیر قلیخان حواله شد بعد مفصل معروض اظهار
رسانید حقیقت انخراص و یک جهت ان ساله مرتبت زیاده از انچه در حیز عبارت در آید مستغنی خاطر برزور
مزید وموسس و انجام امورات عمده حسمیه ان راه الله تعالی بمراتم تفخیم اطلاع ان ایالت
مرتبت استقرار واستحسان یافته بعمل می آید رجید اقبال بناب گوارا طبعی معلق لکن بموجب
صوابدید ان مبیح المعانی واستظهار عنایات نوالجاحب قرار داد قوله نالکرینر بمقتضای محبت
صمیم خاطر مشتاق ملاقات بهجت آیات بشیر و دریافت الفاظ صحبت اران مزید سوارح بر
مراتب منبسط و مسرور باید دانست مراجه نول رای مفاوضه تحفه نگار و عنوان اخراج
بلا احصا بمعنی لفضیات الهیه هرگاه از کوهستان اشغال و الضلع و لجمع یکام ضعف لعین که مکان معین
ملاقات شریف صورت حال است که شوقها مر روز در علیان است در زنبول تنابر اطلاع که ارفع
لفلم امده دیگر مسرور حاذ نگارنده خان شجاعت و عوالی شان میر محمد خان الف
می باید مراجه نوازای ارجات عالیجاه رقیمه لطف طراز وصول بهجت شمول نموده مورث انبساط
وانبساط خاطر مشتاق گشت مرقوم خامه تفقد گردیده که بر تهیت باقی ذمه جمع لسپاه کم طاقه
می نماید اکثر معتبر نی از انجا بمواجبه روبرو و مردمان مشاء الله الفضالات بعلی عذر نموده
هرچه بانبات رسیده باجه ممکن که در ادای ان تقاعد نوانند نمود امیرمند از مقتضیات الطاف
کلام الصور تعبیه استفسار پس از وصول ان مفاوضه بهجت اشتمال بیست و نهم سید رجب ۱۳۰ اتفاقه رفعت
و منزلت دستگاه محمد حافظ وعزت آثار زینت سیم بانفاق مولیت بمهر قاضی و واحلیت قرار
موعیه الیه و دیگر محالات وجمع اصلیاتی تعهد حضور بکرامت خذنت روانه شد لهذا اعلام که سید
با امروز فردا میرسند چون زرا مر حساب که گشته و درست آفین و نوشتجات ان در میان بلد
لوهورمی شکافت فرصت نیست یقین که بمقتضای ضمانت رافت و الطاف عطاحظ جاعد
تا مهم موعود انچه از زر جنس مرقومه موعیه الیه واجب بر آید متوجه گرفت وو تیره واصل خود

ودر تعویق

در مقدمات دیگر هم بشیم الطاف و انصاف غور فرمودگی و در آنچه موجب رفاهیت جمع شده از مقتضای
الطاف باشد توجه مرعی خواهد گردید مشیخت پناه شیخ محمد عابد وغیره و از ملایانکه در انجا رسیده اند
هر روز از شدت تقاضا ساعتی فرصت نمیدهد و درینصورت بغیر از انجام زرهای سرکار
و انتظام امورات صورت نمیگیرد جمع شده را معذور داشته روز در گرد آوری زرهای
سعی و الحوالت ان شاء الله تعالی هرچه سرانجام می پذیرد و بلا توقف و اهمال ارسال می نماید براه دوام
از جانب نواب جلالتمآب براجه صاحب مهربان سلامت مهان سنگه از خدمت واقف منفعت
دستوری یافته ششم ماه در فتحپور پیش جمع شده رسید بمقتضای اشفاق و توجهات
باطن مقرر یا بیگه بگذارش او حواله شد هیچ حرف بمنصه اظهار و ابراز آورد و بنا بر
[illegible] در باقی نقدیکه بمیان آمده که از خدمت شریف در مقدمه مبالغه نموده از خود
ابن الملّه [illegible] نصب العین داشته روز و شب در تدبیر سرانجام زر مساعی موفور در پیش دارد
و تا حال هیچ در باب امر لقاعد و اهمال راه نیافته چنانچه پیش از رسیدن مشار الیه
یک لک [illegible] روپیه تبلیغ پذیرفته و تدبیر چند وجه دیگر هم در میان است بعنایت الهی عنقریب
رفعت و شیخ پناه شیخ محمد حافظ را هند و یارت و کاغذ و جمع و خرج روانه خدمت سراپا افادت
نموده [illegible] جمع شده و درینصورت پاس خاطر شریف سلامت مقدم بر جمیع امور میدانند و در انجاح
مرضی سرمو تفاوت و تجاوز مطمح نظر نیست جنابی از ابتدا توسل و الشفقت و الطاف که
[illegible] صعوبات را استظهار قوی میدانند و به یمن توجهات و عنایات [illegible]
صد انواع کامیابیها حاصل است ان شاء الله تعالی در آنچه سرسبزی راجه صاحب مهربان
و سرخروی جمع شده را تواند بعد مقدور دقیقه مهمل نخواهند گذاشت خاطر الطاف
الطاف [illegible] فرین طمانیت باشد در مقدمه پرگنه [illegible] تا حال کرده بوده و در [illegible]
شد [illegible] چون مقام [illegible] توقف نمود [illegible] فرصت از دست رفته عامل
[illegible] مذکور [illegible] و مهان سنگه [illegible] آنچه باید نمود [illegible]
حالا [illegible] جمع شده را [illegible] موجب [illegible] ایام حیات و کامرانی
مستدام باد از جانب راجه مولراج از جانب نواب جلالتمآب [illegible]

عمده بر لنه جوبلی گرامتقضای شعار ... سر سپاه احوال بر رعایات جمع بلا جوره از طرفه
رعیتکاری و مالگذاری ... پهلو تهی دارند نظر بر تنبیه و گوشمال قفاسد بدحال و نظم و نسق کارها چند
سوار از انجا بالتعین شده کار پردازان سرکار گرامی از انطرف بنابان جوبلی الیه اما او گرار را جا
تفنید نمیبایند که بطبق اسند عالی را او بلیه اس عامل گرا با جمعیت خود رسیده بتنبیه اسفها
شوند چون دهات بر لبه جابل وگرا او گراری با همه بکر مخلوط در عایا با هم مربوط بنابان جانب و
وگراری جهت تلاش رعایای فرار بجاها فوجها بر دهات جلگه گرا مقرر شد با نهایا مالید شود
که منجمع معتبر بر رعایات نفری شنید که فراریان سالار هر موضعی که شان بدید عاملان و لشکر بوده حواله نمایند
وار فراریان دهات گرا که در محالات متعلقه سرکار باشند عمال انجا فیدمود حواله عاملان نموده
باشند [illegible] معاوضه عطوفت انجا وصول مهی
ما محصور نموده واز نوشته مهاجن شنیده در بابت شش هم که جمع جمیع فصل لغوم رسالم بیداریان و
مبلغی رابه از سرکار ساری ارسال حضور شده ظهور امینه اشتیاق از ضمان توجیه ونذر یا نهایی فلکی
وشکر و سپاس چنین صرف توجهات از اطاطه شیخ و جان مستعفی لذا التجا نام سالار بدر ...
بجمیع وجوه تقویت ... لطو ... کرامت ... ولطف ... شفقت والطاف ...
دارا او بابر و هم زور شده رفعت و منجنب ... شیخ محمد حافظ رخصت بکر امنجبه ... حال رسید
گذارش حالات مفصل نموده باشد بر محالات جابلو زنجی ... کاران منتدبه و تاکید
بشدید ... ان شاء الله تعالی ... بعد لقیه انها بلاتوقف بر عین اطلاع ...
[illegible] مبلغ ... و بکرار روبیه منجمله قسط ماه ذی حجه
... باقیه در بلقوم رود بلکو سرسند مهاجن بیستگه نتیجه موجب ... گرامی نوشته بود مفصل
دریافت گردید حقیقت نمود و تجیل ابن حماعه طاعنه بالمکث فیه بگذارش در امده و هم ...
هیئت حوالایا انها مفصل ... گردیده باشد بر خیده ساعی موفوره بعمل می اید که بر ... انند
شیوه رعیتکاری اختیار نمایند اصلا بر سر معقول نمی اند و قول و فعل انها بر کر لافت ... ارد
نا وفتنه ... بسط بر ... سلوک معاملت ... میاید ... توجهات ... اجلال رو
... ولشکر ... الطرف ... مقابله ...

... الفضل ...

54

بجا آمده صورت پذیر و سعادت که درین تسلط معاملت اسباب کبیر و وسعت تردد چودهریان موثر گردد که
چودهریان از الطاف و اشفاق کرامی توقعات قوی دارد و فکر سر انجام و انتظام جمیع امورات
چودهریان و السنه بتوجهات قلبی شریف مبلغ کار بذمه زمیندار بچه پورمانڈا واجب الاداست و ادای
باقی زر سرکار دولت مدار و نواب ذوالفقار جنگ بمبادی الطاف کرامی صورت نمی‌تواند گرفت امید از توجه
و الطاف در باب وصول زر ذمه زمیندار بچه پورمانڈا مصروف گشته موجب مزید اخلاص و عنایت
نامه کمالات الله مراتب جان العالم بهادر **راجه نول رای از جانب جان العالم بهادر** حضرت قطب مقاوضه بهجت طراز که حاوی
محاوی محبت و اتحاد بود بار پروانه بنده کار انجام بعالی متعالی شیخ پناه شیخ محمد عابد رسانیدند و آنچه
زبانی مشار الیه حواله شده بانظهار در راه و روند سابق رقیمه الوداد بپاسخ آن معرفت موصی الیه
مرقوم خامه اتحاد گردیده بود توجهات کامله که بمقتضای توقع بلیغ مشتهایه بسر با در امورات چودهریان
بعمل آمده زبان شکر آن را به هزار زبان نمی‌تواند شرح داد بفضل الهی از مراتب محبت و وداد
با لیت آنچه آن حضرت ... کار ها به عمده مطمح لطافت و تفضلات نواب صاحب قبله مد ظله العالی
در باره چودهریان مصروف و مبذول است بنده بر خاطر گرامی بوجه احسن ظاهر که بودن چودهریان برین
کارها محض به تفضلات آنجناب است و چودهریان خود را از بیکه دلبسته‌اند به جناب عالی متعالی اند
در ینولا رفعت و شیخ پناه شیخ محمد حافظ دعوت آثار بر بنده برسیدم باکاغذ جمع واصلباقی تعهد و واصلباقی
محالات متعلقه تعهد بنده گرامی رخصت نموده احوال مفصلات باظهار مشار الیه حواله کس کذارش خواهد نمود
و از انجا که ذات بنا بر منبع الطاف و الطاف خصوصاً در امور چودهریان پیشتر و بیشتر از متوجه
ابتدی که کاغذ سطور کشم الطاف و اعطاف ملاحظه فرموده آنچه حالی و باعث رفاهیت
چودهریان خواهد بود توجه مرعی خواهند گردید **راجه نول رای از جانب جان العالم بهادر** مقاوضه بهجت طراز
مشتمل بر مژده فتح ذوالفقار و جبین حقیقت مقرون چودهریان و بلکه یه ها ان ابهت منزلت و رفعت پناه
وصول آورده مفاد و محصول بموجب رخصت الیه پیدم و بلکه معلوم گردید تاکید بنده که زود در مسارعت بر سر
و تقریر مقرون ساعت کوچ و لعینه بار بیک و تعین بر عقد هر کنده محاو ... بور امورات معاش
موقوف بحال در مرتبه ... و مخصوصه با التمست بنده رسید و همین قدر حسب امتیاز امکان کل امورات
انجام بر نفوس ... بلاوات الشرایع والوالعه در میان اقران آنچه از معتمد بنده ...

باستظهار نواب قاسم الدوله بهادر ارقام یافته الحمد لله که زمیعه بران امانت مرتبت متقین گشتند
مشتاق از جهار سال ... موتیک ... ابهاما سلاست لیکن حالا که اتفاق ... بصورت یافته یقین است
که ... موتیک ... آن بر می خواهد یافت **براجه نول رای از جانب حالعالم بهادر** راجه صاحب مهربان سلامت
ذات توجه و الطاف سامی از نوشته رفعت و شوکت پناه شیخ محمد حافظ مفصل دریافت نمود ظهور امثال
عطوفت لازم مقتضات توجه باطنی است چرا نباشد که هم ... الفت ذات گرامی برای گونه حیثیات
امورات عمده نصب العین دالوشکر الطاف ... که همواره در امور ... مصروف توجه ... است
از احاطه تحریر و تقریر بیرون است ... بر این بجا ... لوازم ... و یکجهتی های موثوق موقوف دار الحرب
در مولا مبلغ پنجاه هزار روپیه بقرض ساهوکاران ... دست داده سوای ... زر ... از ...
سرکار سامی از ... بحصول نموده ... سبیل ... بنام ... را ...
نقد ... چون ... فتح جمیع کارهای خود باختیار توجهات شریف ... و رفاه احوال ... ها
شریف منظور ... بپاس مراتب تفقد و رافت های صمیم در ... شده در ... خیال
مطمح نظر ... خواهد بود ... در ادای مالواجب ... چنانچه با وجود ... اولان ...
... اولان ... در عرصه ... سرانجام پنجاه هزار روپیه ... و الوان ... با ... اولان شد
تعیین شوند وصول زر بذمه ... در تعویق و تعویق ... الطایف ... و تعویق ... خواهد بود و نظر
بر ایصال زر سرکار والا ... اولان ... مولد تعیین شوند که ... فرصت ...
زاده ... و تمام زر ها تمام و کمال ... بر ذمه ... حیات ... که ... روپیه
به بلوند ... بالله ... که در سال ... از محصول ... سید و ...
... وصول ... رساند و اگر بالحال هم در ادای مالواجب ... و احتمال ... زر ها ...
بلوند ... باید و اطلاع ... از این سمت عبور ... نموده با ایصال زر ها ... دیر ...
اند که بدون ... وصول زر ها ... ایام ... و ...
براجه نول رای در جواب نواب حالعالم بهادر راجه صاحب مهربان سلامت در مولا ... مبلغ ... هزار
روپیه ... تبلیغ یافته ... وکیل ... شده ...
کار ... خرج ... لا ... معه ... والبرار ...
... ایام

بنابر جمیع امورات مقدم و شب و روز در تردد و دوند بیشتر یا تعقیب بلیغ دارد متعاقب شده مهمات ما لا بد
ابلاغ می باید خاطر الطاف مآثر ازین رهگذر مطمئن باشد حقیقت پرگنه مهور منضبط است که مبلغ جمع ابواب مالی
کرایه در باب ارسال زر به دفعات متواتر تاکید می باید مهتمه چون الامانه نگارش یافته که هر چه تحصیل داده شد
ابلاغ دارد و انموده در ایصال مالواجب سرکار لوازم مساعی موفور و تعقیب بلیغ بجا آورده به وقت معروض
وصول در الله میان الله جواب مبسم نموده و از روی اخبار سرکاره معلوم شود که زر مبلغ تحصیل نموده
چون مقدمه تشخیص محالات در میان است و تحصیل و تشخیص معلوم صورت پذیر نبود لهذا در ابلاغ عزیزها
فی الجمله توقف بکار یافته ایام جمعیت و کامرانی مستدام باد راجه نول رای ارجمند برادر خواه مهاراج
راجه صاحب مهربان سلامت قبل ازین مبلغ پنجاه هزار روپیه بابت قسط شهر ذی قعده سنه ... بکلهوتر سلامت
... مبلغ پنجاه و چهار هزار روپیه و تعلق تبلیغ یافته انشاء الله تعالی مالواجب سرکار قسط به قسط
بلا ادام بعد دیگر اتمام مع عوض ایصال خواهد رسید کاوان توپ که بنابر فرستادن نوبهار طلب شده
چون بالفعل بعده کاوان موجود نبودند مردمان را برای خرید تعین نموده شد لیکن تا وقتی که
ترغا تیما خرید نشده نرسند و در انجا فرستاده نوبهار را طلبیده شود عرصه هم در از می شد
حقیقت فساد و اندیشه و هنگامه پردازی مفسدان انقطاع بر ضمیر الطاف تخمیر مبرهن و هویدا
بالفعل زمینداران پرگنه حاجیپور و کداپور و غیره بمقتضای تمرد و شوربختی تن به ادای مالواجب
نمیدهند در صورت رفتن انقطاع و غیره و گوشمال مفسدان تا ل هر همه کارها مقدم اکثر کار
پرداز آن سرکار کرامی توپ سه چهار ضرب کلان بابت کاوان توپ بسبب بنجاجیور فرستند و تا الله
که به و عاجلتر برسد تنبیه و تادیب اشقیای متمرد و تعاقب مفسدان بعد از آن کاوان خرید شده
بسرکار میرسند و کاوان آنجا بلا توقف بار آنجی سنا له می شود کیفیت پرگنه مهور را استفسار
شده بوقوع انجامید که از نوشته مهتمه چون الامانه مفوضات آنکه واقف یافته باشد انجابت ... الله
و اخبار سرکار تا که در بنوالد رسیده حقیقتش ابلاغ یافته انشاء الله تعالی در پی ... ستدار
از پرگنه حاجیپور میرسد معاملت ظهور رسم در مستقیم مهمات و تفصیله صورت نیز مسلسل شود و بکار ...
اطلاع خواهد داد ایام مسرت و کامرانی مستدام باد راجه نول رای ارجمند حالا ... راجه صاحب
راجه صاحب مهربان ... صحیفه نامه مهر ... بدستخط شریف مرقوم الشان ... شده بود گشت

نمبر ۲ پنجشنبه ۹ ماه جمادی الثانی الطاف نامه که بجواب عریضه مرقوم شده الف والله تعالی العجل عجلۀ بمعاینه رسید

از ورود به حیات اصحاب آن انتظار که هر وقت باشد حسب ایما فرمایند عبور دریا نموده به خدمت برسید تعبیر

شبوالعبور رود ابره دیانت چنانچه امروز بسبب بیگاه عبور دریا نشد و بواسطه توقف و عدم تیسیر

کشتی ها قصد شد که جا جموع هم نکرده فردا که روز جمعه است نگاه تیر ازین معبر شبوراج پور عبور

نموده ملحق ببرادر فوج که ایما شد در ضلع سوار و پیاده خوب بهم نمیرسد قلیل که بهم رسید

انتظار باب وارد و عمر واقع و نصیحه هم نکرده موافق قاعده سرکار جمعه نوکر نموده و بنا بر حمایت عیدان

عمده جوانان خوب بیرونی باطراف فرستاده اند دفعتاً از هر جا که میرسند نوکر کرده میشود

نابر کشتی که مرقوم شده هر جا از معابر ضلع سابق بموجب ایمای برای جهت یک

بر معبر دریا چ کنگ منصل پرگنه ظهور رسانیده شد هر قدر که دیگر هم میرسند انشاء الله

که تعلم آمده نموده میشود انشاء الله جمعیت و کارگرانی مستدام باد **الله براجه مولرای از جانب نواب حالعالم** مورد

مفاوضه تعقبت انتما متضمن اطفایی بوابر انعام مقدان اعظم کوه جوانبردان بهادر ان

بهادران فوج و نبه کواران کوار تسیمه محاربه خان شهامت و عوالی این رتبۀ العون

بهادر و وصول ابتهاج بلاحد نموده موجب انشراح بی پایان و مورث ارتیاح فراوان گردید

ناصر حقیقی همت منصور و مظفر دارد اندک تردد ی که از طرف بابر کابات مرقوم فرموده شده

متاول هم مخذول و منکوب شده باشد تفضلات الهی از کو شمال استقبایه الضلع در جمیع کل صحیح

یقین که بر مکان مقرره ملاقات شریف صورت خواهد یافت که سوقیها سمه روزه درعلیان است

و در مولانا از اخبار هرکاره وجوا سیس معلوم شده که سید و سند که به بیماری ضعف مبتلا و بیوقوف

همجا امد العوام ابر اطلاع گرامی تعلیم آمده و دیگر مشروحات از نگارش خان شهامت و عوالی شان

میر محمد خان الملک و نیز بر خاطر محبت تحریر میکرد و **الله براجه مولرای از جانب نواب حالعالم** بهادر

عاطفت نامه ای که در مقدمه احوال منقل خان و عزت خان و نقیب بلیغ مدونات فیما و خط مصحوب

شتر سواران ابر کمالات بعد م سند در باب حزم و احتیاط وا و ردن احوال مسطوره از این

سمت و فعت پناه شیخ محمد حافظ بار فرستاده بود چنانچه منو الیه بمحاربت کلام اورده موجب

مصحح سلام عفسیک جمع فرا ابلاغ خدمت شریف نمود قاسم علیخان بهادر صد نقشه صحت رسیده

و نیابت در اسباب بعض جهان بشیخ محمد حافظ ایما شده بود که هرگاه خوب باشد بضبط داده و بنای را بکار برد
چون همه اسباب پیش هم سندار رسیده بود و خلل را روانه خدمت سامی نموده و در باره ترسیل ثبوت دمات
بلکه تحویل از وسایل و کاران را غرایم امر و غیره خشه پیش نیز منفصل گردیده الحمد لله تعالی اعتقاد
شده و باب هم ابلاغ خدمت شریف می نماید بمراجعه بوراری از جانب عالی العالم ... معطوف نامه سامی
متضمن بر اینکه روز پنجشنبه دایره شریف در اکبر پور حال اقتران با وصول عاطفت نامه هم سندار و در کهاتم پور رسید
الصاف انشراح و انبساط بلاحد نموده از مفقده مفسد این ضلع در عزیمت رسیدن خود و در کهاتم پور
سابق نگارش قلم بدیر خامه اتحاد شده جمعیت مرکب تحت مایحتاج متعلق بنشیام سنگه بود و او فرار نمود لهذا
بواسطه استحکام مهام مهمات و انتظام انجام امور پنجشنبه است در پنجا رسیده الحمد لله تعالی فردا
که سه شنبه روز جمعه است در کهاتم پور نیز رسید چند ضرب توپ در قلعه ابسته تعیین شود و اکثر مفاسد پریشه
کهاتم پور نیز رسید انهدام قلعه و اطاعت و رعیتگری اختیار نماید همین فوج و توپها برای موضع
سنگرپور نگار خواهد آمد و اکثر به لین از شبه مفاسد این ضلع در موضع سنگرپور رسیده شبه زمینداران آنجا
می نماید بمراجعه بوراری از جانب عالی العالم ... گرامی نامه عطوفت شمامه مشعر ضبط و تبلیغ
اقبال اموال فراریان این ضلع وصول بلطف نموده هم سندار از خدمت گرامی بوجه بمکتب هم ملحق بهمت کهاتم پور رسیده
چون ماده بقیه بندر از مبدار از علوی متعلقه کهاتم پور که محال از تمرد و افساد او بسامی گذارش یافته
بیت نهاد خاطر است مبدا بالفعال رفتن حال سندار بطور اجند می در توقف و بدون بودن هم سندار
مد نوازم تفحص و احتیاط انبار ها حاصل طمانیت و مجموعی نمی تواند شد لیکن ما بین ایام گرامی
نیابت گور او درین امور تاکید بلیغ و تعید واقعی نگارش یافته و سنگرپور از سرکار سامی در انتها فرستاده
هر چه بمواجهه سنگرپور انعطاف آید بر قیم خواند ما نیست اگر یکی از معتمدان سرکار سامی تعیین شود
و مجموعی هم بیدار می تواند شد بعضی نایب کهاتم پور که متضمن احوال زمیندار رسیده بود و ابلاغ یافته
از آنجا که شبه در اخراج آن بتفاوت مال و ثبوت باسیاب صورت تواند گرفت بمقتضای الطاف
فوج شایسته با هم فرد الحمد که سلاف خواسته باشد زود تعیین شود که استیصال مفسدین بکار رود و نیز جمعه
سامی نیز تعلق ایند امر و در ست و پنجم حال کهاتم پور نیز رسید بمراجعه بورار از جانب عالی العالم ... دو
راجه صاحب مهربان دولت نامه سامی در سلو موضع گیرنده حوال ایلچی و مخوبیت که حال مرکز کهاتم پور رسید

که این مواضع مفتوح تمام حاصل شد و انفصال این ... توجه شریف ... که تمام به عافیت مانده او تعالی
سبحانه تهنیت مظفر و منصور دارد و تتمه رسیدار آن سر سوی ... جاجمو که مفسد مفرور ... اند و اهتمام
که اینجا حضور نیز ... رفعت پناه شیخ محمد حافظ را عازم خدمت شریف نموده بهره یاب شد
مفصل گذارش نموده باشد قسمی که انجا شود بعد الیوم جمعیت و کامرانی مستدام باد
راجه نورای احسن جالعالم بهادر عطوفت نامه گرامی وصول نموده شد ازین که از کوتل
کوچ نموده بر دریای ... رسید بسبب آنکه دریای مذکور کمال طغیانی داشت و کشتی مطلق نبود
در نیرو و ... سامان کشتی و عبور فوج ... توقف و ... از انجا عبور نموده
و میان ... رسید امروز ... مصمم داشت که به هر صورت که ... یکرانی حد
رساند متصل فوج ... به مبالغه تمام ... رسید که در آمدن ها اضطراب نکرده
در فتوح دایره ... هر چند که دل میخواست که بدون وصول سامان ... جابی ... توقف
نه پذیرد لیکن ... به مبالغه تمام مرقوم ... ناگزیر ... ناچار ... و ... اینجا ...
نموده خون خاطر ... رسیدن ... مجلوه طمانیت ... پذیرد و ... اینجا ...
قرار و آرام ... الله تعالی فردا ... از حصول ... سامان ...
شود با ... در انجا ... و ... اگر فوج ... از انجا ...
نظر بر ... رفردا ... بکرامی خدمت ... رسید الله ... راجه نول رای ارز
جانیت جالعالم بهادر کرامی صحیفه عطوفت ... نموده ... مجبور از ...
مبلغ ... به ... و ... الاطلاع یافته ... تمامی ... از ...
با ... سوار ... مرقوم گردیده رسیدن سامان الله ... صلاح وارجمله ...
ست که ... انهور ... کمال ... و ... انسب ...
و انحراف ... اصلاح ... و روی ... که ... از
و انجام کارها ... خاطر ... از ... و ... آثار ...
مشدید و بالبداهه ... از طرف ... اند ... ظاهر خواهد شد
بموجب الله ... اخراج ... و ... حقیقت ... و ... از

بابت ایام سنه ۱۱۹۵ الی ۱۱۹۶ از روی نقل فرد معلوم شد حقیقه وصلاه کنبه از رهای تقاباد وغیره ارشد جمال نوشته اند

مقدمه مافیات برکات برضمیر لطف پذیر ظاهر که مبلغ خطیر بر ذمه زمینداران باقیه و واجب الادا است بهمین سبب

از ادای باقیه سرکار روالا و نواب ذوالفقار جنگ بهادر هنوز فراغت نیافته علی قلی خان آنچه از زرگه از ریل

به تحصیل در آورده در طلب سواران همراهی خرج در آورده و برین زر مابقی کفایت نکرده مبلغی علی بابت طلب

این ایام برمی آرد چون ذات سامیه مظهر انصاف و منبع الطاف است بهمه حال اشعار خاطر شریف مقدم

فنیمه اظهار رود در امر حساب گزیر ندارد و خالق داد خان بابت پرگنه جو بلی اله آباد زری که بابت سنه ۱۱۹۵ فصلی

بعوض وصول در آورده و ادانیده و در پیه بدو سند از سپاهیده کاربرداران سرکار حساب و اصلات انجا تمام

و جمال از خان مسطور فهمیده بلکه بعد جمعدار بیمه مهور و جمله تبلیغ یافته حقیقت از روی آن مبرهن خواهد شد و

افراد باقیه ذمه مابابک نیز ابلاغ یافته به نواب شکوه به ... الوزاری مهور و صداقت دستگاه عزیز القدر

و نوازش نول سنگه محفوظ باشند چون بعضی کارها بی ضرور در میان آمده از انجا کوچ نموده لکهو آباد رسیده شد

و با آنکه از محالات جهاون و کهانم پور وغیره الطرف رفتن ضرور لیکن بانتظار عبور العزیز القدر تا حال که

در همین جا بوده از شبوراجبور رحیدان معاصله نداده مقام نموده شد از انجا که باین منزل هم از انجا نیز برد

ک مسافت بعیده ندارد تا عبور آن صداقت دستگاه در انجا توقف است لهذا انگارش میرود که

در امور حضور که روبد مفصل اطلاع شده که به انجام آن پرداخته اند و از حقیقت گذارده و عبور در یا مفصل

مرقوم نمایند که اطمینانیت خاطر دست دهد با امور دیگر پرداخته اند داده چه تحریر رود اید به ... را الصاحب

فی الروز همین وقت پروانه تفضل نشانه عالیه متعالیه ورود سعادت فرموده نقل آن فرستاده آنکه مضمون در باب

خواهد گشت اینجانب همین اندیشه و نه بر سابق هم بالغه و ابرام تمام گفته بود که متعلقان بالله آباد فرستاده

جمیع نوکران با فوجیه که همراه است در انجا باشد بموجبیکه ارشاد خواهد شد بجا خواهد آورد در آن وقت بهکلیسر

استماع قبول نموده حالا همان مقدمه به بنم آید صورت اینجانب بموجب ارشاد حضور که بیت حضور مقیم بوده

موعود روانه بی شوند اگر الصاحب هم اراده حضور بخاطر داشته باشند از همین طرف باید رسید که باتفاق یکدیگر

روانه الطرف شویم و اگر ... مفصل باید نوشت که اینجانب بانتظار الصاحب متوقف نموده بعد

روانه حضور شود زیاده شاد و مانی باد راجه ... ضمیمه الولا وصول نموده بر حقایق مرقومه اطلاع دست داد

... بوده نسبت حضور که باتفاق یکدیگر منفرد شدن بسیار مستحسن و بجا کرده بود لیکن بانتظار الصاحب توقف دارد

زود و بابلر رسیده و هر روز مردم که قدیم خواهند بود بشکال رفته همراه باید گرفت چرا که بندگان عالی برای کار های

طلب حضور فرموده اند و در توقف کردن و دوری مردم هر قسم پر ضرور برای سرانجام اخراجات چرا

اینقدر زر رود منجا خاطر دارند سابق هم تقدیر معذور قصور شده و حالا آنچه از دست بر آید قصور نخواهد شد

مرقوم بود که از کدام راه عزیمت حضور مقرر شده از اینجا خود همین سلاه موسی بکر و اتاوا و غیره شاه راه قرار یافته

معلوم نیست که قدرت علیخان جیو از کدام راه اراده دارند اگر از همین راه قصد داشته باشند البته همراه آن

که باتفاق همدیگر عزیمت حضور معلی خواهند کرد بنواب [illegible] صدور [illegible] جنگ بهادر بموقف عرض میرساند

حریم حشمت و اقبال عالیه متعالیه دام ظله میرساند اگر چه در مدت یک سال بجز الفین خلوص صمیم و رود داد احوال

بنا بر استمال بعز رسانیده لیکن صدق عقیدت و رسوخ اعتقاد که بصفای باطن در هیچ باب از ذات مبارک

روشن که بقیه عمر بنا بر این شان حشمت گذاشته از مختصان حشمت و اقبال است معروض پیشگاه

عتبه عالیه شده باشد که درین سال همگین هیچ محال از تمام بنگاله گورا العلاقه عهد عقیدت سرشت یافت تعهد

زر تعهد از روی حساب تمام و کمال بسرکار رسانیده و اصلا باقی نزد وکیل موجود است آنچه باقی برآید در ادای آن

سر مو عذر ندارد و متصدیان خالصه عالی منفتح حساب تنخواه چهار لک روپیه مرتبه یاد در همین سنه ۱۱۵۵ بر فدوی بحال است

و شدت تقاضای اینها درجه ایست که حفظ حرمت دشوار از انجا که غیر از جناب فیض مآب دیگر پرا امیدی ندارد

امیدوار است که بمیامن تفضلات امتیازیه بعرض بندگان عالی متعالی رسید و پروانه موقوفی تنخواه مذکور

صادر شود یا بموجب تعهد سنه ۱۱۵۵ تنخواه گردد که از یورش اینها رهایی تواند یافت امتیازیه در باره عقیدت

سرشت موجب کمال تفضل و عنایات میتواند شد ظل عالیه مستدام باد بنواب علی [illegible] بهادر نوازشات التماس مهر با

مخلصان مشتمل رافت نامه سرا پا تفقد و الطاف مصحوب سعادت و رفعت پناه بر [illegible] رقیع وصول رحمت و

انبساط موفور بخشیده کامیاب سرور نامحصور گردانید و مراتب عطوفت و اشفاق گرامی که بمیامن توجهات قلبی

مصروف احوال بنا بر استمال است بگذارش ساز الیه مفصل پیرایه ابراز یافت شکر انیهم توجه و مهربانیها

از حوصله قیاس افزون است و تقاضای دیرگاه دارا دل حالات و داد که مرقوم خامه الطاف شده بود

[illegible] که مقتضای فکر صائب [illegible] منظور و ملحوظ خواهند بود

ایزد کارساز مراد خاطر یکدل و یکجهت مخلصان [illegible] منصه شهود جلوه گر سازد و بجناب

علاقه بتعلق و [illegible] از مخلصان صمیم گرامی است ذوات منبع حسنات [illegible] انتظار

مستقیم میدانند بهر حال از نیازمندان راسخ تصور فرموده برای کار و خدمتی که منظور خاطر می باشند بی تکلف اعلام
باید نمود که بصفای خلوص باطن از رسیدن خود حاضر است و اینمعنی ذریعه ابتهاج و انشراح جاودانی میگردد و ایام
حالت و کامرانی مستدام باد [illegible] نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت حقیقت برخاسته رفتن ولیعهد
از کوثر او برداشته بردن توپخانه جنسی و فیلان و اسپان و چهلمه های دفتر و سرشت و باروت وغیره جمعه عاملان و کارداران
و تحویلداران محالات و محرران و دفتر مبشیم از بن رقوم جاده مناز گردیده در بولاپیر منفصل میشود سوای محاسبه البابا و
دعال هم زر خطیر بر باد داده و رعایای شهر و دهات را تاراج نموده این همه اموال که منفعه او بود همراه از رفته
راه فرار پیموده یقین که ظهور این حرکات ناشایسته و برداشته بردن این اشیاء بر خلاف مرضی کارپردازان
سرکار خواهد بود و الاحال فی مال مناز میند همه از سرکار است اگر از حضور ارشاد شود هر چه در ربط خود دارد و مناز میند کار
جناب حاکم است مینماید اما در صورتیکه کارپردازان سرکار او را طلب داشته اند و او همه اسباب برخاسته برد موجب
تعجب است رفعت و عوالی پناه محمد علی بیگ بخدمت مستفید می گردد و مفصل گزارش خواهد نمود از انجا که جان و
مالی همه از سرکار است تفتیش باید فرمود که توپخانه و دفتر وغیره اشیای حاکم سندار برسد که اینمعنی موجب مهربانی
خواهد بود ایام حشمت و کامرانی مستدام باد [illegible] لطف و الطاف که در مقدمه تعین فرمودن
سرداران منابر استمرار و حسنی وغیره از دو کهنه رای و توجه در کارهای مناز میند بظهور رسیده از نوشته میر علی نقی
مفصل دریافت نمود و شکر و مهربانیها منعقد بهم رسانید چرا اینهمه توجه و تفقد مرعی بکرده که ذات سامی را استظهار
قویه میدانند و بهمه حال توقع تمام از توجهات شریف دارند اگر از جناب اینقدر اشفاق بعمل نیاید دیگر کیست که
در کارها توجه فرماید او تعالی بهر جاه دارا و جواب و سوال که درینمقدمه با میر علی نقی در میان آمده مسموع گردیده تا
اشفاق و الطاف که را بهر حال مناز میند القدر که باید معروف است لیکن ظهور اینمعنی از توقعات روزگار میداند
که تا هم سال اینقدر برج برلشکر نهال سیده و در رکاب عالی متعالی چندان زیر بار خسارت گردیده حالا که در اینجا رسیده شد
هر چه باقی مانده بود بیک حرام باین حرکات ناشایسته برداشته جان و مال مناز میند همه از جناب عالی متعالیست نظر بر چه ندارد
و این خسارت هم بعلاوه میراث نهال تسه و دیگر تصور مینماید از انجا که ذات لطف آیات کرامی را مشفق و مهربان خود میداند
و از توجهات کرامی چشمداشت عنایت است که اطلاع حال معنی ضرور بود که تا حال اگر مقصد بایان حضور ... تقسیم
چون نایب فرمود هم در اینجا گذاشته مناز میند متعذر است بورود جناب حضور گردد و اگر عزم لیع کرامی چند میر علی نقی
را رخصت باید فرمود [illegible] نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت لوازم رافت و مهربانیها

که در باب خود به پرداخت مرجع شده از نوشته رقعه میان محمد علی بیک منفصل مبرهن گردید که مشتمل به مجلوص بیان
روابط ... بهانه تخصیص در خدمت سرا پا متحد در بر مجمر الفاق تصمیم ظاهر حقیق اربد که مکان ارزو همان شوق
که مستغنی خدمت بوده بلوازم رسوخ صمیم منصبه ابراز رسانیده همچو وصول اشفاق نامه رفعت مآب ... که ریا
از کوثر پروانه الطاف ساخته که بعد اجازت عزیمت گرفته بیاید با حال جمیع مردم سوار و پیاده را نهضت مجتمعی که بود
فسمیکه لوازمت شد مشتمال داشته چون از انجا در اجازت توقف شد و در بن مکاری خبر گیری مردم سوار
هند اکثری مضطرب شده متفرق کشند و انها که از رفقای قدیم و فی الحقیقت بجای اعضا و خوارج اند
همه همراه از انجا که بر وقت ضرورت بردن مردم معتبر کار آزموده از مردم جدید سرانجام کارها چنانچه باید معلوم
لاجرم به هر صورت با حال جدا گردیده از مقتضیات اشفاق و الطاف توقع آنست که نظر بر ... احوال ...
بلوازم غمخواری و توجه باطن منظور فرموده اگر زود تر ... تمامیه کامیاب شاد کامی کرده ... احوال
به همه حال لطف و الطاف گرامیست زیاده ایام ... کامرانی بر ... باد ... ... (red)
خربوزه شیرین لطیف تر از سیب زنخدان خوبان از میوه خانه الطاف آن کرم فرما وصول نموده ...
... دعا گوی رطب اللسان و عذب البیان ساخت حلاوتش اگر لب شکر ... لب ...
مطلب طرازی در بیان توصیفش وا شیرین کلامیه میداد و وافی ... اگر کام ... سعد ... شکر
در ... از سر جوشش کلام ملک زند او ... در ... بیش ... فالبیر
و خانه خشک مغز را ... لطافتش طراوت ... سر ... نوان خوانند اما افلاک ... مغز
عنبری طلعتش نوان گفت اما عنبری العنبر ... گردی ... که از خطش ... واز
خانه بر قوس ... چون عنبری ممود از سر ... اند ... پخته مغزی از نظر آفتاب آموخته
حلاوی پخته انسب ... عبارت از انست فرد سرا پا لذتی از پوست تا مغز نباشد میوه ...
لغز ... نو باوه روح ... که از لذت او ... پنجه ... دار و ... بود ...
جنس او ... چنین شیرین ... شیرینش ... شهد ... خون ...
... الصورت شیرین اب ... فرهاد ... پاره پاره جدا کرده ...
و الفعر ... آن وقت در خور قسمت ... هلال عید ... بسته ... زبان ...
پاره قند مکرر ... عزوبت پیوند گردانید. تا ماه ... حسرت ... و ...

... ملا ... حم

راحت جان فرسنده سحر عنبان در مهر طلب ... ساعات شب و روز آن طلعت نحسب
قرین شادمانی باد این مشتاق دیدار فایض الانوار بانتظار دمیدن صبح وصال مسرت اشتمال
و رسیدن روز اتصال خجسته مآل در شبهای دیجوری شیشه دل پر غبار ملال و طایر دیده پر آب
گریبان گرداب ساعت بساعت در کوفت و باد آرام و خواب از دامان درازی شب هجران تا چند بشکافت
که مهتاب حسرت گریبان بیچاره بمقتضای شرکت بردار زبر صبح که سیری ملبوسه خیبری میبدید و اطمینان
می افزاید لیکن چه بخوابیده بخت سالوطاقت و کجا توان از چون دیده انجم بیدار بوده درین معامله او
نکند یاران منصح میشود که گریبان فرنگی که در انتهای امضای ساعات چنین شبهای بی پایان
محتاج گریبان دست و باد و کوفت آن اضافه بهر قدر تلاش بهم رساند فغان بلند نموازند که در مرور
لیالی فراق و ظهور صبح وصال آن برگزیده آفاق تسلی بخش خاطر مشتاق این مخلص بی نفاق باشد حالق العیش
والاسراق موفق و معین باد   نبره شماری خامه نجا دم و بیرون نگاری
کلک عطاردرقم در تحریر بدایع خداوندمشتری طالع خورشید اقبال است که بموج خیزی سیلان
عبارت گشته فلک پیرانه سپهر آمال لالی انجم و کواکب نورانی و منور انگیزی تجلیات سحاب
کامل در بوره خدمت سار الانوار سعادت و کامرانی ثمره ماغبه موجه نیسان الطاف قطرهای شبنم
بدامن گلها کار فرمای گوهر ثمین است و بهار پیرای رایحه اخلاقش دانهای گوهر در لطف اصداف
رونمای غنچه یاسمین عبارتیکه از خاک رهگذارش اوج گرامی بلند پروازی کرد و سر به مردار دیده
خورشید است و نسیمی که از گلشن سحابی بصفحه زبر شگفته گلکو کرده گل می غنچه آسند الیوم زهره فیض
لمعه انوار خجسته ایش پرتوانداز تجلیات کامرانی شود هزاران مهر تورانی از فرقستان حسب دوامن منور آمد
عزیزمن رنجت و اگر غنچه بیدرست و پابست نسیم بهار رایحه اخلاقش خنده زیر شگفته روی و تر و تازه
جاوید گلعذار چندین فوایدش مسعود چنان از بلند پروازی لقاح چنین آمین بر بام به توانند
به آسمان انگیخت   مهابت کلش اقبال آن سپهدار   که ز رویسحاب کفش هر زمانه موج سخا
سمند عزم خوشمار برکابش عنصر زمین بلرزه درآید گود زمانه رجا   فلک ز مهر خیابان زنمش
در شب عیش   هر او روز شبها بی لالا   کندشگفته و سیراب غنچه لطف نبات لطف
بر و نسیم عبادتگو هر لطف گوشمال رو شخون   ز نو بهار سحابش جهان سبز و تهنا

همواره تا چمن روزگار بهار باهتزاز نسایم الطاف ایزد منان شگفته و خندان است نوبهار عمر و حیات آنمجد نو
شگفته و طالع بهار اقبال از رشحات سحاب فضل و افضال ایزد و بر کمال الامال جاوید و سرسبز و جامع باد
بمیرزا علیخان بهادر خالصاحب مهربان مخلصان سلامت ای نوید بهجت جاوید عز وصول گرامی نامه که منتظم امور
صوبه و قرب وصول مقدم سامی بدین ناحیه القدر سامان عشرت و نشاط بود تا انبساط خاطر اخلاص مظاهر راه یافته کما هی
شمه از آن بتحریر در آید الحمد لله والمنة که از روی باطن جلوه ظهور داد و اسباب حصول نعمت مواصلت تا
که بهترین نعمای دنیاست برودی و خوبی بسر انجام یافت تو مهر شید و مه منزل و هر جا که رسی
خورم آن شهر و خوشا آن منزل و انا و انجا و اولنا فی ظهور آن لطیفه فضل الهی همواره فرخنده و مبارک
گرداناد رفعت و عوالی پناه برقندار خان و نهور حصوصیت و دستگاه پیرسرام داس بخشی بمیر سید مراتب
و از روی خاطر بمقتضای محبت انسان را البتا و رعنا کرده باطن خوشحالی اختیاری میسر بد بگذارش سازد البتا
مفصل پیرایه ابراز جلوه یافت ایام بهجت کامرانی مدام باد بمیر محمد علیخان بهادر نوال الصاحب مهربان سلامت
مرقوم فیض همراهی که باهر و سهل و غیره احباب که در ربط خود داشت بدافعه تقاضای آنها نموده بود
مگر قلندر خان و صادق بیگ جمعداران قدیم که در خدمت مصدر انواع مراعات قدیم و تمغای
حرام نمکیها حقوق تربیت و رعایت فراموش خسته بر سر بیجا حکمت الله هرچند ایشان امید بود
که آنچه از روی حساب و انسب باشد بموجب راه و رسم و دیگران نگیرند برگز براه راست نیامده اگرچه سردار
باین حالت هم میتوانند که آنها را ازین حرکات ناهموار رشته و پشیمان سازد سبب آنکه وقوع مکابره در
پیش نیست احتیاط و از روا از آنجا که رتق و فتق و اتحاد بیرا با جمیع مقربان واحد و انگار هم در تعقیب
از صاحب است بکرم علیخان جیو مبالغه مرقوم گردد که بر آنها تعقیب نموده تهدید بعمل آرند که موافق و دیگر مردم
فیض بادره خود را رقوم التفات نمایند مرتکب شرارت و بیجا نگویند و الا اندامت خواهند کشید زیاده ایام
سعادت ... باد ارجمند والا جاه محمد علی بهادر نوکران خالصاحب و شفیق مهربان سلامت شفاء و صحت اسرار انا
مشعر بر نوید خبر صحت و انشراح سرمایه و فور بهجت و سرور خاطر خطیر گردید مرقوم بود که حضور فیض گنجور
بالطف و شفقت و نوالصاحب شفیق مهربان محمد قلیخان بهادر را که ارشادی تفصیل وجوه و جمعیت و استمالت
سردار ... متعارف سفر بیک با خلعت و سند خبر ایالت رسید این مقدمه مقصد تشریف
چرا انهمه تغافل از جناب فیض مآب معروف نگردد ... انجیب و دیگر مرا ... خود
دانسته نوال الغفر

وابسته نگاه شفقت و الطاف بیکران آنجناب بوده‌اند و بخلوص عقیدت از معتقدان و از جان‌نثاران بوده اکثر
از آنجناب خبرگیری احوال این دودمان می‌نمودند که سایه مراحم و عنایات بر سر ایشان گستردند و تعالی الی الابد
60 مسلسل بوده‌اند و حالات پرملالت حسرت آثار از خارج مسموع شده باشد و هم متواتر بمجامع حضور والا تعالی رسیده باشد
نواب صاحب مشفق مهربان محمد قلیخان بهادر مرحوم مغفور بعد انتقال بنگاله سورش [illegible] و لب فتنه‌ها
کوه و جبال از جناب عالی متعالی چند محل بتعلقه تفصیل پنج محال جعلکوٹ را مامور کرده هر چند القدر باقی بود
که کافی کفاف متوسلان نبود بر وفق قناعت اکتفا نموده از تفضلات متعالی بتوقعات عظیم و چشمداشت
بزرگ داشت نمودند بتلافی تنخواه‌های سابقه و ادای باقی طلب تنخواه رساله اصلاح شده بوده باقی
عمل بمیان آمده و هم سردار با همه حسرت و تکلیفات برطرف [illegible] برای پرورش متعلقان بالله آباد رسیده
در هنگامه تقاضای فوج قسمیکه مبتلا گردید که حفظ حرمت سوار بعمل بهر صورت از اثاثه و اخراجات که
در ربط داشت بدافعه تقاضای رها نموده از چندی باراده حضور در باغ خلد آباد و اندره وارد
بتخصیص درین روزها که خبر هنگامه‌ها بحضور مسموع شده از بس تهوات و اضطراب یک لحظه بودن
اینجا برابر هزار سال میگذرد و خلوص عقیدت نمیگذارد که درین وقت سامعه از جناب عالی جدا باشد
لیکن چون حالتی باقی نمانده و مردم قدیم از آبا و اجداد رفیق الله وار بعد از [illegible] تلف بلاد شده سفید گشته
که روزی بیکار سرکار حالیه نمی‌خواهند نمود ایشان بیرون تا القدر بی‌سر و سامان شده‌اند که حالا به هیچ
حرکت و جنبش باقی نمانده و اسباب روزی همه متفرق شده آنقدر استعداد نیست که سرانجام ضروریات
نموده بحضور والا حضور تعالی شود ناچار [illegible] اسیجگر خیرت زده کار خود را [illegible] به تفضلات
جناب عالی هرگز قصوری نیست چنانچه همیشه از زبان مبارک ارشاد میشد که تو را اینجا فرزند خود میدانم
و از خود جدا نه لیکن [illegible] از مقتضیات شامت ایام خود است همه حال حسب دلخواه [illegible] مقدمه
بالحمله و الفساد حکم عالی متعالی بسعادت و عبادت بجا آورده تا حال بقدر مقدور در هیچ امر قصوری نشده
الحمدالله [illegible] بتفضلات عالی امیدوار هست که کارهای عمده و امورات عظیم باید بسعی
و تدبیر و ضمیر انتظام داد انصرام پذیرد هموار همیشه باید با [illegible] اخبار حضرت و اعتدال مزاج نقش اقبال
[illegible] مسرور باید داشت [illegible] خانصاحب مشفق مهربان سلامت [illegible] نامه شفقت
[illegible] مزاج کرام و وصول راحت سرور [illegible] محصور نمود [illegible] خاطر دار الفرح

منتظر و مشتاق افزوده از راه عطوفت و محبت باین قلب مرحوم گردیده که کارهای جمع بسدار فی الحقیقت

از آن مهربان است توجهی و سعی و توجه در رفع محالهم حرا امیدوار به اشفاق معروف نگهدارند سدار از ابتدا

ذات گرامی ایشان متوجه و مهربان احوال میدانند و بتقویت و الطاف سامی چشم داشت هایی قوی دارد

الله تعالی و هرگاه جا دارد بر خاطر اشفاق مظاهر پیداست که جمع سدار بعد وافوه شهادت نواب عمدة الملک

مرحوم دست توسل بدامن حمایت متعالی شما زده لب به تفضلات انجناب مباه اوروه غیر ازین دلیری [illegible]

نه دانسته و نمیدانند و در اوامی شرایط خدمت و محبت دقیقه از مراتب بندگی مهمل نگذاشته حصوص

درین هم سال که زمانه در مقام عنر پنگی بود در یافت شده باشد که در کارهای سرکار از احتیاط ناموس مراتبه [illegible]

و سکه که بود و محافظت اموال سرکار و فعله الله ابار مقابله افاغنه چقدر لوازم تردد و جان فشانی

بتقدیم رسانیده و هرگز در هیچ امر توجهی صرفه جان و مال منظور نداشته باز بهمه حقوق خلوص عقیدت

کوشش خاطری از جناب تعالی متوجه احوال نمی باید فهمیده شده اند فلاکت گرفتار شده اند همتوالیدند که از هجوم

عالم همیان تفضلات انجناب کامیاب آرزو مرام شده جمع سدار با تمقدر نیند که با ید هیات

گرفتار این همه از نارسائی طالع و شامت ایام خود است نا ممکن با عتقاد جمع مصدر قصور چند شده

که موجب این همه بی التفاتی باشد نگردیده است رالله تعالی بقیه عمر مقصر محالهم نمیدانند که بجزای

کدام عمل ناصواب مبتلاست به صورت حال که ذات گرامی بمقتضای لطف باطنی متوجه احوال

جمع سدار است معلوم شده که زمانه در مقام سازکاری آید و امید واثق بهم رسید که احوال مفصل معروض

جناب تعالی شد تدارک این صعوبتهای لعنوان شایسته صورت پذیر خواهد شد احوال معاملات مکلا گوپال

و مفرور شدن جهار ده مهال تعلاقه روپ شهور و با فیمانده هیچ محال تعهد جمع سدار و خسارت اخراجات [illegible]

در بر خاسته رفتن و آمدن رای سمبه جم توپخانه و فیل و دفتر و غیره نزد رای رام نراین و رسیدن تنخواه جهار

مرتبه ها از خالصه شریفه با وجود بیباقی از تعهد محالات مسطور عمت شده مفصل گذارش نموده شد از انجا که

ذات گرامی ایشان منبع مهربان میدانند در هر مقدمه سعی و توجه موجب بید اشفاق ظهور باید فرمود و در ابجه از شمول الطاف

سرحد ها ی سرکاری باید و رفع شده اند تکلیفات بیشانیها توانند شد توجه [illegible] باید داشت که ممنون [illegible]

توجهات گردد جواب هدایت لعلیخان بهادر دارنده چلبخانه حقیقت فتنه پردازی کلکاس که چند پلته و درجن

ملازم اخراجی کمپنی و اوباش چند تا سربه شاهی بقصد دستبرد و فساد عظیم شده بودند مقابله و محاربه

بالان [illegible]

61

با آن جماعه مقابله و قتل و انهدام اینها بسعی و تلاش بسیار سابق مفصل معروض داشته بعرض عالی رسیده باشد
در غوله لانسبت که از یکطرف راجه هندو سنگه مجهول این همه خفت و خجالت که از قتل چند بلیا کشیده خیال انتقام
و تسخیر کرده و از غم و غصه سخت بر خود پیچیده بهنگامه فاسد و بیکار از اطراف و جوانب اجتماع مردم نموده
جماعه کثیر افاغنه و زمره اهل شقاوت نشان و چند بله زربله بفتنه او فراهم آمده و هر روز مقابله و مجادله در میان
و از یک جانب روپ مقهور مطرود جمعیت موفوره از مرهته و بند بلها باید لو و افاغنه همراه گرفته نگاهداشت
فوج مجمعه بر کناره دریای جمنا رسید کشتیهای فراوان جمع ساخته در انداز عبور این سمت و زمینداران
این ناحیه با مقهور رابطه خوانشی و برادری و پیوند اتحاد و یکجهتی مربوط و مضبوط دارند همه باتفاق با او متفق
در فتنه پردازی شریک و رفیق گشته هر روز از نامه و پیغام استدعا و اغوای عبور او مینمایند سوز شورش
عظیم و هنگامه فخیم در محالات چکله و صوبه برپاست و رعایا و زمینداران از وقوع اینهمه فتنه و آشوب دست
از ادای مالواجب کشیده دامن و درم بمعرض ایصال در نمی آید کمترین نظر بر خانه زادی موروثی درگاه
والا با وجود قلت و قحط کثرت خرچ هیچ نوع صرفه جان و مال نکرده و زیاده بر مقدور جمعیت سوار و پیاده
نگاهداشته در تقدیم لوازم جانفشانیها دقیقه مهمل نمیگذارد و تا مقدور مساعی که باید بتقدیم میرساند
اما چون سکنه اینملک از صغیر و کبیر و لعین قطمیر شعار شقاوت و انحراف در سر پیچیده بداعیه شورش و فتنه
اکبری پرداخته اند موافقت این همه هنگامه و آشوب محض و البته فضل الهی است برای اخبارات نگاهداشت
و طلب تنخواه سپاه از حضور انور و ارقام احکام مطاعه متواتر معروض داشته لیکن تا حال هیچ بظهور نیامده
کمترین مبلغ کاهی در خزانه ندارد که نگاهداشت فراوان مجمعه مدافعه و تنبیه فتنه پردازان نماید و منصبداران حقیقت
احوال خرابی ملک سابق هرگز در نظر نمی آرند و غیر از تقاضای زر تنخواه و تکیه بر زبان ندارند سخت از در طمع
اندر فشار است غیر از آنکه حیله جوید که دارد و درین راه عقیدت نگار سرکار والا نثار نماید چاره ندارد لذا
و فرح کرم امیدوار است که احوال اینهمه هنگامه و فساد و تمیز غایات شد کانفا استعاله بعرض مقدس رسد
و نیز اگر بموجب الطفای نوایر فتنه و آشوب و تنبیه و تادیب ملک شکوه از حضور معلی بعمل آید سابق باوصف
این همه هنگامه و فساد که زمینداران [illegible] از ادای مالواجب کشیده لذت [illegible] بموجب
نوشته [illegible] در نگاهداشت شده وبات القاب [illegible] مبلغ ده هزار روپیه تحویله
تنخواه تبیض قلیچیه و چهل هزار روپیه بابت سرکار [illegible] ذوالفقار خان [illegible] چند قلعه پنجهزار روپیه

پیشکش و یازده هزار روپیه دیگر علی الحساب ارسال داشته و چون هم تمامی را از نظم و نسق محالات فی الجمله اطمینان
مهم سرسبیل ایصال زرها از محالات صورت نگیرد شده و بابت علی الاتصال ارسال خواهد نمود بتفضل الهی با جابجا
در ارسال زر سرکار والا کاهی هیچگونه مقصر نخواهد شد و تحوالد بود سواد امیر الامرا [illegible] حقیقت
انفصال معاملات و تعیدات موفوره کاربردازان سرکار بنابر ایصال زرها بقیه مکرر از نوشته وکلای حضور دریافت
گشته ممتاز نمند بالا در هیچ حال از امر حساب تجاوز نیست و بپاس رضا جوئی خاطر فیض مآثر نظر بر خسارت و نقصان
خود نکرده هرچه قرار یافته در ادای آن بلا عذر لیکن در ابتدای فصل ربیع که هنگام تحصیل زرها بود و وقت
تقرض هم میرسد هرچند بر طبق مفصله امیر قلیخان بوکلای حضور خان سطور نگارش نمود که آنچه قرار یافته
جمع خرج بدستخط رسانیده اطلاع دهند بلکه نظر بر انفصال [illegible] شده وی لیک پنجهزار روپیه سهم
که سرانجام داده ابلاغ داشته که هرگاه جمع خرج بدستخط رسد همه سهم آنچه از روی حساب برآید
سمت ترسیل پذیرد در آن وقت کاربردازان شده و به مذکور از وکلا گرفته با انفصال معاملات اطلاع نخواهند
شد و الا تا حال هرگز این همه تقاضا به نمی ماند الحال که مقدمه و مفصل و [illegible] گشته در پیدا سرانجام
آن ساعی لیکن بسبب موسم برسات تحصیل زرها مسدود و ساهوکاران هم دست از داد و ستد کشیده
اند چندی در ترسیل آن توقف میان آمده انشاء الله تعالی تا ماه کوار زرها بلا عذر ترسیل خواهد یافت
کاربردازان ارشاد شود که تا آن وقت با وکلا تشدد و تقاضا در میان نیاید زرها بعنایت
الهی زود میرسد سواد امیر الامرا [illegible] نواب صاحب قبله قدردان مد ظله العالی تعنایت نامه
که در باب تاکید تبلیغ زر بابت تنخواه سواران [illegible] بیست و هشتم شهر جمادی الاول سنه احد زینت ایراد یافته
[illegible] در پاسخ آن معروض شده بود پنجاه هزار روپیه مصحوب قاصدان ترسیل یافته منظر [illegible] رسیده باشد
و کیفیت [illegible] هم که شمه التماس نموده بر ضمیر خورشید نظیر [illegible] باشد [illegible] که
[illegible] در ترسیل زر سرکار هیچ وجه قاصر نخواهد بود لیکن از [illegible]
والقلات اطوار رعوای ملک دیگرگون گشته وضیع و کبیر از زمینداران سرکشی [illegible]
کیفیت [illegible] و محنت [illegible] روزی و شبه [illegible] بر حفاظت [illegible]
تحصیل زرها [illegible] تنخواه سواران [illegible] جمع شده آمده [illegible] که بعرض خواهد
رسید هر حال [illegible] و از عنایات و شکر [illegible] انشاء الله تعالی به یمن فضل [illegible]

کارهای موافق مرضی خواهد کرد بنواب عمدة ... خان بهادر قبله و کعبه فرزندان سلامه حقیقت احوال خیبر و اشتعال

از خارج مبرهن شده باشد در بنولا که بندگان نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر بتقریب تدارک هنگامه

واکثوی که در ممالک ارکشه شدن قاسم الدوله روداده بدین نواح تشریف میمنت ارزانی فرموده‌اند

نیازمند ارکوره‌جهان اباد باستقبال بسعادت ملازمت بحضور رسیده بمقتضای مراتب تفضلات

تلطف و عنایات که زیاده از حوصله تصور تواند بود مصروف و مبذول فرموده‌اند هر روز بدل توجهات

روزافزون متعرض التماس احوالات دیگر مسعی از حقیقت احوال آنقبله قبلتاب قبض مآب گذارش یافته

بتوجه تمام اصغا نموده لوازم مراقب و عواطف اتم مبذول فرموده‌اند نیازمند التماس نمود که اگر امر شود

بخدمت آنقبله بر نگارد لهذا بموجب ارشاد التماس مینماید که اگر از آنجا مصحوب از معتمدان کاردان

که بوقوف فهم و فراست متصف و مؤیدان باشد بوجه احسن تواند نمود بسبیل وکالت در اینجا فرستاده شود

نیازمند هم در تقدیم خدمت و حصول جاگیر سرکار تا مقدور مساعی موفور بظهور خواهد رسانید

بنواب عمدة ... قبله فرزندان سلامه تلطف نامه سراپا الطاف بعد از مدتی که خاطر

منتظر اخبار خیریت بود در لوجمعیت و اطمینان تمام گردید بمقتضای اشفاق تعلق طبیعت

بدریافت احوالات اینجا که رقم پذیر خامه عطوفت شده از مقتضیات تفضلات باطنی است

روداد این نواح اغلب که از خارج مفصل دریافت شده باشد نیازمند بموجب ارشاد نواب صاحب قبله

وزیر الممالک بهادر جانب صوبه اخترنگر روده در سواد لکهنو سرگرم انتظام کارها و تنبیه و تادیب اشقیاست

اگرچه بالاتصال از وقوع این هنگامه‌ها هر طرف آشوب و شورش در پایست لیکن از فضل الهی امیدوار است

که روز بروز تواتر این همه آفات منطفی گردد و جمیع مقاصد حاصل و مطلوب شود خاطر عاطر بهمه جهت مطمئن

داشته همواره از اخبارات صحت و سلامتی فراغ و ابتهاج مطمئن بید فرمود زیاده چه نگارد بنواب ...

صفای محبت باهم و اتحاد قدیم که فیمابین منتجی و مربوط است از جوانب صحیح مستاج شرح و بیان نیست والحمد الله

که پیشگاه از نظر دیدن مطمح نظر بوده همواره رسایل موده و وفاق در التصاق و استحکام تمام در بنولا خواجه

نورالدین ... ایالت ... بمقتضای شرارت و بدهنجاری باکسان آنسمت هنگامه

همیان آورده تجرد دریافت این معنی طبیعت باهیج و تاب تمام رونموده و حقیقت امنیه مفصلا بحضور مقدس

معروض ... آن ... سیده ملبشود و تلافی قدارک این همه توجه ونید جلوه ...

قسمیکه باید بعمل خواهد آمد که بی رای ایشان بهر جانب در قید محفه خلاص کما ینبغی فرستاده بی تخویف و تعیین است که

و توجه اجمعی از محض شرارت و بد نهادی آن تکو هیده و حکام منصوبه بمقتضای جبلت های صمیم عیاری برای نصرت قسمت

نخواهد نشست و هیچ نوع کدورتی از این رهگذر بخاطر راه نخواهد یافت که صفحات روابط قدیم نمره از سابقه رها نیست

که بتوسلات وکیل را با حقیقت مفصل رخصت محفه اخراج مسروحاً گذارش خواهد نمود چون رسیدن سردار ایشان در جهان

پنجره ورود مرتبت انداز حقیقت جابر اطلاع مصحوب شیر سوار ان جلد بر مرقوم گردید **بدوان [illegible]**

نشیمن و عوالی جناب نیابت و معالی دستگاه شمول عواطف والا باشد خطی که متضمن تهنیت و مبارکباد

فتح و غنیمت جانب خان مقابر مجال ضلالت شعار و استحکام روابط خلوص و اتحاد مرقوم نموده بودند رسید

و یاد از صمیم فؤاد و داد معالی دستگاه و او بمقتضای صفای خلوص و مقدمه روپ مسطور و دفتر

عوالی جناب کیوان سپهر لشکر نوشته بودند که تو بخشند فرستاده شجاعت و جلادت دستگاه علیخان حقیقت

اجمعی کما ینبغی مطلع گشته از عرضه شجاعت دستگاه مذکور مفصل ایشان خواهند یافت از آنجا که کار

ها به طرفین در احد و یک جهتی جدایی منصوره نقش و اتفاق است که نظر بر روابط اخلاص نهایت معمول

در آن اصلاح روی در راه مداوا از مجادلات متعلقه اخراج مطلق خواهند نمود که مجال فساد و انشا

نماید بر آینه ظهور حسن سعی در کارها به یکدیگر از طرفین موجب پسند و انضباط بود و اخلاص و بهتر سر انجام

کارها به عمده خواهد بود و کاری که متعلق این صلح باشد بی تکلف تقبل خواهند آورد که جدایی تجلیه منصور

مفصل بلکه سوای وکیل گفته نشد از گذاشتن آن ایشه الصباح می باید موافق آن بعمل آورد

بدوان امان دستگاه نجف بلند در نو لار روپ مشهور اجتماع مردم نموده با اراده و [illegible] در باد او

سابق قسمیکه مشهور مطرح بیاد و ایشان اعمال نکوهیده مال تنبیه و گوشمال باقیه ظاهر است افعال هم [illegible] بمقتضای

و خامت سرشت و داعیه این خیال محال نجود راه خواهد داد و بیشتر از پیشتر نکوهش مطروحات قبلی [illegible]

خواهند گشت اما این ششماهت مرتبت که بر روابط حکم پیشهای قدیم تحقق دارند و همواره در بازی جنگ

نو از مسجد و اتحاد مرقوم می نمایند و مکرر نوشته اند که مردم را از ینجا اخراج مثل حکام حاد ادعی در داد اراست

ماده شدن تعیین او اتحاد و هر تقدیر حالا هم او را از ینجال حاسد بار دارد [illegible] از اینجا بدر کنند و اگر او از این

فاسد دست نخواهد کشید عنو خواهد کرد قسمیکه بسزای اعمال گرفتار خواهد شد خواهند گشت و بر تعدیل

غبار قرار گرفته مجبور در با خواهد کرد و ضرورت قبح [illegible] کار در آن ملک تنبیه او نتوانست نمد تفین که

اینمو ناجز

83

انجمعیت باعث ویرانی و مهمات تعلقات الشهامت پناه نتواند کرد و در انوقت کتابت بایشان حسب استدعا

فایده نخواهد بخشید نامه اطلاع نگار شیافته قسمی که حفظ اتحاد و باغ تعلقات الشهامت نشان

زاانست باید بر پرداخت از طرف [illegible] راجه [illegible] الطاف نامه که الطاف نوید

و عنایات بغایات حضرت اعلی خاقانی قرین حال فرخنده مال الشهامت و ایالت مرتبت اتهت

و شوکت منزلت سمو [illegible] و لشان بار بعد شوق با شوق بلکه فوق [illegible] بر گردانیده می آید که بهجت طراز

که مضمون ان لبریز از فور محبت و صمیم اتحاد بود چهره وصول افروز گردیده مکنونات خاطر که مشتمل بر [illegible]

که حواله بکار اشتهر خصوصیت دستگاه گوکل چند شد نمود مومی الیه و را می بران نامه با نیکی گزارش

نمود و موجب استحکام مبانی یکتایی و وفاق گردید بالفعال بنابر رفع انتظار کلمه مشعر بر وصول

رقیمه و رسید [illegible] متعاقب به تقریبات که نظر بانتظام و اصلاح کارها معروض بیان و ارند

بانیکی رابسته معروض جناب مقدس معلی الطلاع نموده و ده خواهم خاطر را مشتاق دانسته همیشه بخط نامی الوالد

مسرت سرا باید نمود زیاده چه نوشته آید نوالدحبت و شفق بدیان فرر داد

سلامت بر ضمیر عطوفت تخمیر ظاهر و مبرهن که مبلغ پنجاه هزار روپیه از محل تعهد نوالفاحب شهید مرحوم

مغفور در وجه مدد خرچ تمام ستدار مقرر و لیس از ارتحال نواب معفرت مآب در خالصه شریفه هم بشرط بجا

و مجرای مدد خرچ معاملت شده و لغایت [illegible] الکفیلی مجری جا گردیده در بنولا کار پردازان خالصه شریفه

بشقه عدم مجرای مدد خرچ به تخط نوالدحبت و قبله وزیر الممالک بهادر رسانیده نزد راجه نولرای بهادر

فرستاده اند زانت محبت و اتحاد یگانه تمام سه بار رسانیده که ایشان کما هی مخول است محتاج تفسیر و بیان

دا فحمد الله نوالدحبت مشفق هم تا حال بالتزام روابط دیرینه مطمح نظر داشته در امور مرویت

توجه و التفات که بیرایه از و باد مواد نود نتوانند شد مرعی و مصروف میفرمایند با وصف این همه

متخالصه ها کار پردازان بد خیله مصدر بی توجهی گردند مقام استعجال و جای استغراب اغلب که

بی اطلاع [illegible] گزارش توجه [illegible] حالت بسقات [illegible] ظاهر که در صورت مجرای مدد خرچ هم از تعهد

بکمال دشواری [illegible] بسر انجام می پذیرد از انجا که بر توجهات شریف و ثوق کلیت بمقتضای اشفاق

انمعند به سرا مفصلا بعرض نوالدحبت و قبله وزیر الممالک بهادر رسانیده فرد مجرای مدد خرچ به تخط

منزین گردانند حسب [illegible] گزار مهاد مقدم [illegible] مجعبت و کام مرادی مستدام باد [illegible] همیشه [illegible]

افزایش شعور انضباط روابط و محبت و اتحاد قدیم صمیم وصول مسرت و انشراح نموده مبتهج گردید

آنچه از تعلق خاطر بر دریافت اخبار آنجا و بمقتضای وفور حدة محبت بمجرد اطلاع رسیدن هم شد از

بد بتفصیل و مشاورت قاصدان خابر در دریافت حالات روداد نو قوم خامه اتحاد گردیده بود موجب

مزید انبساط گشت و هم عزت آثار جنت سامی بالمشافهه بگذارش جمیع مقدمات مدارج هم سهام

سرور خاطر افزود فی الحقیقت مراتب محبت و اتحادی که در هر باره فیمابین متحقق و مبرهن

بخوابیت مقتضی است که زیاده برین پاس لوازم نو دو وفاق از جانبین مرعی و مسلوک باشد

تا شیرازه ربط مزید روابط یکجهتی قدیمه بوجهی جدائی مصور نیست قسمیکه شایان هم شنیده بود

از حسن سلوک امیدواران در کارهای سرکار عالی و تجاب حضرت کالعالی بعنوان عرضه نموده خیانچه

که رقیمه الولا مصحوب قاصدان وصول انبساط نموده بود حقیقت مفصل در جواب بانقل شقه

دستخط خاص که از حضور عالی در مقدمه ورود فرستاده بود ابلاغ کرامت یافته مضمون در یافت

گردیده باشد معهذا مشیخت پناه شیخ عبدالقادر که مرد فهمیده و از معتبران است جمیع مقدمات واقع الضمیر

رو برو گفته و فهمانیده رخصت آنجا نموده شد لیکن با حال و انجا رسیده گذارش روداد مفصل و مشرح نموده

در مولد مزید احتیاط خصوصیت دستگاه حکومت سام را بالاتفاق جنت سامی روانه الصوب کرده شد

و آنچه باید رو برو گفته و فهمانیده شد مسرت خاطر گذارش مشار الیه دریافت بسوی اعتنا بت الیه تفضلات

[illegible] العالی متعالی البته بحال آن امارت منزلت هر روز بیشتر و از اینجا همواره منهج که مسابت یکجهتیها

[illegible] رسوخ امیدواران عرضه نموده بود مقتضای مصلحت حالت که در توقف سر انجام تمام سرکار

عالی باعث وفور تفضل و مراحم خیال العالی و موجب ترقیات روز افزون مطمح نظر بوده بدین صلح

[illegible] باید آورد که این معنی سرمایه مزید استرضای حضور عالی و سرسبزی آن حشمت نشان [illegible]

بعد بلفات بلد بکر مطالب ما فی الضمیر امیدواران بحضور عالی معروض داشته بعنوان ولیده سر انجام داده

و اگر اتفاق نیز لیکن کرامه منهج صورت بر نمیگیرد دیگر از برای راه معتبر با قوانع رسته جند بر روانه باید

که وجه اخراجات لشکر از سرکار خواهند یافت مقدر باشد که مرکوز خاطر باشد مرقوم باید نمود که عرضه

سر انجام بذیر گردد در مقدمه اصلا مهجور به توقف و تعویق مقرون اصلاح نیست براجه جلد [illegible]

رقیمه بود انتظار [illegible] از تمادی ایام مصحوب عزت آثار جنت سامی الله عداشته بودند سرور خاطر افزود

بمقتضا اخلاص

64

بمقتضای خلّت و وفاق دیرین تردد و انتظار خاطر به دریافت اخبار ابتهاج آثار وقوع یورش
داشت به یک نامه برادرانه‌ای افغانان مرقوم بود مفصل دریافت گردید فتوحات الهیه و اقبال عدو مال
حضرت پادشاهی جماعه منافقه که به خیال فاسد تجار بیدار در سر داشتند بضابطه صولت و مهابت
سطوت جنود نصرت و قوه ثبات و توان باخته رخت ادبار به صحرای ادبار کشیدند و والد
قایم الدوله بحضور ایده الفضال معاملات نمود ملک پادشاهی که با این همه وسعت و فسحت از مدتی
در عهد انها بود تمام و کمال بضبط سرکار والا درآمده در قبول وکلاء نواب رشید سلطه عالم و عالمیان
نقوایض یافته نسق و نظام شایسته پذیرفت حکم شد از هم که بنابر الطفای نواب این همه یورش بهضت
انتصوب نموده بود و سعادت حضور نواب صاحب و قبله وزیر الممالک مهیا در مستقبل گشته تفضلات که زیاده
از حوصله خیال تواند بود به روز بروز و منذول است از آنجا که بوده و نکته‌ها آن ایالت مرتبت
همواره در نشر ابدیه پاس آن مطمح نظر درباره انجاح مقاصد و مطالب تقبیله رقم پذیر خامه وداد
خواهد شد امید است که جمیله بمنصه ظهور خواهد رسید مفصل با اسرار از عزت آثار مرقوم و مسرور خواهد گردید
به الاجر ... بطرف نواب جالعالم ... نو بهار بهجت و شادمانی و چمن زار مسرت
و کامرانی امارت و ایالت مرتبت ابهت و بسالت منزلت راو جی مشفق مهربان ملاذ و
استظهار مخلصان با اهتزاز نسایم رحمت رحمانی و رشحات غمایم تفضلات خاقانی و مسرور و سرسبز
شادمانی باد اشتیاق نعمت مواصلت القدر که در باطن اخلاص مواطن نشو و نما دارد شمه‌ای از آن با عنقال
نامه و میل بیست تشریح نیابد او تعالی به کمال میمنت و خورسندی از هیئت شادیات صوری یاد فرموده
و بهیج گرداند اگرچه انضباط روابط وفاق صمیم محتاج رسمیات ظاهر نیست لیکن از آنجا که مقتضای
ضوابط محبت و یکجهتی های ... در مرتبه بوجدان اخبار خیریت و اعتدال مزاج وهاج انتظار خاطر همواره در
... اگر تحریک سلسله رسل و رسایل سرمایه و فور بسیند خواهم لغایت و یکتا و بیگانه بود و مهار
... تقدیم ... احوالی که ... ولنا ... شد بعضی مقدمات ابهت و بسالت منزلت
کشن راو جیو مرقوم نموده یگذارش ... امر از خاطر گرامی ... از آنجا که در هیچ امر جدایی و دوستان نیست
و مرانب ... زیاده برمراسم اخوت متحقق نیست که در انجاح پاس نوازم توجه فرمایند
با اینکه ... مرعی خالصه ... ... به الاجر راو ... قدرین روزها چند نامه کرده ... مورث

طمانینت و انشراح باطن اخلاص مواطن بگردید هر چند خلوص مخالصتهای قدیم صمیم مهر آذین سابقه با مصلاح

رسم و عادت روزگار نیست لیکن بمقتضای صفای مصادقتها و برین خاطر خود و مآثر همواره خواهان

اخبار خیریت و صحت اطراف بوده از حضرت رب العزت مسئلت و مهر بن امین از رحمت وی بدار کرامت

را نور می‌بازد مسرت بیشمار و سروری بی اندازه از آن فرماید از آنجا که وصول کرامت نامجات نعیم البدل

مخالصت صوری هیچ سرمایه از ابتهاج باطنی است تا وصول نعمت وصال مهجت استمال مکارم نامجات مسرت

آیات طمانینت افزای خاطر منتظر مشتاق باید بود حمد لله که ام از سرکار اجرج از قدیم الایام از انتقال

فلک کاه نواب مرحمت خانم مرحوم جاگیر جو سندار تنخواه و مدار اخراجات لاحقه منحصر بر وجه محصول انتجاست

سالیست که رفعت پناه باروی شکل متصرف گردیده و دوام انتجاریت لهذا حسب نظر بر خلوص

صمیم جمیع کارها بی جا سندار در حقیقت از آن لیاقت منزلت و در بر امورات عهد حشمدار قدیم

و مهجور در هیچ امر سابقه جائی وجدانی منصور به پایمال اثبات کلکها در بعد هم مسمله رفعت پناه مرحوم

گذارش یافته که کارها را جدا نمایند و ست مراجعت از طرف جاگیر که بر دارند و عامل را دخل

بر رسید از آن لقیه نماید که بلا عذر ادای مالواجب منموده باشد را به اینمعنی موجب مهربانی خواهد

بود و او و سوی انگ که از معتمدان قدیم الخدمت است بخدمت کلام روانه نموده شد و نوع مهربانی باطن

به رالبیه حواله شده به تفصیلات گذارش خواهد نمود

و تفضلات حضرت سلطان شاهی سلسلهٔ مهجت استمال امارت و ایالت مرتبت و ابهت و بسالت منزلت

منبع کرامات سلطنت حسب مهربان با معاوضه مهجت افزا مشعر از دیاد روابط محبت و حب ... صمیم

و تعلق خاطر بدر یافت رو داد اینجا و هنگامه که خاطر منتظر اخبار خیریت بود وصول الشراح منبع

فی تحقیق روابط تعهد و اتحاد مقتضی اینمعنی باعث خلت و وداد و ثبات و خیرانما شد که هیچ

فیمابین امروزی وصحبت ما که نواب صاحب عفران منزلت را بان مهربان در میان بعطای همواره

السند نصب العین و نظر بر معنی که بوجهی تصور عهد امهابت بیش از اثبات مقدور گردیده

گردیده بمقتضای ملحمت جنابست که در تیوف توجیه از اشخاص همراه جو سندار باشد را احتیاط

از سرکار عاید انتقامی خواهند یافت و در بصورت مطالب مافی الضمیر از امارت منزلت

معروض داشته بوجه حسن انجام پذیر حواله از آنجا که بعضی امور ضروری قابل تحریر ...

خودرا از زود تحریر رواه این طرف باید نمود که آنچه باید رهبر و کفیل اشتیاق اخبار خیریت تصور نموده
همواره به رقیم مکاتبات بهجت افزا مسرور و مبتهج باید داشت زیاده شادمانی باد

خان شهامت و عوالی شان سمو المکان همواره مورد
مراحم والا باشند عرضی مرسله بعد از مدت مدید که خاطر در دریافت اخبار حالات انتظار داشت
موجب سرور خاطر شد و حقیقت برداشتن زخم بر چهره در محاربه افاغنه و موجب حکم حضور
رفیق الدوله جینکر د تبولا از رو به آن معلوم شد الحمد لله که خیریت با همه وجوه عاید حال آن
زبدة ادا اینجا یقین که از خارج مفصل مسموع می شده باشد که از مدت یکشنبه ماه احمد معهود زاده
با طلب تسخیر قلعه بتاله ... رخت ادبار بالله اباد کشیده باتفاق ... بلوند و غیره راجه ها
و زمینداران آن ملک از هر طرف هنگامه پرداز و جهاد در میان دارد لیکن از آنجا که در ابتدا نظر بر جانب
فوج و مردم همراهی جنگ صف صلاح ندیده نرد ... و تدبیرات در ... از استحکام قلعه و تیاری پل بر
دریای جمن با این بینی در دوره و احتیاط لشکر در اربل انتظام لوازم جنگ و جدل با این سرانجام بسته
بعمل آمده بود تا حال با آنکه فوجها از طرفین سوار شده مقابله همدیگر می نمودند و هم قلعه و هم بیت قلعه
توپ در ... و تیر ابر و بان و تیر و تفنگ و شمشیر مجادلها بظهور رسید جمعی جان تمام راند لیکن و تدبیرات
که مناسب وقت بمیان آمده بود هر چند که اشقیا از هر طرف سر لشکری ده حرکات بد بوجهی بجا ورده
اصلا بوجهی پیشرفت نیست در تبولا ظاهر این همه محنت و جانفشانیها خلاف واقع بعرض عالی متعالی
رسید بموجب کورنش مراجعت حقیقت زبدة الدولة اینجا و طرفداری بهجت و اخلاص مراجعت ...
نجدت ... القاب مهربان رای رام ... جیو مرقوم خامه اتحاد گردیده و در تبولا هم آنچه باید
رقم پذیر گشته چون آن شهامت پناه را از خود جدا نمیدانم و خلوص باطن ایشان در همه جا و همه وقت
متحقق است مرقوم میشود که از ... مهربان استمزاج مرضی حضور و دریافت استمزاج نموده
مفصل ... مرقوم نمایند که چه صورت دارد از آنجا که به همه حال نظر بر فضل الهی است و هر چه
... تمام ... می شود آنچه خواهی او سبحانه تعالی است بظهور خواهد رسید همواره از
حقایق زبدة الدولة ... مطلع منبعه باشند زیاده رقیم یافت — رفعت و عوالی
... العمر در حفظ الهی باشند خط عافیت نمط وصول نمود احوال زبدة الدولة مبرهن گردید

حقیقت احوال سابق رقم پذیر گردیده که حسب ممانعت جهار گروه از واره راجه صاحب پسر ... شد
یکایک بر همت خورده های لشکر و رامی پرتاب سنگه وغیره سرداران رنجی و نعش راجه در انجا
رسید و قضیه نامرضیه راجه صاحب به تحقیق پیوست چون محافظت ناموس و متعلقان راجه بر همه امور مقدم
مطمح نظر بود رفتن بیشتر فایده نه دیده انسب از انجا معاودت نموده در قنوج عیال و اطفال راجه
و دیگر منتسبان الهی با احتیاط کلی همراه گرفته بمحافظت تا بانجا رسانیده شد و در انجا هر چند بوجوه
فهمانیده و مبالغه و ابرام گفته شده که متعلقان و فرزندان راجه صاحب را در اله آباد نموده
و راجه پرتاب سنگه و دیوان نول سنگه وغیره با جمعیت که همراه دارند بلاهور ... بدم سنگه تا شتابند
اصلا این معنی را قبول نه نموده با راده لاهور گذر ... بوید رفته ... گنگ ...
او تعالی بمحافظت ... العزیز القدر بجمیع وجوه مطمئن بوده هیچگونه واهمه و اندیشه بخاطر
راه نخواهند داد چون همه امور واحد و در هیچ امر ... انجا ... اگر از اشقیا تمرد و فساد اندیشه ...
بر ... فوج ... از انجا خواهد رسید و همچنین اگر در انجا ضرورتی بهمیان خواهد آمد ...
رسیدن العزیز القدر با فرستادن فوج ... مناسب وقت خواهد بود تحریر پذیر خواهد شد
در سر انجام کارها ... حسن اتفاق همه ... مطمح نظر داشته مستقل باید بود ...
اقبال ... طالع ... و مردم محال سرکار که باله آباد آیند ... لوازم محافظت بجا آورده ...
بحفظ جهت استقامت ... باید ... تصدیع ...
اگر استقامت نمایند مراتب احتیاط از ... باید ...
مرید خوشنود ... خواهد بود   راجه صاحب ... قبل ازین ...
وثوق روابط محبت و اتحاد قدیم که ... سینه ها ... حقایق ...
متواتر رقم پذیر خامه و دل ... الحمد لله والمنة که اخبار خیریت ...
توجه و التفاتی که ... لوازم مهربانی ها در انتظام امور ...
از ... و کلامورت ... اشرار و ...
... از انجاکه ... مهربانیها ...
در ... یقین که در همه حال ... مطمح نظر خواهد بود ...

مبلغ ... هزار روپیه

مبلغ پنجاه هزار روپیه از محال نواب صاحب عمدة الملک مرحوم وجه مدد خرج جماعه سنهار مقرر بود
بعد از ارتحال انجناب مغفرت انتساب در خالصه شریفه هم بشرط بحالی و مجرای مدد خرج معافیت
شده و لغایت سنه ۱۱۵۶ مجری گردیده در ینولا متصدیان خالصه از راه کم توجهی باشغه عدم مجرای
مدد خرج بدستخط نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر رسانیده نزد راجه نولرای فرستاده اند
و حالت سقامت مجالدت اظهار با وصف مجرای مدد خرج هم رنجیده یکان و لو البها سر انجام نمی پذیرد
تصدیع که بتوجهات شریف اینمعنی بعرض نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر رسانده فرد مجرای
مدد خرج بدستخط رسد که موجب مهربانیها خواهد شد مفصل حبیب الدین علی خان ظاهر مینماید
ایام جمعیت و شادمانی مدام باد

پیشتر ازین انچه بمقتضای
محبت و اتحاد صمیم نوشته بودند بتواتر فرود خامه وداد گردیده یقین که تا این ساعت ذهن نشین خاطر
گرامی شده باشد در ینولا تیج سنگه فرستاده ان امارت مرتبت درینجا رسیده از مراتب تودد
قسمی که مرکوز خاطر و مطمح نظر است گذارش نمود و ظاهر ساخت که ان امارت مرتبت نظر
بر مراتب محبت و همبستگی فیمابین فوجی شایسته برای فرستادن انطرف مهیا نموده اند و انتظار
دارند که هرگاه از اینجا مرقوم گردد روانه سازند اینمعنی موجب ازدیاد سرور گشت و چون الله
یار تحدیث سامی رخصت انطرف یافته انچه روبرو گفته شده بزبان خواهد رسانید اصلح است
که فوج مذکور زودتر رسیده شریک شود و اصلا توقف در ینمقدمه راه نیابد که این معنی موجب
مزید تعلقات عنایات جناب نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر و باعث سرانجام جمیع مطالب و
ما فی الضمیر ایشان خواهد بود نظر برین معنی هر چند مستعجل تر روانه نمایند مستحسن و اصلح و عین
مصلحت است فعلا در اینجا خواهد رسید بعد رسیدن وجه خرج از سرکار عالی خواهند یافت
در مقدمه انها منظور و ملحوظ است بوجه احسن بعمل خواهد امد

مفاوضه دوست
[illegible] مراسلات گرامی بوصول مودت منهج گشت انچه از رونیافتن [illegible] معمور و محلات
متعلقه مرقوم [illegible] بمقتضای صفای خلوص و اخلاص انشهامت پناه بتصور موقوفی ابواب [illegible]
[illegible] ارتباط [illegible] که مخالفان طرفین منافق [illegible] در تخریب و تنبیه انها سعی که
باید بعمل اید در ینولا [illegible] مشهور [illegible] اراده [illegible] و استمداد [illegible]

رفته چون کارها واحد است یقین که بپاس روابط اتحاد و اخلاص او را بهجلوه رو نداده نوعی تقید خواهند نمود که دیگر مجال شورید[ه] سری و هنگامه پردازی نماند معتمد الشهامت پناه [illegible] رالقین نباید نمود که او از جوهر نور تقید و التجا و اخراج کنانید و در مجالات متعلقه آن لبابت پناه هرگز استقامت نخواهند نمود هر آینه این معنی موجب استحکام روابط و اتحاد مورث استرضای و انبساط خواهد بود

از روی اخبار برکارها و زبان خوارج معلوم شد که روت [illegible]

بار دیگر با صواب هنگامه پرداز مهام انشا مت[illegible] استعانت دانشمند او نموده وال آن فوج جیم معاونت او تعیین نموده اند با وصف جستهای مورث وقوع این معنی موجب استعجاب گشت مراتب یکجهتی های قدیم مقتضی آنست که مخالفان همدیگر نبند اشته خیلی مقاصد را رو باستیع داد و بیش از این معهود مسطور قسم که گوشمال یافته و مجال آن پناه او اوار گشته ملک و قصبه خواهد شد حالا اگر اراده با صواب خواهد کرد و بفلاکت تام واصل جهنم خواهد گردید ما جان که بر کنار دریای جون متمرکز شد تا کبیر قوم شود که او را از این خیال فاسد جهد رار کار منع نموده باز دارند باشد که بروا و اهر گوبک او عبور فیج در تعلقات آن لبابت پناه کرد فی التحقیق از خود متصور نیست موجب تخلل خطه خواهد شد. **به رای بهار چند** در نبوالا از نوشته و کلا کیفیت بدل مراحم و عنایات حضور انور و بدافعه این همه رنج و آشوب که باقتضای گردش فلک روزی چند عاید حال بهجت اشتمال بود مفصل دریافت گشت و خاطر مشتاق بآنکه بمقتضای وفور محبت و جهشت ها از این پیشگاه [illegible] و پرده تمام داشت سرمایه سرور با محصور [illegible] الحمد لله والمنت که حالا از فروق از جهت انجام پذیرفت او فعال همواره لب ماق جمعیت و بنیان ما ارکان روزگار محروس محفوظ دارا او از انجا که حصول وقت و هم شتهای مجتاج المعانیب مشتاق تصور نموده تحریر مراسلات مسرور و بهج می نموده باشند. **به الدخلیجان بهادر** خانمهربان حم [illegible] گشت

جهت قطعه نموده الولاه اول متضمن رسید مبلغ لک برای روپیه و حواله نمودن بعزیز العقدر [illegible] و تابی شعر مرقومه که قار غیظ حواله کماشتهای جواهر مال نوشده زر بافی [illegible] درستاده فار غیظ از پیشتر البته با بد گرفت وصول ابتهاج نمود و نقل خار غیظ که بمطالعه ورزید درست بنموده و چند انموده لن ازینجا نوشته فرستاده و سخت بر شرافت پناه شیخ حبیب الدین علیخان

دکمال خدا بلد

وصول نامهٔ خواهر مل اساهو میرساند بموجب آن فارغ خطی مبارک کرده حواله اساهو نمود که تو رتابد نمودار بموجب
ارقام شریف زر باقی نشان موعود الیه ساخته فارغ خطی گرفته اید **نواب معز الدوله رجز اوزدن**
خان بهادر کرامت مفاوضه عطوفت انتما وصول بهجت نموده آنچه بموجب اظهار
آنمهربان سامل واجبات بقول نواب عمدة العالیه از واصلات سالهای مسند مرقوم خامه اشتفاق
گردیده بود مفصلات سر ابتدا امر از باقیات از آنجا که بسبب بعضی وجوهات ناچار بودن مهاراجه مند و رخصت
نواب قبله وزیر الممالک بهادر اتفاق شده تا امروز بتوقف بود حالا که بفضل الهی از آنجا رخصت یافته
در چهار پنج روز بلکهنو رسیده میشود اول از جمیع کارها سرانجام این مقدمه مقدم دانسته واصلات را
بعنوان راستی تنقیح و تحقیق نموده حقیقت مفصل معه کاغذ واصلات تبلیغ سامع خواهند نمود
مالواجب سرکار بنده هرکس که باثبات میرساند بلا عذر ایصال خواهد نمود چه ممکن که در مال سرکار
احدی بتجویز تغلب و تصرف شود **نواب مجد الدوله بهادر** کرامت صحیفه رافت انتما وصول سرور نامحصور نموده
مبنی بر وجهه درمانه میر عبد الله اخبار نویس که رقم پذیر خامه اشتفاق شده از آنجا که در کارها بوجهی
جدائی متصور نیست در رفقای سامع در حقیقت از خود دانند زیرا که بموجب حساب بابت درمانه مشار الیه
برآمده بر مسلل شده وی میرسد بموعود الیه تاکید شود که پروانه تنخواه از دفتر خالصه شریفه موافق ضابطه
حصول رقعه رقوم میرساند مشخص و سرافت پناه شیخ حبیب الدین علیخان نجدمت مستفید گردیده
بمقتضای توجهات باطنی بروفق گذارش خان مسطور در سرانجام امور لازمه شفقت و الطاف مرعی خواهند بود
نواب ... از مدتی بوصول رافت شمول کرامت مفاوضه شفقت انتماکه المقرر
فی المولد عبارت از الفت دیده و دل نیاز منزل لبریز منور و سرور نامحصور شده از آنجا که بمقتضای
خلوص راسخ از ابتدا خواهان الطاف قلبی آن ذوات بابرکات مستظهار قوی و معاد شده
بحمد الله تعالی که بر رافت اخبار صحت و سلامت خاطر نیاز مآثر بهواره مترصد و درین روزها از نوشته و کلا
... ... بدل مراحم و تفضلات حضرت پیر و مرشد بر کمال نسبت بذات بابرکات و تفویض
نجت ... عطایای اضافه منصب و خطاب و عنایات نامی و مراتب موروث ابتهاج و انشراح
بی پایان گردیده عجب الذوق و تمنا بابشر از رواج آن شگفت دنیا بمعار طراوت و شگفتگی های
جاودانی از ... ساخت او تعالی و تقدس فروغ تجلیات این شیدوصبح بهجت و کامگاری عنوان

طلوع مهر جهان فروز حیات و بختیاری و داشته مبارک و فرخنده گرداناد و روز بروز ابواب ترقی مدارج
بر روی روزگار بهجت آثار مفتوح و مفتوح دارد و نیز چون که از مخلصان صمیم منظور بوده باید او را صحائف [illegible]
مشمول توجه الطاف قدیم باشد و مهمی که در [illegible] در زیر شده تا حال او بانگهداشته او رجوع نابوده
موجبی که ایما نبود و بجا آرد مفاوضه مودت اشتمال که مشعر بر تصمیم مراتب اتحاد
و تشیید روابط و داد مرقوم خامه حقائق شمامه بود و مورث استحکام مبانی اخلاص و مشید ارکان
روابط وفاق قدیم گردید بپاس لوازم نموده و دلالت آنچه از روی نهادن ردیف مهور مسطور بود
و بر آوردن او لقلم آمده نفع التحقیق بیابان صفای محبت همان است که در کارهای همدیگر توجهی جدا
منظور نموده در سرانجام و انصرام آن از طرفین مساعی که باید بظهور رسید و [illegible] نباشد که
خلوص حسنی و روابط الفت اساس امروزی نیست و از قدیم این مراتب مابین [illegible] متحقق و ملحوظ مقتضیات
محبت صمیم آنکه نیز قدیم بلیغ باید نمود که مفهوم مکنون ضمایر در حق بود و در غیره استقالت نتوانند نمود و
سلسله اتحاد بر روز افزون آید و استحکام داشته برای کارهایی که تعلق این نواح داشته باشد
بی تکلف مرقوم نمایند و این سو هم بی تکلف بنگارش مهم یافته باشد همواره باطلاع اخبار
خیریت منهج و مسرت فرح نموده باشند برای رایان بالمرتاب در تهنیت وصول [illegible] مشمول
صحیفه الابتهاج سرور افزای خاطر مشتاق گشته بمقتضای محبت های قدیم همواره طبع منتظر ورود
اخبار صحت [illegible] از انجا که تحریک سلسله مراسلات نعم البدل مواصلت هاست و وجدان سرور
دیدارهای قدیم بار ارقام حالات صحت و جمعیت صحبت و ابتهاج ها محصور باید افروخت حقیقت بجا الیه
در هر باب سیما که از قلب [illegible] و بگرمی مجامع لاحق است بر آن مهربان ظاهر است نظر بر وثوق روابط محبت
و اتحاد که فیما بین متحقق و مربوطات [illegible] است چنان [illegible] که در بیوت لغایت [illegible] رشته انتظام کارها
بقبضه اقتدار [illegible] و توجهات شریف جمیع امور آن حدود از زیاده بر [illegible] و دلبران
صورت سرانجام خواهد یافت لیکن با وصف [illegible] مراتب که بپاس لوازم مخالصت [illegible] در هر باب [illegible]
و تا حال در انجاح امور [illegible] گشود باعث استغراب و استعجاب تمام است [illegible] منظور
احوال [illegible] که در کارها توجه بعمل نمایند [illegible] مآب حبیب الله خان حقیقت مفصل انها
دریافته چنین است تصمیم مراتب [illegible] های شریف [illegible] وثوق کمال است توقع که در هر امر [illegible] نکه باید

لاجرم

لازم به سعی موفور بظهور خواهد رسید **برای ربان [illegible]** هر چند در مدت وصول سابق بحیثیت سرمایه
ابتهاج و انشراح خاطر مشتاقان نشده لیکن بمقتضای روابط محبت و حق سنتهای قدیم و صفای
محبت و اتحاد مستقیم که طبیعت همواره خواهان صحبت و جمعیت گرامی است از نوشتجات وکلا و غیره
حضور بر اخبار خیریت و فرحت ذات گرامی اطلاع یافته سامعه را لذت نشاط و سینه را سرور و انبساط
حاصل می شود از انجا که ایصال مکاتبات نعم البدل نعمت مواصلت و موانست و خواهش بتوقع صمیم بوده نیز فهم
اخبار خیریت و جمعیت سرور افزای خاطر منتظر و مشتاق باید بوده کارهای جم سندار که تعلق بحضور
انور دارد از بارسای کار پردازان همه بهتر و درهم و صورتی که موجب انتظام آن تواند شد
بدون توجه گرامی ممکن نیست چون نظر بر صفای خلوص مصادقت و ولا از آن مهربان در هر صورت
چشمداشت مطالب عمده مطمح نظر و در کارها بتوجهی شایسته حامی و حدائی منظور است بنابرین لوازم
سعی و توجه درین امر از ذات گرامی ضرور و معهذا اسحق فهمیده و معتمد و کاردان را که لیاقت جواب
و سوال و مداخلت درباره داشته و فراست و فهمید گذارد با متصدیان شرف رسیده بآن تجویز نموده
مقرر باید کرد که در خدمت گرامی حاضر بوده بر طبق ایمای شریف بکارهای درباری پرداخته باشد
و تصدیق واجب ادا هر چه مقرر شود نوشته باید فرستاد که از اینجا دستخط کرده ابلاغ گردد
راتبه موجب ازدیاد مولد محبت و اتحاد قدیم صمیم حوالی **برای مجلس [illegible]** هر چند مراتب مصادقت
و اتحاد قدیم مقتضی آنست که همواره طریق مکاتبات مسلوک بجه بوده ازدیاد مولد مودت
و دلجوئی شود اما چون روابط وفاق درین سرا رشته ریاست احوال خیریت و جمعیت ارتباط نجابت
انجمن حضور دریافته خاطر مشتاق را سرخوش طمانیت و انبساط نموده ملکوت در منوال وکیل دربار
مرقوم نموده که از حضور مند کامیاب نواب صاحب وقبله وزیر الممالک بهادر دام ظله الله تعالی بجمعه خرج
مصالح حقیقی بجمل بوقت احوال انتهی یافته است اینمعنی حقیقت اطمینان تام که بخاطر را شتافت الحمد لله
که کارهای [illegible] خواهش بیرایه ظهور یافته وثوق کلی دست داد که امورات اینجا بهتر از
سابق [illegible] و انتظام خواهد یافت از انجا که از هم ستنتهای چشمداشت حلیت یقین که در انجاح
کارهای و مجرای مایهای مقرری بجمعه خرج مساعی حسنه بعرصه ظهور خواهد رسید **جواب عبد المجید خان بهادر**
اعطاف نامه سامی منشور اشفاق بوجه والطاف وصول نموده انتعاش سرور موفور نمود در حضور انور

والا بتعاسکا محصول ارادت رحمت مقتضای مراتب های قلبیه و توجهات باطنیه مراتب مهربانی‌ها
قدیم را بالفاظ لطف آمیز و مضامین لطف انجام مرقوم خامه الطاف گردانیده از مقتضای رسم بنده‌نوازی
و بیرون تصور نموده شکری که در جواب همه لطف و کرم تواند شد از حوصله تبیان و بیان افزون است از لوازم
در ادای این همه بذل لطف و لطف بر وفق تمنای مخلص بسیار محامد امثال بی‌پایان ظاهر گردانیده
می‌نمایند همواره در تقدیم مهام سرانجام مهمات یاوه برسانی مستعد و ذات منبع الحسنات را ملجای قوی و معاذ
مشترک دانسته از توجهات بی‌پایان منتظر صدور گونه مهربانی‌ها است در باب میرزا محمد هر روز بر آنچه
مرقوم شد تا حال احدی از کسان ما گرایسته در آنجا حاضر نمود و ما جا دیدها این مقدمه در تعطیل ماند
الحال که محمد حفیظ بسر در و شخص مذکور حاضر شده درویش بهیه مبلغ معاش و خیل نموده پروانه کذا است
و اداده‌ایم و بمداری بعلت قانون نوشتیم تقید و تهدید کا باید بعمل امده مخلص سالها حصول مرضیات که راجع
بر جمیع امور است مقدم و بکر برای کاری و خدمتیه که ایجاد نمود و در سرانجام آن نجابت و دل جانب جنبت
پناه شیخ حبیب الدین علیخان بکرامت خدمت حاضر خواهد بود از آنجا که نیازمند ارامنه اخو کرده
اشفاق و الطاف نسبت بنفس که درباره پرداخت احوال و انتظام امور موجب التماس از آنها توجهات
که سایان عطوفت‌های قدیم باشد مرعی و مصروف خواهد گردید برای [illegible] مراتب اود و اتحاد و یکجهتی
از قدیم فیمابین در میانست محتاج اظهار و تکرار نیست درینولا پروانه جناب عالی متوالی مشعر
خدمت صوبه داری اختر نگر لوحه مهام انتخاب و رفع سعادت فرحه و تقات آن تبلیغ یافته
نظر به صفای محبت و حم سینه‌های بیریا که بوجهی تام وجدانی متصور است این کار را
از خود باید دانست انتخاب هم زودتر عبور دریا نموده بسر عاملان بر محال صوبه نمود جهت مهم حضور
استقلال باید نوشت که بجمیع وجوه مطمئن و مشتغل باشند و پروانجات مهام برکه از سرکار مطلوب
باشد مرقوم باید نمود که نوشته فرستاده الله در هر صورت این کار را از خود تصور نموده به توجه جدا
ندانسته ما بین [illegible] سرانجام باید داد   حقیقت احوال [illegible]
مبارک گردیده منکشف و سیر ضمیر لطف تخمیر شده باشد [illegible]
و توجهات قدیمه بحال مخلص بسیار مرعی و مصروف شده و می‌شود مفصل [illegible]
دریافت نموده این همه الطاف و اعطاف از مقتضیات اشفاق حسیم عمیم [illegible]

ان اکرم [illegible]

69

ان ایام که هجرهای ملبوس نمانده یکی از نزار تعبیه عنایت نموده اند او رود او تعالی ولقدس سره بهم فی از ربیع
و اعیان حرف همواره فرش بهجت و شادمانی ها به حاوی دانی در نشئه مدارج ترقیات بی پایان
فایز گرداناد مخلص خود را بکمال صدق اخلاص نیازمند صمیم نوالصاحب و شفیق تصمیم نموده با خدا عهد نموده
که مدت العمر رفیق نوالصاحب و شفیق بوده در استرضای ساعی و دقیقه فرو گذاشت ننماید ان شاء الله تعالی از رفاقت
و محبتی که از مخلص بوقوع خواهد آمد زنهار از دیگران امکان نخواهد بود مهر تقدیر مخلص را رفیق صمیم مستقیم
تصور فرموده همه وجوه مراتب دستگیری ها مرعی باید داشت و کیفیت جانبازی و مراتب محبت و تودد
و مساعی موفوره شبانه روزی مخلص که با همه قلب بداخلت و کثرت مخارج صرفه جان و مال نگردیده زیاده
بر عقد و جمعیت نگذاشته در محافظت ملک بالاهی و تنبیه مفاسد و گردآوری مالی بکار برده والله
گو رسیده و مسکوت شد معروض پیشگاه معلی و نقش خاطر اقدس اعلی شده باشد تدارک بلای
این همه محنت و خسارت و جا لفت نهایی منحصر بر تفضلات جناب حضرت پیر و مرشد رجوع نوابی
بی نهایات نوالصاحب و شفیق لطف جواب خلوص نامه خلوص رسوخ که قبله گاه مرحوم را انجذبت و آرامی
و شفقت منحی بوده بر عالمیان ظاهر نیازمند که بمقتضای عنایات قدیم همواره مشمول اشفاق آن
ده خیند زاید بر سابق واعبد رسوخ و مخالصت مصمم دارد و از عنایات و دستگیری ها شرف از کونه
امید قوی و پیمان ستر که تر صد در بنوالا نوشته و کلاد فور تفضلات جناب خلافت لست بدان
با برکات و ترقیات مدارج کمالات و اقبال دریافت نموده الفقیه الواب امال و امانی و اسباب
بهجت و کامرانی هر روزی روز کار خودش گشاده و اماده یافته رشحه از ان در خبر تقریر و تحریر
امکان گنجایش ندارد الحمد لله که از ورود نیازمند ظهور نمود و فصاحت البیع در خجالت نیک که
مبتنی و باستظهار در حضور انور ندارد و ذات با برکات را در فیه احوال نیازمند برگزیده و مشمول
تفضلات جناب تجاهل ها فی ساخته او فی به شفقت و الطاف ابد الدهر مستدام و از حشمت
نموده ارباب از اغاثه مراتب حشمت و جاه گرداناد مخلص در سر انجام و انتظام کارها [illegible]
و محافظت [illegible] از دست مفاسد فسمیکه تقدیم لوازم جانفشانی ها پرداخته از خارج مبین و منکشف
ضمیر فیض تصویر گردیده باشد با وصف این همه محنت و تحمل ماتم در حضور انور با جراسر [illegible]
ندامت شمه ای بمقتضیات بعرض والله ضمیر باعث انقلاب دل شکستگی ها میگردد اگر در حضور انور

ر آمد

بعد از احتمال شدائد محن و مشاق و زر و جانفشانیهای متعدد بعنایت و شکر می نواب [illegible]

نموده انواع تفضلات جناب حضرت قدر قدرت کردیده در همچشمان ابرو و امتیاز تمام

میرسانید بصورت ابدولت ستوده صفات امیدوار دارد که حقیقت خانه زادی بدرت

ممتاز شده و محنت و مشقت ها که در سبیل تشفیا و مجادله‌های نمایان کشیده بر وقت [illegible]

معلی برسد فلانی را بوکالت دربار شرافت تقرر نموده بسعادت ملازمت رسیده باشد خواهد

شد و کیفیت مفصل خواهد رسانید **نواب [illegible] خان بهادر** از انجا که عبده بر دارنده

کمکاشتکی جنید بیله و در [illegible] اخراجات و سرای اعمال که عاید حال انها شده تا حال مجمله بعد از اطلاع

شریف پیشتر ازین نوشته تبلیغ یافته پرتو افکن ضمیر اشفاق پذیر شده باشد چون از قرار

خوارج و وکلا معلوم گردیده که نواب صاحب مشفق مهربان و عنایات که در امورات قبله‌گاه

مرحمت خان بهادر مرحوم مبذول می فرمودند زاید بر آن بر احوال احقر مصروف میفرمایند

این همه لطف و عنایت را در حق خود هم [illegible] بیداشته هر چند ادای شکر و سپاس

آن مقدور [illegible] لیکن صباح و مسا از درگاه تقدس تعالی خواهان میباشد که دولت

باید کات [illegible] الدهر [illegible] دارد و حقیقت [illegible] محنت و [illegible] جانفشانی

و فدویت و خانه زادی بنده معروض جناب [illegible] شده [illegible] موجب ازدیاد ابرو در همچشمان نواب [illegible] شد

نیل انعطاف قدیم مرعی [illegible] باشد **نواب [illegible] خان** مکاتبه طمانیت و وصول راحت نموده

خاطر منتظر را مطمئن گردانید و دریافت اخبار خیریت و حالات [illegible] موجب [illegible]

آنچه درباره صرف مساعی و بذل جد و جهد در معروض این کیفیت بجناب اقدس اعلی نواب صاحب

وزیر الممالک بهادر رقم پذیر گردیده بیشتر از انکه [illegible] مرقوم شود حقیقت احوال [illegible]

برادر [illegible] مهربان لطف علیخان که عرایض بجناب نواب صاحب وزیر الممالک بهادر [illegible]

حالات [illegible] دریافت [illegible] از وقوع [illegible] نوشتها [illegible] و اضطراب [illegible] حالات [illegible]

[illegible] لوازم [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] خواهد رسید عریضه برادر [illegible] موصوف [illegible] عرایض خود [illegible] نواب صاحب وزیر

الممالک بهادر [illegible] آنچه [illegible] لیکن حالت [illegible]

در بار [illegible]

در باب طلب ملکی باحوال حبور القدر که رفتار که اصلا خبر از رو بلری ندارد و بحلیس باحوال کسی نمیپردازد و بهر صورت
احتمال هم اندازد که دست بر سر بلا زاید بر مقدور لوازم سعه و تبرد الطهور خواهد رسید در همه حال منتظر لطیفه
فضل الهی بوده خاطر را مسرور و بشارت حسنت و همواره منتظر بوده خبر سرور و انبساط باید داشت

نواب اعظم [illegible] عنایت نامه تفضل التوده و رود فرموده مباهی و ممتاز ساخت بمقتضای
شفقت بیکرانه انچه از ورود خاطر فیض مظاهر بدریافت کسل طبیعت مبارز متعدد رقم پذیر کلک اشفاق شده
چیز انبیمه تفضل مرضی شود که سایه ذات متعالی را ملجای قویم و استظهار قوی میداند و بکثرت
که اینقدر تفقد و عنایات مبذول فرماید او تعالی ابد الدهر مستدام دارد و سابق حقیقت مفصل معروض داشته
که بنابر تخالف و تبدیل هوا و حرارت طبیعی بغلبه تمام عوارض مزاج بوده روزی چند علیل ساخت و از
انواع تکلیفات بکسر و اوجاع که نصیب اعدا باد کشیده در هولا بمیامن تفضلات و افضال حلیم مطلق
صحت و شفای کامل متعادل طبیعت گردیده مشعر اعتدال و مبتهج انشراح مزاج است و بهیچگونه اثر کدر و
کدورتی و امیخ اثر تب و تعلیل نواند بود باقی نمانده خاطر الطاف مأثر از هوا و هوس منزه [illegible] بحمدالله شکر
تقیید شده و تصدیع خاطر بوده از اخبارات احوال العرض میرسید [illegible] از انجا که دریافت صحت و سلامت
ذات فایض البرکات از مهمات خاطر فاتر است همواره [illegible] اصدار نوازش نامجات سرمایه سعادت
می اندوخته باشد

نواب اعظم [illegible] عنایت نامه کرامت ورود تفضل فرجامه مسعود و ممتاز گردانید
و از نوید اخبار خیریت ذات بابرکات سرمایه اطمینان بی اندازه بخشید بمقتضای شفقت و افضال
از انکه [illegible] خاطر فیض مظاهر بدریافت کسل طبیعت [illegible] و اطلاع هنگامه میران [illegible] و انتظار
[illegible] احوال که شرف ارقام پذیرفته بود و ظهور اینهمه اشفاق و الطاف از کمال فضل و عنایت بیکرانه
[illegible] و غیره از ذات بابرکات گذشت که اینقدر غمخواری فرماید درین ایام بسبب اختلاف هوای استیلای
حرارت [illegible] طبیعت شعله روزی چند باعث تقدعات کمال بود و اشتغال [illegible]
[illegible] علوفه زمانه احراق زده اگر بکار خانجات [illegible] و گرفت اما چون بهمه حال توسل
بجبل [illegible] لنزولت نعمات اولی [illegible] او تعالی بعارضه طبیعی [illegible] و شفا
[illegible] حاصل گردیده طبیعت بمقرون صحت و اعتدال کمال [illegible] خاطر فیض مظاهر از همه مطمئن
باشد [illegible] عوارض هم [illegible] استطها [illegible] باقی [illegible] از انجا که بدریافت اخبار خیریت و اعتدال

مزاج همواره منتظر مبانی امیدوارست که باجدار عنایت نامجات بیرایه امتنان فرایند و خجسته شد

جواب عطوفت [illegible] نوالفضائل و مکرمت مهربان فرروان مسلک تمنیت کرامه عطوفت نامه اشتمال

اشفاق که مشعر بلو انحراف طبیعت باضعاف مکامه مزاج النفس و دریافت عارضه جسمانی رقم پذیر خامه

الطاف شده بود وصول موقعه مستسر نشت بدریافت نوید صحت وصحت ذات کرامت لوازم حمد و

سپاس ایزدی مؤدی شد در همین موسم که مقام تبدیل و تخالف هواست روزی چند بکسر مشرف و حرارت

جسمانی عارضه طبیعت بوقت مسعف انواع تولیش و مصدر تکلیفات کمال بود و هم استعمال بواسر آن

در مقامهای قلوه رمانه طغیان کرده اکنون ز کارخانجات راصدفه احراف رسانید از انجا که

کارپردازان قدرت بادر هر امر هزار گونه حکمتهای بدیع مندمج و در زیر دامان سراسر امتحان وسلا

ظهور شعبه های ناملایم در حصول متمنیات ولیل است یادشن المنت الله تعالی و تقدس که بشوش واردو

انفصال سافیه رحق صحت و شفای عاجل کما ینبغی حاصل گردیده موروث صحت و اعتدال طبعیت و اتمام

فرحت و انشراح مرایلست خاطر عطوفت مظاهر از همین مقرون طمانینت باشد همواره بادر اکت

اخبار صحت و سلامت مزاج و هاج منتظر الصدور مرهونه بایصال الطاف نامجات عطوفت آیات فرحت پیما

و کامرانی ازرانی باید داشت جواب [illegible] مکاتبه بود که شرف امتحاد افزا منتور دو جانب

به دریافت اخبار کسل طبعیت در هنگامه طغیان انجم مرقوم خامه وفاق شده بود مسرور با محصور افزود

وانچه ذکر رفته بود باطلاع احوالات از مفصلات حکمت و ولد بیریان تصور محفه درین ایام بسبب اختلاف

هوا که روزی چند حرارت جسمانی بعارض طبیعت شده بود و صدمه آن هم دو اکثر کارخانجات رسیده

اما چون همه حال نظر بر فضل الهی است عافیت این همه عوارض بخیریت انجامیده و اغتدال طبع قرار

سایه انتعاش ظاهر و باطن گردید الحمد الله و المنت که امحال الغایات او تعالی شانه صحت و شفای

کلی حاصل است در باره تمشیت و تنظیم امور حالکیر ده تحریر رفته بود چون در کار مهمی چندانی منفعت نبود

الحمدالله تمت حال لوازم امداد و اعانت که باید بظهور رسیده و حال اثر سعید حاصل است و خود نیکی

مطمئن باد پیوسته همین منظر قسم مکاتبت بود و داشتار بیت مبتهج و مسرور باید بود جواب الطاف

الطاف نامه مشتمل شفقت بها و وصول الطاف فرجام رمز بدلیه النفات و انشراح

خاطر افروز قسمت بیم خاطر اشفاق گردیده حقیقت فی ونسبت خاطر اوی موزیت بهیده و سیکا بکیسه و مرا

جانب

آن توجه التفات و محبت ورود آید که [illegible] و الا در انتظام ملک و تمهید اشتغال تقدیم [illegible] بنده و مرشد
بدیعه توجهات کرامت مقصد اسعافکان جناب مقدس کثرت بذل اینهمه عطوفت و کرم تخصیص ما از
کمال شفقت و الطاف قلبیه و لوازم رافت و مهربانیهای باطنیه و روابط صحبت و مراسم سابقه
که قبله گاه مرحوم را بکرامت منجذبت متحقق بود و صرف دستگیریها شده بر ضمیر کرم التصمیم روشن و زیاده
از آن در مراتب خلوص رسوخ مستعد و از اینده مصدر عواطف و توجهات بی‌پایان بوده ذات
کرامت را استظهار قوی و [illegible] می‌دانند و اقتضای طویت توسل ذات با برکات نمود و تصمیم
نیت شکری که در خور اینهمه بذل کرم تواند از احاطه شرح و بیان افزون تکلفات که تعویق در وقوع
سانحه ناگزیر قبله گاه مرحوم لاحق حال نیازمند اشتمال است بر خاطر عاطر مبین [illegible] و نه انور بسبب [illegible]
و قلت [illegible] و کثرت مخارج مبتلای انواع [illegible] شده اید حالا که بعنایات الهی تتقدرات با [illegible]
مستعطر شده هر چند قوی که ضعایف ایام ناصیه بهمه نقص امور شده تبدیل یابد و در باسم لوازم حسن خلوص
و در وافقت و [illegible] مهمل نگذاشته تقدیم مراسم خدمات و ترددات بیان مصدر توجهات و از انجا که
با عطاف عمیم [illegible] انواع مهربانیهات بمقتضای کرم بخشیده درباره پرداخت و رفاه احوال
نیازمند مآل شفقت و التفاتی که باید مرعی و مصروف [illegible] باشد و از جناب [illegible] تفصیل مراحم
و عنایاتی که موجب [illegible] این [illegible] باشد سربلند بها و اسطه [illegible] برود [illegible]
ارزد [illegible] وصول [illegible] اشتغال [illegible] سرمایه حصول احتیاط

جواب [illegible]

روحا [illegible] ذریعه استعجال و خامه سرور کار [illegible] نیازمند [illegible] خاطر [illegible]
اخبار خیریت [illegible] منتظر و مترصد میباشد و از انجا که بتر فهم احوال نیاز اشتمال اهمال راه یافته [illegible]
[illegible] لذا [illegible] یافته باشد لیکن از انجا که [illegible]
خلوص [illegible] محتاج [illegible] طاهر است [illegible] همه حال [illegible] و استظهار قوی میدارد
[illegible] عمر و درجات کرامت [illegible] زبان و [illegible] شفقت و الطاف قلبیه
و محبت و [illegible] باطنیه است از استماع [illegible] منصب [illegible] خالصه [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] شادمانی [illegible]
[illegible] نوبهار [illegible] شگفته و خندان شده [illegible] و مبارک [illegible] خجسته و مبارک گرداناد
حقیقت احوال نیاز اشتمال معتمد [illegible] مفصل گذارش [illegible] توجهات قدیم و [illegible] صورت [illegible]

اشفاق و الطاف است مترصد که بمقتضای عطوفت و التفات و بزودی باتصال تحفه نامجات سراپا
سرور نامحصور از راه مستد باشد جواب تمتع بوده و بیرا موجب وفور سرور خاطر
ارباب مراتب حاصل سنیها و صرف مبالغ در انجاح امورات که مرقوم بود مرحمت و شرافت پناه
شیخ حبیب الدین علیجان مفصل گذارش نمود فی الحقیقت بوده و اتحادها که قلبی مقتضای
این همه احیای لوازم حاصل سیتها است و از محبتها که ساخته زیاده برین چه تمدادست هرگونه خاطر
نشان باشد از سرکار نواب صاحب قبله امیر الدوله بهادر که گذارش نموده بود مسموع شده باشد
که بسبب اکثر رعایات تا حال بودن حاصل شد از حضور نواب صاحب و زیر الممالک بهادر اتفاق نشد
و بنا بر ضرورت انقدر توقف و تعطیل بمیان امده و الاده بر هم نشد چنین فارغ خطی که کار پردازان
سرکار حواله گماشتهای جوابرنل صاحب نموده اند مضمون تسلی و مطلب ورثت بیدار دلمداد اینجا
بمضمون که باید نوشت نموده و درین نمونه فرستاده شد بموجب آن فارغ خطی مرتب ساخته حواله گماشتها
جوابرنل صاحب باید نمود که احمال چون رسیدن حاصلشد انکو اصورت گرفته هرگاه فارغ خطی
حواله صاحب نموده بشود زرها که باقی بدون کارمیان الیه رسانیده فارغ خطی گرفته همواره بنمط
بنجویر اخبار خیریت سرور خاطر دانسته جواب نامه برادر عزیز مهربان من ابرین درین روزها
رقیمه محبت انتما سرور افزای خاطر شد طبیعت همواره منتظر دریافت اخبار خیریت است برخلاف
مافی الضمیر رقیم مکاتبت موجب وفور سرور باید پنداشت بیش ازین بمقتضای محبتها نکتچوره مرغ
جنگی که بموجب طلب فرستاده بودند ماده در راه تلف شد و نرکه در اینجا رسید قسمی خاطر محبوب
وخاطر بود نبود دریغ که شنیده شد که مرغان مهولیسر قسم اول در کارخانه ان برادر عزیز یکتا هستند
از محبتها بسیار عجب است باانکه رغبت خاطر اینجانب به این جانوران مهر معلوم است این همه را سرمایه
بهجت خاطر گردیده مهر صورت حال مرقوم خامه محبت شکر دیده یک جوره مرغ مهولیسر فی الجمله اگر ببل
بحمد الله ابلاغ باید داشت وانمود سازد بعه انبساط خاطر مد اشته بوجهی
دوجانب بلکه این چیز ها از محبت عزیز باید دانست در حضور نکه مرغ مهولیسر
بجه ان الله ضرور ضرور تبلیغ باشم گردد که موجب کمال انبساط خاطر خواهد بود بهار زر ثابت سپاه علام
محی الدین علیجان را اجرای بهای کار فرستاده شد و رخت مقدمه جحکوم بخاطر نباید اورد
که از اینجانب غفلتی بر نخواهد بود هر چند قسم اول و دوم خواهد رسید سرور نامحصور خواهد افزود
بجه اول است

آنچه از مهربانی زیاده [illegible] سادات یافته بالله   مکاتبه بود در انتما الطاف نامه نواب القاب

نواب صاحب مشفق مقرب الحضرت نواب بهادر سرمایه مسرت و ابتهاج خاطر افزود آنچه از مراتب خلوص
مودت و صفای موالات قدیم که در حضور قبله مرحوم موجب ازدیاد و سبب اتحاد گردیده مرقوم بود از همعنی
بیان آنکه بتحریر در آید زاید بران همواره مرکوز خاطر است و اظهار آن سند انضباط مبانی بود و والا
در هر باب هیچگونه در هیچ امر سابقه هم [illegible] و جدائی متصور نیست و زیاده از سابق حسب [illegible]
در سر انجام کارها از آن منظر نظر التوجه مقدس رسیدن حقیقت فدوی و خانه زادی موروث بنده
درگاه و تقدیم خدمت و جانفشانیها در انتظام ملک و رفع [illegible] مفاسد بذریعه نواب صاحب و حسن [illegible] انمهربان
مورث انشراح و انتعاش فراوان شد الحمد لله که این مراتب محبت هم [illegible] چنانچه باید بعرصه
ظهور رسید تکلیفاتی که بعد سانحه ناگزیر قبله مرحوم کشیدند نواب صاحب و انمهربان مفصل ظاهر
در جواب [illegible] نواب صاحب [illegible] از همعنی سمت ارقام پذیرفته از انجمله توجهات نواب صاحب مسطور
[illegible] انواع مهربانی و دستگیری [illegible] و [illegible] انمهربان وثوق تمام مقتضای محبت هامی
[illegible] در سرانجام کارها [illegible] صرف سعی و جهد باید نمود که حقیقت حال [illegible] بعرض اقدس رسید
و از جناب عالی [illegible] بتفضلاتی که موجب رفاهیت و پرداخت احوال [illegible] و همچشمان خواهد شد
ممتاز [illegible] باشد انشاء الله تعالی در باب لوازم محبت و رفاقت نواب صاحب دقیقه فرو
گذاشت نخواهد [illegible] خطی که متضمن حقیقت [illegible] اینجا [illegible] املا [illegible] نموده بودند
[illegible] در آمد و مضمون مرقومه حرف بحرف [illegible] شد و در عالم هر چه از نیک و بد بظهور
[illegible] همه از تقدیرات الهی است و هیچکس را در آن اختیار نیست [illegible] صورت [illegible] الشهادت
نوشته آمد از باب مرضی حضور انور و نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر بوجهی انحراف ندارند
فی الحقیقت [illegible] سرمایه شعور [illegible] مهابت [illegible] بجمیع وجوه عاقل و دانا
[illegible] بجمیع مراتب [illegible] در هر چه اتباع امر و اقبال مرضی حضور اقدس [illegible]
نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر [illegible] بوده باشد [illegible] تجاوز و تخالف نوازند و در همه حال
باین معنی [illegible] موجب ترفیه جان و مال [illegible] که جمیع کارها [illegible] مندرج است از طرف
[illegible] الله تعالی [illegible] جمیل [illegible] امداد   فتح جنگ [illegible]

ساکن نبکرسر ارحنده ی با سید اصغر علی کنری ذات و نسبت در میان داشت لعد الفصل بیست هزار
روپیه بذمه ساهو مذکور باقی بر آمده ... البته را ادای آن حاضر و بهیچگونه تنخواه و بحوالهء مدار دلکین سید
مذکور او را در قید نموده مبلغ سه و سی هزار روپیه میخواهند از انجا که موجب البته در سرکار نواب صاحب و قبله مغفور
از سال قدیم داشت نظر بر قدیم پروری این مقدمه در حضور نواب صاحب وزیر الممالک بهادر در ظاهر شود
و قسمی توسل مبذول گردد که هرچه از روی حساب واجب ذمه ساهو مذکور باثبات رسد بعد واز
قید خلاص یابد
شهامت و ولایت منزلت اعتضادا مهربان همواره مشمول مراحم الاله باشند
درین روزها صحیفه مسرت افزا موجب انشراح خاطر بنظر رسیده و ازینجا که در تحریر رقیمه الوداد راه عیب یافت
آن بود که راجه نولرای متوفی از قنوج باراده مدافعه افغانان عبور دریای گنگ نموده استعجال سامیم
طلب داشته چنانچه نظر بر ضرورت وقت با وصف شدت باران و طغیان دریا و انهار از ینجا روانه شده
از جون بمفاصله چهار کروه از دایره گاه راجه بسطور رسیده شد لیکن پیشتر خورده های لشکر
راجه از ان طرف رسیدن گرفتند و خبر شکست لشکر و کار آمدن راجه مفصل معلوم شد و اکثر سرداران
عمده زخمی و نعش راجه در انوقت رسید ناچار چون وقت از دست رفته بود و در پیش نیشته [illegible]
ندانسته و محافظت متعلقان و ناموس راجه را که در قنوج بودند ضرور [illegible] انگاشته ازانجا معاودت
نموده از قنوج جمیع مردم و قبایل و پسران راجه و دیگر سرداران را معه نعش راجه همراه گرفته
با احتیاط و محافظت چهار و نیم [illegible] و زیاده اگاهی [illegible] از گذر [illegible] دارد رسیده [illegible] و از
عیال و اطفال راجه بارادهء الله آباد عبور گنگ نموده [illegible] شد از [illegible] کوره [illegible] رسانیده [illegible] از انجا که
نامه و دریافت اخبار خیریت آن اعتضادا همواره طبعیت منتظر و مشتاق است بر مکاتبت و اعلام احوال
صحت [illegible] و [illegible] مسرور باید و رشته زیاده بر قیم [illegible]
نواب صاحب و مشفق مهربان [illegible]
[illegible] آن [illegible] سابق متواتر با ارقام حالات پرداخته و مفصلات [illegible] و کلامات [illegible] گردید
[illegible] مراتب اشفاق و الطاف که نواب صاحب و مشفق بمقتضای رأفت و عطوفت [illegible]
مبذول [illegible] شو و کلا دریافت [illegible] گردید [illegible] آمده [illegible]
از انجا که توسل [illegible] نواب صاحب و قبله [illegible]
احیای تفضل و [illegible] قدیم نموده مخلص را [illegible] عقیدت کیش [illegible] باشد [illegible] توجهات [illegible]
[illegible]

73

لیکن نتیجه‌ای انجام و انعطاف میباشد حقیقت بر همی کارهای اینجا لسبب تمرد و خیره گی جیلهای
معهود که مقتضای شور بختی است از ارجاع و انفصال معاملات بمیدان بودن مخلص از چه راه برای
این کارها و محنت و تیره و شبانه روزی در مصلح روشن و ظاهر حصول گشته اخبار متوقعه بگوش این ایام
رسیده زیاده بر سابق هنگامه پرداز فتنه و فساد اند بسبب این هنگامه‌ها جمیع زمینداران جنگله و صوبه
از اوای با نواحی پیچیده هوای نفسانی شقاوت در سر پیچیده اند و شورش عظیم در این نواح بلند
شده هر چند مخلص لکارهای بالای از جانفشانیها قصور ندارد ولیکن در چنین هنگامه‌ها صیانت ملک
و حفظ آبرو بدولت فضل او سبحانه از حضور انور برای نگاهداشت رجوع نموده و در سوال متصدیان حضور
از تاریخ یازدهم ربیع الثانی داخل سرطرفی نموده بهم جمادی الاول بوکلا اطلاع کرده اند دهم ماه از
نوشته وکلا بمخلص خبر رسیده اگر چه در این وقت هنگامه نظر بمحافظت ملک سرطرفی اینها خارج از صلاح
دولت است چون خاطرها چنین رسیده متعاقب یا چاری نیست در صورت قریب بنگاه تفاوت ایام که زیاده
هر یک لکهه روپیه طلب الیشان میشود و میان می آید و مخلص از عهده این قسم جایتها نمیتواند بر آمد چون
مخالطه بذات با برکات با کسی توسل ندارد متوقع است که در اینجا عهده برای مخلص از چنین خسارت
و رفع تقاضای سپاه و حفظ آبرو تواند شد توجه عمیم مصروف کرده ایام جمعیت
مستدام باد

رفعت و عوالی پناه عزیز القدر علیقلی خان حفظه

الهی باشند یلیاس ثبت باقیمانده از تاریخ ششم اینجا روز پنجشنبه سواران خبر رسانیدند که ان رفعت
پناه را اینجا با جنگ و جدال دست و گوشمالی داده دلیرانه تقدیم رسید جماعت متحدد تا تاب
نیاورده آواره صحرای فرار گردیدند بوقوع امر این شایسته موجب تحسین و آفرین فراوان
از برجوات با لسنه النوری الغیبه طبیعت خرم و مسرور شد الحمد لله والمنت که اشقیا منهزم و
اولیای دولت قاهره مظفر گشتند و آنچه دل میخواست بمنصه ظهور جلوه گر شد باید حقیقتها
جمعیت مفصل بر نگارند بهم رسید محرم ۲ نگارش یافت

سیادت و رفعت نشان

یعنی عوالی دستگاه ... والا باشند عرضه رسیده با نقل پروانه حضور میمنت موفور که
... و حقیقت دیدم بمطالعه در آمد تفصیل تقسیم که از حضور ارشاد شده
... در سوال شده بابت ... ارخاب ... دوام اقبال

بنام اینجانب در سعادت هر موقع حسابچه باب در حقیقه که داشته ارکوز اکوج نموده بلند بشنید احیون مشاه
عبور پیوریا در یبن الن الله لعالی در شعر ب الفلح رسیده میبود اگر در ینجا اتفاق میان انوج شایسته مهر مسند
معتمد ام مقاصد چه قدر بدار ید که مصدر یگانه پرواز می توانند شد بخاطر جمع در احکام امورات باید پرداخت
باشون صفا ی رسوخ از قدیم متحقق است و همیشه کار ها با باب سرکار لوازم مرافقت و اتفاق ملیح نظر باید داشت
در اتفاق بعد یکر کار های طرفین انتظام پذیر و رساله تحریر یافت
رفیع ویعی الی پناه در خطوط الهی با اشفتند
از عنه تبرام حالات سرور افزای خاطر شده اند هر چند در همدت این طرف کامی در هیچ مقدمه مرقوم
نکردیده لیکن چون صفای محبت های آن رفعت پناه همواره نصب العین و مرکوز خاطر در همه حال و ایام
مراتب وفاق ملازم است و منفعت طبعت آینده بر خلاف هم گذشته متحیر اخبار موجب مزید انتعاش باید بود
مراتب رفعت پناه ظاهر است که خاطر تماشایی مرغان میل کلی دارد در یکلاف قسم له خاطر خواه قابل بپسند باشد
طبعت از تماشای آن مسرور شود و اصلا نشده است لیهذا نگارش پذیر میگردد که هم جوره مرغ خیالی که بلی کلاه
و دیگری میانه باشد از هر جا که به دو اتوانند قسم اول و پسندیده بهم رسانیده و اگر در ان رفعت پناه باشد
از نزد خود خوب و بهتر امعان نموده حواله سیاعت کیاه غلام محی الدین خان نماید بخود که منازل انجا
نقیر رسید و سر انجام انمقدمه هم موجب کمال خوشنودی ما نباشد هر گونه تردد و تلاش که در سعی
حرو حرو ر ابلاغ باید کرد و از مرغان خبکی بدبله که چهره را اما هم بود و نیز خبر باید گرفت اگر در جای پیدا شد ازهمه
مهار جا که از انها اطلاع یابند هم جوره قسم اول که بلکه جوره کلان و هم میانه باشد گرفته تا یند و گسال اگر نزد
صالح الدین موجب است آن رفعت پناه هم جوره تقسیم که میانه و کلان بوده باشد الله الله هر سه حواله خاطر نموده
نمایند انمعنی باعث کمال خوشنودی باید دانست زیاده چه تحریر در آید
خان عالیشان عمو ای
شان همواره مورد مراحم والا باشند از عنه خطی مصحوب محط سرور افزای خاطر شد اگر چه صفای
الکه حفاظ اصلاح رسیمات نیست لیکن چون طبعت مشتاق اخبار انجا شد بهر قسم احوالات موجب نظر باید داشت
خالق مقتضای محبت مرغان جنگی که الحال عنوا کشته بود فرستاده دل متحاوز است تحفه و قسم اول بود و بدان انجا
رفعت انجانب بتماشای این جانور است لهذا مرقوم میشود که هر جوره مرغ جنگی بلکه کلان و هم میانه باشد است پیدا
قسم اول و تحفه و بهتر و انتخاب و چالاک و سرکرده که بهتر از ان دیگر نتوانند بود و طبعت از تماشای مشخوط
و مسرور شود البته ضرور بزور یافته فرستاد که موجب کمال انبساط خاطر خواهد بود زیاده چه نگارش نمود

استصوابی حقیقت اینجا از خارج مفصل دریافت میشده باشد که از ابتدا تا انتهای وقت
صحبت و تردد و اینکه مناسب مصلحت و وقت مفید کار سرکار تواند شد حقیقت بعمل آمده و می آید بعد از معاودت
للهوردی رسیدن الله آباد و درد افواه و شیخان و غیره چون احمد خان مقهور بمواضع های فاسد از قول بلوچ ها
رسیده اراده الله آباد مصمم نمود نظر بر احوال فوجی که همراه است بچندین وجوه مقرون بصلاح نبود
که پیشتر رفته مقابله نموده شود که شاید اگر تدبیر نماید باعث کمال سبکی و برهمی کار میتواند شد ناچار
بمقتضای صلاح حالت وقت و تدبیر محافظت قلعه متحصن و البته لوازم توپخانه و غیره و قلعگیان جنگ باش
بالکلیه مستحکم نموده جا بجا برج و باره بمردم معتبر حواله ساخته و مابین بنیه و دروازه از محاذی اربیل تیار
نموده بهیر و بنگاه در اربیل گذاشته بهمه جهت تشنید کرده حال مقهور بالله آباد رخت ادبار کشید چون
تدبیر کارها از همه شود درست بود حرکات بد نوعی اشقیا بیشتر فریفته می شد روز بروز جهت مقابله لشکرها
مستعد و مصلح آماده میباشد و خود در جزیره قلعه و بهیر و بنگاه لشکر و تعین نمودن چوکی های
مستحکم به دقایق عبور و احتیاط تمام قسمی که باید لوازم حزم و احتیاط بجا می آرد بفضل الهی همه کس
بهمه وجوه مستقل و مستعد اند جماعه مقهور القدر جرات ندارد که پیشتر قدمی تواند نمود اکثر احدی
باحلی کرفتن نمود از میتوان از دست فرا اولان فوج با کوههای توپ ادبار به صحرای عدم میکردد لیکن
لوازم تردد و احتیاط بعمل آورده و خودداری نموده جنگ صف نمودن محض بمقتضای صلاح وقت
نظر بر کار سرکار است و الا تا حال هر حالی که است بتقدیم میرسید و حالا فدویان سرکار همه جانفشانی می آید
با وصف اینهمه حرکت انداختن و دلسوزی بکار سرکار که لله الحمد مردم اینقدر مات اینجا وقتی و دیگر معروض داشته
مزاج مبارک متغیر میسازند از تو قلمو چه و نیز نکبه روزگار تصور نموده میشود بهر صورت از انجا که در رسوخ
فدویت و اخلاص حضرت العالی بسر مو قصور ندارد و بجانفشانی از جان و دل مستعد و حاضر است بالله تعالی
تا جان در قالب دارد لیکن بمقدور در هیچ حال از محنت و تردد و تقصیر نخواهد بود حسب الحکم حضور القدس
بدیوان بنه و راه جوانب اینقدر مرا قسمیکه مرتب خاطر حضور باشد باید نمود که معروضه عرضی بتصور بکرد
در باب این معنی موجب استحکام اینجا خواهد بود زیاده مرقوم نیافت
مرقوم شد
تمنا باد برای معاملات چند بلهادر بیرون مشهور الحرام وشش چون بکافه و شورش اشقیا محالات حکیله و لواحق
فتنه و فساد بلند ساخته اینها لیکن از محاسبات نمودند مقدمه و معاملات بر اینکه مذکور بچندین وجوه است

صورت عمل گرفت تا جای بحرم شنیده شد تادیب مقاهیر ضلالت جنگله از اینجا کوچ نموده در قصبه نهتور رسید [illegible]
سکهه نور و متعلقه پرگنه جاجمو که بقبضه برداری کفر کیشان مشهور و ضرب المثل شده اند بار از آنجا بداعیه
هنگامه برداری اجتماع جمعیت کثیر نموده در مسیر آن اطراف فوج وافر فراهم کرده رعایا را اغوا
[illegible] از مالکان رهی بار داشته بداعیه تصرف دهات و قرب جوار هنگامه عظیم برپا ساخته بودند و فوجدار
سابق با وصف افواج شایق که چهارده پانزده هزار سوار و سامان توپخانه بسیار همراه داشتند کاهی دفع
نتوانستند اینجانب نظر بر محافظت ملک پادشاهی تکیه بر تائیدات الهی و اقبال بی زوال شاهی با جمعیت همراه
بر سر آن مخاذیل تباهی مآل پیش از طلوع تباشیر صبح پیرامون آن سر لوه رسید مقاهیر مقهور که بوفور
وفور جمعیت و استظهار ساز و برگ بر فوج فیروز غافل [illegible] بودند بلطیفه غیبی
گوش نصرت از گران خواب غفلت بیدار شده مسلح و آماده جنگ با چهارده پانزده هزار سوار و پیاده
بر فیل [illegible] پیرامون برآمده بمقابله و مجادله پرداختند و میداران و دهات آن نواحی که [illegible]
و موافق با ناهنجاری [illegible] داشتند با جماعه کثیر جهت کومک و اعانت [illegible] از هر طرف [illegible]
نموده فوج ظفر موج را مرکز وار در میان گرفتند و طرفین [illegible] توپ و تفنگ و تیر و باران [illegible]
قتال و جدال اشتغال یافته بهادران فوج ظفر موج تحسین [illegible] دین پروری که کافر کشی [illegible] و جلادت
و مردانگی داده بسیاری را از آن طاغیه باغیه علف تیغ شمشیر آبدار ساخته بدار البوار فرستادند چون اکثر و فور
[illegible] اشجار جنگله [illegible] خار دار [illegible] دشوار گذار که عبور [illegible] دران راه
دشوار [illegible] و مجاهدان ناموس [illegible] کافر [illegible] و دشمن [illegible] از اسپان فرود آمده [illegible]
زده [illegible] بلند ساخته اندرون جنگل در آمدند [illegible]
و جنگل [illegible] بعرصه ظهور رسید و قریب [illegible]
[illegible] بهادران لشکر اسلام داخل جهنم گردیده [illegible]
[illegible] السیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
رفعت [illegible]

[illegible]

که در رقعه مفصله در انبار رسید و جمیع مقدمات را که از تحریر آمده بخدمت راجه صاحب مهربان ابلاغ شده بود مشروحاً
گذارش نموده بود مراتب محبت و جوشهای آن رفعت پناه که در کوشش سرانجام و انتظام امورات اینجانب
مزید بر حرف ساعی و حسن جهد بظهور رسید تفصیلات ظاهر ساخته مسرور و مبتهج گردانید فی الحقیقت اینجانب
را نظر بر صفای و وفاق آن عواطف پناه از همه کارها به اینجانب طمانیت و جمعیت تمام است یقین میداند که تمامه
امور انتظام بحسن سعی و جهد موفور محبت آن رفعت پناه است در مقدمه ایصال زر باقی که از
خدمت راجه صاحب مهربان تقید و تاکید بمیان آمده اینجانب را از خود ساعی از آن قلمرو بد مهر عقوبت
بنت و باحال و در تبلیغ زرها اهمال نشده چنانچه هنڈوی مبلغ یک لک روپیه پیش از رسیدن مشار الیه
بنابر سرانجام ابلاغ یافته رسیده باشد تتمه را هم سرانجام هنڈویها ساخته در همین روز ان شاء الله تعالی
بمعرفت رفعت پناه شیخ محمد حافظ را با هنڈویهای کاغذ جمع خرچ روانه آنجا نموده می آید اینجانب را
با حسن استرضای راجه صاحب مهربان بر جمیع کارها مقدم و حفظ این مراتب بر لحظه مطمح نظر بفضل الهی
تا مقدور در هیچ امر قصور نشده و نخواهد شد این همه مراتب و مدارج مفصلات بخدمت راجه صاحب مهربان
هم رقیمه بدیر گشته آن رفعت پناه غیر معقول ارسته گذارش و خاطر نشان نمایند در مقدمه پرگنه اکبرپور
بیر بموجب ... از اینجا مهابت سنگه قرار داد سه شنبه ۲ شهر ۱۱۵۵ بمیان آمده معلوم شد بنابر آن مهابت سنگه
را رخصت اینجا نموده و آنچه باید بمشار الیه گفته [illegible]
رفعت و عوالی پناه دیوان لانجپی در حفظ الهی باشند بموجب نگارش راجه صاحب مهربان مردی فهمیده
و کاردان را بنابر بندوبست محال جاگیر نواب نجم الدوله بهادر پرگنه اکبرپور ... فرستاده شده بود
که جابجا جاگیر علحده نموده در حمایت یک عامل درخواست شده نمود در رقعه ... راجه صاحب
مهربان بود یاد نموده شد مشار الیه بغور رسید قلعچه مستحکم و مصالح بسیار اصلاح ... و جواب
سوال در تخت بمیان آورد معلوم گشته بدون تنبیه واقعی روبراه نمی آرد چنانچه عرضه سنجی که بابت کار
نامزد شده ... و ... و آنمعنی را در خدمت راجه صاحب مهربان ارقام نموده این رفعت پناه
اگر مناسب دانند عرضی ... بمطالعه راجه صاحب مهربان رسانند در صورتیکه تنبیه او مطمح نظر راجه صاحب باشد
از آنجا ... بانجانب توپ ... با فوج زودتر رسد که در تنبیه او بکار آید جواب اینمعنی
زودتر باید فرستاد زیاده چه تصدیع بافت عطوفت نامجات راجه صاحب مهربان

متضمن تاکید تبلیغ شدوبات بتاکید و مبالغه تمام وصول اتفاق نموده اینجانب را بی آنکه از منعی تحریر و ابلاغ
از خود برانگیخت و سر روز تردد و تعقیب انصرام فقره لاحق میباشد که ساعتی بل لحظه اصلا تغافل و تساهل در میان
نیست هنوز مبلغ یک لک روپیه حواله سواران شده خوانده رسانند متعاقب شدوبات دیگر محجوب
تحصیلداران سهنگه الحاح [illegible] باید و در عرصه دو قدری توقف شده باعث آن بود که زمینداران برای انفصال تحصیل
فراهم بودند و تحصیل زر توقف داشت و معهذا فی الجمله حرارت در عارض طبیعت بود حالا به فضل الهی
از تحصیل الفراغ صورت داده اکثر [illegible] شدوبات متواتر خوانده رسید اینجانب را بهیچ جهت از پی
تدبیر تغافل نباید داشت و انچه فیما بین مفصل بخدمت راجه صاحب مهربان گذارش نموده تهمان سنگه
را بموجب ارقام آن رفعت پناه رخصت نموده که انچه سر انجام جمیع کارهای اینجانب متعلق باو [illegible]
است و ارقام سامی آن رفعت پناه هم قسم طمانیت خاطر [illegible] البته برای یاد دهی خاطر خواهد بود

بامراود در بنولا صحیفه الواله متضمن شوق و آرزوی دریافت خبر خیریت و انضباط مملکت و صحت ذات سامی قدوم
بخدمت سامی رایان صاحب [illegible] کردیده و [illegible] یافته که کارهای اینجانب متعلق حضور پرنور است
همه [illegible] بمقتضای محبت و اتحاد صمیم مراتب لوازم سعی و توجه در این امور ضرور و معهذا [illegible]
و کاردانی را که لیاقت جواب و سوال و مداخلت دربار داشته باشد تجویز نموده بعهده وکالت
مقرر باید کرد و تصدیق مواجب او هرچه مقرر شود نوشته باید فرستاد که دستخط کرده ابلاغ کرده
[illegible] که آن خصوصیت دستگاه [illegible] مرسله بخدمت گرامی رسانیده اظهار اشتیاق و تصمیم روابط
خاص و اتحاد که از قدیم الایام فیما بین متحقق و مربوط است الحال با این دلپذیر گذارش نمایند و در حال
مقرر نمودن شخصی بعهده وکالت دربار تعمیل ارشاد دلپذیر رفته گذارش ساخته هرگاه که مقرر نمایند
تصدیق مواجب هرچه مقرر شود و مقرر کنند که دستخط نموده فرستاده شود و از حقیقت رد و بدل
[illegible] مطلع سازند ورای [illegible] پناه با خلاص اقتضای رای کونایل رام در
حفظ الهی باشند حقیقت [illegible] اینجا هر روز متواتر گذارش پذیر میشود در باب [illegible] شده باشد
امروز خبر رسیده که فوج افغانان بقصد الله آباد تا فتوح رسیده و بنگاه [illegible] منصور [illegible]
طرف مردم محل خاطر در تردد بیشتر بر واضحات [illegible] بلوند سنگه و [illegible] رسانند
[illegible] بهم مبالغه نوشته شد بعض [illegible] معتبر [illegible] البته فرستاده خواند

و سوال انچه درین باب نموده بود الا الاستعجال موجب رفع پروانه معروف شخصی که مصلحت چنانشد با مردم معتبر
فرستاده با اشیا انچه مقدمه را مستحکم نمایند که جمعیت الشان همراه کرده مردم محل را به نیابت بسپارند
انچه را انقولقرار نچه ساخته مهیا و مستعد باشند که هرگاه خدا نخواسته هنگامه رود بدر روانه حصار گردند
چون مقدمه ناموس بسیار نازک است اصلا تعطیل در میان نیاورده و جواب سوال با اینها انچه ساخته و مستعد باید
بود قریب یکصد و بیست نفر پیاده و پانزده سوار بالفعل به ڈیوڑهی موجود اند و دیگر هم بالقصد
و یکصد پیاده نوکر نگاه دارند و درینوقت اصلا صرفه اخراجات نباید نمود که مال التصدق اندرون
در توشکخانه قریب چهار هزار روپیه نقد و شش هزار روپیه بلکه زیاده را جنس طلا و نقره الات و غیره
خواهد بود و دیگر مال هم هست و معهذا ینجا ده روپیه الکریمی گره ساهو هندوی و [illegible] برای هندوی
ده هزار روپیه دیگر بدفعات متفاوت میرسد این همه مال و متاع که مردم جمع میسازند برای انست که روز
حفظ ابرو کار آید که بوقت بکار آید چنانچه از چنین وقت دیگر کدام وقت نازک خواهد بود که محافظت
ناموس و پاس نام و ننگ در میان است اصلا نقصان این چیزها نظر نکرده بوقت روانه حصار گردند
از ممر وزارت پناه قدیم بخدمت سرکار اند و حق نمک سرکار بر گردن ایشان است درینوقت از مقدمات
که گوشزد شد اصلا اغماض و اهمال نورزند و پاس محافظت ناموس را اهم تر از جمیع کارها تصور نمایند
اگر بار بردار کم باشد بر این اندیشه نخواهند نمود که این اشیا را چه قسم گذاشته شود هر قدر بار بردار باشد
از اسباب ضروری همراه گرفته باقی در قلعه بگذارند اگر بهم رسیده هر آنچه چهار ده یکی را به پانزده روپیه بهم رسانند
و صرفه خرچ روپیه نکرده بردوش [illegible] نیارند و تکمیل نگاه دارند که هنگام ضرور تعذر بار بردار هم نمانند
هرچند که اندرون قلعه هم برای استقامت بهتر است لیکن نظر بر آنکه در اینجا این قسم شخصی که شایان
قلعه گیری و محافظت قلعه باشد متصور نیست و هرگاه که اندرون قلعه استقامت باشد بوقت
ضرور برآمدن دشوار باشد این اندیشه رفتن به حصار را اصلح میداند وزارت پناها
با خلاص اعتقادی سلامت گوپال رام در خطوط که پیشتر ارسال شد [illegible] سوال [illegible] دهم ماه مبارک [illegible]
جمعه چهار گهری [illegible] گذشته بنظر در آمد حقیقت دریافت شد از رسیدن دانسته [illegible]
نواب [illegible] ساختن [illegible] نگارش یافته [illegible] در [illegible] روز [illegible]
رسیده [illegible] باید که [illegible] وزارت پناه [illegible] بجانب [illegible] حال را اندرون

قلعه اقامت پذیر گردانند و فیلان وغیره کارخانجات شاه و باقی قلعه نگاه دارند بعد از ان بحضور پرنور رسیده مشمول

مرحوم خواهند گشت حضرت محل بحضور پرنور بیایند و در بلیات نگاه داشته فعملا مرقوم شد فعملا ارشاد تاریخ [illegible] الحرام

وزارت پناه خصوصیت دستگاه مهمه و کفه رای محفوظ باشند وحالات [illegible] پناه

[illegible]

[illegible] و بعد از ان چنانچه روز [illegible] رسیده بود بکیفیت گذشته ممالک [illegible] شرف اندوز [illegible] ان خصوصیت دستگاه

معروض داشته بودند که مرکوز خاطر البته بحضور رسید از ملاحظه [illegible] انچه معروض شده از ان وزارت پناه

اطلاع کرده شود خصوصیت دستگاها مقدمه را بکذارش معروض الیه معلوم [illegible] از ان قسمت [illegible]

تصریح و تحریر در داشته باشد بعد رسیدن ان وزارت پناه بحضور [illegible] این ابواب القصاح خواهد یافت [illegible]

انهماک [illegible] که از انجه [illegible] الصلاح زر باقی [illegible] بالکل زیاده از حوصله [illegible] اهالیان [illegible] رفته

اگر زر [illegible] در عرصه [illegible] زر باقیه تمام و کمال [illegible] وکالت [illegible] نمایند و در تمهید [illegible] و بهنبند بسیار

مزبان [illegible] اگر در رسیدن زر باقی [illegible] العرصه ظهور خواهد آمد اصلاح [illegible] بحال نخواهد ماند و

از حوصله تحمل و تامل گذشته نوبت بتقاضا [illegible] شده در عرصه [illegible] خواهد [illegible] الفاظ

نشده [illegible] قلم تحریر ان واضح [illegible] از درجه تصور [illegible] بکذارش [illegible] الکار [illegible]

ان خصوصیت دستگاه بمجرد ورود پروانه سرانجام [illegible] مبلغ یک لک روپیه که [illegible] روز

[illegible] که [illegible] وزارت [illegible] شود و نوبت [illegible] از [illegible] انتخاب [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] بود [illegible] ان خصوصیت دستگاه [illegible] حرف و صوت [illegible] حالا انچه منظور

[illegible] بود [illegible] بعد متواتر [illegible] که [illegible] از امورات جمیع [illegible] الاطمینان خاطر و

مقدمات [illegible] خود را بحضور رسانند [illegible] ان وزارت پناه تا حال [illegible] روز منقضی گردیده و در انفصال

کارهای [illegible] بر که متعلق و گرفتار [illegible] معلوم [illegible] خیال در خاطر [illegible] و بکدام قلمرو [illegible]

[illegible] در کارها [illegible] ظهور [illegible] مقدمات [illegible] خوشنودی و انجام [illegible] برطاهر [illegible] تا

[illegible] اتصال [illegible] مقدمات [illegible] در کارها [illegible] الاطمینان تمام [illegible] منقضی گردید

[illegible] ضایع و ابتر [illegible] کدام [illegible] و [illegible] از کدام [illegible] قسم [illegible]

مستحق [illegible] و اصلاح خوب [illegible] خواهند [illegible] در [illegible] جمیع [illegible] گردید

و انفصال کار [illegible] بحضور [illegible] خفگی مزاج [illegible]

[illegible]

و تدبیر سرانجام زر شده و یک لک روپیه از تتمه امور مقدم بل مقدم برآورد نشده زود در انجاب آرند
و این همه تعهدات را سرسری خیال نکنند کارها بدین درجه رسانند که هیچ لطف بدار قطره وا نماند
و مهمی که بالاست که محور این همه مدارج و مراتب شده فیصله ارشاد و رقعه مستعجل زر تعجیل آرند
و تقید مزید نمایند محمد قلندر بخش عرضی در مقدمه تقاوی و تعلقه طولی و غیره ارسال داشته بود
ملفوف می رسد هر چه که باید رو و عمل آرند که وقت از دست نرود برای ارقام حقایق هر روزه
حقیقت تاکید بکار رفته که هر صبح و شام احوالات مفصل عرضی ملفوفه باشد از خاطر فراموش
می گردد برای دریافت احوال همچنان انتظارها در میان می باشد معلوم نیست که در عدم تحریر عرضی الفضل
چه صلاح اندیشیده اند باید که حقایق متواتر بلا انفصال معروض داشته باشند التدبیر والانجام
شعبان سنه ... وزارت پناه حصوصیت دستگاه ...
در حفظ الله باشند بیش از این حقیقت مفصل بدفعات نوشته شده در باب ... عبارت
دستگاه رضا علیک دار وغه توپخانه را با جمعیت سه هزار سوار ... ملفوفه شد مجرد رسیدن
مرا ... برآمده گرداوری زر نموده شده و بابت زر اقساط ... روز اول
دارند که ... نواب صاحب وزیر الممالک ... در بیرون تاکید بسیار زر اقساط ... باید تحلو
جانب ... هیچ جواب نموان گفت در صورت زود در ... موقع و ... نمود ... دایره
در ... نکرده ... اینجانب ... بعضی امورات موقوف ان شاء الله تعالی
در ... هفته و عشره رخصت کرده میسر ... ملفوفه ... که مجرد رسیدن
... صورت باید جهت فرستادن جمع خرچ سال ... و ... خاصه باید ...
... لال و ... رام و ... نوشته های سابق مکرر ... نوشته شد
چون بنابر حصول فارغ خطی به ازین وقت کامل ... خواهد آمد ... اینجانب ... برای
... توقف ... نوشته ها ... نموده باشند والبریه ... مجرد ...
پروانه روانه ... کارو ... وزارت پناه ... خوب ...
بنابر حصول فارغ خطی به ازین ... دیگر خواهد بود ... نوشته ها ... زود باید
فرستاد ... و ... که تجدید ... ثابت ... است از ... شد

سررشته نوکری نگاهدارد است جدید کلهم را حواله مهنه و بنابا تنبیه بلند و ورقه سیده از سوار و پیاده
بیشتر از پیشتر الیه رجوع کرده و بعد الیوم بکلی را هم نزد خود نگاه خواهند داشت طلب آنها ... ده نوزارت
پناه خواهد بود در صورت ... سوار و پیاده های نگاهداشت جدید بلا بیشتر مهنه و بنابا تنبیه رجوع
کرده سید میر محمد خان هم جابجا شد و ... تضلع اکبرپور ساه پور تعین شده معلوم باد چهارم صفر
قریب شام قلمی شد   وزارت پناه خصوصیت و دستگاه کهنه ... حفظ
الهی باشند در باب رسیدن حضور متواتر تاکید واقعی و تقید موفور نگاشته لیکن تا امروز نرسیدند
انتظار از حد و حساب تجاوز نموده معلوم نیست که چه بلا پیش آمده و کدام صعوبت سنگ راه شده که
نظر بر ضرورت وقت و هنگام نکرده در آمدن اینها اهمال میدارند و تاکیدات حضور را ... همه ... اما چه
تصور کرده اند و چه خیال آمده ظهور توقف و تاخیر اصلح و اصوب ... از آنجا که روز سه شنبه ... ماه
مبارک میمنت و فیروزی ... نهضت دایره ها بت مقرر است و کارها بسیار برآمدن آن خصوصیت
دستگاه معطل و موقوف ... تاکید موفور رقم پذیر میگردد که بمجرد ورود پروانه هر جا که باشند بسرعت تمام ... که
در یک روز بلا فاصله ... بحضور برسند اصلا ... توقف بکار نیاید ... بلا لحظه توقف در هیچ جا
برای هیچکار ... ننمایند ... مقام تعجب و محال ... که با وصف آگاهی بر ... ضرورت
وقت اینهمه تراخی و تهاون در رسیدن اینها بعمل آورده اند حالا باید که بوجهی متوقف نشده
جلد جلد و زود زود بسرعت هر چه تمامتر سارع و بتعاجل نمایند و تقید نگارش ... هم روزه
پیشتر از کوچ دایره اقبال بحضور رسند و زیاده برین نوع متوقف نشوند اگر اهمال خواهد شد تخصیص
نخواهد بود و مردمان ... گوالیار ... الطرف ... چنانچه سابق تاکید نوشته شد
همراه خواهند آورد و تقید خواهد نمود که یکی از سوار و پیاده ملازم حضور در هیچ محال توقف ننموده
... همراه باشند تاکید اکید ... تصور نمایند ... گذشته ... روز چهارشنبه ... رمضان
حوالی ... قلمی شد   وزارت پناه خصوصیت دستگاه ... کهنه ... محفوظ باشند
عرضی ... در آمد ... پروانه ... الفصال ... وزارت پناه صادر
تا حال جواب آن معروض نداشته اند ... امروز ... جمیع مرد ... که بعمل باید آورد
توجه احسن ... نموده ... وزارت پناه ... که ...

پیشتر وجه خاطر نموده باشد و در وقت رخصت ایشان حضرت دستگاه آنچه لازم بود بلوچ بیان گفته شد
آنچه معلوم شد که شش هزار و چهارصد روپیه از پرگنه مذکور که در جاگیر شده و می مقرر شد از آنچه ان محال
آنحضرت دستگاه مقرر میسازند موافقت نمیکند و خیلی تفاوت در میان است ظهور این معنی اصلا مستحسن
نیست و قبض الوصول مبلغ ده هزار و پانصد روپیه که مقرر نمایند در حضور منظور نیست بر گز خیال قبض الوصول
بخاطر راه ندهند و آنچه جاگیر شده و می مقرر شده است تمام و کمال بلا توقف ارسال دارند معلوم شد
که این مبلغ بر جمع تونجیه [illegible] موقوف میدارند این چه معنی است و اینها چه اعتبار دارند که از خود [illegible]
اینها مقرر مینمایند هر شخص از عمال باید که معتبر باشد باید نمود و وعده کرده و قرار موکد و
مستحکم که بازی در اینحال تفاوت و تجاوز نشود باید نمود که بر وعده مردم از حضور رفته در سطور [illegible]
نشود که برای آن مقدمه خلاف مزاج حضور از طرف ایشان بهم رسد و تدارک آن بدشوار [illegible] الوزارت
پناه مرضی حضور را بهتر میدانند کارها بر وفق مرضی بعمل آرند والا اگر دامی و درمی از جاگیر تفاوت
خواهد شد از آنحضرت دستگاه گرفته خواهد شد شرط است در صورتیکه قانونگویان از [illegible] ولایتی مبلغ از [illegible]
و روبراه نیاورده در انفصال ولایت نیاز بحیله گری می پردازند اینها را قید نموده بحضور فرستند که زر باقی از اینها
گرفته شود و از حضور شخص دیگر برای تردد و سرانجام مهمات تعلقه اینها تعین خواهد شد و چون سرانجام کار
[illegible] کسان دیگر هم در همین عرصه زود باید نمود الوزارت پناه زود بر نموده که تکاسل [illegible] از مقدمات
پرگنه آنچه [illegible] که بیشتر در حضور عرض کرده رفته آمد و جمعیت نموده روانه پیشتر شوند که عرصه وقت
[illegible] قلیل است و کارهای موفور در پیش [illegible] محال اینهمه تعطیل میان خواهد انداخت انجام
امورات محالات دیگر چه قسم صورت پذیر خواهد اینهمه مراتب ملحوظ خاطر داشته زود از امورات
اینجا الفراغ نموده روانه محال دیگر شوند هر کار بر [illegible] بعمل آرند موافق مرضی حضور باشد در صورتیکه
کسی [illegible] خلاف مرضی بعمل خواهد آورد [illegible] معطل خواهند گذاشت [illegible]
[illegible] خواهد بود دقیقه [illegible] غره شعبان [illegible] مرقوم [illegible]

سواد مراسله [illegible] و خطوطی که [illegible] حضرت دستگاه شیخ محمد حافظ
[illegible] دستگاه شیخ عبدالله [illegible] بود بنده [illegible] مطالعه درآمد [illegible] دستگاها رسیدن
[illegible] در [illegible] و ظهور این [illegible] ظاهر است که چقدر موجب [illegible] خاطر شده و این معنی

بر طبق نوشته آمده شود و لیکن چون بالفعل صلاح وقت منوط بتغافل و اغماض است از تدارک آن اهمال نموده
می آید شیخ سعد الرشید بمبالغه تمام از حضور در خواست رخصت نموده متوجه است که خود را در آنجا برساند
نظر بر آنکه وقت و هنگامه های هر طرف رخصت مشار الیه موقوف نموده شد اول آنکه در ایام فتنه
سر بر آوردن مفسدان استقلال از قرار واقع نخواهد شد هر قدر که اگر او را در آنجا سکونت باشد جمعیت قلیل
تدارک آنهمه هنگامه و تنبیه مقهور چگونه صورت پذیر میتواند شد آنهمه اندیشه و تدبیرات که آن رفعت
پناه بخاطر آورده نموده اند بهمه صلاح و صواب نیست اصلح آنست که بالفعل آن رفعت پناه متعلقان
بالته بالنفر رسانیده و خود با جمعیت پنج صد چهار صد مهابت سوار و پیاده ها که متفق شوند خود سالار معاشر گذرانیده
تواند شد عبور نموده بحضور برسانند ان رفعت پناه بهمان تعین رفقا و جمعیت بیست و چهار هزار سوار از
توپخانه و غیره جمعیت شایسته همراه آن رفعت پناه کرده برای تنبیه مقهور رخصت آنطرف نموده خواهد
که از گذر دمو عبور نموده تدارک واقعی بعمل آرند تا بر همه عالم ظاهر شود که مکافات کردار باستحقاق
میباشد بالفعل بموجب نگارش یافته بعمل آرند و هرگز تجاوز و انحراف ننمایند که خوشنودی خاطر اینجانب در همین است
مقرر باشد که رفاقت محمد پناه معروض داشته بودند مشار الیه مفصل بعرض رسانید مقصد بالا
سرکار می رسید باشد که بمواجب بنهایت شده نوکری سواران درست نمایند تا بنوکری تا تاریخ موجود
خواهند یافت و ضابطه نو ملازمی معاف نموده شد باید که زود تر سررشته موافق ضابطه سرکار درست نموده
بحضور برسانند توقف نکنند و در این باب تاکید دانند عرضی که متضمن حقیقت ملاقات نمودن
با ... خان و نواز خان جواب سوال ... خان ... و قولقرار ... ارسال داشته بودند
منظور گردید ... خلوص و ... خان متوجه ذریعه سر انجام کار سرکار و قولقرار ... صلح و
و غیره لعلهم فتح قلعه ... معروض ... الظهار ... مصادقت ان
از مقتضیات محبت و ... وجه ... که کارها بهمه ... بجمیع وجوه واحد ... گو
برای ... در صورت ... دستگاه مراتب ... قلعه
گوشم از ... الیها ... آمده ... در قلعجه ...
و دیگر همه قولقرار که ... سر انجام کارهای سرکار ... خواهند آورد ... تصدیق ...
میتواند شد و ... خاطر ... که در دیگر امورات همه موجب ... خواهند ...

که آن جماعت دستگاه باعث شده اول در قلعه کوسم تهانه سرکار نمایند بعد از آن اگر در قلعه [illegible] تهانه نمود حقیقت این معنی زود معروض دارند که هرگاه که از حضور برای محاصره قلعه کلو [illegible] جسارت بر محاصره خواهند کرد و بدون اطلاع حقیقت بحضور و ارشاد و انتظار [illegible] در محاصره قلعه کلو جسارت و ارتکاب نمایند و بوجه احسن این معنی را منظور نظر داشته بقسمیکه مرقوم شد بعمل آرند تجاوز و تخالف از آنچه درین باب تاکید رفته ننمایند

عرضی که مشعر بر حقایق جواب و سؤال راجه بلوند سنگه و باستماع هنگامه و فساد و افاعیه دایره نمودن در سرای [illegible] ارسال داشته بودند مفصل دریافت شد رسوخ خلوص آن والی پناه همواره مطمح نظر و مرکوز خاطر است و معتمد [illegible] معالی رفعت نشان امیر قلیخان از حسن عقیدت [illegible] نصب العین داشته مفصل بعرض رسانید چرا نباشد که آن رفعت پناه را از خود جدا نمیدانیم و از حسن فدویت و تقدیم محبت و سر دولت ایشان آنچه باید محفوظ خاطر است [illegible] عرضی [illegible] باید که بهمه وجوه خاطر جمع داشته بکارهای سرکار مشتغل باشند و اینکه [illegible] بموجب حکم حضور [illegible] بعضی امور ضروری در ضلع [illegible] در مقدمه تنبیه و تادیب اشقیا و انتظام کارهای آنجا [illegible] که در کارها خواهد بود بعمل خواهد آمد همواره بارسال عرایض و اطلاع [illegible] پرداخته باشند

تهور و جلادت دستگاه [illegible] سنگه محفوظ باشند معلوم شد که [illegible] باراده عبور دریا اجتماع مردم نموده [illegible] نماید چون شهامت و عوالی پناه راجه امان سنگه روابط [illegible] قدیم تحقق دارند و معتمد [illegible] تهور دستگاه از خلوص محبت و اتحاد ایشان همواره [illegible] نمایند و وقوع این معنی موجب [illegible] شهامت و عوالی پناه راجه [illegible] بمقتضای یک اتحاد او را ازین اراده منع ساخته از محال متعلقه اخراج نمایند آن تهور دستگاه هم این مقدمه [illegible] خاطر نشان ایشان سازند که مقهور بوجهی مجال شورش و فساد نیابد و در صورتیکه [illegible] بقسمیکه برای [illegible] معلوم [illegible] فوج سرکار که متعلق [illegible] دار الملک [illegible] خواهد [illegible] شهامت [illegible] خواهد بود درانوقت [illegible]

خصوصیت و صداقت [illegible] سنگه محفوظ باشند [illegible] اختصاص یافت [illegible] حصول السعادت بالاولیت و از روی [illegible] عقیدت [illegible] بهار [illegible] گریبان [illegible] اقبال [illegible]

ملازمت سعادت اندوز شده شعار موکب اقبال بلا اشتراک اجمال حوالهٔ خدمت و تنقیه تحصیل زر لوازم
ایند و جهد واقعی بجا آورده هر وقت بمعرض وصول در آرد و ملازان ذکر واقع توجه بدیه عطایا با فتح بابند
که موجب ظهور مجری توانند بود بیست و چهارم ربیع الثانی سنه ۳۲ مرقوم شد — عقیدت پیوند
امانت حیثیت محفوظ باشند معلوم شد که تا حال زر بکه برای اخراجات نوالقاب و میمنق میدان سر حاله
سر حوبره کو نوایی نخواه شد بود بر سیده باوصف تاکیدات مکرر و متواتر [illegible] امسال و اجمال و دادن [illegible]
[illegible] بایدکه بمجرد ورود پروانه لحظه و لمحه توقف نکرده زود [illegible] باتفاق [illegible] با خبر مبلغ
مرقوم یکسان [illegible] بموصوف رسانیده رسید گرفته بحضور رسانند اصلا تهاون و تعطیل نماید
درین باب تاکید تمام بل اتمم دانند سیوم رجب [illegible] مرقوم گشت — زبدة الاقران توکل شده
محفوظ باشند میباید که در محافظت و محارست طرق و شوارع مجالات آباده تا موسم [illegible] مفاسد
مفسده و کسر ارام بوده متوقع عنایات و رعایات باشند که در صورت ظهور امنیت موجب تحسین مجری [illegible]
عنایات متعالی خواهد شد درین باب تاکید دانند بیست و [illegible] سنه رمضان قلمی شد
شجاعت و امانت دستگاه سید محمد محفوظ باشند از نوشته [illegible] راجی عاقل مرکبه [illegible] معلوم شد
که رسیداران موضع کند [illegible] عمله مرکبه مذکور [illegible] بالواجب متصرف گردیده در [illegible] از پرگنه [illegible]
واقع [illegible] گنگ اقامت ورزیده اند و شبها عبور دریا نموده زراعت آنجا [illegible] کرده [illegible]
از آنجا که کارها [illegible] طرفین واحد باید که [illegible] هرکاره [illegible] البته [illegible] همراه گرفته هرجا که [illegible]
رسیداران مسطور را دستگیر ساخته با احتیاط تمام [illegible] عامل [illegible] رسانیده رسید گرفته بحضور
ارسال دارند [illegible] البته [illegible] ازانجا [illegible] ۲۶ ربیع الثانی مرقوم شد
تهور و جلادت دستگاه [illegible] بحفظ الهی باشند رقعه [illegible]
[illegible] قلیچ خان و فوج [illegible] عالم [illegible] رسیده در آنجا [illegible] باید که جلادت دستگاه
[illegible] خاطر جمع و استقلال تمام بوده رفیق [illegible] البته [illegible] انشاءالله تعالی [illegible] تهور دستگاه
بحضور انفصال خواهد یافت [illegible] حالات باشند [illegible] شهر رجب ۳ مرقوم گشت
[illegible] دستگاه [illegible] محفوظ باشند عرضه [illegible] پنجم رمضان ۳ [illegible] نظر در آمد
[illegible] معروضه دریافت [illegible] از انجانب [illegible] رمضان از [illegible] قدم

دراخبار [illegible]

درانجا بانتظار رسیدن فوج بلبر و مقام شد مردمانیکه نزدیکتر بودند بحضور رسیدند از انجا بیستم رمضان

کوچ نموده و بمهاون رسیده صبح و انقدر توقف بود رسیدن انها دشوار و محض بنابر افراط شدت باران افزوده

گل ولای و طغیان نالها و دریابات والا تا حال درانجا رسیده شد و چه ممکن که انقدر توقف [illegible] حالا

که انوکالت دستگاه چنین نوشته اند برای فراهم اوردن مردم و غیره [illegible] متوقف شد کوچ بکوچ

جلد تر رسیده میشود مع هذا توقف خواهد امداد صلاح جنگ بخاطر میاید بهتر انست که چون راجه صاحب اینجا

را تا [illegible] اینجا بار رسیدن الکر جنگ موقوف بوانند نمود اصلح است در هر صورت مقدمه اضطراب نفرمایند الله تعالی

عنقریب روزی [illegible] از حقایق رو داده مطلع نموده باشند بیست و هفتم رمضان مرقوم شد

نظارت پناه خصوصیت دستگاه خواجه حضوری محفوظ باشند بیستم [illegible] جواب عریضه [illegible] مرسل

نهم رمضان [illegible] وقت سه پهر [illegible] در ابد حقایق معروضه بوضوح انجامید وکالت دستگاه امدن [illegible] بعد از اجتماع لشکر

[illegible] بلعان [illegible] و منازل طولانی محض بحسب فاقت راجه صاحب که اینجا بوده لوازم محبت [illegible]

بالفعل اورده شود و راجه صاحب درانجا [illegible] جنگ [illegible] باشم اصلاح طبعیت کوار [illegible]

رنها بعقل بحویز [illegible] معهذا درینجا صرور [illegible] امر دیگر محض [illegible] نوشته راجه صاحب درینجا مقام کرده

فردا بالجزم [illegible] کوچ نموده تا برایدن [illegible] در انجا رسیده میشود و بنابر اطلاع انوکالت

دستگاه [illegible] راجه صاحب [illegible] باید نمود که اگر مرتقدیر در انجا

ضرورت [illegible] نفرمایند نظارت پناه خصوصیت دستگاه

خواجه حضوری محفوظ باشند در [illegible] عریضه خصوصیت دستگاه علی الاتصال رسید و دریافت ماجرای

احوالی اخبار صحت [illegible] و قبله حقیقی و هم [illegible] محل و خیریت جمیع مردم خوردوکلان موجب طمانیت خاطر گردید

امروز [illegible] شیخ محمد حافظ [illegible] کامل و صادق ملک حسن بیگ در انجا [illegible]

و جمیع [illegible] نمایند [illegible] خواند نمود و بموجب ان [illegible] مصلحت [illegible]

[illegible] مستصواب [illegible] بعمل باید اورد و جمع خرچ [illegible]

[illegible] و جمع خرچ و دیگر هم روانه نمایند و تقید [illegible]

[illegible] و حقیقت [illegible] عرضه نموده باشند [illegible] مرقوم شد

نظارت پناه خصوصیت دستگاه خواجه حضوری محفوظ باشند ازین جواب عریضه [illegible] و مقدمات معروضه

و دیگر مهمی که ضروری بود مگر زبان بکارت [illegible] نگارش یافته در نیولا لبعض امور ضروری

امور ارباب [illegible] اخر می را بکوبال برام مرقوم شد بر مضمون آن مطلع شد لصلاح و [illegible]

بلند نگیر قسم بلکه بهر و ملک و مصلحت وقت و مقارن هر اندیشه باشد بر ترکیب بعمل از بند جوانان ز طرف

مردم محل بسبب بیگانهای بهر طرف خاطر متردد و متشوش باشد لهذا هرچه مخاطر رسد نوشته شد در آنجا

از روی تدبیر در آنچه محافظت و کمال احتیاط منظور باشد و آنچه [illegible] نباید و منظور

لصلاح تواند بود بجا باید آورد در مقدمه اخراجات آنجا آنچه باید نگارش یافته و بیچاره چند [illegible]

مهاجان هندو می نوشتن مر از قبول بکیلند هزار نقد و باکیف مبلغ هزار [illegible] و [illegible] هندو می شد

زر آن خصوصیت دستگاه میرسد [illegible] که بمصارف ضروری صرف نماید و [illegible] وجوه در امور [illegible]

حزم و احتیاط بتقدیم رسانیده باشند و اینده هم وقت عبور دریای گومتی نموده انتظام کار ها

صوبه در [illegible] بیس هزار سوار همراه و نگاهداشت جاری و اخبار لشکر نواب و برادر الممالک [illegible]

همت میرسد بفضل الهی بهمه جهت اطمینانست لیکن چون بافعال بر اطراف [illegible]

و انتظام ملک [illegible] بیچه باید صورت نگرفته لهذا از طرف مردم محل خاطر متردد و متشوش باشد خدای تعالی

بحفظ و حمایت خود مصون و محروس نگاهدارد با خصوصیت دستگاه بهمه جهت حافظ جمعدار [illegible]

مراتب حفظ و حراست القدر بکار باید و قسمیکه صلاح وقت داند بعمل آرند و حقیقت مفصل [illegible]

بروانه علحده مهام کالنجان جمعدار نگارش یافته که بموجب [illegible] آن خصوصیت دستگاه در

سر انجام امور لازمه جد نمایند [illegible] سوال عرض مرسوله سوم جمادی الثانی

و شش هجری [illegible] مسعود مذکور رسید حقیقت مرقومه مفصل بوضوح انجامید معروض داشته بودند که مرقوم

بود معرفت علیقلی خان سعی نموده قلعداری اله آباد بنام صاحب العهد بلند اقبال گرفته بود و همعنان

آنجانب [illegible] نوشته بودیم اما [illegible] قلم جمیع کار ها را بالفعل [illegible] با خاطر

از قبح اینده بر ظاهر [illegible] مهام [illegible] هم [illegible] وجه الیه [illegible] رسیده [illegible] شود

[illegible] وجه خرج [illegible] هزار روپیه باشد البته حاصل کنند و [illegible] خرج [illegible] ساله شود

برای روانه نمودن خلعم و خوراک فیل و غیره که نوشته اند [illegible] از روپیه [illegible]

نه هزار روپیه برای خرج [illegible] فرستاده شده در صورت [illegible] داشته باشند

[illegible]

81

برای اخراجات ضروری که از قبیل روانه نمودن چلیم وخوراک فیل باشد از جمله آن بخرج آوردن باکیزیر
برای بار زر کهیه‌لایه بابت تنخواه محمد فاروق وقسام داس که نوشته بودند منجمله شد وبابت فرستاده شد
وتاکید که برای واصلات غلام علیخان مرحوم حسب تاکید وتقید پیشکاران خالصه شریفه نوشته بودند نوابی
نیکافه میداران چکله وصوبه همه در زر دستانهام در نبیه مفاسد وجدال وقتال گذشته ومیگذرد
بنابراین دیاری واصلات توقف رو داده بود باوجود اینحال ونظر بتاکید متصدیان خالصه شریفه
واصلات جمیع محالات بتقید تمام درست گردیده چنانچه نقول آن بمهر قاضی فرستاده میشود اکثر از محالات
متعلقه ومتعهده راجه بر نهی بت چون مبارک الیه بنظامت صوبه اوده حسب الطلب راجه نولرای بدانسو
رفته بود بابت برای اقیم سزاولان تعین شده در عوض که ابتر شد فرستاده میشود وبرای زر داخلی
تنخواه مهلت او ویرام از شکایت منشی مهلت مسطور نوشته بودند تا حال داخل او نشد وبلفر سیده
که موافق فرستاده میشد چه امکان که در فرستادن زر تنخواه مهلت مبارک الیه که از مخلصان وخیرخواهان
سرکار است توقف واقع میشد حالا که آگاهی شد با آنکه سند رسیدن زر فرستاده شد وداخلا
ماضیه گرفته زر داده بودند از مهلت مبارک الیه بگویند که تا دفع شکایت منشی موصی الیه تواند شد
سزاولی که متصدیان خالصه شریفه برای دستور دیوانی سر لصدی چهار روپیه دارند از ابتدا این لصدی
چار روپیه مقرر است مطابق آن رسانیده میشود وسر لصدی چهار روپیه که میخوانند حسابی ندارد واین
زر تعهد هم نداده ایم که هرچه متصدیان خواسته باشند بدهیم فرداست که سر لصدی ده روپیه مانیست
روپیه خواهند خواست کیفیت که ازین بابت های بموجب عهدنامه برا تواند کردید واز آنجا حساب [illegible]
فرد حساب تنخواهداران که فرستاده بودند منجمله [illegible] هزار روپیه بابت تنخواه لاله [illegible] داس [illegible]
داخل شده مهیه جهت رای طاهر [illegible] وصول زر بابت لاله [illegible] نوشته ام معلوم [illegible]
وجه از تقاضای آن بر می نگارند تقاضای [illegible] اگر [illegible] بجهت [illegible]
که تعلقه [illegible] فصلی بجمابت [illegible]
هزار دفعه [illegible] که در [illegible] مذکور [illegible] روپیه [illegible]
[illegible] شده وهرگاه [illegible] عمل ووصول [illegible] نباشد زر جاگیرداران [illegible] متصدیان خالصه
زر از [illegible] بدهند وجاگیرداران بگویند که [illegible] تنخواه نقید [illegible] محالات [illegible] حاصل

کرده بودند از زر داده خواهم و اگر از بهر کسی خواسته باشند اصلا امکان ندارد و فرود بدر نواب تنخواه ارزانی
از روی مرسوله امسال و سال گذشته رسید یکهزار روپیه که از کوٹھی فتح چند و بیرم شاه گرفته بودند و برات
ارسال داشته شد و سوای آن چهار سفارش یکهزار و نهصد روپیه که در صورت ضرور خواسته باشند بخط کمال شده ها
کوٹھی از جهت لال و للو داس سابق و امسال از اول جمع خرج و حساب قرض ساهوکاران که فرستاده بودید
چون مفتوح نبود معلوم نشد مفصلا برنگارند و مبلغ پانصد روپیه بر طور حکم معالج خان را که پیادگان چهارصد و پنجاه روپیه
و پانصد روپیه خرج راه و پانصد روپیه پیشکی در طلب راجی شده یکهزار روپیه از جمله پنجهزار روپیه در
صورتیکه از روانه شدن مبارک الیه و محمد … باشد و اده رقعه روانه کنند و فیل موتی گنج سالانه قافله
خوب بهم رسید و طعامهای آن از راه ناشتا روانه حضور نمایند و پیشتر ازین بلکه نوشته که معاد وعده فیلخانه
داده قبل هم نیز بگیرند اصلا العمل … عجب که با وصف دادن … بندگان نواب صاحب و قبله نواب
ها و میر علیخان صاحب … فیل خوب ندیده اند و این همه … باید که بخرند شده فیل خوب قبول
سواری اگر متعصلات نواب صاحب از خاصه باشد بهتر والا در حلقه هم فیلان خوب … قبول نمایند تا هم
رقعه بگیرند مبلغ ده هزار روپیه که در وجه عنایت الله قلیخان و غیره متصدیان سرکار نواب ذو الفقار
الدوله بهادر بشرط مجرای … خرج دات و باب حساب نوشته داده اند هر چند … تمام نرسیده هم
مجمل نیست حساب پنجهزار دفعه نوشته اما حسب عنایت متصدیان مذکور بابت … حساب مجری گرفته
بالفعل که نصف قرار یافته بدهند و نصف دیگر هم بعد سر انجام کارها رسانیده میشود از روی … الفضل
معلوم شد که خریطه خط و بند و بابت پنجهزار روپیه بقایا سوم … میرزا ابو القاسم صاحب
ذو الفقار جنگ رسانیده اند ظهور این معنی تعجب که نواب صاحب برای ارسال …
بنویسند و با اینجا مدد و بابت نزد شما مفصل نیستیم و شما کی رسانیدند پس چرا ازین … ها و اشتغال کارها
چنین نمایند اگر … بار نواب موصوف رسانیدند الله بوجهات نواب صاحب
… باشد … ملک جلوس … از روی [illegible]
که تا سر عدد سر انجام … تا حال نگذرانیده اند …
روز افزون … عرصه … گذرانیده …
سماها و ازین معنی که با وصف معاملات … ساهوکاران … سر انجام

پانزده اشرفی صورت بگیرد و حسرت تمام رود کلهٔ سرانجام پانزده اشرفی حیدران و شمول [illegible] بود است

اگر از لاله نبود را پس میخواستند یا منجمله پنجهزار روپیه حریره [illegible] رانید بیجا نبود همه طور تواریده و در چنین

مقدمات احتیاط کلی باید داشت نقل طومار چند پله ها فرستاده شد و چون کل کنور گماشته وکیل غلام

علیخان مرحوم را که نگاه داشته گماشته های سابق کم هستند در اطراف ربیجا احتیاط بدارید

ور بملک کنجهای سابق [illegible] که در بیجا حرف توان کرد هر چه منشاء الله خواهند دلو ذمه شماها

از کار [illegible] میخواهد شد و رسانید خط نواب خاوندخان بسیار بیجا و مستحسن شد مربوط و منتج جهه

ولزم باید درست و بارای راجان ناکرمل هم کرمه اخلاص همه کارها به معرفت [illegible] راجان با حاجی موصوف

حرفها دارند عرایض که تاریخ سیوم جمادی الثانی [illegible] ارسال کرده بودند و بر عرایض

و بر لفافه سیوم جمادی الاول بقلم داده بودند ظهور انجمن معلوم شد که از حواس باختگی باشد

فرزندم داماد را [illegible] حال ودل قوی و حواس قایم و بجا باید داشت شماها را غیر از آنکه در فکر جهتی

نکشته اند مصاحبت [illegible] عجب که با این حال با [illegible] هوش و حواس باشد در کارهای دیگر هم از

همین [illegible] متردد [illegible] حال باشید احتیاط در کارها ضرور و در باب [illegible] نمکهات اینها کارها

قرض کشیده به تنخواه داران هزارها میدهند و برای نذر مقدس سرانجام پانزده اشرفی صورت

نمیتواند یافت طرفه تر مقدمه است بهر تقدیر سرانجام کارها مد نظر باید داشت و به تنخواه داران

قرض کشیده نباید داد   سجاعت و امانت دستگاه محمد حسین محفوظ

باشند زر خطیر و در بزرگ به یافت و آن امانت دستگاه در ایصال آن [illegible] اوقات

میخانند [illegible] فهمیده و بلد ام حال باطل خود را فراموش ساخته نبود و [illegible] دو رقعه

تنخواه [illegible] هزار روپیه باقی و پنجهزار روپیه بابت وعده آخر ماه جیت و پنجهزار روپیه که ذمه سما [illegible] نذر

وعده [illegible] شده زود در ایصال نماید که بنا بر [illegible] حضور ضرور مطلوب است اگر تقاعد و

انحراف خواهد ورزید [illegible] اولاد [illegible] خود خواهد رسید که از [illegible] و توبیخ و قباحت

و فضاحت [illegible] تعالی [illegible] همه وقت از حال [illegible]

[illegible] خود [illegible] حضور [illegible]

[illegible] خواهد گردید

این همه تأکید و تقیید سرسری می‌نوانسته و از جان و آبروی خود دست شسته اگر حرمت خود میخواهند در
ثمره و سر انجام و [illegible] الا نگهت و خفت [illegible] خواهند کشید حسب شرط لنت [illegible] شعبان [illegible] قلمی شد
سعی و امانت دستگاه محمد حسین محفوظ باشند از [illegible] سخت الله
را با اینها با تأکید ارسال زرها فرستاده شد و معهذا [illegible] برای تقیید [illegible] و با تأکید و تهدید
بلیغ مرقوم گردیده با وجود این حال هنوز از تحصیل زر اثری پیدا نیست و [illegible] و لال فرزند و ولد
اجلال [illegible] حضور منظور ندارند معلوم نیست که چرا اینقدر خود را فراموش کرده به جواب و [illegible]
باطل [illegible] و تقیید و تأکیدات [illegible] حرف و حکایت [illegible] پنبه غفلت در گوش [illegible] است مگر
از عتاب و اعتراض حضور بیم و هراس در خاطر نیست اینقدر خود فراموشی از چه راه است و [illegible]
که بیاد داشته چنین افعال ناهنجار اینقدر [illegible] عاید حال آن امانت پناه خواهد شد که زندگانی
وبال جان خواهد گردید و هزار گونه ذلت و ضلالت پشیمانیها خواهند کشید اگر سود و بهبود خود مطلوب [illegible]
بمجرد ورود پروانه ساعتی توقف نه نموده زرها [illegible] ارسال دارد [illegible] انتخاب [illegible]
صورتیکه زیاده [illegible] دیر و درنگ خواهد شد [illegible] خواهند شد که انواع [illegible]
و [illegible] از روی [illegible] و لا انتها [illegible] پاس آبروی خود خیر آمد نظر ندارد
و از چه راه دشمن جان و آبروی خود شده [illegible] سر انجام این کار [illegible] اول اطلاع
[illegible] مفصل معروض دارند که فکر او بر اصل کرده [illegible]
بسیار [illegible] و انجام [illegible] انواع خفت و ذلت [illegible] خواهد آورد [illegible]
که زرهای قسط گذشته و حال تمام و کمال زود [illegible] ارسال دارد و الا [illegible]
شده هزار گونه خفت و ندامت گرفتار میشود [illegible] اقساط سابق باقی و معهذا اقساط [illegible]
[illegible] همه منقضی گشته [illegible] کاران ارسال دارد و الا [illegible]
بسیار خواهد [illegible] جمادی الاول [illegible]
[illegible] امانت دستگاه [illegible] محفوظ باشند [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] امانت دستگاه [illegible]
خود نوشته [illegible]

ازینجا که اکثر پرگنات قانونگویان بخبر رسیده تمام و کمال جمع نوشته داده‌اند و ظاهر می‌نمایند که برکس آن از زمینداران
بموجب تقریر توده دول مذکور قبول نشد جبرت نمایند والا ولیهٔ آنها بلکه از دمالش آنهم زیاده گرد و آنچه کار میسر است هم
باوصف اینهمه که بدون اطلاع حضور این امانت دستگاه نمی‌شد و مال سرکار بالا بوده و دانسته بموجب بقایا نقصان
می‌آرند از جهت لازمه خیرخواهی و کارروائی مال بود سوای توده دول نوشته قانونگویان در هر موضع که کنجایش باشد
مد نظر می‌شود سرکار بی‌کار نشد و لوازم کفایت آن بسی تا بجایی آوردند حال آنکه توده دول نوشته قانونگویان هم
بلکه جمع و باقی کنجایش بلکه خود بعرض می‌رسد که اتمام کار با مد نظر ندارند و فرع آمدنی بسیار تا تحصیل بجا نیست باید که
بموجب حاصل مذکور قبولیت از زمینداران بگیرند و زر بقیه که گذاشته‌اند بازیافت نمایند و منبعد در هر موضع که
کنجایش مد نظر باشد نظر بر کفایت سرکار سوای حاصل جمع آن موضع یا اضافه تشخیص کنند بلا تقدیم کفایت و مایت خواه
موجب ظهور میسر می‌گردد و در هر موضعی که فی الحقیقت سقیم و لاین کمی باشد حقیقت آن را دریافت نموده بحضور عرض نمایند
تا حسب الحکم از حضور ارشاد شود و بعمل آرند و مفصله تشخیص یا بحوبست تمام که بوجهی که کنجایش در تحت زمینداران باقی
نماند در سرکار زیاده نشود و مبلغ و حیف بر رعایا نرود و دفعات نموده قبولیت بگیرند و در صورتیکه بدون حکم
مبلغی بکمی خواهند داد یا بجای کنجایش ظاهر حاصل آن همه زر از آن امانت دستگاه بازیافت خواهد شد
و در تحصیل زر لازم سعی و تقید وافی بکار آورده بموجب اقساط تمام و کمال بوصول آورده ارسال نمایند
در این باب تاکید تمام دانند چهارم شهر ربیع الثانی سنه ۴ قلمی شد

عرضیات

نندلال ساهو بعنایت آمده و از لعقه بر آنند بکر باجیت زمیندار بیحد بورخ در ادای زر ج ساکه زده بود
نمیداند و مهلت داده حالت بدین طرف اتفاق افتاده حینی روبه رعایای آنها گذاشت که سرکاه
خبر آمد آمد لشکر میسر شد بسبب واهمه و ترک راه طریق فرار اختیار نمودند رعایای آنجا هم رو بوادی فرار
نهاده در مواله بکر باجیت ارجی پور رسیده رفت و در قلعجات متعلقه او مهانه سرکار را هم گشت لکار
بروار آن نتایک دیر رفت که در استمالهٔ رعایا و آبادی و مهمات بپردازند حوالهٔ بلاد موازی از رسوع تعقیب
و حالت خواهی آلوت تا یک سال بعرض کرده و عده کرده است لهذا انتظار تشریف میرزا که مطمئن خاطر بلات
و سوادا ... ساکنور رسانند و در ... و استمالهٔ رعایای مرزا بوده و آبادی بسه آنجا اهتمام لکار برده
ان شاء الله ... مصدر تفصیلات حاکم ... ربیع الاول سنه ۲۵ جلوس اقدس قلمی شد
مهر و صداقت دستگاه را و برهمه که دائم مشمول عواطف الله باشند

موضع کالای عملهٔ برایه ملکی از قدیم بجاگیر رفعت و معالی‌پناه کریم علیخان حواله و در سر دو سر و خود رسید [illegible]

با مبروره اصل گذشته محصول سعادت‌خان [illegible] صحیله مسلّم زاند از انجا که خاطر منظور از رفقای سرکار است

قلمی میشود که آن نهور و شغاه تقیید و تاکید بعمل آورده رجب بموجب تعلیق قبولیت متعرض وصول آن ورده

از رسالدار بدو اگر با مبروره توقف و اهمال نماید [illegible] خود در محال جاگیر دخیل ساخته زر محصول بجان مسطور

مرقوم میرساند باشد زینت چهارم شهر ذی قعده ۱۲۴۸ مرقوم شد

احوال رود ولد منوابرعج

ممدوده از کلم طالعه وقت ایام بجواب [illegible] یکی سرفراز شد عقیدت کیش لقبه تحمل مخصوص از اوقات رابطه

مقتضای داشتن ایست و ما عقاد خود تا حال در تقدیم لوازم خدمت و [illegible] مراتب مبارک اصلا مصدر

تقصیر نشده چنانچه بطرف [illegible] علام مدارها از زبان مبارک ارشاد شده بعد الشکر الله تعالی در بردشت

احوال تفضلانه باید مبذول و مصروف [illegible] با این همه رسوخ عقیدت که تمهید اند لحاله بکدام قصور رفته

بجواب بعد الف هم سعادت اندوز نمیکرد و دو مهر حالت از بنده باج راسخ العقیدت حالیعا بیت و تا حال

سبب جمال با جارمیها و بالله یاد توقف رفت در ضمن اخبار بسوزش و تقاضاهای اسخان اشتهار یافته خلوص ارادت

تمکیدار که درین وقت یک لحظه از جناب عالی جدا نباشد و همین از روی که مهر حالت رفو تحجاب عیها

رسیده بشرایط خدمت تقدیم رسانید با فتاب عالی بمهر عنوان که میتواند جلیهٔ حضور معمور موفور سعادت

اندوز میشود · بمقتضای شفقت لوازم تفقد و توجهاتیکه در باب سکین تقریبات

و تقاضای کاربروران سرکار نواب امیر الامرا بهادر که با منشی بیاه حبیب الدین علیخان در میان بود و تعیین

فرمودن سرداران سرکار نواب صاحب و قبله وزیر الممالک بهادر بسایر الصال زر و افرهای [illegible] الاهو مصروف

از نوشته خاطر مسطور مفصل دریافت از انجا که در همه حال و ابرکه امید معاد مستقیم و جمیع کارهای مخلص فی الحقیقه

از سرکار رسانیدن انتقید نبدل اشفاق بظهور میرسد مستر صلاح [illegible] در امور مراتب عطوفت مرعی شده

باشد · نواب صاحب و مشفق مهربان ملجا و امید گاه نیاز مندان بسیار حلوص ارادت

و نیاز مندیها بی ربا که مخلص سرایا نیاز را ندانند مراتب بکنفولات اگرچه بذریعه رسل و رسایل در تقدیم لوازم

بزم حضور موفور السرور رحمت [illegible] از انجا که ضمیر منیر نظر کرده اسباب احدیت فی الحقیقت جام جهان نماست

بر خاطر اشفاق مظاهر مبرهن گردیده باشد قبله گاه مرحوم در سایه شفقت و الطاف نواب صاحب خصوصیه

جنت الی زانکاه صرف جاه حقد مشمول نیمه تفقد بودند تقدیم لوازم خدمت و مراقب [illegible]

عنوانات دارالعلاق

عطوفت و اشفاق از انجناب مبذول و مصروف و مطمح نظر همان سررشته و ببرین سلک حبل المتین
که امر انتها است سرمایه استحکام سلسله رسوخ گردانیده خود را از مخلصان صمیم کرام میداشته‌اند و انچه در بی
ازره وداد رسم الکریمانه در مقام سازکاری در آمد بخدمت سرا سرافادت شرف اندوز گردیده صفای
ارادت و اعتقاد مستقیم متقید بهم لوازم خدمت و بندگیها سر و شاداب گردانیدند بنابر وقوع مکالمه
که از چند سال درین ناحیه باعث شورش و فساد کلی بوده در لوازم محاربه و مجادله با همین نمانان مدتی مراتب
همت و بروز بظهور رسید حصول این نعمت عظمی منحصر بر وقت ما بدار اشتغاله محبت و خاتمه فتنه نبی
درین زمانه غیر از دولت دیرین بی ثمره مدار و فوقلموت به روزگار الفقر فبلاء [illegible] و تشویش خستگی
تفرقه احوال بانهایت نسبت و هر روز عزیم بانجزم دارد که بهر عالم که نعمت حضور مسرت ظهور
فایز گردیده بقیه عمر با دای لوازم خدمت لذارک سعادت نماید باسم ادب بانتظار اجازت با
متوقف دار و لقسمیکه بر این نعمت امتزاج اقتصار نماید بعمل آرد منتظر صدور احکام

ز والطاف و وفورها که لازم حضور نوالحجب و قبله شهید مغفور طاب ثراه فیمابین متحقق و مربوطات
همواره نصب العین و با سایر بر لحظه مرتو خاطر بر خیبا باعتبار [illegible] بر تحریک سلسله رسل و رسایل بابه
الشرایع و انتعاش صورتی ما کرویده لکن بمقتضای [illegible] و انضباط سررشته محبت و قلع و اتحاد
روحانیه بمقتضای نعمت و دوام تعیین آثار همواره در تکیه با ظ سلسله جنان بی اختصار نهانست لقیس که
طلعته لمعیع بر ضمیر کرام هم پرتو اشراق می اندوخته باشد الحمدالله در یافت اخبار حیت و رتبه سقا
تشریف در شهر بان لله مبارک [illegible] در ربعه وفور مسرور و ارباب خاطر مشتاق گردیده و ابشر [illegible] طبعت [illegible] بالله
که تجدید ممکن تجدید او لغات زود مواصلت ها مسرور گردانند سعادت بیاد عبر معصوم [illegible] حصت [illegible] حقیقیه
انفصال با بیر از خواهد او ر دو [illegible] لوازم عهد باتیها بر وقی کذارش [illegible] مقدره قسمیکه مقتضای
بالحقیقه ها باشد بعمل خواهد امد همواره بتحریر فامیم بهجت شمامه سرور خاطر باید افزود

شهامت دنوانی نشان معالی القران راجه لونه شنه مشمول مراحم والا باشد حقیقت بی الشفعی
و عدد صنعه حالات بلده والیه الانفس بنوالی نشان بهم طاهر خواهد بود [illegible] بطریق بمعنی اطلاعت نسبت میکند
که عهد مصالحی با در [illegible] گشته شود و از انجا که صفای خلوص آن [illegible] نشان نماین رشته مطمح نظر و توجهی
تصور [illegible] وجدانی در میان جهت استقامت [illegible] سبب [illegible] بهجنین و جو [illegible] اصلح و احسن تر مینماید

و انتظار بر سوابق بوده و در تحال این ان در هر صورت طمانیت و جمعیت تمام منظور شد استدعا بناه میرمحمد معصوم حال
بخصوص [illegible] بعضی مقدمات اظهار بسا [illegible] دریافت حواله کرده ظهور اشتغال گوی [illegible] با دیگری که انتهای
انکار داشته باشد باید نوشت که با جمعیت خاطر همراه بوده محافظت و احتیاط در انجام سازند
نواب صاحب مشفق مهربان امید گاه قدردان سلامت روابط ارادت و رسوخ قدیم مقتضی آن بود که در هر جا دایم
حال از ارسال رقایم احوال [illegible] بهر یا فرا یاد خاطر عاطر [illegible] باشد لیکن [illegible] که [illegible]
[illegible] مقتصر ماند به واسطه احتمال هرج و مرج این بود است از خارج مفصلات [illegible] گردیده باشد که [illegible]
هم سال چند [illegible] مبادی افتتاحی متواتر و حادث و [illegible] زمانی متعاقب شده بسا [illegible] قرب استحصال
این نعمت عظمی نیافته و الآن با اشتغال خاطر [illegible] خلوص روابط دیرینه که قبله گاه مرحوم از [illegible] نواب معتقد
مات متحقق بود بر روی [illegible] خاطر دارند بی آرزو دارد که [illegible] سلسله خلوص قدیم [illegible] لوازم
بندگی [illegible] استحکام [illegible] حاجات نماید الحمد لله که [illegible] کرامت [illegible] انتظام [illegible]
و آرزوی خاطر مخلصان بار که [illegible] شده [illegible] چون [illegible]
درین وقت [illegible] لوازم ارادت [illegible] اخبار عزت [illegible] احوال مفصل [illegible] خواهد نمود
اگر [illegible] و اعطاف [illegible] متوجه [illegible] الطاف [illegible] خاطر خواهند نمود
نواب صاحب مشفق مهربان قدردان [illegible] سلامت در [illegible] استحکام سلسله
ارادت [illegible] صمیم قدیم [illegible] ارسال [illegible] روابط خلوص اشتغال خود [illegible] خاطر عاطر
[illegible] که [illegible] عقیدت و رسوخ دیرینه [illegible] احتمال [illegible] باشد [illegible]
با [illegible] اتفاق افتاده بود که [illegible] سلسله رسل و رسایل [illegible] و الآن [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] دریافت [illegible] رسانده [illegible] زیاده از آن در مراتب جور و جفا دقیقه مهمل [illegible]
[illegible] رسمیات [illegible] خلوص [illegible] ارادت [illegible]
[illegible] بود [illegible] زمانه [illegible] بود [illegible] خند [illegible]
جلوه ظهور [illegible] خاطر [illegible] و الا [illegible]
وقت [illegible] بلبل [illegible] اتفاق [illegible] بود [illegible]
مراتب محبت و [illegible] که در [illegible] ظهور رسیده [illegible]

[illegible]

دانشوفقیر کرامت تصمیم گردیده باشد و در تلافی آن شکوه رنج و تردد توجه بر پرداخت احوال همیان اند که از بدایه
معطل محض بلکه پامال حادثه بر بنده و درین گوشه خمول معتکف و در آلودیه تشتت انقلاب پامال حوادث روزگار شده
کتاب و طاقتی اصلا نمانده الحمدلله والمنة که مستقیم حقیقیه بدرد دل دردمندان رسیده و بجمیله نمایی با آنکه بود
سلسله امور سلطنت به انتظام اصلی مبدل گردد از فضل الهی امید قوی است که حسن عقیدت خیر و یابان درگاه آسمان جاه
منتهی باج گردید و نظم و نسق شایسته بر روی کار آید از آنجا که بنا بر صدق ارادت و خلوص باطن خود را از
مخلصان صمیم ذات فایض البرکات میدانند و از توجه و تفقدات کرامی همواره منتصب اشفاق و الطاف آن کناب
است در باب بجور و پرداخت احوال و رسیدن حضور انور بالقدیم خدمت سیر و نجات قسمیکه مقتضای تفقد و [illegible]
[illegible] امید وارست که توجهات بزرگانه مرعی و مصروف گردد و الآن بالله تعالی البقیه عمر نزدیک رضای خاطر فیض مظاهر [illegible]
شرایط خدمت و رفاقت دقیقه مهمات حوالی [illegible] بجان و دل [illegible] بلوازم متابعت و مراقبت [illegible]
مکرم خواهد گردید   نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت مراتب توجهه و تفضلاتیکه حضرت جنت
آرامگاه نواب آصف جاه مغفور را بحال قبله گاه مرحوم مصروف میداشت بود و لوازم خدمت [illegible] مفصل
ملکوت خاطر الطاف مظاهر گردیده باشد مانده همان سررشته خلوص قدیم را همواره مطمح نظر داشته خود را
از مخلصان صمیم کرامی میدانند و اگرچه در ظاهر بحسب بوالعجب چند [illegible] از جمله [illegible] بود [illegible] تسهیل
رسل و رسایل محرک سلسله خلوص و ارتباط قدیم نگردیده لیکن [illegible] بنا بر مواطن مقتضای صفای [illegible] روز بروز
ذکر محامد و مناقب اشفاق و الطاف کرامی رطب اللسان است و [illegible] بشکرت [illegible]
این همه محن و جانکاه [illegible] سوانح و [illegible] نمایان [illegible] سال شدائد [illegible]
حال [illegible] اشتمال گردیده [illegible]
الحمدلله والمنة که [illegible] فضل الهی [illegible] سلسله امور مملکت بانتظام اصلی گرایید از
[illegible] توجهات [illegible] احوال مخلص [illegible]
و در باب پرداخت احوال قسمیکه مقتضای الطاف باشد توجهه قدیم مرعی و مصروف شود والباقی بالله تعالی
بقیه عمر در مراتب خدمت و رفاقت دقیقه مهمات [illegible]   این بدایه خط [illegible]
[illegible]
[illegible]

فیض‌مآل کرام این مسموع می‌شده باشد و بعد از سنه [illegible] که هنگامه شورش افاغنه سر به برارکزه فتنه و فساد
در لوازم حفظ و احتیاط اموال و عیال راجه نودای از دست مخالفان و محافظت قلعه الٰه‌آباد و تقدیم مراسم
محاربات نمایان و لوازم قدامی متواتر برفاقت نواب فرزند المهام الملک بهادر در شرایط خدمت و جانفشانیها
که بظهور آمده و محنت و تعب و خسارت و بردن نهبها که بچندین وجوه از شریک روزگار کشیده شد مفصل
درین مختصر نمی‌گنجد بعد از رفع هنگامه شورش افاغنه بکمال پریشانی احوال جندی بتخصیص اکثر محال جاگیر را
مورد تفضلات [illegible] بود از [illegible] مصدر [illegible] نمودند و این [illegible] که تا الٰه‌آباد رسید فیلان
و اسبان و درپیه و جنگره و خیمه و غیره اجناسی که در آن‌جا باقیمانده بود بطلب تنخواه فوج همراهی داده به‌جاه
که معطل و بیکار و بی‌کس [illegible] معتبر و منهدلیست و حالات پریشانی و تکلیفات بدرجه رسید که هیچ
[illegible] مدام حالا عزم بالجزم الست که از همه سود و زیان درگذشته نظر بر توسل قدیم صمیم حقوق
خدمت نواب صاحب و شفق مهربان نواب صلابت جنگ بهادر دامن رفاقت بنخلوص تمام لوازم رفاقت بتقدیم رسانیده
شود از آن‌جا که العزیز القدر بلاقوت بازو و بیجا می‌برآورد میدانم در خدمت نواب صاحب مخصوص [illegible]
که کیفیت گذارش احوال الست نماید و بمقتضای غمخواری ما علی که باید بعمل آورده ابتکار سرانجام امر
غیر از العزیز القدر دیگری متصور نیست لهذا تمنای بسیار مرقوم میشود که آشنایان یکدل یکجهت بمقتضای
نجابت و شرافت در هنگام رنج و تکلیف لوازم یکدلی بدرجه کمال ملحوظ داشته‌اند و تمر اخلاص و اختصاص
همین که در چنین وقت پاس مراتب و یکجهتی و حقوق جوارها بظهور رسد خصوص از العزیز القدر که همه وجوه
چشمداشت یکجائی مطمح نظر است لازم که خریطه رقیمه را بخدمت نواب صاحب گذرانیده و بتقریب بیان دیگر
احوال بمواقعه و تقریر باید او را که برای رسیدن آنجا اجازت مرقوم گردد و اگر درین احوال که تکلیفات
بانتهارسیده العزیز القدر بکنجی لغو سرانجام اسباب ضروری جا بسعادت همان ملازمت تعویق اندازند
کمال یکتائی است و الا بهر صورت که مرضی باشد اجازت باید نوشت بنده که بهر حالیکه
در انتظار سپری گشت.

مکاتبه بنهج اینجا که حاد و حقی فتح و کیا
یکدلی و یکتائی ما بوده بارها بشرح و بیان مصور شد و بعد [illegible] شده در این راه حرکت کرد و بیاز
انواع نیرنگ روزگار گشوده از ذات گرامی که بامر صنف کمال لطف و مهربانیها و جهه خاطر این مستفیض باد
احوالات جلوه ظهور یافته بمقتضای [illegible] تمام درین وقت که بوصول این رقیمه موصول

الفقاعی طبع

انقباض طبیعت و دلتنگی از ورود احوال به این صورت که در عرض چند روزها اخبار ناملایم باعث کمال تشتت
و تنوع بود اخبار و جوابات که به هر صورت در توقف از حصول سعادت حضور عالی به سعادت اندوز گردانند
چون اکثر متعلقان همراه و مال اسباب آنها را نهایت نمانده هرچند بخدمت اعلی بعد اسباب حضور به هر صورت سرانجام نماید
ناچار سفر کعبه نمود که [illegible] بیست و پنجم ایام ماه مبارک که اتفاق افتاد روانه گردید الحمدلله و المنه که در نوالت
با نامهای سامی نوید بهجت و امید تصفیه غبار خاطر و رفع کدورتهای طرفین باعث [illegible] گونه شادی و شادمانی
حاصل گردید و اضطراب خاطر به اطمینان و انشراح مبدل گردید امید قوی که به جمیع هواخواهان جناب [illegible] فرحت
گردانیده و دلها احوال هم [illegible] که بذریعه نوشتجات سامی معروض جناب عالی متعالی شده باشد و حالا که عرض
حضور دارد در همه حال از سامان تبدیل و تغییر تصور فرموده [illegible] خاطر [illegible] نماید [illegible] صدق
که درباره هم [illegible] مرقوم گشته که منظور مراتب مبارک بوده و اثر اجابت [illegible]
بتائیدات الهی و تفضلات حضرت [illegible] این حال از مهمات معلی
منزلت سمو المکان لطف مهربان باد اگرچه درین روزها وصول قائم الولا [illegible] سرور و انشراح خاطر
شده لیکن [illegible] و کلام [illegible] مقتضای یکجهتی ها [illegible] قدیم منظور
[illegible] خاطر گرامی [illegible] بعنوان دلپذیر [illegible] موجب [illegible] سرور [illegible] همه با
[illegible] نظر [illegible] روابط بوده [illegible] در مراتب [illegible] موافق [illegible] از قدیم
متحقق و مربوط [illegible] احوال [illegible] برای [illegible] متعلقان [illegible]
مطلب [illegible] دریافت [illegible] توقف بوده حالا عزم [illegible]
در هر صورت [illegible] انشاءالله [illegible] مهربان را در همه جا و همه حال استظهار
[illegible] خبر [illegible] عمده [illegible] جمیع وجوه [illegible] مرتبه
با [illegible] لوازم اخلاص و یکجهتی ها [illegible] مرقوم گردید مفصل
ظاهر [illegible] همواره [illegible] اخبار خیریت و جمعیت [illegible] افزوده [illegible]
[illegible] طبیعت به دریافت اخبار خیریت [illegible] منتظر بود
[illegible] حضور [illegible] خاطر از وقوع [illegible] حصول اطمینان [illegible] اطلاع رسید
[illegible] مرقوم [illegible] فی الحقیقت [illegible] با اقتضای [illegible] محبت [illegible]

کرم شیم‌ها فی بابت به رباشحی حالت هیچ و هرج این دیار بقسمی است که مخفی نخواهد بود و طریقه‌ی ناچاری و سپاه
سپاه‌گری نشست که تحریر آن حسرت زبان قلم حکمی و دوکس سالاران معمر قایل اند که چنین مهلکه بر روی کار نیامده
و یاد ندارند تمامی ملک باهای مجروح و واقعه در آمده سر زمینی باقی نیست که از تایره هنگامه پرداز
و قیمه‌ی مشغول نباشد جمیع شهرها و قصبات و قریات از تظلم و تعدی فتنه پردازان بیباک برابر شده و
تعمیر و کبیر خلایق از تشویش اضطراب و اضطرار پایمال رنج و بلات بر بعضا بیره سوز تحیر و فتنه پرداز
در کمال اشتغال با ابتهالات هیکل حیس نغوزا بتقصیر رسیده و تدبیر بدافع آن بر روی کار نیست انجام کار هیچ
معلوم نمیشود که نوبت بکجا خواهد انجامید ایزدی حیثیت هم سنداران حال همچگونه بقدر مقدور
در تقدیم لوازم جانفشانی نیها و صرف سعی در انتظام امور ارحمت دریغ و قصور نکرده اما بر کارها
هیچ طرف و سرانجام کار لغو هم رسید انهمه جد و جهد سود مند نیست در بنولاد از خیر رونه
احمد خان بارادة الله ایالت و ترونا رسیده اگر عزیمت اتطرف نماید هم سنداز مهر حالتی که از
سیعتقد و آنچه مقدور خواهد بود قصور نخواهد نمود خالص خیرخواهان مخلصان
سلمنت مرحبید و زنامه بحسب اتفاق تحریک سلسله مراسلات موجب وفور سرور خاطر گشته الحمدلله که
که مایان اخلاص مواطن سیاد بیمان مهر و محبت چراغ که بمقتضای توجهات قلبی بموارد احوال هم سندار
معروف بود مستور و حل ذات و روابط بود و اتحاد پیوسته با استحکام تمام و در از باد اوقات
رقوم و نعمت مراسلات که اهم مطالب منبع و منضبط گردانا بود و ارحوال هم سندار و تقدم
عوالی نقصان علاقه مکالات کوثر او رسیدن الله ایالت رای برو دشمن متعلقان و هنگامه طلب
فوج و تاحال البیت بابت آنها کمال و مراجعه بها توقف نمودن در بیمگان اغلب که از خارج متفضلات مستوجب ملحق
گردیده باشد در خصوص مدفعات عرضی احوال مجالی لی مقتضای ارسال نوشته از بار سامی آنهم
نامعمور جواب هیچ یکی سر و از شد ظهور این معنی از راه کم طالع است از انجا که ذات گرامی قدر او استقلال
قوی و متوجه احوال خود میدانند و مراتب نیشد و نوشته شرف توجهات کرده اسم ببسته و متوقع خاطر
فیما در بنولاد نظر به توجهات سامی عرضه دیگر بجواب مفیض ما بیم ارسال گردیده ترقب بموات اشفاق گر
ارتباط مبارک بگذرد و حقیقت احوال بیر امتلال قسمیکه مقتضای مهرباندی باشد تعرض عطایه برسد
و هم سندار را هیچ حال از عهد شمار صادق الصوف رحمت شهر قیم بمقام آلود الله سرور نامدار …

بنام خدا ربی

مانده درین چند روز القدر گرفتار است که نصیب اعدا هم مباد و از کم توجهی

نعمت تمام دارد که یک قسم در … براے احوال پرسے نامه جات چند توقع از ذات … دارم و تصدیع

بدرجه نهایت است براے ادویه و معالجه و غیره تکلیف تمام میکشد و امید که توجه فرموده امروز چیزی بجای خرج

بعرض … عنایت نمایند که … از چند روز … گرفتار است و امید که … مجلس … بفضل الهی

و اقبال … بسبب غلبه فالج دست و پاے … از حس و حرکت باز مانده و زبان را یارای گویائی …

حکیم … معالجت میکنند لیکن بدون پروانگی حضور درینجا نمیتوانند آمد امیدوار است که درین باب حکیم

پروانگی عنایت شود و از طرف خرج تصدیع تمام دارد براے ادویه و غیره تکلیف میکشد و در … بهر قسم

امیدوار خبرگیری است که بجز جناب … دیگری ندارد … بیش ازین آنچه باید در

جواب خط مرسله العزیز القدر رقوم گردیده و مختصری از بعض مقدمات ضروری که شرح آن عنایت

… شود در سبیل رمز و ایما با خط رقیمه بخدمت نواب فلان نگاشته …

از آنجا که وفور فهم و فراست العزیز القدر با این نسبت ذهن نشین است و از یک حرف مضمون کلی میتوانند دریافت

یقین که بمقتضای … و فهم … تمامی ماجرای اینجا وارسیده تدبیری که باید بعمل آورده باشند

… احتیاط … مرقوم نموده می آید که از احوالات اینجا مفصلا نمیتوان نوشت یک نکته کافیست مختصر اینکه

از … زمانه و … ارباب روزگار طبیعت برخاسته تمام … نموده اراده خاطر آنست

که در … در مکانی چند روز بگوشه تعلقی بسر برده شود و هم خاطر میخواهد که اگر اتفاق

شود بحصول سرور صحبت نواب شهامت جنگ بهادر چندی حصول طمانیت و تسکین باطن کرده شود

چون آن رفعت پناه … حال جگرگوشه … در غمخواری و محبت و دلسوزی بکار

… از خود میدانم و حسن محبت و اخلاص … العزیز القدر … باطن … خاطر است

و … بحال اعتماد باشد و بر … محبت او وثوق کلی توانند بود در چنین کارها لوازم

دلسوزی بجا آرد … العزیز القدر … اراده ما فی الضمیر خاطر … دل

خود … واضح نگارش … باید که این مقدمه را اگر مصلحت شد در خدمت نواب

مهربان شهامت جنگ بهادر … دلپذیر گذارش …

جمله … باید … و در صورتیکه گذارش … در خدمت نواب … بهادر

ضرور و مهمات مصلحت باشد بوسیله عمیله نواب شهامت جنگ بهادر در خدمت نواب القاب فیض [illegible] گذرد

ساخته و بدین مراتب همیشه بعمل آورده که رسم [illegible] باید نمود و محبت و اخلاص [illegible] پناه مد نظر بوده

که مستحسن و صورت سرانجام این معنی مطمح نظر باشد جد و جهد بجا آورده بالتزام باید پرداخت و آنچه بظهور رسیده

زود اطلاع باید داد و مدام [illegible] نوشته باید فرستاد که موجب الفت بعمل آورده شود

نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت اگرچه بحسب اتفاق دیده از [illegible]

زاید الانوار لمعه تجلیات کامرانی [illegible] شده لیکن مسموع سراپا اشتیاق با شماع ابتهاج حسن اشتیاق و اخلاص

الغدر سرشار لذاید روحانی گشته که روز و شب ناطقه بذکر مناقب و محامد [illegible] کامیاب [illegible]

نامساعد [illegible] بر وفق آرزوی باطن متعین مواصلت سراپا میمنت که کمال تمنای خاطر [illegible]

مبتهج و مشعوف گرداند حقیقت احوال مبادی اشتمال محبت و جانفشانیها که در محاربه افاغنه از [illegible] قطعات

[illegible] آباد [illegible] فرخ آباد و کوه کماون و [illegible] ترددی بظهور رسیده مفصل از خارج مسموع

شده باشد [illegible] بوقلمونی زمانه در مقام ناسازگاری کارپردازان حضور [illegible]

محال از محالات [illegible] بطریق تعهد متعلق فرموده اگرچه کافی [illegible] نمودار شد

لیکن نظر بر اوضاع زمانه [illegible] اکتفا نموده بود از شروع سال محالات [illegible]

از آنجا که [illegible] رسیده بکمال بیکاری [illegible] معطل [illegible] لطیفه فضل الهی است و آرزوی خاطر [illegible]

[illegible] بمقتضای عطوفت و اشفاق لوازم توجه و الطاف مرعی فرمایند [illegible]

کامیاب ساخته [illegible]

چنانچه باید منصه ظهور رساند [illegible] مراتب اشفاق و الطاف اقتضا

فرماید ابلاغ شود

زان بار که تفقد نامه سراپا اشفاق [illegible]

خیریت و اعتدال مزاج وهاج [illegible] مسرور خاطر [illegible] گردیده [illegible]

صحایف الطاف [illegible] بمقتضای خلوص [illegible]

همواره انتظار [illegible] جمعیت [illegible]

سرگذشت احوال مبادی اشتمال طول و دراز بسیار دارد لیکن مختصر آنکه چون بعد احتمال [illegible]

[illegible] را از حضور نواب وزیر الممالک بهادر [illegible] اگرچه تجدید [illegible] مرغوب [illegible]

[illegible] چند روز

چندی ناچار باچار در انجا اقامت افتاد شروع سال کار پیر دازان حضور علاقه جگاید بودند مقرر نمودند و خانه مسند ارا نجابت حاکمه بواسطه اکثر وجوهات بالیه ابالا اند معطل گذشته بود علیحده و بنیرنگی روزگار بچشم عسرت تماشا مینماید و بهمه حال از صحت ضمایر اینست از توجهات باطنی مترصد که از خاطر عاطر فراموش نگردیده بورود اشفاق نامجات متهج و مسرور میشده باشد از مدتی وصول سامی اشفاقنامجات سرمایه انبساط روحانی

و در ذریعه استحصال نوید خاطر سرور و کامرانی نامه چند بنیر یافته دیده خاطر روز و شب بدریافت حصول اخبار خیریت منتظر و مترصد میباشد و از انجا که در بر فهم احوال نیازمند اشتمال اهمال را راه یافته بمقتضای کمال اختیار عهابت که درین روزها القدر بمحن و پیشاق شعرها و محنت و وادات واین تهمه مبتلا بود که اصلاح چیزی ار جوع بنده است یقین که انمیعنه از خارج بسامعه خدمت بسم گذارش یافته باشد لیکن برانجا که صفای خلوص صمیم متجاج بسمات طاهرست و وادات میمنت لایات بهمه حال تحقق و استظهار قوی میداند همواره لوعیه مانوره ترقی عمر و درجات کرامی ورد زبان و سر سعی تا ارد بال شفقت و انطاف قلبی و محنت و تفقدات باطنیست از استماع تفویض منصب علیایی بوالی خالصه شریفه بذات میمنت سمات کوکب ارزو و تمنای مخلص نیاز انتما باوج شادمانی فروغ اندوز مدارج تصاعد گردیده و چمن زار امیمنات هزاران نوبهار کامرانی شگفته و خندان شد ایزد تعالی و تبارک ابد الدهر خجسته و مبارک گرداناد حقیقت احوال نیازمندان معتمد مهمه یکعا و بر مفصل گذارش مینماید از توجهات قدیم در هر صورت مترصد اشفاق و الطاف است ترصد که بمقتضای عطوفت والطافات دیرین بارسال شفقت نامجات سرمایه سرور ما محصور رسالی میشده باشد

عرض خدمت سرایا نوبتم در قیصر سلخ شهر مدکوره سطر در اند حقیقت روداد وقوعی و سانحه معضل معروضه داشته بودند دریافت شد حالت بر همه انتظام ملک و الصد لیسات شیع و مرج انجا باکجا نوشته شود که قلم از تحریر و زبان از تعبیر قاصر است و قوت ناطقه مجال شرح ان ندارد و محمل انکه بعطار اجمال متمن مشتاق سعی قبیح گذشته شده پیدا را خبر بود اما ی انجابت بموجب حکم نواب صاحب قبله وزیرالممالک سبهار رنانی سرکار در جکله کوتراو کترا که داشته به صاحب صوبه اوده بلا شوق رسیده بوده ثم ما انه از تمرد و انحراف راجها و مرزاران و فتنه پرداری اشقیای این دیار شورش عظیم در جا نمایی بود

بمقتضای مصلحت عملی اجتماع افواج نموده اکثری از مفسدین را قتل و بعضی را مستمال ساخته تدبیر انتظام
ملک و رعیت داشت درین ضمن هنگامه خلف نواب وزیر الممالک مهمدور با افاغنه بلاعفه و میان آمد آنچه
بایست بمقتضای گردش فلک الظهور رسید از وقوع این امر ناملایم در هر طرف باره فتنه و فساد العقد
مشتعل شده اخبار و ترسبر سوز شد آمده و به سرزمین و در هر مواضع محالات معموران رشته فتنه
پردازی باب خارج خار رسانیده فتنه و فساد سر بر ساخته و در هر جا از ملک پادشاهی سرکشی بحوادث
نام افاغنه بلا و میان نهاده بتهانه خود قائم کرده بنای هنگامه پردازی مستحکم کرداشتند در جنگل گورا
هم نایب افغانان ناجمع لشکر از افاغنه و چندیله و غیره مقدار اخراجی رسیده دخیل شد و نایب سرکار
چون جمعیت قلیل داشت و از هر طرف هنگامه ایشان بلند شد تا ایشان مقرون مصلحت ندیده کناره
گرفت چنین خبر امداد امداد افاغنه بطرف لکهنو اشتهار گرفت در گذر مهدی گهات پل بسته جمعیت
عبور نمودند بکر ریسر و استجات نواب وزیر الممالک باینجانب رسید که خزانه و غیره کارخانجات سرکار
و ناموس مردم باله آباد رسانند و خبرداری خود هم ضرورست هر چند پاینجا خواستم که از اینجا حرکت و
جنبش نمایم و اراده چنان بود که اگر اشقیا بدین طرف رخت ادبار کشند مقابله و محاربه در میان آید
لیکن هر مردم فوج نوکاهداشت و فوج قدیم سرکار سرکار نواب صاحب از جماعه داران افاغنه و تغییر
ز همراهی راجه نول رای هزیمت یافته و راجه بالکشن داده پیش اینجانب فراهم شده بودند
و با افغانان راه و رسم و اخلاص بطوری از قدیم مربوط داشته رای عبور از ینطرف تجویز
و اغوا نمودند اتفاق نشد و هم بکر را حکام نواب صاحب در باب برآوردن خزانه و عیال مردم
بتعقیب تمام رسید ناچار خزانه و ناموس همگی همراه گرفته از لکهنو کوچ نموده تا موضع سوجا کیر متعلقه راجه
راجه مرتهی پت که از اله آباد شصت کروه مسافت دارد رسیده شده حالت بر هم احوال
اله آباد هم متحیر بمکلیحه از ینطرف علی قلیخان که بزوانه نیابت بمهر نواب صاحب رسیده او خود
را نایب مستقل میشمارد و از یک جانب راجه بلونت سنگه سند نیابت حاصل نموده
در پی مداخلت [illegible] وارد مرحوم باعمد بلکه بر سر پرخاش و پرافساد [illegible]
و در شهر و پرگنات آشوب عظمی برپا و سوای آنها کالیخان نامی افغان خود را از [illegible]
افاغنه نایب اله آباد ظاهر ساخته و فتنه پردازان اطراف و جوانب را رفیق ساخته

[illegible]

بهر چند صورت بسطور رسیده هنگامه پرداز است و ستگی شده از بن سورش و اضطراب و ضبط رآ
طره و سورش در هر جانب بر ولایت کلی با احوال دیگری نمی رسد و کیفیت مجلس بالا نمی پرسد و بهار ملک
بادشاهی از دست رفته و در جمیع امکنه و محالات افاغنه و اشقیای اخراجات دخیل گردیده معلوم نیست
که انجام این کار چیست و در حضور انور هم هیچ تدبیری ازین مقدمات در میان نیست با همه ها رضیه قضا
الهی شده هنوز نگذشته اند و اگر تدبیر بر وارند نتیجه بشکل و چه نوع فکر آن مقدمه ها بخاطر رسیده است
مفصل دریافت نموده بعد الاتصال عرضی بمنصه ظهور خواهند معلوم شده که دیوان حالا که شریفه نواب
و مؤتمن نواب مجد الدوله بهادر تفویض یافته معلوم نیست که ایشان فکر بند و بست حمله لوراوران چه سهم بخاطر
گذرانیده اند که انتظام تدبیر در ولایت الی انتظام اینجا مطمح نظر باشند بدون ورود احکام بادشاهی
نام افاغنه اصلاً صورت دیگر ممکن نیست خریطه رقیمه ابوالامام نواب صاحب و مؤتمن ایلاتی وقتی در حد
ایشان رفته بگذارید و تمامی ماجرا را ابتدا تا انتها و مرج و مرج این دیار مفصل گذارش نمایند و استمزاج
باید نمود اگر بند و بست حمله لوراوران منظور خاطر باشند و احکام بادشاهی نام افاغنه رسید و انهماد
از تصرف کوتاه نمایند که مخدمت نام آنجانب حاصل نموده باید فرستاد
سابق جواب عرضی مرسوله بلارنگار شایسته رسیده باشد حالت ملک و برهمی و انتظام کارها
که از وقوع این همه فتنه و فساد عظیم در هر جانب بر ولایت بر به وضع و سُرف ظاهر و از عجایب و صحیح
منجانج تجربه نیست طرفه کیفیتی و عجایب ماجرا است که بتحریر و تقریر نمی گنجد و در تمام ملک بادیه سورش
و آشوب مشتعل گردیده و در هر جانب هنگامه و فساد متضاعف شده منحصر این در بیرون
معتمد نگاه و بنگارش یافته دریافت خواهند یقین است که آن اشراف و شفقاه و خدمت نواب
بهادر و حجت و خالد حب لطف علیخان جیو بر روز آمد رفت داشته و همیشه حقیقت احوال
اینجانب گذارش می نموده باشند عرضی مرسوله بست و ششم محرم سنه ۳۰
بهم تشدید صورت سه الیه مرقوم در آمده حقایق معروضه مضمون کل تفسیر و تشریح داده بودند خبر بن گشت
حضرت اختصاصی ذوالفقار جنگ بهادر رونیش نمودن نشر اولاد به لقیه وار و کبیر کار نزد دارا
اینجا متواتر از روی عرایض مرسله سابق هم موجب تردد خاطر بود و حالا که حقیقت بایستی کلی در
حالت اینجا متواتر نگارش یافته معتمد این مقدمه نیست که از آن معتمد مخبر و مصحح باشند

اول نوروز معهود ملک و معامله مقاسمه در سرطرف است [illegible] مصالحه عهد دارد که چه کسانی از صغیر و کبیر

و نتیجه رو در اطمینان خاطر [illegible] نسبت باز احوال بروج و مروج و سرگردانیهای [illegible] بما حصلت تا کجا

بکشد و در آینده که از خارج ابراز یافته باشد بهر صورت آنچه کاربردازان قضا و قدر از روز ازل [illegible]

بر دریا [illegible] تدبیرات مخلوق ضعیف خلقت سر موی از آن متجاوز و مخالف نمیشود و نظر بهمین

بی استعدادیهای خود در سپردن امر خود به کاربردازان نواب موصوف بمقتضای [illegible] و [illegible] الله

بیش از آنکه ایشان بحضور انور باشند و باقی تقاضا [illegible] ارباب معتمد نگارش یافته بود که چه مبلغ

زر مذکور [illegible] برود درینوقت [illegible] طرف دست رس مطمح نظر است قبلان و [illegible] اکثر معتمد

برنگارند حواله نموده شود که ازین [illegible] اطمینان دست دهد [illegible] ظاهر اینمعنی مقصد [illegible] ایشان [illegible]

و واسطه دفع الوقت خیال [illegible] دانند اینمعنی موجب [illegible] جاری است آنچه در بساط خود موجود

بود بطلب و تقاضا حاضر و زر و نقد درینوقت بهم رسیدن [illegible] از مقدور [illegible] دشوارتر [illegible]

تدبیر دیگر ملاحظه شد ضرور [illegible] این مقدمه [illegible] بیشتر از این چند روز [illegible] که مفصل جوابی [illegible]

خلاف رای رام تا این مرقوم نموده و هم از [illegible] صاحب رای [illegible] سلک [illegible] نباشند

که [illegible] نواب صاحب قبله وزیر الممالک [illegible] بغرض [illegible] از متصدیان ذوالفقار جنگ بهادر

مهمات [illegible] که [illegible] بفضل الهی [illegible] دست [illegible] و راه [illegible] جاری می شود

[illegible] زر نقد [illegible] بنده [illegible] و اگر اضطراب [illegible] معتمدی برنگارند [illegible] قیمت نموده

حواله شود [illegible] شغل [illegible] مقدور [illegible] نقل خطوط مذکور ملفوف

پروانه سابق بیشتر اینمعنی [illegible] شده [illegible] مرقومه تا حال برای [illegible]

و جواب و سوال منفصل شده باشد باید که ازین مقدمه زود اطلاع دهند و تا مقدور [illegible]

با وجود تردد و [illegible] های دیگر [illegible] خریدار [illegible] در میان [illegible] لیکن [illegible]

[illegible] احتیاس [illegible] بالفرض اگر چند [illegible]

بمقتضای ضرورت [illegible] قیمت [illegible] گرده [illegible] قلیل [illegible]

کماینبغی [illegible] نوشته [illegible] اصلاح [illegible] جواب [illegible]

اینمعنی نوشته [illegible] آخر [illegible] نموده [illegible] اقامت [illegible] تحقیق باید نمود

[illegible]

که اراده اندرای این مقام طریق نوشت و خواند شد و بابت هرچه قسم است انسب در مقر بانک باجار ایم
الرقوم الجمله هم مقدور نبود که طبیعه معتقض میشد که این همه صورت تقاضای ایشان برد انشکته شود
هرچه بر و مبید به از لاعلاج حسب صورت آن معتمد مضطرب شود و در باکه دار المعاملت نسبت هم
نرسش و تلخ بسیار اتفاق می افتد که می باید که در هر حال استقلال از دست نباید داد و نظر بر فضل
خدا باید داشت انشاء الله تعالی همه تکلیفات زایل میشود مقدمه حالیه همه معلوم دلنوری و نیکخواه
آن معتمد همه دعوه فرستین است یقین که در سر انجام امور سرکار دقیقه اهمال خواهد ورزید قسمیکه تعبیه
تابید نمود که با وجه شخص موجب اوقات باشند رسیده باشد که ظهور کاردانی و نیکخواهی او بت وور
مقدمه حالیه … آباد و بلکه معروض داشته بود بندگه اگر از سرکار شخصی را فرستاده شود … والا
معتمد اجازت شود که بنده های عهدی پیش بندر رام و لیل … فرستاده انفصال دهند چون در نیو
فرستادن عامل از … بالفعل تمام است اصلح است که آن معتمد درین مقدمه سعی و تردد بکار آورده تعبیه که
مناسب و بهتر تواند بود و سر انجام ما نوا جب به نظر باشد بعمل آرد و از حقیقت آن همه مفصل عرضه نمایند
و بکار آرد در نیجا چنانچه بعض وقت از دست نرود و بار برد و فایده نجد احتیاط آنهمه ضرور است

شجاعت دستگاه عاشور بیگ محفوظ باشند عرضی مرسوله
خیر … حقیقت مفصل معلوم شد بودن در کیره خلد آباد و تلاش خوبی در یافت گردید برای پارچه
مبلغ وغیره که معروض داشته بودند چند روز است که توشکخانه سرکار همراه دربار روانه الله آباد شده همراه
توشکخانه پارچه وغیره اسباب و بعض مردمان آنها که درینجا بودند نیز در راه خانه … حال رسیده باشند
باید که رسیدان مفصل بر نگارند و بجهت اخراجات آنمرد هم که مرقوم نموده بودند پیش ازین سرکار …
خزانه حضوری نوشته شده که مبلغ پانصد روپیه از نزد خود با شجاعت دستگاه برید یقین که تا حال الله
مبلغ مذکور رسانیده باشد مفصل آن مقدمه معروض دارند که دریافت شود و انیده و بکار هم از اینجا
خواهد رسید خاطر جمع دارند و در باب لوازم حفظ و احتیاط کماینبغی تقید بلیغ بعمل آرند شجاعت
دستگاه محمد علی نامی قوال که در آن … از طرف دار الخلافت آمده بود … می رفت
… از شنیده شد که قوال مذکور از الطرف تاراج شده بالله آباد رسید … شجاعت
دستگاه ملاقات نموده برای آمدن حضور او سامان کرده آمده اگر برای آمدن آنجا راضی شود

و قبول نماید نقد خرج راه که چیزی در خواست نماید معروض حضور اند صاحب رساله نود حقایق مفصل نوشته بودند

سیم و سیم [illegible] نوشته [illegible] حصوصیت دستگاه کلال چند محفوظ باشند [illegible]

[illegible] رسید برآورد سندت ملاقات نموده در سرانجام کارهای ساعی که باید بعمل آورده باشد

برای دریافت احوال طبیعت منتظر است در نیوالکوچ از الله اباد مصمم شده عنقریب روانه از انجا

کوچ نموده میشود لهذا امر قوم میکردد که انحصوصیت دستگاه اجمعین به سندت طاهر نموده شد مدت الطریق

[illegible] رابداری تمام گذر بانان [illegible] گذاشته وغیره گذرهای [illegible] نوشته خود معه نوشته مذکور

در یمان خود یلی گذرهای مذکور بحضور رسانند و نوشته [illegible] تمام شد که مردم ایشان در مقصد

نقلبور وغیره لوازم خدمت اهمال نه نمایند و انحصوصیت دستگاه امر مفوضه معلومه کرده [illegible]

باشند بما انجار رسیده مفصل مطلع خواهند نمود که انچه مناسب باشد بعمل خواهد امد مفوضه [illegible]

نورشم حضور از نوشتجات وکلا به سندت معلوم شد باشد چون متعلقان همراه انجناب اند و در نور

نورشم همراه بردن معروض به مصلحت بینند به سندت جواب گفت که اگر بمقتضای [illegible] متعلقان

را در مکانی از ملک خود جا دهند و لازمه حفظ و احتیاط بعمل اید متعلقان باید انجا گذاشته شود

اجمعین به نخجلی تمام مقرر کرده بحضور امده اطلاع باید داد که بموجب ان عمل نموده آید در ینباب

تاکید دانسته توقف ننماید و مراله [illegible] نوشته آید حصوصیت دستگاه

ملوک چند در حفظ الهی باشند تمت رسیده بحضور رسیده عرضی انحصوصیت دستگاه

از نظر گذرانید [illegible] خلوص رسوخ و صفای [illegible] مفصل گذارش نموده فی الحقیقت

وجه [illegible] لاله [illegible] باینجانب امروزی [illegible] یکجهتی و یگانگی ایشان اعتماد کلی دارم

و ادای زر برداشت [illegible] که اینقدر توقف راه یافته ظاهر است که در [illegible]

نورای و نورشم افاغنه چقدر هرج و مرج در کار پیدا آمده و الا خداست که [illegible]

[illegible] که اینهمه توقف بظهور رسد در [illegible] و فتنه و فساد [illegible] بحضور [illegible] الیه [illegible]

[illegible] رسیده بود اکنون عوض زر نقد نود یک زنجیر فیل [illegible] قرض [illegible]

[illegible] خطی گرفته و العهده [illegible] الشان هر چند که اجمعین گفته شده که اگر [illegible]

داده الفصال نماید قبول [illegible] صورت نگرفت از طرف [illegible] در ین مقدمه

[illegible]

مستوفولایت شده در بعض زودها هم که از در اندازی محالفان مراسله الله هند بلان منتعنر گردیده تحقیق باید کرد
که هیچ گونه از انحراف صورت میله باشد او العمل نه امن مهد صورت هر چه گذشت حالا که
در هر بار رسیده شده حقیقت احوال نوشته باشد بایت باین صورت هم میخواهیم که در قرض الیها
بهر صورتیکه باشد ادا نموده لیکن حسب الحکم مستوفی لوز نقد نمایند اگر معتبری از طرف فی رسیده باشد
نوعیکه صورت پذیر تواند اینجا از روی حساب باشد نمبری نموده و حبه مسطور رسیده اید
در صورتیکه حالا هم در سمقدمه اهمال همان خلجه انتخاد اند که باز این شغل هم صورت گیرد
باید تا فی الحال جایی شکایت شد ... ابراهی ذمه خود نمائیم آنچه بهتر و اصلح باشد بعمل باید
آورد و اطلاع باید داد بتاریخ صد نوشته آمد

سابق دزدان که در

سرای چوکی شب چنین زده مال بیوپاریان بغارت برده بودند چنانچه ... و دستگاه در باب
احضار زمینداران و اثبات دزدی نگارش یافته هیچ تدارک و تلافی آن بعمل نیامده درینولا
گماشته جلال بیوپاری از ساهو مبلغ یکهزار و چهار صد روپیه بابت قسط محالات ... بحضور
می آورد ... دزدان شب چنین که ... کوثر با اسپ سواری گماشته و اشیا
و اجناس دیگر بغنیمت ربوده‌اند وقوع چنین امورات ناشایسته از چه ... و تا الحال در
تلاش دزدان و اثبات دزدی تغافل و تساهل چرا ... رعایت و پاس خاطر زمینداران در چنین
مقدمات اهمال مینمایند در مقدمه ... ظهور اینمعنی قباحت عظیم دارد و ...
مستحسن نیست لهذا قلمی میگردد که زمینداران آنجا و قرب و جوار ... نموده
بزجر و توبیخ اثبات دزدی ... معروضه تمام و کمال ازانها بگیرند زینهار در مقدمه
تقاعد و تاخیر ... نمایند و آینده مچلکه بگیرند که این قسم افعال و اعمال ... بار دیگر
بظهور نیاید در ... باید داشت

بعرض رسید که ...

... کوثر دزدان از خانه ... سکه ... مبلغ ... صد روپیه بغارت برده
و گاهی ... راه ... وقوع اینمعنی در مقدمه ... و انتظام کارها
بغایت بعید و نازیبا است لهذا نگارش میرود که زمینداران ... قرب و جوار
مقید و محبوس ... داشته مبلغ مذکور به بیوپاری ... و سوای آن جرمانه در سرکار بگیرند

بموجب منصب بیلداری را کماشته کلانتر دانسته چنین کار بالعمل آید

قرار زر حسب فرمان نوشته در سرکار حضور سپرده مالدات قسط بابت روپیه وچهار صد

در باب احضار ... عبارت ... واحکام و استمداد ... فارسی ... مبلغ مذکور

بلیغ ... معروضه تقید ... سانیدن ... وجوه اثبات ... از ... رسداران

شیفته ان ... سرکار ... عمال ... سلام و حکومت هنگام ... دبار ... مهوره

قید کرده اثبات ... رسداران ... تمام ... تقید سطور ... سعادت پناه

نباید ... العمل ... کار دیگر چنین ... محالله ... میرسانند ... تمام کنند و

خان عزیز القدر ... انچه باید در سر مقدمه ... شیفته و موجب ...

مقدمه فوج ... مفتح ... سانیده لیکن با مر ... صورت ... کار و سرانجام ...

معروض نوشتند و معلوم ... نمود ... کتبه ... که تفهیم ... اکر اینکه ...

خواهش ... باشد که وقت انتظام کار بظهور آید ... وصول ... والا ممکن که ...

برهمی ... وقتی ... بدالصورت منقضی شد که ... کار ... از ان العدله

العزیز القدر ... خواه و خیر اندیش ... بدینکار ما مور نموده ... بوده که ...

بر سابق لوازم قدوست ... خواری منظور داشته ... که باید ... خواهند آورد

مدتی در سیر ... نظر انداز ... شده وقتیکه ... شروع نمودند ... عمل

عرض ... که ... در ادای زر ... عذر دارند ... فراغ ... انشاء الله تعالی

شدوباب ... الاتصال ... آنچه بظهور آمده است که در عین وقت تحصیل از

تجربه کارهای خود ... احتیاط از دست داده اند وابن ...

بر باشد ... باید نمود ... طبعت ... معترض ... که ... ممنون

و ... تمام ... مداخل ... چنین ... نموده ...

و ... مقطع ... یک سکوفه ... کنند ... احوال

خالصه القدر ... باید بر ... اطلاع ... در خانه ...

و بی تکلف بر آورده و ... کار ... باید بود و ...

لازم حال

بدتر از حال بر زبان نباید گذرانید حیف صد حیف از کار دانی و فهمیدگیهای شما صاحب که
اینجانب مادهای فصل بیج است درین حرف و حکایت بیباک برابر شد و زمینداران بر احتیاج عمل
دست انداز شده بر خاسته باشند چون وقت از دست رفت اینقدر زر خطیر در خرج ما
چگونه سرانجام خواهد یافت و انجام کار چه خواهد شد بهر صورت اگر حقوق نمک خوار که
مطمح نظر باشد قدری فرصت که باقیست دست و پا زده و لا رفته سعی و جهد بظهور رسانند
رفو رفو کار ها که بند کرده بلکه [illegible] بر وقت تحصیل در آورده ارسال حضور نمایند
و اگر نتوانند شد صاف بر نگارند که قطع توقع کرده خاموش نشسته شود برای چه این همه درد
سر اختیار کرده اند حلیه تحقیقات مفصل معروض دارند و تدارک فی تدبیر و رسانیدن فوج و غیره
هرچه باید اینجا بعمل آید خدا داند چه بلا واقع شده که هر کاری که موجب جمعیت باشد بعمل
نمی آید العزیز الفقیر هم غسل صحت نموده باشند فوج هم موجود است میر فخر الدین هم حاضر خواهد
شد قدری محنت و دلسوزی اختیار نموده در چهار پنج روز انتهای آخر الحال [illegible] داشته
باشند همراه آورده زرها که بند باید کرد و بموجب اقساط منقبه وصول باید نمود اگر این قدر
وقت فرصت که باقیست از دست رفت تا آخر سال تمام عمر از تأسف هیچ فایده نخواهد کرد
تأکید مزید دانسته هرچه باید کرد زود باید کرد زنهار یک لحظه معطل نباید گذاشت و از
احوال مفصل مبهم مطلع باید گردانید که طبیعت روز و شب در همین فکر مشغول نفس میباشد
زیاده تأکید دانند   جواب عرضی دبیر و رو با خطوط میر فتحعلی خان
فرستاده شد رسیده باشد خرابی هرچه باید شد معلوم خواهد بود و رجوع در خالصات مرقوم
ملک بار [illegible] آخر شده تا حال در نبرد دارند معلوم نیست مال چه خواهد شد و هرچه خواهد شد
معلوم نمیشود و شما هم خوب میدانند خالصانی است که کار سرکار خوب نشود نه که جان خود باید
داد و همراه جان خود از فاقه کشی جان بجان ما نم باید گرفت کار خیلی خراب شده حالا هم قدری
فرصت باقیست اگر نواند شد دست و پا زده کار را بسر کار باید کرد و الا خبر بدهید
فرستادن زر بحضور نوشتن چه فایده چند می ایام در لطائف و دید رفت ... در تحصیل بها نمایند
و در خرج لطائف خود فرستادن زر معلوم که وقت بهم کسی است برای خرج رساله و فوج

کوملی وغیره زرمی باید پس از اینجا شده و مهاراجه رسید تا کار روائی جریج انجا لکو معلوم نیست که در دربار

بلکه بر ای چه اما دوست عیب دارم ما گنج قارون این همه مدارج مد نظر کرده رقعه جواب نوشتند

لعل ار و الله لکود جواب نوشته تا حرف بحرف معروض داشتند و صاف نویسند که توقع امداد از

از و داشته باشم و با فکر خود خود مکنم زود جواب باید نوشت   بر لور سفر الفرد

طالعمره تاریخ شانزدهم ۱۶ شهر محرم الحرام چون راجی رام [illegible] و نواب نواب صاحب فی زبر

الممالک بهادر با فوج بسته زیاده بر چهار هزار سوار [illegible] و پیاده چرار و توپخانه بسیار بلکه بیشتر

مهاراجه صاحب ملحق گردیده مهاراجه با بهیر و بنگاه عبور گنگ نموده از ان طرف نمودند صبح از

اینجا کوچ فرموده بر لب دریای کاجی که چهار کروه از ان مقام فاصله داشت منزل ساختند

تا که دریای مذکور بسیار عمیق بود و آب از سینه مردم بالاتر و زور بسیار داشت مهاراجه بالا

عبور دریا نموده مهاراجه و نواب صاحب بر فیل سوار ره از آب گذشته با فوج جابجا بالا

ساحل پهلوی همدیگر ایستاده برای عبور لشکر تاکید فرمودند کوچک و بزرگ لشکر لکو تمام

مستعد گذشتن از دریا گردیده و بال و پر بال بر شتران و فیلان و اسپ [illegible] بار کرده

بار و بنه چند وسعی کشادند در ان روز بمقتضای اتفاق فلان کوه پیکر سحاب هر طرف جوش و

خروش در زمین و زمان افگنده و غریو رعد و غلغله برق شورش در کون و مکان عالم

آشوب انداخته از بارش تگرگ و ریزش باران و هبوب بادهای تند که بحکم و سردی

پهلو بکوه برف میزد و جلوهای [illegible] برودت از هم سر گسیخت لرزه اضطراب و زلزله بیحساب

بر کهه و مهه راه یافته و حالتی عجیب و غریب بر مردم طاری شده و بسیاری را که چهکر و غیره بار بردار

بر زمین نشاطیده مال و اسباب فرو رفته و اکثری را با لودکان جهان از صدمه باد و سرمای باران در یک

بر زمین نشیم خواب عدم [illegible] هزار [illegible] و سعی از دریا عبور نموده و ز هنگام عبور دریا [illegible]

بالا در رفته بود و [illegible] ایستاده راه پر قسم و گاوان تا بالای سینه در آب بودند و سرها بلند [illegible]

بیرون تمام میرانند [illegible] صحیح و سالم از دریا عبور شده و عبار [illegible] بعضی [illegible]

و بلکه [illegible] در عین جوشش برق و رزم [illegible] و بکری [illegible] لشکر رسیده [illegible]

زعفران [illegible] هم مردم کمیاب شده بود [illegible]

[illegible]

93

بمیت جمعیت بیشتر از مردم لشکر و جانوران از فور بیدانه و چاره گذرانیدند صباح مقام شد و مردم اسباب سپرده
را داخل نموده باری بقدر قسمت باکل و شرب پرداختند بار صبح از آنجا کوچ شده ۳ کروه از خدا گنج
لد افاغنه با جمعیت بیست و نه هزار سوار و آلات حرب و بیکار آماده کارزار بودند دایره گرد سواد جوار
مصالحت از طرفین میان آمده صباح این یک نیم کروه نهضت دست داد و یک نیم کروه فاصله فریقین باهم
در میان ماند و اشتهار تمام داشت که امروز جنگ است و از هر طرف محافظت و احتیاط ها بکار بعمل آید
و ترتیب فوج ها باین نسبت صورت یافته چنانچه میر محمد صلاح خان و راجه رتن بیت با جمعیت بسیار سر آول
فوج بودند و قول سرداری مهاراجه مرین بود و دست چپ بذات میمنت آیات نواب صاحب قبلی استحکام
کوه این مهم ساز بود و دست راست راجه رام راجه و غیره با جمعیت حوصله غیر رسیدند فوج و مردم لشکر از حد و قیاس
بیرون است ولیکن پنج هزار سوار سواری و پیاده ... لشکر ... بهیر و بنگاه و یکصد و پنج فیل و اسپ و
و شتر و بهیر و بهل و غیره ساکن شمار نتوانند کرد غرض که در قصبات و ... پانچ شش هزار گروه چنانکه
نظر کار کنند غیر از فوج و لشکر بنظر نمی آمد و توپخانه آنقدر که نمیتوان شرح آورد و بهر صورت درین کوچ بات و
متعاقب دم محاربت در محفوظ یافته یا اینکه گریختند و از خدا گنج بر خاسته بفرخ آباد رفتند امروز شب دوشنبه سوم
جمعه یا شنبه خدا گنج دایره گاه لشکر شده باید دید که راسته بکجا کوچ میشود نواب وزیر هم بکاستگنج رسیده
اند خبر است که برای ملاقات نواب صاحب از همین راه رفتن بود و بعضی میگویند که فرخ آباد را هم محاصره
نمایند باید دید که چه رو میدهد برادر عزیز القدر طول عمره بیشتر ازین خبر نیست
مرقوم نموده میخواستند که بهمان روز داخل لشکر راجه نول رای گویند چون بفضلات الهی کار ساز بود
و قبله متصل قنوج سواری رسید ... سوار راجه خط او رسید که فوج ... از میجا افغان خدا است ... قنوج
الطرف ... است چون قنایات و توپخانه مان در قنوج آمد الصاحب همانجا توقف فرمایند ... صبح
نواب صاحب برای مقام آنجا نبود لیکن چون راجه مبالغه بسیار نوشته بود دانروز در قنوج مقام فرمودند
صبح ... روز جمعه پیش طلوع آفتاب سوار شده بهیر را عقب گذاشته روانه شده قریب سه
کروه راه رفته بود چهار کروه از لشکر راجه فاصله ماند با مردم منتظر بود هم که غضنفر راجه باستقبال می آیند
و نمود ... راجه رتن چند و راجه و میر محمد صلاح خان و عطاء الله خان و ... خان و ... گرد آرا
... بعضی ... تعداد فوج از توپ و پیاده ها زحمت خورده ها رسیدن گرفتند و ...

برباب فیل و تیر باران شده جمعی و دیگر سرداران مجروح رسیدند و کشته شدن راجه تحقیق نپیوست هنگامه
رو از آن وقت بی‌بهره و لشکر یا مردم راه یافته یاد از روز قیامت میدادند مردم بر یکدیگر می‌افتادند و دست
پا گم ساختند و نواب عظیم بر پا شد آخر الامر نواب صاحب فرمودند که قبایل راجه را همراه از فوج بدر کرده
برین مصلحت از آنجا معاودت کرده جمیع مردم سوار و پیاده و فیلان و اسپان و متعلقان راجه
نعش راجه و دیگر همه مردم را همراه گرفته روانه شدند تمام شب [illegible] رفته [illegible] منزل شد
و از آنجا همچنان رسیده لاش راجه را آتش داده حالا که از [illegible] دفعات بر قبایل راجه [illegible]
زمین و آسمان درگریه بود و سینه‌ها سنگ می‌شکافت از آنجا کوچ شده [illegible] کانون دایره شد متعلقان راجه
از آن منزل از نواب صاحب رخصت شده به اراده لاهور گذر [illegible] پور [illegible] نواب [illegible] کوچ فرمود
امروز که شانزدهم ماه باشد در شکوه آباد رسیدند ظرفه خبری بمیان آمده مردم [illegible] که [illegible]
روهیله از طرف [illegible] تونجانه بنود و بر لشکر راجه ریختند و راجه [illegible] سوار شده بجنگ افتاد [illegible] زخم برداشت
یکی بر [illegible] و دیگر بر شقیقه خورده برحمت حق پیوست و دو سه سردار دیگر که نام [illegible] همانجا
بکار آمدند باقی [illegible] لیکن [illegible] از چهار هزار کس [illegible] قدر اسپان و گاوان [illegible] در دریا
[illegible] غرق شدند اکثر سرداران [illegible] غرق شدند محض فضل الهی [illegible]
حال بود که چهار پهر [illegible] رسیدن این قصه رو نمود و الا در همین شمار می‌آمدیم [illegible]
که جمیع مردم لشکر [illegible] تحقیق رسیدند که نواب صاحب و قبایل راجه را از قنوج برداشته روانه شدند
افغانان بر قنوج [illegible] که همراه نواب صاحب بود محافظت [illegible] از عقب [illegible]
بودند همه [illegible] در راه تاراج کردند خبر [illegible] تحقیق رسیده میگویند که [illegible]
رسیده اند خدا کند که تحقیق باشد برادر [illegible] مردمان خانه [illegible] برای خبر [illegible] منتظر خواهند بود [illegible]
رسانند [illegible] خط [illegible] مطالعه حضرت [illegible] برخورداران باید [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] رساند [illegible] عرضی [illegible] خطوط [illegible]
و احتیاط و لوازم [illegible] تحقیقات [illegible] نوشته [illegible] صحیح روانه [illegible]
[illegible] ارشاد کرده [illegible] غلط [illegible]
که برای [illegible] از اینجا نوشته شد آنچه [illegible] از راه [illegible] اظهار
[illegible]

گردیده شد و در بنولا پروانه دیگر متضمن ادای زر ماهیانه تباکیه تمام عالم خان مذکور نوشته ملفوف خط میرزا
حاجب مصحوب محمد علی فرستاده اند پس لازم خود نموده خانصاحب فرستاده زر بلند پایه معتقد خانصاحب ابلاغ
نموده لطاهر همه قبول کرده عرضی ارسال داشته اند از باطن خدا آگاه است اگر منظور باشد ارشاد شود بعد
وقسط بندی و وعده خریداران نوشته باشند گرفته پروانه تنخواه هفتصد روپیه بر کدام محال که مرضی حضور باشد
نوشته بدهد والا هرچه ارشاد [illegible] سرکار [illegible] برای تقاضای زر نزد میر غلام خان فرستاده شده
[illegible] الله و [illegible] مبلغ [illegible] هفتصد روپیه ارسال داشته در باب [illegible] طرفی [illegible] جدید که مرقوم
شده بود در جواب نوشته است که [illegible] بالفعال [illegible] نمی‌تواند [illegible] می‌شود و در تحلل
در که ها راه می‌باید سواران متعینه بحضور رفته اند نگاهداشتن پیاده ضرور است [illegible] اند و قبله
[illegible] می‌یابند [illegible] عذر و حجت می‌نمایند و واقعی هم [illegible] ابتدا بدون [illegible] الله خود
بخود اجازت نگاهداشت پیاده ها ضرور نبود تا حاله که [illegible] چندی دیگر [illegible] باید داشت
عرضی [illegible] بدون ارشاد حضور تا حال جواب ننوشته هرچه مرضی باشد بکار [illegible] سواران
متعینه [illegible] حضور [illegible] سعادت اندوز [illegible] نواب خان و [illegible] سلیمه
دفترخانه علیخان به موجب [illegible] میر غلام [illegible] سفارش [illegible] محمد جان [illegible] میر غلام
حامی رخصت [illegible] تا حال [illegible] و غلام نظام الدین خان [illegible] بدولت [illegible] که
امروز فردا [illegible] افضلخان [illegible] است [illegible] که در خاطر مبارک [illegible] است
[illegible] افضلخان [illegible] دروازه [illegible] بدولت [illegible] دروازه
بودند غلام همراه بود افضلخان عرض نمود که [illegible] رسیدم [illegible] ایم
[illegible] متعینه [illegible] حکم شود [illegible] خود بدولت [illegible] عتاب و خطاب [illegible] از
[illegible] الله که از حضور [illegible] متعینه [illegible] میر غلام [illegible]
[illegible] معتمد [illegible] نگاهداشتند [illegible]
متعینه [illegible] حضور [illegible] احوال معلوم [illegible]
[illegible] بحضور [illegible] خواهند [illegible]
و پروانه تنخواه [illegible] منفسخ نشده

بمواجهه و زیاده تا پنجاه چگونه بوصول میرسید مگر آن که [illegible] بهم رسانید الله یار بیگ [illegible] رسیده است الکم

کاغذ مخالصه بمواجهه و جواب سؤال عمده که به دستخط رسیده انفصال پذیرد و اصلح است برای [illegible] شیخ عبد الله

تا امروز آنچه باید نوشته میشود و خطوطی که میرسد بحضور ارسال میدارد امروز که خط مختار الملک [illegible]

شده [illegible] میان نسبت رسیده ارسال داشته نظر میشود و بعلاوه [illegible] از روز [illegible] تا

جها جها که نوشته می شود و فوج مشغول اند پیاده های برای [illegible] رفته اند خدا کند که خبری

مشغول بود و لغزیده شده باز بهم نیافتند [illegible] بکوچ مبارک مطمئن باشد و بعلاوه از [illegible] غفلت ندارد

و برای فرستادن جهات پنجاه تا هزار [illegible] بشیخ عبد الله نوشته شد [illegible] ارسال نماید [illegible] چه ندارد

ذمه پیاده که همراه [illegible] احتیاط [illegible] رفته بودند [illegible] از اینجا رسیده اند روانه

حضور موفور خطوط که آورده اند نظر خواهد گذرانید هرچه اصلح باشد بعمل آید معلوم شد که نواب

وزیر الممالک بهادر که برای سرکار جریده تشریف برده بودند معاودت بمعه فتح و فیروزی دا

ده شده اند برای دریافت احوالات روزانه تعلق خاطر بدرجه تمام است هرچه دریافت شود ارسال

شده باشد انوقت معلوم شد که مواجب بالا از حضور روانه [illegible] شده در

مانده باشد زیاده حد ادب

منصب بعرض میرساند [illegible] خاص [illegible]

در وقت حقیقت مفصل معلوم صحیح مصحوب پیاده مواجب آنچه باید نوشته شد نظر گذشته باشد

امروز بهرصورت [illegible] و روز [illegible] در آن سرانجام حواله یافت [illegible] فرمود امیر [illegible]

باطن از حضور نواب [illegible] الممالک [illegible] انتظار بر روانگی از [illegible]

سرانجام حواله یافت [illegible] متواتر که روانگی [illegible] اشرفی و صد روپیه نقد [illegible]

برای خرج [illegible] حواله [illegible] شده و امروز ده اشرفی مصحوب [illegible]

فرستاده شد خواهد رسید و بسبب کسل طبیعت که طاقت حرکت دشواری [illegible] ندارد

منظور [illegible] هرچه ضرور باشد [illegible] بموجب آن [illegible]

[illegible] در مقدمه [illegible] اگر [illegible] مصلحت باشد [illegible] خبر باید [illegible] منصور [illegible]

حکم [illegible] بحضور [illegible] الیه [illegible] پیاده ها [illegible] نزد راجی [illegible] فرستاده [illegible]

[illegible] الیه فرار کرده [illegible] زور [illegible] نامه طلبیده [illegible] زیاده

احقر [illegible]

احقر اقصر ادوات تسلیمات علانیه و مراتب ادعیه ماثوره منعقد معروض ساخته احوال
آنکه فی ما بین و اسباب سر آشکی و جبر ایشان رحیم گذارش می نماید که بفضل حضرت رحمانی و توجهات ظاهر و باطن
العلیه و کعبه امانی و امال و مقتضای وثوق سر رشته حیات و زندگانی خیریت و صحت جسمانی حاصل است
و مسلادات قدسیت بعایه سحری و شبانی همیشه از درگاه مجیب الدعوات ابد و شامل آن دو عالی
خورده حالات شانه متعقد و عنایات خدا اند بر کمال لایزال بر سر این کم کرده طریق چاره ساز مخلد و مبسوط دار الهی
بمنه و فضله از آن بار که تفضلنامه ها بتقدیم رسانیده در جواب عرایض غلام و رقعه کرامت افتخار فرموده
تا حال که قریب پنجاه گری روان القضا است هرگز خطی و رقعه و پیامی و اعلامی از آن طرف روان دل خسته شکسته بال
ما اورده نباید دلو که زین جهت چه قدر غبار کدورت و ملال بلکه برای خاطر گرد و بال شده شب و روز دیده
انتظار درازروی وصول این همایون نامه از جواب و طلعت بیقرار تحریر این سواد اشکره از جور بود الحمدالله
که درین چند روزی رقعه بهجت افزای نوید خیریت بدستخط خاص الفضل و خطی دیگر برخورداران نجیبات الاله
کوکلجیه رسیده و از سطور آن رامز و اخبار ابلاغه شده مسرور و شاد دیده و دل نورانی و سرمایه جمعیت شادمانی
روحانی لذایذ دانسته بر نهج رقعه حرفی چند که بنام غلام سمت ارقام پذیرفته از فحوای آن عشرت اخراجات
انتظار خطوط فقیر و نزد خاطر عاطر از دیر رسیدن دریافت معه تحت خجالت و انفعال انقدر فرو شد
که نمی آید از بیان برآورد و فی الواقع بعض بلکه جمله از علامت ظهور رسیده و می رسد قابل است که
بانواع سیاست و عذاب معذب باید نمود هرچند شب و روز در اصبور جانایست انجا حلیم بر آتش اضطراب بریان
دستکاه داشت خون از دیده می ریزد لیکن چون گردی از دست نمی آید دیدن بحکم گذاشته چاره ناچار
تعلق گرفتار و بیقرار می باشد که اینهمه اختیار محض و الاسم سفر و شد ابد غربت و دوری و حاجات و ضلالت
تحفه بر الست که انفعال کوتهی درین ایام ضعیف پیری و بیماری باری از اطراف باحتیاج سر دو بنا شد اطفال
خورد سال که هور راجه معاملات ایشان مهام متعلق شان فذیر نشده از کدورت نهانی روزگار بوده خاطر
بندگانی نماید چون کان قدرت بر جلیده طالع این گرسنه حیرت گاه از قدیم کشید جگر نه سارو و دفعه
ای وای ای زحمت چون کنم نوای نه دل انجو و نه عقل بر جای حالت بر ملالت خود و سالها بر سبیل
متوالیه بتماشی معه که از کار و بار نوکری معطل محض است و هیچ چیز مرافقت و مداخلت لیکن اعتقاد ربانی
توقع موجب بود که هرگاه بعد چهار ماه چند ظرفی شاه و عقب چاری می شد بعد ۳ ماه ماهانه به بنده هم می رسید

و مقدمه فوت ... بهنگی و ... کاغذهای لندن و کاغذهای مخاطبات متعاقب آمد ماه ربیع الثانی ۲۹ که ... بیرون

ماه هم ... بسبب ... ورود و وصول زرهای ... صوبه ... که ... دهند ... ایام اوقات ... احوالات ... خصوص

درین ایام که عزل و نصب ... کارا ... مداخلت ... و عمل و دخل ... و ... شده ... باشد

هیچ و کیهان ... بقبض املاک کرایه و حالات تحریر و ... بر که بر کاه و در کار ... مداخلت نباشد

باین ... و ... که ... بهم کمتر اتفاق آمده ... و ... و واسطه و ... نیز

... برای استقامت و ... بود محض هیچ لیکن احوال الهٰ آباد ... معلوم

و مفهوم است که ... هم جای نوکری ... با احوال ... و ... بدان ... و در

... کمال و وصول ... والعه ... اول هم ... که ... و ...

و ... اخلاف ... مطالعه ... نظر ... جبین ... و ... توکل و تسلیم ... وسیله ...

قناعت ... که ... اوقات ... و ... نصیب ...

با ... افتاده که ... خاطر ... اتفاق الکفاف ... تقسیم ... نمود و نمیدانند که در

مشیت ایزدی ... در ... معلومات ... به هار ... نمانده ... ازین

طالع منحوس سوختم و هیچ چاره کار ندانم   جهان ... نشستم و در ... دیار ... نیافتم که

فروشنده بخت در بازار زمانه ... و ... کنم ... بهم

و دفع ... از روی نوشتجات ... اضطراب و اضطرار خاطر حضرت ... و ... مبالغه

در یافت ... و ... و اخراج ... که ... چهار ... خصوص ... و

نیابد و ... و شفقت و عطوفت و الفت و محبت ... واقع ... است و لی

... خاطر ... که جدای ... طبعیت ... ساق و ... خواهد بود

اگرچه ... کاره ... خلق مخلوق شده ام اما ... عطوفت ... جهان ... چشم ... بلند

اگرچه ... بود ... سرمه چشم ... لیکن چون ... اختیار ... آن

تقدیر ... و ... از ... نبوده ... کار ... کدام

... که درین ... بلا ... حق ... اختیار ... نفس ... کند ... ا

چاره کار ... نشده ... جبر ... و ... الفت و محبت که ... مقدوم ... شود

[illegible] حاکم

رقت خاطر و اضطراب باطن از یکی بصد میکشد و بی اختیار اشک از دیده میریزد تسلی خاطر ایشان بهر صورت
اگر بخت و قسمت در چاره کار نیست لقمه منویس سرفراز میشوم از الله گوکل چند هم چهار ماه است که ملاقات دست
نداده ایشان بمقتضای پاس مراتب شفقت و تاکیدات [illegible] بر وفق مضمون خط عزیز القدر [illegible]
که درباره طلب من و فقیر [illegible] کرده و [illegible] و مطالعه لقب تحریر در آورده الله میگویند که همراه من روانه شوند
در جواب [illegible] کرده میشود نظر بر خوبی آمد و رفت اینقدر مسافت که بر من دشوار [illegible] کار [illegible]
بعد [illegible] معلوم میشود خاطر بجای خود دلجمعی پس نماید و [illegible] میکنند با وقت روانه شدن ایشان
باید دید که قسمت مقتضی کدام است بهر صورت [illegible] یک سال کمال است که ملاقات نکرده ام
گاهی از دم فرستاده خبر خیریت میطلبم بارهی بخیریت [illegible] و با وجود [illegible] تا الان کار خود میسازند
چون [illegible] صحیح [illegible] کم التفات کرده میشود قضیه [illegible] الله [illegible] معلوم و موجب تاسف و ملال
فراوان گشت چنین دنیا جای فانیست و از تقدیر [illegible] مقدور بشری نه دامن رضا و تسلیم بدست ارادت عزیز القدر
[illegible] مرحوم [illegible] که دیارام [illegible] رسیدند از [illegible] دست [illegible] دارند با نفعال [illegible] مقدور نیست که اگر شفیع
[illegible] دیارام [illegible] از خوبی فهم هم بر آورده بود اما مروت مقتضی نیست [illegible] که [illegible] بارام بنویسد که تا من
در [illegible] جهان آباد [illegible] گفته معامله و معارضه که [illegible] فیصل نماید با دیارام کاری نیست دیگر [illegible] ازین
امور [illegible] بخواهد [illegible] باید [illegible] خواهد و باز ایشان خواهد رسید از [illegible] که [illegible] منصوب
در باب نوکری [illegible] برخوردار [illegible] سفارش [illegible] نوشته بود [illegible] ممکن نمیشود [illegible]
اگر قسمت موافق است [illegible] نوکری [illegible] کسب
نوشته و خواهد معلوم شد و موجب استحسان و آفرین گردید [illegible] رسایل عروض و قوافی و معمات [illegible] کدام
کس میخواهند او را چه فایده خواهد بود که خورد سال است و وقت آنست که آن ها صغیر [illegible]
منقبت [illegible] که طرز و رسم انشا و شعر بهم رسید بخوانند و مشق سوادات و خط نمایند خواندن این [illegible]
[illegible] خواندن [illegible] است [illegible]
در تحریر معاوضات نقص است که تفاوت [illegible] باشند لیکن از نارسایی [illegible] و قصیده [illegible]
میشود [illegible] تصور که خبر رسیدن خط [illegible] مرقوم [illegible]
[illegible] نماید
بعد از عرض مرادت

تسلیم و ادای روایت تعظیم معروض میدارد احوال غریبت اشتمال المفصل آنکه بر ... موجب حمد و سپاس و صحت نسبت صحت و سلامتی ذات کرامت صفات همواره از درگاه رب العزت امل و سائل اولیای الفضل و کرم خواهان
از مفارق مقلان عقیدت سرشت ابد الدهر مستدام و عافیت و ارکان دولت روز بروز در تزاید و ترقی باد فقرات ... در جواب عرضه الرحم کان حراف ... مصحوب والده للامهه مل باشیا ... مرسوله مسابات اقرای علام کرده
اشیای مرقومه که پارچه جامه و ارو ... وکمر بند طلا ... و پاسجاته ... و طمان گمپات ... بنده ... نموده
ببود همچنان مالبسه ... مجموم کر حواله شده بود و حکم ... عجب حالتی که داشته بود که ظاهرا در راه بارش
رسیده واقعات ... از فیضان عرق ... و کثیره همه پارچها رنگ ... بهم رسانیده چنانکه ... همه
هرت ... بوده ... که ... الفکاک آن از جمله خیال ... هر حال چون از عنایات ... ترکیب بر سر
گذاشته سراپای چو ... خلعت افتخار ... بر سر ... اینکه
سروپای ... همه چیزها مروقت ... کرام ... کر خاطر ... جمع ... بود ... فالنجه
چه قدر ... طرافر و که ... زبان بیان آن ... آنکه از خوش ... بیان ...
شده بود فی الجمله از روی آن ... احوال خیریت و حقیقت ... احوال انجا
... پس ... دل ... و نظر ... فضل الهی داشته ...
... احوال اینجا ... زبانه و ... طراز ... عالم ... مفصل ...
مجملی از آن ... مقام بارقام ... که تاریخ ... سوم روز جمعه ... صبح ... خواجه
مرحوم ... در قلعه ... ریوال ... سرکار ... خواجه سرای سرکار ...
بر دروازه دیوان خاص که ... ایشان همراه بودند آن ذات ... سعادت ... الحال
این ... خوش در کوچه بازار بلند آوازه شد و غلغله ... شهر ... چون ...
... ربع ساعت ... شده بود ... که ... و حویلی ... مردم ...
اسباب ... مردم سپاه ... ببر ... هجوم ... نموده ... که ...
... آن ... از هر طرف ... کوچه و بام ... صحن و ایوان
و ... مردم مسلح ... ساختند و توپ ... و جزایر ... بر برج و باره قایم کردند
حضرت ... که مال و ... و ... در صدد ... بودند ... خفو ... علاقه ...

جوار دیوان

خوابت و سوال در میان آورد و هیچ منفتح نمیشد و تا چهار روز در جسم و جان بود که تا جهان باز و نعمت
پرورش یافته بود در حویلی بیچاره باقی ماند روز چهارم از جناب بادشاهی ارشاد شد که زر طلب جوی یا گرفته
قیمت آن در سرکار والا رسانند و بگذارند که مراتب بدین نحو به انجام باید چون حقیقت آن مفقود بود قرار یافت
نواب میر جان و عبد المجید خان وغیره در اینجا آمده نشستند الحاصل که راه تماشا از حویلی بیرون داشته بر سر
فتح الله خان که از قدیم قرار بزرگان این است دفن کردند و کار بستم و تمامی اموال و برادر و طلبخواه رسید
بیست و هیچ لک روپیه کسری زیاده ملک سپاه بر آورد کسی که روپیه از نقد و طلا و نقره الات و اسباب
تقسیم شد باقی اجناس از قبیل دواب و کارخانجات بنوعی که است و فروخت آن در بیشتر خبر است که رسید
فروخت این چیزها ده لک روپیه سوا امانات دیگر بود باید دید چه می آید حالت علام آنکه هر چند درین نوکری
رفاهیت ندارد و از ابتدا دل برداشته بمرتبه کمال بود اما اینقدر بود که کلم و بیش گذران او قات نمود
از لیاقت و مصاحبت ارباب روزگار مطمئن بود و بهمین جهت اندیشه ترک این علاقه خارج از مصلحت میدانست
الحال که چنین بازی بر روی کار آمده و رنجه خبر است احوال خانه بد نقشه هم پابندی و فرصت از
اینجا بیگونه و فقدان نوکری بدرجه نهایت توقع قوی بود که در چندی طلبخواه میبود و مبلغی بخانه خواهد
آن خود میسر نشد الحال از همه سو چاره گم کرده ام مبلغ یا نصد روپیه کسری طلب من از روی حساب آمده اما
درین هنگامه رستخیز که از هر طرف شمشیر و خنجر در میان است و جماعه عمده ها با خود ها برای در افتادگی و
او باش کمر بمیان دارند بار اگر هیچ نرسد و گدام کس سخن با گوش میکند سخت در اضطرابم و در خانه
نشسته میباشم گاه گاهی در حویلی نواب صاحب هم برای حساب وغیره که برات بنام کسیده و موجودات
ملازمان روزگار رفتن با اتفاق می افتد و ادا ماساهی جائیکه چهل روپیه سیصد مردم توپخانه تقسیم شد
اهم نیک مردم دیگر و شاگرد پیشه شانزده روپیه سیصد دادند با امید بوده است که چیزی بدست آید
درینجا نشسته ام اگر فی الواقع تقدیر برکار است و تقدیر الله از دل و دست نه اینجا هم اغبت شود
چیزی بدست هم رسیده باشد یافته بعد بوسی که باه چنین باشد عزیمت الله آباد مینمایم
از راه تفضل کرم خاطر پروری برای تنبه و اخراج مقصود پس انجام فعلا هم
حکم شد و ارشاد گردید که هر فرد رفیع و دستاب ضروری که پاسبان انجام این کار با شد
از نوکری شان که منفعت و غیره همراه گرفته عبور نماید در قلعه هر فرد سوال مردم توپخانه داشت

همگی پنجاه سوار و هزار پیاده وسیط و [illegible] غریب گردیده غلام هیچ حالت در کار سرکار عذری و کلام نبوده
لیکن هر کار بقدر احوال خود ساز و سرانجام می‌خواهد که خاطرخواه مهم توان شد الحال وارد که از
حقیقت مفصل بعرض میرساند چه انچه [illegible] از عدم اسباب ضروری صورت نخواهد گرفت باید موجب [illegible]
حضور انور و باعث استخفاف در خاص و عوام میشود کلهم برای سامان ضروری ما بار بار مکاتبه [illegible]
نماید حمل بر تکلیف ما لا یطاق نکرده و از انجا که امور مصلحت ملک خسروان دانند بفضل الهی حسن و
فتح کار [illegible] این مقدمات بر ضمیر اشراف [illegible] غلام هم از ابتدای [illegible] شود
فی الجمله در بیکاری بر اولیای دولت دارد و موافق عقل ناقص عرض احوال بر وقت ضرور میداند که [illegible] بقدر [illegible] هزار
سوار و پیاده متعینه حضور و سامان توپخانه و غیره اسباب ضروری [illegible] هزار
همراه باب موجود بود و با این همه [illegible] انچه باید بظهور رسید غلام که با این حال [illegible]
اسباب ضروری باعتماد رفاقت فوج سالی عبور نماید [illegible]
و اگر به این صورت کارها در تساهل افتاده بموجب مرضی حضور سرانجام نپذیرد [illegible] کار سرکار
زیاده بر این مجهول می‌افتد و غلام هم خفت میکشد در صورتیکه فی الحقیقت استیصال مقهوران دولت
خانه منظور باشد تدبیر این معنی به این صورت بمقتضای عقل ناقص برای کار سرکار بهتر میداند
که بقدر یکهزار سوار و یک هزار پیاده تفنگچی [illegible] همین قدر سوار و پیاده از ملازمان حضور که
متابعت غلام در کار سرکار نمایند و توپخانه و [illegible] و بیلداران و سرب و باروت و غیره از حضور
متعینه شود و برای [illegible] فوج حضور [illegible] مقرر شود که [illegible] باشد و [illegible] کار
برای وجه فوت معارضه نکرده دل بنهاد خدمت باشند در این صورت غلام میتواند عبور نموده باقبال خداوندی
انچه باید بعمل ارد و اگر این معنی منظور کارپردازان حضور نگردد و غلام [illegible]
تصحیح کار سرکار میداند بهتر است که [illegible] غلام [illegible] سرکار
از متعینه [illegible] اگر مرضی [illegible] سواران و پیادها
همراهی خود [illegible] روانه سازد و با خود [illegible] دارد متعینه شده لوازم خدمت
و رفاقت ادا [illegible] هر چه مرضی باشد امیدوار ارشاد است ظاهر [illegible] خود عرض انچه غلام
ظاهر [illegible] بعرض حضور [illegible] سازند [illegible] بعرض رسانید [illegible] در حضور

بظهور ارد

عطوفت‌نامهٔ سامی مشعر بر مضمون شکوه‌های چند که شایان شخصیت غلام نباشد
غلام خانه‌زاد مورد بی‌التفاتی جناب است و از آبا و اجداد خدمت و ابرو تصدق خاکپای این‌جناب
نموده باشد هرگز شعار ندارد که سوای ذات خداوند نعمت با هیچ یکی تعارف و اختلاط نماید
فی‌الحقیقه کاینجناب را این همت بر غلام اصرار است که دائم تکرار خواهد بود که این بازو
از تفضل خداوند نعمت پرورش یابد و طرفداری مفهوم نماید امیدوار است که این معنی از
ضمیر منیر خود عرفان منظور بود و غلام برای کار سرکار به دل و جان حاضر هیچ جهه عذر ندارد و اگر سرکرده
انکار نمی‌شده غلام ارشاد مسطور اسباب ضروری که معروض داشته مقرر گردد والا هرگز ارشاد
شود برای کار سرکار شخصیت خود منظور داشته بدستور ذکر منعقد حاضر بوده لوازم عبودیت
بجا آورده بعضی غلام همین قدر است که برای کار سرکار معروض داشته هرگاه این معنی کار پردازان
حضور لامع‌النور زد و در جناب مقدس تمهیدات تکلیف بالالطاف و غیره لوحه رسانیده و طرفداری
مفهوم فهم ساخته شرف بالعرض میرسانند که حالات شخصیت غلام نباشد چنانچه بموجب صبح حضور میخواست
که این مفید مطالبها که ارشاد شده ظاهر است زهی اگر حرفی از زبان برآید آنچه از الطاف
قال و مقال همان آید بعرض رسیده‌ها غلام برای کار سرکار بجان و دل حاضر است آنچه ارسال
شود قلب اردو انقید حرمت و ابرو که غلام از آبا و اجداد بهم رسانیده تصدق خاکپای بنده کاینجناب
مقدس است اراده نوابزاده در بندگی جناب والله زیاده از هرکدام مورد تفضلات توجه و مهربانی
مراتب عزت و اعتبار روز افزون فرمایند و اگر اینهم در بصورت قال و مقال دواهی نمایند از
شامت ایام خود میدانند و میخواهند که از تلاش اسباب ظاهر دست برداشته در گوشه خمول جا گرفته
داخل شکر دعا باشد بهرچه مرضی زیاده حد ادب
عاید شد مورخ و
محتوی بجمعیت ارشاد و طلب حضور از سرهوای خود بسواد ینجا رسانیده و بقلای سعادت اندوز شد
والعیذ فی که بران نوبه قوت از سرکار بتفضلات گردیده بر قلبیات کسر نظر کرده با مید تفضلات در
گوشه قناعت بدعاگویی اشتغال دارد و سوای بندگی سرکار راه و رسم مخالفت و موافقت
و نفاق با هیچ یکی از ارکان دربار ندارد و باینها اینقدر دارد که هیچ و گوشه گیر است اگر مردم عمده
حضور از بندگی ارکان ایذای غلام مستعد کنند و میخواهند که شعبده‌های تازه برپا نموده راست و دروغ

محضور بعرض کرده خانه‌ زاد را از غلامیه انجاب محروم سازند چند روز است که از منفعد موجب
بهرة المعالی مرا و بنهان تمهیدات بر آنکه از غلامیم برآورده گرفتند تفضلات اقدس سامی لحال بوده
که عوض آن از سرکار والا اقسابت شده حالا از سلع و دیگر پرداخته اند که قدری زمین توحوم
بحکم سعد اعظم پرگنه کیوای است از مدت ده هجال سال که پرگنه کیوای در جاگیر خانه زاد است
بمجلس مجموعه از زمین مسطور مزاحمت نکرده از چندی عاملان آنجا جهول مردم خود را بر ده
ضبط زمین مسطور فرستاده میگویند که این زمین متعلق پرگنه جهول است هر چند معمولیت فهمانیده
که صورت معمول و غیر معمول از مردم واقف کار تحقیق کرده آنچه واجب باشد منظور او برآن
سخن شنوی نمیکند و بر سر پرخاشم موجب است غلام اگر تدارک نماید اندیشه اغیر اضی حقد
دامنگیر میشود و اگر خاموش شسته باشند در وجه قوت تحلل راه نیز باید در چنین مقدمات آنچه ازه
دست انمردم استخفاف مبکشیده باشد و هر روز بحضور نالش نماید اگر غلام غائب سرکار والا
است کار بر داران جهول مخالف شوند که در پی ایذای غلام بوده وقت از ایشان شرارت نمود
برداریند و اگر پاس خاطر انها منظور حضور است غلام از فضل و کرم امیدوار است که بسعادت
سرفراز گفته عهده برای پرخاش عمده هائی حضور ندارد و اینقدر ادب و استخفاف هم
بر خود گوارا نمیتواند کرد هر چه مرضی
موضع مسطور بنجی و غیره متعلقه پرگنه جهول
الهاباد از قدیم در مدد معاش متعلقان خانه زاد مقرر و از سرکار والا هم در وجه المعاش مقرر
و بحال مانده و غلام محصول زمین مواضعات مسطور هر قدر که است همت به تحصیل می پاید قرار
نموده در نیواله نمبرداران موضع بلوی در تهه خالصه شریفه بار نمبرداران موضع مهه المعاش مذکور
مناقشه زمین دانده همیان اور و نده صورت بکار در نمیشود بعمل آمده غلام از روی راستی
نفصلات انرا چنانچه واقعیت است بعرض رسانیدن مناسب نمیداند از خارج راستی سر
بعرض والا رسیده باشد پیش ازین چند روز مهمان و اسمه محلی بار آمدن خود عرض نموده بود
که غلام چه ضعیف بیت عمده ها بغیر از تفضلات جناب قبله گاه دیگر ندارد و آنچه معلوم
نفس المحقیقت تدارک بمامحل فرمایند که مردم بد بصورت تا به غلام عاید نماید آبرو وجه
غلام عطا کرده جناب والا است و بارها بزبان مبارک ارشاد شده که غیر از مبارک
بزرگ آنحضرت

بی مکری سرکار نیز داشته باشد تفضلات والا شاه عزت جاگیر بلو خواهد بود از انجا که صورت معیشت جاگیر بلو
کرسالی معمر بود همه موقوف مانده و همین وجوهات قلیل اوقات گذاری دارد و الصدق که اکثر
خارج نکنند بر خدا ظاهر است و عوض آن مفصلات سارنیست لهذا درباره خود همین صلاح اندیشید
که چون بصورت دیگر عهده برائی ما مردم نیست موضع توده به التمعاد اخل خالصه شود و عوض
ازین مواضعات که بر فرد علحده معروض داشته بالموضع در التماس غلام بسبخط خاص قرین گردد
واجب والسه بعرض رسانید بر چه مرضی   بعرض باریابان جناب فیض ماب قبله
و کعبه جهانیان مرشد عالمیان دام الله ظلال جلاله میرسانند برکت خواجه سرای غلام که بخدمت
گذرانیدن جانوران سرکار بحضور میمنت گنجور سعادت اندوز شده بود و زبان سرکار ابلاغ امر
قضا شیم نموده که ایمه داران کیوا به برین جاگیر بلو مورو ثی دلو خواه اند راضی نها گرفته بطریکه ز انیم
غلام از روی شعور نا امروز با عتفاد ناقص خود بر احدی مجوز تعدی نکردیده و دیانت ایمه برکنه
مذکور گذاشت است هرگز ضبط نکرده مگر ایمه داران مسطور از قدیم بکچهری بطریق مهری معمول
دارند موافق تم قدیم عاملان غلام هم وجه مهری از ابتدای جاگیر گرفته آمده اند بکدام عثیت و
زیاده طلبی نشده انها از راه شرارت سال گذشته پیش شمس الدوله بهادر هم داد خواهی
کرده بودند چون این معنی دریافت شمس الدوله بهادر شد جواب صاف یافتند و نزد سرداران
ایلر بر هم نالش داشتند بیش بزرف غلام از وجه معمول هرگز زیاده طلبی ندارد و دلو و بیدلو
انها محض بیجا و خلاف شمار است معهذا حالت غلام درین روزها مفصل بعین معروض گشته
که از وجه معاش قدیم چقدر تقلیل شده ده هزار روپیه که سوای این جاگیر شمس الدوله بهادر در
بعوض که بود هم لعمل نامده حالا همین قدر وجه معاش باقی نمانده و حالیکه دارد همو اند لعرض
رسانیده بصورت از نالش ایشان موجب انیمردم مجبور است والا جان ومال غلام همه تصدق
جناب تعظیمات چه قدر دارد که ازارش دمقدس سر موشجاور نواند نمود ایام سلطنت و جهانبانی
بالعوارض جهان تابنده باد   پرپرور سر راجه غلام ما نهه بهادر و
بیشکاران خالصه شریفه بعلام خانه آمده جواب و سوال تنخواه داران در پیش آوردند بعد جواب
وسوال از مراتب سخن غالب اینصورت معلوم گردید که متحال صوبه بجا بدنخواه مردم سپاه
دیگر

بهر یکی حواله کرده اند معلوم شد که این تدبیر موجب فرح خضور است با مردم بجای خود با صورت سجاده اوز

اند حالا اینهمه صدر خاص و عوام استماع یافته و تخلل در کارها پیدا شده اگر واقعی مرضی حضور پر انیمعنی

غلام بانج مرقومه اقدس است و اگر صورت بخواه چنانچه سابق مقرر شده بود منظور باشد خوبی احوال

حکمت بالیهم ظاهر است بقدر حالت وقت صورت بهر چه در محالات تعمل آمده بخواهد از آن

حکم شود که در محالات رفته زر که بوصول رسد از دست عمل و فوطه دار گرفته باشند با فعال از

چیزی نقد بهم صرور باشد و فوطه دار و عبث انجام نموده برسانند هرچه مرضی باشد ارشاد شود

بحضور میمنت ظهور بنده کاسحاب حالات بات میرساند غلام بموجب ارشاد

مسلط مقدس معلی که در جواب عرضی خواجه برکت حکم شده و حافظ عبدالله جواهر از حضور انور

رسیده ابلاغ امر نموده بود خواجه برکت و دیگر مردم خود را بمحض متابعت و انقیاد امر جلیل تصدر

برای آوردن کنور جواهر فرستاده اینها تا نجانه او رفته هرچند که مبالغه و ابرام نمودند بر آن سجاده او

از آنجا انکار مطلق کرد اگرچه اینصورت در خور قدر و مقدار خانه زادی غلام نبود لاکن

از آنجا که از پاس متابعت ارشاد هیچوجه انحراف نتابعت حکم انور اینمعنی عمل آورده

بعرض پایه خلافت قتمات حضرت پیر و مرشد جهان دام اقباله میرساند غلام

از چهار و پنج روز لشدت معارضه حرارت و درد با تصدیع کمال دارد و تاب و طاقت نشست

نیست باجاری از سعادت مجرای حضور و سواری رکاب حم لت مقصر مانده از فضل کریم امید وار

که تفصیر معاف شود آفتاب خلافت جهانبانی تابان باد

بنسخه خاص میمنت خصوص

که از راه تفضلات خانه زاد پروری با شرف صدور یافته بود و رو شرف و سعادت فرموده سرمایه عزت

و افتخار جهانی از رانی فرمودند الحمدلله و المنت که بعد انقضای مدت مدید کوکب آرزو مراتب

باوج حصول و کامرانی ارتقا یافت و بحیله تمنا مدار از گونه برگ و بار میمنت اثر نتایج امانی امانی

انبوه کار بسیار عنده الوار همواره سایه هما پایه عنده های ایشان قدسی خانه زادان عقیدت

مبسوط و مستطیل داشته رایات نصرت آیات سلطنت و فرمان روائی و ادام ظفر حشم

خلافت و شوکت در عرصه آفاق فرقد فرسا کرده الا خانه زاد مورود بی اگرچه بحسب ظاهر از حرفه

زور کار ما بجاز از قرب بساط خلافت میمنت ظهور مهجور گردیده لیکن با عتقاد ظاهر ... نشد

الحاجی

بتجلی ارادت بمدارج دولت و اقبال بر کمال سعادت ابد و رجا و دولت اولیا و القدم
القصه مهمات ناظمی عقیدت مواطن شد جلوه بردار عرصه ظهور گردانده

حب عقیدت و انقیاد و سجدات ارادت و اعتقاد نو را بی‌خشت بذر و عرض معتکفان پایه سریر
خلافت مصیر قبله و کعبه عالم و عالمیان ولیم اقباله میرساند خانه زاد موروثی از روزیکه باقتضای
بوقلمونی روزگار و اتفاق نصیب و قسمت از قرب بساط حضور میمنت ظهور محروم افتاده روز و شبی
نیست که بنابر تفضلات مراحم خانه زاد پروری انجذاب قدسی بی‌اختیاری حسرت ازو نه
میرزد و قرار مقدرات ازلی طاقت مقاومت ندارد و آنچه در مدت [illegible] سال [illegible] افتخار
سعادت اندوز گردیده از کمال مجبوری و ناچاری است که هیچ صورت برآینه ضمیر قدسی تخمیر
مخفی [illegible] که اخلاص علیجاه در اینجا آمده بودند از راه کمال بی‌اختیاری [illegible] خود را
[illegible] اخبار میمنت آثار [illegible] کرامت امتزاج [illegible] بود مراتب تفضلات خداوند [illegible]
[illegible] استقلال خود زبانی [illegible] ادای مراسم شکر و سپاس خانه زاد پروری
و بنده نوازی بصدق اعتقاد بجا آورده روز و شب [illegible] جناب الهی همان ذات
که او تعالی رایات دولت [illegible] و اعلام خلافت فرمانروائی در عرصه آفاق [illegible]
گردانیده سرمایه کامرانی های عالم و عالمیان گرداند و غلام خانه زاد بقیه عمر بدولت کفش برداری
حضور کرامت [illegible] سعادت اندوز [illegible] بوده سرمایه مفاخرت و کامرانی حاصل نماید از فضل و کرم
احدیت امیدوار است که خانه زاد موروثی از بنده های راسخ العقیدت منظور نظر خورشید [illegible] بوده مورد
تفضلات خداوندانه باشد زیاده حد ادب غلام محمد خواص حضور اقدس

برای تحقیقات احوال طغیان دریا نزد غلام آمده ابلاغ امر نمود غلام وقت شام برای دیدن
[illegible] رفته بود بچشم خود ملاحظه نمود که از سنگ خام تا شهر [illegible] همه آب گرفته و
[illegible] آمده [illegible] راجه [illegible] حسام الدین علیخان [illegible] را
آب گرفته و دیوارها از پا افتاده و هر [illegible] تمام شب [illegible] آمد از مردم [illegible]
که بارها این طوفان آب را دیده اند معلوم شد که تا حال [illegible] والله [illegible]
شاه [illegible] الملک لله [illegible] آب دریا می آید و زیاده [illegible]

و درهم شده و کم شده بر میگردد و غلام بسبب دیر رسیدن سرانجام توقف در لشکر ظفر اثر شده

غلام نور رقم کرامت لزوم رسیده مسرت افزای گردید محفوظ السعادت و کامرانی مدتها به عقیدت

ارتسام یافت کامیاب امانی و امان گردید و ... با طاعت امر جلیل القدر تعمید بپیشوائی سرداران

انگریز شتافت و فی الحال بمشیر الدوله بهادر نوشته فرستاد که حکم حضور پرنور بتفصیل شرف نفاذ یافته

باید که هر گاه که سرداران مسطور از نیاز احرام طواف جناب عالمیان مآب نمایند مخاطر ... در هر گاه

والا رقعه اطلاع باید که پیشتر رسیده مرقوم ارشاد و کرامت بنیاد حضور پرنور لوازم پیشوائی به ...

مشیر الدوله بهادر در جواب بغلام مرقوم نموده که ارشد به روانه شده در موضع ... رسیده توقف نماید

در هرگاه سرداران مسطور عزم استسعاد بوس جناب خلافت نمایند چند گروه از موضع ... پیشتر آمده

نموداره چنانچه بموجب نوشته مشیر الدوله بهادر امروز پنجشنبه ۱۴ رجب ارشد به کوچ ... کوچ

اقامت نماید و اینمعنی بمشیر الدوله بهادر نوشته منظور گردید که سرداران روانه اینطرف شده ...

رسید پیشتر آمده چنانچه باید لوازم پیشوائی بجا آورده اردو برای همراهی غلام تعینه شده اند

از انجمله چند سوار همراهی حسام الدین علیخان بهادر و چند سوار همراهی فتح علیخان بهادر و چند سوار

شهسوار جان بهادر که همگی قریب ... خواهند بود و رسیده اند ... نمیدانم

که با استظهار کدام لفظ و معنی حرفی از درد جگر سوز ... که روز و شب ... جلوه نماید

بشرح و بیان در آرم چون فرو شان کنم شمارا ... القدر کرم ... آینه ... حقیقت

در پرده حجاب مخفی و متواری گردیده چهره ... عرصه ظهور ... نظر ... صورت اگر بمقتضا

جذبه اشتیاق و ملالت فراق خواهیم که اینهمه ناله و نوای درد مهاجرت محبت اثر خواهد بود

لاجرم این ماجرا موقوف بر وقت مواصلت لازم الفرحت که از فضل الهی زود میسر شود

گذاشته ... عطوفت تحریر گردانیده می آید که از روی خاطر و تمنای باطن برای ...

وصال بهجت اشتمال القدر بر روز ... هر لحظه و لمحه ... العطوفت ...

چشم تمنای بر شاهراه انتظار ... خبر فرحت اثر معاودت ... ساند ...

مضمون ... بر ... ظلمت جدائی بتجلیات صبح وصال نورانی گردد ... شام

... از درگاه حضرت کارساز ... ما ... و الفضل ... عمیم ...

سرچشمهٔ زیب و زینت این نامه که از انگشت مشتاقان سراپا اشتیاق به دولت ورود امینت آیات کامیاب
امانی و امانت گردید و لذت عمر چهار باره به سر نوجاهات نماید و از کدورت جفاکاری های روزگار بیدار که
در مردم جدایی معاید حال گشته هموج خبرهای خوش سرور بهجت و انبساط بسیط و نمود دیدند یا رب
دعای خسته دلان مستجاب کن دعاهای حاسدان مخالف کباب کن از عطوفت و اشفاق و تفقد
نامه دل از مظهر الطاف و اعطاف بی پایان چشمداشت که هرگاه از اشغال امور ضروریه
فراغت یافته طبیعت فی الحال متوجه احوال مخلصان بیریا بوده کلمهٔ خبر خیریت و خوشوقتی که لب دل به نوا خواهان
همان تواند شد به فرمای مخلصان سراپا اخلاص باید بود چه نویسم که از بلاهای بر
گذار جهای خود محنیده درد مهاجرت و فراق بر مستمندان باطل نمودند چه تطاول و بیداد [illegible]
کار سیار [illegible] دراز و شبهای تورج و البهات متناع صبر و تحمل القدرت [illegible] برده و می برند
[illegible] ی در کوشش و عربده پروازی آماده [illegible] سوزند که لهات و از طرف دیگر یکباران به سبب و
و اضطراب بام و دیوار شکست و ارتش حیدان پامال جور و جفات و بیداد [illegible] از آن
پامال خواه حصول رنج و [illegible] رملات مواکب ظفر برای نصرت ارزانی معاونت و یاری بر فرماید
و ظلوم ما هیچ برای چشم زدای قوت مواصلت موفور المسرت بمدافعه این همه جفا پیشگان هجران توجه فرموده
چاره گری ورزند دل در ماند کان وادی افتقار بماند از مدت مدید طی شد بهار شتابان مواصلت الطاف
تعیین [illegible] نامه سرزد اعطاف و شمامهٔ نوزهای شکفتگی و دلفراغی با همه غنچه خاطر حزان دیده
روزگار دیده [illegible] که در انتظار چه وصول مژده خیریت و سلامت مزاج و هاج سامان و نخراند
و جگر [illegible] ها و رافرانش واره بیرون از حوصله اظهار و ابراز است در حالت برملالت فراق کارگاهی
[illegible] شام سحرگاهی را به عاجزانه لذت [illegible] است شام [illegible] سرمایه خاطر [illegible]
[illegible] از طلوع این سپیده صبح شعور [illegible] و کام رانی که خدا صادق کند در فرقستان آرزو و نمایان فروغ
[illegible] برای [illegible] منتج [illegible] معلوم نیست که کدام روز نوروز روی عشت منتسبان عشرت
خواهد بود مزاج بهجت امتزاج متوجه مراجعت این باخبر گشتستان نزد و انتظار مشتاقان مشتاق دیدار
پر نور جمال میمنت اشتمال بود برای سرایان چهره میسر قربت و انتظار خواهند فرمود امید با بهای چشمداشت توجه
استعداد [illegible] با وجدان نعمت مواصلت لازم المیمنت و المفضلت الذی زود نصیب مشتاقان

منظر مبارک و وصول رقعه بهجت شمایم شکفتگی بخش چمنستان خاطر افسرده و ملال کشیده هجران گردید

نواب صاحب مشفق کرم فرمای مخلصان سلامت شوق و آرزوی شرف ملاقات

موفور المسرت و تمنای اختلاطهای محبت و رحم سمت قدیم بمقتضای الفت و یگانگیهای صمیم القلب دارم که زیاده

از احاطه شرح و بیان است از آنجا که حصول این نعمت دلخواه وابسته وقت و هنگام و منحصر بر تحریک

سلسله توجهات و لی و اشفاق باطنی آن مشفق کرم فرمایست امروز که کارساز نعمت بمکرمت خاطر هم نشین

بوضعه ظهور در آورده بدولت وصال مهجت اشتمال مسرور و مبتهج گردانید با وصف اینهمه روابط و

و اتحاد که بهیچ جهه و بهیچ حال جدائی متصور نیست زمانه بدین چنین فراموشگاری هم نشان هم با منظور

مراتب را هم کز دیده که گاهی حرفی کلمه خبر خیریت و جمعیت موجب سرور و انشراح خاطر مشتاق نمیکرد دیاس لوازم

محبت و یگانگی دیگر لیبها چنانچه مسطور و مرکوز خاطر است اصلا مرعی و مصروف ظهور باید وجود

در عالم جسمانی و یکتادلی با ظهور اینمعنی چقدر جای شکایت میشود الحال هم شوار حضور ...

شرکت حالات جمعیت و ترقیات و فتوحات آن مشفق کرم فرما میدانند همواره از زود لوازم زیاده از بیش هر روز

مراتب و کامرانیها در ترابیه دلتصاعد باشد چشم داشت آنست که بر خلاف گذشته بتحریک سلسله مکاتبات

محبت نامجات ذریعه وفور سرور خاطر منتظر و مشتاق میشده باشند صداقت دستگاه فلان که از خیرخواهی دیر

اینجانب باوجه سنداربوسیل قدیم دارد و از معتمدان است آنچه از لوازم حق ... اتحاد و دارد

باطنی و اشتیاق خاطر هم سند از لذت رسالت بسمع رضا مسموع کرده ... ایام دولت و کامرانی باد

در تنواله ماجرای تازه و نزله بر روی کار آمده دستخط که ...

برادر حسام الدین خان که از چندی کمال ... متعلقات از اول مامور گشته برای اخراج لال او دستگیر

زمیندار ... که بر لبه ... آمده و خوراک و غیره از حضور تعهد خود داشت بعزیمت تمود

لال مسطور بعد ... جوار ... که ... آبادی ... کبیر آمده و ...

داده قلعه ... مستحکم گردانید میان ... عصر قریب ... گوار ... حضور ...

توپخانه و غیره و ... از ... زمیندار ... آمده و غیره که همراه ...

و صعوبی انتظار بودند بر سر ... رفته محاصره نمودند ... طرفین ... از ... جنگ توپ

و بندوق در میان آمد آخر الامر ... بمقتضای ... همراه ... مراتب

برگشتند هرچند مردم ازینطرف را پای استقامت برجا نماند بسیاری بر خیمه‌های بنده و دو گشته شدند
و جمعی در اثنای فرار غریق گردیدند میان هنگا صلاح وقت بودن اینجا مناسب ندیده در قلعه کهنه که آباد
داخل شدند این حقیقت بحضور انور رسید کاربردازان متوجه تدارک شده تدبیر آن را که ایستادند
بعرض حضور اقدس رسانیدند از حضور انور باینجانب ارشاد شد که عبور بجمعیت تمام نموده و اخراج
مقهور مذکور ازانجا نموده در انجانب فی الحال اقبال امر واجب الامتثال نموده مستعد عبور شد و با جماعه الذین همراه
بنده بودند سوال ساز و سرانجام ضروری در میان نهاد گفتند که پنجاه سوار و یکهزار پیاده تنخواه نگاهداشته اند
و یکهزار پیاده جهت نگاهبانی مردم و جمعی از فوج بادشاهی پیش میان هنگا موجود اند و قدری دیگر از متعینه حضور
همراه گرفته عبور باید نمود و تنبیه مقهور باید کرد گفتم سرکار می بقدر حالت خود ساز و سرانجام میخواهد که عقد
کسی به این کار نمی‌افتاد واقعه نوا اتفاق شد با آنکه میان هنگا اینقدر فوج و توپخانه وغیره همراه داشتند
مقهور بین درجه گستاخی نموده بسبب سابق تمرد و گستاخی او متضاعف گردید حالا که اسباب ضروری
همراه نمی‌شد و با اعتماد فوج سابق با قدری از سوار و پیاده عبور کرده آید تنبیه اینقدر
قرار واقع نمی‌تواند شد هم کار سرکار ضایع خواهد گردید و هم موجب خجالت و انفعال اینجانب خواهد شد
درینماده بحضور انور عرض نمودم که اگر سرکرده این کار بعهده اینجانب مقرر شود سامان ضروری
تمام نشده سرانجام این کار باشد از حضور عنایت گردد عبور نموده تنبیه مقهور نمایم و الا بر بنده دیگر که
این کار مقرر گردد فوج متعینه کرده بار و قبول کردیم همراه او بوده سرخدمتی که گوید بجا خواهیم
آورد لیکن خود این کار برداشتن بدون مصالح ضروری مناسب نمیداند حضرت قدر قدرت عرض
رایت خان مسطور بعنایت فرمودند سبب که برای مخارجه در باره رفتیم خواستیم که رو برو هم در فیقه
بعرض رسانیم ارشاد شد که بخان مسطور بگوید چون عرایض خان مسطور از شنیده سببی که مفصل
این ماجرا بر زبان بگذرد و گوشش چیزی نه فرا آمده جواب و سوال که رسانیدن هیچ فرد ادم نشد
بلا مجالسه بر زبان نه آورد و طبیعت بسیار متعرض گردید بر خاسته بخانه آمدیم و طبیعت از دنیا و ارباب آن سیر
شده که از نوکری باکلوت الله بنین و نان خوردن بد شده بوده بدست اورده اوقات گذاری کردن
زیاده بر ین ترجیح دارد نوازشات و شوق مهربان مخلصان سلامت از روزی که
بجانب دکن قدم گذاشته‌ام آمدید الطرف اتفاق شد خاطر جمع است مطابق بمقتضای مکتوب والفت

دیگر روز و شب راهی دریافت اخبار خیریت و حالات رود لو و نوید مراجعت [illegible] بفتد میر طوح [illegible]

ملک الملها ران از لوازم رسمیات منظور خواهد گردید مولوی نمر قاسم اتحاد در بنیاب مرقوم خامه نوقو گردیده و نیم

از کمال ارزو تمنای احوالات صحبت و مفقوت فرزانه کوار و عزت آثار شنیدن اس ارزوانه [illegible] که بمجد

حاضر بوده که خبر خیریت و سکفتگی و انشراح طبیعت کرامی همواره اطلاع منظور باشد اگر خلوص نیاز مندیهای

مخلص واسطه با داوری مهالنمو ولقدر فرصت کاتبکار هی رقیمه کریمه سرمایه جانفزا مبالکره دارد [illegible] بهانه بفتد

بود در بنوالطرفه ماجرای تردد جبر و تفکر [illegible] دارد احوال گردیده به دافعه ان [illegible]

از توجه مشفقانه ان مشفق کرم مقرر مامعدور خود یافته شد ناچار مبتصد لوا و فات کرامی [illegible] که یکقطعه باغ

در عمان پور متصل دریا اباد بر کنار خور دریای جمن بنا کرده نواب عمدة الملک مغفور [illegible] از قدیم بتعلق

بمخلص وارد و رشدیت بمجلس متعرض بمعلوم شده پیش ازین چند روز است که بعضی صاحبان انگریز [illegible]

شنیده تماشا در باغ مسطور تشریف اورده صیده خود مقرر کرده فرق نموده بودند چنانچه مخلص [illegible]

در الوقت بخدمت تشریف طاهر خشتی درخواست تدارک کرده بود هم در عرضه حضرت قدر قدرت

متوجه الهاباد شده و نیز بسرکار والا در باغ مسطور نصب کرده و ان فرق موقوف ماند حالا که حضرت

ببهمینت و فرخندگی داخل جهاونی شده و باغ خالی کردند مخلص میخواست که جهاونی نواران [illegible]

همراهی در انجا مقرر سازد از دیروز بار بعضی صاحبان انگریز در باغ امده مداخلت [illegible] کرده جهاونی

مقرر کرده اند و مردمان احقر را از انجا بر داشتند ظهور این معنی موجب کمال تردد و توزع خاطر گردید

و عملداری صاحبان این راه و رسم هیچ اوقات و اخال ظهور نماید ما مخلص که نمک ایشان [illegible]

و اشکلیر احوال هیچ کس ما باغ القدر مالکیت [illegible] راه ده مانرده بلکه زمین جای [illegible] باشد لیکن

مرد اخر مین مبارک بنده الست ختم [illegible] دارد کذوست ماند برده [illegible] بفضل الهی جمیع

[illegible] بور وارسد تفضل یابد کرد مخلص درین شهر از مدت اقامت پذیر است و حویلیها و زمینها

باغات و غیره املاک وارد و ناموس متعلقان ما توقت [illegible] کرام طلبیده در ینجا نگاهداشته بکار

ازین مردم و رمقدمات تقسیم سلوکها [illegible] بودن این شهر و نگاهداشتن ناموس متعذر مینماید که خدا

نخواسته اگر اینچنین کارها متعذر اید کرد و چه قباحت ها بظهور اید ازینجا که صاحبان انجا که بالفعل [illegible]

و حلیمت امده بر احوال مخلص سخت [illegible] و ناموس مان [illegible] مخلص [illegible] ازین صاحبان فارغ [illegible] احتیاط

و در شفای نزدیک که اظهار احوال نموده در اصلاح اینصورت سعی نماید بعد از انجمن کلامی در خواست
تدارک دارد از کمال توجه و مهربانی خوشنود است الحاصل که حقیقت احوال چه شده است و ماجرا
اینمقدمه بتمهید و لغزشی که منشا وقت باشد بخدمت نواب با جنگ بهادر بگذارش [illegible] و آورده یک
نوشته شد نواب موصوف بمضمون بلکه اثر پذیر باشد هام حیان انجا در مقدمه توجه نموده لطف باید کرد
که از باغ زیاده مزاحمت نکرده دست بردار شوند و آینده در هیچ مقدمه متعرض و مزاحم احوال
نگردیده باشند از لوازم اشفاق و حمایت [illegible] باهر چه دارند اشفاق و الطاف در نگارش ضرور است
اگر نوشته مذکور میسر شده ایشان از باغ دست بردار میشوند و آینده در این راه و رسم موقوف
میشود بهتر و الا مخلص تا موسم [illegible] هم در این شهر نمیتواند لغایت داشت و در عیاب [illegible] صلاح باشد مرقوم گردد
زیاده [illegible] زیاده باد
نواب صاحب مشفق قدردان امیدگاه مخلصان سلامت
آرزومندی [illegible] حصول [illegible] حضور میمنت موفور القدر که بر باطن نور دیده عقیدت مفطور و انتهای حیرت
و البهات افزوخته نمیتواند معروض داشت از تفضلات جناب کارساز حقیقی امیدوار است
که چنانچه دل دردمند آرزودار دیدن نعمت جاودانی مستفید گرداند نوازشنامه تفضل آمود
با عطای [illegible] دست باز ذخیره سرمایه اعزاز و انشراح ما محصور ارزانی فرمود بهی میمنت وقت
که خلوص عقیدت این گرفتار سیاه چشمی روزگار در ضمیر [illegible] آن جناب کرامت مآب ظهور نموده در زمره
مخلصان [illegible] سرشت [illegible] خاطر فیض مظاهر رسیده بدین عنایت موعود منظور نظر الطاف گردید
فی الحقیقت [illegible] آن بابرکات دیگر کیست که [illegible] بر دل خسته [illegible] عطا گزارد
و عنایت [illegible] کامیاب فرماید [illegible] مخلص [illegible] سلامت دارد
الهی تا جهان باشد تو باشی تفضلات [illegible] از قدیم چنین صورت معمول و مقرر گردیده
که هرگاه اخضر لعاب جانوران شکاری کامیاب میشد همه جانوران [illegible] را مو نمودند
و چنیده بقدر دریافت خود موافق مرتبه حضور جانور خوب انتخاب کرده میگرفت این مرتبه که خریدار
جانوران بسیار از اشتهار مردم در سرکار معلوم نمود امید قوی داشت اگرچه اخضر از [illegible]
حضور [illegible] جانوران معنونه [illegible] بحضور سرکار بهتر [illegible] بر از سابق خواهد رسید
و از [illegible] تحفه [illegible] از [illegible] جانوران

را بحضور هم نگذرانیده و بمقدمه خود اختیار می نمود اورده و در تحریر خوب
چنانچه بلند نشت بارو بلند حصه ازانها بار و ضرب دارند که از احد یوک و لکوک میلونید مطلبی
قابل پرواز نشنید و دیگر بازو جره هم لاغر فرا زیر آرند که امید زنند که انها بفضل الهی
است چون عنایت سرکار سعادت دانسته بر سر انها ان شاء الله تعالی و قبله لفضل الهی
بدولت حضور موفور السرور بهره اندوز میگردد احوال این جانوران مفصل بعرض رسانیده برای
مفاوضه بعضی ازان کشتخانه التماس خواهند کرد و نقش کابل است که در چه بذیرا بجا خواهد رفت
ذوالحسب و النسب قدردان کرم فرمای مخلصان مسند رفاقت [illegible]
لطف علیجان با مخلص بیتربا دار و بعرض عالی رسیده است درین روزها بمقتضای انقلاب روزگار
دولت از بلاکش و تردد برداشته خانه نشینی اختیار نموده مخلص را بحالت [illegible] نیز نکلی زیانه
که هست مستعد او خبر گیری بجالس از رفقای خود بندارد و ازانجا که ازدم [illegible] کار و نعمت
را دار السرور راحت و انفصال خود میداند لهذا بپرورش عیال خانه منتظر را که از کثرت
اخراجات و تکلیف ضروریات لابدی طاقت بیکاری و خانه نشینی نتوانست او را
روانه ملازمت سراپا میمنت جناب عالی نمود امید که آن بدوات بابرکات بر سر بنده ها
ابدالدهر دارالوکرامت و ملجای خفاوند کان زمانه با انجام بفضل الهی همه انجناب است و پرورش
بنده ها همت انجناب شده و نمود از فضلات کرم بنده پروری امیدوار است بعد گذارش هم
بدستور بنده ها [illegible] منظور نظر تفضلات شده درسلک ملازمان سرکار سعادت باشند و خورگردد
و در بندگی حضور حاضر باشد و نیاز مند بیدل اینهمه تفضلات و عنایات کرم بخشیدها مشکور
راحم و الطاف کرده ها بعضی باکی راست اتمام از لفظ و عبارت
مطلع انوار در رکونه شفقت و الطاف بعود رقعه میمنت فرمود که کامیاب امانی و امال گردید
انچه از راه محبت و الفت ما چی دلی انتخاب نسبت بحال ارادت [illegible] ارشاد کرده بودند
احقر ابیقدر خود را قابل تفضلات نمیداند لیکن ازانجا که اکثر حق سبحانه تعالی ذات بابرکات
را که بجهت اقربه جرا ابیقدر مراحم و اشفاق منظور میباشد و فی التحقیق لهذا ابتدای
که عقیدت [illegible] شده زنید که خدا تعالی رسیده العذر مورد [illegible] الطاف است که زیاده از حوصله

امور زیانش

104

شعور باشد همان اتصالات بی پایان و عنایات نمایانست که هر لحظه و لمحه بیاد آمده و سلسله
بر جگر میبرد و مهر حال مخلص ارادت سرشت بصدق جان و دل و صفای عقیدت همان
بنا بندهٔ ربو رنگ انجاب است و مراتب ترقیات عمر و جاه و دولت و حشمت بندگان عالی
نقش پیکر دل میخواهد از حضرت مجیب الدعوات داخل و شامل اوقات ابد پایند مرسلهٔ مهربانی داشته
کامیاب جمیع مآرب صوری و معنوی دارند و در باب عنایت بازو جره ها ارشاد گردیده که هنوز
از نگاه تر نیامده و در شگفته و شده که از که بر قیاس امیتوانند تفضل خواهند شد انها به محبت مشفقت
والطاف انجاب است که بیاد خاطر فیض مظاهر مانده اگر چه جرات ندارد که در نیابت ملتزم
یاد و بس نماید لیکن بموجب مرضی و ارشاد معروض میدارد که جانوران تا حال آنکه بر حاصل نشده
باشند و قوش بسیاری و شکار تماشای صید کبری انها همان شد روزست از فضل و کرم الهی
امید وار است که جانوران خوب و چیده که در نظر انجاب بهتر و پسند باشند در همان ایام زود دستیاب
شوند اگر برادران بسرکار بیارند و رسانیده برود که کمال کم بختی است و الا ارشاد شود که
مایه بند از شکار مردمان خود را روانه حضور نماید کا   نواب صاحب بسیار مهربان
برادران مسئله در باب مجمع و تحمل بعضی مقربات ضروری رو برو چنانچه باید بمکابره و اصرار
تمام تقریر شده یا د خواهد بود وقت یافته تفهیم که اصلح باشد بعمل آورده باشند والا حال لا توجه
احسن بمقدمه و تجمیع کرده باید گرفت معتمد اهم شد از قدیم بقضیهٔ در حدیث حال العالی مشمول
تفضل و اشفاق بوده همت کمال محبت و الطاف مرعی میکردند صاحب خوب ایشان و دیده
اند حالا که طبیعت از ملزومات زمانه بر همه کی دارد زیاده از قدیم کتفقت و توجهات دل انجناب
منظور و استدعا دارد که هیچ وجه از هیچ طرف صورتیکه موجب دل شکستگی تواند شد بعمل نیاید
و هم سابق صورت سابق لوازم اخراجات ذات و مردم از وجهه جاگیر معذر بود بسبب انفکاک طلب
و انقضا اجرای آن محتاج بود و حضور عالی برای هیچ جنس احتیاج عرض و التماس نبود حالا از
توجه کرامت اگر صورت جاگیر بعمل آید موجب کمال توجه و مهربانی انمهربان برادر است
که هر روز برای قوت متقاضی بودن بر طبیعت گوارا نمیتواند شد و در صورتیکه...
بالفعل آن بعمل نتواند آمد صورت نقد بهمان قسم بتحکیم استحکام مقرر گردد که دل لغت انتظار

بدست می آمده باشد و رفع تصدیعات کرده فنا له والا اگر قدری هم در تمهید پاره از لحاظ
تغافل خواهد شد برای مخلص سخت دشوار و صورت استغاثت مشکل خواهد گردید
اینهمه مراتب را همت سنگه وکیل بخدمت شریف گذارش خواهد کرد اگر بمقتضای توجه قدیم
مزاج گرامی متوجه احوال مخلص است شایان مهربانیها آنست که جمیع مقدمات مفصل بحضور گذارش
ساخته جواب سوال انچه در منفعت رفته وا روزی قسم بدستخط رسانیده باید فرستاد و نسخه دستخط
حاصل نموده ابلاغ باید داشت که به مجمعیت تمام زود تر رسیده شود و این همه مقدمات را فقره به فقره
دانسته تصدیع داده شده چون اینمهربان توجه مهربان بر احوالات مخلص واقعی دارند تعین کرد
در انچه در مجمعیت جمیع مقدمات کما ینبغی باشد و رفع تشویش ها که مهربان خواهند فرمود سوال مخارج دولت
و سوال نوکری سواران و پیاده ها موجب که در باب بلاصرف و قصور از جانب مخلص هیچ یافته نشد
در باب و تاریخ دستخط ملازمت بدستخط رسانیده باید فرستاد و زیاده شاد باد باد
خان رفعت و عوالی پناه گرامیقدر سمو المکان مورد مراحم والا باشند پیش از این نظر بر صفای
محبت و اتحاد آن گرامیقدر متوجه جزای بند الستم بی تکلف انچه باید نوشته شده در تمولا
از نوشته همت سنگه وکیل معلوم شد که برای بعضی کارها در التوا مانده بودند از روز یک بلنگر رسیده
اند برای سرانجام کارهای اینجانب مساعی چه شایسته چنانچه باید در مراتب اینمعنی موجب
سرور یا محصور گردید فی الواقع از هم شان یکدل و یکجهت زیاده ازین چشمداشت نمیباشد معلوم
شد که خانجان ایشان مستفسر باشند که اینجانب اراده رسیدن حضور مصمم ندارد و جواب و سوال خود در اینجا
مینماید و برای ملازمت سر رشته عرض و التماس اینمعنی بحضور هم ارادت تمهید ناله والا کسی که
صورت بحضور عرض نموده وامی و غلط محض است هیچ وجه اراده بودن اینجانب در اینجا
رسیدن حضور لامع همان روز که اینصورت قرار یافته مستعد است انتظار دستخط کاغذ
ضروری برای آنست که مردم را مجمعیت کرده همراه بگیرد و الا تفاوت نیست انچه از حضور
ارشاد شده تفاوت ندارد بهر صورت چون آن گرامیقدر سمو المکان تا حال در شریک
مستعد اسم مرقوم میشود که این سابقه بار انقدر شایسته و دلپذیر از خاطر مبارک خانجان زدایند بود
و مساعی ایشان در کارها بعمل آورند اگر در معرض که کاغذها دستخط رسیده باشد مهم داگر مرحمت حضور
باشد

باشد که منتظر دستخط کاغذها بوده خود را بحضور رساند هم حاضر است این معنی را با
نواب صاحب بسیار مهربان برادران نواب سالار جنگ بهادر استصلاح و مطارحه واقع
کرده و مزاج حضور دریافته آنچه اصلح باشد مفصل مرقوم باید نمود زیاده ترقیم نیافت ایام
اکرار شوق و آرزوی مواصلت سراپا مسرت خارج از عبارت و بیان
خامه حواله نماید از رسم و آیین تیر ساز روزگار متصور خواهد شد فی الحقیقت آنچه از هر
صورتی ضروری بر دل میگذرد دل میداند و بس خصوصاً از قبله با وصف تبلیغ بیانات مجا
متواتر مزاج گرامی را کماینبغی متوجه احوال نمی یابد و فراموشیها الغدر مانع ترقیم
مفاوضات که گاهی بلفظی و عبارتی یاد مخلصان صمیم بخاطر عاطر عبور نمیفرماید اکثرها
بالطبع شوریده مطالعه درست میدید که این یاد فرمایی از اکثری امور ضروری خواهد بود
بجای آنقدر بعید نیکو و بکرات دل الطاف طلب جواب میدید که جمیع اعزه حضور
همواره به نعمت وصول مراسلات مسرور اند این بی توجهی و فراموشکاری علی الخصوص بر احوال
مخلص بی ریو و رنگ از چه راه است فی الحقیقت نیازمند بهر باکه از ابتدا بسبب تحمیل المنن توجهات
گرامی نموده بغیر از ذات بابرکات با هیچ کس سروکار ندارد خود را قابل این همه فراموشی
و بی التفاتی نمیداند و حیران است که چگونه رسوخ نیازمندی که دارد دل نشین گرامی گردد آینده
منظور الطاف مهربانیها باشد هر صبح و شام از درگاه ایزدی مناجات دارد که صفای ارادت
و اتحاد این راسخ الوداد چنانچه هست مرتسم و منقوش مزاج گرامی گردد با فضل الهی
چه کارسازیها میفرماید از انجا که زمانه ناهنجار نوعی چنین کدورت بر جبین دارد این صورت
فراموشکاری هم از تلخ مزاجی روزگار میداند و بارها بی اختیار بر دل میگذرد که چون
این صورت حالیست که موجب دلشکستگی اقبال و نومیدی باشد بر روی کار نشسته از این دنیا وارها
الحمد و رکوب ... بهر صورت شاید اصلح باشد مردم هر روز تن نهایی ... بر معاودت گرامی
باستظهار آورده جانهای تازه بقالب افسرده میارند و طبیعت خزان دیده روزگار بهار گونه
میبارد شگفتگی از سر گرد خدا داند که ام وقت میمنت انشراح خواهد بود که دیده و دل مهجور
جمال بر کمال منجلی گردد ... لعت انتظار ازین هم تلخ تر ... ندار احتیاط ...

درین روزها طبیعت بدریافت اخبار خیریت صحت مزاج بیرا اختیار بود لاجرم بالتخصیص تکلف برای خبرگیری

مرسل گردیده اگر فرصت باشد باعجاز نوید خیریت و احوال رویداد تسلی بخش خاطر حقایق گشته روزها باید

زیاده نیاز مندیست ایام دولت مدام باد

رقعه جواب و تحفه کرم نما

مخلصان بسلامت رقیمه سرور افزا که از هر حرفش مضمون کمال دوستی و مهربانی ظاهر بود وصول نموده مایه فزود

مسرت و انشراح خاطر دوستی دوست گردید چرا نباشد پاس شفقت و ملاطفت منظور نظر مهربانان معاشرت

روابط بوده و انکار از چنین حالت بزرگان فیمابین و مجانست مهربانی در وقت نواب صفدر جنگ بهادر

مرحوم که در کوه کالیون نیاز مند بملاقات گرامی بهجت اندوز شده از مهربانان چقدر مراتب تعهد و اشفاق

بعمل آمده بود در بعضی مخلص از ترقیم نیاز نامجات مقصر شده مد نظر جانان بود مهربانا بدینهمه از الطاف

مزاج خاطر شریف نمانده باشد درینولا که بمقتضای رسم و آیین بزرگی و سرداری متحرک سلسله دوستی

شده باطلاع جمعیت بهجت انتما سالکان فرحمند منحوق شده نیاز مند بهار مخلص مذکور خاطر مسرت الحمد لله

والمنة که مخلص هم بهمه حال در تقدیم لوازم خلوص و یکتایی و یکجهتی و یگانگی ها حاضر است بوده امید از شمایل

مکاتبات مقصر نخواهد بود بجز از اللهم معظم تحفه سعادت رسان بوسیله حضور معلی مرقوم گردید دفع الواقعه هرگاه

مسلمه الفاتحه سردار عمده رفیق و معاون کارها خواهد شد مقدمات پیش نهاد خاطر مقدس رو بالتزام

و انتظام خواهد آمد و لقیس کم بخیه بقلم آمده بود بعرض ظهور خواهد آمد همواره بمرسله یاد فرمایند بود

خان حیث و تحفه مهربان مخلصان سلامت لذات باد که رخصت رسید بر کاب

میمنت انتساب اقدس عالی القاب رسیده باشد و مهربان بخیریت دخول الطاف تشریف آورده

بمقتضای صفای امر و محبتهای سابق خاطر نقص حفظ همواره برای دریافت خبر خیریت و احوالات

رویداد منتظر و مشتاق میباشد و جمعیت و خیریت وجوههای ظاهر و باطن گرامی روز و شب از حضرت

مجیب الدعوات خواهان او تعالی و تقدس در هر جا بهمه حال بیرافضاف مهربان از هجوز و جفای

عوارض روزگار مصون و محروس داشته کامیاب صوری و معنوی دارد او سابق حسب میر محمد شاه که از آمد

بمعه بازداران برای خرید جانوران شکاری جانب بازار مهر تهانور فرستاده شده بود [illegible] شش ماه در انتظار

گذرانیده در هر روز انتظار تعلل زنها باعث تکلیف بود بعد مدتی خبر رسید که میر محمد شاه چند باز و چره

و چیز بار از مهر تهانور خرید نموده با ساتحمان لوری رسیده است وقت مهاد دست از اطراف مهاکه

دراوه لوی

که در این تحیت بهجت انتمای مهربان رسید امثق مخلصان از راه محبت و الفت باطن یکرنگت خبره خوب
جانوران شکاری که از اله اباد ابلاغ نموده بودند از استماع این معنی انقدر خاطر مسطر مسرور و مبتهج گردید
که زیاده بران متصور نباشد مردم را متواتر روانه کرده شد که زود بیایند تمام از ساهجهان
آباد در اینجا بیایند امده از شاهجهان اباد روانه شده مدت یکماه راه طی نموده کشتی
تمام در وجهه نواکنج محال جاگیر خرم شد از ازل در دریای گنگ که از اله اباد تا اینجا کرده مسافت دارد
رسیدند هم لمحه خبر رسید دشتی‌ها متصرف میکرد و از اتفاقات زمانه بوقلمون بادی هر گرد تنبیه
های تازه بیرون در کار اوردن قطرمی و خیلی سخت همه بازداران با تمام بار و حقه و نشره ها
باز روی تمام از نواکنج روانه شده خواستند که عبور در دریا نمایند در اینجا رسیدند اتفاقا
انروز باد تند شدت تمام بود چون بر کشتی سوار بودند از تصادم امواج هوای کشتی در
اضطراب موج خیز دریا افتاده باب فرورفت و بازداران همه تمام جانوران غریق بحر فنا
شدند یک جانور هم زنده باقی نماند از وقوع این معنی تأسفی که بخاطر راه یافت بشرح در نمی اید
مرضی الهی چنین بود چون تماشای صید گیری این جانوران از اتید لذت افزای طبعت
اراده است که باز هرگاه جانوران در بازار مسطور یابند وقت خرید و فروخت برسد مردم
برای خریداری فرستاده چند جانور دیگر بالیده رشته اید یقین است که دران وقت بکار پرداز
تاکید خواهند کرد که جانوران خوب خریده بدینجا بانعام اگر کدام شود اگر و نوبهاری جانوران برای
نموده اگر می اورده باشند بلکه از کار پردازان این کارخانه اینجا باید کرد که تلاش و تفحص کرده
مجلس مفصل اطلاع دهند

نوازش و شفقت قدردان امیدگاه کرم فرمای
مخلصان سلامت نوازش نامه سراپا اشتیاق که از فاتحه تا خاتمه مملو بانواع کرامت و الطاف بود
ورود میمنت فرموده معزز گردانید بمقتضای کرم بیشه تقدیم الفاظ شفقت و عاطفت که در مقدمه
جانوران شکاری مرقوم خامه توجه گردیده از توجهات دلی انجناب که فضل و کرم جناب عالی
بخیال این گرفتار چشم روزگار بعد از منحصر اسباب همین جانوران است اعتبار از اشتداد ان
طلبیده باز و لعب نشانه اشرف کوکب ثانی و الاف خود میداند و از مراحم و تفضلات
دعای دارد که زیاده از حد چه هم و دیگر باشد هرگاه این همه توجه و عنایات بعمل اید

هزاران الم و حسرت و غبار ملال بشوریده منم بدیدهم صورت اگر چه باتفاق نصیب و قسمت ... بود

قرب بساط حضور هم بمهجوران لیکن هیچ خیال خود را از انتخاب جمع امید اند و منتخب کار رسانی حقیقی ...

قوی دارد که فضل و کرم بنده نوازی از جلیات امید چهره کشایی میفرماید و چنانچه از روی خاطر ...

بدولت بلازمت ارم المیمنت کامیاب سعادت و مباهی حاصل دارد بوده است که از بار یابی ...

اوقات در سایه الطاف ذات با برکات را بسر مخلصان هم رونق یک ابد الآباد ... دارد که ...

و بدستور موعود اشفاق و ... بوده که گاهی فرمایش خاطر منمنت مظاهر معین شده باشد که موجب ...

در منصب نوازی شد لهذا ... نوالصحبت و مشتاق دیدار احمد کا مخلصان ...

پیش ازین در باب حویلی و باغ و غیره واقعه بلده لکهنو انچه بایدی لعالیحضرت معروض داشته وازرا فضل

کرم که همواره درباره احقر مرعی است ارشاد شده که مجلس مزاحمت ننماید در ینولا معلوم شد

که حویلی مذکور را می گویند که از بنده های سرکار و سخط خاص شده از ... جناب عالی ظهور

این صورت موجب استغراب گردید خلوص مبادی منزه مهامی مخلص در خدمت موقوف منمنت القدر و مقدار

ندارد که حویلی مذکور بنده ها مقرر گشته از تفضلات امیدوار است که بار دیگر بدستور سابق هم ...

و باز ازجانب منداران راسخ الاعتقاد منصور باشد و تاکید شود که مجلس هیچوجه از حویلی متعرض

و مزاحم نگردد و این معنی موجب کمال تفضل درباره احقر خواهد بود ایام ... مدام باد

در ینولا اشتهار است که عزل و نصب محالات صوبه الداباد ...

... و ... را وی چون انعقاد تعهده نواب ممتاز الدوله بهادر مقرر شده ...

ان بر محالات جاگیر احقر ... و ... شورش بها گروه و این معنی موجب خسارت کلی ...

گردیده حالا اگر چنین است از توجهات و اشفاق گرامی یقین دارد که محالات جاگیر از تعهد ...

خواهد شد لاکن چون احقر توسل بذات گرامی دارد و هر طرف یاس کرد دریافت ...

ان بخدمت گرامی ضرور ... انتها بر اطلاع متصدیع اوقات گرامی میشود ...

چنانچه بارها بمبالغه اثبات شده که کسی چه قدرت دارد که بطرف این جاگیر ...

خصوص ... کردن این محالات از همین وقت توجه و اشفاق مرعی ... خبر ...

احقر ... مرضیه ... مخلص منظور ... اصلح است

گردیده بوز با بشعه اتصال الطاف مسحات افضت آیات کز النور فی السواد عبارت از آنست دیده و دل
عقیدت منزل پرنوانده و از تجلیات کاملا فیض گردیده روز و شب بمقتضای جذبه ارادت فطری برای
تحقیق خبر خیریت مزاج وهاج میمنت امتزاج چشم از رو و تمنا فرش راه انتظار است این گرفتار
اسیر محنه بهجر روزگار که خود را متواتر بیاد خاطر فیض مظاهر محمد بیدار از این واهمه باشد که مزاج
وهاج از تواتر ارسال عقیدت نامجات متعرض نگردد و الادب خیر نیست که در مسافت گرامت
والطاف احتجاب بگذارد خداوند عالم الغیب دانا است که آن همه تفضل و مرحمت و توجه و قدردانی
دوستانه و دلجوییهای بزرگانه و شگفته مزاجیهای هنگام شفقت والفت که یاد می آید هزار نیش الماس درد و بلا
بر دل دردمند میلند و صد نشتر [illegible] از سر گذشته منحرفه [illegible] مهجور و انده و بخیر
چنین باشد که لذت عمر و زندگانی و سرمایه عیش و شادمانی بغیر از دولت جناب کرامت مآب
حضور میمنت موفور بهتر نیست از آنجا که مخلوق بیچاره از مقدرات ازلی سخت مجبور است و با کار
پردازان قضا و قدر ستیزه و [illegible] سود ندارد و از مرضیات اولیای ولقدس بجز رضا و تسلیم چاره
کار نیست [illegible] محرم رازی که عقده بکشاید که راه در حلقه و ناله در گلو گره است نمیدانند که
تا کی کوکب طالع یاوری نماید و بحصول سعادت حضور موفور السرور آب رفته در جوی مراد باز
آرد هر شام و سحر بتجدید خضوع و خشوع سر نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان داشته از جناب
ایزدی حالت [illegible] می نماید که سایه دولت بابرکات را با انقراض لیالی و ایام بر سر بنده نامی
با اعتقاد مستدام داشته بعلو مراتب جاه و جلال و سمو مدارج عالی اقبال و معالی از روی
عقیدت مندان نیاز استعمال است فائز گرداناد از فضل و کرم امیدوار است که عنایات عمیم
اگر گاه گاهی یاد حجر افتاده گان بخاطر آورده دل مجروح این شوریده از خود رمیده را العفا
نامجات مرهم افزا [illegible] باشد الطاف [illegible] خواهد بود [illegible] نواب صاحب [illegible]
[illegible] مخلصان سلامت [illegible] لطری [illegible]
[illegible] طول دوران است که انحصار عدد [illegible] آن مقدور [illegible] نمانده و دل [illegible]
زیاده از این تاب و طاقت احتمال مفارقت مهاجرت [illegible] ندارد و قتیکه آن همه شفقت و الطاف
و مراحم و دلجویی عطوفت گستریها یاد می آید جوش هزار گونه حسرت و تمنا [illegible] دل [illegible]

مکتوب شد از جناب حضرت مجیب الدعوات روز بروز بهمین مسند عالیست که زود والطاف بی‌نهایت الهی خوش
فرخنده که با معاودت فرمودن رونق افزای انبساط گردید مخلص بالکل سوای ذات بابرکات
ستمایه خود مینها نداریم بدولت وصال بهجت اشتمال جان تازه بقالب دمیده هرچند زیارت
دال بر دوام خیر و راحت دریافت میگردد موجب زندگانی میشود خدا کند که این حالت بدوام
بخت خواهش زود تر بمنصه ظهور جلوه گری نماید و دیده از دیدن نور جمال باکمال نوری افزاید
از انجاکه ضمیر منیر گرامی بسرایر ضمایر آگاه و بر سویدا عبور دارد ولیکن که فی الجمله از اینکه
اضطرار خاطر سوریده بر دل محبت منزل پرتو انداز رسیده باشد خجسته اینست که ما حصول
نجات دارند مستفیض است بوصول شفقت نامجات سرور با محصور می‌اندوخته باشد
نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان من سلامت اشفاقنامه سراپا الطاف وصول راحت و انشراح نموده
کامیاب سرور با محصور گردانید الفاظ شفقت و غمخوارهها که بمقتضای انجه دلی مرقوم گردیده
احقر خود را اقابل متعدد عطوفات نمیدانند لیکن از انجاکه اولیای قدس ذات بابرکات را
همه حال ملجای قوی و استظهار سترگ مخلصان بیربا افریده و در مراتب قدردانی با عدیم المثل
گردانیده این همه غمخوارهها از مقتضیات شفقت دلی آن مشفق سراپا اشفاق است احقر از آن
روز با حال همان صورت خانه نشین است فی ما امروز بدون صلاح و استمزاج کلامی هیچ صورتی
رای خود بعمل نیاورده منتظر بود که اگر رفع تکلیف او رو میدهد بعد استصلاح و استمزاج
نموده انچه باید بعمل آرد اینمعنی در توقف معلوم شد و احوال بر اختلال هیچ نوع از آن مشفق
سراپا الطاف پوشیده نیست که درین بیکاری و خانه نشینی از عهده اخراجات ضروری
برامدن دشوارست چون از ابتدا همواره توجهات باطنی بحال احقر مرعی مانده و غمخوار
دیگر ندارد حالا درباره نیازمند هرچه اصلح و نیکو باشد از راه شفقت دلی مفصل ایما باید فرمود
که بموجب آن عمل آید و بعضی مقدمات ضروری و مشوره موقوف بر صلاح گرامی است عنقریب
مفصل گذارش خواهد کرد هرچه در بینهات اصلح باشد ایما کرده و ایام کامرانی بدوام مقرون باد
خانصاحب سامی المکان کرامت قدر من خط محوله بمطالعه در آمد
انچه از الطاف اشتمال احوالات جناب فیضمآب تفضلات انتساب بمقتضای قدردانی ... تحریر شده بود ... مرقوم

دوازده اول

چه گرامی بود معلوم و مسرت گردید و برای طمانیت و استقلال خاطر خفادیده روزگار استظهار قوی
یافت و کو چرا اینقدر تفصیل ارقام نبود و حال لشکر الاختلال مرقوم نکرده که از ذوات بابرکات انجناب چشم‌داشت
مرحمت و التفاتهای بسیار دارم یقین است که پرداخت احوال همه وجوه منظور خواهند بود و اولیای
سرکار مخلصان خیر باد الدین سلمه الله تعالی بموجب ارشاد آنچه مرقوم شد بعمل آورده خواهند
انتظار شفقت نامجات بسیار دارم زود بابد فرستاد خدا کند که مردم انجناب زودتر رونق
افزای آنجا شود و قد دیده دیدار طلب از رومند نور جمال برکمال منجلی گردد برای گنوله و نارنگی و
ورنگنره و غیره نوشته بودند اشجار نارنگنره هر قدر که در باغ بود از خشکسال خشک گردیده
و از بیخ و بن برافتاده گنوله و نارنگی هر قدر که بر اشجار موجود بود نظر بر نخته و خام نکرده فرستاده شد
نوالصاحب والمخدوم مهربان کرمفرمای نیازمندان سلمه ارو فشکه یافته
بود قلمی در روزگار لشکر لودی گرامی با این همه اختلال و هرج احوال بدان ناحیه اتفاق شده طبیعت
جمعیت خواست بسیار منتظر و مشتاق اخبار خیریت و احوالات رویداد بود و الحمد لله و المنة که بعد مدت
رقیمه عطوفت انتما متضمن نوید صحت و سلامت مزاج بهجت امتزاج وصول نموده طمانیت و تسکین خاطر را
وسمانه فوجها گرد بدور رفع لست و نگرانیهای خاطر کرد اینده الله معلم انما کلم هر جا باشند خدا
نگاهبان تو باد از انپس اشتیاقهای دلاده املاک مهاوره له مرقوم بود در چنین وقت و هنگام
سکونت ها بسیر بسورش و انقلاب لشکر اینقدر مروف و مردمی بسم از ارباب روزگار غنیمت مینماید والله
عمده‌ها برای عمده‌ها از قدیم سلوکهای شایسته کارنامها کرده آمد که منور کتابه پیش تلاق
افلاک است بهر صورت خیریت و سلامت احوال مطلوب است از فضل الهی همه خوب خواهد شد
نیازمندان را بهمه حال مخلص بیریا تصور فرمود از انپس لوازم حفظ الغیب مقصر نباید دانست ان شاء الله تعالی
نقدی مقدور بیک کوشیده نخواهد بود هر جا و هیچ که باشد در مراتب نیازمندی قصور نخواهند شد
همواره مشتاق اخبار خیریت دانسته به همه بسط باد و فرمایند لعه
نوالصاحب المخدوم
و ... قدر دان منبع جود و احسان کرم فرمای مخلصان سلمه از ایامیکه حسن تقریب صورت
تشریف اوردنهای گرامی بالله آباد اتفاق شده دیده دیدار طلب تجلیات جمال
... اشتمال منور و منجلی گردیده و این همه محسنات فیض بخشی و الطاف گستری ... بروحی

که از زبان خاص و عام همواره بسامع [illegible] میرسید [illegible] العین مشاهده در آینه القصه [illegible] و [illegible]

الطاف است که مراتب شفقت و عطوفتهامی [illegible] از یاد [illegible] و [illegible] تمام که هر دل میکند [illegible]

چند روز دیگر هم اقامت کرامت [illegible] صورت نگرفت و چنانچه آرزوی خاطر بود [illegible] بود [illegible]

ملاقات با [illegible] که خلوص [illegible] مخلص [illegible] خاطر [illegible] کرده از

آنجا که [illegible] بزرگان بمقتضای [illegible] کرم [illegible] ملاقات [illegible] اخلاص [illegible]

را با [illegible] ارتباط [illegible] برابر [illegible] لوازم عطوفت و اشفاق [illegible]

نظر [illegible] قابل دارد که چون ذات بابرکات در مراتب [illegible] خلوص [illegible]

مخلص [illegible] ضمیر الطاف [illegible] بوده متوجه احوال داشته باشد حقیقت احوال [illegible]

اختلال [illegible] که بالفعال و [illegible] جناب حضرت قدر قدرت [illegible] سعادت اندوز [illegible]

ذات بابرکات [illegible] بهر صورت مخلص [illegible] خود را [illegible] نقصان [illegible]

اشفاق میداند و چون قابل خدمت [illegible] و [illegible] دعاگوی [illegible] روز [illegible]

[illegible] در [illegible] میباشد و درین حالت [illegible] وجوه توقع و [illegible]

احوال از ذات [illegible] کرامی دارد و اولی [illegible] که [illegible] از [illegible]

و باز بدولت مواصلتها [illegible] کردنده [illegible] و [illegible] قدر [illegible]

[illegible] مخلص [illegible] از [illegible] زمانه [illegible] کامیاب مقاصد [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible] تصور [illegible] و با حصول این مقاصد [illegible]

[illegible] عطوفت [illegible] خاطر [illegible] مظاهر باشد که سرمایه تقویت و استقلال

خاطر جفا دیدگان روز کار [illegible] تواند بود ایام دولت و کامرانی مدام باد [illegible]

از [illegible] ذات بابرکات [illegible]

دل [illegible] خود [illegible] و میکند [illegible] نما [illegible]

[illegible] والطافهای [illegible] موجه [illegible] حسرت و ملال [illegible]

فراق [illegible] و از [illegible] آرزوی [illegible] افزاید و [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

103

چون [illegible] مهربت و شادمانی از سر گرد و انتظار انوار تجلیات جمال بمبارک شاید آرزو غرق کنند دیده و دل
اشتهای شهزاده منور فرمایند الحمدلله که در این حالت شورش و اضطراب باطن وصول لطف موصول گرامی نامه که حرز
بازوی [illegible] کامیابیهاست مشعر بر کمال اشفاق و الطاف جراحتهای تازه جدائی را فی الجمله مرهم
[illegible] داند [illegible] فی فرح مخلص صداقت [illegible] که شبانه روز خبر با لطف و خوبیهای آن کرم فرما
و طبع دیگر ندارد و منور [illegible] صحبت مخالصت [illegible] بعد [illegible] حضرت دارد که [illegible] های آن
حرام [illegible] و اتحاد و محبت گرامی از چه [illegible] و قصور نامه بران جمال [illegible] رسوخ احقر
نکرده و مبرهن [illegible] روشندلان مرات الجمیل تجلیات ایزدیست لعین که جوهر صفای مخلصان
[illegible] تخمیر [illegible] خواهد بود از وصول میمنت موصول گرامی مخطط [illegible] طبیعت [illegible]
و مشتاق طمانینت تمام حاصل نموده [illegible] جمیع مطالب [illegible] رود [illegible]
رونق [illegible] مشتاقان [illegible] آرزوهای خاطر [illegible] گردد که
لقدر قوت و طاقت [illegible] سعادت [illegible] حضور انور حاضر [illegible] و همواره بدعا [illegible] عمر و دولت و جاه
و حشمت گرامی موالف و موطف [illegible] ایام صحبت و شادمانی مدام باد [illegible] نواب صاحب [illegible] مهربان
برادران [illegible] آنچه باید [illegible] تصدیع داده روز و شب انتظار دارد که کاغذها و دستخط [illegible]
و روانه الطرف [illegible] نوشته [illegible] که از طرف [illegible] برای دستخط کاغذ
[illegible] زیاده از [illegible] رسیده و از توجه گرامی کاغذها دستخط رجوع [illegible] و [illegible]
مبارک [illegible] مخلص [illegible] رسیدن حضور [illegible] و در اینجا هم [illegible] میکند و [illegible]
[illegible] در میان دارد و اگر [illegible] بحضور قرار داده بود منتظر دستخط کاغذها نموده [illegible] آنچه
[illegible] مبارک ارشاد شده بود [illegible] تفاوت [illegible] جای تعجب است که [illegible] از طرف احقر بخاطر مبارک
[illegible] و اگر [illegible] با احدی جواب و سوال [illegible] در میان [illegible] و اگر [illegible] جواب [illegible]
[illegible] ارادهٔ [illegible] در خاطر [illegible] برای رسیدن حضور [illegible]
[illegible] دستخط کاغذها برای آنست که مردم [illegible] همراه [illegible] بعنوان [illegible]
[illegible] حضور [illegible] خاطر مبارک باید برآورد و کاغذها اگر [illegible]
[illegible] اطلاع باید [illegible] و اگر [illegible] منتظر دستخط کاغذ نموده بحضور رسید [illegible]

که توقف برای این معنی بکوشید که سعادت از روز حضور نیکو ز رقوم قسمیکه مرضیه حضور باشد مرقوم باد

زیاده صحبت و نشاء و ما بقی باد خالق حب و مشفق مهربان دوستان عالیقدر بلند مکان

درین روزها و مقول تمایل الاتحاد موجب سرور و انبساط گردیده مقتضای اتحاد ... که ...

تمام ورسمیات طبع برای دریافت خیر خیریت و احوالات ... منتفق ...

اگر گاه گاهی ... لوازم هم سرشته رسل و رسایل موجب انشراح خاطر ما ... اگر بعید ...

نیت پیشم از بنده پیر امید ... نواب صاحب و مشفق مهربان سلمه الله تعالی و هم با مهربان اطلاع ...

بود که چیزی رنجیر فیل از ضرورت سواری و غیره زاید است اگر مرقوم کفف ... فرد ... در اینجا فرستاده

نمود چنانچه نواب صاحب مشفق قدردان ... بر آنها که ... احوال ... عرضی ... باشد و ...

آن مهربان بیابش تکالیف ... اجازت فرستادن فیلان مسطور مرقوم فرموده بودند در آنوقت ...

آمدن بعضی مقدمات ضروری اتفاق این معنی شد در نواب اراده فرستادن فیلان با انجوم مرکور ...

بنا بر اطلاع رقم ... خامه هم ... میگردد که در ... اگر آن مهربان بهمه وجوه ... که ...

و گذرانیدم ... احوال ... و بعد رسیدن آنجا در حضور ... بعمل آید ... قیمت ...

خواهد آمد فیلان ... جمیع روانه الطرف ... اینجا تعلیم ارند

خالق صاحب مهربان عالیقدر بلند مکان ... مکتوب مرغوب ... مضمون ... الطاهر ...

هم ... و یکجهتی که با نواب صاحب مشفق قدردان سلمه الله تعالی از قدیم در میانست و ...

خود ... خوشنودی خاطر از وقوع ... که ... مقدمه ... بر ... الکبر ... و ...

مرقوم خامه اتحاد ... موجب ... و سرور خاطر گردیده و هم خان ... مظفر علی خان

جمیع مراتب یکانگی ها گذاشته ... فی الواقع روابط یکجهتی و ... هم سرشته ... این ...

خاندان از بزرگان و اسلاف زیاده بر لوازم اخوت ... و مربوط ...

نفوس جدا ... از ذات بابرکات نواب صاحب مشفق قدردان سلمه الله تعالی توقعات یکانگی ...

بسیار دارم و ... آن مهربان ... منعقد گردیده ... کار ...

امید ... که اکبر ... نواب صاحب و مشفق قدردان ... کارهای ...

... خان کرامت ... علی خان در ... بهمه ... مصروف لوازم

چه بی‌لطفی تصور نموده همواره بترقیم اخبار خیریت انتظام سلسله ملتمس منظور باید داشت ط
تو با جفا گر رخنه بدان جگر کنیم این چون کرم را هدف نشتر کنیم گشتیم خاک و بار فلک بر سر خاست
ما چند خاک و زر از این غم بسر کنیم چند ایم که از دست جفا کاری های روزگار غدار که با من بعون کین
زاده پیچول ... ازار گونه تعدیه های و تحرکش جگر ... بر روی کار می‌آرد کجا دارد بعداوتم
و داوری بیش کرده‌ام لیکن هر تم قطع نظر از تیر نکبتهای دیگر که دارد در بعد از تعدیه تازه از نوشته
و کلمات مخلوص که بعضی منافقان در اندازه علیه اللعنه بکرامی خدمت نوشته‌اند که احقر در مقدمه وزارت
و صوبه جات در حضور نور شهادت باطل بعرض رسانیده که از فیض آباد بمن نوشته رسیده است از آنجهت
نقض بلال بر آئینه خاطر صفا مظاهر جا گرفته و بوقیل اتحاد شده که به احقر حمایت این تصور میهاید لکارش
در باب ایمعنی الغدر جار بیست و اضطرار بر دل شوریده رو داده است عنبر قلق و انشوب خاطر ...
بیشتر از انتها مخلص باعتقاد باطن خلوص میان روحهای کامل یکتا و اتحاد که بکرامی خدمت دارد اکثر شمه
ازان باظهار بدر آرد از لوازم رسمیات منظور میکرد و معهذا الشفقت و الطاف ذات بابرکات
را حوال غیابت اشتمال زیاده ازین بخواهد بود که هر گاه در این بوان رسیده اراده گوش نشینی دارد
مخلص صمیم دانسته باستعجال گشته بهای هزار گونه توجه اشفاق نسخه دل شوریده از خود رسیده
صماینه بر روی کار آورده طلب فرمودند و انقدر مهربانیها مرعی شد که تا امروز مستفاد است ...
انچنان کافی التفات اولین است و من بعد هر روز لوازم کرم بخششی و غمخواریها ورز آن بوده مرهون
تفقد و ممنون توجهات دارد با این حال کدام حسرت ابنا و العاقبت خواهد بود که حقوق بی‌نهایت
کرم فرمائی و قدر دانیها فراموش کرده بنده به چگونه حرفهای ناملایم خود را شهادت در روح
التوده الوده في الدارین خواهد کرد آنقدر نوشته خیرات ذات پاک اقدس تعالی و رسالت
حضرت رسول مجتبی و بروح پاک حضرت ائمه هدی که اینقدر مردم هوای در اندازی بمتهارات تازه
ابداع نموده بکرامی خدمت نوشته آید هرگز از زبان احقر بر آمده اصلاً تعدی است که حسام
الدین خان ... اشتهار با طلاع مردم بعرض مقدس رسانیده بودند احقر هم حاضر بود التماس نمود
که ایلی اکثر مردم بعدوی هم آمده اطوار خود می نمایند با ایشان تهدید کرده میشود که وامی ...
هم آورده باشند اگر همین یک حرف موجب الزام احقر باشد از قصور طالع ما هنجار تعجب ... ط

چون صدف طالع خود از عقده مشکل دارم که اگر آن جورم آینه دل کند که زیاده از این [illegible]

دیگر بر زبان آورده باشد منعم حقیقی او را ابر در جزا [illegible] ادای عقوبت و عذاب طوق لعنت

در گردن کرده نامزد ملعون خسر گرداند و از دیدار خدا [illegible] رسول صحیح محروم مطلق گرداند

مبتلای عذاب جهنم [illegible] ادای [illegible] که بخلوص باطن [illegible] واقعه [illegible] و بدین [illegible]

عصیان منهم کند چقدر جانی در دو بلا است [illegible] لعنت و لعن [illegible] که بدستور [illegible]

کنند نماظاهم چو در ابلباس خیرخواهی و یکجهتی آراسته در باطن آلوده که مدور [illegible] باشد مخلص را [illegible]

اینجا دوم تصور نباید نمود و شعار هم روی وهم زنگی بر گزیدار داین در انداز [illegible] نوشته اند

[illegible] اعتماد نمود [illegible] را مخلص بیریا باید دانست و غبار ملال از خاطر خاطر بدر رفته بود

بدستور متوجه احوال باید بود که رفع تشویش خاطر و البته اینمعنی [illegible] خواجه سرای سرکار کرامی

که در حضور انور حاضر میباشد بر جمیع مقدمات اینجا اطلاع واقعی دارد باو هم [illegible] مغلطه بر زبان

آورده گفتم که سهو و خطا هم این حرف بر زبان من گذشته باشد فی نصیح اظهار باید کرد او هم انکار نمود

فی الحال اگر مطالعه این رقیمه [illegible] شایه ای در اندازی مردم از خاطر عاطر الفکاک یافت فهو المراد

عین ارزو و تمنا است و الا چون این الزام ارباب برای جمعی کم از دشنام [illegible] که [illegible]

[illegible] بنظر صورت میکرد در حضور مقدس معلی [illegible] هامی شده

و غلط و مطالعه و مکابره [illegible] و دانچه رفع غبار خاطر و تصفیه مزاج کرامی توانند [illegible]

[illegible] در اینصورت چرا چنانچه ای دل شوریده هر گز اندمال [illegible] نیابان توجه و الطاف

و لازمه عدالت و انصاف آنست که مزاج کرامی هم متوجه داورسی گردیده بتحقیقات اینمعقد

فرماید اگر الزام بدینه [illegible] ثابت شود باز تمام عمر هر چه بگوید باطل لصورت شده باشد

و اگر دارد بی این تهمت [illegible] کسی که بحدیث این همه در اندازی نموده میخوانند حلول

رسوخ مخلص بر باد داده [illegible] و روسیاه گردانیده رسوای خاص و عام باید کرد که باز دروغ

[illegible] این همه افترا [illegible] دیگر بعمل نیارد زیاده از این توجه دیگر در حق مخلص نخواهد بود

فوالعجب [illegible] کرامی قدر [illegible] از جان [illegible]

اگر چه [illegible] استغا [illegible] فی بعید [illegible] از تحریک [illegible] رسل [illegible] اطلاع [illegible]

او [illegible]

روی داده چنانچه دل می‌خواهد کما ینبغی نمی‌تواند شد و طرف ارند و مدد برای دریافت اخبار خیریت همیشه
منتظر و مشتاق می‌باشند قبل از اینکه محبت فطری و الفت جبلی موقوف بر رسمیات ظاهری نیست
همواره به یاد آن برادر گرامی قدر عزیز از جان خورسند و مسرور می‌باشم و از حضرت او تعالی و تقدس
[illegible] والسلام [illegible] خاطر [illegible] احوالات اینجا [illegible] از خارج مفصل معروض
می‌شده باشد چندی است اتفاق [illegible] که جناب مقدس معلی از [illegible] جاگیر و غیره اوقات
گذران نمود چنانچه پنج ماه است که [illegible] و خانه [illegible] لاحق گردیده [illegible]
واقعه [illegible] مرحومه مغفوره القدر [illegible] و الم خاطر افزوده که [illegible] از مرضیات الهی [illegible]
[illegible] رضای او تعالی [illegible] بالفعل تردد [illegible] و خاطر را مشغول می‌دارد [illegible]
کار خیر [illegible] منظور [illegible] که این قرض ادا نشود و فراغت [illegible] لیکن [illegible]
فرزندان و فرزندزادگان برادران و قوم و قبیله [illegible] فضیلت [illegible] باشد همه
وجوه [illegible] منظور باشد [illegible] قوم و [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] نسبت [illegible] خلاف [illegible]
بزرگان صورت [illegible] نمی‌توان [illegible] مقام [illegible] باحال [illegible]
چون ادای این قرض [illegible] عظیم است [illegible] برادر [illegible] همه وجوه [illegible]
[illegible] که اگر [illegible] از جان از قوم و قبیله [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اطلاع [illegible] و احوال مفصل باید نوشت [illegible]
در [illegible] باید [illegible] خصوصیت [illegible]
محفوظ باشند [illegible] خصوصیت [illegible] و خط عزیز القدر میرزا [illegible] در باب [illegible]
[illegible] میرزا محمد [illegible] میرزا محمد [illegible] عزیز القدر مذکور نوشته
داده بود [illegible] حقیقت معلوم گردید [illegible] عزیز القدر مسطور [illegible] پروانه [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] عادل [illegible] تمام نوشته داده [illegible] میرزا محمد
[illegible] از سرکار [illegible] شد که [illegible] و [illegible]
[illegible] رعایا [illegible] بسیار [illegible] گروه [illegible]

و تا بنده و کاغذ گرفته به اردو فرستاده خواهم لیکن اینصورت که تحصیل وجهات ملک گور معروف به میرزا محمد
استیفای در حضور باشد اصلح نیست اگر همین قسم تعلقه‌های دیگر نیز تحصیلات حضور باشد در صورت حجت
باقی خواهد بود لازم است که از مسطور همین جا به تحصیل در آمده ارسال حضور میشده باشد
در تنخواه [illegible] نموده ام از حضور که کثیر معالج خان حکم تنخواه کرده بود [illegible]
برای گذارشت و امهامی ملک گور سفارش بسیار نوشته‌اند لیکن بدون شقه حضور در روانگی
بکرره از انجمل بیامده و نخواهند آمد انچه مقدمه بالحضور عرض باید کرد و انچه ارشاد شود به اطلاع
باید داد اینجا به یکسر موسوائی مرضی و اجازت حضور بعمل اورده‌اند منظور [illegible] بزود جواب
گرفته باید فرستاد و دیگر از انجانب تنخواه مردم حضور مثل میر محمد علی خان بهادر و دیگر مردم اجماع
واد فی بسیار میرسد و انجانب بدون شقه دستخط حضور و اجازت ناطق هرگز نمیتوانیم بعمل
اورد لعرض باید رسانید که مردم موجب پروانجات زر تنخواه خود میخواهند و از حضور براه
ارسال زرها تاکید میشود و اگر مرضی باشد که زرها بحضور برسد تنخواه این مردم موقوف باید نمود
و اگر به تنخواه ایشان میدهند تاکید طلب شده باشد در میان نباشد هر چه بعد از ادای تنخواه
داران باقی خواهد ماند البته خواهد رسید هر چه ارشاد فرمایند بعمل اید [illegible]
خصوصیت دستگاه کشن سنگه محفوظ باشند عرضی که متضمن ارسال شقه‌های پنجهزار روپیه بود
ممتاز بود در آن موجب اخلاف و رجحان محسوب خواهد گردید و دیگر برای ارسال زر پنجهزار [illegible]
لوح و حضور نوشته بود نداد می و فیلی بر قول خود ثابت نماند گفته او اعتبار ندارد انکار [illegible]
و بدار فوت جمعی کثیر از اینجاست در معاملات که این همه خلاف [illegible] بعمل امده است کدام
اعتماد باید چون بیستم معروض داشته‌اند که از تحویل فصل [illegible] باقیست شامل قسط بندی فصل ربیع
نموده به تحصیل خواهند اورد اینصورت [illegible] کار پردازان اخراج کرده الحساب [illegible]
این قدر باقی داشته‌اند که نوبت بدین درجه رسید اینصورت [illegible] منظور نیست بلکه
از فصل [illegible] باقیست مادام اخر زود ارسال حضور نماید شامل اقساط فصل ربیع [illegible]
[illegible] روزه بمانت والا اعتراض خواهم وانچه از شروع ماه [illegible] قسط بندی کرده
زرها تا الیوم وصول نموده متواتر ارسال دارند اگر بدون جمعیت کامل [illegible] تا ساعت گذاشت

112

خواننده نموده و وشمات در کرد اوری مال واجب سرکار تقید فرار واقع نمایند و رنجیات نماکید دانسته

حضوصیت دستگاه عرائض متواتره در جواب پروانجات مطالبه وارد

مبلغ یکهزار و پانصد روپیه که نهرا ابو رش متعلق ضیا و پاکنده منجمله پنجی ارسال داشته بودند موجب تعجب

اورد معلوم شد که پا یا به جز شیطان شروع نموده اند که هرگاه ایام قسط منقضی گشته و هزار گونه تاکید

نموده اند قلیلی که نه صحیح خرج و فا کند ارسال میدارند از بن حرکات بسیار خوب نیست و باله و لله

مروت نخواهد ماند باید که بوده چه بروانه رباقی قسط پنجی زود ارسال دارند تقید شناسند

حضرت پناه شفقت دستگاه خطی که متضمن رسید هندوی پانصد روپیه

در ساله بودند رسید بدریافت خبر خیریت طبعیت مطمئن شد احوال تصدیع اجرا جات

انجا ست و روز منظور و ملحوظ باشد بالفعال این هندوی که رسیده است چند هی سر انجام ضروریات

خواند نموده آنشاء الله بعده منعاقب تدبیر دیگر نموده آورده خبر کرده نموده میشود خاطر جمع باید

داشت بسیار بهتر دو نماید شد پیاده ها وغیره مردم که در انجا بر دروازه نگاهداشته اند و در

ها و خیل اند از مداخل و مخارج کرانه محصول وغیره هیچ اطلاع نکرده ظاهرا خود متصرف میشوند

در هیمه مه خبر گیری واقع ضرور باید دانست و مردم زائد را چرا نگاه داشته نقصان باید رسید بقدر

ضرور معامله نگه ندارد جمع حساب حویلی و باغ و کتره وغیره املاک قرار واقعه نموده اند برای خرج

الف اشاء الله تعالی زود تر در ساله میشود همیشه بمرین نمط خطوط خیریت نویسان باشند

زیاده چه نوشته آید

عزت آثار سنیلداس محفوظ باشند

چون قطعه عرضه اول از جونپور و دیگر از بنارس شعر برارده روانه شدن سپیشتر رسید

مضمون مبرهن شد یقین که تا امروز در انجا رسیده باشد تعجب که در بن عرصه از احوالات

عرضه نکرده خاطر انتظار دارد لازم که متواتر از احوالات و بندوبست مفصل اطلاع منموده باشند

عزت آثار راو و باغات سرکار که سابق صاحبان جهره مقرر نموده عمل خود کرده بودند آن

عزت آثار واقف است تا وقتیکه دا ایره اند حضرت قدر قدرت در باغ باید مراحمت

صاحبان موقوف بود حالا که حضرت داخل جهاو نی شدند از بیرون بعضه صاحبان

مار در باغ مسطور مداخلت کرده جهاو نی مقرر نموده اند و مردم ما از انجا بید خل کرده شنیده

ظهور اینمعنی سخت جای تفکر است و طبیعت آرام ندارد و باغ چندان چیزی نیست لیکن این تراوه و درینهم صاحبان

که با دیگری نباشد و محض با ینجانب تعلق ابد اندیشه تمام رفتنی موجب کمال تردد میشود خدا بخواسته اگر

این حرکت و در تنزاید باشد چقدر قباحت دارد و چون صاحبان اینجا به احوال اینجانب بسیار متوجه و ناصر با

اند و مطلق تغافل و تساهل با هیچ یکی ازین مردم و رعایا نمیشوند ازان اینمقدمه در ینجا بر از همه اولی

فهذا بخدمت نواب صاحب و مشفق منیر الدوله بهادر مفصل مرقوم گردیده که اینمعنی شقیقه دلپذیر نیز بنواب

با ینجانب بهادر ظاهر کرده نواب موصوف تمام صاحبان سردار اینجا را جلیل نموده عنایت فرمایند که هیچ

هنگامه نشود و از باغ دست بردارند و آینده این رسم و سلوک موقوف شود تا فیصله نوشته با ینجانب بهادر

تعالی تمام و در ینمقدمه تحریر شد اینها مطلق از چوب و حرکات نالایم دست بردار نخواهند شد باید که آن

عزت آثار رقیمه اینجانب بنواب صاحب منیر الدوله بهادر رسانیده احوال مفصل گذارش نموده و قبله

بانواب صاحب با ینجانب بهادر ملاقی شوند یاد دهی کرده خط نواب با ینجانب بهادر بمضمون شایسته زود حاصل

کرده بفرستند ضرور بالضرور درینباب بهادر تغافل تعطیل نمایند تا که فرید ولد زرد و الا بودن نا نمود

هم و زین شده نخواهد شد زود و آنچه باید تعمل آرند تاکید شناسند حصوصیت

و صداقت دستگاه عزیز القدر در حفظ الهی باشند سیادت دستگاه میر محمد پناه را برای خرید

جانوران شکاری فرستاده شد ازانجا که انخصوصیت دستگاه روابط یکجهتی و هم رشته وار بر قوم

میشود که اگر کدام جره خوب بنزد العزیز القدر خواه حاجی دیگر باشد بسیادت مآب مذکور قیمت یکجایی

در یافت کرده بر هانند و اینمعنی موجب مزید خوشنودی خاطر باید دانست زیاده چه نگارش رود

نواب صاحب بسیار مهربان برادران مسند در نواب بهجور پیره باز داران و مهیا

را برای خرید چند دست جره و باز روانه کرده شده اگر بر تقدیر بردار و صفره کارپردازان جهه

در خرید متعرض مزاحمت نباشند و احتیاج بعرض حضور باشد از راه توجه بتقریب و تمهید شایسته

گذارش نموده پروانگی باید داد تا که هیچکس بهیچوجه در خریداری تعرض و مزاحمت بمیان

نیاورد اینمعنی موجب فوز توجهات کلا به خواهد بود زیاده بهجت و شادمانی باد

شیخ پناه شیخ عبد الله محفوظ باشند هر چند متواتر پروانجات بهادر میشود

سیف القدر محبوب الاختیار نموده که جواب هم نمیفرستند برای ارسال گل گلاب بر بدر نوشته میشود

که هر صورت این بعمل باید فرستاد هرگز تعمل نمی‌ارد چه بلا واقع شده تا کتب قلمی میکرد که اگر امروز روانه کرده باشند
تتمه والا بورود بروانه زیعه لا احتمال و اهمال ارسال دارد توقف و تاخیر نمایند با کتب مربد دانند

مشفقا مهربانا عزیز القدر شیخ لال التجهان محفوظ باشند بعد عرض مرسوله بمطالعه در آمد
انچه از جواب و سوالها مرقوم میفرمایند عجب صورت است که من از چند روز که روبرو با نواب صاحب
سالار جنگ بهادر حضور بی قرار یافته برای رسیدن حضور مستعد و پا برکاب نشسته ام و منتظر بودم
که کاغذها بدستخط رسیده بیاید و مردم را دلجمعی نموده همراه ببرم تا هنوز آنها می ارد و دستخط کاغذ
در میان نیست همین سند برای نواب سالار جنگ بهادر رسیده منتظرند که امروز و فردا کاغذ بدستخط
میرسد معتمد نوشته بود که جناب عالی ارشاد فرمایند که فلانی جواب سوال خود در اینجا دارد و برای
نام در اینجا هم سررشته اردوست همینقدر این عنایت نامه جای تعجب شد با آنکه در اینجا اصلا این صورتها
در میان نیست و جواب سوال نه از هم مردم غلط بعرض رسانیده اند مگر اگر حضرت فرمایند جواب بهمان صورت
باید داد و دلیلی هیچ صورت نیست این عنایت‌نامه عزیز القدر مفصل بخدمت نواب سالار جنگ بهادر از روی
فهم بیدل ایشان را ده نسبت نمایند که به مطالعه حضور رفع شود و اگر مرضی باشد منتظر دستخط کاغذ هم نمود
خود را بحضور رسانند مفصل دریافته رفع باید نوشت زیاده چه مرقوم کرده شد

تا ابتدای ازدیاد و تفضلات سرمدی همواره ساملحال شمامت و بوالفضل ابهت و معالی مرتبت
سمو المکان منبع البیان باد و صف روابط و یکجهتی قدیم به بزرگان اسلاف العوالی مرتبت مبسوط
مربوط داشتن موجب تعجب است که ما اطلاع اخبار و احوالات مسرور و مبتهج نکردانیده اند درینولا که معاشکه
تقریب شغل پیش حیدرآباد رسیده بود و ملاقات نمود و اظهار مراتب یکتائی و خواستهای آن
سمو المکان کما ینبغی بیان آورده طبیعت خورسند و خوشنود گردید فی الواقع سوابق ارتباطی دیرینه
مقتضی همین است با هم العوالی مرتبت از هیچ جهت از خود جدا نمیدانم در مقدمه خبر قبل که و دراز
فرو مطلوب است انچه با یکدیگر البته گفته شد ظاهر خواهد کرد در چند روزه بر تعمل آید موجب حضور مسرور
خواهد شود زیاده بر تفهیم نمافت

نواب صاحب و مشفق مهربان کرم فرمای نیاز مندان
سلامت مراتب آرزومندی بعد دریافت نعمت مواصلت وافر برکت زیاده از حوصله تحریر و تقریر است
که این مراسلات وقع پرور رسیدند به فور سرور خاطر نیاز مآثر کرده و ارزوها ثمره کامرانی دهد بیش از پیش چند روز

متواتر نیاز نامجات یکی با نشد وی چهل هزار روپیه از محصول جاگیر مرشد زاده ها اطلاع حسب الموقوف نموده بمطالعه در آمده باشد در ینولا هم قطعه معاوضه سرور افزا در جواب نمیقة الاشتیاق و مشعر برسیدن ده هزار روپیه از تنخواه نواب بهادر صاحب مهربان خان الدوله بهادر و نظر بیگ خان وغیره و هم متضمن رسیدن شد وی چهل هزار روپیه که در تنخواه توشه خانه سرکار والا ارسال داشته وصول سرور نامحصور نموده و بر اشراق خاطر افزود از آنچه شفقت پناه مرقوم گردیده که آنچه مخلص از کدورت خاطر کذایی بواسطه در ابداری ها مخالفان مرقوم نموده بود جایی که محبت هم سنج و یکجهتی در میان است کدورت چه دخل دارد و نیز اشفاق کرم فرمای مخلص خود را از راه مهربانی و توجهات دلی رفیق شفیق خود تصور میفرمایند و جمعیت و ترقی و حرمت و آبروی هم سنگ دار فی الحقیقت از خود میدانند مخلص بجمیع امور حکم مختار و ممتاز است و اشفق بالطبع مرضی احقر الله شفق کرم فرمایان این همه التفات و توجه و لطف از مقتضیات کمال رافت و الطاف ذات بابرکات است که همواره از ابتدا مصروف احوال و سامان حال مخلص بیریا مانده فی الواقع مختار کارها حکم در نظر توجهات مشفقانه کرام حقیقت کار است حسب مخلص دانسته ثبت شد ان گرفته ها بهمه وجوه شفق و مطاع خود میدانند اگر بهمین صورت مزاج گرامی متوجه احوال ما به اشتمال است مرکوز و منظور خاطر دارد که مختار کار این صوبه ها و بلاد و امورات عمده خصوصا هم سنگ در کوش شایسته کرور هست خاطر گرامی از بعضی حرکات و سکنات و از انداز آن است که برای کریم بازار خود مهدیات برانگیخته بر روز خلاف طبیعی قاعده سلوک های نامهنجار بعمل می آرند و الا جایی که روابط هم سنج و یگانگی بدین درجه مستحکم باشد که هیچ وجه شایسته جدایی و مغایرت در میان نیست کدورت خاطر چه دخل دارد و آنچه هم سنگ دار باعتقاد خود دیده و دریافته و فهمیده است که ذات بابرکات گرامی در ینوقت و این زمانه از جمله مغتنمات و مغتنمات از دولت و خدا نخواسته اگر در بعضی اوقات بظاهر حرف و شکایت و بدیا غیرهم هر زبان گذشته باشد بمقتضای مصلحت وقت برای خاطر داری جاهلان خواهد بود حال الحمدلله از دقایق احوالات اینجا و مراتب جد و جهد و سرد و بلاد شبه که در باب هم قضایای کرب و انجام کار ها از مخلص بظهور میرسد بر ضمیر منیر مخفی و پوشیده نیست جایی که چشمداشت احسنت و آفرین باشد داعیه کدورت چگونه بخاطر راه میتواند یافت و تعالی الله این همه قدرشناسی دیرگاه و اداء مرقوم سکرد دیده و اشفاق مهربان در باب نمبر ۲ گروالها در شقه صاحبان انگریز محبوب و ما جای الله انجام در سطور

مهر صاحب

بهر صورت نه خود رفت رود مستمع گردانده بخدمت ارسال دارد که صاحبان اثر بر دولت مداری مستمند حق

فی الواقع در گوجهات اکثر بعضی خصوصیت لیکن مخلص بیشتر ازین باید میتوانند و ریشاب مرقوم مفصل چون

مسطور بحقیقت ورود دست بوزرا الدولت دیگر یا کجا و فقیر سیاه کند و مزاج کرامی را مشوش گردانید این همه

صورت ظلم و تعدی است که صاحبان دیده و دانسته بموجب برهم شده از چاره و انشه الله اگر مرضی کرامی هم

مقتضی این صورت است زرنگ بابت قیمت فیل مخلص بخدا اتفاق مذکور است برای الله رام ثابت انجام

شده بعد از محصول حکیله محض نباید گرفت مقدار خانه و هاینده خواهند شد همان زر مسطور یا درو جهه

زر مصادره لطف خان رسانیده ببرید بالید هر سال مدد صورتیکه مصادره زر مذکور از رعایای پرگنه

کیواری مسطور است حیف مخلص بمسافت هم دراز استقامت نیارد و رعایای بیچاره تا چه پیاده رسیدنی

بمقصود دیگر از مسئولان سر انجام زرها نتوانند نمود بر روایت علیخان را که از رفقای قدیم است

فرستاده بعجیلی پلدر و گوینج تلنگها همراه کرده باید دلو که بعرکت رفته بهرصورت که بدست آید از رعایا

سر انجام مصادره نموده بخدمت رسانند مادر حیه مرضی باشد بعمل آید مرقوم خامه معطوف شد

که از طرف تنخواهداران هیچ جهة الوش بخاطر راه ندهد و آنچه بوصول در آید ماه بماه برسانند و تعامل نمایند

نماید که محالات خود را تا آخر ماه جیٹهه بیباقی نمایند لیکن مخلص نوازش که در باب مبالغه و اصرار از رقم

مخلص بوسطه تعهد از خود در گرداوری مالواجب سرکار القدر روز و شب سرگرم و مصروف است

که لحظه و لمحه قرار و آرام ندارد و هر روز بر عاملان محالات دستک و سزاولی و تغیر زرها در میان

بطرف خود ازین بستر تا بایی حسن در سیر رفت و بطرف تواب خود را مجمعه ثالث محمد رضا خان صاحب

برای گرداوری زرها کشتی بعد بعد و اهدن فرستاده و دقیقه از دقایق حزم و احتیاط و تحصیل زر

جهات نمیگذارد بفضل الهی زرنگ تا امروز بوصول در آمده به تنخواهداران رسیده و آینده هم بموجب بنده تسط

تحصیل در آمده بر قدر که کفایت میکند باین مردم خواهد رسید چه ممکن که در لوازم و مجیب و تردد بلاهم

اینهمه سر موقعات را تواند فیت مخلص بسواری باس مرصاب کرضع هیچ و جهه در هیچ مقدمه خود

پروا ازی منظور نیست بهرصورت تابع مرضی کرامی است

نواب صاحب و مشفق مهربان

مخلصان بسند نسبت شوق و آرزوی و بیم لسلامی مواصلت موفور المنیت لا تعد و لا تحصی حیث

او تعالی و تقدس بفضل و کرم خود روز تر از بین حسن و با محظوظ به انه و نیز که ... گوه نفر خنده که و کامیاب ...

ناسازد منوا آنرا انچه باید مرقوم خامه [illegible] گردیده چنانچه روز بروز هم مفصل بحدیث اطلاع نموده

مکرر و تصریح میکرد که چون برای هر یکی مردم متعینه اینجا نوشتجات [illegible] رسیده که [illegible]

حکام از حضور انور موقوف شده بعضها ایلغار فیروزی رسانیده انها از وصول آن نوشتجات

بی اخبار شده از هر محالی که متعینه بودند و کار سرکار والا از بودن انها انتظام داشت خود بخود

بی اجازت و اطلاع برخاسته امدند و می ایند چنانچه امروز میرزا محمد رضاخان هم با تمام [illegible] که همراه او بود

برای انتظام امورات [illegible] و زاری و غیره و محالات ان [illegible] بود بی اطلاع مخلص خود بخود

برخاسته امده و دیگر جمعداران هم همین صورت بی انکه [illegible] منتظر اطلاع و اجابت باشند و از جاهای [illegible]

اختیار برخاسته می ایند خود تصور باید نمود که انتظام کارهای ملکداری منحصر بسازد سامان فوج [illegible]

هرگاه [illegible] اینهمه صورت بلوا از مردم فوج برخیزد و هر یکی از هر طرف عنان گسسته راه خود پیش گیرد

مردم واقعه طلب چه اشتهار [illegible] بزبان می ارند و چه [illegible] انتظامها که [illegible] می اید تا حال بفضل

الهی و اقبال بادشاهی و توجهات [illegible] کرم فرما جمیع کارهای اینجا انتظام [illegible] داشت و هیچگونه

صورت تخلل در میان نبود [illegible] از امدن [illegible] شود از قبیل اینهمه مردم برخاست متعینه ها [illegible]

امده رعایا از ادای مال واجب بالکل دست کشیده اند و طرفه صورت بر روی کار است که تحریر در

نمی گنجد درین صورت انصاف باید کرد که قصور مخلص چیست و معلوم نمی شود که درین تعجیلات و اضطراب و رجوع

دادن متعینه ها چه صلاح بود که هر یکی زر تنخواه خود تا اخر سال تمام و کمال یافته اند اگر [illegible] صورت

دیگر [illegible] چند روز دیگر همین صورت موقوف می بودند چه قباحت و مضایقه داشت شاید [illegible]

مصلحت وقت همین خواهد بود رموز مصلحت ملک خسروان دانند چون حال الحمدلله اینهمه جمعیت برخاسته

و [illegible] از بن مردم نوکر باید داشت که بالفعل همراه اند بصلاح کارها چنانچه باید بعمل نمیتواند امد [illegible]

الست [illegible] تعجیل [illegible] خان [illegible] تمام مرقوم گشته که برای [illegible] منتظر است همین

و برای هر کار [illegible] گفته [illegible] عذر نکرده [illegible] ضرور است برای صلاح کار سرکار [illegible]

متصدیع اینمعنی گردیده زود تر مرقوم باید شد از چند روز باران فضل الهی [illegible] تمام [illegible]

فرصه [illegible] کارها حال رسیده [illegible] مخلص [illegible] محال [illegible] ناکید [illegible]

[illegible] بالفعل [illegible] رعایا [illegible] الجمله دست کشیده و تخفیف منظور دار[illegible]

رعایا را که بر امید جزو دمیر و رعایت استمالت ها واقعی نموده و بهمه وجوه مستمال و مطمئن گردانیده بسر انجام کارها بپردازند

و هر جا از تقاوی ها ضرور باشد نیز به اظهار رسانند که بعمل آید انشاء الله تعالی در تمهید مقدمه قسط لوازم سعی و جهد بظهور

خواهند رسانید که مزاج کرامی خوشنود گردد و کوتوال و دولت پور در اله اباد اند اگر در نیجا می بودند به تقدیر

ضرورت مبلغی برای تقاوی و غیره که در کار می بود از آنها گرفته میشد قبل از این که در جنوب بسی اهتمام

رخصت شده بسیند و مخلص هم اراده دارد که چون بدون مواجهه جواب و سوال ضروری منقح نمیشود

خود را بخدمت مشفقی گرداند لیکن بالفعل اگر در همین هنگامه بر حالت منتعی ها خود هم روانه

الله آباد میشد زیاده لذت بود [illegible] مرتبه ... میگردید انشاء الله تعالی بعد جمعی از مقدمات ضروری

اینجا با آخر ماه ربیع الاول کامیاب خدمت میگردد در دیرو جمیع این مطالب صورت گذارش و ورود

آنچه باید منقح مینماید

والطاف شفیق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از شرح

مراتب آرزو و تمنا بدریافت نعمت مواصلت لازم المیمنت که او تعالی بدل خوش و فرخنده سالها

رفوم و رسیده نامه گرامی ارزانی گردانیده بودند فضیر منیر عطوف تضمین مینماید سامعه صحیفه رفیع برور لوازم شعور

کمال شفقت و محبت و محبت و اتحاد وصول نموده مسرور و مبتهج گردانید صورت طلب داشتن عزیز القدر

رای بندرام ثبت که بواسطه خفگی مزاج هم سند از مرقوم خامه اشفاق گردیده احوال این مقدمه

آنچه بود سابق مفصل بسمت نرقیم یافته والحال که مخلص بکمال محبت و لی العزیز القدر راجه

صادق میداند که فرقی باشد که در تمهید مقدمه ظاهر داری و سخن پرداری چیزی نوشته شد

تفتیش خاطر گرامی باید ذاشت احوال اشتهارات هرزه و لعو و افترا طلبان را سابق مکرر اطلاع نمود

از آنجا که مزاج کرامی متوجه احوال هم سندارست و الفاظ شفقت و عطوفت متوجه و الطاف

تمام تر موجب جمعیت و انتظام کارها باشد از راه مهربانی متواتر قلمی گردیده هیچکس چه مقدور دارد

که در کارها هیچ تخلل کند و الحمد لله بفضل الهی تا حال جمیع کارهای اینجا رو بصلاح و انتظام است

و الحمد و برای وصول نوزها هر روز بلا فاصله بر عاملان محالات تعلقه راجه القدر تاکید و

تعلیقات بسزا اولی و تقاضاهاست که خواهش بجا ارند تا حال موجب قسط بندی هم از محالات

و هم تعلقه راجه ... بفاصله چهار روز زرها وصول در خزانه و به نجواهر اراق رسیده اند هم از

فضل الهی امید قوی است که تا مقدور قصور نشود چنین قسط بندی محالات ... تا آخر ماه جنبه نوعدار

تا نصف بسادیت و زر بکه بحساب قسط بندی امروز بنده رعایا و تعلقداران که قریب مبلغ از سعد [illegible]
محلص بنده بر مبلغی که بالفعال یعنی وقت زر لشکر در رسیدن خود نگرامی خدمت بعضی [illegible] بندها
جنید بی وکل متوقف شده در گرد آوری آن زرها روزروش مصروف است و آنچه رسیده و نقد و بعوض آن [illegible]
از رعیت و تعلقداران بوصول میرسد به تنخواهداران رسانیده و برای باقی زر رعایا و تعلقداران
تا نصف قسط بندی بر آن بابت خود را فریب گذاشته روانه خدمت شریف خواهد شد و در مقدمات بابها
عمده بزرگ تدبیرات کار پردازی و گرد آوری زرها است اگر در بتوقف برای حصول خدمت گرامی اضطرات
روانه میشود صورت تحصیل زرها بر هم میکرد و دوازده بابت و اوافع معین ممنوع نشد بنا بر اطلاع معه المر
نموده با نهر چه فرضی باشد امکان صرف تحلص بابع مرضیه و هرچه مقبول برای کار کار برادری اعانه
کاغذ هم معاملات صحالات بعضی مفر بر در بیشتر از همین آورده شده خبر رسید ابلاغ خدمت مناسب تحقیق ریا
بی شایبه تکلف و ظاهر داری در مراتب جسته و محبت مشفق کرمفرما بی تحاشی و در مصرف و اختیار
و روز بابت از حضرت خداوندی همین آرزو دارد که آنچه سرخروی احقر در پیش مشفق کرم فرمای دبیر
سخن و نیکنامی و مزید حرمت و عزت و امتیاز مشفق کرم فرما در خصوص الوار است از فضل او تعالی ظهور
در آید چون روز اول حرف رفاقت و یکجهتی این مشفق مهربان بخلوص باطن بر زبان صداقت ترجمان گذشت
از فضل الهی بنوع خوبی دارد که در ادای لوازم رفاقت و صداقت و یکجهتی با جان همراه باشد و بعد از
این همه حسن رفاقت و یکجهتی در کارهای عمده و فتح و مخفیات بظهور رسید که موجب مزید خوشنود
خاطر مشفق کرم فرما گردد و جای حرف معاندان و فیروزانداز آن باقی نباشد با پس در پیشه و رفاقت بانحصر
همین کارها جمله است که انتقدمات متعارضه کار میباشد و کاهی نمیباشد رفاقت و یکجهتی زیاده باد
تمام عمر و سر روز روز بر آید میباشد از راه لطف در دفتر نوشته بود که چون سال تمام منقضی شده آنچه از محالات بوصول
خواهد رسید به تنخواهداران خواهد رفت چقدر رسید از ابتدا اضافه بر آمد فی محالات در خواست تنخواه توانستند
که هیچ عاملی و کار پردازی زیاده بر آمد فی محال از خانه خود به تنخواهداران بدهند است محلص زر بر آمد فی محالات
بعد از وضع خرج شکسته با هم رسانیده مشفق کرم فرمای عین الواقعه آنچه مرقوم میکرد و کلمات مطابق کردار
باب زر باقی نوشته محلص بالمره بزر که تحصیل در آورده بعد از وضع خرج شکسته در همین رسانیده
آنچه هم همین صورت زر که تحصیل میشد خواهد رسانید در باب استعفای کارهای صوبه که مرقوم بود

کنوانشته اضعف سپاهی حسب ملاقات محنت و تردد و حرکت نمانده است لهذا این همه صورت استعفا بجهت
مرقوم شده چون شفقتهای کریم فرمایان در توقف احتمال این همه محنت و مشقت در انتظام امور بادشاهی و
تحمل سفرهای دور و دراز و اراده‌های بلند و حوصله‌های قوی که از ذات بابرکات بعمل آمده می‌آید
حقیقت این خجسته زمانه عمری اران سرگذشت توانند نمود و معتقد اوانایان گفته‌اند که تدبیر بزرگ و سنجیده
که از پیر بلکی بعمل آید کار نیز ار فوج جرار متوالی نمی‌آید مشفق کرم فرما الفضل بدور بند سرات ملک آرایی و رسانیت
احتمال محن و مشاق و انتظام سلطنت و کشورکشایی بلکه‌ای روزگار راندند و از تصور این همه محنت‌ها که از ذات گرامی
بعمل آمده و می‌آید جواب عقلا و دانایان در جانب مشهور اوقعات هزار ساله کرد انا و تقویت و استقلال و قدر شناسی
مخلصان و توقف و استه ذات بابرکات است زیاده بهجت و سیادت ما فی بالا نواب صاحب مشفقی
مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از دعا اشتیاق بحصول میمنت موصول حالات مواصلت موفور المسرت زیاده
از حوصله تحریر و تقریر تعالی چنانچه دل می‌خواهد روز بروز از بن نعمت می‌خواهد ساله‌ها گرداند حال آنکه
قدر مبر از خدمت کاملی رخصت یافته و به بهار رسیده‌اند و لفقت نامه عطوفت مضمون که بدست جان بور
برای مخاجر مرقوم خامه الطاف گردیده بود رسانیدند مضمون شفقت مشحون آن عنوان کارنامه
کرم گستری زمانه طمانیت و انشراح خاطر گردید اما شده که از روی نوشتجات مخلص معلوم آنمشفق کریم فرما
گردیده امخلص اراده الیه اباد مصمم دارد و جهت از ایام تحصیل ربیع قلیل باقیست و صورت عزیمت آن طرف
و تحصیل زرها تعجیل خواهد شد اما توقف حرکت بیت بالفعال هرگز از اراده آنمشفق نباید کرد و اگر ضرور باشد
در ماه ربیع الثانی ذیقعده باید او را در مشفق کرم فرمای مخلصان بموجب ایمای شریف اراده مصمم نموده که بهر صورت
خود را بخدمت مستفیض گردانند لیکن چون بعض وقت همان است و در صورتیکه فی الجمله حرکت نموده شود
کارها ضایع میگردد و لهذا چند روز این عزیمت مهمل گذاشته در لوازم زرهای گرد آوری مالواجب
ساعی‌اند که باید در پیش دارد چنانچه سابق هم برای اطلاع مرقوم نموده بود ان شاء الله تعالی تا آخر
ربیع الاول یا در ماه ربیع الثانی بقدر مقدور زر گرفته نموده به تحویلداران میرسانند بعد ازان بهر قدر که
باقی خواهند ماند تا برای وصول آن گذاشته خود را بخدمت مستفیض خواهند نمود از راه
محبت دو نامه مرقوم گردیده که رفاه رعایا منظور داشته صورت تخفیف سال آینده هم مطمح نظر
باید داشت که رعایا در اداء رعیت آباد نموده مکرم نموده آنمشفق الاّ که مرقوم گردید

هم سنداران هیچ مطمح نظر دارد و لیکن الحمد که هم توانستم بر ایشان خاطر انفعال از ما هی واجب … دوست باید بر از

انشاء الله تعالی در بیابان نفسیه هم گرد آوری های زرها توانستند و هم رحلت بر جمع … بوده در ترود

متر ابعات ارسال البته مشتمل باشد تعمل خواهد امداد انتعدیات مرابع و هیچ مطمئن باشد از … شفقت

رقم بدیع خامه الطاف کرده این خان گرامی قدر میر محمد لطیف خان نخبه و رساله رسیده هم نامه ملاقات کارهای

حامیات معقود دارد از طرف ما سنداران بسیار شکرگذار و رطب اللسان بوده و احوال انتقالات هم سبع

و بلیغه و حسن رفاقت هم سنداران و لوازم سعی و تردد یک دیگر کارها ظهور رسید مفصل نخبه گذارد

بهبود چنانچه اشفق هم در باش مراتب هم شیخ حاضر است که شمول الطاف احضر دوست که باید جست … باید

اگر بار این است کار سهل است و رفقت بلا توقف … صورت معاملات که چهل کور آر و بر زده انفصال

خواهد یافت هم سنداران خاطر خود را در باب جمعدار و اشفق قدرشناس کرم فرما هم سنداران نظر …

والطاف کرامی که از ابتدا مصروف احوال هم سنداران است همه وجوه خاطر خود مطمئن میدارد و از

اسباب حالت و نعمت دنیا همین خوشنودی و استرضای خاطر گرامی اشفقان را از جمله مواهب الهی میداند

شرط صحابت مرد ادمی ها است که در حفظ مراتب هم شیخ و یگانگی و محبت و الفت … یا تحمل نقد … موجود

منجور قصور و نقصان نشده در راه اخلاص و رفاقت از جان و مال دریغ ندارد دوم … مردمان

خود را از خود به همه وجوه راضی و خوشنود دارند والا این عوارض معاملات ظاهر …

میگردد و سرهم میگردد وقایات ان نیست که مردانا از عدم وجود ان منافع … فقیر است که هر گاه

مخلص از این امورات ضروری اینجا و جمعیت موعود بالله اباد میرسد جواب و احوال ضروری بمطالعه …

در آمده صورت انفصال خواهد یافت انگه خان گرامی قدر میر محمد لطیف خان شکرگذاری های هم سنداران

نخبه گذارش نموده موجب کمال حیرت و استعجاب هم سنداران گردید که تا امروز هیچکس از اعلی و ادنی

بحضور گرامی نرسیده که شکوه و شکایت مخلص و تمهیدات در اندازی گذارش نکرده باشد

و خان گرامی قدر که بر خلاف معمول الفاظ شکرگذاری بر زبان اورده … هرگز … هم سنداران

نمیتوانند که در … باشد بسبیل استقبال در این مقام شکر متضمن شکایات باشد چنانچه …

هم اکثر یاران … از انچه از راه … های … گوهر اشراف … کلمات …

بحضور شریف از طرف هم سنداران گذارش نموده اند و هر روز میتابند و متحرک …

الهی زیاده باد

ازمشفق رسیده اند و می شوند بهر رو مفصل حرف بحرف بمطالعه میرسد و مخلص خیریت احوال سامی فرح افزای گرامی خوب مستدام اند
از نوشتجات نتایج این زرده نویسان که با شوند از جمله انفع رسند و هم شوند از ینها نتیجه رسید
هرگز بر زبان نشنود دست دشمن اگر دولت نگهبان قوی تر است فهمی خاطر گرامی باشد که از دم رسیدن رقیمه
عمر در باب لوازم رفاقت و دوستی و یکتائی و یکجهتی هیچ جهة سر مو قصور و فتور نخواهند شد و در انداز ان
بدگویان هستند خیر الدنیا و الاخرت و سواد الوجه فی الدارین خواهند. بنده مقدمات که در انداز ان بدگویان
صحبت ظاهر نموده اند فعل بالاحاطه کاغذ و دریافت تفهیم و فطانت احوالات مفصل مهربان رامی خوش شنید
جای خواهد کردید و تا وقتیکه بحضور گرامی کاغذ و عریضه بمواجهه نخواهد رسانید خاطر گرامی هم شاد
هر طرف نشود چون وقت تصفیه اینهمه کدورتها از زبان بنده ان شاء الله تعالی عنقریب حسب شیمه ساز
محبت و دوستی از ین غبار انگیزی بدگویان بد اصل بلوث ننماند بصفای تمام سرمایه و فتوحات
و سر ای طرفین خواهد کردید و ربنواله راجه صاحب مهربان راجه چمان سنگه نبیره راجه جگت راج بندیله
که ملک محروسه راجه جگت راج بر حصه راجگی متسلط اند معتمدی راجه و مخلص فرستاده استدعای
اقبال انطرف باراده … دکا نموده اند چون مخلص را از قدیم با این همه راجها دوستی و یکجهتی
یک دلی است صورت چندان قباحت ندارد و در جواب مرقوم گردیده که اندرینها مضائقه ندارد و الله … لطف
باید اوره دعا بر اطلاع گرامی مرقوم خامه شایه گردیده زیاده بهجت و شادمانی باد
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از ارشاد مراتب شوق و شعف بحصول جمعیت
دیدار مطلع الانوار که … و قدرشناسی که همواره بدعاها مسئلت از حضرت واهب العطایا مناجات
دارد مکشوف ضمیر منیر مسیحا تخمیر مینماید منها و ضمانت شفقت و الطاف که … مجانین محبت
و … روحانی بود وصول نموده بشارت سرور … البستان خاطر بیاز ما تر گردیده لیکن از انجا
توجهات مشفقانه مرقوم خامه عطوفت گردیده که چون از تقاضای مهر و رزی … مزاج شفقت
امتزاج گرامی بسیار منغص گردیده و در عالم دوستی جمعیت مشفقانه منفصل نگردید که بهر طور
سلوک حالیه مرقوم لهذا از راه توجه … زر … مصادره از سرکار گرامی … رسید گرفتند
اینهمه مرقومات در باب مخلص کردید مشکور … فی الواقع اینچه از مراتب شفقت و عطوفت
در باره دوستی … مرقوم … مخلص زیاده از ان منظور و مشکور خاطر دارد و از توجهات … لطف

بالعقد چشم داشت های قوی منظور و ملحوظ است که اگر وقتی برای لکهنو کردن باعث ضرورت [illegible] بجواز [illegible]
ذات بابرکات کرامی اشفاق که باید بعمل خواهد آمد بالفعل و در چنین مقدمه [illegible] بجواب [illegible]
مخزون تصدیع کرامی لغو تا حال که در مقدمه تعویق بعمل آمده به برای آن بود که گفته [illegible]
راست [illegible] جواب و بر وفق دانسته قلم انداز [illegible] اسباب [illegible] صورت
احوال خانه و مقدور [illegible] ملحوظ در [illegible] نظر [illegible] چون از محال جاگیر [illegible]
تشخیص در آمده سر انجام القدر [illegible] مرکوز خاطر [illegible] چون عنقریب [illegible]
خدمت کرامی [illegible] در مقدمه آنچه باید بعمل خواهد آمد و ذات [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] در مقدمه مخزن [illegible] تکلیف [illegible] آنچه باید بعمل آرد مرقوم خامه اشفاق
گردیده که سال نو شروع گردیده و وقت تردد [illegible] رعیت [illegible] رعایا [illegible]
تردد مزروعات نماید مخلص در باب کشت کار و رعایت رعایا [illegible] و ضبط داران [illegible]
مهربان مخلص هم این مراتب قرار واقعی منظور [illegible] در مقدمه [illegible]
ازین [illegible] کرامی آنچه باید در مقدمه [illegible] در باب رعایت رعایا [illegible]
امتیاز دارد [illegible] آنچه باید بعمل [illegible] از فضل الهی امید قوی دارد که اگر [illegible] ضرورت
[illegible] بر وفق صورت [illegible] خبر [illegible] قرار واقع نشود [illegible]
بعرضه ظهور [illegible] موجب خوشنودی مزاج [illegible] و اگر مقدمات ضروری [illegible]
آنچه باید قرار واقع بعمل نمی تواند آمد لهذا مقرر کرده که چون حالا [illegible]
[illegible] صورت [illegible] از اینجا روانه شد [illegible]
بعضی امور [illegible] هنگام [illegible]
[illegible] مستفید [illegible] بعد از آن [illegible] اصلح باشد بعمل آرد [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] اطلاع مرقوم خامه [illegible] العزیز القدر [illegible]
[illegible] مخلص [illegible]
در [illegible] برای [illegible] ضرور است [illegible] منظور [illegible] مخلص روانه [illegible]
[illegible] در اینجا [illegible] بموجب گفته مخلص در اینجا بوده برای [illegible] بگوید [illegible]

[illegible]

عذر نکرده بعمل آرند تا   نواب صاحب مشفقی مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت مراتب
آرزومندی و تمنای ملاقات گرامی مواصلت موفور الملهجت سامی چون حالت لطف و محبت و الطاف گرامی در روز
تحریر بهت فضل الهی کارسازی بهم رسیده از آن نعمت خداداد و ذخیره اندوز سرور نامحصور گردانید تا تعلق
نمیداشته فهم روی داد ابو الالات متضمن اوقات بابرکات گردیده بمطالعه در آمده باشد در تنوّل مکاتبات
حیرت افزا بمقام بمعافیت شیخان که لفظ و عبارتش هریکی از آنها مطلع انوار تفضلات کرم بخشی و قدر شناسی
و محبت و الفت و اشفاق بوده در روی مجموعه مبتهج و مسرور گردانید در باب استقلال کارهای بیجا الفاظ
دلجوئی و ملاطفت که محبت و الفت بهمه جا حسب تعلیم بوده خداست به حالت که مخلص بمیر یادات بابرکات
آن قطار هو مطالب را بهمه وجوه متوجه و کرم فرمای احوال بنام اشتمال خود میداند و از میان تلطفات
و الطاف دلی انشفی کرم فرما حشمدانت انداز دکه کارهای عمده و تنظیم و انتظام ملک تا به وسیع
از دست مخلص نیاز منش بسر انجام انتظام یافته متمم خوشنودی و دلجوئیهای گرامی که اینکارها
حقیقت رکارات تفضل الهی و ارسال العقیدت با مقدور با وصف تحمل چندی در جنبه که بر وقت ملاقات گذارش
خواهد شد در لوازم ابادی ملک و کرداوری زرها صرف مساعی بعمل آمده پوشیده نیست اینده هم
مهمان صورت مزاج وهاج متوجه احوال است ان شاء الله تعالی در مراتب حسن سعی و اهتمام و تقدیم مستحسنات
دقیقه فرو نامحل مقصر نخواهد گردید مرقوم خامه تلطف و الطاف شد که تعاملات و ضلعداران سرکار دکه
با کمال اعانت رعایا مقطوز دار شده لسیار سختگیری نمایند که از ابتدای ماه ارشاد سال چهال
به حشر وقع مشتهر شد و داشته هم مد نظر باشد مشفق کرم فرمامن این همه مراتب لطف فهمیده مخلص درین
شصت سالگی بچندین وجوه مزاولت و ممارست معلومات شایسته پیش دایابان این کار قابل
امتحان باشد آن شد و سختگیری بر رعایا چه دخل دارد که این حرف بهدینت گرامی نوشته
از راه خلاف بهار است مخلص احوال دار و بازدار دست انجام و پیش سر انجام رعایا مفصلات دریافت نیم وه تسمیله
رعایا بیمار این است و معامله وقت میدانند بعمل می آرد که هم زر سرکار فی الجمله بگیرند و هم رعایا
بجمیع آباد بوده سر انجام کشت کار سال آینده نمایند از ین مقدمه بهمه وجوه خاطر گرامی مطمئن باشد
در هر باب آنچه اصلح و موجب خوشنودی مزاج گرامی خواهد بود بعمل خواهد آمد بالفعل تا مقدور تحصیل زر
روز و شب تقید و تردد میکه باید در پیش دارد خون وصول زر ذمه تعلقداران که اکثر بوعده تصرف

ابتداء و تعقیب بوعده احضار ساده فرط نبد می دارند بالفعال بسر مظهر ... ابد و در ... که شروع حال
نزدیک رسیده رسیدن مخلص بخدمت کرامی و انفصال بعضی امور ضروری از جمله ضروریات و تجدید بر وجوه
صلاح اندیش اراده دارد که درین چند روز بر قند به لو ... لشکر رواد همین ... نمود ... برای باقی فرمه تعلقداران ... باقی
محالات رعیت و دربار با رمه تعلقداران ... ابواب ساده تحمیل کرده اند چون ... تجدید مستقیم کرده اند هم تقسیم و قطعیت
احوالات و برو و مواجبه و مطالعه در آید بعد از آن بموجبی که اصلاح باشد و ابمار ... از روی ... بر
خاطر مهربان ... بینند که از مضمون نسخه حضور انور یک نوع حصر ... بسر کرده که شده هفت هزار روپیه با امر ... بر
والاقدر رسیده و از حساب قبل الدار ... و ... که چهار قسط ربیع ... اند ... و مستوفی ... فرمان ... و
مبلغ هفت هزار روپیه از خدمت گرامی ... لوبی ... محال ... خارج ... و ... رسید ... قاصدان ... حوره ... وار
بوعده رسانیدن ده روز از سال حضور انور نموده بود چنانچه رسید شده ... محاصل رسیده و سوارانیان
در نوال شده ... مبلغ پانزده هزار روپیه ... خارج ... شهر ربیع الاول ... قاصدان اولاد
ارسال داشته رسید ... عنقریب ... رسید مخلص با معدود ... کار ... والامنحوب ... و باو
تعلقه ... که ... تا ... دراورده ... سرانجام ... تعلقه ... خود ... چیله
خان ... که در ... تعلقه ... الوط ... گرفتند ... هزار روپیه ... و اطلاعات ... اسباب
برجه ... تعلقه ... جاگیر ... در ده ... مبدا ... الکریم ... جا ... اعتبار ...
نکته ... کنت ... معاف ... جمعو ... و عمره درست ... بخدمت ... احوال مفصل
... جوانان ... برای ... عمالان ... چو بلی الدا ... که ... باید بخدمت ... الله
امانت ... الکه در ... مقدمه ... قلمی ... عمالان مذکور ... رسید ... حواله
... العزیز القدر ... ملتجان ... که مردم خود همراه کرده بخدمت گرامی ... رسانند عجب که تا حال ... رسیده بجانب
مذکور ... زود ... روانه ... نوالمحب ... غم ... ان ... مورخ
محلول ... بعد ... مجبت ... و ... در یافت ... سرا ... اینان ... ... تحملات ... گرم ...
و ... العدر ... و ... در ... قرین ... شیخ ... کار ساز حقیقی از ...
لازم ... محبت ... و ... گردانید ... انچه باید ... جان ... که مخلص ... دارد
چون ... بوقت ... مخلص کرامی ... جلد ... خدمت ... گردد
... شوال

لیکن وزش هوای بد چه رنگها بر روی کار است که حضرت والا اضطراب از حد گذشته و سخت متوهم هستیم و بعض
تا امروز کارها همه جا و صحبت این قدر هواهای مخالف که از هر طرف روز روشن هزار رنگ میوزد
بعضی اسباب الهی انتظام رشته درست و زرها هم بوصول میرسید و هرگز صورت تحلل و برهمی کارها بهیچ وجه
محال بود الحال تا نوشته ام چهار روز متعفنه اینجا از مردم مغل و هندوستانی و پیاده های پلتن خانه بیرزرها
دارند که تنخواهات آن مشفق مهربان برای ما مردم بیاکند رسیده که صورت تعیناتی حکام از شما موقوف شده همه
طلب حضور انور شده اند و فوج روانه شده خودها از لشکر ضروری بر بستند این خبر هر طرف اشتهار تمام یافته
و زمینداران اینجا چه از محال رعیتی و چه تعلقه داران که مال گذاری میپرداختند چون هر یکی برای خود
فعل شان پیش دارند و زر باقی را موقوف و اموسم بدون زور وصول شد و محال بد رنگ نمی گذاشت صورت
موقوفی بعضه ها دریافت نموده اند و هم از سه چهار روز باران فضل الهی برحمت تمام شروع شده
همه ها از ادای مال واجب دست کشیده اند و تحصیل زرها مطلق موقوف شد و خان عزیز القدر هیچ مکان
هم هر روز برای رخصت خود ابرام تمام دارند شاید امروز فردا روانه خدمت شوند و سواران و پیاده ها
لوکها بدانشان همه بندی که همراه اند اگر از دست اینقدر قلیل باید احتیاط این همه محالات قرار واقع
تعمیل آید بعد ریشاید معتبر اچون صورت اید زرها بدین صورت است و طلب تنخواه این مردم هر روز
افزاید جا هی اندک است که اگر چیزی طلبخواه بفرستد و تقاضا نمایند از کجا داده شود ناچار
مقرر کرده که دیوان خود را به نیابت در اینجا گذاشته خود بخدمت برسانند که روبرو جمیع مراتب
منقح کرده بعد انفصال قبض جواب و سوال ضروری انشاءالله تعالی در رفع این همه تکرار کوشد
کرده همه خوب خواهد شد بتاریخ الطلاع مفصل مرقوم شد

نواب صاحب مشفق مهربان

ایام فرمایش مرقوم بود که چون معلوم خاطر آن مشفق مهربان شد که مخلص از رای عزیز القدر از هم بیت
ناخوشی و خفا دارد و در مقدمه هندوی محال جاگیر مرشد زاده های آفاق شکایت عزیز القدر
مسطور بحضور نوشته بود لهذا پاس خاطر شدار حاشا لله ازانجا نوشته بکرامت
نموده اند اگر رای مسطور و تعرض مدت کامی شکایت هم شد بحضرت کلام نوشته باشد یا در باب
ارسال هندویات شخصی گفته باشد دشمن آن مشفق بغضب خدا و لعنت رسول گرفتار گردد لیکن حقیقت
که مخلص قدری حاشا لله ندانست و نگفته در اندازان اینقدر ناخوشی و منغص کرده اند همه مراتب به

و حرف بحرف چنانچه مرقوم بود بر و بشر از معلوم شد و خبر خیریت افزونه بحد ابتهال خدا حضرت
ائمه معصومان که مخلص بار را ایمذکور هم سبب خجل دارد و از جستجو [illegible] القدر متشکر [illegible] که
همه حال جهت [illegible] و قوت بازوی خود میدانند چنانچه در مدت یکسال که [illegible]
سرمایه [illegible] محصور مخلص کرده [illegible] خاطر خواه بوده که از مراتب [illegible] و حسن سلوک و
تقدیم شرایط رفاقت و [illegible] بلکه [illegible] معز الله حقیر [illegible] در خدمت [illegible] مهربانی اند
و کاهی هیچگونه حرفی با [illegible] از شکوه و شکایت بر زبان نگذشته [illegible]
و انتها در ایمذکور را چنانچه احقر دانسته دریافته در خدمت مجلس نوشته باشد [illegible]
[illegible] مفصل نوشته [illegible] بود که اکثر مخلص با [illegible] مهربان [illegible] حضرت [illegible]
اولاد حضرت [illegible] یقین خاطر باشد که یک حرف تفاوت نخواهد نوشت و اگر غلط [illegible] خود
بر وازی نوشته باشد خدا [illegible] ملعون علیه اللعنه [illegible] کرد اند [illegible]
[illegible] راجه عزیز القدر روز یک از الله آباد [illegible] رسیدند [illegible]
از خیمه [illegible] ملاقات نمود و خبر خیریت مزاج کرام و استفسار احوال نمود [illegible] شروع [illegible]
نخواهد از آن ذخیره کرد [illegible] سطور ظاهر کردند [illegible] جاگیرات [illegible]
که مخلص خود بخود [illegible] حضور [illegible] بخدمت شریف [illegible] باشد [illegible] از انجا روانه حضور
کرده و برای زر نخواهد [illegible] نواب [illegible] الممالک [illegible]
[illegible] وقت از قرض و [illegible] نویسانده باید [illegible] که روانه [illegible] چنانچه راجه [illegible]
جواب و سوال [illegible] خاطر [illegible] شد [illegible] تمام [illegible] مخلص [illegible] خود [illegible]
و خود بخود ناخوش شدند چون موافق مرضی راجه مقدمه شد [illegible] سطور [illegible] شده [illegible] چهل هزار روپیه
بقرض از ساهوکاران [illegible] بخدمت شریف [illegible] روانه [illegible] و کاهی تا حال [illegible]
بخدمت نوشته [illegible] خواهد [illegible] هفت هزار روپیه [illegible]
جاگیر [illegible] حسب احوال مزاج کرامی [illegible] عزیز القدر [illegible] معلوم شده
[illegible] جاگیر [illegible] روانه [illegible] گردانید که [illegible] حضور [illegible]
[illegible] وجیهه الدوله بهادر برای [illegible] جاگیرات [illegible]

زیاده [illegible]

... بوکیل مذکور نوشته فرستادم که اگرچه نواب صاحب و مشفق در جواب
نوشته اند لیکن زبانی فرزندی عزیز القدر چنین معلوم شد که هندوبات خدمت نواب صاحب و مشفق
نرسیده بود از انجام رسل حضور [illegible] چنانچه هندوی هفت هزار روپیه که آمده بود بنواب
و مشفق فرستادم از انجا روانه حضور خواهند شد خدا گواه است که اگر سوای اینقدر حرف و
عبارت مخلص [illegible] دیگر از شکایات را سطور بحضور نوشته باشد از تعلی [illegible] خلق و مغضوب
الخالق و خسر الدنیا و الاخرة گرداند مزاج مخلص فرا ملاحظه صفای بسیار دارد در کدورت [illegible]
کدورت و خلاف شان ممنوع آن تحریرات که آن مشفق مهربان قلمی فرموده بسیار بسیار رجوع منفعل و محجوب گردید
سرور این حال است و میخواهد که مزاج آن مشفق قدرشناس خوب بهیچ صورت از جوی منغص و رنجیده نبود
الحال این همه مقدمات باینکه سر مو تفاوت ندارد از رای عزیز القدر هم استفسار کنند چون دین و ایمان خدا
عزیز میدارد [illegible] که انچه راست باشد بگذارش در آرد بالله والله که مخلص بهیچ صورت بجز اراده
خفا نمیدارد و باید رسید که با وصف این همه رنجیده که مزاج مبارک الله بچه صورت معتمدان
و رسالات و بلند از نشسته و فتوحی بنحوه بود بر همه حال که این صورتها در مزاج گرامی جا یافته باشد
مبارک الله این رنجیدگی طلب فرمایند از خود بیایم هم شده است عنقریب که بخدمت میرسد
مفصل گذارش خواهد نمود

نواب صاحب و مشفق مهربان کرم فرمای

مهربانان سلامت اشتیاق شوق و آرزوی [illegible] کرامیمو اهلت موفور المیمنت از حوصله وهم و قیاس افزون است
تمام مستار کار حقیقی بغیر خنده کی [illegible] و چون تا این بغیت دلخواه کامیاب دیدارها فائز باید بذات
با برکات گرامی آن مشفق مهربان که بفضل الهی واسطه العقد برار گونه سخن فهمی و دانائیست
نرسیده نخواهد بود که مخلص تا مقدور بهیچ صورت نمیخواهد که مکدر شکایت و شغاب و [illegible]
بحکم [illegible] از بنجار مهابی باک سینه دران انجا فرو رشک خاطر اکنه دل [illegible]
[illegible] انها بسیار باعث شده مگر بمخلص مرقوم فرموده بودند که اگر انها از افق مزاج [illegible] دیگران
به بهترین کارها حواله نموده ازین روز نجات یافته شوق مخلص برای آنکه [illegible] روز و روز
انها [illegible] خواهند شد و در خدمت آن مشفق قلیل و خفیف خواهند کردید بدستوریکه بود شدند در کارها
دخیل داشته لیکن از آنجا که سخت یکجا حمله و شعله مزاج گذارش نموده کرمی بزیاده [illegible]

در هر مقدمه چه با مردم فوج و چه در جواب هم سردار شرارت و سخن با مسکوی نو خود بر در از بهانهای بسیار

در میان وا آرند هر چند بجو لی گفته و فهمانیده میشود از طبیعت جاهلی خوف و رجا و در بیمی کاغذ در بین صورت

معلوم هم شد از میشود که این همه حرکات با جازت کرامت است و آنچه برای بیجا نمودن آنها مجملا

مرقوم شده برای پاس خاطر مخلص از راه ظاهر داری بود و الا باطنها اجازت باطنی است

که در بیکار مختار مطلق بوده گفته و دستخط مخلص و بیکار منظور نمیدارند چنانچه آنها از

سفلهمزاجیها اینقدر رد می نوجه و اجازت کرامت را از طرف خود یافته حرکاتی که اصلا گوارا

نمیتواند شد بعمل می آرند طرفه صحبت است که کامی دیده و شنیده باشند و من در تمام عمر باین قسم

خودسری ندیده خود را قابل معارضه آنها نمیدانند که با بلیچ صدها می چند هم سرانجام بود در خون جگر

میخورده باشد استخفاف کارها از حد گذشته انصاف باید فرمود که اگر با مخلص کرم فرما یا اجرای

این صحبت اتفاق بود چگونه گوارا میتواند شد در صورتیکه بی اعتباریها به مخلص بدین درجه در مزاج

کرامت ممکن گردیده که در هر مقدمه از دست اینها العیاذ باشد در این صورت برای کار سرکار اصلح

خبابت که دستخط کاغذ هم با اعتبار این بی اعتبار نداشته تنها محرران اجازت بود که هر چه

در اراده قبوضات و دستخط نموده در کارها مختار مطلق باشند که قرار واقع موجب ... کرامت تواند

تا حال بپاس ضبط اشفق کرم فرما بدان بجگر گذاشته این همه حرکات ... زیاده بر این

تاب تحمل نتوان برداشت نماند و قریب که اظهار از کار دست کشیده عزل نماید باید رسانید و بنابر اطلاع مرقوم

نموده شد بالفعل اگر چنین بعمل آید مزاج کرامت منقص نگردد و هیچ توانائی ضرور ... می نمیشود

در خدمت مخلص بیریا بنظر خلوص هر چند می با همتی خود در باب عزل افضل علیخان میتوان تجدید کلام

تکلیف داده اینچه باید نوشته شد لیکن مقتضای بی توجهی گفته و نوشته مخلص هر ایست فرهنگ

دیگر مقدار زیاد و مقابل نوشتن و این بی قدر رو بی رتبه در یافت نشده بدیل ... قلم انداز باید

و اگر گاهی جواب هم بحثیت ... با ... و استغنای خاطر منظور قوم نشد مضمون هیچکاره ... مزید

استخفاف می شد الحمد لله و المنت که در بنولا بوساطت سعی و سفارش دیگران مراتب

متوجه احوال این خاطر گردیده و اجازت جاریه کرده دادن یاد داشت کارپردازان رسید

او تواند با این همه فکر و رشد و فهم رسا و مزاج بلند و نیز کار داران مخلص ... ضرور آورد

تا دو اشها

نادانی بی‌توجهیهای کرامی اعتماد و افتخار بسیار بود و میدانست که اینقدر مرتبه همرسیدن و یکجهتی که باهم بی نداشته

باشد و برای بی‌فهمیه که خواهد بود اگر تکلیف مالایطاق هم خواهد بود چه هم بودن نخواهد شد حالا قدر آن

همه همرسیدن و مختیارکاری و اختیار و اعتمادی خود مفصل معلوم نموده در پیش مردم سر از گریبان خجالت

و انفعال نمیتوانند برآورد و تلقین خاطر گردید همه الفاظ الفت و عبارات محبت و همرسیدن و مختیار

کاری و یکجهتی همه لب لعوق و حرمتها و نکته‌نامه‌ها واحد دانستن که همیشه مرقوم خامه بیرنگ میشود

برای نادان فریبی و دل خوشکردن مخلص از راه ظاهرداریست که در لفافه اینحرفها بوده احوال

مزاج و آنچه مرکوز خاطر است عریاف نماید و الا در اصل بویی از محبت و همرسیدن در خاطر نیست خاص

مقام بیرون مختیار کاری و همرسیدنها به مخلص چه مسخره و تضحیک خندها که نمیکنند که به [illegible] الهام امور توقف

و اینقدر دعوی محبت و همرسیدن کردن و این همه بار گران محبت و شفقت بر سر گرفتن و توقع وعده‌های داشتن

و بازیابی بی‌اعتمادی و دلیل سبک شدن از نهایت کم‌فهمی و نادانیهاست و کدام توقع دیگر

باقیمانده نه هیچ قدر و منزلت و مختیارکاریها که برابر پلچه هم اعتبار ندارد و جای آنست که درین

صورتها بر دنیا و مافیهاست پا زده و گریبان پاره کرده سر بصحرا باید کشید که دلگیری روی مردم

دنیا هم بار دیگر چقدر [illegible] کشیده [illegible] چنانچه هم شده است [illegible] باب منصب

بود توجه به عمل به لذت چه حاجت داشت و کدام بی‌رونقی کارها متصور بود مگر اینکه چون سبک و

ذلیل کردن همرسیدن از همه صورت منظور مزاج [illegible] کرامت اینقدر هم قدر و منزلت

بمزاج سامی گوارا نشد که مردم از مخلص یابند و واسطه هم خوشدل شوند تصور باید کرد که انصرام

کارخانه دنیوی دانسته هم وامیدست هرگاه معلوم شد که مخلص اینقدر هم قدر و منزلت نسبت

ندارد که نیک و بد نفع و نقصان هیچ کس از دست مخلص گوارا [illegible] کدام واسطه و دل گرمی

باشد خدمت و رفاقت بعمل خواهند آورد و در وقت کار کدام حقوق خدمت و صحبت از

[illegible] بظهور خواهد رسید همه صورت مخلص احوال قدر و مقدار همرسیدن و محبت و ملاحظه‌های

[illegible] در باره خود خوب دیده و دریافته و تا امروز چه خون جگرها از حرکات ناهنجار مردم

و بی‌توجهی کرامی خورده حالا که زیاده ازین طبع خام ناتمام بصبر او وفا نموده توقع

هیچ شفقت و عهد بازی داشته شود از کمال نادانیهاست مار ضای الهی هرچه صورت [illegible]

من حرر المهجت طلب بالله امد نوالصاحب مشفق مهربان ارحم فرمای مخلصان سلمه الله

شرح شوق و آرزوی مواصلت لازم البهجت که زیاده از حوصله شمار و قیاس بیرون است قید انگارش

مقدمات ضروری آنکه چند مقصد و اوقات بهجت ملتبس کرام میکردد که درین روزها

سرمایه سرور و انشراح خاطر منتظر و مشتاق بگردیده برای دریافت نوید خیریت و دلخواه صحت

مزاج های ذات میمنت آیات روز و شب بردهای دیده بحر و دیده ... انتظارات

احوال بهبود و مقدمات ضروری بیرون منقح شده آمدن آن نسخه نویدهای جان فرسا

برروی کارلت و ساعت القدر فرصت بمیدید که مجمع و طمانینت نگارش ... بعد یک حرف نمود لله

بفضل الهی این مرتبه کاغذ مداخل و مخارج و فهرست نیکخواه اران که مکرر برای ضرورت ... تا

بخدمت رسیده بمطالعه در آمده باشد تا امروز بوعده رسیدنهای کاغذ این همه مردم ...

نموده نگاه داشته و لقدر مقدور خبرگیری اخراجات هم بعمل آورده چون کاغذ فرستاده سابق

تصورهای دیگر مهمل باند و در رسیدن جواب کاغذ حال هم تا حال توجهی که باید مرعی نگردیده اینها

سخت مضطر و سراسیمه گردیده و نقصان کمال از دست داده چه نوشتها که در پیش ... وجوه لله

در باده برین همه صورت صبر و قرار بدارند آن مشفق مهربان از راه توجهات ... مخلص میرسانند

مکرر قلمی فرموده لند که با خرمی و نیکنامی دستبرد سخن مخلص را باید و نیکنامی دستبرد بخود تصور منظور مانند

و هیچ وجه شایبه جدائی در میان نیست و حال آنکه از مقدمه نوشتن و سلسله ربانهای این مردم چنین

بخدمت ولو ... میشود کاغذ را بخدمت فرستاده در خواست انفصال دارد تصورهای دیگر معطل

گذاشته هرگز توجهی که مقتضای شفقت و الطاف باشد مرعی نمیفرمایند ظهور اینقدر بی مهری و بی لطفی

با وصف این همه شفقت و توجهات دلی خارج از احاطه فهم و قیاس است و طبعیت خیریت داستعمال

تمام دارد از انجاکه تدبیران عمده خالی از حکمت نیست شاید درین توقف هم نزاری گونه حکمت باشد

ملاحظه مضمر خواهد بود لیکن مخلص درین تغافل سخت در بوطه تکلیف و تقاضا جمعی از ملازمان

و اینها درین مجمع ... نامهای طویل عرایض بحضور انور مینویسند و هم بخدمت ... سوال

... مخلص ... صعیف تا امروز بهر جا و هر کار که مامور نگردیده همچنین صورت درین مقدمه

الزام نارسانیده و بنده ... کشیده این مرتبه از منفصل شدن مقدمه نیکخواه اران هم بحضور انور

افزون ... ...

122

اقدس بوده باشی و اعتراض میکرده وایشان همه خلوص عقیدت و بندگی که در خدمت آنقدر سید نیده
بر باد نیبرده و همه مزاج کلامی مکدر و ملول وارده میشود سخت معام فرمالد والتفات است و غیر از دوات
مستدام بسی و بریدلو و ل نتواند رسید برای عدر از فوت کانفد بامنفتح کرده بقدر مداحل انجا
تنخواه از آنی راکه بخاطر بکند و بصلاح رای متین فرموده مجلس اطلاع باید دلو اگر حسب روز و دیگر زر
محمله بکند و چون بعملرسیع هم سر رشته رسیده هر یکی برای خود دست با پس خواهد کرد و همه کار ضایع
خواهد گردید ناچاری بکرر بتصدیع افزای گرامی میآرد و ازین ابرام و ابرام که از راه مجبوری است
مزاج منغص نشود از راه اشفاق در جواب نیاز نامجات مخلص بکررا نمایانشد که اگر زر تنخواه سعید
بیک خان غیره ماه بماه از تحصیل چکله کوره انجمن مستم رسیده باشد خاطر پیاده ارتعیناتی اینجا موقوف
بدارند عوض اینها صد سوار هندوستانی منعمد و دوستدار فرمایند و طلب تنخواه اینها از خدمت
کل خواهد رسید مخلص باوصف اینهمه خبر که و بد جلوی و بد مزاجی و ناهنجاری اینها خاطر طور که مطلق
سر رشته اطاعت و سخن شنوی و اطاعت و فرمان برداری ندارند و از ابتدا برخلاف مزاج را امیرده
میخواست که اگر حالا هم هیچ چه روبراه آورده سخن شنوی و اطاعت و فرمان برداری در کارهای سرکار نمایند
چرا امیدی صورت تعطیل باید آورد و چون حالا زیاده بر سابق کجروی و ناهنجاری ایشان باعث استحقاق
کارها است بر حقیقت عمل همت فهمانید کشند مطلق روبراه ناورده سخن شنوی هرگز قرار نمی از بنا
ناچار بخدمت تصدیع میدهد که اینها از فوت رفو بخدمت باید طلبید چنانچه اینها ما بعد زر تنخواه اینها
ماه بماه از تحصیل چکله خواهد رسید و سواران هندوستانی را بلا توقف پیش حضور شما روانه باید ساخت
ضرور بالضرور هرگز درین مقدمه تعطیل بعمل نیاید

نواب صاحب مشفق مهربان کرم
فرمای مخلصان سلامت بعد تمهید لوازم آرزومندی از ذریعه کمال سرور با محصور خاطر حسنی مطالب نمود
مرقوم رای سعت اقتضا نموده می آید احوال رودیلو اینجا و حقیقت زیر پس تنخواه اراضی که از
مدالین اینجا افزایش تمام یافته و هر یکی پا در رکاب و نعل در آتش آمده چه شعله های جانسوز
که از دهان بر می آرد و از تیرش رنگی و تلخ مزاجیهای دقیقه مهمل نمیگذارد متواتر رقیمه پذیر
خدمت موفور المسرت نموده انتظار جواب داشت که آنچه مرضی باشد و اجازت شود در باب
اطفای این نوایر بلا العمل آورده شود چون نصف انتظار هم متعذر شد و هم زنان دیگر اصلا

منظور خاطر [illegible] نمایند تا چار نقد چهارم حصه بالفعل از وجه تنخواه انیمردم موقوف داشته بر محالات
جاگیر کرده بر عمال تنخواه داده باشند اگر چه سوار [illegible] بر عمال عمال در [illegible] محالات از سوار [illegible] تقاضای
انیمردم منصوب است و محالات در سال گذشته [illegible] تاخت و تاراج کشیده بجهت [illegible] و چند [illegible]
زر آبادی آورده منظور بود که ارسال افغانان خواهد شد حالا از صورت ها [illegible] دستور فرار [illegible] خواهد شد
لیکن الله آبادی ملک منظور حضور انور نیامده اند [illegible] جناب [illegible] محبوب است در صورتیکه [illegible] حساب [illegible]
و مخارج [illegible] میشود چرا نوبت بدین درجه میرسد میر مهدی [illegible] محمد قلیخان که از طرف توپخانه [illegible]
تنخواه [illegible] که لامه متضمن ادای زر تنخواه آورده رسانید و [illegible] بجواب سوال نموده مبلغ
لک روپیه نقد [illegible] رسیدن او [illegible] چهار [illegible] انجام نموده [illegible]
[illegible] واقع موقوف میشده بموجب [illegible] زرها گرفته باشد [illegible] صورت استحلال [illegible]
همیان علاوه تنخواه داران دیگر [illegible] باوجودیکه سوارش نموده [illegible] بموجب [illegible]
وجه چهارم حصه از مردم توپخانه هم موقوف داشته [illegible] تنخواه [illegible]
بموجب قسط بندی زرها از دست عامل بوصول رسانیده میگرفته باشد [illegible] انشاء الله [illegible]
بمبدان [illegible]
خدمت رفته [illegible] خدمت شده دفتر [illegible] خواهد کرد این [illegible]
بلاهیب داستان خیانت [illegible] مسموع [illegible] محمد قلیخان بهادر
بوای ده هزار روپیه تنخواه خود و در وجه تنخواه میرزا نجف خان بهادر نقد [illegible] هزار روپیه [illegible]
نقد سابق یافته اند مبلغ پنجاه هزار روپیه دیگر نقد [illegible] بحواله داده شده در وجه چهار [illegible] بوصول [illegible]
تا حال زر تنخواه بدینصورت رسانیده شد حالا که محالات [illegible] تقسیم یافته اگر زر تنخواه
ما شاء الله چنانچه [illegible] رسد [illegible] ضعف [illegible] نمایند از راه شفقت منظور نخواهد شد خاطر
گرامی از طرف تنخواه میرزا نجف خان بهادر مطمئن باشد ان شاء الله تعالی تا مقدور رسانیده خواهد شد
در مقدمه پرگنه [illegible] که از راه [illegible] در خط رای [illegible] القدر [illegible] مرقوم گردیده مفصل [illegible]
بمطالعه [illegible] درآمده [illegible] اجتماع این همه ترقیم و تحریر [illegible] این همه ملک از سرکار [illegible]
[illegible] اند و مخلص [illegible] از مطالعت [illegible] خاطر گرامی [illegible]
زیاده

123

استیعاب ظاهر هم باشد مضایقه نکرده صورت دیگر مسطور و مرقوم نموده دیگر و حکم و جهار تنخواه ملک تمام
چنانکه اگر مسطور باشد مهر کس اجرا نشود حواله نماید اطلاع غیر از تعریف بی وجه و طام و نبود در بمقام اطلاع لطف هم سرکار
نیست و مهر صورت تابع مرضی را امیست لیکن پیش از وصول مفاوضه سامی پرگنه گرا هم در تنخواه رساله
راجه رام نامزد بهادر و حسام الدوله بهادر و رو علام بیسم خان بهادر مقرر شده و مردم ایشان پروانجات
تمام عامل گرفته بردند اگر این صورت منظور مرتع کلامیست پرگنه مسطور متعلق بعامل سرکار را امی باشد
تنخواه ایشان از آن مسطور اجرا شود در تنخواه خود از بجا نیاز دست عامل سرکار دریافته باشد معهذا دیگر هم
هرچه منظور باشد اجرا کرده شود که موجب آن تا مقدور بعمل آورده شود حقیقت این همه مقدمات مفصل از
نوشته رای عزیز القدر اننده رام پندت مبرهن رای خواهد شد ۵ نواب صاحب مشفق
[illegible] از مخلصان [illegible] چه نویسد آنچه از الم مهاجرت صوری ضروری بر دل محزون و لوله پیرای
بی اختیار مهجوری با وصف اینقدر قرب مسافت که ازین نعمت دلخواه کامرانی ها دست نداده پیرایه تصویر باید فرمود
که چقدر سرمایه شوریدگی و وحشت خاطر منتظر و مشتاق است الحمد لله تعالی که بیمنت و فرخندگی ها قسیکه دل
میخواهد روز بروز بیش و بنواحات لازم البهجت کامیاب فتوحات و شادمانیهاست زیاد احوالات [illegible] بعد
الاتصال مرقوم خامه نگار گردیده و هم رای عزیز القدر اننده رام پندت مفصل الشرح بسط گذارش
نموده باشد و در بنولا مکاتبات صحبت آیات در جواب رقایم الاشتمال منبوا اثر وصول نموده سرمایه انشراح
خاطر [illegible] گردیده دریافت نوید فتح و نصرت که از فضل الهی و نصیب اولیای دولت خلافت [illegible]
گردیده سجدات حمد و سپاس بدرگاه ایزدی بوقوع ساخت ظهور این همه لطیف هایی فتوحات [illegible]
و اقبال و طلوع نیر نورانی جمال نصرت اجلال بمیامن کارسازیهای تائیدات ایزدی جمال الله تعالی
اعلام ظفر [illegible] خضاب جهانبانی [illegible] شانی را در عرصه آفاق فرق فرسا داشته
ابواب ترقیات جهان [illegible] و اسباب [illegible] فرمانروائی برروی کار روزگار فرخنده [illegible] متعلقان
پایه سریر خلافت مصیر ابد الدهر کشاده و امداد [illegible] خیریت و رفاه خلق خدا و عامه برایا [illegible]
آنچه قوه بمنصه ظهور در آورده فرمودن نواب صاحب و مشفق وزیر الممالک بهادر مدظله الله تعالی و امیر الدوله
[illegible] بهادر روان [illegible] کرم فرمای قدرشناس از [illegible] و تشریف آوردن [illegible] مفصل
مستبشر گردید احوال اینجا بدین منوال است که مخلص نظر بر [illegible] سرانجام کارهای [illegible] والاحوال ما لفعل [illegible]

بصلاح معاملات تعلقدار شیوراج پور بسیار دخل داشت و احوال آن بکرر مرقوم نموده بود چنانچه امیر الدوله

جنرل بهادر در امر مصوب نزار افضل علیخان بهتر یم کپتان پن دیس صاحب برای دریافت مراتب رفع و رجوع آن

که انهه پور فرستاده جواب و سوال نموده بود کپتان صاحب بعد از دو سه روز جواب مصوب برکار نامه

خود مخلص نوشته فرستاده که اوکیل در باب تعلقدار شیوراج پور بر انجام امید باشد منظور

باید فرستاد که مواجهه همدیگر جواب منقح کرده داده باشد از انجا که در صورت فرستادن منصدی با معتمد

دیگر جواب و سوال بطرح نگشد و فرصت وقت باقی نمانده و نظر بر آنکه انتهای مقدمه را بهر صورت انجام

و صلح آن منظور بود و زود منقح باید کرد بتاریخ بیست و ششم روز جمعه خود از و آمده کاه نزدیکی کوتوال گومتی

در دهم روز بکانهه پور رسیده با کپتان صاحب ملاقات کرده گفت که اگر تعلقدار مسطور رو براه آورده

تقسیم مرضی باشد قبول نماید بهتر است و الا ما و شما باتفاق همدیگر به نهه پر رفته اخراج نمایم

کپتان صاحب گفتند که او هم بطلب تعلقدار مسطور رفته است اگر می‌آید و تجمیع معاملات کرده میدهد بهتر

والا در این صورت با امیر الدوله جنرل بهادر جواهم نوشت در باب اخراج و تنبیه او تقسیم از انجا حاجت

خواهد رسید بعمل خواهیم آورد و بدون ارشاد امیر الدوله بهادر در صورت مخالفت و غیره بعمل نمی‌توانیم آورد

چون مزاج ایشان در این صورت دریافت شد و تعلقدار هم بطلب ایشان حاضر نگردید مخلص دید

که وقت بسیار زایل و فصل بیع رو به تیاری در نگاه آورده و این جواب سوال‌ها عرصه بسیار میخواهد

و وقت فرصت از دست میرود و سر انجام کارها تقسیم دل میخواهد از دست ایشان بر نمی‌آید

متعهد تعلقدار مسطور با والده خود که زوجه شمیر سنگه باشد بمعرفت معتبران دیگر مراتب تعجیز

و احتیاج از حد گذرانید و بصدق عقیدت و اظهار رعیت پروری و مالگزاری عهد و پیمان موثق نمود

لهذا بصلاح وقت مخلص بعلام حسنخان اجازت داد که برای انتقدر کار سهل چه ضرورت است

که بکپتان صاحب تصدیع داده شود چنانچه تعلقدار مسطور برای جمع و لگان سال تمام بشما جواب

و سوال دارد و حاضر میشود و تجمیع و نمغه رود بر بیش خود طلبدارند در صورت جمع و لگان و غیره

و آنچه از طرف ما تو اجب سرکار و تجمیع قرار واقع تواند شد و بهیچ‌وجه بعرض شیء عرض بشارت نیم

کرده بکنید بندگان مسطور که برای کاربرداری معتبر تعلقدار مسطور را اکثر خاطر و عقد جمیع معاملات بند

او شد و رایی بفتح و الده تعلقدار را در حسب بی نزد خود طلبیده شده انفصال کارها شروع نموده

چنانچه جمیع کارکنندهای معتبر و مهاجنان متعلقه مذکور همراه کارهای پیش حضور حاضراند تا حصول انفصال قضیه
جواب و سوال در پیش است بعد انفصال این مقدمه که امروز و فردا منقح میشود مخلص از کارها همه بورخ [illegible] نموده
بنگریده رسیده در لوازم فرق زراعت های فصل ربیع و تشخیص تحصیل مالواجب سرکار دولتمدار عالی که باید بتقدیم
میرسانند در موقت اتلاف داشتن متعلقه مسطور و جمعیت کرده گرفتن مالواجب سرکار فیض بواسطه مرات
است که اگر خدا نخواسته کار بدینجا کشد و ازین مصالح فوج و توپخانه که همراه است در یکدو روز مبیضی نبوده باشد
برای کارهای دیگر قباحت‌ها دارد و دولتمند مخلص هم ازین مقدمه تاسف دارد که اینقدر فوج و توپخانه فراهم الله
بحسب اتفاق لشکر بوده در روز [illegible] آن مشفق کرم فرما با نواب وزیر الممالک بهادر و امیر الدوله بهادر درین قدر فرسنگ
که فاصله چند کروه راه خواهد بود صورت رفته بمقتضای حکم رانده بواسطه قلت فرصت وقت اخراج او
موقوف بر وقت دیگر مانده بهر منهج چون درین قلت فرصت صورت برآری عین صلاح وقت بود
اخراج او موقوف بر وقت دیگر داشته شد چنانچه آن مشفق هم بایشان نموده بهمین صورت مرقوم فرموده‌اند
بالفعل صورت جمعیت مالواجب سرکار دولتمدار چوکی و غیره آنچه باید بعمل آورده میشود برای اطلاع جمیع
[illegible] مفصل مرقوم خامه بیان گردید مرقوم خامه اشفاق شده که از طرف تنخواه‌داران تردد و اضطراب
بخاطر راه ندهند [illegible] زر از خانه خود بداده [illegible] هرچه از محالات آمدنی خواهد شد بعد وضع خرچ
دیگر تنخواه‌داران خواهند یافت بهمان صورتیکه سابق بعد وضع چهارم حصه بتنخواه مقرر شده است باید
چنانچه آن مشفق کرم فرما این معروضات مفصلات حواله رای عزیز القدر [illegible] نموده‌اند [illegible]
گذارش خواهد نمود مشفق کرم فرمایی فی الحقیقت آنچه در مقدمه [illegible] برخامه الطاف [illegible]
می باید نوشت در روشن در پیش نظر داشته از تکرار مطالعه آن استفاده های معاش و معامله حاصل
باید نمود [illegible] از فهرست جریده کاربردازهای دفتر دارانی است انشاءالله تعالی بعد رسیدن
رای عزیز القدر موجب [illegible] شده مفصل دریافته خواهد آورد و لیکن اگر تنخواه‌داران ضروری مثل
میرزا نجف خان بهادر و غیره بکدام [illegible] از تنخواه خود کم [illegible] تنخواه کرده تمام و کمال [illegible]
وقفه تنخواه مردم توپخانه [illegible] از حضور انور و از طرف نواب وزیر الممالک بهادر در [illegible]
[illegible] توپخانه ملفوظ و مصحوب [illegible] رسیده [illegible] بر ضمیر منیر پوشیده نیست [illegible]
[illegible] خط در [illegible] تاخیر رسید [illegible] مطالعه گرامی [illegible] باید [illegible]

تا که مرقوم کلک وحیه کتابت ها تصریح دارد و سوای آن تحوایدران و دیگر هم مثل رساله مدار المهام بهادر
و میرزا او در اجه رام ناتهه بهادر و دیگر ارکان حضور که در اندک فرصت بنحواه القدر داده و بدلو در حضور
انور معهذا واه و رواله خود سال از ایوان و دیوان فراز حیکمی برانند که مزاج اقدس اشفقتی نمود
از طرف مخلص مکدر و منغص میگردد و اعتراضها منظور باشند بغیر ازین اضطرار و اضطراب اصلا
فکر و معقود دیگر نمی طرز ندارد و از روا همه اعتبار اضیع حضور انور و بنامه و نامه سای خود لخت خواب داری
و نه روز آرام خدا داند که انجام آنکار ها حیثیت فرمانه نیرنگ ساز در پس پرده چه بازیها بروی
کار خواهد آورد مخلص محض تقویت و توجهات اشفاق کرامه اند که دل فرو نهادن که همه شفقه از راه
شفقت بالفاظ توجه و عطوفت روح بخش و دلنواز بها منظور باشند که حرمت و نیکنامی و آبرو و حو
خاطر مخلص بعین خوشی خاطر و حرمت و آبرو و نیکنامی آن کرم فرمایت اگر این لطف روحانی الطاف
کرامه انقدر برای جانفزای مخلص بیر با اعتبار عیسوی کار نمی برد طبعیت شوریده از محاسبات کار ها
و نهال بسیار ملول و بیشتر مکدر گردیده بود خدا تعالی بر عمر دولت و جاه و حشمت که ایمه سپر از ابوده
زمانه پر سموم نسیم دلکشای روح پروری بغیر از سر اینشان شفقت و الطاف انیق کرم فرما نیر شیان
تمنای هواخواهان اینرا نداردم ظلم شده بود که مخلص انفرادا برای مد اجل و مخارج بعضها بعرضه ارسال
حضور انور نموده و لیکن هم بحضور اقدس و هم بنواب مدار المهام بهادر رسانیده جواب دلخواه نموده باشند
انچه از حضور انور ارشاد شود مخلص بموجب آن عمل آرد مشفق سر اپا اشفاق من این حرف ها را اگر
دیگری بگوید و بنویسد مضایقه ندارد از آن کرم فرمای مهربان که احوال سرنوشت میدهم از خط
بیت الی مطالعه می نمایند و ما فی الضمیر آدمی را از لفظه می شود او دریافت منظور باشند لکارش الشفقت
حامی زار که نه تعجب و استبعاد است لذا م احوال کاربردازی و رسانی فهم و بلبستگی خوب است
و خیر رسانی امور مالی و بیلاج ارکان حضور و اعیان خلافت که بذات با برکات
آن مظهر الطاف چون روز روشن است عرضه و کیل حضور و خط نواب مدار المهام بهادر
که در جواب احدی بود برای اطلاع مشفق ابلاغ داشته طرفه جواب و سوالهاست که گاهی
دیده و شنیده نشده هرگز نقوذ مضمون کاغذ مسطور برسند و از جواب صافیه آن کرم فرمودند
و حرف ها بصرفه که اصلا رو براه ندارد خود مشغر شود کارها خواهد شد بر زبان آورد بلبست و کلال

که رابیده جانبی که رسائی فهم و ذکا بدین درجه اعتنا داشته باشد همیشه مدام ثابت شده اند
کاغذ و انفصال نمودن جواب و سوال با هر نیجات مخلص لی مینوانست کاغذ مسطور به حضور انور
حسینیه با جواب و سوال نماید و با کاربرداران حضور انور چه تعلق دارم علاقه جواب و سوال ها
کاغذ نمی دارد مخلص برای خوشنودی خاطر اشفق کرم فرمای کار فرمای خود را همواره همه بالغه ابهام شد
و بر مبالغه مزاج نموده فرستاده و الا فعل عنقریب میرسانم در مقدمات اینجا بر توجهی که منظور نظر
مخلص بیدریات از ذوات بابرکات کرامت و شفقت خاطر و تفهیم نا مختصر کور و مغشوش خاطر دارد
که ذات منظر فیوضات اشفق بسر اشفاق از نه دل مصروف بر فته احوال هم سردار بیدریافت و در
مراتب همراستی و همسر پروری و تفقد و غمخواری و مروت و فتوت و بداد دل رسیدن و دلدار
کردن ها دقیقه فرو گذاشت ... هیچ جهه من الوجوه قصور ندارد الهی تا جهان باشد تو باشی کسی کو
کامران باشد تو باشی توقع دارد که این همه عقده بطی الانحلال ... ان و دیگر جمیع
مقدمات ... که ابهام شده به یمن توجهات مشکل کشای کرامی که کشایی خواهد یافت و رای عزیز القدر
او مقدمات آنچه گفتنی باشد فهمانیده و منقح کرده زود رخصت باید فرمود که در تعویق آنچه
باید ننماید ... آمین

نوالهٔ حب اشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت ...

که از روی دریافت نعمت مواصلت موفور المیمنت چقدر سرمایه بی اختیار بهای باطن مشتاق آ
کار بسیار تحقیق زود و شد بدلالت و بدایه بهجت آثار شکفتگی بخش بهارستان نما گردد و الحمد لله و المنت
که بیمن تفضلات خداوند کارساز و موائد توجهات اشفق ارم بخش دلنواز جمیع احوالات منوجب حمد
سپاس و لو به صحت و مرسله ذات بابرکات ان مطلع انوار تجلیات قدر شناسی هر شام و سحر
از جناب اقدس تعالی و تقدس شانه مهر از حصول خشوع باطن مستدعی میباشد صحیفه شریفه مهبت آیتها
که هر لفظ و عبارت روح پرورش بعنوان کارنامه تفقد و الطاف بود وصول اشتیاق نمود
کاغذیار سیاه و مایه ها می جاودانی گردانیده یادداری اشتیاق باطنی دل لطف قوم ... ملک عطوفت اشفاقی گردید
که از رسیدن خط محمد رضا خان و اطلاع بر مقدمه و مجموعه شیرا جپور اشفق مهربان ارکان مهیه بوده کوچ
موکب به نجف اباد شریف آورده برای عزیز القدر اشنا را هم بیشتر هم در نجات رسیده از همه احوالات
را مفصل گزارش نموده نظر بر قرب مسافت شریف آوری گرامی به نجف آباد و تشریف آوری که ...

گردید و برای [illegible] کارها مستحسن شد مخلص راسخ الاتحاد که جمیع جواب و سوالها متضمن مطلب لهذا
محض تقویت ذات اعتماد و اشفاق و الطاف گرامی و پاس استمرار خاطر فراخ و رواج سر رشته رضا و تسلیم بالا
حبل المتین کامرانیها نبوده رشته این همه بار گران و کشمکش ناگوار اران و غیره گوارا نموده [illegible]
در هیچ مقدمه چون و چرا ننموده با [illegible] آبرو و نیکنامی و تفرقه احوال خود را با توجهات کلام که دانسته موجب
اتمامی ... رخصت گردیده روانه این طرف شد ... بر فرمان مقام نموده اکثر عقده‌ها که در بعضی
امورات پرگنه چوبلی کوراو غیره لغو هموار کرده و داده کوچ نموده فتحپور سید [illegible] معاملات پرگنه فتحپور
و سوا آنکه در پیش [illegible] فدوی باقیمانده آن را [illegible] از متعلقات اینجا قرار واقع دلجمعی نموده
روانه پیشتر میشود و عقده‌هائی که در کارهای محالات متعلقه و گزاوراری و امثال آن در
درباب میشود و صاف و هموار نموده داده در گداوری ما الواجب سرکار [illegible] قرار داده
نه خواب و آرام و قرار و تسکین ندارد روز و شب بکمال جد و کد مصروف این کارات باید دید که فضل
الهی چه کارسازی میفرماید و انجام این همه محنت و دلسوزی و غمخواری و احتمال این همه بار گران
ناگوار اران و غیره به مرتبه که حامی ... و دریاته دارند و اکثرها بر زمین مینهند [illegible]
مبتلا اند در تن قلب مداخلت و کثرت مخارج هیچ صورت سرمایه انشراح خاطر شوریده میگردد در روز و شب
در همین آرزو به درگاه الهی زار زار بر زمین و دست دعا بر آسمان دارد که در آنچه حفظ حرمت
مزید [illegible] و سربری سخن و رفع باشد این چشم [illegible] و پاس مرضیات حضور اقدس ارکان دولت
اعیان خلافت باشد و انجام کارها هیچ تواند شد او تعالی و تقدس بکمال فضل و کرم خود
از خیر قوه بعرصه ظهور در آرد و الا در صورتیکه عقل این را قبول نموده باعث تسکین طبیعت
تواند شد نظر نمی آید هیچ با مقدور بر قدر سعی و جهد ممکن الوقوع است هیچ نوع قصور
نخواهد شد چون این همه بار گران بگفته آن شفیق مهربان گوارا نموده و آن شفیق بهمه وجوه ذمه خود
نموده شریک حرمت و آبرو مخلص اند باید که نگاه شفقت و الطاف و چشم تلطف و مرحمت التفات
آن شفیق قدردان [illegible] کرم فرما بهمه صورت حامی و معاون و استظهار آن شفیق حال این شوریده احوال
باشد که بغیر از ذات بابرکات گرامی بالفعل در این وقت و این زمانه غمخواری که بدرد دل
مخلص برسد و تجدد روی نموده بهمه صورت یاوری فرمایند دیگر حمایت او تعالی یا الله بر [illegible] داراد
کرم کنید

[illegible]

که بجانب اهل وفا نگهدارد خدا اش در همه حال از بلا نگهدارد والا کسی که از جمیع بلاها و آشنایان
این زمانه دیده و دریافته میشود همه گندم نما و جو فروش اند و در پرده هم سکاتبه دشمنی میکنند و بیسابقه
معامله یک القدر دل گرفتگی و غبار و بی وفائی و خیانت با کسی دارند و میخواهند که از هیچ وجه انداخته کامیاب
صورت و مغبت گردند دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست اگر توجهات مشفقانه گرامه شامل حال
دعاگو فیلی هم شد از مهربانت اصلا از هیچ طرف تردد خاطر ندارد مرقوم خامه رافت و الطاف شده
که شقه دیگر بتاریخ بیست و ششم ماه از حضور انور در مقدمه سوار و پیاده های بندگی بعهده لسپار که زیاده
بر نگاهداشت شقه های سابق باشد در رقوم سعادت فرجام شقه مهامیکه هم التماس مواجب خواهد داد و مطالعه
مخلص خواهد اورد اگرچه مضمون شقه خاص مقام حیرت و مجال استغراب است لیکن اشفق را حصول رضا
و خوشنودی خاطر اقدس مقدم بر جمیع امورات تا بحدیکه اگر جان را هم بکار سرکار و الا نیاید در تیغ
و سعادت دنیا و آخرت میداند چنانچه بموجب ارشاد حضور انور اشفق کرم فرما در سوار و پیاده های
بندگی ملازم سرکار تخفیف نموده گمان مخلص هم از مردم نو نگاهداشت صد سوار را موقوف نماید
انتما مفصل دریافت اخفر گردید مشفق کرم فرما بین کدام بنده هم تنخواه در سرکار اسماعیل جاه خواهد بود
که غیر از فدویت و بندگی و عقیدت و جان فدائی در کارهای سرکار و الا صورت دیگر تا مقدور محوظ
و منظور خاطر خواهد داشت خصوصا ذات با برکات آن مظهر اشفاق را که بجان و دل مصروف بندگی
های جناب اقدس اند چگونه اقبال احکام لازم الاطاعت جناب اقدس منظور نخواهد بود مخلص هم
اگرچه در بیوقت باعتبار زمانه خود را در حساب و شمار بنده های عقیدت کیش سرکار و الا نمیتواند
و فی الواقع بکدام استعداد و بندگی و غلامی های واجبه فدویت و جانفزائی جناب والا
تواند نمود لیکن خدا بهتر میداند که تا امروز بقدر امکان در تقدیم لوازم فدویت و بندگی ها
سرانجام انتظام کارها و لوازم هم تنخواهی و کفایت اندیشی و کرداوری مالواجب سرکار و الا
هیچ جهه مجوز قصور نگردیده و تمامقدور کفایت و هم التماس خواهی ها که در نگاهداشت سوار و پیاده بندگی ها
و آبادی ملک و استمالت رعایا و تشخیص الذات و کرداوری مالواجب بعمل آورده و می آید و تفصیل آنرا
بر پاره خود گذارش نموده شقه قبیح میداند اگر کسی خدا را حاضر دانسته کلمه الحق گفته باشد بالضرور
تقصیر عطوفت بر تقصیر خواهد بود معهذا از دل خود در همه ها سبب خدا و خدا رسیده و منفعلانه هست

اگر مردم نیز با عوارض تعدی بر خلاف واقع گذارش نمایند مصالحه ندارد و در مقدمه تحقیق باید قصد
سوار که اهتمام شود و آنچه گرمی فی الفضل الهی و اثنای روزگار است کدام دقیقه از معاملات مالی و ملکی
خواهد بود و ذکر بر ضمیر همه و آنکه از امر مخفی است تصور باید نمود که مخلص فرا ایند ای تقریر انتظار نظر بر تفاوت
سرکار بر همین با نصیب سوار دیگر از پیاده اکتفا نموده سر انجام انتظار با نکردن گرفته و هزار گونه تفاوت ها
از تفاوت تاریخ و ملکی در باب اینها العمل اورده و الا سابق هم لیل و نهار حی بوده است و در کام نیز
در نیمال نموده اند تحقیق باید فرمود که حقیقت رفو جهات مصالح خلق همراه و اشتغال این همه تفاوت ایند
بیا اسوار نموده رفت مجلس لب به تحسین و آفرین هم شگفته نکرد اینجا حالا اینصورت مرقوم میکرد
تصور باید نمود که این موسم کدام وقت است قال و مقال هاست فصل ربیع نجینه و تیار شد
و در اغلب ها قریب و رو رسیده رعایا و زمینداران منتظر وقت که اکثر فی الجمله هم عفلت ... کار ها
دست بدست بر داشته متصرف شوند و از طرف در هر محال سواران و پیاده ها برای محافظت از داور
زرها متعین و مامور شده رفته اند که هر گز رعایا دست انداز نمی توانند کرد و در نوبت هم ... خیابان
که عاملان محال سوای یکصد سوار بسالتمام برای ماه فصل ربیع پیاده های حکام دیگر مقرر کرده بودند
چنانچه اینهم در هر محال العمل آمده بر این حال هم برای تعینات سوار و پیاده ها هر روز از هر طرف داد
و بیداد است و حفظ و احتیاط واقع نمی تواند شد ازین وقت که سواران را از هر طرف گرد شود
چندین قباحت ها منظور است که قابل تحریر نیست هر قدر تفاوت در باب اینها منظور خاطر گردید باقی
ایران نقصان بالواجب متصور است و واقع همچنین است که با وصف بودن اینقدر مردم همیشه از نه
طرف کار ها و او بیلا و داد و بیداد بود حالا که هر طرف کم شود خدا داند که چه صورت بظهور خواهد رسید
دیگر داوری زرها بیجا ان حکام احوال مردم متعینه ها انچه که است نوشته نیست که هم سواران
و پیاده بود تفاوت نشسته اند که منفعت نموده در هر مقدمه انچه گفته می شود عمل می آرند اگر تخفیف نمود
شد جمیع کار ها ضایع و ابتر و برهم خواهند شد دیگر داوری ها لواجب قرار واقع منظور نیست
که اینمقدمه بحضور انور یا بخدمت شریف گذارش نموده باشد معلوم میشود که جهت دادن
یا دشمنی و اثبات که درین پرده تفاوت اندک میخواهد که محوز نسق و در همه کارها و نقصان
سرکار شود مخلص بالا از بی رضایت کرام مستحق جانب محافظت آنچه اهتمام میشود خبر و سهم قبول میداد
ملک الملک

127

لیکن اطلاع از این همه احوالات ضرور بود که اگر خدا نخواسته در نگاری به تنسیق [illegible] باید باور کرد او

مالواجب سرکار عقده حایل کرده حامی التزام هم سردار نباشد و کسی نگوید که اجرا روز اول [illegible] نکرده

از حضور اقدس کرده به تمهید مقدمه مشفق ها مثوا امیر سردار که حضور انور انیم ارشاد [illegible] واقع نعمیه اند

و اصلاح مقدمات عبور نداشتند برای نکته بار بلند رموز اینها است که کسی سزاوار باشد خلعت رسی داند

مشفق کرم فرمای همه دان را دانا هی اسرار انبعاث و عقده کشای این رموز نهان تصور نموده اند

که برای رفع نزاع صحو عذرخواهی و سرانجام کارهای سرکار رسیده طول مقال دل باز داده که در بر

دارد حاصل کلمه باشد والا تابکار یا چه کار دارد و ملک سرکار و مال سرکار و فوج سرکار هر قدر ارشاد شود

بر طرف کرده اند سر حد مقیم و محتشم که از دست مخلص خواهد شد قصور نخواهد نمود بیشتر اختیار

مطلق است [illegible]   نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت [illegible]

گرامی مواصلت موفور المیمنت اکسیر عجزی سوید و نحریر در آید حرفی از آن بیابان نتواند رسید فی الحقیقت

هیبت قلبی الفت فطری زیاده از این مقتضی مقرر مینامی باطن سراپا اشتیاق است کارساز حقیقی

از فرط هر از این نعمت غیر مترقب کامیاب سرور نامحصور گردانید مکاتبه شفقت طراز که هر حرف روح پرور

هزاران معجزهای عیسوی در جیب و آستین داشت ورود الطاف نموده سامان جان بخشی و دلنوازیها

از ازاله سامعه و دریافت نوید خیریت و سرمسند فراح فرحت امتزاج روح تازه بقالب افسرده در اینجا

از فضل ساقی مطلق امید قوی است که تا حال استعمال سموم هم بعمل آمده متمم مفارقت حرارت که دیده

او تعالی و تقدس روز بروز صحت و شفای عاجل مسرور و مبتهج گردانیده ابد الدهر سلامت دارا دلی

هم رقم مرقوم ذات میمنت آیات مطلع تجلیات کرم بخشی و قدرشناسی با فوق الحقیقت ابتدا رحمت جهانی

بسان خواجگان سلطان زور کار به غدار به مدار است   ثبت بار طبیبان نیاز مند مدام

مزاج نازکت آزرده که مباد از راه اشفاق دیده در جواب مرقومه هم سردار میر یا آنچه در باب

محسنیه رضا امورات متعلقه مرقوم گردیده بود متعلقات دریافت نمود این همه مراتب از مقتضای

التفات و توجهات فطری آن مظهر انوار کرم بخشی و قدرشناسی است والا مخلص در رجوع [illegible]

استماع این قدر الطاف و اشفاق نمیداند که از آن تا کجا کرامت مخفی نخواهد بود که مخلص [illegible]

از آشنا و بیگانه برای حفظ غرض و خواهش نفسانی هرگز ندیده است و با اعتقاد مقدور رجوع نبری [illegible]

همیشه خواهد ... و شکایت احدی بر زبان نیاید و دیگر اینکه چون تعلق بکارهای ماموریت دسترس انتظام
آن بر ذمه ... مسبب الاسباب ... باشد حرف میلوید مخلص برای خوشی انجام کارهای
سرکار روا داشت اکثر مردم حمل بر خود غرضی کرده از متابعت و سخن شنوی پهلو تهی نمایند غیر از
استحقاق ... کارها و دیگر چه میتواند شد کدام دقیقه از مقدمات ... کرام ...
آن عبور ندارد و احقر مفصل نوشتن فضولی میداند در باب معاوضه ... مردم ... مرقوم شده
که اگر زر تنخواه ... از محال ... بخدمت ... میرسیده باشد عوض آن از مردم ... خوانانش
... خوش ... شده ... دریافت مخلص کرده ... و ... زرها همه از
سرکار و ملکها همه از سرکار ... مالک ملک و مختار ... تنخواه ... مردم اند ... از هر جا
که هر چه باشد میتوانند یافت موقوف بر اوقات ... لیکن ... که اکثر مردم ...
متعهد شده باشند و سخن شنوی نمایند برای کار سرکار ... موقع و ... اگر مزاج ...
متوجه ... اظهار ... کرده باید ... که ... مالوا ... سرکار ...
برای ... خاطر و استقلال مزاج ... که ذات گرامی ... در ما ...
در صراط مستقیم ... بالفعل ... و ... تمام دارد و ... و ...
و خواهش خاطر مخلص بر جمیع امور مقدم دانسته و محبت ... بی اختیار خاطر همه
وجوه جمع داشته باشد ... کرم ... مخلص ... حسن اخلاق و اشفاق و ...
قوائم محبت و اتحاد ... را ... خیلی خوب سنجیده و فهمیده و دریافته چون
... صورت کامل ... یافته ... صورت ... دریافت نکرده ... او
این همه بی تعلقی و ... مزاج که اصلا با ... کار ندارد ...
گرفتار الفت و محبت گرامی ساخته که ... از ... و انحلال ...
همین دام ... های اشفاق و الطاف ... که ... این ... همای
صحرای بی تعلقی را ... تعلق آورده نغمه ... هزار گونه ... الطاف میدارد ...
... گرامی ... مصروف ... انجام کارهای ...
... باشد ... که ... و معاملات ... و بفضل الهی

کارها

128

تا حال کارها همه صورت رو باسلوب و انتظام دارد و زرها بموجب افراط ارتفاع آن بوصول نرسید
و میرسد و در تنخواه مردم واصل میگردد و بموجب تمامی از آن صورت تنخواه مردم از محالات موقوف
ساخته و مقرر نموده که هر یک بقدر آمد فی زرها از خزانه می یافته باشند و بکار سرداران تاکید نموده
که چون اکثری از تنخواهداران که پیشتر آمده بودند وصول بسیار یافته اند اینها که عقب تر آمده اند
کم وصول آمده همه ها را برابر کرده بعد السویه میداده باشند که ما بس درمیان نباشد عنقریب این صورت
بعمل می آید تنخواهها از محل هر روز زر رسیدن از اینجا مشفق کرم فرما اعلام فرموده بودند که اگر تنخواه زیاده از
محل خواهد رسید موقوف کرده خواهد شد حالا که نوبت بدین درجه رسیده مقرر کرده شد
که چون این مقدمات نوشتن ضرورت نمی آید رای عزیز القدر انند رام پنڈت با کاغذ تنخواهداران
روانه حضور گرامی نماید که مفصل بمطالعه سامی در آورده و جمیع مقدمات ذهن نشین گردانیده تقسیم که
مرضی گرامی باشد و ایما [illegible] کرده بعمل آورده شود متعاقب رای ستور روانه اطراف میگردد در باب
سواران نوکنگاهداشت ایما شده که آنچه از حضور انور بدستخط رسیده مخلص خوب میدانند و آنچه آن
مشفق مهربان بدستخط کرده داده اند مخلص مختار است در آنچه بهتر باشد و کفایت سرکار خواهد و انشا ساخته
و بیرون اخته مخلص منظور است مشفق مهربان شناسای مراتب کفایت اند لیکن که مخلص در اخراجات کم عمل
آورده و می آرد خود بهتر میدانند از جمع و خرج منتشر خواهند گردید کاغذ عمال سابق هم بنظر گذشته باشد
لیکن کاغذ بابان کاغذ مقابله باید فرمود اگر کفایت معلوم شود اند که لطف احسنت و آفرین مسرور
و خوشدل باید گردانید که زیاده برین آرزوئی در دل نمانده در مقدمه این مردم نوکنگاهداشت هم آنچه
گفته و نوشته می شود محض برای کار سرکار است والا مطلبی دیگر ندارد و این مقدمه یقین که خاطر
باشد انشاء الله تعالی بموجبی که مرقوم گردیده در جمیع امور آنچه اصلح میدانند و خواهند دانست
بعمل خواهد آورد خاطر گرامی مطمئن باشد برای مقدمه میر محمد قلق و اضطراب بسیار دارند در روز
و شبها از تلاش و تفحص دقیقه نامرعی نگذاشته بهمه مردم تلاش و سراغ فرستاده شد تا قرار واقعی
تا حال بهم نرسید و نداری شود خواب و آرام ندارد اینقدر تلاش اینقدر صرف برای خاطر دارد
[illegible] محمد پاس دارد علیداد چندین هزار عقده دیگر هم در خمیر اینکار رسیده است که مخلصان هم بهمه
تازه و رنگین بر انگیخته بر زبان نهاده اند هر چند از فسادت سرشان بدانند بطور تعجل فواهای

بعود باطل انجامی استوار است که بسیم آنهائی هم همین مردم بدطینت بهانه بردار نشده که ان الشقه الی سوم
باشاره جناب مستطاب حضرت شاه ولایت پناه امیر المومنین کرم الله وجهه اقرار و ابهام نموده حسن الدنیا
والاخرت از جهان بر داشته لله الحمد که با فرزندان جناب چنین سابقه ها داشته باشند بمثابه بد از
لیکن مخلص نا امید والله که هرگز خواب هم پیرامون اینچنین خیالات نگردیده خدا کند که این عقده زود انحلال
پذیرد و روی مهربان وجهم العاقبت سیاه گردد
نواب صاحب مشفق مهربان کرم
فرمای مخلصان سلامت بعد تبلیغ مراتب آرزو و تمنای حصول کرامت نامه های موفور المسرت
که لا تعد و لا تحصی است ملحوظ ضمیر میمنت نظیر نموده میشود از آنجا که باید جمیع مقدمات از احوالات
روز بروز و هجوم تنخواه داران به تفصیل و بدلیل مرقوم قلم صداقت رقم گردیده بمطالعه در آمده باشد چون
زر پس تنخواه داران از اندازه حساب متجاوز نموده و هر روز در افزایش است و احوال مداخل چنانکه از
سالهای گذشته خصوصاً امسال که چندین صدمات تاخت و تاراج گردیده معلوم بهادر که قبل از این قدر
معمورت و آبادی داشت کار بنظر در آمده پوشیده نیست و هر کس تنخواه میآرد با در کار است
در روز میآید و از شورش و آزار ش دقیقه نامرعی نمیگذارد و لهذا معروض است که عزیز القدر راجه
اندرام بشدت سامعه کاغذ مداخل و مخارج و تفصیلات تنخواه داران که تا حال رسیده اند بجد
تمام و شاد و استمزاج کلامی نموده است که در صورت کدام تدبیر و حکمت منظور است کاغذ ملاحظه
فرموده آنچه مرضی باشد اعلامی باید فرمود که بموجب آن عمل آورده شود رای عزیز القدر از سوال
تنخواه داران و کثرت سوال اینها که هر روز مکالمه و فساد و سیر اینها در معاملات این قدر فرصت
نیافت که روانه خدمت کند بالفعال برای تخفیف تقاضا مقرر نموده که با تشخیص مداخلات
از روی کاغذ مداخل صوبه در نظر انداز کرده بقدر چهارم حصه از تنخواه هر یکی موقوف
داشته باقی بابت محالات تنخواه کرده داده شود اگرچه در صورت تنها تحلیل تمام در محالات صوبه لیکن این ام
از اصلاح حرف حالا قبیح بگوش نمیکنند و مرلی لصدر بیان مخفی نیست و لعمه سرای داد و دهش نگرد تحریر آید
صورت دیگر اصلاح منظور بود داشته بر سر جاشن اند سامع اطلاع جلد مرقوم قلم اشکال کلم کرده اند و در بنا
ترجیح کرامی باشد رفعوا یمالعو که بموجب آن عمل آید توقف یک لحظه منظور نگردد و در صورت اینست
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت شوق و آرزو حصول الملاقات مواصله

بیت المحسن

129

کثیر المیمنت که از حوصله تحریر افزون است کی باشد که این جانب بیدار سرمایه انشراح خاطرها از ابتهاج باطن
و ظاهر گردد مفاوضه عطوفت طراز که هر لفظ و عبارتش هزار معنی بیجهت در زیر منضمن و هر گوشه اش مشتمل بر
حصول راحت فرموده بسیار بسیار مبتهج و مسرور گردانید رقم پذیر کلک اشفاق گردیده که زمینداران حیله گو را
تعلیم فرا نموده موجب ایذای مسافران و متردّدان میشوند که بمجلس اظهار این شورش همگی بلند والله
[illegible] سعی در رفع مقام ها میشود و معتمد ابرکاره های معتبر سرکار گرامی در ینجا رسیده مقدمه [illegible] و نقار
میر محمد را بجمیع موقعه بخدمت گرامی اطلاع گردید و نقش خاطر گرامی نشد که زمینداران نیز که فتح پور
کوت و [illegible] و د اتفاق همدیگر انچه کات لغو تعمل اورده اند و مال میر مسطور در خانه [illegible]
متعلقه فتحپور است از زمینداران مذکور بظرف مهدیه میبرد و ساخته حواله میر مسطور نموده اند که
ما الله [illegible] و حالت یکرنگ سرکار گرامی است مشکور فرمایند این همه مراتب بعبارتی
که تعلیم امده مفصل مبین حالت دار گردید در نیوقت مخلص اگرچه باعتبار مردم وراند از خود غرض بکمال
بیخبری و نارسایی مهام اینچنین هزار گونه حرکات دیگر در سرمایه نکبت و نقار بخیال مرد ادم ها باشد مطعون خاطر ها
لیکن با تحقیقا حقیقت انقدر هم بیخبری ندارد که از چنین مقدمات اطلاع نداشته باشد جواب رقیمه الاشفاق
در مقدمه راهزنی و دزدی سابق انچه باید در قوم نموده جا بجا سر محالات مردم معتبر فرستاده مقدمه یکه با
تعلقات [illegible] است برای تفحص تلاشش دزدان تردّد و تجسس ها در میان دارد و این نمیتواند شد که
اگر کسی از راه خصومت حرف های واهی و بی اصل خاطر نموده بکمال گرامی منتهم سازد و بی تحقیق بسزا
رسانیدن مناسب نیست با تحقیق واقعه نشود و با ثبات نرسد و زنهار که مجبور است همانکه تحقیق میشود
انچه بلا فرق و سرزنشهای مقامه پردازان خواهند شد معلوم خدمت لازم المیمنت خواهد گردید
چه ممکن که بهیچ گونه قصور توانند شد در مقدمه میر محمد هم تلاشی که بعمل اورده و می اورد بر خدای
عالم الغیب پوشیده نیست که در ضمن تلاشهای انصورت هم رفع بانش میر محمد مسعود و بیشتر ...
های دیگر به مردم تهدیدات برزبان دارند و متصور نیست با مقدور در همه مقدمه چگونه قصور خواهند نمود
[illegible] الهی و ذات گلست که در تولد هرکاره های سرکار گرامی از روی تحقیقات واقعه انصورت
با ثبات رسانیدند زیاده از ذات بابرکات درین زمانه منصف و حق شناسی فرستاد و حقیقت فهم
و دیگر کیست هرچه بر ذات گرامی تحقق شد عین حق و واجب است ان شاء الله تعالی ها موجب [illegible] گردید

ارقام تعلقه داران را در قبض نموده بهر وضعی که باید بشند اموال و اشیای مغروقه خواه مصادره تقبیه غنیمت آن ابهر
منظور داشته میشود و پرداخت احوال منیر مسطور از سابق بقیه کم بیست خدا امیر مسدانند اگر بصورت دیگر
بدر خدمت کرام اظهار شود از مترتبی رو کار بحضور محفه میشود و در باب فرزوی صاحبان انگریز عامل پرگنه بهکام
و کراشراه فی شدید دارد که ... هر کیه مهر محفه برسانند هیچ جهه از معدودات غافل نباید داشت که
اگر بنجیری فیار رسانی و بعلت منکوب ... خاطر را نه رود و از کردن ... و مقام ...
رعایای کنیزها مبلغ شش صد روپیه از کوتوال اضحا بعلت فرزوی ... تنخواه داران مصادره
گرفته و قبیه از ... وقعه اول بکوتوال ... زده بود چهار اسپ از لشکر بدزدی رفته و ...
از کوتوال تحمل نباید ... از رعایا و کوتوال مناسب مروت
لیدا ... از اولان ... زر ... از رعایا ... محفه ... بود ...
پیش ازین در تمام ممالک محروسه ضابطه چنان بود که اشیای فرزوی سا کوتوال جواب گوید و ...
شهرها تعلق بکوتوال است حالا که ... این ضابطه مقرر فرموده که کوتوال آنجا جمیع ... این
محفوظ باشد و ... که ... رعایا و زمینداران ... مضایقه ندارد
... بود اگر ... اول ... سواران تنخواه دار باید ... که
انها بدزدی رفته و انها زر مصادره گرفته ... بیچاره ... تقصیر است ...
استفسار نمود و اعتبار ... زیاده ... صحبت ... نباید
نواب ... مهربان کرم فرمای مخلصان ... بعد گذارش مراتب آرزومندی ...
بمقتضای محبت و الفت ... دل ... ضمیر ... ضمیر ...
اشفاق انتما در جواب محبت نامه وصول محفه سرور ... مسرور ...
که دو ... مبلغ ... هزار روپیه ... در وجه تنخواه ...
... وزیر الممالک بهادر ... ارم فرما ... مخلص وجه تنخواه ...
تونجانه ... که مبلغ ... باشد ... که ... باشد ...
... حواله نماید که ... مسطور ... نزد محمد ... خان بهادر ...
مبلغ مذکور ... قدر شناس ... تنخواه ... نواب ... بهادر ... مذکور را

راجه رام ناتهه بهادر تا آخر ذیحجه بمبالغ کرده نزد ما بند که بوقع یابش یا سپرده باشد و نواب صاحب شفیق مهربان
مخلص مطاع ایهمچه صورت یا مفقود و دارا باین مرضیات موافقا بعث اهتمامی کرامه فصوص کیلکی این قسم
صاحب حجت و ساهوکار که لک ـ چهار لک روپیه یکمشت سر انجام نموده دستگردان نزدیک درین جهالا بجات
بر همین رسیده گوپال ساهو در تمام جمله از ساهوکاران اینجا باقیمانده که فی الجمله وقت ضرورت
پانزده شانزده هزار روپیه بقرض سر انجام نموده باز روائی میکند چنانچه بعد بیست هزار روپیه در
همین عرصه از ساهوکاران مذکور برای تنخواه توپخانه و بعض ضروریات دیگر قرض گرفته داده شده
شد تا هنوز مبلغ مذکور بمشار الیه واصل نگردیده که برای پانزده لک هزار روپیه دیگر درخواست
نموده شود و از محالات نرها بقدر قسط بندی مابعد از آنکه قسط منقضی شود و چند روز اضافه بران
بگذرد آمدنی میشود درین صورت لک دو لک روپیه که یکمشت از قرض و غیره سر انجام نموده باشد بهم
رسانیده شود متعذر است مگر آنکه وجه تنخواه زر توپخانه از ساهوکار گرفته و داده شده و مبلغ
از وجه آمدنی محالات در تنخواه رساله حسام الدوله بهادر و میرزا و راجه رام ناتهه بهادر در بهم رسیدن
دیگر هم همین که بموجب اقساط از محالات آمدنی میشود و ازین باب ساهوکار بهاند میگردد در چند روز
باز از صاحب دستگردانی نموده بمصرف توپخانه میدهانند و هم در تنخواه رساله نواب مدار المهام
و میرزا و راجه رام ناتهه بهادر بموجب که مرقوم شرح است دیگر را جمع کرده و اصل میکرداند کار دنیا
بدین طور اگر کسی تنخواه خود تنخواه منتهی نمیشود مگر بند رنج و تدبیر بفضل الهی نقشه که مرضی کرامت
درین چند روز تدبیر و سر انجام نموده رسانده میشود خاطر گرامی بهمه وجوه مطمئن باشد لکن غم
تنخواه داران بدین درجه است که اگر یکطرف خبرگیری نموده بقدر آمدنی چیزی داده میشود طرف
دیگر شور و غوغا و ولوله بدرلو بلند میگردد و حکام ما بعمل می آید چنانچه درین روزها شورش تقاضای
تنخواه میرزا نجف خان بهادر از حد زیاده روز و شب در میان است که زیاده بران متصور نباشد و دیگر
تنخواه داران هم بقدر حوصله و اقتدار خودها از شورش تقاضا دقیقه مهمل نگذاشته الفقد رنج
دم نقد هم زبان دارند که همه از آن است که درست هم لبد از صبح تا شب در دروازه نشسته غوغا دارند
دل در دروازه بر هم سخته بند و میگویند که صورت تنخواه خودها را حالا زیاده ازین در پرده نگو سیدا
همین روز این پرده را از روی برداشته هر چه منظور داشته باشد آشکارا نمایند زر بکلی فرز

تنخواه ما مردم [illegible] بابت ذمه خود کرده بمهر خود نوشته بدهند که آخر سال تمام و کمال [illegible] خواهند

داد مجموع [illegible] تا آخر سال منتظر بوده زرها موجب قسط بندی میگرفته باشیم و در آخر سال آنچه باقی [illegible]

از ایشان بگیریم و الا بصورت منظور بدارند همین امروز زر نگاه حال و تنخواه [illegible] پروانه

وصول نوشته بدهند که [illegible] ارام فرما هرچه تقاضا نمائیم و اگر [illegible] هم جواب و سوال درست [illegible] حضور

آنور رفته زرها بگیریم در صورتی که امروز این مقدمه [illegible] در پرده داشته بصورت [illegible]

قلیل و کثیر میسر باشد [illegible] و آخر سال جواب صاف بدهند و زر [illegible] حالا [illegible] ما چه خواهد بود

و کجا رفته زر تنخواه مگر [illegible] خواهیم [illegible] که این مقدمه [illegible] زیاده بهتر [illegible]

توانم درست هرچه [illegible] امروز باید کرد و الا جواب صاف باید داد و پروانجات وصول

نوشته [illegible] باید گرفت و اگر این قسم در پرده خواهند داشت آخر سال زر باقی [illegible]

خواهیم گرفت هرچند این معنی [illegible] شده و [illegible] اصلا [illegible] متخلص از جواب و سوال

و [illegible] تقاضای این مردم حالتی دارد که نمیتوانند نوشت و در کارخانه [illegible] که استغنایی و [illegible] استغنا

این مقدمه [illegible] نظر بر همین [illegible] این بار گران از دوش خود براندازند [illegible]

باید [illegible] بودند [illegible] ضعیف [illegible] متحمل آن صورت نمیتوانند شد صلاح کار خود همین است که

ازین سرمایه [illegible] گذارده باید گشت در آنوقت [illegible] گرامی [illegible] معلوم کرده اند که هرچه

باد ابادا اقبال این معنی نموده و این بار گران بر گردن گرفته [illegible] بحفظ خود خوانده و [illegible]

کاری نداشته گسسته بدر باید آمد [illegible] چنانچه در [illegible] [illegible]

[illegible] شده و [illegible] که [illegible]

و [illegible] هرگز [illegible] و منفکر نشده آن صورت [illegible] باید آورد [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] ازانجا که در صورت [illegible] شرط [illegible] که اگر [illegible]

و [illegible] هم [illegible] شود [illegible] خاطر باید داشت [illegible]

بر [illegible] خود داشته این بار [illegible] نوشت [illegible] که بالفعل [illegible]

[illegible] حساب [illegible] مردم رسانیده خواهد شد آخر سال هرچه خواهد [illegible] جواب و سوال [illegible]

از آن [illegible] که [illegible] طلب [illegible] از [illegible] همین [illegible]

[illegible] خواهند

131

[illegible]

میخواهند جواب سوال منقح واستعراب لف وهیچ معلوم نمیشود که چه باید کرد اگر کسی دیگر بجهته او نخواهد آن را
کورتس نموده پروانه نخواهند مخلص حواله خواهند نمود بهیچ وقت رخصت اینمقدمه سلاضیف هم ظاهر
نموده اجازت گرفته است تا مقدور خود هرگز اینصورت بعمل نخواهد آمد و روا اگر کار از مقدور خواهد ایند
لا علاج است جواب اینمقدمه هرچه اصلح بخاطر بگذرد در رقعه قلمی شود فقیر تدبیر جامه اشفاق شده که پیدا
کرده ... بر باب جهل روپیه نور سرکار است لیر او قابل فوجداری است که بسیار حیله وقوف و ظالم
و خراب کار است کار خود منظور داشته رفاه رعایا و اهالی ملک منظور نیست که رعایا در اندک رعایت
آه میباید و ملک اباد میشود اگر عاملان از ابواب بیجا دست بردارند و زیاده طلبی نمایند و زر نامه
تشخیص بگیرند بعلت بحال میشود و ملک رو با بادی میارد و سال اینده مخلص نیز دو ... در جمله
خواهد کرد ... فی الواقع بیوقوفی و ناکرده کاری و ظلم عاملات اینجا مرقوم میشود همه بجا
و محض او را ازین کار موقوف نماید و سال اینده بلکه سالها سال بدولت توجهات کرامت توقع
اندارد که سوای جمله ملکها و کشورهای دیگر متعلق کلامه مقرر شود با انتظام و انصرام کارهای اینجا مستعد
شد و لیکن فی الجمله انصاف ضرورت که مبلغ هشتاد هزار روپیه مال شخص پرگنه کرا که مقرر گردیده
و سوای مال سرکار ... بیه پیشه خرج خزانه و مهرهای صدم و مهرهای فوطه داری و مهرهای عاملان
و مهرهای سایر خرج و مرمت قلعجات و مهرهای تصادره و روپی که مبلغ خطیر میشوند بموجب اسامی کرار
مرافق سالهای و ... اضافه نموده شده درینصورت عاملان محالات مجبور اند و کسی قدرت ندارد
که ... ازین بابت کم و کاست تواند نمود و رعایای تمام محال جمله ازین مهربانت دلو بیدلو
دارند و یقین است که بدیست نخواهد آمد لیکن با انفعال از و اهمه ملال ... هیچ کس موقوف
نمیتواند نمود مگر اینکه در پرگنه کرا چون شخصی بسیار بعد این همه مهربات در همین هشتاد هزار روپیه
که زیاده ازین مقدور نداند بعمل آمده و در محالات دیگر هم تا مقدور هرچه اصلح خواهد بوقوع
خواهد آمد و الحمد لله که رفاهیت رعایا منظور گرامیست ملک الله ابادا رعایا مرفه الاحوال خواهد

نواب صاحب مشفق مهربان بسیار کرم فرمای مخلصان سلامت بعد گذارش مراتب
نیاز و آرزومندی ... مواصلت موفور المسرت مشعر بسلامتی ... عالم آرای نموده میآید مکاتبه سراپا
اشفاق و الطاف که عبارتهای رنگین ... و احوال ... کلامه ... نقط

و متصدی سرکار جات محال افضل آباد نمود وصول نموده سرمایه دلاسای رعایا نالایقی خواست از راه توجه ... رقم

کلمات عطوفت گردیده که سرکار منزل کرامت ورود خواهد کرد العمل اند چهار لک ... باقیمانده بقدر با قصد

اند رعایا و غیره بخدمت رسیده داد و بیداد بقدر ناله و زاری خود ها را بفلک الافلاک رسانیدند

که سامعه روحانیان عالم بالا بسته دامنه فرط عدالت استخراج کرامت ارزند که برای پرورش

رعایا صد هزار ساله باقی را متصدی دل برداشته بخشیده ندامت کشیده و بعد تحقیق معلوم کردید ...

بطرف رعایا بالنسبه عامل ... از متصدی زیاده طلب می نماید و سر نخواه مرزا ... جان بهادر اضافه با رعایا

سلوک دارد در ینصورت لایقی رعایا معلوم که کاو و خر و زن و فرزند و دستار و جای ... خواهد یافت

کرم فرما فی الجمله اگر سر رشته انصاف و سخن شنوی از وقت شده واند که مراتب کرامت متوجه شده نمود

از جمیع ... سخن کما ینبغی دریافت میگردد که در ینمقدمه عبارت بیچاره مجبور و معذور ... دارد

صورت ... گذشته معاملات پرگنه ... پنجاه و پنجهزار روپیه عاملان سرکار ...

متصدی جمعه در تحصیل زیاده و قبضه ... مهمات ... سرکار ... هزار روپیه

باقی باید و حالت رعایا از سختی ... بدرجه رسیده که در ... باقی ... امسال که این ... رعایا

توجهات کرامت با ینکار مامور شد ... نمایند ... متصدیان معتبر

برای ... رعایا ... تقاوی ... بقدر مقدور فی الجمله

صورت ... چون وقت متصدی رسید منظور ... که در آنچه مال واجب سرکار ... انجام

پذیرد و هم رعایا آباد بود ... دارد صورت متصدی ... کار پردازان سرکار

کرامت ابلاغ امر نمودند که امسال اگر ... پرگنه اضافه نمایان بعمل نخواهد آمد از ... متصدی

و ... خواهد شد که متصدی ... هزار روپیه سوای خرج ... بعهده ... خواهد چون این

مجبور ... همه صورت ... کرامت ناچار شده ... منظور داشته بالاخره

رعایا از سختی متصدی داد و بیداد می نمودند که ... انجام نخواهد ... نظر بر ...

... پنجهزار روپیه اضافه مقرر نموده هشتاد هزار روپیه متصدی ... قضیه ...

... متصدی ... رعایا ... نموده قبولیت ...

همین صورت ها که مال واجب سرکار ... بعلاوه ...

زیاده

را تقید آورده از انجا عاصی در ابتدای تقرر انتظار سوالهای مطالب ضروری که بدستخط بیمار رسانیده

432 در سوالهای رسوم عاملانه و سایر خرج و مرمت قلعجات دستخط کلامی مزین شد که رسوم تنخواه از بابت نیز او

سوای مال سرکار و سوای عمل نشنیم در جمع اصلی موافق معمول العمل ارد و سایر خرج مهدی علیحده عاملوار دارد

و مرمت قلعجات هم تعلق از بابت نیز دارد در صورت این دستخطها معلوم شد که ما فی الضمیر کرامی جناب

سرکار برای این همه وجوهات رسوم عاملانه و سایر خرج و مرمت قلعجات وغیره سوای مال سرکار مهدی

علیحده بعمل آید چنانچه بموجب همان دستخطهای کرامی مخلص پرداخت العوض عاملان دستخط کرده داد

اسوای مال سرکار بعمل آید بعد از آن از حضرت کرامی تقید و تاکید رسید که وجه بیته روپیه ها

که به تحصیل در می آید سر تصدیق نجرو به مقرر نمود مبلغ نیاید و هم روپیه سر تصدیق وجه صدقه می اضافه

نمایند و مبلغ در وجه رسوم فوطه دار بدهانند چنانچه مخلص بپاس استرضای کرامی در مقدمات برگز

چون و چرا از صلح نداشته بعاملان تمام محالات جگله تاکید نمود که در مقدمه بیته وغیره رسوم مرقبع

بدین صورت به عمل آید اورد عاملان بیچاره نامقدور در مقدمه معنی که باید در تبیین دارند

فی الواقع ولی سید لو رعایا در تمام جگله ریاله ارا آن است که از کثرت مهربان قلمی فرموده کند که حواس انها

محال بود بعد از انکه مهارا استمالت در مجمع اباد کرده و بیته فولقرا را نوشته داده صورت برد

بعمل آورده شده بر وفق تشخیص از بی همه قولقرار روز اول بحال نماند در تشخیص نخب کر مهاباسباب بعمل آمد

درین حال هم اکتفا نکرده از بیته و صدقه می و رسوم فوطه دار و رسوم عاملانه و مهدی سایر خرج و مرمت

قلعجات و طلانه وغیره مبلغ کاسوای مال بدمه انصاف افتد رعایای تمام جگله از تشخیص کبیر مهرها

نالش دارند و تا حال مقدمه بیته و صدقه می وغیره قبول نکرده اند و متمرد بنده و هر روز استعلامیه

مهربان منجانب مخلص تا مقدور قصور نخواهد کرد لیکن انچه معلوم ملتفت بعمل نخواهد آمد و تا التماس از روز

درین نخواهد بود قصور باید فرموده و این همه صورتها که اجازت سرکار رسید تا مخلص خود برداخته

نموده درین مقدمه خطام دنیوی و اعراض بعضی منظور دارد انجا عاصی از ظهور اینهمه شکوه بیجا

تازه و زیاده بر روز بلکه بر لحظه و لمحه الغرض در گرداب حیرت و تفکر است که هیچ رجایی نمود

و احوال مرالی کرامی بتحصیص یافته نمی شود که بموجب آن بدمجمع را رفته رفع ما الکس و زه و معمول

رامندی که نمی شود اگر برای مقدمه بیته و صدقه و رسوم عاملانه وغیره سوای مال سرکار تقید نمی شود

و از مال سرکار رشکم [...] می‌شد مزاج گرامی منغّص میگردید که مجبور نقصان سرکار میشود حالانکه پاس [...] منافی انصاف گردد

این معنی از بی منحولیه سوای مال سرکار چنانچه از مهر آن دستخط نموده و اجازت داده‌اند بعمل آرد تا کنند طوع [...]

از ناکس رعایا بعمال سیاه غیر مرقوم منسوب طبع بی اختیار منحولیه نکوشد از رو اعتکاف نموده‌اند تعیین

که هر گاه سوای مال از رعایا اگر زیاده طلب خواهد شد و دلو بیدلو چرا نخواهند نمود و اگر فی التحقیق

از توجه باطن رعایت رعایا منظور است اجازت شود که این همه رسوم عاملانه و مهربانی و شب و غیره متعلق

مال سرکار بعمل آورده است خاطر رعایا نموده است و الا جز اینکه الصلاح را پیش مردم بدنام باید کرد

بزرگان و عمده‌ها که نظر کرده‌های بارگاه الهی اند گویا هیچ خود را نکرده و دل همی [...] بنده عجب و [...]

و بدنام می‌سازند مخلص هم اگرچه بانفعال درین انقلاب روزگار با هم بزرگان در پرده جهالت مخفی ساخته

در نظرها حقیر است لیکن قابل لطف و شفقت هم است تا حال با این همه تجرد و بهای روزگار تشخیص خود دو

دیگران خود را از دست نداده و نمی‌تواند داد و این حرفهای درشت فی با ملایم زنهار ترجیح گوارا ندارد

دنیا چند روز است ابتدا و حال هر یکی از ارباب روزگار خوب میدانم و خوب میفهمم چه ضرور است که بزرگان

آورده شود و اگر مرضی باشد که چون از سالتمام هم همین طرح باقیمانده اند از همین امروز الزاما

تا ریختن شروع نموده و بموجب بدنام ساخته این خلعت مفاخرت را بدیگری پوشانده شود بسیار

مبارک و مجالست مخلص نیز از این تلون فراغتی می‌برد و نفس بی‌سخن دارد و همین امروز بعمل باید آورد

نقصان الهی اجناس ربیع پخته و تیار است تا حال کسی دست انداز نشده هر کسی که منظور باشد

مذکور اجازت شود که آمده کرداوری بالواجب نماید مخلص در خدمت گرامی رسیده بسعادت اندوزد دیگر

توجهات خواهد نمود مراتب پرورش [...] ملا که مخلص از ابتدای شغل بعمل آورده و همین بد نظر دارد

از القاب [...] مستغنا محتاج با ظهار و تکرار نیست از همین رعایا تحقیق شود که هر گاه خود اختیاری داشت عمل با

هر یکی چه سلوک‌ها منظور بانده و فلکها چه قدر آباد بود حالا الاحوال اختیاری خود را گذاشتم خود معاینه

سر از گریبان انفعال برنمی‌تواند آورد و در همه کارها محبوس مطلق بعضی هر چه بعملت آرد ملفقه و نوشته

انمهربان است زنهار در هیچ مقدمه قصور مخلص نباید دانست و از غیب و رسوایی و شکایت [...]

ابدا جز محض حیات مستعد است که این همه مراتب در پیش کلام شده هر گز رو براه ندارد و از راه

[...] و طینت ای دوست که با مخلص در [...] و برای [...] مقصد بدوسته که گوارا آنچه خواهد

[illegible]

از انتهای بیستم ماه و بیست و دو روپیه ای است که رفته اند سر اول برات ها تعین میشود هر گاه زیاد است و عامل چه
تقصیر دارد و تمام ممالک محروسه نقاره وزرای بدینگونه حوالست که در شب ها رجب هم گردد
دست برد تا وارسی اگر رعایت متعهد بدین درجه منظور کرامیست که با او هیچ مواخذه نباید
نکند مشفق مختار الملک عاملان بیچاره را ای چه مرتبه که شفیع اجمال نوابی شد ندارید و به تقصیر
تحویلداران را بر سواران تنخواه اند که این بنها به زودی رفته تعین نموده و نوشته که
در منظور است و باید محض
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان
بعد شرح شوق و آرزوی ملاقات موفور المیمنت که منتهای تمنای خاطر نسیم مطاعر غیر
از آن است از حوصله استعداد و تم و ... افزون و بیرون است از فضل الهی کار ساز
نماید که این حالت و تنخواه بفرحت و فرخنده سرمایه انشراح ظاهر و باطن گردد صحیفه شریفه وصول
راحت فرموده مسرور و مبتهج گردانید مرقوم خامه الطاف شده که نواب صاحب وزیر الممالک بهادر مدظله
اول بار مشفق ارشاد فرموده اند که تنخواه مردم توپخانه سالانه کم و کاست بسرکار اینجانب باید رسانید
که من خود ماه بماه شده و میبر اینجا باید فرستاد و بعد از رسیده رفته زر باکی شده که موافق تنخواه
مردم توپخانه ... که از جمله کور انتخواهم جدا کرده دهند که عامل از سر ... فرستاده شود اگر از
محال زر ما بیش بس خواهد رسید شده ای از خزانه ماه بماه فرستاده جمله شد و تا حال که سه ماه
از تنخواه منقضی شد و همگی نامه به وصول رسید این پیچاره با الفعال ... بلا توقف باید رسانید
و از جانب محال جدا کرده باید داد و مشفق جواب آن مقدمات موقوف بر ... پنج شش روز
گذاشته اند انچه مخلص خواند نوشت گذارش خواهند نمود مخلص این باحال که مردم توپخانه رسانیده
شد نخواهد کلامی اطلاع دهید و از دل در سعی ... تنخواه مردم توپخانه باشد و استفسار
حضور انور و خوشی مزاج نواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر منظور دارد چرا که اگر موافق
خواهش نواب صاحب و مشفق محال از تنخواه جدا کرده داده شود در بند و ... جمله تحلل عظیم
خواهد شد نواب صاحب مشفق کرم فرمای اند یکی سر رشته الطاف از دست توجه نگذاشته تصور
باید فرمود که در مقدمه تنخواه ازان تقصیر این سرا با تقصیر است از فضل الهی در ... وفق تعریف
بموجب ضابطه ای تا مقدور هرگز قصور نشده و کار مخلص همین است که زرها آنچه مقرر شود و به وصول در آرد

چنانچه این همه زرها که فصل بفصل به تحصیل درآمده به تنخواهداران رسانده شده قدری دیگر که از فصل فصل
باقی خواهد ماند تا شروع فصل ربیع بوصول رسیده همین تنخواهداران عاید خالصه فیل ... این همه تنخواهداران
که از کم وصولی زر تنخواه باشند و از ولایات زیده قصور تحصیل هیچ نشد اگر سر رشته حساب از اینجا
درست شده باشد تحصیل محصول رفت و قصور در تحصیل عاید میشود از روز اول که شروع زر تنخواه
تنخواهداران شد و پیرو انجام تنخواه رسیده بکرامت چقدر زر قرباب والعجاب ... زر بود
که نوشته و نمولیده که صورت تنخواه از مداخل جمله افزایش تمام داشته و دلیل آنقدر
تنخواه ... ناظر است اینها را ... ضرور باشد مفصلات فهم باید نمود که بلا شبهه می گردد و فهمیده نمود
و بموجب اینکه کلامی ... بحضور انور ... معروض داشته خواب ... امروز از حضور انور
و خدمت کلامی هیچ منقح شده ... بموجب آن بعمل آورده رفع ... تنها ... کاهی
مرقوم میشود که از سررشته تنخواهداران نوشتن باید شد که ... خود ...
هر قدر که مداخل جمله خواهد بود تنخواهداران خواهند یافت و کاهی ... نمود که صورت
واپسایی همه بایه ... صورت درست که موجب جمعیت باشد و بموجب این راه باید
نخ ... و حالا در مقدمه مردم توپخانه بر صورت مبالغه و استحقاق تمام قلمی شد و دیگر هم
هر کس که از تنخواهداران ... خدمت کرامت اظهار احوالات مینماید همین مضمون با کیفیت
بلیغ در مقدمه تنخواه او مرقوم میکرد و مخلص در بحث ... نوازشات ... بالکل هیچ مقدار اند
که چه کند و چه چاره سازد و بموجب کدام نوشته بعمل آرد که این محمل نحوی منقح گردد
و رفع تردد ... مستدام تواند شد در همین محمل کار تنخواهداران و تنخواه روز بروز
خالی ... پریشان است و ... تقاضای هر یکی از هر طرف العذر ... افزایش
که فرصت برای ... کارهای دیگر داشت ... و برای تنخواه مردم توپخانه و قتیکه ... العلیحان
نوشته بود ... مبلغ ... زر ... الیه ... و دیگر کسی ...
را در جای ... مقرر نموده ... شده بود بالفعال ... انتخاب زر ... از محال
وصول ... باشند ... منقح ... تنخواهداران دیگر ... تنخواه
باقی ... داده ... الیه ... ...
بخدمت ...

134

بجنس کلیه وجه از ان بابت چهارده هزار روپیه دیگر امده از محال مذکوره رسانیده
شده و ده هزار روپیه دیگر امروز فردا که قسط می‌اید مقرر بلاشبهه رسانیده
میشود اگر مرقوم گردد زر مسطوره بخدمت سامی نور رسید مخلص تا مقدور در تحصیل زر و
رسانیدن ان به تنخواهداران و اطلاع احوالات مداخل و مخارج و کثرت تنخواه
بحضور انور و سمع خدمت سامی قصور نکرده لیکن اگر کارفرمایان ملک الملک که زمام حل
و عقد کارها در قبضه اقتدار دارند متوجه انتظام مهمات لشکر مهمل گذارند قصور مخلص
چیست و از دست دیگری چه میتواند شد اگر با مرور تنخواهداران تقدیم مداخل محال مقرر
شده میرسید زرها بخوبی میرسید و چرا نوبت فریاد نوشتن انتها باین
درجه میکشید انچه مرقوم میشود تا حال [illegible] ماهه دیگر بمردم توپخانه رسیده باشد مفصل بخدمت
برنگارد [illegible] زر دیگر از محالات بوصول رسیده و میرسد همین تنخواهداران می گیرند
بتصرف [illegible] دیگر مملکت یک حبه بخرج در اید تا حال [illegible] ماهه از سابق و حال بمردم
توپخانه رسیده گشت و دیگر انچه از محال مسطوره الحال خواهد شد خواهند رسید و اگر مرضی
باشد که در عرضه [illegible] صورت مبلغی دیگر با [illegible] رسانیده شود اما کارد و که پانزده لک [illegible] روپیه
تعرض [illegible] کار [illegible] ارسال [illegible] نماید لیکن در این صورت خسارت شود [illegible] البته
عاید خواهد شد و معتمد الدوله [illegible] مبالغه و ابرام در مقدمه مرقوم گردیده
از رسانیدن زر تنخواه توپخانه مقدم بر تنخواهداران دیگر باشد مفصل اعلام شود
که از دیگران دست کشیده انچه از محالات باید بمردم توپخانه برسانند و حصول رضامندی
اعتنا نماید در مقدمه جدا کرده و اول محالات حقه در تنخواه توپخانه بموجب ارشاد
نواب [illegible] مشفق وزیر الممالک [illegible] مرقوم بود که در این صورت تخلل در بند و بست این
مخلص منظور [illegible] کرم فرمایان بفضل الهی از طرف حضور انور مشفق کرم فرما
اولا مر و مالک [illegible] مخلص [illegible] صورت [illegible] مرضی [illegible] خواطر
ان مشفق را مقدم بر جمیع امور [illegible] از این صورت تخلل بند و بست [illegible] ان مشفق [illegible]
دیگر [illegible] اند در مقدمه هر چه اقتضای [illegible] کرام [illegible] باشد [illegible] و اصلح [illegible]

برای فرستادن مهدی قلیخان که ایلچی بنده مخلص که مد ظله العالی رخصت نموده بود از جهت [illegible]
رفتند الرجال الاسیر [illegible] رخصت باید فرمود چون رای ایشان را هم بخدمت رفته‌اند و احوال
مفصل که از آن [illegible] خواهند نمود و صورت دریافت که باید فرستاد و ناچار [illegible] که به موجب آن
پرها رسانیده شود و در مقدمه سعید [illegible] خان مکرر بخدمت دلگو [illegible] نموده اگرچه [illegible]
اشفاق و [illegible] چنانچه باید درین مقدمه مکرر مرقوم فرموده بودند لکن چون در آن توقف از طرف [illegible]
فی الجمله التجا معلوم شد مخلص از آنجا دانسته خود تصور نمود که شاید حالا این سرراه باشند [illegible]
را اهمال گذاشت حال زیاده از سابق [illegible] و سرکشی بعضی [illegible] گرفته‌اند تا حال [illegible]
هشتاد هزار روپیه [illegible] زیاده تا آخر سوال [illegible] خزانه و جمع باقیه و حال آنکه [illegible]
اند [illegible] را روانه خدمت کرده [illegible] سواران خود فرستاده [illegible] تا مطبوع
بهمان [illegible] که [illegible] همه بر باشند و در هر مقدمه [illegible] کجروی دارند که [illegible]
اگر [illegible] بخواهد که یکقدم برخاسته [illegible] حرکت کند جواب های سخت و درشت بر زبان می‌آرند [illegible]
خدا اند [illegible] شده [illegible] طلب فرمایند و اینهم دم [illegible] اباد در [illegible] رسیده
اند [illegible] منفعه انجا شوند درین باب توجه مشفقانه ضرور [illegible] معلوم خاطر [illegible]
کرم فرمایان که زمینداران پرگنه [illegible] متعلقه [illegible] محمد [illegible] فرار نموده [illegible] در پای [illegible]
در تعلقه [illegible] وغیره سکونت نموده مرصد [illegible] میشود [illegible] زمینداران
پرگنه [illegible] از راه [illegible] کرده بهمان طرف رفته‌اند و هر کس [illegible] جمع [illegible]
همان طرف [illegible] رفته [illegible] شنیدند چون [illegible] نواب صاحب مشفق [illegible]
نواب وزیر الممالک بهادر [illegible] زمینداران [illegible] چنانچه باید [illegible] اند
حالا که [illegible] اتفاق [illegible] بحضور نواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر [illegible]
رسانیده [illegible] تمام [illegible] زمینداران
کنار دریا [illegible] باید فرستاد [illegible] خواهند
روز [illegible] کرده باید [illegible] زمینداران [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] باشند
نواب صاحب مشفق کرم فرمای من

[illegible]

انهم قرار معلوم مخلص گردیده که عزیمت کلانه بطرف الله آباد مصمم است و هرکاره‌ها برای دریافت احوال راه
گذر گماشته اند تحقیق راه نمایند مخلص منتظر و متوقع بود که در صورت عزیمت الله آباد از همین 131
شاه راه عبور شما بعمل خواهد آمد و مخلص بحصول سرور مواصلت ها مکرر کامیاب شادمانی خواهد گردید
... ازین معنی فی الجمله تردد خاطر راه دیده لهذا مستصوب میگردد که اگر نهضت رایات جانب الله آباد
از همین راه محالات شاه راه اتفاق شود موجب کمال شفقت و کمال مخلص پروری خواهد بود و در صورتیکه
مصلحت وقت چنین باشد که از راه دیگر عبور خواهند فرمود مخلص ایما کرده که در راه رسیده بدولت
دیدار فیض آثار انوار ذخیره اندوز کام انبساط گردد بگذارش رای عزیز القدر اندراج یافت
معلوم شد که آن مشفق کرم فرما در مقدمه تنخواه داران ایما فرموده اند که تنخواه مرزا اشرف خان بهادر
و حسام توپخانه مقدم بر جمیع تنخواه داران دانسته تمام و کمال باید داد و باقی همه تنخواه داران موافق رسد
داماب به حد السویه باید شود این معنی معلوم مخلص گردیده همه وجوه تابع مرضی است اگر تنخواه
داران پیشتر ازین برواتجات تنخواه بر محالات حواله گرفته برده اند و زر تنخواه از محالات بطور وصول
نموده میگیرند فعلا تنخواه انها از محالات موقوف نموده شود و زرها داخل خزانه کرده بجمیع تنخواه
داران موافق رسد میتوانند رسید مخلص تنخواه انها را اگر مرضی باشد از محالات موقوف میتواند نمود
لیکن بالفعل از موقوف شدن تنخواه مذکور شغل شورش تنخواه داران یکمرتبه شدت تمام بلند خواهد شد
و معامله برپا خواهند نمود لکن همین مرضی باشد انقدر باید که آن مشفق کرم فرما از همه تنخواه داران سلا
... و طلب فرموده استمالت کرده خواهند داد که این همه شورش بیجا از برای جهت زرها از محالات
بتحصیل رسیده داخل خزانه خواهد شد و همه ها موافق تنخواه خود ها علی السویه زر از خزانه خواهند یافت
ملفقه آن مشفق کرم فرما تعین است که همه ها معقول شده آفتاب این معنی خواهند نمود بدون اجازت کلانه
تا حال تنخواه انها از محالات موقوف کرده نشده رقعه جواب مشفق مرقوم گردید که بموجب این
بعمل آورده ... رای عزیز القدر مبرهن گردید که آن مشفق مهربان فرموده اند که اگر مخلص از تقیبانه
گورنملیان بهادر ناراضی است ظلم تنخواه غرض البته با اخر و العهد بیانی مرضی رسانده و ... تنخواه
... الیه بخدمت میرسانند باشد عوض خان ... مردم ... از سرکار ... رسید
مشفق کرم فرما ... ناراضی بودن مخلص از هر کسی که باشد بواسطه اطاعت کار سرکار است والا حصول مطلب

درمیان نداد و در ... خواه منظور لغایت ماه ذیقعده بنام علام حسین روانه نوشته‌ها بنده بسلسله چیزی بوصول
رسیده و قدری که تا قیمت انهم زر و میرسد بوکیل خانه لوز تقید شود که نزاور و طلبنجواه از دفتر درست
نموده آنچه وصول یافته باشد حاضری وصول نموده شد ازین لیا بنده برد اینده تفصیل سمت جانب سید
بنجد میان ازین خواهند رسانید مرقوم نبود و تنها مقبوض مشار الیه زر و زر متعینه نشد در شهر قیمه
برای تعید ... محالات و گرد آوری ما نواجب سرکار بسیار بسیار ضرور ضرور باشد جلد تر دریچ ...
شفقت بعمل آید کرم فرمایمن برای فرستادن حلیم جانب میر محمد اقبال صاحب و بزرگ ترحمه کرام
تصدیق داده چون بسیار ضرورت توجه مشفقانه منظور فرموده رخصت باید نمود که احوال مجلس دربد
تشخیص منجر و تجویز او و به نموده بدار که باید بعمل آرند انصیغه موجب شفقت کمال ... سنداد
مشفق کرم فرمایمن امروز رشته حضور بنام ... سند اروده ... فرموده که حسب سکه دار الخلافت ذر بخواه فرماید
نجف خان بهادر رسیده باید باشد چنانچه شود حضور برای مطالعه شریف بلا غلط است مفصل در باب قیمت
خواهد شد چون از سکه دار الخلافت و سکه گور التفاوت کلی است و زر حطیر ... صرف سکه دار الخلافت
جب نواب صا
میشود در سباب ... جلیع اینها گرو ... بعمل آرد و زیاده مهمت وشود ... بالاه
مشفق مهربان کرم فرمایمن مسلسله شرح شوق از روی مواجلت لازم البعث از حوصله شمار و قیاس
بشری افزون است لهذا ... ارشش مقدمات ضروری منصب بعبرا و فات منجملات که اسم میلرد
صحیفه شریفه بمقتضای عطوفت و اشفاق ... در جواب رقیمه بنام ... مرقوم خامه الطاف شد
مصدرت شقه سوار وصول نموده سرمایه سرور و انشراح خاطر منتظر و مشتاق گردید برای رفاقت بودید
خیریت و فراغ و خوشی مزاج احبا ذات میمنت صفات که روز و شب پرده تا دیده بحر و بند
فرحبخش راه انتظار بود فروغ اندوز کامرانی شد از توجهات ... اشفاق باطنی انتها شد
کاغذ مداخل و مخارج و غیره که امضا بیت رسید معنی کاغذ مذکور بیا بحضور نور رابد
ارسال باید نمود که کار پردازان سرکار دولت الملک بتغییر و تطهیر احوالات مطلع شده آنچه باید بعمل آرند
عنقریب که دایره لشکر نواب صاحب وزیر الممالک ... در لکهنو میرسد امیر الدوله جرنیل بارلو
بهادر و مشفق کرم فرمایم همراه لشکر ... میرسند اراده گرامی آنست که چند روز در لکهنو بوده
رونق افزای ... شوند بعد تشریف آوردن اینجا جمیع مقدمات ضروری منقح کرده
خواهند شد

خواهد شد مخلص بیریا بدریافت این مژده لفظ سرور و ابتهاج کرد که زیاده بران متصور نباشد
چون از مدت مشتاق دیدار فایض الانوار بود و هم انفصال مقدمات ضروری سرمایه بیزار گونه
دلفراغی ها میبود امید شد خدا افضال شاید که زود تر عزیمت شاه مدینه بطرف مصمم گرده و نیز مهمات
مقدمه کرام سر زمین جبله سرمایه جسارت و بصارت از سر گرفته مخلص پیش از این یک سال
با کاغذ مذکور مکرر ز ابلاغ خدمت گرامی نموده بمطالعه در آمده باشد و بموجب نگارش گرامی
قریب پانزده روز است که نقل کاغذ مذکور برای ملاحظه ارکان حضور انور قدسی بیش
دلیل دریای معنی فرستاده لیکن چون احوال مزاج کارپردازان حضور انور زندات بابرکات
پوشیده نیست هرگز قیاس نمیخواهد که صورت کاغذ و مقدمه تنخواه داران از انسداد رسیده شده بر سید
اینقدر مشغول شد که احوال قلت محاصل و کثرت تنخواه داران بعرض مقدس معلی خواهد رسید
منقح فرمودن اینقدر است که بدون انفصال آن سخت شورش های جانفرسا شبانه روزی
ضروری کارات همانی توجهات شریف تعلق دارد و از شدت تقاضای تنخواه داران بشاعه
اینقدر فرصت دست نمیدهد که بدلجمعی و طمانیت نگارد بکر حرف سعی نموده البته تا امروز بوعده
رسیدن کاغذ این همه مردم را دلداری و دلداری نموده نگاهداشته و لقدر مقدور خبرگیری
اخراجات هم بعمل آورده چون فرستاده کاغذ سابق بصورتهای دیگر مهمل ماند و در رسیدن جواب
کاغذهای حال هم تاحال توجهی که باید مرعی نگردیده اینها سخت مضطرب و سراسیمه گردیده
و فغان تمالک از دست داده چه شورشها که در پیش نیاورده اند زیاده بدین مهجور
صبر و قرار نداده اند ازین که کرم فرما از راه توجهات در باره مخلص بیریا مکرر قلمی فرموده اند
که پاس حرمت و نیکنامی و سرسبزی سخن مخلص پاس حرمت و نیکنامی و سرسبزی سخن خود تصور
مینماید که هیچ جهت شائبه جدائی در میان نیست و مخلص تقویت و استظهار بهمان الفاظ شفقت و
الطاف ذات بابرکات در جمیع امور و جامع معاون خود دانسته طمانیت کلی دا
شو بدلجمعی در سرانجام کارها لوازم جد و جهد بجا می آرد حال آنکه از مقدمه شورش و شعله زبانی های
این مردم هر چند بحدیث دلو بد لو مینماید و کاغذ ها بخدمت فرستاده در خورست انفصال داده در
مروه های دیگر معطل گذاشته هرگز توجهی که مقتضای شفقت و الطاف باشد مرعی نمیشود باید که تقید تمام بوا

و بی تبقیه با این همه شفقت و توجهات که بیحاج از احاطه وهم و قیاس است و طبعیت حیرت و استعجاب دارد
دارد و از آنجا که تدبیرات عمده ها خالی از حکمت نیست شاید درین توقف هم هزار گونه حکمت باشد که خالی
و بلا مضرت خواهد بود لیکن مخلص درین تغافل و سختی در وریطه کشمکش و تقاضای جمعیت مبتلا است و این ها
درین محل الکتاب نامهای طول و عرض متواتر بحضور انور میتوانست و هم بخدمت اشرف نگاشت و ...
مینماید مخلص جز ضعیف از امروز بهر جا و بهر کار بی نامور رو دیده و هیچ مقدمه به حصول آرام
نرسانیده و بدنامی کشید اکنون که از منفتح نشدن مقدمه تنخواه ایران هم بحضور انور اقدس
مورد بدنامی و اعتراض میگردد و این همه خلوص عقیدت و بندگی تا که در سمیدت الاخر بهر بنیاد
بر باد میرود و هم مزاج گرامی ملول و ملول و آزرده میشود و سخن مقام فریاد و التماس است و غیر از ذات
گرامی که دام کس دیگر بدرد دل میتواند رسید برای خدا زود متوجه شده کاغذ ایلان منفتح گردد
و قدر مداخل آنجا تنخواه ایرانی که بخاطر بلند رسد بتصحیح گرامی قرین فرموده مخلص را اطلاع مفصل
باید داد که این مقدمه بالا درست گردد بعد از چند روز دیگر درین محل مبلغ زر جمع فصل ربیع و خریف
رسیده هر یکی را برای خود کشمکش ها خواهد داد و همه کارها ضایع و ابتر خواهد گردید مباحثه مکرر تصدیع
افزای سامع میگردد و این اصرار و ابرام که از راه مجبوری است مزاج منغص نگردد و در رقم بدیع
کلک اشفاق از دیده که نظر بر کفایت سرکار والا بعون القدیر رای انور رام شده است ایما
گرامی شده که صحرا ران در دفتر دیوانی موقوف نموده خواهد شد صاف هر دو سمت فیض
امانت خاصه امورات جمله تعلق با این احقر دارد و اخراجات باید بعمل آوردن موجب
نقصان مال سرکار والا است مشفق بسیار گرامی فرمایند مخلص بمجرد مطالعه این عبارت و حشت افزا
الفقد در گرداب حیرت و استعجاب در رفته لیکن بعث بجز بر گرد از گریبان تحیر و استعجاب
بر نیامد و هیچ ره بجائی نبرد و این صورت از چه راه و بچه تدبیر مرقوم خامه اشفاق شده آیا از
طرف مخلص قصوری در پاس رضا و مداخلت آنیزد دم بعمل آمده یا صورتی دیگر بمزاج گرامی تا نقش
یافته ما نه اینمعنی است احقر با عمال جزر سی و کار پردازی و تحقیق و تصحیح آنیزد دم ارز
مقدمات کاغذی که مشکلترین کارها است دجمعی تمام داشت و تا حال معد است که جمیع سرکار
حوالت و سوکار آنرا بابت بر کات دارد و الفضل محاسبه کاغذ هم اندر کار گرامی بعمل خواهد آمد
حالا لم جیس

137

حالا که جنس مرقوم مشخص و جابجا نقد و تر و دست بسیار است در صورتیکه متصدیان حضور انور هم کاغذ باید فیما بین با رقم
دفتر مقابله نماشد و شاید میشود موجب تصدیق مقالات همدیگر گردد کاغذ بچه صورت قابل اعتماد خواهد بود
در این صورت چه ضرور است که دفتر حضور موقوف شود با نقد رفع کدام کار عمده می‌تواند شد
جز رد اسناد متصدیان میشود

نواب القاب جنت مکان مغفرت نشان کرم فرمای مخلصان سلامت نعمت نمایند

مواجهت موفور المیمنت زیاده از آنست که به پیرایه تحریر تواند شد لاجرم از آن وادی باید گذشته در کنده
با فضیر شفقت تصمیم نموده لیکن شفقت نامه الطاف طراز که بر حرکتی رانیچه فاتحه را گویه کرم نخستین قبض با
در حسب و اشتیاق داشته در جواب رقیمه ... وصول بهجت و انبساط نموده مسرور و شادکام گردانید و تسبیها
ارزو و بسیار التطلع تجلیات صبح نور آینه جمال عطوفت و اشتیاق مطلع انوار خیر بر خورشید کام برای
خدمت ظهور است همه توجه و کار فرمای برجات ... استعمال معاجز معاصی که خود از قابلیت هیچ کار بر وجد
نمیدانند از مقتضیات کرم گستری و قدر دانی های ذات بابرکات گردیده اولی ... با انهمه عطوفت
گستر و درات ... هوا خواهان چنانچه دل حق شناس بلدل آرزو دارد بمعاجم رفقات حالت و کام رانی
رساینده منت نهاده و اراده در بنولا معلوم بدوستدار شده که مزاج از امر فی الجمله تعارضه هوای کسل طبیعت
دارد و از جهت استعمال منضج و مسهلات متواتر بعمل آمده و نیز طبیعت متوجه اعتدال گردید
از دریافت این همه قلق و تردد خاطر عاید حال حق دوستدار به پرپایت رسیده قطعه وجه قرار و آرام
نماند دو مجانب شافی بر حق و حکیم مطلق روز و شب دست به دعای صحت و اعتدال مزاج و تاج
و از توجهات و اعتماد ... است که دفعتر بشر رقیم خیر بهجت اثر صحت مزاج طمانیت خاطر
مضطرب افزوده در بنولا بعد دمجمعی کارهای محالات ... شفقت بفتح نور رسیده در گرداوری
مالواجب سرکار بدین که باید در پیش ... نموده و بفضل الهی زر با موافق اقساط حصول شده تنخواه داران
دوستدار تکالیف را ... عزیز القدر ... بیش بیگ فضیر ... مرقوم ... بتنخواه
... ماهیه بهادر ... باید رسانید ... موجب ... شده کارهای ...
... ماهیه بهادر ... مقدم بر جمیع امورات ... موجب رسید دیگر
تنخواه داران زر تنخواه ... پرگنه ... تنخواه کرده و نه ... بالقسط
معلق نمیشود ... ده هزار روپیه نقد و تنخواه ... دولت و شأن

مهدی قلیخان بهادر مبلغ یک لک روپیه نقد در وجه تنخواه سرکار نواب نجف خان بهادر به جاگیر [illegible] رسانیده
شده و دیگر نیز هم و [illegible] است که درین چند روز چهل و پنجاه هزار روپیه دیگر در وجه تنخواه نواب موصوف
بخشی الممالک رسانیده چون محالات تنخواهداران دیگر مقرر شده بعد تحصیل آنجا به تنخواهداران مسطور خواهد
رسید ناچار اگر در رسانیدن زر تنخواه نواب موصوف چند روز پس و پیش هم بشود بمقتضای اتفاق
باشد مسموع و منظور نخواهد شد در نولا بموجب حکم کرامی مبلغ [illegible] هزار روپیه سود ماه
را [illegible] روپیه مبلغ چهار صد روپیه بابت سود میشود از آن گمان شده که بابت سود [illegible] کرده
در وجه تنخواه احتساب تو شخانه سرکار بمیر مهدی قلیخان داده شده راجی اطلاع مرقوم شمار کرده
تا فی الحال راجی چاره نشود و معاینت نشود
نواب صاحب و مشفق مهربان
کرم فرمای من در مقدمه تنخواهداران چکله که از محصول آن تمام دارند مخلص از روز اول در حد
کار ایشان قدر مبالغه و ابرام از ارشاد بعهده و هم بموجب مرضی مشفق بحضور انور نیز رجوع شده
تا امور صورت منقح شد و همان چکله که روز اول بود روز بروز در تزلزل است مشفق مهربان
متفقاً باشند که چنانچه اول فیصل [illegible] زر تنخواهداران بعالیجاه [illegible] بنده اند در فیصل مع هم همه الصور
و انفصال این مقدمه نیاورده و اشتهار کرده که هرچه وفا کنید باید داشت و طبیعت این معامله را از
بام نباید افکند و قبیح که سال تمام خواهد شد هرچه از مردم باقی خواهد ماند جواب و سوال آن بنده
مشفق مهربان است با مخلص مواخذه نیست بالفعال این بار گران برچه کس برداشته و این را از سر شد
رملا کرده صورت حیله باشد تا ماه دیگر باید برد مشفق قدرشناس فی الواقع این همه مقدمات آنچه
باید در فهم میکرده در شکل آن تحکیم از ارباب رونق کار تنخواهداران را از خانه خود نداده است
هرچه در محالات پیدا خواهد شد خواهند گرفت لیکن چون صورت تفرقه هر یکی از ابتدا در پیش است
بر روز روز نوشتن ایشان در تزلزل است که ایشان هم چون برای خود سعوری دارند احوالات اینجا را دیده
و دریافته و همه معامله را برده اند و میگویند که امروز بجای صاف منقح کرده بگویند درین فیصل بیع خود
زر بجا خواهند داد و چنانچه زر کار داد منظور باشد صاف کرده باید گفت و الا درین لیت و لعل
که سال تمام [illegible] خود زر تنخواه بیباقی نگردد و در بابت جواب صاف بدهند که درینجا همین قدر جا داده بود
دیگر از بابت سرانجام همین قدر حالت با مردم بجه درجه میرسد و در بابت برایی طلب تنخواه جوه گماشته
زر [illegible]

138

سررشتگی خواهیم زد مخلص هر چند خواست که این راز پرده باشد و بر ملا نشود و لیکن چون برنادان
نگاه خود و شمارت آنها منتظر میدارند و میگویند تا زمانیکه از حضور تنخواه نشده قرار داده‌ایم بسند
که تا آخر سال تمام و کمال خواهند رسانید یا اینکه اینجا حال رسانیده کنند و حصول مدد خود نوشته بدهند
که همین که رامی رسیده در خورشت های قبل تنخواه خود نموده‌اند و اگر از اینجا خواهان شود و حضور انور را
رقیمه تقاضای زر نموده گرفته اند یا قبیله از حضور تنها کی بعمل نخواهد آمد از در دروازه بر نخواهیم خاست
و حضور تنها با ملایم و بیش خواهیم آورد مخلص در جواب آن هر چند توجهات فهمانیده هر گز گوش نمی دارند
و بر شورش تقاضای مطالبات احقر از سوال و جواب آنها بجان آمده این بارگران تنخواه داران را
که کارپردازان حضور انور متحمل نشده از سر خود برداشته نکردن آن سنوح مهربان کنند اند نشسته اند
و اینهمه ناتوانیها بهیچ صورت منقطع نکرده برو شش انقطاع بعاضی هیچ منهند بقول شخصی که
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند حوصله بلند و مزاج
مستقیم رامی فی الحقیقت که زیاده از این کارهای عمده بر سر بگیرد مخلص استعداد آن ندارد
که اینهمه بارگران بر سر خود برداشته با این مردم سوال و جواب نموده متصل و متصل نتواند کرد اینک
از یکطرف شورش تقاضای آنها روبرو و ز جا نگاه است و از طرف دیگر رامی عزیز القدر انتدام
شدت تقاضا دارند که پنجاه هزار روپیه میرزا نجف خان بهادر و پنجاه یک لک روپیه میشود در وجه تنخواه
احسام توپخانه بقدر پنجاه هزار روپیه در وجه تنخواه رسالهٔ نواب مدارالمهام بهادر و رواجه سوم ناهمه
بهادر و دیگر عزیزان همین امروز سرانجام باید رسانید و الا انقطاع آنها از تقاضای دیگر تنخواه
داران کشت تمام خواهد شد و در صورت تعویق مزاج رامی انحق مهربان منغص و بیدماغ خواهد گردید
مخلص در طرفه عذاب تقاضای هر طرف گرفتار می دارد که نمیتواند نوشت خود تصور باید فرمود
اینها از محالات بموجب قسط توصول نمیرسد دو لک روپیه نقد که امروز بموجب گفته بدو همه سطور
میرزا نجف خان بهادر و بهادر و مرقوم توپخانه و غیره سر انجام داده شود چگونه بسر انجام میتواند یا
نقد و درهم ساز رسید از این بلکه بیست هزار روپیه که هزار چند که دستگاه آن نبود از بیعانه گرفته
در وجه تنخواه احسام بهمه جهد لعلیحان دهانیده شده سابق مرقوم خامه شد اکنون دیگر ایام ماه محرم در
نقدرانه از محالات که از جانب تو مردم باقیمانده اند البته خواهند رسانید مخلص سر نامه خود را

برفاقت کرامی نامه مشعر کرداینده خیال آن دارند که اگر وقتی اتفاق شود در مقدمات مهمات باشد شود پیش جانها و
دشمن نسبی زنفش ویشرکت حال بوده لوازم تردد و جانفشانیها بجا خواهد آورد و مراتب سابقه خوش شود جلالت
نه برای آنست که دخل مقدمات خود سازد فقط رفعا جنیهای جمعی از جاهلان سخن نافهم کرد اینده بپیام خاص
و سلام باید شد چون مخلص میرزا باین مقدمات کاهی خوکیر نشده و حرمت خود سلامت نیز از حلق و مال است اند
مگر موجب تفضیح کردیده و حالا که باز مضد لعه میکرد و مناسب توجهات و اشفاق است که بمعتمدی دیگر اعتماد
نمود که مخلص را از محالات بموجب اقساط بوصول رسانیده حواله او نمیعه باشد و او تفصیل اصلا دانسته
بجوانداران برساند هو هیچ نرفته است فصل بیع بیارث برکسی که مامور خواهد شد بجواید رسوالجواب
اهمر دم عهد برائی خواهد نمود مخلص بر بار رسائی خود معزز و معذور است للّه
لوالقاصب وشفق
مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت نیشوق مافوق الاحصار است مدفا فنیر وطواهر مطول که کنجایش پذیر
بمی نماند شد لهذا با بار از مدعا تصریح میکرد و تعداد نفری با نصد سوار که برای نوکاه داشت
نمودن مقرر از خدمت کرامی کرده بموجب ایمای سامی شرح سر اسری در باب سواران وجمعدار
وقسمیکه مقرر کرده است هر قدر که مناسب حال هر یکی میدانند صورت سرا سری معهوده مدنظر داشته
در تعریف کم و زیاده نموده دستخط میکنند و تکاه میدارد لیکن در این قدر قلیل سواران که با نصد سوار
اند اکثر منعقه محالات هم باید نمود از این صورت قلیل و کثیر که با نصد سوار باشد بهیئت مجموعه
متفرق میکرد و لهذا اینجا می خود تدبیری اندیشیده مقرر کرده که اگر در همان سرا سری دیدنامه
سواران که از خدمت کرامی مقرر شده آمده در دستخط نمودن در باب سواران علیحده یکجا
کفایت نموده اینچه از سرا سری سطور کفایت بر آید موافق جهات وینجاه سوار دیگر از شرح برد
تعیناتی محالات که همانها علاقه بوده باشند زیاده از با نصد سوار از سطور نوکاه داشته منعقه
محالات کرده مدد در شرح سرا سری در باب که برای با نصد سوار از خدمت کرامی مقرر شده کم و زیاد
نمی شود ولیکن تعداد نفری زیاده میکرد و موجب نقصان سرکار است و کارها بخوبی سر انجام نمی یابد و
لیکن این صورت را بدون اجازت کرامی بعمل نیاورده اگر مرضی باشد بقسمیکه ایما کرده
بعمل آید فقط
نوالقاصب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت اگر از شوق ملاقات
دولت مواصلت که فوق المنت مفصل نگارد حمل بر ایستم دعا دست تر سران روزگار خواهد نمود مقصد با
مجرد

محبت در این ایام مسافرت که در این جاها از دست بی طاقتی شب و روز در کار ساز حقیقی بر روی طاقت جلوه
برواز بر روی شمع کرده اند از روز یکه از مهربان متوجه مرحمت فیض لبالب شدند و این عاجز بی
بیحصول جز لت رخصت هزاران ول کوفتها از طبعت از لب بار بر کرده بحو بلی امد
چها دلالت خاطر بسر مایه بیکسه دلیها شد از انجا که رسیدن انجا و سرانجام کارها مامور
بهر حالت که باشد از جمله ضروریات بود ولا جار از اله ابال روانه شده بخیمه گاه که ما بین کرا او
دارا بار بود رسیده و به شیت کارهای ضروری کرد او رسی مالواجب بیشتر کار و الد و انفصال
معاملات که در بنکاله بود مصروف جد و جهد گردیده اگر قابل اقتصاد نماند صورت تشخیص برگذار
دار رسی و انهدین و غیره محالات اطراف قسمیکه بعمل امده از فرد تفصیل مفصل مکتوب
ضمیر منیر را مے خواند گردید تا حال و رسانی جو بے متصل ستهکام دایره دار منظر معاودت
کرامی بود در بنوازنوید تشریف او رسیا باله انا و له تعین از روی خاطر بود سامعه افروز
مخلص سرا پا احسان گردیده سرمایه کمال فرخوشی وشادی گردید الحمد الله و المنت به خداوند دل
میخواست بفرخندگی و فیروزی مراجعت دست داد اکثر امور ضروری بی ضرورت استفسار
است و ما باستفسار در بناید و د مجمع قرار واقعی دست نداد و رفع شایبه طرفین نکرده جلونه
سرانجام ان حرات میتواند نمود در بنصورت بقسمیکه منظور خاطر همه دان ان کرم فرما باشد مخلص حاضر است
بموجبی که اجازت شود بعمل ارد یک روپیه بابت تنخواه مرزا نجف خان بها الدنتمام کمال رسید
شده و بدیگر تنخواه اداران هم زر بسیار رسیده است دیده شد از نوشته بلابی عزیز القدر اسد زمام
شیئت مفصل مبرهن خواهد شد احتیاج تکرار نیست   نوالصاحب
کنون مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت تمنای نعمت مواصلت مع فور المسرت زیاده از ان که در اره
تحریر تواند شد لاجرم ازین باید اکر ان در گذشته بلکه وضمیر منیر تشفق ضمیر معروض لید متواتر قایم
الاتحاد ابلاغ خدمت کرده مرقوم رای میمنت اقتضای کرام شده باشد مخلص که از مقام دیدنه
بار ار و حصول نعمت مواصلت لازم التبهجت بالله ابالا رفته برای اینجا بود اکنون مدت مدید بے اطلاعی
و بیجلوه کی باکر دنهای یاران و اقو طلب برخوردکواران نموده و هزاران سنگ حجار برسینه لدا
خون جگر خورده بود و کارها متعلقه باز کرده بی صحبت هر روز ضایع میشد نظر برانکه مخدمت

رفته در دل خود اصلا مفصلات ناظر بدر آورده اگر تدارک قرار واقعی که بعد خوشی حسن اینجا نیز

رونق کارها باشد از آن مهربان بعمل آید بهتر و الا از بهانجات استغنا می انگار نمود و پای خود را ازین مجمله

بیرون آرد و مجبور بر جمیع کارهای سرکار نگرد و چنانچه قدری از مقدمات معروف نواب علی اکبر خان

مواد بیشتر و بجواب سوال کرده بود از زور انداز بهای مردم واقعه طلب بکار پرداز کرد و در لباس

تا ستم کار و شمشیر مینمایند و این همه عبث حکایت ها مرا ایستچه انتهات مزاج گرامی را اشتباه بار خود بر

و متنفر یافت و هیچ منقح نشد بین در آن وقت عرض مت گرامی لطف فرمن ایا بر و پیش بود فلت

دقت فرست بکا بر اینجمیع اصلاح نه دانسته برکاه ان کرم فرمای مدالطاف الراهی خود مخلص

منصور انکه اگر معاودت شد در اله آباد موقوف باشد کارهای آنجا روز بروز بر هم و ضایع بر خواهد

ناچار در بنجا رسیده بهمان صحبت و بهمان صورت خوش با بکارها مشغول گردانیده مخفی که باید در خور

سرانجامی با ظهور آورده و میدارد و صورت اینست که از ابتدا رسم روبه اخیر تفصیلی از ارباب دنیا

اثر وا کرده بکثرت قناعت افادت گذار می داشت الحمد لله که از آن مهربان مخفی و پوشیده نیست

محض لطف و الطاف ایشان مدام عطوفت کشیده و از برکات سعادت حضرت پیر و مرشد حقیقی باز دل

آنکه با امور قدیم و هر روز و همیشه در هر حرکت بلدام لطف و عطوفت مرقوم قلم الطاف قسم شد

که در اختیار اختیار اینها جست و حرمت و ابرو با واحد هر چه بهتر داند در هر مقدمه نحو و اختیار

بعمل آرد چنانچه مخلص تا وقتی که فی الجمله اعتماد خود بالنفس خاطر گرامی مید انست و پیر آنجا کارها

فیصل لوازم جد و جهد بظهور رسانید از خود با ظهار و آوردن اصلاح نمیدانند بر تمام عالم

ظاهر است مردمان شعبده پرداز از بهم لوحات گرامی را بر احوال اخیر بتوانستند و به وشبعات

نولیع و انداز های و تهمدات لغو و باطل که موجب استخفاف باشد الغرض شروع نمودند که مزاج

گرامی سخت منغص و مهیز باشد و این همه اعتمادی که از طرف مخلص در طبیعت شریف جا داشت

مطلق بدر یافت از وقوع این صورتها سخت ملالت و انقباض طبیعت دارد و نمیخواهد که با پنج اعتمادی

دست انداز کارها شود در بر صورت برای کار سرکار و الا اصلاح و مناسب همین است که اگر از

دست مخلص تمشیت کارهای آنجا منظور خاطر گرامی باشد مخلص را در جمیع امور مختار مطلق باید و دیگر

تابع مرضی بوضع نموده هر چه بهتر داند بعمل آرد و مختار خوشی آید و صلاح و مشوره دیگران نباشد

و زیاده صورت

درین صورت که خدا نخواسته کدام سوء تدبیری بالوی مخالف نیت از مخلص دریافت شوده واقعه باشد مخلص
بجواب حضرت فی الاعتصام مخلص اگر درخاطر گرامی نمانده و این حرکات لغو یاران از روی صلاح و منظور باشد
که همین صورتها بارسای مخلص با ثبات رسانیده استخفاف باید نمود و درین پرده علاقه انکار موقوف باید کرد
خدا شاهد است که مخلص هرگز باین حالت که است فی الجمله انکارها نیست و هرگز نخواهد بود کارها
سرکار والا درین محال برای چه ضایع باید کرد و رفع شر مخبرگیری بهر کسی که اصلح باشد حواله باید فرمود
که مخلص باین کنندگی طبیعت صحبت هرگز دلنهاد نیست و متابعت این نوع تا لغایه عمر هرگز از
دست مخلص نخواهد آمد و در صورت توقف هر روز کارها ضایع و کینه هر میشود و موجب نقصان سرکار است
ضرور دانسته اطلاع نموده   از راه شفقت آنچه در مقدمه کارپردازان نجیب گری
و دلایل نصیحه مرقوم خامه رافت گردیده که اشفق کرم فرما در همه حال شریک جرمت و بیگانه و دلجوئی و مرابع
مرضی این دیار مشید بنیاد و در هر بستی اختیار کنند و نظر بر همین قسم بستها در حضور انور عرض نموده در نگاه داشتن
مخلص از زیارات سعادت صرف توجهات مشفقانه بعمل آورده و سعی در جمیع امورات انتظامی سرکار مطلق
است پرداخته و پرداخته مخلص برای استحکام لوازم دوستی و سخن پروری ها منظور مراتب گرامیست اگر
مهمات اعتماد و نجیب دانسته چرا دفتر دیوانی موقوف میفرمودند و درصورتیکه مخلص از دخیل بودن عمله
نجیب گری نصیحتها راضی باشد بخبث اطلاع و هر که اظهار اطلاب فرمایند مخلص بر کارها از طرف خود
مردم دیگر نگاه دارد کلا از اشفق با مخلص ظاهرداری نیست هر چه هست از ضمیم باطن است این همه مراتب
بموجبی که املا شده لفظ بلفظ معلوم خاطر مخلص گردید و این همه توجهات که از مکارم شفقت و الطاف
و مهر و محبت باطنیه اشفق کرم فرما کرم بخش بظهور نموده در حقیقت بزرگان عهد پرور رفیقه از دل مصروف
استحکام روابط دوستیها مبذول نماده اند در هر مقدمه باین عطوفت گستری و اشفقن پروری منظور خاطر شد
مخلص با یک از کمال شفقت و الطاف گرامی چشمه است بی ضمیم و توقعات عمده و عظیم مرکوز
خاطر دارد با نقدیر کارها بی تعلل که این همه توجهات مرجع گوی جای تعجب واستغراب نیست اصل این است که بالفعل والا
اشفق صاحب باهیچ یکی از مردم برای تلف نیست و خودغرض منغص نیست مگر اینکه هرگاه سررشته با بعد از ای
داشته باشد در کارهای سرکار حرکات مغو سری و بی فرمانی بعمل آورده باشد میباید بد عمل و اخفا
کارها شوند ذریعه تسلط از چشم خاص و عام بر خیر دادم و ما مورند مقابلات و جسم از و باشند کدام

تسلط کارها باقی باشد انصاف بهتر از بی تسلطی و انتظام کارهای سرکار والا انسب و قباحت دارد و قبح تسلط

و مزاج اقدس هم از ابتدا این در اقسام کارها و مناظره بوالهوس پذیر نشده هر که فرمان نبرد صحبت او و داعی دل است

لهذا حرفی چند از درد دل مرقوم خامه عجز و نیاز شده بود و الا بود درین باب مخلص دیگر چه قباحت دارد

لیکن طریقه لعب هیچ یک کس را هم کس نباشد حفظ بقیه ندارد حالا همین قدر شنیده و تا کی با نهایت کمال خفت در سر رشته مقاطعات

از دست نداده در کارهای خودپروازی و خودسری نمیکرده باشند در صورت انحراف معاشرت خواهند شد اینجا

که از دو سه خط آشنایی معلوم خاطر اشرف قدسی اساس گردید که نسخه مقدمه غزل و نصف اشعار خیری بمجلس گفته است

و این صورت تا تحریر منافی حضرت کرده اصلا الغیب بگذرد بیرامون وهم و خیال گرامی راه نیافته با برهان آورده

چه شد این همه قال و مقال آشتی سازان کج فهم نمیکند کذب و خلاف محض است برای اینکه غرض لطیف گرامی از جمله

خلقت بنده و شناسنده و بیان البته دیده و تجربه های کلی حاصل نموده تلون مزاجی و مردم خیالی ندارد

مخلص ازین مقدمات متردد خاطر میشد و اگر شبهه ای خاطر راه یافته باشد نظر بر وثوق توجهات و اشفاق

گرامی این توجهات اصلا از دل بیرون آورده بجمیع معروف سرانجام و انتظام کارها باشند

ملتمس کرم فرمای مخلص از مراتب شفقت و الطاف گرامی چشم داشت است که اگر خدا افضال کند و مقدور باشد

سوای این علاقه که بیست ایشان های عمده دیگر چنانچه مرکوز خاطر دارد مامور شده لوازم آن به تقدیم رساند

این چه قدر کار است تا وقتی که الطاف و اشفاق گرامی معاون و حامی مراعات احوال هم نشده است انتظار آثار است

از چنین مقدمات هرگز شبهه و خیال نمیکرده و نخواهد گذشت و معهذا اگر در نیاید هرگز یک قرار نمیشد اگر

وقتی مزاج هم نشده از کدام حرکات ناگوار مردم منغض گردید یا طبیعت هم است از این بصورتی متوجه احوال کار نمیشد

و صورتی دیگر بعمل آید هرگز جای تشویش و اضطراب نیست خدا کند که خاطر شفقت مظاهر گرامی از دل متوجه

احوال هم نشده باشد و مراتب تنزل رسیده پیدا که هم نشده بصمیم قلب و صفای باطن در خدمت دارد و مرتب منظور

مزاج وهاج گردیده درجه استحسان پذیرد و دیگر چه نسبت از نصیب و قسمت است در مقدمه سعید بیگ خان تقصیر که

اظهار شده تفصیل آن است که بعد تشریف آوردن اطراف مردم شده و شبانی را همراه مخلص گذاشته خاطر

را همراه خود بالمره ایالات خواند چون درین مقدمه مرکوز خاطر باشد چه در این ساعتهای خاص مبارک که در مقدمه

سندی یا منشی نشنیده بود مخلص حرف بحرف مطالعه نموده و احوالات مفصل در یافته باز گفته

گرامی ابلاغ گشته تغییر و تبدیل مردم سندی هرگز مقدور هم نشده اند بنیت چنانچه اظهار شده که اگر

بعمل نخواهد آورد.

بجواب نخواهد آورد و تا وقتی است بنده می باشد سر انجام کار یار از مردم منفعه که از احوال ممانعت آنها نوشته شده
از بابت مخلص متعذر و دشوار است بنابر اطلاع گرامی نوشته کننده مرقوم نمایند بقسمیکه در غیاب منظور
خاطر گرامی باشد بحضور انور معروض داشته بعمل بیاورد و شنید کسی از مردم بنده می که بخصوص آنها پیام از بس
دستخط رسیده بود گفته شده که جاری کرده ... همان نصوحتی که بهمت خواهد باند خاطر گرامی
مطمئن شد و در مقدمه جهاد فی قسمیکه مرکوز مزاج گرامی است هر جا که اصلاح باشد منفصل اظهار کرد
که هر وقت حالات انتظار ما فی باشد بیشتر ازین در مقدمه تحقیق بلکه ... سوار
شفقتنامه که مرقوم کرده بود آنچه باید مفصلا بگرامی خدمت مرقوم نموده و توضیح حسن قبح این معنی
بدلالات و براهین صحیح بعمل آورده شاید بمطالعه رسیده باشد که حالا اگر در غیاب رقیم بدیر
خامه اشفاق شده اصلا ازینست که مخلص را بهیچ صورت از یاس مرضیات گرامی تجاوز رو انگاشت
و با حالت در هر مقدمه هرچه اشاره شده بموجب آن بعمل آورده لیکن در مقدمه نظر بسر انجام کارهای سرکار
فی الجمله تامل بسیار دارد و آنچه بعقل ناقص اصلح میداند مرقوم مینماید که درینوقت بعض موسم تحصیل است
اگر از مردم قلیل هم تغافل نموده شود در کار تحصیل سخت قباحت متصور است و خدا نخواسته اگر در بالوات
سرکار نوشته دید الزام و بار سائی بر گردن کدام کس بند میشود و در پیش کار سرداران که بهمت اینکار
کرده اند و عبارت کمال دارند درینوقت انحراف تغلط هم بر زبان آوردن موجب برهم تضییع کارها است
بفضل الهی ذات بابرکات گرامی بر جمیع امور است عبور کلی دارد الطاف باید فرمود که مخلص را هم در مقدمه
چنین بی فایده است و برای ایشان تحمل خود میخواهند بار برای کار سرکار آنچه اصلح میداند مینویسد احوال منفعه
ظاهر است که اگر در محالات تعینات کرده میشود قبول تمیز ندارند و برای بیکار سخن شنوی ندارند طلب همین مردم
شده بیست سند که در سر محالات منفعه کنند و هر جا که فرستاده میشود بلا عذر میروند اگر تحقیق نموده اید
کار تحصیل چگونه سر انجام پذیرد مخلص بهر صورت تابع مرضی است و در هیچ مقدمه از پاس مرضی انحراف
ندارد و لیکن اینهمه سخن پرداز میها باندیشه بدنامی و الزام آنهمه بر مخلص عاید نگردد هرچه مرضی باشد چون
دیگر اگر ده بعمل توانند آورد زود جواب صافی مرقوم کرده در مقدمه نخواه تو نخاته که مرقوم شده است
الحال والله فی درینوقت یک منفعت و عشره زر قرض بهر کار اداء نموده دیگر از مهاجن گرفته در نخواه
مسطور میدهند باید خاطر گرامی بهمه وجوه مطمئن باشد کار دنیا است نگرشته اگر طلبی بخواهد خاطر خواه

مستبعد نمیشود مگر بتدریج و تدبیر بفضل الهی انچه میگذرد مرقوم نموده و برین جنبه روز چند صبر نموده باشند مستبعد
بعد تحریر رقیمه الاتحاد شفقت نامه کرامی وصول الاتفاق نموده مرقوم بود که در راه های اینجا تحلل پیدا
کرامی شده که مسافران اذیت میرسد و در اکثر جاها دزدی و ذاکه بعمل می آید خبر گیری اینمقدمات
فرا بواقعی باید نمود در اندک سعی مخلص رفع این هنگامه میشود و انچه اثبات مفصل مکرر بخاطرها نباشد
فی الواقع در وقت بودن مخلص بضلع کوره و غیره بلده جاها صورت دزدی بعمل اید اشفاق کرم فرما میدانند که مخلص
از دریافت اینمقدمات صبر و قرار و ارام خاطر دارد و در همان روزها که خبر شنیده میشد خود در پی تفحص و تجسس
روز بروز بقدر سعی داشت که هیچ قرار و ارام ندارد جا بجا مردم فرستاده در تلاش است این مقدمات اند
که بعضی ازینها انچه کارها نمو کرده باشد دیگری را متهم ساخته گرفتار کرده شود تا وقتی که خوب تحقیق نشد
باثبات نرسد تدارک نمیتوان کرد انشاء الله تعالی عنقریب اینهمه مقدمات قرار واقع بتحقیق میرسد
و انچه باید بعمل می اید با تحقیق شود مخلص خود که قرار واقعی دارد از همه خط کرامی مطلع باشد
بفضل الهی قسمیکه سر رشته انتظام درست خواهد نمود که مزاج کرامی خوشنود کردد

نواب صاحب شفیق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت مشتاق شوق ما فوق التحریر است او تعالی و تقدس بفضل و کرم
خود به کمال صحت و عافیت و مسند مزاج وهاج مالک دیدار راحت اثار که عین ارزوی خاطر حزین
است باثر بهمانست بجلوه ظهور در ارد احوال رعیت و مواضع مرشت کرامیقدر ... افضال علیحان
... که این مفصلات رسیده باشد که مخلص در ابتدای تقرر اینکار ... ابتدا رعایه و اقرار از
لکهو بیش خود طلب داشته بود و تا حال ... چون احوال نوکری و شرح در باب اینجا دریافت نموده فراخور
احوال خود ندانسته در اندیها اینمال داشتند مخلص حسب برای کار سرکار والا رفیق نموده ... می اید
ها را عنایت میدانند و هم از قدیم از دست ایشان رفاقت ها و خدمت ها بعمل امد نظر به همین مکرر نوشتجات
فرستاده و دلجمعی نموده باعث امدن اینجانب ... در اینجا رسیدند سواران که همراه ایشان امده
بودند سر رشته نوکری از نهاد ترتیب کرده داده لیکن کارپردازان سرکار فرد در باب ایشان را بدون
اجازت جاری نمیکنند و میگویند که اشفاق مهربان در مقدمه جاری کردن فرد در باب ... چنید سوار
... که عوض بودند ممانعت فرموده اند باین معنی موجب حیرت و استعجاب است ... کردید و بر اعتماد
کارپردازی و مختار کاری خود بسیار بسیار وجد و جان نموده کارپردازان سرکار صاحب گفته شد
که ...

را بصورت مناسب بعضی از سواران عیوضی را بانفعال جاری نمیکنند خوب بر وقت بعمل خواهد آمد لیکن شخص
که بچندین مبالغه و ابرام از بنقدر مسافت دلجمعی نموده طلبیده اند باسم دو دعوه‌ها در میان باشد و سواران
همراهی او نوکر شده باشند فرد در باب او که جاری نگردد خفت موجب تذلیل و استخفاف است و دیگر جهة احتمال
اینست پیش مردم با قرب مکان شد اینمعنی بار بخدمت سامی نوشته اجازت گرفته جاری کرده بدهند بر کر بعمل
ناورند چون هر روز از روی مشار الیه خفت کشیده میشود و از انفعال و خجالت چشم و انمیتواند بدید
ناچار خود باز امیدوار تصدیع میدهند که این همه سواران و پیاده‌ها وغیره که هم شده اند نوکر کرده و بعضی وغیره وعده
تعجیل ادا از بعد او نفری و شرح در باب مقرری بیرون نیست لایق در نتیجه هم خود انصاف فرمایند که اگر
سررشته نوکری مشار الیه درست نشود و بر خاسته بروند چقدر موجب خفت و خجالت است استدعا است توقع
که انیمرتبه برای جاری کرده داده فرد در باب مشار الیه بکار پردازان اجازت مرقوم گردد که مطلق بدرد
توجهات که این پیش مردم از پی خفت و خجالت بر آید اگر وجه در باب مشار الیه سابق و در سوار خواهد بود مبلغ
از وجه مشروط خود ماه بماه وضع کرده بسرکار خواهند رسانید لیکن اینهمه خجالت و انفعال و تذلیل که در تمام عالم
موجب تضحیک خاص و عام است در اجره این مختار کارگزار اینها بفرمود هر صورت که باشد اینمرتبه در همه
تعلیل توجه کنند ضرورت است چون قدر مختار کارهای خوب دانسته اند انقسم تقصیر نهار العمل
نخواهد آمد و ربط   نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای من سلامت در باب قضیه تعلقدار از
شیوسنگه چیور که از راه تمرد و بد معاملگی در ادای اقساط همواره سرپیچی دارد و کوشمال او فی الجمله
ضرور دانسته سواران و پیاده‌های ملازم سرکار و توپخانه و محمد رضا بیگ خان را با پلتن و تلال محمد جان وغیره
ملال وغیره را بر سر آن بد سرانجام فرستاده که رو براه آرد و [illegible] محاصره نموده اخراج کرده آید تا مبرده
وکلای او در بیان اول جواب سوال وارد که موجب دلجمعی نبود بمیان آورد بدریافت اینمعنی غلام حسین خان
را تاکید نوشته شد که وکلای او را جواب داده و هیچ قطعه نمایند با هم زد و خورد بسم و به تنبیه او [illegible]
تا مبرده جیب اخراج خود مسلم دانسته فرار [illegible] نموده که بکار آمد وکیل معتبر او که جان و عقد کارهای تعلقه و غیره
بدهد او [illegible] از جوالات سرکار باشد وقتی که [illegible] تا لواحق سرکار از رعایا به تحصیل و استحکام تمام در انجمه
دلجمعی تواند شد کرده بدهد بکارهای مسطور پا گذاشت نموده آمد از آنجا که فصل بیع [illegible] وقت و کریهان
رسیده و داخل [illegible] نخل او بر ده وقت فرصت نبود که محاصره قلعه شیوسنگه چیور نموده اخراج کرده آید

غلام حسین‌خان نوشته شد که بالفعل بهمین صورت درست کرده کچاراتی در حواله‌داران که فصه جمع آن بهیچ وجه بیرون از
رعایا در آنچه در جمع قرار واقع باشد درست نموده بگیرند و اخراج او در امور موقوف بر وقت دیگر گذارند
انشاءالله تعالی بهمین صورت از تعلقداران دیگر هم که فی الجمله بوی شقاوت در دماغ دارند در جمع
مال واجب سرکار درست کرده میگیرد دعا بر اطلاع مرقوم نمود فقط

نواب صاحب مشفق مهربان

کرم فرمای مخلص [illegible] شوق ملاقات حضوری والا مسامعت ضروری زیاده از آنست که به تحریر آید
بیان نتواند شد لاجرم مگذارش مطلب تصدیع می‌افزاید شفقت نامه معطوف [illegible] ملفوف خطوط
سامی عزیز القدر [illegible] بذریعه قطعه شقه حضور میمنت گنجور وصول نموده مسرور کرد اینکه مضمون شقه
منطویست از آن هم مرقوم خامه الطاف شده بود و حالا مفصل مبرهن گردید جواب آن همه ارشادات
حضور انور همانست که این مشفق مهربان کرم فرما نظر بر وفاق و انتظام مالگذاری امور سرکار دولتمدار
از آن نجابت نشان عرض نموده اند قبل از این از نوشتجات کرامی در دفتر مشخص شده بود که چنین بالفعل
در ملک تعلقات است از مضمون این مراسله سراپا اشفاق مکشوف شد که نواب صاحب والا مناقب مدیر الممالک
بهادر و امیر الدوله جریان [illegible] بهادر بطرف [illegible] فوج فرمودند و این مشفق مهربان هم [illegible] تشریف می‌آرند
چون [illegible] شور اجیور بمفاصله چهار پنج کروه دارد و فوج‌ها اکثر تعلقه‌داران هر کوه نظر
خواهد بود مخلص هم بجا خود [illegible] خواهد رسید اگر ضرور خواهد بود این مشفق مهربان خود تشریف
خواهند آورد این همه مراتب مفصل معلوم و مستدرک گردید مخلص از ذات بابرکات کرام حسب دستور
شفقت و الطاف بسیار دارد و انتظام و انصرام این همه کار [illegible] که هست همین توجه و اشفاق
ذات فیض‌آیات آن مشفق قدرشناس است حقیقت اینجا بر ضمیر عطاست که دیروز در دماغ [illegible] که مغرور
تعلقدار شور اجیور اظهار سرکشی نمود جواب و سوال معاملات داشت که کچاراتی کار بر دار تعلقه
در حواله‌دار شد و چون که مال واجب سرکار والا در آنچه در جمع کمال شد از رعایا گرفته بدهد مخلص هم
نظر بر آن که وقت این صورت قبول نموده بود که بالفعل به برابری مال واجب سرکار والا نمود
آمد و نشینید و موقوف بر وقت دیگر باشد چنانچه در مراسله پیشین این احوال مفصل مرقوم
در سوال نوشته غلام حسین‌خان رسید که تعلقدار مسطور صورت حواله‌دار کچاراتی قبول ندارد بهیچ وجه و بر
تسلیم در جواب و سوال معاملات بهم شده محاصره قلعه [illegible] نموده مخلص بجد و در یافت بنیه او میزند که

[illegible]

بیست و دوم هم انتهای روز یکشنبه پیشخانه خیمه خود را روانه قصبه سور نموده صبح هم بر سر موضع کوچ نموده

و بعد از آن حسن خان نوشته فرستاده که اراده محاصره سیسدی نکرده همه افواج سوار و پیاده بندی و توپخانه و محمد رضا خان

و ملال محمد خان و غیره جمیع مردم از سیسدی کوچ نموده متصل شیر راجپور دایره ساخته غفلت کرده مخلص هم رسیده

باتفاق محاصره قلعه شیر پور راجپور نموده خواهم کرد چنانچه مخلص فردا که جمعه باشد از سور دایره برداشته و از آنجا یکانه نور

رسیده کتیبان و پنج سیل سوار رسالن سالمعه پلتن رفیق خود رحمت اکرام مهریور شیر راجپور رسیده و پنجم جنه

غلام حسن خان هم از آنطرف با فوج خود و جمعیت شیر راجپور خوالد رسید و باتفاق یکدیگر محاصره قلعه نموده عهد

تفاوت است که این جهه واقعه چاشیره اخراج که خواهد شد بعد رسیدن شیر راجپور حقیقت مفصل الحمد

گرامی مرقوم خواهم نمود و بشرط ضرورت توپها و پلتن سرکار سرکار نواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر بموجب که

مشفق نوشته اند طلب خواهد داشت پلتن و توپها مذکور مستعد و مهیا باشند که بمجرد رسیدن نوشته مخلص جلد

تر روانه شده برسند

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت گذارش تعداد اوراق

و کشف از رویه الطاف ملتفات مهجوران است که از احاطه وهم و قیاس خارج است مگر فضل الهی کرم بخشی و کار

سازی نموده از این نعمت غیر مترقبه خود و دعا می شاد مانی فرمایند پیش از این رقیمه بنام متضمن احوالات

رودکلو و توجهاتی که در سر مقدمه بعمل آید و در مرقوم خامه سیاره گردیده بمطالعه شرف اندوز گردیده باشد و بخواند

مکاتبه لطف التیام تحریر بیست و دوم ماه ذیقعده و جواب رقیمه سابق از وصول نموده جمیع مقدمات چنانچه مرقوم خامه

الطاف نشر لفظ بلفظ مفصل دریافت اختصار گردید فی الواقع اینچه مرقوم میکردد همه بجاست و جرات طبیعت

بمیره نهاده ادمی که اندکی پاس حرمت و عزت و نیکنامی ها منظور و ملحوظ داشته باشد و رچنین مجهله های

بی سر و پا که هیچکس سخن شنوی ندارد و سر رشته حساب مطلق منظور نیست اگر استعفای این معاملات کرده

حفظ حرمت خود نماید چاره دیگر ندارد قسم بوحدانیت او تعالی و تقدس که ذات بابرکات آن مشفق

مهربان در این زمانه از جمله مواهب الهی و دستور العمل جرائد کاروانی و کارشناسی است بمقتضای

بنام اندیشی و صحت بینی ها آنچه بعمل آید و بهبود کار هست فاطلاق دانش و بینش متوان نمود خدا وند حقیقی

ابد الدهر سلامت داشته قسمیکه تمنای خاطر دوستان بلجمعیت و یکرنگی است بمراتب بخواه فایز گرداند و مقدمه

نحو بدار آن آنچه مرقوم بود مفصل دریافت گردیده واقعی است که کسی از خانه خود میتوانند و لو آنچه از

مجالات حاصل خواهند خواهد یافت مگر اینکه بدون فیصله این صورت اگر کسی هم وصول نیست و کسی زیاده

گرفته برد بموجب تأکید و والا کرده بنام مبارک مخلص درین امر مجبور است که رکیه مینو و جهات گرانیه مخلص تعلق

تفصیلات الی مجمع وجوه انتظام است داشته داشت مخلص محالات همه بعمل آمده رعایا راضی و ملک آباد و زر که از فصل خریف

منظور شده بود فقط بمعرض تحصیل درآورده و قدری دیگر که باقیست تا عرصه شروع تحصیلات فصل ربیع بوصول میرسد

لیکن از جمله تنخواه آنکه از بداخات و جاهات اینجا افزایش تمام دارد و ظهور آن که منفعت مینو و مقام ناچار

برای عزیز القدر راندند رام سینگ برای همین کار روانه خدمت نموده تعین است که احوالات مفصل از زبان

عزیز القدر دریافت فرموده دربر مقدمه از راه کمال شفقت و الطاف توجهی که باید مصروف فرمایند خواهند گردید

رای عزیز القدر سیام جمیع مقدمات از آنچه بعمل باید آورد انفصال فرمودند فهمانیده زود رخصت انعطاف باید کرد

که جلد برسد و اگر چنانچه مرقوم خامه اشفاق شده که کوچ نواب صاحب مشفق وزیر الممالک معتمد امیر الدوله

جبرئیل یار که بهادر بالفعال چند روز موقوف شده و از مشفق کرم فرما بعد از روانه شدن راجه صاحب سلامه بدون

رخصت گرفته اند که کرم بخشند بهتر بمضایق لازم است خواهند فرمود از بعضی تفصیلات کار ساز حقیقی تصور نموده

سجدات شکر و سپاس بدرگاه اولیاء و لفظ میخ آورده و القدر مستور و تا محصول حاصلات و لکان بیار لازم کرده

که زیاده برآن منظور نباشد خداوند حقیقی فضل کنند که زود خورشید این آرزو جلوه برای عرصه ظهور گردد

که مشتاق منتظر بدولت مواصلت موفور المیمنت کامیابی ساده ای که دیده درد دل و کدورتهای عوارض روزگار

که در نیوصه سرمایه پرکوه ملال خاطر گردیده مفصلات تعنی گزارش درآورده از توجهات مشفقانه

کرم فرمای دلم رضی خوش دل خواهی نماید و هم آنچه مشفق قدرشناس لوازم حسن مودات و محبت که در کار

باشد بجا آورده اند و روز روشن مقتضای صفای ارادت مصروف انگارانده صاحبی دریافت نماید در باب تنخواه

مردم توپخانه که بموجب تأکیدات نواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر مکرر مبالغه مرقوم گردیده مخلص با هم

این همه مراتب خوب می فهمد که تا مقدور قصور نکرده سوای وصول سابق مبلغ سه لک هزار روپیه دیگر

چنانچه برپیرون خدمت مرقوم نموده بود رسانیده تا حال از سابق و حال چهل هزار و چند صد روپیه که تمام

باشد بوصول درآمده و دیگر سعی دارد که به هر صورت برخی بدیت اید رسانیده شود حالا که تشخیص محالات

انقراض شده برای زر چهارم حصه نقدی و جنسی فصل خریف بر عاملان محالات نیز او یال شده دارد

اگر چند روز رخصت شود از زرهای حصه چهارم نقدی و جنس از هر جا بر قدر که بوصول درآمده اکثر

اول بهمین مردم توپخانه خواهد رسید خاطر گرامی مطمئن باشد و اگر بسیار ضرورت باشد که پانزده هزار روپیه

بتاریخ ...

همدرین عرضه بهر نهج که باشد با نهار رسانیده شود بعد از آنکه فرض شود هی از مهمات گرفته اند تدبیر و فکر بهبود
1474 آن نجیب شل از این هم آنچه بمعیع مرقوم کلک رشته اگر ایما شود بعرض سر انجام نموده نجیب ارسال دارد
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای نیازمندان سلمه بعد لوازم نیاز روا از روی در بسته رود
مواصلت موفور المسرت که سرمایه دلنوازی و روح پروری مخلصان بی ریب و رنگ بغیر از آن مرقوم
و مشهود ضمیر منیر شفقت تصمیر گردانیده می آید اشتیاقنامه سراپا الطاف و حصول انبساط شمول نمود مبهج
و مسرور ساخت ها نموده مقدمانیکه از راه شفقت مرقوم خامه عطوفت گردیده بود مفصل ملحوظ و مبین خاطر
تمام شد از نبارها گردید ایما شده که جمیع تنخواهداران که سابق تنخواه مذکوره داشتند حسب الحکم عهدی
کرامی با بمهاد یافته در ینجا رخصت خواسته فرمود مشفق کرم فرما همین رتبه ایمائی کرامی شده و میشود
بعض بسر و چشم قبول است تا حال هر قدر تنخواهداران رسیده اند و خواهند رسید و جمعی انها صورت کرده
داده تا مقدور در باب ایشان بر آمد در معاملات هر یکی رسانیده شده و خواهد رسانید لیکن اگر تنخواهداران
تعدد محاصل مداخل انجا تنخواه خواهند داد و رد البته عهده برای میتوانند شد و در باب بهبود حال یکی
میتوانند رسید و اگر زیاده از مداخل تنخواه خواهد رسید هم موجب تلاش تنخواهداران و هم باعث بدنامی
سرکار خواهد گردید اینقدر مسلا خوب دریافته انچه باید بعمل آید و رینولا از خارج دریافت
تمام سر کار شده که آن مشفق کرم فرما اراده قبض با امر کور خاطر دارند فی الواقع کارهای ضروری پنهان
خاطر خواهد بود ولیکن مخلص بهزار شوق دارند و بعد معاملات آن طرف برای حصول
سرور مواصلت کرامی تا بهنگام رسیده عنقریب روانه میشود اگر مقدمات ضروری هم رو میدهد
گذارش نموده منقح باید کرد و با صلاح باید اورد و اگر جهان تنخواه دیگر در التوا با توقف کرامی صورت پذیرد
مخلص زود تر رسیده بدولت مواصلت کامیاب شده و ماضی گردیده آنچه باید مفصل بمعرض گذارش در آرد
زیاده خاطر اجازت کرامی قلمی شد
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلمه الله از روی
حصول نعمت کرامی مواصلت موفور المیمنت رفیع القدر نیاز طرف مهجوریست که عنان قرار
و آرام ندارد کی باشد که این جانب بیدار نصیب مشتاق واثق الاشتیاق گردد صحیفه شریفه که عنوان
هزار گونه شفقت و الطاف وسیله توجه مشعر بر حضور خاطر آن آلدا اباد بکمال فرحت و فرخندگیها وصول
راحت نموده خاطر منتظر و مشتاق سرمایه فراوان و شگفتگی انشراح ارزانی گشت الحمد لله و المنة

که چنانچه میمنات خاطر هم‌شان بود بخیریت و خورمی‌ها معاودت دست داد از الطاف شفقت و عبارات
الطاف که زبان خامه اشفاق ترجمان معجزه طرازی‌های الفاظ عیسوی نموده بود فی التحقیق روح
تازه بقالب افسرده درآورد چون اعتقاد توجه الطاف مصروف احوال بنده اشتمال باشد که
غنچه از ذات بابرکات شگفته و دیگر ندارد و لوقت بابت همه شفقت و مرکاره دارد لو دیر رسید نیاز
نامجات نه از راه تساهل و تغافل بود مگر اینکه چون عزیمت کرامی بمنازل خود رو دراز اتفاق
شده اعتقاد صورت اهمال بظهور رسیده و شبانه روز منتظر وصول صحیح موصول مقدم کرامی
بود چنانچه بمجرد اشتهار خبر میمنت اثر تشریف آوری بهابه تبلیغ رقیمه الاخلاص معاودت نموده بمطالعه
رسیده باشد انشاءالله تعالی آینده نیز طاعیرت همواره بارقام و احوالات خود مخلص را خاطر عاطر
کرامی خواهند داشت احوال کارپرداز صاحب میر محمد جان ملک کنور پور از خارج مسموع گردیده باشد که
ازان بد بصورت است که پیش از دو ماه والیه سالم اول خبر را چمیع زمینداران و رعایای
پرگنه سلطانپوران و فرار شده از روی دریای کنک رفته پناه گرفته بودند معزالیه ازین
مقدمه بمخلص اطلاع کرده درخواست فوج نمود چنانچه پنجاه شصت سوار همراهی سید ... بهادر
و محمد رضا بیگ با تمام پلتن برای معاودت فرستاده شده و مخلص خود هم با فوجهای متواتر از
جاجمو بلکه ... رسید در انوقت زمینداران به قسط و اشتمال تمام از انطرف دریا باز آمده برجوع
معاملات شدند بعد از چندی که مخلص برای حصول نعمت مواصلت کرامی بالهآباد رسید
ظاهرا میر محمد هم از کارهای خود مطمئن شده بالهآباد رفت وقتی که مخلص در کرا دایره داشت
یکبارگی میر محمد آمده ملاقات نموده ظاهر کرد که زمینداران سلطانپور باز سرکشی و انحراف ورزیده
اند مردم همراه کرده باید داد لهذا بمجرد درخواست ایشان دو کمپنی پلتن‌ها از همراهی محمد رضا بیگ همراه کرده
داده شد معزالیه نفر مضطرب الاحوال بود که در راه رفتن هیچ صورت حزم و احتیاط
منظور نداشته کمپنی پلتن‌ها را چهار پنج کروه عقب‌تر گذاشته و چیانه سواری خود و بهنگی
و غیره اسباب ضروری و خدمتگاران را همراه ... که وه از خود جدا کرده داشته بسواری ...
تنها به کنور پور رسید زمینداران که باراده فاسد در راه منتظر نشسته بودند از ...
بنظر میر سطور در آمدند میر مذکور چون بیگاه هم بود بنظر زمینداران ناچیز و از راه بالا شهر

شوه تنها

145

شده تنها بکنور پور رسید میانه سواری و غیره اسباب ضروری بعد از دیر همان راه که زمینداران آنجا نشسته بودند
رسید انها دست تاراج براورده هرچه یافتند بردند این خبر بمخلص رسید مردم معتبر برای پرسان
فرستاده و بعامل فتحپور بالیدا اینکه باید نوشته معلوم شد که این هنگامه در سرحد کنور پور از
زمینداران مذکور بعمل آمده میر محمد هم بر نصورت قایل گشت و همین حرف میگوید مخلص تلاش
دارد و حالا که خود هم بفتحپور رسیده است زیاده از مقدور سعی و تردد درین معنی بعمل آورده
انچه بتحقیق خواهد رسید بخدمت اطلاع خواهد داد

نواب صاحب مشفق مهربان

کرم فرمای مخلصان سلامت بعد گذارش مراتب شوق و شغف که زیاده از ان منظور نیست ملحوظ ضمیر
منیر عطوفت تخمیر نموده میاید مخلص هزار آرزو و نیاز برای حصول دولت مواصلت کرامی آن قدوة الفضلا
بعضی مقدمات ضروری بالمواجهه رسیده بود که روبرو منقح نموده بجمیع کارها پرداخته بتوجهات
شایسته نعمت و بیمن فایض الانوار کامیاب شده باشد لیکن دیگر بعضی مقدمات منقح
نگردیده برای رخصت روبرو گذارش نموده بود که فردا بخدمت رسیده بیمنت فرخنده
رخصت خواهد گرفت چون رخصت عزیمت کرامی مفصل معلوم شود دولت نواب اکبر عالیجاه
بهادر را از مخلص قرار نموده بخدمت رفته بودند که ساعت کوچ را دریافته گفته منتظر در انتظار
آمده بملاقات مسرت اندوز شده بخوشی و خورمی رخصت حاصل نیم شب گذشته آدم نواب
موصوف رسیده که فردا چهار گهری روز بر آمده خود بدولت سوار خواهند شد مخلص با چندین
تواهل آرزو و پیش از طلوع آفتاب بارادهٔ رخصت سوار شده در اثنای راه خبر یافت
که چهار گهری شب باقیمانده خود بدولت کوچ فرموده تشریف فرما شدند مخلص بی اختیار بطرف
تنها منهامور روانه شد که بخیمه رسیده دولت ملاقات حاصل نماید تا لب دریا رسید در آنجا
معلوم گردید که دولت کرامی متصل قصبه سورام رسیده چون گذر دریا هجوم خاص و عام
زیاده از حد بود و دریا هم بحجاب بسیار دارد که دریکپاس عبور دست میدهد و گذشتن هم تکلیف
میسر نشد زیاده ازین مجبور تصدیع کرامی نشده و این هم از خوبی قسمت والا هم تصور نموده از لب دریا
معاودت نموده بحویلی رسید حالا ضرور دو سه فرد الله فی مهد صورت که بمحکمه کوچ
فرمایند مقام ضروری که مخلص برای کار سرکار والا دولت و الاسباب بهنگ دخل نیست

هیچ مفتوح و مسموع نشد معلوم نیست از چه راه است بفضل الهی همینکه معاودت کرامی بخیر و خوبی بالته اباله
صورت میگیرد همه احوال را مفصل و مشروح یکدفعه دو دفعه بخدمت مرقوم خواهد نمود با بعض ازینها
در اینجه خوش سرانجامی و رونق و انتظام کارها باشد دریافت مرده و در همه نسبت آن توجهه که
مرعی خواهد گردید والا باوصف این همه محنت و تردد شبانه روزی و تقدیم لوازم کفایت
اندیشیها چون هنوز گردش فلک در سعی بیجا سبب تقصیر است اصلح خواهد بود دیگر حقیقت اطلاع
خواهد نمود و لطف نوازش نامه مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان مشتمل بر صدور گذارش
لوازم شوق و شعف در دریافت سرور مواصلت لازم البهجت مشتمل بر ضمیر مشفقت تصمیم نموده صحیفه
احوالات اینجانب بن مفصل مرقوم خامه بیان گردیده و در سوال از نوشته محمد حسیب قدر شناسی معلوم
مخلص بهره‌یاب گردید که مشفق کرم فرمای در مقدمه پیدا ساختن رهزنان قطع الطریق بمیر احسان الله اشاره فرموده
که تا حال هیچ سراغ آنهم تا برسید و سراغ نگار نمی‌آید که تا اجتماع ایشان بهمرسانیده حاضر سازند تاکه
بدیبرادای مبلغ یک هزار روپیه نمایند اگر در عرصه هیچ سنه ورته بیرا این معنی صورت یافت تا همه
والا بیهوده خطان انگریز خواهد رسید و در سطور سرد است دا حیطه خواهند کرم فرمایمن لطف ما جرا است
که عقل از تصور آن سخت متحیر و خیره میشود که این همه الفاظ بی توجهی که تقیید تمام بمردمان مخلص اشاره
میکرده از چه باعث است و درین مقدمه کدام قصور از مخلص باثبات رسیده مخلص از تمام عمر شیوه و دنیه
فساری و راه زنی شعار ندارد و در هر گنه گواهی هم اجتماع قطع الطریق را ابا داده وقت
قالویافته مال و منال مسرورین و مسافرین تاراج نموده بمجلس مهر سانیده باشند که موجب افزایش وجهه
معیشت مخلص تواند شد خدا داند که رهزنان مسطور از کجا و چه قدر منازل دراز و کج رهنماه روکرده
واله‌ها احتیاط کرده آمده بودند و اینصورت بعمل آورده در سابق هم درین مقدمه آنچه باید مرقوم خامه
اتحاد گردیده مکرر تصدیع میدهد که نایب هر گنه گواهی تا مقدور در تفحص و سراغ این معنی دقیقه بجای اجرا نیاید
گذاشت والا هر کاره‌ها بسیار کار کرا مشغول شوند که در کل ذوم دیهه هر گنه گواهی اگر سراغ اینها بهم رسید
اظهار نمایند و تدارک بعمل آید اینکه از رسیدن بهره ملنگه‌ها اسامی شود مخلص خود اینقدر قابل
اعتراض نمیداند بفضل الهی ذات بابرکات منصف وقت است اگر درین مقدمه هیچ تقصیر مخلص باشد
ایما کرده والا توجه مشفقانه منظور باشد که محافظه ملنگه‌ها و غیره بعمل باید چون هنگام مددی سبب رعایا

بهادر لشکواری

جناب والا شوار می بودند که باز هم بجای رجوع شده و وجه فوت همین است از این مکاتبه بر همگان اینجا خواهد شد
توجه استحقاقانه ضرورتست زیاده صحبت سایه دولت باد ایام نواب صاحب مشفق مهربان
کرم فرمای مخلصان سلمه الله تعالی شرح آرزومندی بدریافت نعمت مواصلت موفور المسرت زیاده از حوصله
تحریر و تقریر است واهب العطایات بر کمال این حالت خداوندی همواره لکام دل مشتمل بر سرور شادمانی
و کامیاب ابدالاباد [illegible] داراد صحیفه شریف که هر لفظ و عبارتش روح پرور و دلنوازش باد
از کمال شفقت و الطاف بی منتها و وصول راحت و انبساط فرموده سرور هزار گونه مسرت و انبساط
نامحصور گردانید انچه از تشریف فرمایی بسمت بنارس برای ملاقات جرنیل بارکر صاحب بهادر و بعد
حصول حالت مواصلت بعد ظهور معاودت از انطرف و رسیدن بالله آباد مرقوم خامه اشفاق
گردیده بود مفصل مبرهن و مکشوف خاطر بشارت مآثر گشت فی الحقیقت ظهور این همه تمهیدات بزور بازوی
عزیمت های [illegible] مشفق کرم فرماست که بچنین استعمال المنصبه ظهور میرسد مسموع گردیده باشد
که مخلص بر حاشیه موجب تحدیث لازم البهجت مرقوم نموده بود بتاریخ بست و ششم روز پنجشنبه ماه جمادی الاولی
۱۳ برای انتظام کارهای چکله از کوره کوچ نموده داخل [illegible] گردید این خبر که بهمه حالات
اشتهار یافت زمینداران و تعلقداران عمده اینجا که در مدت گاهی بتقویت [illegible] رجوع [illegible]
نمودند بی انکه نام [illegible] بر زبان توانند اورد خود بخود بمطلب و بتقاضای بعضی وکلای معتبر فرستاده
مخلص خود امده برای معاملات رجوع شدند چنانچه راجه [illegible] سنگه [illegible] مشهور که سه محال
انجا [illegible] در معاملت خود وا رده و قلعه [illegible] استحکام و قبض و تصرف او است
وکلای معتبر فرستاده اظهار عجز و الحاح و عذرگری بسیار نمود و در صورت تنبیه و اخراج او بالفعل
خلاف ندانسته صورت معاملت باضافه مبلغ هفت هزار روپیه از گذشته انفصال نموده قبولیت گرفته شد
و راجه [illegible] سنگه و راجه بهادر سنگه تعلقداران [illegible] وغیره وکلا فرستاده جواب و سوال
معاملت درمیان اوردند چنانچه انفصال نموده قبولیت انها هم به مالگذاری [illegible] هزار روپیه که بعمال سابق
معاملت نموده بودند بموجب گذشته انفصال یافت درین صورت فی التحقیق بست هزار روپیه از
گذشته اضافه بعمل امده و معاملت راجه [illegible] سنگه تعلقدار [illegible] هم در پیش [illegible] گردیده و
حشمت الدوله بزرگ بهادر [illegible] هم از [illegible] تشریف اورده [illegible] حشمت الدوله

بهادر بانجا نوشته آمده که اصلاح فیمابین طرفداری او بر زبان نگذشت آخر الامر بعد از [illegible] چند روز چنانکه

که معاملات پنج زر خطیر معاف کرده بود معاملات او نیز باضافه ده هزار روپیه از آن گذشته متصرف شد امروز

فرود آمد و لشکر داخل قلعه میشود و زمینداران کلهه تعلقه پرگنه [illegible] که با استقلال قلعه مستحکم [illegible] سرکوب درست

درست نموده بخود آمده حاضر شده جواب و سؤال معاملات داران [illegible] الله قلعه او را منهدم و مسمار گردانید

ضرورت معامله انتقال آورده میشود و حال اعتبارات ماند تا تعلقدار کلو [illegible] عمل پرگنه که تمام پور با فیمابین

او مفسدترین زمینداران چکله است و ده هم الله قلعه مستحکم در دهات خود احداث نموده [illegible]

سر و زر بی لوفر تمام دارد و معتمد با جمع کثیر در سرکار نواب وزیر الممالک بهادر نوکر است از آن طرف

تقویت و استظهار قوی دارد بالفعل وکیل او هم رجوع است جواب سؤال معاملات در پیش دارد

اینکه نمودند چنانچه باید رو براه نیاورده اگر در ضلع چکله شیوه رعیت گری اختیار نموده انفصال معاملات

نماید بهتر و الا مخلص در عرض سه روز کوچ نموده بر سر او میرسد سامان فوج و توپخانه [illegible] بهادر

بودن مردم متعینه برای کارهای سرکار و الا چنانچه باید انفصال نمیتواند نوشت قطع نظر از جد و جهد

کارها الغدر [illegible] در مزاج دارند که ملاقات ظاهر هم گاهی دست نمیدهد و روز و شب غیر از

[illegible] حرفی دیگر بر زبان نیست [illegible] الصورت [illegible]

و این همه کار سرانجام امورات سرکار و الا محض بمیامن اقبال بادشاهی و توجهات باطنی [illegible]

قدر شناس است که معاملات جمیع مفسدین چکله در عرصه ده دوازده روز قرار واقع انفصال یافت و [illegible]

بحال گذاری و رعیت گری حاضر آمده مرقوم بود که دو ضرب توپ خورد و کلان فرستاده خواهند مخلص

نیست از این بدتر است که [illegible] برای آوردن توپها روانه ساخته و متصدی خدمت گردید

که دو ضرب توپ یکی کلان که [illegible] نام دارد و دوم هم خورد [illegible] و سیوم [illegible]

از [illegible] اکثر [illegible] آید [illegible] باید [illegible] که در چکله کارهای قلعجات بسیار

[illegible] و [illegible] نخواهد رسید [illegible] از این جهت

نخواهند گرفت در این صورت رسیدن سه توپ [illegible] ضرور است اینجا هم آنکه [illegible]

سرکار [illegible] هرگاه مطلوب باشد بلا توقف [illegible] در اینجا خواهند رسید مخلص نمیداند که یکدام [illegible]

و فرستادن توپ [illegible] طرف [illegible] ابراهیم بیگ هم که وعده فرستادن دو ضرب توپ

نموده بودند

نموده بود که حالا در جواب بمشارٌالیه نوشته شد که عذرهای نامسموع نموده جواب لطائف و دلو شفقت های
وی مقتضی است که هرگاه نوبت بشتابت شوند از این معنی موجب کمال ابتهاج بسیار میتواند بفضل الهی
انتظام کارهای جمیع محالات انجا چنانچه باید صورت پذیرفته زر بکه در محالات موافق رسم های قدیم
تا آخر ماه کنوار بهری باشد بخشوده است موافق اقساط بوصول میرسد و تعلقداران که معاملات انها انفصال
نیافته بقبولیت نا شده برای ادای زر قسط مستعد اند مگر کار پرگنه بهور تا حال چنانچه باید
درست نیامده و بدولت حال باقی است در مخلص هم درین چند روز که از معاملات طولی و غیره فراغت
می یابد و سیر گشت جمیع محالات جنگله نموده الحمد لله درهیچ جا عقده باقی نمانده کیفیت
خواهد داد در نوالشتقه خاص میمنت از اختصاص ورود سعادت فرموده که تعلقه گنگا تهله
وغیره برادرزاده های او که در تیول وکلای میرزا زاده های آفاق مقرر است حالا شروع
سال و حال شده زر تحصیل انجا جداگانه ارسال باید داشت چنانچه بغلام حسین خان نایب پرگنه
مذکور در آنجا بطریق تاکید نوشته شده عنقریب که صورت انتظام کارهای پرگنه مذکور بعمل
می آید و زرها بتحصیل میرسد بموجب ارشاد حضور انور بعمل خواهد آمد مبلغ پنجهزار روپیه سابق
و شش هزار روپیه در بیلاد از وجه تنخواه نواب فرزند خان بهادر رسانیده شده و مردم متعینه
تقاضای طلب تنخواه سه ماهه از ابتدای ماه ربیع الثانی سنه ۱۲ در پیش دارند و بسیار گوش زد
مخلص برای رسانیدن زر تنخواه انها عذر ندارد و میگوید بموجبی که امید زر از محالات
میشده باشد میگرفته باشند انها بهیچ صورت قبول ندارند و زرها را تمام در نیمهٔ ماه
میخواهند و آینده ماه بماه از خزانه طلب میدارند عنقریب بهر صورت که امکان پذیر است انها
بعمل خواهد آمد در باب سه هزار روپیه تنخواه خیمه نواب ناصر که ابهام شد عنقریب انها هم
رسانیده خواهد شد و مرقوم کلک الطاف شده که مخلص در تبدیل تنخواه میرزا نجف خان بهادر
خواهد بود که عنقریب پروانه تنخواه حضور انور میرسد بموجب پروانه از آمدنی محالات اول
تنخواه متصدی میرزا نجف خان خواهد رسانید بعد از آن به تنخواه داران دیگر میرسانند
بهیچ حیله طمانیت و دلجمعی متصدی ایشان نتواند شد که ماه بماه خواهد رسید بعمل آرد مفصل
میسر نگردد در مقدمات بموجبی که ارشاد شده مخلص حاضر است زر بکه تحصیل خواهد شد

اگر مرضی باشد بخدمت کرامی نیز رسیده باشد والا مهرش نخواهد شد والتفه در رسیدن بلیل قصور حال
دارد تا معتقد فردر بهیچگونه قصور نخواهد شد مگر اینقدر باید که نخواهد اران گوش کرده موافق رسید اقدی
مبارکه پیشتر اشارات ونکاه پروازی حقوق سری نمایند والا این همه نخواهد اران که یکمرتبه بسوز
وتقاضا باید باشند نموده کارها از انتظام خواهد افتاد بنابر اطلاع کرامی مرقوم نموده مخلص همه وجوه
تابع مرضی آنمهربان هرچه مرقوم شود بعمل خواهد آورد مقدمه زمین داند موضع نوازی پور [illegible]
جاگیر خالصه موضع سوند بیله مهربان خالصه مرزا نجف خان بهادر [illegible] حق
زمینداران نوازی پور اثبات یافته بود زمینداران موضع سوند بیله از زر اشارات نکاه پرواز
شروع نموده زمینداران نوازی پور را از کشت کار زمین مسطور ممانعت دارند [illegible] آنچه باید
بابراهیم بیگ نوشته فرستاده نوشته کرامی هم بنام میرزا الله الرسد اصلح است والا [illegible]
از تدارک بعمل آید جای یاس است انشا الله از نوشتجات وکیل دربار معلی معلوم مخلص گردیده که نواب
مدار المهام بهادر بواسطه بیر عمالان چاندپور وغیره که در پنجاه فرستاده اند و بسبب ضبط نمودن تعلقه
خان ... و توکل سنگه از حد زیاده رنجیده و از رده خاطر گردیده همه شکوه و شکایت در حضور
و مقام بر زبان دارند که اگر ایشان منهیان هستند در پرده بانکار و غیره تعلقه های مسطور لذاشت نمودند
احتیاج شقه حضور نبود و نزد بیر عمالان ما در اندک سعی وصول کرده میدهانیدند خوب باشد هم وقتی کار
خواهد افتاد باید دید چه میشود دلخوش مخلص غیر از ذات مجمع الحسنات کرامی هیچ یک اینها نمیگذارد
شکوه و شکایت دارند و از دل گرفتند اینها ملول نیست در ضبط تعلقه های مذکور هرچه بعمل آمده و میآید
بموجب حکم حضور و اجازت کرامی است اگر سبب موجب ملال باشد مقام مجبوریست چون احوال گرفتگی
خاطر نواب مدار المهام بهادر بدینصورت است و توکل سنگه برلوز ... و غیره زمینداران
بتوسط ایشان بر سر چه چیز که بظهور نشسته نکاه پرواز شروع نموده رعایا را آشفته کاد
فصل ربیع در تحصیل شده زمین معامل و ادای مالواجب بسیار دشوار است و رعیت بدریافت ... معامله و رعایا
از ادامه اینها فرار نموده بجاهای دیگر رفته نشسته اند عاملان در سعی بلاش اینها و گرداوری مالواجب
روز ... مصروف است تقسیمات صلحیت اینمعنی بظهور میرسد بخدمت کرامی اطلاع خواهد نمود
مقدمه بیر عمالان چاندپور وغیره است که بنام مجر نواب مدار المهام بهادر در بنجا آورده حواله ... سیدار

مرقوم

148

نتیجه نمود که با مهربانی مواجهه مجموعه رد و منع اظهار رفوبرها شد مخلص بی‌عمالان دستور پیرایی پاس خاطر
مشار الیه حواله نیاده‌ها می‌مروسه پرگنه کوثر نموده است چون مواجهه وصول زرهای ذمه انتهاطول و عرض
میخواهد و در این زرفو می‌همه‌ادانند که گران خاطر شده شکایت‌ها مینمایند از نوشته محمد لسنت ناظر و بود
معلوم با حضرت باکرو بیدکش باید بیر بسرگردی که بلوای که با سرحد تعلقه راجه بلوند سنگه مجهول است جمعیه زمینداران
بسوار این کار آن را تاراج کرده بردند و درین باب از خدمت کرامت ناظر مستوران میخواهند که این
متنفر را مخلص برنگارد و لعایات حال بنویسید که تدارک بعمل آورده زمینداران را تنبیه نماید والا
اگر مهره حالان انگریز خواهد رسید هیچ لطف ندارد حیله قباحت منصور است مشفق کرم من مخالص جو رسیدند
و دیگر کاهی پیرو شد زمینداران نکرده و در پرگنه کیه این هم را زمینداران آبادی بداند که هر وقت بخواهند بر سر
نکرسنه تاخت و تاراج مینموده باشند مگر اینست که زمینداران از منازل تا رو در از همراه بود که حواله ها
شد در این سرحد فرصت واقعه تطاول نموده باشند سرانجام انتظام مهم ساینده از اشکال وارد خداداد اند
که کجا بودند دار آنجا آمده بودند مخلص درین امر مجبور است موجب ابتهاج اواع جانب بلوای آنچه باید بود
شده مشفق کرم فرما بفضل الهی منصف الله الرقصوری از طرف نایب با ثبات رسد جای التزام میتواند
نمایند حال لیبر لوم شد ازین التحقیقت از اخلق است و انتظام کارهای اینجا تعلق توجهات کرامت وارد نشود که
بیانات مخلص موقوف مقصد بشرارت تواند شد درین مقدمه توجهات مشفقانه ضرور است زیاده ایام بهجت
سرشار باد تو کامرانی باد لله — نوالصاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلمه الله تعالی
از روی کمال ید دریافت سرور مواصلت موفور البهجت در زنکده خاطر و دوستی با ثمر مسرت الغذ رها بیست
که بابن کار برو از مبانامه و خامه تمنع پذیر تواند شد اولی انقیاد دل میخواهد از ینکه حالت خداداد
بهره اندوز نامه‌های فرمایند درین روزها میتواند استفسار صحت معطوف دلالت و جواب تعلیق مینمایند
وصول اتفاق فرموده دیده و دل منتظر و مهجور بلا و خیره اندوز تجلیات نیز ارقام نامه‌های فرموده وجود
جمیع مقدمات مرقومه از مضمون الطاف مشحون آن عنوان کارنامه کرم بخشیده مسرت و شهود خاطر شد باشد
بر رید مرقوم خامه الطاف دیده که آنچه از رنگهای احوالات در باره معاملات مرقوم میکرد و همه را بست
لکن ذات با برکات کرامت بهمه صورت در همه حال شریک حرمت و عزت خود دانند جمع و ناخوشی
دیگران چه میتوانند کرد فی الواقع آنچه مرقوم میکرد و احقر را زیاده از آن توقعات الطاف و اشفاق است

و انگیار محض بتوفیق کرم مجیبی ذات بابرکات کرامی اختیار نموده روز و شب متذکر جان و دل در تحقیق آن
سر انجام و حسن انتظام آن ساعی که باید و میشد و از روزگار عطوف و الطاف روح پرور آن مطلع انوار کرم
تا حامی و مشفق احوال بیار اشتمال نمیبود و این گوشه نشین زاویه خمول در [illegible] این سوانح و دنیاوی
چه تعلق داشت اولی بذات مظهر حسنات بالا با این همه کرم بخشایی دیگر کاه و ارادت [illegible] که از زاده توجهات
و موهبات تو بکثرت متعین شده بنجات و صیانت تمام رسید ان شاء الله تعالی هر جا اتفاق [illegible]
به تنقیح و توشمال مقاصد پرداخته می آید [illegible] برای دیگر گشت محالات از جا بلی وابره داشت [illegible]
در بین اکنون متصل سوکه مکان حاکم نشین [illegible] رسید بعد از تصفیه امور ضروری آنجا
پرداخته چون هنگام مهدی فصلی [illegible] است و اخراجات فصلی [illegible] تیار می دارد [illegible] همراه آمد
صورت مهدی اتحاد رسانیده گرداوری لواحق سرکار والا مینماید مرقوم [illegible] اتفاق افتاده که مهدی [illegible]
برای یک لک روپیه تنخواه میرزا نجف خان بهادر [illegible] اینجا [illegible] مبلغ [illegible] بموجب نوشته که [illegible] در وجه تنخواه
میرزا موصوف [illegible] ده هزار روپیه در وجه تنخواه مهدی قلیخان برادر محمد [illegible] تنخواه
که بوده [illegible] کرم فرمایمن زر یکه از ابتدای شروع سال تا حال بقدر نود هزار روپیه به تحصیل در آمده
بود در وجه تنخواه سعید بیگخان و غیره مردم متعینه و عوض قرض [illegible] سوکاران بابت [illegible] داشت تقاوی
و تنخواه نواب فیروز جنگ خان بهادر و تنخواه راجه بلاس سنگه و تنخواه سواران و پیاده ها [illegible] ملازم سرکار [illegible]
حالی [illegible] ارسال حضور [illegible] محصول جاگیر مرشدزاده های آفاق و زر تنخواه [illegible]
[illegible] تعلقه داران [illegible] و [illegible] راجپور [illegible] و فیصله مهدی فصلی هم آنچه [illegible] خواهد
بالفعال [illegible] رسانیده میشود و باقی هم بموجب آمدنی محالات [illegible] بنده خواهند شد خاطر گرامی
از [illegible] و [illegible] مطمئن باشد کارها [illegible] پرگنه [illegible] بسیار [illegible] همراه آورده [illegible] رعایا
قرار [illegible] تعلقه [illegible] مشهور [illegible] و استمال [illegible] آباد شده رعیت [illegible] اختیار نموده [illegible]
و چهار هزار روپیه [illegible] تعلقه [illegible] مشهور سوای تعلقه [illegible] راجپور فیصله مهدی فصلی [illegible] پرگنه مذکور
[illegible] ان شاء الله تعالی بموجب [illegible] زرهای [illegible] بغرض وصول خواهد رسید و زر یکه حصه
جاگیر مرشدزاده های عالی [illegible] ارسال حضور والا خواهد گردید مخلص [illegible] و همه [illegible] سر انجام و انتظام کارها
و کردار [illegible] لواحق سرکار دولت [illegible] اتفاق و تعاطل [illegible] روز و شب مصروف [illegible] معینه

بجون [illegible]

چون کمال یگانگی و اتحاد بحدیست که بیمان و نوق در خدمت خصوصیت دارد و کمتر بی سخن و خبر گوئی ظاهر و باطن و
افزایش حرمت و عزت و یگانگی مشفق کرام فرمایا همه صورت از خود تصور نموده در هیچ مقدمه هیچ صورت جدائی
نمیدانند میخواهد هرچند درون کارها بتعزیت و در سرانجام نپذیرد خوشنود میگرداند کرام حاصل کرده موجب
خوشنودی خاطر هم ستدارالست انشاءالله تعالی در هیچ مقدمه با مقدور قصور نخواهد شد چون که کارهای فیمابین
چند کلمه مرقوم کلک اشفاق شده که در مقدمه رنجان از راه فلق بنابر اطلاع اخفر تسهیل اختصار
چند بمعرض ان الله و غیره ایما شده که ازینهم خالی از مصلحت نبوده تا مقدور هیچ نوعه قصور نشده
لیکن جای تعجب است که مزاج آنجناب با وجود چنین امر سهل از جا میرود و تردد خاطر راه میدهد تحقیق قدردان
ازینهم پیش خود انصاف باید فرمود که درین وقت مخلص کارهای چه مقدار تکلیف ابی لواحق داباول
بسیار از مقدرات الهی همین مرکز لوائی مقرر کرده و درآن مکان هم اکثر مردم از راه شرارت
اشتعال برانگیخته خوانند که موجب برهمی کارهای اینجا نمایند چرا حامی شوند که مزاج دوست حافظه کرده
در هر مقدمه ای مشفق کرام فرمایا که هر از کونه توقعات کرام مخفی قدرشناسی و شفقت و عطوفت از ذات بابرکت
مرکوز خاطر و منقوش باطن دارد از اظهار شورش خاطر مینماید مشفق غمخوار دیگر از کجا میرسانند که دلبود در دل
برسند مخلص و تیمار این عهد ارکان سلطنت العالیه همین ذات بابرکات شفیق مهربان و کرم فرمائی
قدردان خود میدانند و محض جذبه توجهات دلی مشفق قدرشناس است که این زوایه نشین نوشته بلی
تعلقی سالامیفرمایند که از مرام اخلاق و اشفاق کشیده مرهون تفقد و الطاف میدارد فی الواقع بمقتضای
مصلحت وقت اینجو فرمایا مرقوم احقر ایما شده باشد چون در هیچ مقدمه قصوری از طرف مخلص بعمل نیامده
دعملا و فعلا حال ایشهم بی تقصیر لهذا از راه توجهات مشفقانه انصاف مرعی گردد که بموجب آن دیتیع بحال حاضر
نتوانند رسید و در وجهه قوت تحمل نپذیرد الفاظ چند که از راه شوریدگی طبیعت تحریر نموده
محل کدورت مزاج نباشد الا   مخلص و فقیه که از انجوره رخصت یافته روانه انطرف شد
و داین لشکر آرام میمنت و فرخنده که بعنایت الله ایام مرفوع شدند در روم ری که وجد انهما القدر جا جا
داوکیانها مبالی در دل محزون شکسته و مشکل که تعقیب فراز آرام نیدادست هر لحظه و لمحه بیاد شفقت و الطاف
کرائم و توجهات دلی ذات بابرکات که کیمیای نقیبی مصروف احوال این متمایلی میشد خاطر شوریده را
فی الجمله بامداده تقویت و تسکین رامبری مینمایند هم مستدعی توانتر در اکثر مقدمات خرد برنخیلی قیاس عمل

خدمت گرامی نموده و از اشفاق با صحاب تفقدات هم در جواب بعضی از آن و حصول مهربانی فرموده سر خوشی [illegible]

و کامرانی منظور باید او تعالی بر وفق آرزوی مخلص بهر باب بکمال جمعیت و شادمانی و کامرانی داید الدهر مسرور دارد

مخلص از انجا که سر بسری شخص و شکایت دارد با حرمت و آبروی کار فی الحقیقت از خود میدانند و خود ساز

صحیح صحبت حد التصور نیماید در مشیت امور سرکار والا انفذ [illegible] که فرصت جواب دفع [illegible] کرده

زود روی مصروف [illegible] بکار میشد بفضل الهی و از اشفاق باطنی آنخدوم قدر شناس سکوت توزیع [illegible] در

محال چکله میمنت و فرخنده که بعمل آمده برای [illegible] اخبار شاد [illegible] محالات تعقید [illegible]

[illegible] پرگنه [illegible] و چکله کوڑا [illegible] و [illegible] و گهاٹم پور [illegible] الفصل یافته و صورت

[illegible] پرگنه فتحپور و جاجمو و شاه پور هم در [illegible] منفصل میکرد و ملکه صورت [illegible] پرگنه [illegible]

[illegible] و تعلقه [illegible] جیور [illegible] پرگنه [illegible] و [illegible] متعلقه [illegible]

و تعلقه [illegible] و غیره [illegible] انفصال نافته خطی [illegible]

انفصال معاملات [illegible] حشمت الدوله کپتان [illegible] صاحب بهادر مرقوم فرموده بودند با

رقیمه الاستحال [illegible] حشمت الدوله [illegible] در جواب آن [illegible] در باب سرانجام کارهای سرکار

والا [illegible] بسیار مرقوم نموده بودند بعد مبالغه و ابرام بسیار [illegible] خود ساعه

وکیل [illegible] پیش مخلص فرستاده اند که معاملات انفصال کرده شود جواب سوال [illegible] در پیش

چون [illegible] مسطور حشمت الدوله بهادر [illegible] و معاون خود واقع میدانند و هم شقه خاص حضور

انور و خط نواب [illegible] المهام بهادر در باب [illegible] و [illegible] احوال و مبالغه و اضطرار و تاکید بسیار به

رسید چنانچه نقل شقه خاص و خط مسطور برای مطالعه گرامی ارسال داشته از انجا که در مقدمه معاملات

اکثر [illegible] بالفعل [illegible] از طرف [illegible] و حمایت خود معلوم کنند معاملات چنانچه باید

رو براه [illegible] وکیل مسطور تا حال عذرهای [illegible] بسیار [illegible] تا حال جواب و سوال معاملت

منفصل نشده و کار [illegible] وکیل معتبر او [illegible] چنانچه مخلص در مقدمه معاملات در سرانجام

کارهای سرکار والا [illegible] مسطور ندارد [illegible] حشمت الدوله بهادر متوجه احوال او معلوم میشود

باید [illegible] اگر چه صورت [illegible] هر چه منقح [illegible] اطلاع خواهند [illegible] حسب العرض

بهادر [illegible] کمک [illegible] لشکر [illegible] همراه [illegible]

[illegible]

مسطور بیش مخلص فرستاده نوشته اند که صورت معافی تعلقه او بعمل آید و نواب مدار المهام بهادر هم در باب
برداشت احوال و معافی بالکفار خان و دیگر مسئله بمبالغه نوشته اند نقل خطوط مسطور الانعامات اسد
از انجا که مخلص تابع مرضی شریف است و بجنس این نوشته های خاص حضور انور در باب ضبطی تعلقه های انعام
نامی و هم برای مخلص متواتر ورود فرموده بود و مخلص با نها جواب داده که انعام این تعلقه تا وقتی که از حضور سردار
تا وقتی که شفقه خاص در باب معافی از حضور پرنور بنام نامی نواب صاحب مشفق مهربان نخواهد رسید و از حضور
شریف نواب صاحب مشفق اجازت نخواهد شد صورت این همه مقدمه بهیچ وجه ممکن نیست که رسیده و در
تعلقه از ان متجاوز هم برای این خود متواتر نوشته اند که امروز فردا آمده سلام نموده ملاقات انها
هم خواهد کرده شود و هر چه مناسب میکرده باشد بعمل خواهد آمد و اگر چه بالفعل چند روز دیگر بعضی
باقی است لیکن برای رسیدن خطوط پیشتر بخود تا تاریخ نهم ماه بیرون بر آورده و تاریخ شانزدهم ۱۶
برای کوچ مقرر کرده بعد شنیدن اکثر ضروریات تا تاریخ مسطور رفته کوچ نماید رسیدن توپ در نوشت
ضرورت است تقدیر مبلغ ... ناریخ کاو خرید کرده شده دیگر هم امروز فردا خرید شده می آید
روانه کرده میشود نماید از وجهات در نظر بر سر انجام کارها سیر اینجا فرموده سرشته ضرب توپ رود و جلال
یکی را بجهاو ... را همراه صاحبان انگریز در سرکار آمده و یکی بازو بجهاوجب اسامی تفصیل عنایت
کرده در تیار رسیدن کاوان مسطور بسرکار انها از شاگرد ... پیاله و غیره ضروریات تیار کرده
نگاه دارند و بعد رسیدن کاوان بهیچ وجه دیگر حالت منتظره باقی نباشد و تو بهادر ضرور در اینجا
توانند رسید مبر قوم تمام اشتیاق گردیده که موازی یکصد بیگه زمین از عهد حضرت جنت مکان جهان باد
طاب ثراه برای مقابر و مزارات افاغنه سکنه فتحپور معاف است در بنولا عاملان فتحپور بموجب ازنه
زمین مسطور مزاحمت مینماید مخلص عاملان مذکور در پیاب سرکار مشفق کرم فرمای من چون مقدمه مالی
تا سنه اکنون ... بدون تحقیقات فی الحقیقت اطلاع کرده و بهیچ مقدمه نمیتوانند نحوی محبوس
بعمل اولیه ... احوالات اطلاع بخدمت ضرور بموجب ایما کرده برای تحقیقات
معمول و غیر معمول زمین مسطور بهم رسیده که عاملان فتحپور نوشته فرستاده که عاملان مذکور در جواب
ان حقیقت حساب سالانه زمین مذکور و انچه از قدیم در سرکار داده آمده اند نوشته فرستاده چنانچه
تا فصل ربیع حمد اصلاحی است الکه بیشتر یا بت محصول زمین مسطور الواقع جمع است برای اطلاع

کرامی فرمودند کور ابلاغ حضرت نموده از آنجا که مخلص بهمه وجوه تابع مرضی کرامیست در بیان حیات انجا
بعمل آورد و از گفته نوکران مزاج کرامی منغص نباید فرمود در مقدمه وهابیت تکفاری فانوکویان سرکار
پیش ازین اعلام شده بود که به تفصیل درباب نکو تحریر شده کرامی تکفار و نقشیکه اجازت شود
لیوالدن و مخلص شنیده بود است که تفصیل آن درباب مذکور ملفوف رقیمه سرکار تبلیغ نمود
در آمده باشد تا بجواب منتج مرقوم شد فانوکوی سطر بر روی ولو و بعد او مهمات
هر چه مرضی شد فو اما گاهی از راه شفقت و کرم نجیب در مقدمه فلان ... اگر چه
مرقوم خامه الطاف گردیده بود معلوم خاطر تحیف گردید فی الواقع توجه و اشفاق کلمه زیاده از آن
که بتحریر در آید شفق کرم فرمایند و وجهه قوت مخلص منحصر بر انتظام کارهای جاگیر که ... بود
لیکن بعامل آنجا که رخصت یافته رفته است تا منجد میت سعادت آورده شده تا شد در باب امداد
واقعیت لغیسکه مخلص پیش ازین متصدی گردیده توجهات مشفقانه منظور باشد که از میان ...
کرامی در رابعه مالی که وجهه قوت جمع کثیر است تحمل اشغال نواب ... مهربان
کرم فرمای مخلصان شدند اظهار مراتب شوق و شغف ... که طبعیت موقوف وقت دیگر
گذاشته حرفی چند از مقدمات ضروری که لیکمال مجبوری ... احتیاط ... شنیده ... میشود
ملتمس فضل ... نموده می آید از راه توجهات مشفقانه مزاج منغص نگردد ... الطاف ...
که در سوال از نوشته ... معلوم ... گردیده که ... مهربان و کرنیل ... بهادر
حاجت ... تمام مرقوم فرموده اند که ...
... در باب ...
شنیدن موجب کمال حیرت و ... خاطر ... فی الواقع آنچه ...
مخلص زیاده ازین ... خطاب ... باشد که مخلص ...
عمر ... نکرده ... آن ... هم ...
... نموده ... تعیینات آورده مخلص ... باشند ... ذات بابرکات
... جماعه قطاع الطریق
... مردم رفته ... کرده ... آنجا آمده بودند ...

بر الوفرم

بر آشوب چگونه کشتکار کرده و کجا رفته‌اند عاملان تا مقدور در تلاش و تفحص و تفقد با مرعی نگذاشته
و نخواهد گذاشت آنکه سراغ معلوم نشود و قصور عاملان چیست و این همه مورد اعتراض میشود
تقسیم [illegible] بهره تلنگه مغایب میگردد و چنگله و بالیه و چهل با این راه بنظر کرامی هم در آمده باشد
عاملان که با چند سوار و پیاده شبیه در برکه نشسته است اینقدر استعداد بود از دیگر محال قطعات
زمین همه گفتها مینموده باشد اشفق کرم فرما بفضل الهی مالک ملک اند هرکاره‌ها به سرکار متعینه گویند
که سراغ [illegible] ها بنده اطلاع دهند بر تقدیر اگر زمینداران در کشت موضع از پرگنه که نواحی ما نبات رسید
باید دانست عاملان این صورت بعمل آمده باشد البته جای عتاب است و الا اینقدر موقع [illegible]
قرار داده شده انصاف از دست نباید داد توجه باید نمود که رفع شورش بموجب بعمل آید که
[illegible] سوای اینقدر قلیل وجه معاش ندارد اگر همین صورت هر روز اشتعالهای تازه برپا خواهد
عهده برای معلوم و آبادی در سر انجام مال واجب صورت معیشت دشوار با چار تعامل بطور میشود
که از محال جاگیر کاری نبرداشته دست بردار شده برخاسته آمده بخدمت کرامی حاضر باشد و خطوط چیت
خود از این شورشهای بموجب تمامند بنا بر اطلاع مرقوم گردیده آنچه مرضی باشد بعمل آید ایام
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد ابراز مراتب
آرزومندی و حرمان نعمت دیدار میمنت آثار که منتهای متمنیات باطن نیاز مواطن بهجت
ملکوت فرمای شفقت انتمای کرامت نامه لطافت شمامه سراسر اشفاق که هر لفظ و فقرات دلنواز مطلع
انوار [illegible] دلفروزی داشت دریافت و وصول نموده مسرور و کامیاب گردانید جواب جمیع مقدمات
مرقومه اینجا که از راه شفقت رقم پذیر خامه عطوفت گردیده از مفصلات توجهات دالست در
مقدمه توپها و مردم متعینه آنچه باید بعزیز القدر اسد بیگ سلمه تعالی تاکید بلیغ رفته گذارش خواهد نمود چون
شروع سال قریب است توجه در مقدمه در آنچه بخوبی سر انجام کارهای سرکار والا نوازش فرمایند همان
وقت ضرور که بر وقت حال [illegible] براینجا فرستادن خطوط نواب مدار المهام [illegible] در که
دیگر [illegible] موکل [illegible] کیفیت [illegible] رسیده بود که [illegible] باید فرستاد بموجب ایمای
کرامی منظوری رقیمه [illegible] ابلاغ [illegible] بمطالعه خواهد آمد [illegible] چنین [illegible] روانه خدمت نموده باشد
[illegible] زیاده [illegible] بادا
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان

بعد از سلام بعد ابراز مراتب آرزومندی و اشتیاق به دریافت ملاقات مواصلت موفور المسرت بیکلو قصیر میمنت بار

مرحمت نامه که مکاتبه سراپا اشفاق و الطاف و اصول زر اخبار مسرور با محصور نموده مبتهج گردانید مرقوم

خامه لطف گردیده که خط برای علام حسینخان مرقوم شده بود برکاره از جاهجو مراجعت نموده ظاهر گرد

که مسطور دیدگوی از الات انجیز خاطر از امر منغص و متردد شد که محالات جای گذاشتن و نکوی افق

از چه باب مشفق کرم فرمایا من علام حسینخان نزاعی بعضی سوال و جواب و رعی متعه و غیره در اینجا آمده

و در محالات فضل الهی عاملان و ضابطان مستقل الشغل در سر انجام کارها داشتند تا باعث

مستعیذ و مشغول اند جای گذاشتن محالات چه دخل دارد و مخلص چگونه مجوز خواهد دید که محالات

خالی افتاده باشد اگر مردم نهیب پردازی نموده فراغ کرام منغص و مکرر ساختند مقام مجبوریست آنچه

مسطور است از وصول لطف نامه رخصت باشند روانه محالات مشهور شده رسیده باشند رقم

پذیر خامه عطوفت گردیده بود که در پرگنه مشهور تعلقه خود بر آن و پرگنه کها تم بود و جاهجو بود

بسیار کم شده و زمینداران بر سر مغز خود را سبک تقابل میبندند که تحصیل عامل بر جرمانه مردم

که بالسنماله پرداخته متوجه گشتکار نمایند فی الحقیقت آنچه مردم بخدمت گرامی سخن پردازی نمایند

همه راست و درست است فرمایا خاطر میمنت مظاهر خواهد بود که از روزی که از لشکر فیروزی

بکنجه رسیده احوالات خرابی و ویرانی تمام محالات و فرار نمودن رعایا و زمینداران از ظلم و تعدی

نابیان معزول و تاخت و غارت محالات بر زور لشکر امیر مطوله بخدمت اطلاع نموده هیچ دقیقه

از دقایق مهلت و فحص نگذاشته هر چند گفته و نوشته مخلص ما باب اعتنا کجاست لیکن از جهت

خارج هم منفصل میتوانند این همه بیکسیهای احوال محالات مسموع گردیده باشد معهذا و قبیله

فی الجمله فرصت آبادی ملک و استماله رعایای باقی بوده در مجمله جواب و سوال نداشت منقضی گردید

مهیچ حضور مشغول کار نشد و وقت فرصت از دست رفت بعد از آنکه بهزار جبر تعمیل صورت

مداخلت دست و لو بوشیده نیست که مخلص در مقدمه آبادانی ملک و طلبیده داشتن عمله و فعله و

رعایا و زمینداران فراری از جاهای که رفته پناه گزیده بودند و بقدر مقدور امداد نمودن تقاوی

و غیره و فرستادن معتبران خود بار بار سوای عمال دیگر محال برای تعقیب کشت کاری و صرف اوقات

شبانه روزی در همین سعی و جهد دقیقه فهمات و مجمل نگذاشته بفضل الهی بجد و جهد بسیار

انتقدیم صورت

اینقدر صورت بسته که حالا روی مردم در محالات دیده میشود و فی الجمله تردد گشت بنظر می‌آید
و از بیقراری احوال ملک سال هجری رسانیده بود که اول آنچه از رعایا بدست شد و تقاضا یافتند گرفتند
152 بعد از آن بر دهات تاخت نموده مواشی و چهارپایان رعایا و اجناس و بلکه خانمان و سامان غارت کرده و بر این هم
اکتفا ننموده اثاثیه می جاندار هر قدر در محالات یافتند دستگیر کرده بردند از ظلم بی حد ظهور
آمده معلوم میشود چنانکه سوای مال مبلغ پنجاه و هشت هزار روپیه از غارت و لوت به تحصیل در آمده باشد
و هزاران را بطریق یرغمال دستگیر کرده برده باشند احوال آنچه بر رعیت میشود احتیاج اظهار
ندارد و احوال کیفیت نور و جاجمو وغیره هم همان دستور است مفصل تا کجا نوشته اید سلسله
سیه انصاف ... از دست نداده بقول آنکه باید رسید اینقدر تردد و ملک که ویران
و خرابی امسال بظهور در آمده از برکات حسن نیت تمشی امرا است و الا مردم یقین
خاطر نداشتند که نوبت تردد بدین درجه خواهد رسید مردم صورت مخلص بیریا با خلوص صمیم دلها
کور و خست ... آرام وار ذا ممکن از تقدیم لوازم محنت و جانفشانی بهیچ جهه من الوجوه قصور
نکرده و نمیکند مورد صد تحسین و آفرین بود و بدین حال هم اگر بدین صورت ها التزام بار رسانیده باشد
بسیار انصیب و قلت ... حالا هم رو برو در مقدمه ظهور و جاجمو بعلام حسنمان تاکید است که باید
بدون ... تمام بعمل آمده و هم در بنولا تاکید نوشته تا مقدور در هیچ مقدمه زنهار قصور
مرقوم خامه اشفاق گردیده که مخلص در عرصه چهار روز بطرف محالات عزیمت خواهد
نمود خدا تعالی شرم و آبروی امشی مخلص بنوازد و مخلص بیریا بخوبی نگاه دارد که ارکان حضور
والا خندند و استهزا نکنند و الصاحب مشفق کرم فرما همین شرم و آبرو امشفق بفضل الهی
همت در ترقی و تزاید باشد و حالا بروز ... خواهد یافت از راه بی انصافی لب بجنبد
خواهد گشود مقام مجبوری است و الا کار زیکه قابل استهزا باشد تا بنور بعمل یامده و نخواهد آمد
برای بر آمدن مخلص بطرف محالات قلمی شده بود که برای خدا از روی پیش از این توقف
نباید نمود معلوم است که درین وقت کدام ضروری اتفاق شده که مخلص بان رسیده اجناس
فصل ... روپیه بچنگ نیاورده و الا امسال پیشتر شروع توزیع داده می رسد که در محالات رسید
کرده ام ... مال الواجب سرکار باید نمود و تا بور عرصه بابت قسط و اجناس فصل ربیع هم کاشت نشده همین که

فی الجمله وقت سر فصل رسید مخلص خود برای عزیمت محالات مستعد است و در این نشسته چه کار خواهد کرد

اگر اتفاق روی دهد هم از مخلص با مشفق نخواهند بود که بیرون بر آمده بکار ها خواهد پرداخت و این قدر

مجهول دارد که بیرون نمیتوانند بر آمد و دیگر کدام جمعیت باقیمانده تعین است اگر هر وقت کوچ

بسر انجام و انصرام کار ها خواهد پرداخت و اگر کار ها می و دیگر در محالات بالفعل منظور

کرامی باشد اعلام کرده که منتظر وقت بوده فی الحال عزیمت محالات نموده لهذا مهمه صورت

کرامی است مرقوم بود که شخص معتمد متعلقه نقاشنگه را سوای خرج با نکار و تنخواه عوض مبلغ

هشتاد و پنجهزار روپیه تعهد میخواهد در این باب آنچه مخلص مرقوم نماید بعمل البته مشفق من آنچه

منظور مزاج کرامی گردیده عین صلاح است البته مقرر کرده باید داد بسیار مبارک

است از وصول شفقت نامه احوال [illegible] مخلص هم معلوم شده بود و لوم [illegible] حواله

شده که او را برا زند او ظاهر نمود که برای کار معلومه [illegible] ام لهذا برداشتن

[illegible] البته آنچه باید بعلام [illegible] واده [illegible] خاطر در احتیاط [illegible]

متعلقه را [illegible] آنچه باید لوازم سعی و جهد بعمل خواهد آورد مزاج کرامی مطمئن باشد

بهجت [illegible] ذی الحجه [illegible]

شرح شوق و آرزوی کرامی مواصلت موفور المیمنت زیاده از آنست که با حاطه تحریر و تقریر

تواند آمد او [illegible] بر وفق مبتغیات خاطر باشد از این حالت عظمی مسرور کامیاب

دارد صحیفه بهجت که با وصول [illegible] محصور نموده انشراح و ابتهاج حاصل داد [illegible]

[illegible] در باب [illegible] شریعت پناه قاضی احمد علیخان و [illegible] لوازم قدامت [illegible]

[illegible] مرقوم خامه عطوفت گردیده الحق فی الواقع شریعت پناه [illegible] و اتحاد

قدیم دارند لیکن در امور مالی و ملکی خود اختیار [illegible] و اخلاص [illegible] منظور

مخلص نیست [illegible] چون تابع مرضی شریعت است [illegible] کرامی مقدم بر جمیع امور [illegible]

آنچه مرضی باشد اعلام کرده بعمل آورده شود [illegible] در باب شریعت پناه بصورت الفاظ [illegible]

واجازت مرقوم گردیده انشاء الله تعالی حسب [illegible] بعمل خواهند آورد از [illegible]

دیگر [illegible] اشتغاق شده که [illegible] باید گرفت که [illegible] از [illegible]

دلباقی [illegible]

ولیاقت اینکه سرانجام دولت قبلی دیوان که در بند کار است از طرف خود بهبود داریم انجم چاره و ربیت ولایت بعمل

میباشد این همه مراتب بعمل نیامد اهمال کرده متصدیان در یافت حقیقت شد مخلص با محل برآمده خود از حضور امری

پیج محال متعلقه محال بحقه تعلقات مشروط بر خبر گیری فتحپور و سنگی حیثیت از ابتدای عمر بوده

عامل که عرصه فرصت بسیار تنگ بود و عاملان بیگانه دیگر هم تمیز نمیدهند تحقیق کرده که از قدیم

همراه ام سردار بودند و هیچ جهت شائبه خیانت از ان متصور نبود و معتبر دانسته مقرر کرده شده بود

که در تردد و در وقت سعی و جهد بعمل آرند و حقوق و در خبرگیران اهتمام نموده مردم معتبر بسوی

محال در هر محال مصروف استفسار مانده مد نظر داشت که چون عنقریب برای گرد آوری

مال واجب بیرون آمدن خواهد شد اگر از اینها یکی قابل کار نخواهد بود در وقت تغییر کرده دیگر را

مقرر نموده خواهد شد آنچه بمجلس معلوم شد در مقدمه تحقیق کار و از اینها بقصور

بعمل مانده ولیسر دیوان اگرچه فی الواقع خود است لیکن چندان بی سلیقه نیست و معتبر است دایم انجم

بودن او اهتمام نموده در خدمت اگر کسی مرتکب انکار کرده مردم بزرگ از قوم

و قبیله و سرشته قومیت و نسبت و برادری یکقلم منقطع نموده رسوای خاص و عام می نماید

او تمام عمر را و بدین حرکت اصلا ملوث نیست و در گنه

نیز قصور معلوم نیست که تمهید پرداز این معنی و دلیل اظهار خدمت گزاری نموده اند

معتقد است چون مخلص در جمیع امور تابع مرضی است حالا که بدین صورت اهمال شد در بین چند روز

کوتوال محالات میرسد تفحص و تلاش عاملان دیگر که معتبر باشند عوض الزام نموده شد

و همین که در هر محال که خواهد نمود تغییر و تبدیل خواهند

خاطر از این جهت مطمئن باشد

ذوالحضرت مشفق مهربان کرم فرمای

مخلصان بعد ابراز مراسم شوق و شعف بوجدان سرور مواصلات که

که عمده ترین مهمات غیر از آن نیست ملکی و ضمیر منیر میگرداند در اظهار

هرکاره ها معلوم شده که در باره متوقف قلعه در معاملات او نیست که

باشتهارات اخبار و اخراج گردید که اندرون قلعه بود منهدم

گردانیده فرار از قلعه همواره در و باشد

و همه از جهت آن بی بود در نیولا در جهت بیمار اند در قلعه شیوراجپور رفته و هم در باو شنگه منصور رعایات
تعلقه شیوراجپور که در دهات پرگنه بتهور همیشه پا سکونت کرده آمده اند بر خلاف معمول ممانعت نموده از پاسبانی
باز داشته است و بهر حال در تعلقه شیوراجپور مقرر نموده تعدی و ظلم از رعایا بوصول میرسانند و اکثر مردم
رعایات بتهور در هر مقدمه با او جواب و سوال مینمایند جواب میدهد که ما را با سرکار صاحب تعلق است با دیگری جواب سوال
نداریم در هر مقدمه آنچه باید به سرکار صاحب مرقوم نموده خطی از طرف آن مشفق ارقام فرمایند در نیابت صاحب سرکار صاحب
ضرورست که او را ایذا مثل دیگر چشم نمایند و باکید نمایند که پیش عامل حاضر بوده اطاعت مالگذاری نماید لهذا مرقوم
خبر رسید که مردم سرکار صاحب و مردمان عامل بتهور که بر سر قلعه بجنور رفته با تهانه دار آنجا جواب سوال
نموده اند قلعه مسطور را داشتند بعد جواب و سوال بسیار تهانه دار را منجر و براه آورده قلعه مسطور را
خالی کرده و لو بفضل الهی و اقبال شاه عالم پادشاه بقبضه تصرف بنده های شاهنشاهی در آمد بنا بر اطلاع آن را
مرقوم نمود در مقدمه مردم متفرقه مکرر مرقوم گردیده که چون درست نموده در نیجا باید فرستاد هر جا که بود
باشد فرستاده آید تا بوقوع پیوست نشده در نیولا که وقت مددگار رسیده همراه عاملات بتهور صد صد
سوار ضرور باید فرستاد که صورت مددی و حشره درست کرده این مقدمه را بارها نوشته ام نمیدانم
که اطلاع آن را مکرر منغص کرد ولیکن چون درست شدن آن صورت سرانجام کار هم نمیتوانند شد
ناچار مصدع میگردد و به تعجیل متمم باشند بعمل باید آورد بالفعال یکصد سوار جرار باید فرستاد که از
همان راه بر ذیابیت بتهور رفته حاضر باشند و در کارهای سرکار والا لوازم اطاعت منظور دارند
نوابا صاحب مشفق مهربان کرمفرمای مخلصان سلامت گذارش مراتب آرزو و اشتیاق کرامه مواصلت موفور
مسرت برو مخصوص بار زو کی خامه مقطوع اللسان بپایان رسیده نمیتواند شد او لطائف از این نعمت غیر مترقب
خاطر همواره کامیاب چون شد لیکن در این روز رقیمه بسیار شعر بر احوالات رود کولود اکثر مقدمات ضروری
جواب طلب بلاغ خدمت سرایا افادت گردیده تقیین است که جواب جمیع مقدمات مفصل رقیم بنده جات
الطاف خواهند شد یاد خاطر اشفاق مظاهر خواهد بود که در کنجه مخلص ممتاز و مبند محمد مبت را بخط افروز
بود که سخصی مبلغ و مبلغ ده هزار روپیه بر محال کثیر رقیه نیز جهار محالات متعدد میر محمد از قبول
میر مسطور اضافه قبول نمیشد اگر مرضیه باشد مقرر کرده آید امیدوارم تا بوده که در آنچه لغایت رود لا اما
مخلص بجلب ارو نتیجه متعهد مذکور برای اضافه مسطور حالت و قبولیت باضافه نوشته میدهد مخلص

توکیل انفس

بواسطه بعضی تمارندیشه‌ها تا حال در این مقدمه جرأت نکرده و بعمل نیاورده که شاید میرمحمد مذکور در جنب گرامی
رسیده دلنوید او این معنی شده و اشفاق عمیم گرامی بار متوجه احوال مشار الیه گردد و در باب بجا آوردن مرقوم شود
که بنا بر الطاف ظهور این صورت‌ها موجب استخفاف نگردد و لهذا اینکه برای وثوق و استحکام این مقدمه محبت
القدس بنماید اگر فی الواقع مزاج گرامی بر این صورت باشد که اضافه گرفته محالات مسطور از تعهد میرمحمد
برآورده حواله دیگری می‌نموده شود مفصل رقم نمایند مرحمت الطاف گردد و الا فهمیده است تعهده میرمحمد بحال دارد
مذکور این مقدمه همان قرار دهد در جواب آنچه شود بعمل آرد اما

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای
مخلصان سلامت بعد گزارش مراتب اشتیاق که لازمه مواصلت سراسر محبت که مهمات
خاطر ایشان ملحوظ خاطر عاطفت تضمیر مینماید امروز که شانزدهم روز پنجشنبه شهر جمادی الثانی است
مخلص داخل خیمه میشود و موازی یکصد و چهار راس گاو که تا امروز خرید شده بود همراه شیخ
خان محمد که برادر شیخ توپخانه مقرر گردیده است برای آوردن ۳ ضرب توپ روانه کرامت کرده اند
چون از ارقام گرامی معلوم شد که بیله و غیره ضروریات توپخانه در اینجا تیار است کاربردازان تقیید شود
که زودتر ۳ ضرب توپ که یک مجموعا توپ کلان و دیگری از صحبت انگریز رسیده آمده و سیوم بازویی
توپ مجموعا حواله شیخ مذکور نمایند که زودتر در اینجا برسانند بر تقدیر اگر ۳ ضرب با بند گاوان
کشیده نشود توپ خود را بر کشتی سوار کرده روانه سازند که دیگر گاوان کشیده خواهند آورد
توپهای مسطور هر چند زودتر خواهند رسید موجب سرانجام کارهای سرکار دولت است جلدتر برسند
دیگر بعضی امورات ضروری زبانی شیخ مذکور حواله نموده ساعتی وقت فرصت متوجه شده
مفصل مسموع باید فرمود اما

نواب صاحب مشفق کرم فرمای مخلصان عزیز القدر را
انشراح سلامت معلوم گردد مزاج گرامی است که مظفر علی بیگ با چهل پنجاه سوار ملازمان
نگاهداشت مقرر کرده داده شود که همراه خود نگاهدارد مخلص موازی انقدر قلیل که پانصد
سوار نوکر نگاهداشت باشند هم اگر یکجا باختیار مخلص باشند که هر وقت ضرورت بنزد حاضر بود
و متابعت نموده بعون و حمایت هر حالی باید بشوند و بدین صورت چند سواران متفرق شده همراه
رسالداران مقرر شوند بهتر است چه برای کارهای سرکار اصلح نمیدانند معهذا مخلص همه صورت تابع مرضی
گرامی است لیکن اطلاع احوال ضرور بر تقدیر اگر مراعات مظفر علی بیگ منظور است هر قدر سوار منظور باشد

سوادی بنام ... سوار ... البته اجازت شود که نگاه دارد فقط — رانامه شوق افزای ... شقه حضور

مورود النور که بنام نامی بود در باب موضع ... بر کنار ... عمله برکنه ... جمع مبلغ ... صد ... منحصر

سال تمام بهمه جهت بنام اشرف علیخان خادم دربار شاه محمد اشرف سلونی و حصول راحت نموده

بنا میدید ... مضمون شقه خاص سعادت اندر کردید و مضمون رقیمه کریمه مفصل دریافت نموده

مرقوم خامه اشفاق شده که بموجب شقه حضور در بمقدمه بعمل باید آورد و احوال رفته و جمیع ...

مسطور تحقیق نموده اطلاع باید داد بموجب ایمای گرامی حقیقت جمع چهار ساله از قانونگویان دریافته

بخدمت ابلاغ داشته احوال دریافت خواهد شد و در جواب تفصیل آنچه مرضی باشد اظهار دارد فقط

ذو الصاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد آرزو ... زیاده

از مراتب شوق و شغف ... حال بنای اشتمال است ملفوف ضمیر عطوفت تخمیر مینماید از نوشته

غلام سبحان معلوم شد که زمینداران موضع سوند پله عمله برکنه ... و سهیه خالصه نواب ذوالفقار الدوله

بهادر ... زمینداران موضع موازی ... عمله برکنه مسطور ... خالصه سرکار والا ... داشته مذکور

موازی ... صد بیگه زمین کم و زیاده بموجب آنچه ... شرارت بر حاصل دارند و بعضی مردم ناحق

شناس نظر بر حق و باطل نکرده طرفداری زمینداران سوند پله مینمایند در صورت موازی

... صد بیگه زمین خالصه شریفه از دست میرود و موجب نقصان سرکار والاست رای عزیز القدر آنچه

بیشتر از احوالات آنمقدمه اطلاع واقع دارد ظاهر است که ... هم مفصل گذارش نموده

از آنجا که زمینداران سوند پله بر زور حمایت از راه زبردستی تا حال این شرارت ... پیدا

اند و زمین مسطور از تردد ... افتد لهذا ... تصدیع میدهد که بغور آنمقدمه قرار واقعی

توجه فرموده امین معتمد حق شناس مقرر باید فرمود که از روی ... حق شناسی انفصال آنمقدمه

کرده ... حمایت و طرفداری ... مظور ... فقط — نواب صاحب مشفق مهربان

کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از ... مراتب اشتیاق که ... ملفوف ضمیر منیر

عطوفت تخمیر مینماید ... شده بود که بعد رسیدن ... بر ... آنجا طلبیده

... امروز در آنمقدمه چیزی مرقوم نگردید ... باید خاطر عطوفت مآثر نمایند ...

مخلص انتظار ... دارد هر چه مرضی باشد رقم ... خامه الطاف گردد که ...

از ... گردد

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد ابراز مراتب   انها بعمل آورد
شوق و شعف بدریافت سرور مواصلت لازم البهجت ملحوظ ضمیر منیر مینماید شفقت نامه گرامی در باب
دهانیدن مبلغ یک روپیه روزینه حبیب شاه درویش که در محال پرگنه راری مقرر است وصول نموده مرقوم
بود که اسناد را ملاحظه کرده در صورتیکه از سرکار والا یافته آمده و موافق اسناد باشد حال هم
بدستور بحال داشته موافق معمول مشارالیه باشد مخلص اسناد روزینه مسطور ملاحظه کرده سند درگاهی
بمهر نواب وزیر الممالک بهادر و سند بمهر نواب نجف خان بهادر در دست دارد و همیشه یافته آمده است
و سوای پانزده هزار روپیه سالیانه و سیصد روپیه ماهیانه روزینه داران است لهذا بموجب ایمای
گرامی بدستور معمول قدیم سند مثبت گردانیده داده شد لهذا بنابر اطلاع گرامی مرقوم نموده شد
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت مراتب شوق و شعف زیاده از انست که بشرح در آید
لهذا بنابر ابراز مراتب مطلب مصدع میگردد که راجه دیارام بموجب رخصت گرامی درینجا رسیده بود و بمخلص
ایما شده بود که سررشته مغلیه و غیره مردم قدیم بیش خود نگاه خواسته داشت حالا راجه مسطور برای
نگاهداشتن سررشته پانصد سوار و یکهزار پیاده نوکر نگاهداشت هم سوای سررشته ملازمان قدیم در جواب
دارند لهذا برای استمزاج گرامی تحریرات مرقوم نموده شد اگر فی الواقع مرضی شریف بدینصورت است
مفصل مرقوم خامه الطاف گردد که بموجب آن بعمل آرد باقی خیریت است مخلص همه حال بنظر
آرزو بی طاقت دیدار میمنت آثار   مراحم بوده دارد زیاده بهجت و سعادت باد
زیاده از آن که بگذارش قلم در آید لهذا بنابر مطلب میپردازد که شفقت نامه عطوفت
طراز وصول شده دعا نمود و آنچه از راه کرم بخشیدها الفاظ توجه و قدردانی رقم پذیر خامه الطاف
گردیده از مقتضیات قدرشناسی ذات بابرکات است مخلص هم معتقد و خود را غنیمت میخواهد
تا هیچ جهه از خدمت لازم المیمنت جدا نباشد و از این همه ولوله زیاده که دشوارترین دردها است
بر طبیعت گوارا نماید از عواطف تفضل و کرم عمیم خود چنانچه از روی دوستی بمهمات خاطر کامیاب
سازد از خوبی فضا و دلپذیری مکانهای کف اباد آنچه مرقوم گردیده فی الحقیقت همچنان است
مخلص نیز بچشم خود سیر و مطالعه جمیع مکانهای دلچسپ فراوان واقع چنانچه باید نموده و همه وجوه پسندیده
لیکن اتفاق چنین شد حالا اگر مرضی گرامی باشد حضور در نظر در آید امیدوار که زود بمحبت

مستفید گردیده سرور با محصور حاصل نمایند والا چون موسم برسات است و بالفعل مردم کمتر بحالت سر و سامان
جابجا برای خود ورت کرده سکونت نموده‌اند در کنار این شنیده‌ام بالجمله هیچ منصور شرط مرد رب
بهمه صورت تابع مرضی ارادت است و منتظر ایمای سرکار مرقوم گردد زود رسیده صحبت اندوزند هم
حضور میگردد و میرزا ابراهیم بیگ مخصص که دارد بتحریر نمیتواند کشید سلوکهای ایشان که با مخلص بعمل
آورده تا امروز دل و زبان مشکور این معنی است ما شاء الله برای کار خوب موجب قرار دلی
الله که حاضر خواهد بود اگر واقعه تومهای مسطور داده قبول نموده باشد و تحت یاد رسند باشند غلام
حسنجان در خدمت گرامی حاضر است حوالت ما شاء الله باید فرمود که مخلص سرکاروان جهلکره تا به خود فرستاده
در آنجا طلب دارد اگر تحت تیار نباشند حاسطور همانجا تخت و غیره ضروریات تیار نموده و سرکاروان
جهلکره و غیره از آنجا طلب داشته پیش مخلص خواهد فرستاد مگر اینکه تومها حواله حاسطور باید فرمود که تا
هیچ در اینجا خواهد رسید در مقدمه توجه ضروریست و بکار مخلص بهمه صورت تابع مرضی است اگر ایما شود
زود رسیده بخدمت حاضر شود زیاده چه ا نواب صاحب مهربان مخلص سلمه مشفق متقضای صفا سمت
یکهایک درین روزها برای دریافت خبر خیریت و صحت مزاج گرامی انتظار طبیعت بدرجه کمال داشت
الحمد لله والمنة که مراجعت از اطراف فیها و نوید تشریف شریف لطیف فیروزی از خارج بدریافت
شده سرمایه وفور سرور و انشراح خاطر منتظر و مشتاق گردید احوال پر اختلال مسموع شده باشد
که سرکار نواب شجاع الدوله بهادر متعلقان را از لکنو برداشته روانه بریلی شدند از مخالفات
استعلو نیازمند بصوریکه درینمدت از گردش روزگار و تلخ و ترش زمانه قناعت کرده اوقات
گذرانی مینمود به تیر ظاهرات الفتریات و طاقت در خود نیافت از مهمات سفرهای پیکر نتوانند
ناچار از منزل بانگ مو برای خبرگیری متعلقان رخصت گرفته به تیرسوان رسیده خانه است
هر چند عمده‌ها و ارکان آنملک از راه خلوص و انحا قدیم اخلاقهای رسته بعمل آورده هیچ صورت
از دستهای قصور ندارد لیکن تا هنوز بصورت مرغوب طبیعت نیست باید دید که مقدر از کردی
خداوند که امور مملکت برونق از روی بنده‌های ارباح تولاغیما باشد به رونق و نظام شایسته
پذیرد و خانه نلوان موروثی که پرورش یافته‌های خوان الوان نعمت تفضل و افضال جناب عالمیان
مآب اند از سر ره گرد مهاب بیجا باز مانده بتقدیم لوازم عبودیت و بندگی حضور سعادت اندوز جاودانی

گردیده

گردیده جوهر حسن خدمت و جانفشانی بجلوهٔ عرض و امتحان دارند از انجاکه ذات گرامی همه حال متوجه احوال
نیازمندان است مقتضای توجه باطن همواره بارقام خیر خبریت مبهج و مسرع باید داشت

نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت صورت رسیدن خود برکناره دریای جمن باراده حصول سعادت
ملازمت حضور پرنور و توقف در عبور ازین طرف بواسطه انکه انمهربان بدان صلاح نهضت فرموده اند
در حضور پادشاهی سرورکاینات چند روز بانتظار معاودت گرامی همانجا توقف نموده بود سابق
مرقوم خامهٔ مشکین گردیده هرچند مرغوب طبیعت بود که بامر ابلغ شریف این عزیمت بعمل آید
لیکن چون رقیمه سرور افزا سمعه و کفیل مبالغه و اغراق تمام و حصول راحت نمود که در رسیدن
حضور بتوقف مناسب صلاح همین است که رقعه بجناب مقدس رسیده بسعادت ملازمت حاصل آنموده
آید و هم خانی کرام مقدر علام علیخان که از نزد انمهربان رسیده بظاهر نمود که صلاح خاطر همین صورت
است و شقه خاص هم بطور رقعه فرموده ناچار توقف از صلح بداشته و ترک اراده داشته عبور دریا
نموده مقیم انجاه روز شنبه بشهر رسید از حضور پرنور مژده جان بها در سرای اوردن مامور شده
بودند نظر بر نیکه خانه بلاد موروثی بواسطه انصورت نهایت عرض نمود که همین شقه خاص کار
باکرام خواجه سرای محل امده همراه برد از انجاکه بندولت قلعه مبارک بندوبست سرداران صورت
حکم و الاشرف نفاذ یافت که معرفت مبجر فلچر صاحب ملازمت نمایند بتاریخ هشتم روز یکشنبه
حسب الحکم جناب اقدس باتفاق ایشان بدولت استان بوس جناب ملایک مطاف کامیاب
شد در بنده گی حاضر است بر ظاهر است که هم سردار را سوای انمهربان بادیگری هرگز سررشته
یکجهتی و اتحاد و راه رسم جواب و سوال در میان نیست محض بتقویت و استقلال توجهات گرامی
خود بان صورت همواره گردانیده باستحکام رسید و حالت تصدیعات پوشیده نیست در حضور بیگم
معاودت در توقف است هرچه در نیباب اصلح است بحضور عرض باید کرد که اسباب دلجمعی
معیشت و استقامت از جانب و الاهر چه برای هم سردار اصلح باشد بحضور عرض باید کرد
که بموجب ان بعمل اید زیاده بهجت باد

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت
بعد از خدمت کرامی رخصت شده قدری شب باقیمانده در مها بلع گذرانیده صبح کوچ نموده
بتعلقات ابادر رسیده دایره نموده و انتظار رود و سرداران در پیش دارند امروز امدند .

سرداران صورت نگرفت روز شنبه بلباس [illegible] روز با قیماوه بخیمه وزیر الممالک نواب حسام الدوله
بهادر لطیفهای انا و نعاجله قلیل از معانی که مخلص ابرد داشت آمده نصیب گردید و معلوم شد که فردا
روز چهارشنبه سرداران انگریز و نواب وزیر الممالک بهادر درینجا تشریف می آرند چنانچه مخلص روز چهار
صبح طلوع آفتاب از دایره گاه خود سوار شده باراده پیشوایی و ملاقات سرداران رو آورد
پیشتر گردید چون مسافت چهار کروه بالاتر گروه متصل باغی که در آن نزدیکی بود رسید
معلوم شد که در آن باغ لوازم طعام حاضری سرداران از میر و غیره آمده تیاری در پیش داشت
در همین جا برای طعام فرود خوانند آمد در همانجا سوار ایستاده اند که توقف نمود درین آنجا
تمام صاحب با مردم خود تشریف آوردند مخلص مردم خود را فراتر گذاشته برای سوار شده پیشتر رفته
با تمام صاحب ملاقات نمود و بموجب کرامت نامه که بود از طرف بندگان حضرت قدر قدرت رسانیده
خبر خیریت و عافیت استفسار نمود تمام صاحب [illegible] تمام ملاقات نموده بهر جائی که دارند حقیقت
خیریت و صحت مزاج اقدس انور پرسیدند و در همان باغ برای طعام حاضری فرود آمدند راقم هم
همراه ایشان در باغ رسید و همه یکبر بر کرسیها نشستیم بعد انقضای [illegible] گهری دیگر که در آنجا نشسته
بودیم کرنیل سمت و کرنیل بارکر و نواب وزیر الممالک بهادر باتفاق همدیگر از راه آمده در
همان باغ رسیده فرود آمدند مخلص پیش رفته از صاحبان فعل کبری کرد و یکدیگر نیل اسمت بهادر
و دعای جناب اقدس جهانبانی ابلاغ نمود خیریت و عافیت پرسید کرنیل اسمت نیاز بندگی تمام
جواب دعای حضرت آوانیده و همه سرداران و نواب وزیر الممالک بهادر در همانجا بر کرسیها نشستند
و ملاقاتها و جواب سوالهای بسیار بخوبی [illegible] و اخلاق تمام بعمل آمد بعد فراغ طعام
از آنجا سوار شده بخیمه گاه خود بار رسیدند مخلص هم همراه سرداران تا خیمه ایشان رسیده رخصت شده
بخیمه خود آمد و بموجب کرامت نامه که بود از کرنیل سمت بهادر برای رفتن خانه نواب وزیر الممالک
بهادر درخواست اجازت نمود ایشان گفتند بسیار بهتر است البته باید رفت چنانچه بوقت شام
بدیره نواب موصوف رفته ملاقات نمایید فردا که روز پنجشنبه است صبح بطرف الله آباد کوچ مقرر است
و منزل بمنزل میرسند مخلص هم همراه است تا قنوج رسیده بسعادت قدمبوس [illegible] کامیاب خلافت
در آن ملاقات [illegible] کلامی دیده و دل نورانی می نماید بنا بر اطلاع کرامت نامه [illegible] عرض نمود

از انجا که مخلص بیریا غیر از ذات رأفت صفات آن مظهر اشفاق و الطاف مشفقی
و غمخواری و فریادرسی ندارد لاجرم از رطب و یابس و هر کار هر چه عاید حال شود اطلاع بآن گرامی
خدمت ضرور میداند لشان خان نام تعلقدار موضع فساری عمل پرگنه کیوامی بانواحی علاقات جوکنه
مذکور پیش ازین چند روز لشکر چند کس از اتباع مزارع و چند راس گاو و میش از چین بهمین
ساکن پرگنه بی سابقه خصومت و نزاع بزور دستبرد گرفته برده هر چند مخلص نظر بر آشنائیهای
ایشان مینواختر باز راجه خیالی رام بهادر گفته فرستاده و بر راجه سطور خط ... علامات مذکور
نوشته داده حکم تعاقب یافت هیچ اثر پذیر نشد خدا داند از چه راه است و القصه هنوز در ...
لشکر و علاوه آن تعلقدار مذکور در نزول آب جهیل که از قدیم معمول زمینداران کیوامی است
بند حاصل شده برای هنگامه پردازی و کوششی اجتماع مردم نموده پرگز آب جهیل بند بهادر که از
قدیم معمول است آمده بمند بند دست ... در اس نرکاو از رام ناتهه برهمن و دیومن برهمن
گرفته برده و خفیه و رعملداری پرگنه کیوامی انداخته سر سوزش آن رعایای پرگنه کیوامی ازین
هنگامه فرار کرده میروند طرفه شورشی برروی کار آمده هر چند تدارک آن میخواهد از دست ...
پرگنه کیوامی هم میتواند شد و نوبت سلو دفریاد نمیتواند رسید لیکن مخلص هم در کارهای بعدیگر ازین
شورشها مصابت میداند و در صورتیکه تدارک آن میعنی نشود تمام پرگنه از دو اسمه تطاول مفسدان
رو بویرانی و خرابی میارد بذات با برکات ظاهر است که جهت قوت مخلص هم قدر قلیل باقی نمانده
که بمقدار تصدیع هم عهده برای ضروریات مخارج نمیتواند شد و هر گونه تکلیف ... حال
میباشد با این حال مردم ناتوان بی در بدر ... ساعی دارند و این زاویه نشین کنج قناعت
را بموجب ایذا میسازند از توجهات گرامی چشم داشت آنست که در مقدمه الطاف واقع
مرعی گردد که این هنگامه فرو نشیند و در قوت مخلص تخلل نشود و الا هر چه اصلاح باشد اعلام
گردد لله الطاف نامه شفقت طراز که حاوی معانی محبت و الفتهای
باطنی بود وصول اشتیاق نموده خاطر منتظر و مشتاق را که بذکر محبت توجه و تفقدات گرامی
تر و تازه لذت افزای کام و زبان است سرمایه انشراح نامحصور ارزانی فرمود مرقوم خامه الطاف
گردیده که باراده زیارت بیت المقدس از جناب خلافت مآب رخصت یافته معظم آباد رسیده باشد

بسبب موسم برسات توقف نشد حالا که هوا صاف شده نیازمی جهازات بندر سورت انشاء الله عنقریب باحرام
طواف امکان مشرف کرشریفه نهضت بعمل می آید این معنی مفصل مبرهن نشد و داغ مهاجرت و جدائی انها
که قطره قطره خون حسرت از پرده دل میریخت بر زخمهای تازه مجروح کرده بر جبین ایران کعبه دل
که بحضور باطن صفا منزل انوار فضل شاید حقیقی هر لحظه مثوبات مدارج اکبر حاصل دارند
بطواف کعبه آب و گل پرداختن احبای بسبب متحسید الفت طریق صدق و صفات انها که بصفا
خانه بهتر روشن تسکار بکرنگی دارند بدر و دیوار خانه دل فهال میشوند لیکن از انجا که ذات بابرکات
بتفضل الهی مسند ارکان ظاهر و باطن و مبانی و معانی رسم رواج صورت و معنی است یقین که بصدق
عقیدت و خلوص ارادت این عزیمت مشکوره مصمم خاطر عاطر گردیده باشد حق اتباع جمیع مومنین
و مسلمین بالتوفیق این مدارج کرامت نماید و مانم نشان بلکه حیث و یکدل ساهیبن قدر جم ربی و هدائی که از
مشیت قادر قدیر بظهور آمده هزار گونه خار خار حسرت بر دل واستفتن و مایه و بیامع که میر نشند
تسلی خاطر بقرار میشوند هرگاه ابعد مسافت بعید در میان امید و صور باید فرمود که حالت دل دردکار
دادمی محبت زخم خورده هزار گونه الطاف و اعطاف اند چه خواند نمود رفع و تشنگی از حضرت
صحیب الدعوات مستدعی است که بفضل و کرم خود لطیفه برانگیزد که دیده و دل مشتاق بنور وصال
بهجت اشتمال منور و منجلا گردد و از روی خاطر بمنصه ظهور در آید احوال احقر بدستور بگه بود
مستوجب حمد الهی است و صحت و سلامت ذات بابرکات هر لحظه و لمحه از روی خاطر در هر حال مهم
جال مترصد یاداوری و کرم فرما بعهای شما نوالشافی و ... مهربان کرم فرمایی
مخلصان مشد شرح آرزومندیهای الفدر که برای حصول مواصلت موفور الیمنت
در باب اشتیاق مواطن سرمایه بعبارتها است نمیتواند مفصل تحریر در آورد لاجرم از حق
وادی عطف عنان نموده مجمل از مقدمات ضروری ملک و ضمیر شفقت تصمیر مینماید درین
روزها صحایف شرافت ذریعه کاتب انهای خاطر منتظر گردیده برای دریافت نوید تعدیت
و صحبت و مسند مزاج شفقت امتزاج هر لحظه دیده آرزو فرش راه انتظار میباشد مملکت علی الاتصال
بلافاصله احوالات رو بدلو اینجا و صورت تقاضای تحواید اران و سکین شورش انها بوعده مبلغ
شده الحمد لله جوان و خوالها از خدمت کلامه و دیگر آنچه باید رقم نوبیر خامه نیاز گردانیده و چون

نوشته گرامی که حاوی مطالب فیض ایات از افواه خاص و عام اشتهار بسیار یافت اشفق کرم فرما اگر چه این
مخلص بیریا از همه‌جا استجابه ... نموده بود و به اظهار مردم اتفاق خاطر نموده فرستادن زر العشر بقدر
انتظام ... که با کاغذ مداخل و مخارج منور نموده روانه کرده بود موقوف داشته کاغذ
مسطور را مفصلات از حال حاصل که ارسال نظر انداز شد و فهرست اسم تنخواهداران و دیگر
اخراجات ضروری بخدمت ابلاغ شد مطالعه در آمده باشد روز و شب انتظار جواب در میان
و شورش تقاضاهای تنخواهداران را همین وعده که امروز فردا جواب میرسد بموجب آن تعلل می‌اید
فی‌الجمله تسکین داده میشود و طرفه‌تر آنست که مخلص بیریا از راه اشفاق و دیگر از نمایه شده توقف
که بقدر جاگیر داران مداخل حکم تنخواهداران را نگاه داشته باقیها را جواب صاف باید داد که اگر
جاگیردار باشد بر سر از خانه خود تنخواه دهد و مخلص که نظر بر قلت مداخل اینجا بعضی تنخواهداران را
جواب میدهد چه لشکرها بخدمت گرامی اظهار شکوه و شکایت نموده بار با کیف یا صاحبان تنقید تمام می‌ارند
چنانچه تنخواه و مواجب والاها را موقوف نموده جواب داده بودند که در ینجا اینقدر محاملات نیست
تنخواه شما قبول نداریم ظاهرا انها نالش نمودند و در باب انها مکرر تنقید تمام نوشته‌اند که این
بیچاره‌ها در حضور انور خدمت مینمایند و پریشان احوال اند زر تنخواه انها باید رسانید مخلص درین
صورت با عهده برایی ندارد در ینجا اینقدر محاصل که برای اینهمه تنخواهداران وفا تواند کرد هرگز نیست
دیگر هیچ جواب میدهد انها نوشتجات گرامی تنقید تمام آورده بدست او بر ان شورش ها می‌نمایند
مخلص چه میداند که از اینها کدام کس ضروریست تنخواه باید داد و کدام کس غیر ضروریست جواب باید داد
سخت جای حیص و بیص است اشفق قدرشناس کرم فرمامن اینقدر مالیات زیاده از جاگیر ... همگی
بقدر وسعت ندارد که یک خرچ بسرانجام نموده بکسی تواند داد و تا وقتی که اشفق کرم فرما قدری متوجه
استماع نشده احوال جاگیر و مداخل و فهرست تنخواهداران را ملاحظه کرده ضروری و غیر ضروری
تجویز فرموده صورت مقرر نفرمایند اجرای کارها چگونه میتواند شد اند که تصدیع بذات گرامی
اختیار فرموده و کاغذ مذکور را یکمقام نیمی و توجه ملاحظه فرموده بقدر مداخل حکم از تنخواهداران
هر کسی را که ضروری باشد و باید و باشد بر اسم او صاد باید کرد و انها را که غیر ضروری باشند
جواب باید داد و خط بطلان باید کشید و مخلص بیریا چه از این مقدمه مفصل اعلام نمایند که موجب آن

فیلک اردو و رفع باشش و تقاضای این جمعیت که هر روزه دلگیر می‌شوند و اگر همین صورت
چند روز دیگر مجهول و معطل خواهد ماند کار بعضی کارها بر هم و ضایع خواهد شد و طبیعت از این جهت دلگیر و
کراهیج یکی از این جماعه شورش مهیا نماید و موجب تباهی شود و در آن وقت تصور نماید معلوم که چه قدر به
جایی الزام است که ملازمان [illegible] الاجر انوقت باین درجه رسید نظر بر عواقب این
امور مکرر تصدیع اوقات گرامی می‌شود که بهر صورت ضرور ضرور این مقدمه را در نفع وجود
جلد اطلاع خواهند داد و زیاده برین معطل نباید گذاشت مخلص روز و شب در سرانجام و انتظام
کارهای سرکار والا در کرد آوری زر باقی فصل خریف و تردد تشخیص اکثر محال الذات با فایده مستعید
و مصروف است ساعی از این جد و جهد قرار و آرام ندارد ان شاء الله تعالی در همه صورت بهتر جوید
منتج می‌گردد از این مقدمات فراغ از همه وجوه مطمئن باشد

نواب صاحب

مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از شرح شوق که بی تکلف حدی و نهایتی ندارد و ملتمس بضمیر
منیر نموده می‌آید رقیمه الاشفاق تحریر بیست و سوم شهر شوال در جواب عریضه الاخلاص در وصول شمول بسیار
مسرور و مبتهج گردانید مرقوم خامه گوهربار شده که تا حال کاغذ مداخل و مخارج نزد ایشان بسیار کرم فرما
نرسیده دوانشق از چهار ماه برای کاغذ مسطور مرقوم منتظر باشید اگر کاغذ میرسید نوبت تقاضای
تنخواهداران بدین درجه نمیکشید مشفق کرم فرمای بسیار مهربان من با وصف آنهمه تقید و احتیاط که از
طرف مخلص در هر مقدمه بعمل می‌آید هر مرتبه مصدر الزام و نارسائیها و قصور می‌گردد لطف
عنایت میکرد و ظهور اینهمه کارسازیها از مقتضیات گردش افلاک است نمیداند که مدام قصور و ریاض استحصا
و مبالغت تمامی گرامی بعمل آمده و فقیر که دار الله بانیدی از نظر انور اهمیت آنچه در خاطر گرد
بموجب ایمای فی الحال در عرصه چهار گهری کاغذ بالمفصل نوشته حواله عزیز القدر انور ام بیگ
نموده در آن وقت رای مذکور بواسطه رواروی و نهضت گرامی بطرف فیض آباد نتوانست
بخدمت گذرانید و همچنان معطل ماند وقتی که بتحریک معاودت گرامی از فیض آباد به الله آباد
دست دلور امید کور بالا کاغذ روانه خدمت نموده خواهد بود که بمطالعه در آورده روبرو جواب
و سوال ضروری و غیر ضروری تنخواهداران مقرر کرده باشد باز معلوم شد که مشفق بطرف فیض آباد
متوجه شدند امید که بالا از اثنای راه بار طلب شده کاغذ بالا فی الفور ملاحظه مرحمت خواهد فرمود

والدعا

بنا چهدان روانه خدمت نموده فا چهدان مذکور از راه الٰه آباد روانه شد متصلات فیض آباد بخدمت سیادت
رقیم الاتحاد را بخدمت رسانیده‌اند و مدتی برای جواب در خواست داشتند داروغه توپخانه مهمان جواب
تسلین انها مینمود که کاغذ ضروری آمده است همین قدری دلجمعه شود و رخصت نموده جواب شفقت
خواهد شد در عریضه مخلص بواسطه شورش موقعات نضایح خواهد ساخت خوشی بر کاره‌ها دیگر باره رقیم الاتحاد
از راه لکهنو روانه خدمت نموده که کاغذ رقعه منفتح شده نرسد که کاره‌های آنجواب او رفتند مرقوم
که کاغذ بخدمت رسیده بسیار جای حیرت و استغراب است مخلص اینقدر فضول و در زمره لکو
ولا فعل نیست که کاغذ را فعل رسانیده باشد و بدر رو نگفتها در اینمقدمه اینقدر را استبدال و معانی ما
با اعتقاد صحیح خود کاغذ ملفوف رقیمه شریف را بلاغ خدمت گرامی نموده معلوم نمیشود که کاغذ مذکور را
مطاوی رقیمه تحلیل یافت یا برباد هوا پرواز نموده بهر صورت هر چه هست از مقدمات مذکورات
گرامی مشفق کرم فرمایم ظاهر شد احتیاج تکرار نیست چون از تفاصیل نخواهد آن فرصت یک تخط ندارد ناچار
برنت چه هم کاغذ مسطور را تیار نموده تبلیغ خدمت کرده خدا کند که این هم بخیر و عافیت برسد و مسائل
کاغذ سابق متفرق نشده بمطالعه گرامی در آید و رقعه منفتح شده نرسد تو خسته استفساره در اینمقدمه موجب کمال
مخلص خواهد است حتما صورت اگر این مرتبه هم در انفصال اینمقدمه تغافل خواهد شد بالضرور در متعا
رای انتدوام بعد رساله از همین راه روانه خدمت خواهد نمود مقام ناچار است و لیکن هر قریب شرح موم مذکور
که کاغذ را مخصوص او نوشته رساله است از چه راه ارسال مخلص با ارکان حضور کدام سر و کار انمقدمات در میان
تا امروز حرفی از مقدمات معاملات و جواب سوال ضروری و غیر ضروری با هیچ یکی از ارکان حضور
آنجا در میان نیاورده هر چه هست و روشن شد بخدمت گرامی که مرجع و اولی الامر و مختار جمیع
کارهاست اطلاع میدهد دیگر مرا با حالات مذکور است و نخواهد داشت مقدمه کاغذ مهر هیچ رقعه توجه
و الطاف ضرورت ۵ والصاحب دم مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان نوشته از روی
دریافت نعمت دیدار میمنت آثار زیاده بر سابق درین روزها انقدر سرمایه بیقراری مهیا است باطن نیاز مند اظ
نیست که شمار از آن معرض اظهار و ارقام نموده جلوه پرداز میشود چون بفضل الهی وعده وصول آنمنبع
بیدار متصل رسیده خدا کند که خیمه مهر آرزو و تمنای عبوث مطلوب ولیست ازین نعمت روح
و خیره اند و رکام گرد درین روزها متواتر مکاتبات شفقت آیات محتوی بر همان مضمون الطاف در جوا

نگینی نامه محبت وصول نزول گونه بهجت و شادمانی نموده متبهج و مسرور گردانید و در دریافت نوید صحت و اعتدال امزاج
وهاج مراتب حمد و سپاس ایزدی بتقدیم رسید از آنکه رقم شبهای مشفقانه نموده بودند تمام مرقوم قلم الطاف
شده که از شورش تعلقات تنخواهداران رنجها متصور و ازرده خاطر نباید شد که عنقریب رستگاری از دست آنها
توانند نمود عنقریب که آن مشفق کرم قرین بخدمت نواب وزیر الممالک بهادر و امیر الدوله بهادر رخصت گرفته
رونق فرمای این ناحیه میشوند رو برو جمیع عقدهای نالاینحل بمساعی مشفقانه توجهات شریف
انحلال خواهند یافت با تنخواهداران تا رسیدن آن مشفق مدارا و مدار پرداخته بحساب طالب هرسال و هریک باید ... نمایند
این همه مراتب مفصل مفهوم خاطر حسرت مظاهر گردید از شورش تنخواهداران نزد دیگه در خاطر مخلص جا دارد
شاید نزاعی و تلاش حضور انور والا هیچ یکی فی الحقیقت چه زهره دارد که بیجا نیفزاند چنانچه
صورت تلاش و نزاعی چه در حضور انور و چه در پیش آن مشفق قدرشناس همه دان از حد حساب تجاوز نموده
و آنچه درین مدت العمر از مراتب شکوه و شکایت و غیبت و [illegible] از زبان مردم ملوکش نبوده
برای العین دیده و شنیده میشود خطوط وکیل که از لشکر فیروزی میرسد غیر از قبایح و العیاذ
و شکایت گذاری ارکان حضور مضمون دیگر ندارد و نواب بهادر انهدام بهادر الفاظ تلخ و ترش که بهر زبان
می‌آرند مرقوم مینمایند حرارت غریبی تاب و طاقت برداشت آن ندارد و معهذا هر روز ملایم از حضور
اقدس میرسند القدر تقید و تاکید و اعتراضیه حضور بلا مینمایند که عقل و حواس ... میآید از ظهور
این همه نارسائی مخلص و واویلای مردم بواسطه قلت مداخل و کثرت مخارج است اگر بخواهد تقدیر چاره باید
حقیله روز اول کار پرداز بن حضور انور سنجیده و فهمیده بعمل می‌آورند نا مرابع گرامی از ابتدا ... منوبه
دانها سابق ما کم و کاست تنخواهداران میشد خیر الوقت بر نامه مخلص و فریاد و فغان تنخواهداران
بدین درجه میرسید صورت هرچه هست از قصور ایام و تیرگی روزگار است اشتیاق ملاقات که ...
حضور انور و خط میر الشرف بهادر در مقدمه تاکید تنخواه مردم از ... توقع وصول نموده صورت ندارد
و نارسائی مخلص از مضمون شقه و خط مسطور دریافت باید فرمود که مردم جابجا بعرض حضور انور
رسیده آید بدین حال آن مشفق کرم فرما هر روز ... باشند و اضرار تمام مرقوم میفرمایند که هیچ عامل زر از جا
نخواهد داده است هرچه محاصل محالات خواهد بود تنخواهداران خواهند یافت اگرچه فی الواقع چنین است
لیکن مخلص در ظرف نفوذ این همه ... قمار می‌دارد خدا فضل کند که تشریف آوردن آن مشفق

[illegible]

مکرما مهربانا قدرشناسا رقعه تر در باب اجمال ابر و مخلص این همه درد دل و تشویش خاطر که از بیمقدوری
شعاید احوال به اختلال وارد و بخدمت گرامی مفصل گذارش در آورده اصلاح احوال باید و مقدمه
تنخواه وغیره جمیع مقدمات و مطالبات ضروری که بدون آن بهمه سبب کارها و دولت هیچ متعذر است بمیان
توجه و اشفاق گرامی روبراه آورده انفصال پذیرد از اشتیاق دیدن هیچ مدانست که اگر اراده
تشریف آوری بهادر هم روز باشد آرام بخش منظور داشته دیگر عزیمت باید فرمود و دیده دل بیار منزل
ابد بیدار دیده افروز رقعه فروغ تجلیات کاملانی ارزانی باید داشت برای [illegible]
که مکرر مرقوم میگردد و مقدور نه بهم رساند برگزیدست که بدون تشریف شریف اینصورت هم این مردم
منتج کرده درست تواند بموجب گفته مخلص کسی نمی شنود و کسی منظور ندارد انفصال اینصورت هم منحصر
بر تشریف آوری گرامی است هرچند رقعه ها نوشته نتواند شد موجب افتتاح ابواب مقاصد و مآرب جمعی است تا کیدی
که در مقدمه تنخواه مردم احسام بموجب رقعه حضور انور و تاکیدات نواب صاحب شفیق وزیر الممالک بهادر
مرقوم صفحه وارد گردیده فی الواقع بجانب لیکن اندکی سررشته انصاف از دست نداده تحریر باید فرمود
که در مقدمه قصور این مخلص بهر باعث بعد بعلیخان وقتیکه پروانه تنخواه احسام رسید بقدر مبلغ هشت هزار
روپیه بسروت [illegible] الیه بموقع مبالغه والتجا تمام گفته شد که در نیجا بوده زر که ارائه مرکه بلکه
میرسیده [illegible] انفصال جواب و سوال مداخل و مخارج اگر تنخواه احسام تمام و کمال وفا خواهد کرد
نوامی بلکه از محال دیگر دهانیده حوالم سائر الیه رسطور گرفته و هرگز توقف نکرده بر خاسته رفته
از مراتب شکایت نوشته و کذاشت نکرده بهر صورت مخلص تا مقدور برای تنخواه منقح مجوز
قصور نشده و نیست فی مالامر و درین فصل لیف بقدر شش لک روپیه کمتر می کم و زیاده که منفصل از دو
کاغذ مبرهن خواهد شد و با اینهمه مردم تنخواهداران رسانیده و اینها هم زر که بوصول میرسد به تنخواهداران
میرساند و خواهد رسانید در شهر حصه بقدر هم الفه هزار روپیه دیگر الله هر لبه بلکه آمدنی شده بود بولیلی تو سجاه
رسانیده و دیگر هم بعمال سرا و لی شده است الیه تعالی بوصول در آورده رسانیده میشود و معهذا اگر غیر که
اتفاق تشریف منظور باشد دریافت بقسمیکه مرضی گرامی خواهد بود بعمل خواهد آورد و مخلص بهر صورت تابع
مرضی است و تا امروز با اعتقاد خود از پاس خاطر گرامی و محبت و تردد و در خوش سرانجامی کار سرکار
والا و تحصیل مالواجب و رسانیدن زرها به تنخواهداران قصور نکرده و نخواهد کرد انیکه مردم از خود غرض بموجب

بکار پرداز ند و تلاش نمایند مقام مجبوری است مشفقا الاشفاق در باب تنخواه قیام الدوله احمد خان بهادر

جنگ هم وصول فرمود این تنخواه سوای قدری تنخواهداران سابق که بالفعل تا تشریف آوردن

گرامی ادام بهادر مسطور بلا بدل داری و در جوی خود دستماله تمام در هنگامه آشفته و قلیل و کثیر برای خرچ فهم

داده شده بعد تشریف آوردن تا هر چه روپیه برآمد خواهد شد بعمل خواهد آمد مرقوم کرده بود

که وجهه روزینه حافظ محمد درویش و روزینه کریم الله منجمله [illegible] الله هزار و پانصد روپیه روزینه واز آن

[illegible] مخلص ارکان و دیگر تنخواه بدبد اگرچه از روی پروانجات و لکهای وجهه روزینه اینها سوای [illegible]

هزار و پانصد روپیه مسطور است چنانچه از مضمون پروانجات ظاهر میشود لیکن مخلص بموجب انجایه گرامی

موقوف نموده بدار و مدار پرداخته و برای تنخواه محمد حسین خان هم بموجب [illegible] قائم شریف جواب

داده شد و دیگر هم برایه هر کس که ازین تنخواهداران تقابل منظور باشد انجا شود که بموجب آن بعمل آرد

از راه توجه دست مرقوم قلم اشفاق گردیده که فوج سواران و پیاده های بلازم سرکار گرامی بموجب طلب

شریف از الله آباد برای معاونت کارهای چکله میرسد و پلتن تلنگه ها و هم ضرب توپ کلان از سرکار

نواب صاحب وزیر الممالک بهادر متعینه شده میرسد که برای تعینات یک پلتن تلنگه امیر الدوله جرنیل بهادر

بکرنیل کلکس بهادر نوشته اند که از الله آباد لکهنؤ رسید و اینهمه فوجها هر قدر که باید موجود

مخلص هر کاری و هر صورتی که پیشنهاد خاطر داشته باشد بدلجمعی تمام سرانجام پذیر گردد [illegible]

فی الواقع جاییکه توجهات گرامی شامل حال هم [illegible] است از فوج و خزانه و دیگر اسباب ضروری هر قسم

ضرور که قصور میتواند شد [illegible] تعینات این همه فوجها بسیار اصلح و مستحسن مع بجاست فوج بلازم سرکار

گرامی از الله آباد آمده در [illegible] مقامات دارد و این همه پلتن و توپهای سرکار نواب وزیر الممالک

بهادر و امیر الدوله بهادر معلوم نیست که کجاست و تا کجا رسیده مفصل اعلام باید بخشید و اگر فی الواقع

آمدن فوج و توپهای سرکار نواب وزیر الممالک بهادر و امیر الدوله جرنیل بهادر چنانچه مرقوم شد

[illegible] میتواند شد مخلص [illegible] قلمی باید [illegible] که [illegible] نظر انداز [illegible] جواب [illegible]

و [illegible] ذکر شمال اینها [illegible] کنند و اگر توقف در رسیدن فوجهای مسطور معلوم میشود باشد

بموجب آن راه [illegible] مفصل نوشته قلمی گردد که آنچه باید بعمل آرد و چون کار دنیا [illegible] انجام

میتوان داد [illegible] تقریر و تحریر احوالات اطلاع بخدمت گرامی ضرور لاجرم باینصورت تصدیع داده

[illegible]

161

آنچه اصلاح یافته مرقوم گردد فقط نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت

اینهمه مراتب که مرقوم خامه نیاز گردیده برای آنست که احوال فوج و مصالح جنگ وغیره مهر صور [illegible] دریچه همت
ذات گرامی پوشیده و دربر مقدمه بمقتضای صلاح اندیشی برای سرانجام کار سرکار والا آنچه
اصلاح باشد و بخاطر بگذرد اطلاع آن بخدمت گرامی ضروری [illegible] مشفق کرم فرما اگر اصلاح دانسته
متوجه اینصورت شوند و اگر صلاح نباشد تصدیع نباید فرمود بصورت دیگر تمشیت اینمقدمه بعمل
خواهند آمد قدرت تنخواهداران سابق مرسل شد سوای آن بقدر پنجاه هزار روپیه سال تنخواه عمدة الدوله
بهادر رسیده چون اصلاح اینمقدمه وابسته بتوجهات کرامت رفق تر متوجه شده وانفصال ساخته
به اطلاع باید داد [illegible] تنخواهداران مبلغی که تا حال وصول یافته اند فرد تفصیل آن برای اطلاع بخدمت
گرامی ابلاغ داشته لیکن چون منتج شدن کار [illegible] در بیت تقسیمه رفع کوفت اینها تواند شد
رفق توجه مرجع گردد مبلغی که بابت مهری [illegible] انگریز از پرگنه [illegible] تهکام ترسیل مصادر
توجه آن رسیده و درینجا امانت است نظر بر خساره بند و بان تا حال ترسیل نشده سرکاره های انگریز
درینجا متقاضی اند راجه بیربر [illegible] مفصل گزارش خواهد نمود تقسیمه در مقدمه ایما شود
بعمل [illegible] نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت شرح شوق گرامی مواصلت
موفور المسرت [illegible] که برای تحریر تواند شد لهذا بارقام عجالة میپردازد رقیمه الاشفاق
گرامی در باب رسیدن زر تنخواه سیف الدوله و شفیع علیخان بهادر بمظفر جنگ و وصول انشراح فرموده
مسرور گردانید مخلص در جواب توکیل [illegible] که [illegible] مداخل [illegible] چکله [illegible]
اسم [illegible] تنخواهداران بخدمت مشفق کرم فرما ابلاغ یافته است بموجبی که از اینجا مقرر شده است
بعمل خواهند آمد تا رسیدن جواب توقف باید نمود وکیل [illegible] بطور اصلا اینمعنی قبول نکرده در جواب
جواب نمود لهذا بنابر اطلاع گرامی حقیقت مفصل مرقوم گردید این تنخواه سوای قدرت تنخواهداران
سابق است چون تنخواهداران دیگر هم [illegible] تقاضا دارند و احوالات اینجا بذات گرامی
پوشیده نیست تقسیمه [illegible] منظور [illegible] گرامی نشد [illegible] مذکور درست شده برسد فقط
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت شرح نیازمندی و آرزوی نعمت دیدار بهجت آثار
اگر شود [illegible] دفترها [illegible] راه [illegible] اگر ان پای جرات بگذاشته بگذارش [illegible]

بالافضال تصدیع میدهد متواتر رویداد احوالات و توجه و اشتیاق که در مقدمه ضروری مرجع و منظور معروض
مرقوم خامه بیان گردیده که مانعه اصول جمع و مخارج و مدت تنخواه داران هم مفصل بکرات تبلیغ خدمت شده و از
فضلات الهی حسب التماسات داشت رایمرتبه البته منظور گردیده بمطالعه کرامی در آمده باشد تا امروز بابو
اینهمه پرسش و التماس بنامهای تنخواه داران هر یکی را انداز حفت جگر و استمالت بسیار تسلین و دلاسا
نموده تعاید است بقدر حالت قلیل و اکثر خبر گیرمی از اخراجات هم بعمل آورده هیچ یکی را جوابات
نداده و لیکن اینها بدون منع شده آمدن مقدمه تنخواه حالا از باده از این صبر و قرار ندارند و هر روز
از صبح تا شام همین قال و مقال شور و غوغا بر روی کار است لاجرم بنا بر مبالغه و استبداد دوام اصرار
بسیار متصدع میگردد و کرایمرتبه کانعیه مسطور بامر و ضرور منظر توجه و تعمق بلاخطه فرموده
مزاج گرامی انقضا فرماید و اصلاح محافظ معاطر بلند بر خط رسانیده توقف نباید گرفت که بموجب آن زر
تنخواه بلند نموده از شورش هر روزه فراغت حاصل نماید و به جمع کاربانی تشخیص محالات گرداوری
بالواجب سرکار و الاوضع متقاسید بمت کرباید بعمل آرند و الاحون فصلیع و شنید و گرچه این بسیار و اتفاقات
نقاره و به تحکیم آورده درین محل صورت تنخواه و جابرلو هیچ یکی از اینها رو براه تنخواه داده شد بر
بر قدری که بافت کشیده بر و هر کس با فت بعرباد و العیاث بر از گونه و او بلا و بالتماس جواب
انصورت برای کار سرکار هم و برای تنخواه داران هم قباحت کلی دارد و بر همه ظاهر است
الهی ذات بابرکات گرامی بر جمیع انفراد بسیار کلی دارد شمع انعقاد با وجوب سنجیده و در با
در انجه رفع تقاضا و واویلای هر روزه اینها توانند شد و کار سرکار بخوبی سرانجام پذیرد توجه
باید فرمود مشفق مهربان کرم فرمایم در نوالا بوضع تعلقداران متمرد حیله با عتقاد دولت
متخلفه و بغور و فور جمعیت و سامان شقاوت در اداری مال و اجب سرکار متمرد و سرکش تا دارند
تا وقتی که تو شمال بسابان نرسد رو براه نمی آرند تنبیه و تادیب بلید و کس از اینها خوش نیست
سرکار بمد صورت ضرور ضرورت درین روزها حسب الاتفاق اتفاق کرم فرما بحضور نوابصاحب مشفق
امسی و زیر الممالک بهادر حاضر اند اگر صلاح باشد و مصلحت بخاطر بگذرد و بخدمت نواب صاحب وزیر الممالک
بهادر گذارش انعقادات باید نمود که بقدر چهار پلتن فوج ملکی و چهار ضرب توپ جلی اکثر در النظر فرما
مدام حصول در باب اند که آمده داین مع و تشفیه قوانم آورده استمالت و رضا نماید یقین خاطر

دارد

162

که این همه اشتهارات ابتدای انصرام مقاصد به رو براه آورده ما گذاری نمایند و اگر سرموی در سر ضرور باشد مخلص به کار

برای یک دو چهار روز هم فوج پلٹن و هم توپخانه مسطور عبور نموده از این طرف رسیده و در بندوبست کار سرکار

بخوبی انتظام میتوانند یافت فقط نواب صاحب مشفق کرم فرمای من وجهه تحریر تحویلداری و تحریر نقصان

و منصدیان و داغ و تصحیحه و غیره را کارپردازان حضوری که از ابتدا امانت اشفاق مقرر شده اند در هر ماه اجرت

در قبوضات سواران و پیاده های نوملازم وضع نموده خود میگیرند و هرچه میخواهند بعمل می آرند اگر گفته میشود

که منجمله وجهه تحریر مسطور حصه نقصان و غیره عهده امانت هم بدهند که این بیچاره ها هم حصه مند شده ابلاغ

حق شود و رفع یاس کرده جواب میدهند که برای حصه تحریر عمله امانت شما مشفق کرم فرما اجازت نفرموده اند

لهذا مخلص در نیمه مقدمه که تنخواه نهایت [illegible] با اهلکاران تاکید نموده که وجهه تحریر مسطور بالفعل بلحاظ فراهم

باشد و تمام و کمال تحریر به سرکار مشفق کرم فرما بگذارند آن مشفق قدر شناس هر کس هر قدر که مناسب دانسته

خواهند داد [illegible] بی اجازت سرکار [illegible] هیچ یکی بمسابقه باشد بنابر اطلاع مرقوم نموده که

اگر [illegible] در نیمه مقدمه تمهیدات نموده [illegible] تمامی منظور نگردد [illegible] نواب صاحب

مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد اظهار مراتب آرزو و تمنای کرامت مواجهت موفور المسرت که منتهای

مآرب و نهایت مطالب است [illegible] خامه مقطوع اللسان سامان هم ابدا و فی تفضل و کرم خود بکمال فرحت

و فرحت [illegible] فوج برودر کامدار [illegible] گرداند بموجب ایمای گرامی کاغذ مداخل و مخارج

جمله و تفصیل تنخواهداران مدت [illegible] که روانه خدمت گرامی نموده بعد از آن حقیقت شورش تنخواهداران

و برآوردن تنخواهداران منتج کرده فرستادن کاغذ مذکور بمطالعه تمام مرقومه خامه اتحاد گردیده تا حال روز بروز

و انتظار منتج شده آمدن کاغذ مسطور میکرد ولیکن تقاضای شدید مردم که لمحه و لحظه فرصت

نمیدهند کرده می شود بعض که کاغذ مسطور بمطالعه گرامی درآمد و صورت تنخواهداران منتج شده

مخلص روانه نشده باشد اینکه مرقوم خامه اشفاق میگردد که کاغذ مسطور برای حضور انور و

نواب [illegible] مهام بهادر هم باید فرستاد که بر احوالات مداخل و مخارج و تنخواهداران مطلع شوند

مشفق کرم فرمای من مخلص سر و کار جواب سوال است باقی بابت تا ارکان حضور انور هیچ ندارد محض بموجب

ایمای اختیار اینکار نموده تا مقدور در انتظام امور سرکار و تلاش جد و جهد که باید بعمل آورده

روز و شب مصروف و مشغول است و در جمیع معاملات بهمه وجوه تابع مرضی و ایمای [illegible] خون فرماید

ارسال کاغذ بحضور رفت بمبالغه بسیار مرقوم گردیده بپاس پیشتر صافی خاطر گرامیه که منافی صلاح [illegible]
خواهد بود کاغذ مذکور را مصحوب جزوی قاصدان اوراق روانه حضور انور ساخته که بر احوال مهاجات حقایق این خوانندگان
اطلاع واقع شود و از انجمله تقاضای تنخواهداران هر روز بسوزش تمام است فی ریاده بر پیش صدر [illegible]
از توجهات و التجه عتبه است [illegible] باید در منتج کرده فرستادن کاغذ توقف دست داده بشد الحال
مهر صورت تواز رم سعت و الطاف دلی منظور داشته زود منتج کرده باید فرستاد که تنخواه هر کس از اینها
ضرورست که ضبط باید کرده داشته شود و باقیها از جواب صاف گفته اید توقف در مقدمه موجب [illegible]
بر روزه ایمردم است و کارهای تشخیص و تحصیل در بن جواب و سوالها که ما بیع مثبت نمیتواند شد [illegible]
دلی مصروف کرده و زود منتج شده برسد مخلص [illegible] از سر انجام کارهای [illegible] دالاوکلاور دی
مالواجب معطل است و باوصف اینهمه سوزش تقاضا تشخیص محالات باقیها [illegible] شروع نموده که [illegible]
فصل بیع زور بتحکم اورده و وقت از دست میرفت انشاء الله تعالی در چند روز از مقدمه تشخیص [illegible]
زود و تجمیع نموده احوال بخدمت گرامیه اطلاع میدهد متواتر اخوالات در بلده و سوزش [illegible]
تقاضای تنخواهداران و استدعای توجه مشفقانه در انفصال کاغذ مداخل و مخارج مرقوم [illegible]
جیل گذشت اوردن گرامیه بدین طرف که سرمایه کمال تقویت [illegible] شده و [illegible]
عقده‌های مالاتهای بود و موقوف معلوم شد اضطراب خاطر بسا انتهاب [illegible]
مهر صورت بخدمت بنده هم سرو مواصلت تا جاهدت نماید و هم اینهمه در روز خود [illegible]
بکذارش درآورده از توجهات مشفقانه دلخواهی کند و جمیع مقدمات ضروری منتج کرده باید [illegible]
نظر بیکه چون تشخیص اکثر محالات و ربیس و فصل بیع هم بسر رسید از تعطیل کارهای [illegible]
گرامیه منقبض نگردد و بعز یمت خجو سالمهات گذاشته عزیز القدر رای انند رام بیذت [illegible]
از مخلص بهم رساده مراطلاع اخوالات و حالات خواهی و دلسوزی کارها دارند تا ابلیت تمام روانه [illegible]
نموده بفضل الهی زود بسر رسیده بسعادت اندوز خدمت میشوند احوال مفصل از زبانش [illegible]
بی انکه توجه و الطاف مشفقانه در انفصال ان مقدمات مرجع کرده هیچ صورت فیکر رفع سوزش [illegible]
تقاضای مردم و عهده برای [illegible] شده از هرگز هرگز متصور نیست نظر بر تعبیه هر چند زود بر توجه و [illegible]
دلی در بمقدمه مرجع و مصروف کرده از مقتضای کرم بخشی و حالت نوازی نخواهد بود [illegible]

توجه گرامیه

اشتهار و نیز صرف نمی‌شود و انفصال نمیگردد و صورت وصول مردم بسیار برهم و درهم خواهد شد
که تبدیل نگاه داشته باشد و کسی که نم یافت و کسی نیافت باقی الحال موجب بدنامی مخلص و اعتراض حضور انور خواهد شد
رای مهابت‌الله رام از جمیع مقدمات تنخواه و وصول و غیر وصول مردم واقف است مفصل از بسارالله در باب
فرموده صورت درست مقرر کرده باید فرستاد که تا فی الحال حاجی الحسن والمرام باقی نماند و اگر
مزاج قدری متوجه شده احوال حسن و قبیح هم بشدار و کیفیت ادرست و جابجا بعمل آوردن از
مسارالله اتفاق رشود و شاید خدا را حاضر دانسته واقعه گذارش نماید مکرر و متواتر شفقت و
التفات تمام بمخلص مبذول فرموده اند استمداد کرده که مخلص در کارهای کلیه مختار است در هر مقدمه هرچه حکم
اصلح داند بعمل آرد و گفته فرزند عزیز در باب مخلص زنهار منظور و مسموع نخواهند شد تا بدیگری چه رسد
و حال آنکه هرکس که از بی‌خبری حیث و شرارت راست و دروغ صورت تمهید نموده منوبه فی تحقیق موجب
بلا از مراتب مبسوط مقطع نظر از مقدمات دیگر ورشوا نظار کار پردازان تصحیح کیفیت و اسناد مخلص در حد
که این نوشته اند که مردم سپاه تاریخ ملازمی دستخط کرده میدهد و منجر نقصان سرکار میشود و حالانکه در بعد
نگارپردازان متصلور نوشته که ام رسد که دستخط این روحی سواصیع و این مختار مجبور بر کر منظور
ندانسته تاریخ و تاریخ مهر بلی مقرر مینموده اند هما ازرسیدن این نوشته ملا بشر از کسیج نهاده و مسحجره
امانت کرد که برای نقل نگاه داشته در کچهری حاضر است و به بیرون تمام به دخل نموده چه نوشته که دریافت
کرده اند از ابتدای نقابه است فوج مرتبه که مخلص برای ضرورت سپاه داشته و دستخط کرده نقد
نصفیه برنوشته برآورده طلب تنخواه مردم باز یافت مینمایند و صورت استعفاف و تدلیل کارها
راحدی نماند اگر همین مختیار کارهای مخلص است جامع الست که حال که بیان باید نمود لاجرم ضرور
دانسته تصدیع میدهد که مخلص اینقدر بی‌صرفه و ناتمام تنخواه نیست که دیده و دانسته آنچه نباید بعمل آورد
منجر نقصان سرکار والا خواهد شد که نیک از مدت‌ها عهده خدمت مینمود و سر رشته ملازمی امپهار نیست
نمیشد و بدیگری نمیرسید ناچار که تاریخ ملازمی دستخط کرده داده است لکن از ظهور این حرکات خلاف
قاعده بسیار متعجب و متحیر گردید که برای مخلص اینقدر الفاظ مختیار کاری به دار مبالغه و ابرام ارقام میشود
و نگارپردازان دیگر چنین صورتها ایما میکرد و ظاهر است که کارو نباید بدون اعتماد منتهی نمیگردد و مخلص
برای خود نمیکوشد که خواه ناخواه اعتماد هم بشدار باید نمود و روز اول در همین مقدمه آنچه باید تجویز گرامی

گزارش نموده بود و قبله اشفق از راه توجه مخلص بالاعتماد فرموده بهمه وجوه تحبیبات [illegible]

حالا که چنین صدر شمار رود بد تصور باید کرد که چقدر شکل کارهات از دل مناسب است که اگر [illegible]

میتوانید از مخلص تحقیق باید نمود که از چه راه است مخلص آنچه باید در عرصه هزارها کفایت نموده و مشاهده

کنیم میتوانید العزیز القدر [illegible] مفصل گزارش خواهد نمود اگر فی الحقیقت [illegible]

که مخلص با این مدت [illegible] در چنین مقدمات مقابل شده هر گونه افتادگی نموده باشد و از [illegible]

[illegible] کارها خفت و خجالت در هر مقدمه نکشد در خور حوصله هم شده است و کاهی شده میخواهد

میخواهد که خود را با این مردم معتمد علیه سرکار [illegible] و هر روز مصحوب [illegible] باشد در حضور

مناسب کرم بخشیده است که کارهای سرکار والاجاه در این مباطه طرفین سبب [illegible] باید نمود اگر مخلص با

همراه ما معتمد و نقصان کار است این کار به بکری حواله باید فرمود که [illegible] از مخلص سرانجام

این کار به هیچ وجه میتواند شد فقط [illegible]

دار زود [illegible] از فایض الانوار زیاده از آن است که [illegible] زبان مقصدی تحریر و تقریر آن تواند

[illegible] باشد که دیده دیدار طلب بتجلیات نعمت مواصلت لازم المیمنت فروغ اندوز کامرانی گردد

احوالات زود زود متواتر مرقوم خامه نیازگر داشته در [illegible] امیر الدوله

[illegible] سردار [illegible] در کانهه پور رسیده [illegible]

ضرورت سرانجام کارهای سرکار والاطلب دار [illegible] لوازم مرافقت و معاونت [illegible]

وصول کرامت موصول نموده کامیاب شادمانیها گردانند بموجب [illegible] نوشته امیر الدوله بهادر

را مصحوب معتمدی [illegible] کپتان صاحب در کانهه پور فرستاده میشود و هر وقت ضرورت

کپتان صاحب را برای کار سرکار طلب خواهد داشت سیدی هلال و غیره سوار و پیاده های ملازم سرکار که از

اله آباد بموجب طلب آمده در [illegible] راجپور مقامات داشته [illegible] ذیقعده در اینجا رسیده

مخلص با متعلقداران [illegible] جواب و سوال مالگذاری و [illegible] کرده اگر [illegible]

از طرف مالواجب سرکار والا و جمع قرار واقعی میشود [illegible] والا استیصال و اخراج [illegible]

باتفاق کپتان صاحب اراده [illegible] نموده راضی در فرستادن [illegible] سرکار نواب صاحب وزیر الممالک

هم بموجب که اشفق [illegible] مرقوم خواهد نمود [illegible]

[illegible]

یکسو بنابر نوشته مخلص فوج روانه اینطرف خواهد گردید لهٰذا بتمهید مقدمه درست کرده باید داشت که بروقت توقف
نبوده رقم پذیر خامه اشفاق گردیده که نواب صاحب وزیر الممالک بهادر و امیر الدوله بهادر بعزم نهضت قصد مهمات
کوچ مینمایند و اشتیاق مهربان کرم فرمای را هم بهمراه میگیرند دریافت اینمعنی موجب کمال تردد و اضطراب
خاطرها سنددار گردید در پی کشاکش تقاضای شبانه روزی تنخواهداران که وصول تنخواه جات کرام که ابرها
رفتن تشریف آوری اینجا و انفصال فرمودن جمیع عقده های مالا ینحل متواتر بمبالغه تمام مرقوم گردیده
تقویت کلی بهمرسانیده بود که عنقریب تشریف آورده رفع اینهمه مجملها خواهند فرمود و در سر مقدمه مرحمه
مقرر خواهد گردید مخلص یک دو بیت فی تعمل خواهد آورد از خبر تشریف بردن بطرف مهم بکلیات دیگر قطعی
اراده انفصال طبیعت بسیار متردد و متفکر گشت مخلص نظر بر همین صورتها مکرر تصدیع داده بود که الحال
اینها بود دل مقرر آرزو دلسوز خود بلا درهم شور بخت سازنده هم بدولت مواصلت پایه موفور که امید
که از مدت مدید آرزو داشت و کامیاب شادمانیها گردد و هم این عقده های پیچ پیچ تنخواهداران و عشره رو
بزبان آنسینه انفصال پذیرد در جواب مرقوم شد که برای این اراده باید نمود چون مخلص مهمه صورت
رابع مرضی است بدون اجازت درین عزیمت جرات نتوانست نمود حالا در کمال حیص و بیص متحیر
و سراسیمه احوالات خود است اینهمه صورت ها همچنان معطل و مهمل مانده و بدنامیه ذمار رسانی تا که از
این تنخواه [illegible] مکرر بعرض حضور انور رسید و موجب برهمی مزاج اقدس میگردد و هر روز جانکاه
تر از الوقتهای دیگر است که هم عمده ها و ارکان حضور و هم تنخواهداران دیگر هر روز تمهیدات تازه
برانگیخته در حضور اقدس وادیده له مینمایند و اغلب که بحدیث شریف الکلب تسعاب میرسیده باشد
ظهور اینهمه شعبده های فلک از نارسایی نصیب و قسمت است برای تفهیم و اماسایی که مکرر قلمی میشود موجب
تعجب اینمردم خود سر بد لجام القدر سخت ناشنوا هستند که تفهیم مخلص بگوش کرده نه براه راست
و دلاسای قبول نمایند چنانچه مرزا نجف خان بهادر و عمله توپخانه و رساله نواب مدار المهام بهادر
و رساله مرزا راجه رام ناتهه بهادر و بهادر علیخان و رساله سعد الله خان و بدل بیگ خان بهادر
و دیگر رساله داران و جمیع تنخواهداران که اسم [illegible] اینها در فهرست مرسوله نوشته شده سرگرم سر
کم وکاست بانده زرها تمام و کمال میخواهند و مردم متعینه اینجا هم که سعید بیگ خان و مرزا علیخان و شهسوار خان
و مظفر بیگ و میر معصوم خواجه محمود خان و دیگر مردم متفرقه که باشند صورت مواخذه ایشان را اینگونه

منظور ندارند مخلص در عجایب المشکش و بلای این مخمصه که گرفتار است و تا وقتی که تنقیفات و توجیه [illegible]
انفصال اسمعیل بگردد هرگز هرگز مهمات این پرداز در دست نیست که صورت ذلیل بهم رسد و هیچ کار از عهده زرها
بمردم برسد مگر آنکه درین مجمله هرکس که چیزی یافت در رعیت راقم شده و هرکس که نیافت دست [illegible]
بر سر و روی خود زده بحضور انور [illegible] نموده فراغ از کار بحضور [illegible] جای قبایحت
و لوش [illegible] هرگز معلوم نمیشود که انجام این کارها چه خواهد بود قوت تقاضای تنخواه داران از [illegible]
و تلخ گویی در آن است حالا آنچه قیاس میخواهد است که آخرها کار [illegible] کشته بر روی کار [illegible]
تا حال بوعده تشریف آوردن [illegible] بالاتر ولیت لال [illegible] کرده نگاه داشته شده بود
حالا این صورت موقوف ماند و تا حال از حضور انور هیچ جواب منفح نشد و تا مدد و [illegible]
معطل گذاشتند و تقاضایی اینها از یکی بیشتر رسیده خدا [illegible] الهی [illegible] احتمال ناچار [illegible]
اراده داشت که خود را بهر صورت چاره ناچار بحضرت رسانیده اینهمه مراتب مفصل گذارش نموده [illegible]
خواهی نماید لیکن بپاس مرضیه کرامت و اندیشه برهمی کارهای اینجا که در هر لحظه صورتهای [illegible]
می آید و اخبار [illegible] نشر شده جرات نکرده چون کاغذ مداخل و مخارج و فهرست تنخواه داران
اسم بنام [illegible] موجود است ملاحظه فرموده هرکسی از اتحاد [illegible] منظور باشد
خطوط بنام اینها نوشته باید فرستاد که صورت [illegible] قبول نموده زرها [illegible]
تمام و کمال وا نبیند ضرور باشد و در رقیمه الاشفاق مخلص مرقوم گردد که بموجب آن عمل آرد
و اگر این صورت درست نشده بهم نرسد و رفع مجمله نکرد ناچار [illegible] عزیز القدر رای [illegible]
[illegible] روانه خدمت مینماید که [illegible] کرده باید و برای خدا [illegible] متوجه احوال [illegible]
گردیده در آنچه این همه مجمله‌ها رفع تواند شد توجه [illegible] و مصروف گردد و الا مخلص [illegible]
مجبور است اگر خدا نخواسته الصورتیکه باید درست نشده بخواهد رسید و مردم کم و زیاده [illegible]
و صورت ضروری و غیر ضروری مهمل مانده تا فی الحال مخلص معاتب و بدنام [illegible]
دیگر مبالغه و اصرار تمام مرقوم گردیده که [illegible] نقید نموده زرهای [illegible]
[illegible] و [illegible] موقوف منظور داشته [illegible] باقی [illegible]
و [illegible] تنخواه داران [illegible] مفصل معلوم [illegible]

گردید

165

کرده مخلص بیرون آلکه در مقدمه وصول مالواجب سرکار نقیده تا الیوم منظور نخواهد داشت دیگر برای کدام کار در اینجا باشیم

بلا آنکه کار رسیده این همه تضیع اوقات میکنند در همه مقدمه احتیاج اینقدر مبالغه و ابرام نیست کدام کس خود آید

نه دیده و دانسته در سر انجام مالواجب سرکار والا قصور و فتور خواهد کرد و در تعقیبات بسیار گذشته با صیغه و

این همه باخت و تاراج تنخواهداران حضور اور که از مال و میر نقال و نقد و منقول و غیره اسباب رعایا هیچ چیز باقی

نگذاشته بغارت مطلق کردیده و سر انجام تنخواه مخلصان با اینحالت ملک که هزار دشواری اینقدر صورت آبادی

نظر می آید سر انجام حال و نقدا با هیچ صورت نموده به تنخواهداران خواهد رسانید بر تقدیر اگر همان منظور نیست و از

آبادی ملک و ترقی در مال اینده کار نباشد اجازت ناطق باید نوشت که حالا هم به دستور سال گذشته دست

تطاول دراز نمایند تمام ملک را بغارت و تاراج نموده هرچه از نقد و جنس و غله و مواشی و زن و مرد و طفل

تمامی رعایا است کنند تنخواهداران بدهند که ملک سرکار و مال سرکار است غیر از این چه میتوان کرد برای وصول زر

تنخواه مطلق گویند هرچه مرضی باشد معمول کردد

نوالقضا مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلمه

بعد آرزوی نوازم شوق و شغف مکشوف ضمیر عطوفت تصمیر میگرداند شفقتنامه که در مقدمه تقد لطف خان و

مرقوم خاطر اخلاص شده بود وصول نمود چون تنخواهداران زیاده از مداخل محل در اینجا رسیده اند مخلص

ما مفقد مداخل و مدت تنخواهداران را نمیتواند اطلاع داشت که هرچه از اینجا منقح شده میرسد

بحل اند تا حال انتظار آن ما رسید کاغذ مسطور نیافت و بعد قبل و شمار تمام میکشید کفایت داشته و

اینقدر نقد و جنس کیری جرح هم بعمل آورده انتظار کاغذ در پیش دارد تا این ما رسیده کاغذ مسطور نیافته

کرده و اضطراب نموده روانه خدمت گرامی شدند در این صورت مخلص ناچار است زیاده مهمات نگار باد

ه

دل ز شور سینه بهم آتش هجر تو در دوجانم سوخت

راز نا گفتنم سوخت درون سینه پنهان در گرفته شعله شوق که آه در جگر و ناله در دلم سوخت

تا به مره جگر گداز در دو جدائی روز و شب القدر التهاب و اشتعال دارد که چو آتش طلب رو تا این زبان شعله غم تنها

کورنج دل و گرم سینه بی آتش جگر سراپا چو ماهی یا سمندر گردید به پهلوی آتش فراقی با در سرزمین مسیر تند

در تجارت و ابسو جنگ های دل دیوانه تنگ آورده شرار های برق بلا از هر طرف سرگرم زبانه کشی هست

و خرمن صبر و تحمل سوخته آتش مهجوری باشد مهوای بیقراری پرواز مینماید سخت حیرت زده شعله خوبها

روزگار جفا کاریم و هیچ نمیدانیم که برای الطاف این همه نوازش و ملال چگونه است رفته بحوی ملو باز آیم

اگر از همه دل طپیدگیهای سوز حلوه فی الجمله تسکین پذیر بود و بهارستان امید رو و نمایانه نشود تمامی شگفته رویهای
های سامان طراوت و سبزی بهیج از سر گرد بر شمع ترقت از اثر آتش دل سوز ان موقوف که از سوز جگر
بر سر باز رفت همین است که گاه گاه که سرچشمه الطاف ان ابر گوهر بار بهستان کرم بخشش متوجه موج خیز بهار
صحایف شرایف دالی شمایل فرحت بخش سامان موجه دریا دلیها چندین بحر عمان در جیب و دامن پرداخت
بر دل زحمت فرسوده شعله های درد و جگر را جاده تپیدنهای هوای جانونشی میمون از دست مدد سر رشته اینقدر توجه
و اشفاق بیحساب آورده سر بخته فراموشکاریست و انقدر ما یاد فرمایند که ضمیر خاطر دریا مغالطه شد
که نم قطره از چشمه حیوان عطوفت بر لب کامهای تفسیده لبان صحرای ... نگاه ترحم می باید ... خدا می
مراتب دلدهی و فریادرسی بر ضمیر منیر عطوفت تخمیر گرداند سر رشته انصاف را از دست
ترک راه ... شداید مباعدت و جدای بستر ... پهلوی دل روه سر کرم ... الهی ... حبیب ... اناعار
دیگر مصاحب ما یاد اوری و فراموش کاری ... خنجر ... تر خنجر ... جلوه ... ملال افزای ...
از دست جور و جفای این بلای جانستان سر رشته صبر و زندگانی را کدام تدبیر صاحب ... حفظ و امانت
باید ... همیدانم که زمانه ... زمانه کدام قصور محبت دیگر یکی اینقدر چنین ملال بر جبین دانسته ... جگر
سوز مهاجرت و ... اضطراب آنکه ... بیاوری نسیم صبحگاهی رایحه فرح ... مساعدت ... اینقدر
تمام انتظار رسیده و ... هزاران شگفته و بی وحیا ... افزای میشود و گاهی از ... ایام
احساس توقف چند روز در همان مقام اتشار یافته اسباب سبب و اضطرار هم بالا میکرداند ... از ...
الهی در پرده این بوقلمونی ها کدام اسرار حکمت بالغه مستور ... گردانیده جلوه پیرای قدرت تمام مهاجرت
شاید ... نقاب احتجاب بیرون برآمده و در شبستان ... جلوه ... جانفزای گردیده ... و دیده
و دل مشتاقان مهجور خواهد گردید کارساز حقیقی مجال ... ان نگاه ترحم و تفضل کرده ... وصال
میمنت ... شبستان ره گم کردگان ظلمت ... حرت ... فیضان خورشید کامگار گرداند این دعا
از من و از ... رفیع الامین امین باد اگر با وجدان این نعمت عظمی بقدر فرصت و فتح ... الصید ...
خامه محبت شمامه و شیوه دل ... طاقت ... استقبال طمانینت و انبساط ... نامه ... بعد از ... های
شاید الطاف بدیع و ... نخواهد بود بعد از ... هر جا که ما نام ترا خواهیم نوشت زین فراموشی
هزاران شکوه ها خواهیم نوشت این شکایت نامه یا ... های ... آنچه دیدیم ... از جیب ...
خدا خواهیم ...

چون ابنوا هم نوشت رسم و آئین مستمره ظاهر پرستان معنی ناشناس از قدیم جاست
گر چند یکذره هم از تجلیات شوق و محبت در ربط خود نه دارند برای تقلید شوق پرستان مشرب اخلاص
عنوان مکاتیب و صحایف تکلمات دلپذیر اشتیاق زیب در بیت داده مراتب جانسوز دلگداز خود را درین
وضعه انیقه میخوانند بمنصه ظهور دارند مخلص صادق الولا که از جذبه سوز محبت و جوشش سودای اشتیاق
سراپا آئینه جمال شاهد مطلوب گردیده حالت سراسر خود خود را در هم شکست می بیند و در وجد بلکه
یکدیگر نگهها مجنون گردار از هر بن مو کلمه انا لیلی بر زبان میراند با وصف اینهمه بی اختیار مهیای اشتیاق
که هزار منزه از الفهام از سر گذشته حرفی ازین داستان بی بالتشریح و بیان نمیتواند در دکنجینه یاد
محبت از بیرا سحدمت سرمایه مرحوف خود نمایان بی اصلات را بر نمیتواند گردد که مبادا در نظر حق نگران
این همه عبارت اشتها حجابات رسمیات ظاهر شمان روزگار گردد و اینقدر درد و محنت که هزار آتش دل
دارد بهم رسید آنکه سر نه گردد در نظرها بیقدر و مقدار شود ولاجرم از ابراز اینهمه سوز و گداز
ساز بنده بادای مدعا سخن طراز میگردد که در نهایت جگری و بمهمها درد فراق و شور بند اشتیاق نگار
نامه سراپا شفقت و الطاف که کلیم هر کلمه و کلامش برابه مرافعه سحر پرداز بهای سامری کیشان رنج
و ملال هزاران بید مصادر آستین در اثبات وصول میمنت موصول نموده سیلی خوردگان تطلبات اضطرار
سرها از گردد از نسیب ساحل کامرانی فایز گرداننده رهی فرخنده وقت و عیش که درین روزها از هر طرف
که ستعه از روی برای استخبار نوید صحت در سند کلامه رقم اردو از نواحی ولکهی بشارت معاودت
ولی لطیف آن جهان جان و جان جهان مالامال انواع کامرانی میشود و نیارم هر کار پرداز بهای دعاهای سحری و
تمالش هم نشیع خود که چگونه سامان ضعوف و ضحایف لاابالی شموده بارها از مهمانخانه باطل بعالم قدسی خرامیده
منظور مستجاب کارساز حقیقی گشته خلعت اجابت پوشید و صبح نورانی ادات آرزو و امید از جلباب
حجاب بر آمده فروغ پیرائی گلستان دلها گردید رسید مژده که آمد بهار مقدم دوست گذشت وا هم
دل از لاله زار مقدم دوست ز فیض طالع بیدار وقت آن آمد که چشم سرمه کشد از غبار مردم دوست
فی الحقیقت ظهور این لطیفه فضل الهی بیاوری طالع نو رسیدگان وادی عجز و نیاز است که اسباب هم
پروری و مخلص نوازی را از سر نو رونق و رواج برروی کار آمد از انجا که حکمت بیمنتهای الهی در
دل هر ذره هزاران آفتاب تابان حکمت نورانی گردانیده و در دامان هر قطره جنین بحر محیط قدرت

الحمد لله هیچ خیر خسته از فضل الهی توقع قولت که او تقی بی و تقدیس و رقعه مقدم مقدمه را مقدمه افتتاح فراز چنین قصد [illegible]
نموده و عنفوریت اغوش نماید دولت و وصال شب هزار اهل شمع افروز کاشانه اقبال گردد و کوکب مراد به ابراز [illegible]
سعادت و میمنت فروغ پیرای یابت السرور کامرانی شود احقر بیان بنده ساز توجهانی که همواره مصروف اجرای [illegible]
بنا رمال است چشم انتظار در که اوصول نعمت نامه بدارم بهجت آثار بار رقم نامه و ابلاغ پیام های مستجمع احکام فراموش خاطر
مهجور ما نیز به رتبه نشده که استمعنی عتیق از روی خاطر است طرح · نوالصاحب و مشفق مهربان فراموش نموده ما [illegible]
در منزلی رسیده از مدتی خامه سعت الطاف مشعشع نگاران مطلع انوار کرم بخشی و دلنوازی ارباب و پیمان
این اواره بادیه ناکامی محرور کمال بی توجهی و تغافل است و بر رقعه و کتابتی که منتما از روی امید و رسوم
مراحم ببرد اندیشه مرهم فرمای دل مجروح خون شکران خنجر مهاجرت نگردیده هر چند تفحص نموده
بغیر از اشتغال مهمات ضروری امری که باعث این همه فراموشکاری ها تواند بود به خاطر نرسید و نا اینکه چون
احقر مقتضای حدت محبت و الفت فطری شغل اتصال با رسال مراید احوال که ردیده از تغافل
که بمطالعه این همه طوامیر اشتیاق عاید مزاج گرامی شده باشد طبیعت اشفاق طویت از تحریر ملول [illegible]
شده گردیده باشد مبهمه صورت بر چه باشد از نوازش خشم و اغتنام مراجع روزگار بعذار رسیده ان کوی سودای
مهاجرت و جدا ایشانی ذات گرامت آیات القدر خوشنود و تنخوهی های باطن نجوشی فرد دیده اخص [illegible]
سرساز بادیه گردان صحرای عشق و محبت و شیدایان فتراک ان نمیتوانند زد برکن طبیعت نقاد در این
جسم طمانیت پذیر رسیده شود و بغیر از یاد اشفاق و الطاف کرامی چیزی که سرمایه تقاضی زندگی باشد
دلش هم نمیدید و از استیلای شور دیده مراجعتهای باطن اکثر می اختیار از شدید برآید تشتت
و بیابان مسلک شدید و از وحوش و طیور صحرا مداوای سعی طبیعت خشیت و جو منماید با نشد که بحظه و [illegible]
ناسور جگر و جراحت دل از چو تفت بی بار مانده بر کروت هم نمیدید و بحکس بدرد دل اشد سید چون کا بیاز
حقیقه در نظام جمل نواب فیض مآب چاره ساز و جامع بیچارگان سر افتخار المنت الله تعالی
و تقدیس که در این ولا از فحوای بهجت افزای مستبران انتما نوای دلکش بی البشر و سامعه افروز بدرود
منداق گردیده و نغمه دلنواز بهشت انتمای معاودت کلانی از خطه کلکته و رسیده ها با مرشد آباد
دلهار تازه بهار شکفتگی و سرسبز بهار نضارت اندوز ابدی گردانیده ظهور این امر مسرت و دلکش بی جا
نا از قبیل رنجیج و ایصا بعد پذیری اختر طالع و سعادت بخت هواخواهان پر یاک از غوایت طیبا

بحر و ضمان

سحرها و مناجات میمنت سمات همیشه از زبان مقدسان شهر بن نعمه و لیوار این شنیده و از جناب واجب
العطیه میمنت بدرجه اجابت پیوسته و دیده های رمد دیده فرشتگان انتظار است که از تشریف بهجت
رسانیدن رونق فرمای این ناحیه شود و اوقات از قرب ترو دیده دیدار طلب از نور جمال تمثال کامیاب تجلیات جاوید
فرماید اگرچه بعد رجوع موکب مسعود بدان سرزمین مخلص مشتاق اخبار مرت آثار خیریت و صحت مزاج گرامی
تصور گردیده بدرجه کاغذی فرا یاد خاطر عاطر گردد از جهت نوازش و الطاف گستری بعید نخواهد بود
از هنگامیکه مزاج میمنت امتزاج گرامی نصرت خجسته گی و فیروزی متوجه همت
آن ناحیه دولت گردیده همگی بنده عاطفت امیدوار از مقام نیارس و جهل انشراح نموده علی الجمله مرهم بر
زخم جگر آتش مهاجرت گذشته بود من بعد القدرها مصدر فراموشی است که گاهی یاد این شوریده ها
و به ناکامی بجا یاد لطفت مطاهر عبور بمنبر باشند و مخلص آرزومند است که از استیلای صدمات جدایی
و عدم اشتیاق بی اختیار پیمان داده بنحریک جذبه شوق و آرزو مکرر بابلاغ نمایق نیاز سبب افزای دل
منتظر و بیقرار گردیده خدا کند که بمطالعه گرامی بهره اندوز شده باشد آنچه از ملالت های دوری و مهجوری
بر سر این پای شکسته زاویه خمول میگذرد همین است که خون دل است که هر لحظه و لمحه در موج خیز بیقراریها
گرفتار دارد صد بار آب دیده ام از سر گذشته است این است در فراق تو یک سر گذشت ما از
جهات اندوهکار ساز بنده نواز امیدوار است که تا حال کمال خیریت و خورسندی بمنزل ما برلوا انقار دست داده
باشد او تعالی در همه جا و همه حال حافظ و ناصر و معین و یاور ذات بابرکات گرامی بوده بحمایت خود
محفوظ و منصور دارد احوال اکثر الاختلال بدینصورت است که اگرچه از عوارض بیماری صحت دست داده و
مفارقت کرده از بس ضعف و نقاهت مزاج با اعتدال اصلی نیست بدعاهای سحری و مناجات نیمشبی
از حضرت مجیب الدعوات همین استدعاست که مراجعت گرامی به کمال بهجت و شادمانی زود زود بعرصه
ظهور در آید و دیده دیدار طلب به تجلیات جمال بر کمال منور و مبتهج گردد اگر بمقتضای شفقت و الطاف بزرگانه
تا حصول نعمت مواصلت موفور المسرت بانامه ای نوید خیریت و صحت مزاج و رواج سرور با محصور اندوه خسته ها
تعیین توجه و کمال الطاف شوق مواصلت کثیر المسرت و در
نامه ای جا و جوری ضروری الفقدان بنیاد طرار دل شوریده و جنس ملال است که در زیر قیام آن حاصل زبان بعیاب
از نیض سیماب مسعود عشق سابق است که بیاد شفقت و الطاف و محبت و الفت های آن مظهر کرم مخفی و

تا توان بهجت مدید حزین جان کرامت معاودت جانفزای روح‌بخش بشارت رسید و روز بگذرد سپاسها و قدر
منقضی گشته که ورود مسعود الطاف نامه سراپا اشتیاق سرمایه سرور خاطر مهجور گردیده و فراموشی آباد
فرمایها العقد مسطور مزاج وهاج گردیده که طبیعت جفا دیده روزگار برای دریافت خبر خیریت ذات
بابرکات و اراده های بیش بها خاطر عاطر سرانجامهای تمام دارد غیر ازینکه برای این مهاجر محتاج
آشنا و بیگانه شد از هر یکی استفسار باید کرد و تسلی دل بیقرار باید افزود چاره دیگر نمیداند که
که این همه تغافل فرمایها مخلصان صمیم که غیر از توجهات عمیم جناب المتین دیگر ندارد چگونه
ملحوظ و مرکوز باطن اشفاق مواطن گردیده هر چه هست از سر مهری های زمانه غدار است کار بسیار حقیقی
تفضل و کرم راحت بخش خاطر پردازی فرمایند که با همه خیریت و کامرانیها زودتر از تشریف
مسعود صورت وقوع خوش شد و رفع پرورشهای مخلصان آرزومند از دو معلی مشتاقان بهار بهبود
مواصلت شگفتگی های تازه و نضارت بی اندازه حاصل نماید احوال مخلص تحریر باید مستور بالا خود به حب
حمد و سپاس ایزد لیست در همه حال خرسند است عدم بانها از ذات بابرکات مقصود تا وصول مسرت
موصول خجسته دیدار فایض الانوار از زوال است گاه گاهی بورود عنایت نامه بهجت شمامه فرح آباد
خاطر مسرت ساخته باشند فقط

الحمد لله و المنة که خبر بازدید رقعه بهجت ور
و جانفزای و کلید بیت المعمور مسرت گستری و دلکشایی یعنی کرامت صحیفه بهجت افزا که برخرمن
خاطر بی افسرده دلان بادیه مهاجرت کارفرمای انفاس عیسوی بود وصول سرور بار گردید محصور فرمود
کامیاب انواع شادمانی گردانیده سایر الفاظ جان نوازش که هریکی نعمت بی‌شمار سرورافزای نوید بهجت
و صحت مزاج میمنت در جیب آستین داشت تفرج نشر بهار ابواب احوال بهجت اشتمال تر مبلغه خاطر منتظر
و مشتاق را مسرت تجلیات کامرانی ساخت مرقوم خامه بهجت صریر گردیده بود که عزیمت خاطر عاطر
مظاهر برای استحصال دولت زیارت و طواف حضرت بیت المقدس از اینکه در هیچ دولت استقلال یافت
ممانعت قمر الدوله بهادر و حسام الدوله بهادر و دیگر سرداران انگریزان عارف معارف اسرار تکوین و محال
زنهار متوجه استماع نگردیده و صورت مراجعت اینطرف بدون حصول این سعادت کبری منظور مزاج
گرامی نشد و اراده طبیعت فیض لوبیت که بر تواند و تجلیات ارادت الله است باین عزیمت
مصمم گردیده که ابتدای موسم بر جهاز سوار شد بحصول این دولت سرمایه سعادت دنیا و عقبی مدست شد انشاء الله تعالی

انجام این مهام

انجام این مهام کتابه مانند تشنگان بیابان اشتیاق را بموج خیزیهای چشمه زلال وصال سیراب فرمایند فی الواقع انچه مرقوم بود
بمکنت بجه مرا باین عالم عافیت بهیچ وجه فهمی با انچه از روی عقل رسا و ادراک کامل در باب انتظام
امور ظاهر و باطن فهمیده و سنجیده مرتسم خاطر منیر باشد چه ممکن که هیچگونه تجاوز و تفاوت در تجربه جوار تواتر راه
یافت لیکن محققان شرایع محبت و اتحاد بدلایل و براهین ساطعه بر آنند که تنهایی بیدلان جستن و نمودن و عقده
رنج و غبار از رشته خاطر گرفتاران سلسله هموم بر داشتن بر عبادتهای تمام جهان رجحان دارد که گفته اند
ادخال السرور فی قلوب الخلق خیر من عبادت الثقلین مهر صورت هیچ بنده جدایی را از مرضیات ایزدی
جارمیت از انجا که ایزد سبحانه تعالی ذوات بابرکات را نافع الخلق افریده یقین است در انچه خشنودی
جدا و خیریت خلق الله باشد از جلیات حجاب بعرصه ظهور جلوه پیرا خواهند شد هم سند از مقتضای اسپناقا
خاطر نیازمند روز و شب بدرگاه الهی همین مناجات دارد که زودتر بیدار میمنت اثار الطافهای اشفاقانه بهای
شعله زار مهاجرت و التیام خون جگرانه بهای زخم جدایی گردد هم مبسط اگر گاه گاهی یاد اوری مخلصان محبت سرشت
بخاطر دوستیه مظاهر عبور منظر مرحمت باشد درین طوفان رنج و غبار به زندگانی یار میتواند شد فقط

خاوی فحاوی روح پروری و دلکشائی و مناهج مناهج کام بخشی و جانفزائی

تیغ محبت نامه مهر انگیز الطاف مشحون محتوی بر اشفاق و الطاف فی ازان بارکه در تاریخ
در خلاص موهبت هزار گونه دلنواز بهار گردیده دیگر باره این گرفتار ورطه بیدلی روزگار بر خاطر دریا مقاطر
عبور بغز موقه مخلص بیریا بحق الیقین میداند که چنانچه از راه کرم گستری با الفاظ تفقد و توجه بسیار
بیزبان خامه گوهربار گذشته فی الحقیقت مزاج وهاج از ابتدا تا حال همین منوال متوجه صحت غمخواری با
احوال پر اختلال مانده و سلسله بیراهی همین اشفاق جان پرور بهر وضع که مزاج گرامی اقتضا فرموده جز
رضا و تسلیم چاره ندید لیکن در بنجالت دل شکستگی و تنهایی که تلاطم امواج بلیه مهاجرت و جدایی
روز و شب یکزدارنده رنج و اضطراب جگر فه طوفان دردمندیها دارد تا وصول تفقد موصول
گرامی نامه های مشحون بخیریت و جمعیت بساحل طمانیت فایز نمیگرداند قلق و اضطرار طبیعت را
نهایتی نیست و درچنین مقام رسائی شکر امیز شکایتهای تمام ستانه هم طرفه چاشنی لذت خوشگوار
بمذاق محبت می افزاید که در گذارش ان بی اختیار شکسته شکستگان چاره معقبه گردش فلک را
که تلاطمات موج خیزی رنج و غبار غیر از اشفاق بهای ان دریانوال بامرلوی ازهیچ طرف ندارند

بتوجه باطن و شکیبائی فرمودن و بجهت سبقی التفات غبار ناکامی از چهره آرزو برافشاندن و عنبرین
از دیده خونبار پاک کردن سبحه رحمت نراکی دعاهای جناب الهی و ثمره ثمرات نامتناهیه است از چند روز
لیل و نهارهای دلپذیر معاودت های این طرف سامعه افروز بود باز توقف معلوم نیست خالی است بی جگری دل از نیس
شوق و تعطیل یاب فیه همت کارساز حقیقی فضل کند که با همه خیریت قرین رسیده به کمال خوشدلی
و کامرانی زود معاودت دست دهد و غنچه افسرده دلهای خزان دیده روزگار بر رواج نسیم نوبهار مواصلت های
شکفته و شاداب شود و شکایت سردمهری زمانه غدار بالقدر که در خاطر است در بزم مصادفت بی تکلف
نا برآرنده کنند   از اشتیاق مواصلت بهجت بزور دو الام مهاجرت درود
گشته حضور صفا آنچه بر بیچاره گرفتار بوقلمونی روزگار میگذرد اگر شمه از آن بتحریر و تقریر در آید بی تکلف حمل بر
ترسیمات زمانه خواهد بود از انجا که دقیقه شناسان قانون محبت این درد را بخبر شیرین اهل و دای
نداده اند روز و شب نظر بر فضل الهی دارد و شفقت نامه بلاغت افزا که مرهم زخم مهاجرت بود در جواب
نیاز نامه متضمن خبر خیریت و صحت مزاج میمنت امتزاج و صول انبساط موده سرور نامحصور به ارزانی فرمود
بلکه مردم و بر مردمک دیده نهادم   و بسر بردم و تعویذ دل سوخته کردم به تحقیق حدیث محبت فطری روز بروز
از درگاه الهی مناجات همین است که بفضل و کرم خود نظر رحم بر احوال خسته دلان صدمات مهاجرت موجه
زود تر از دولت دیدار فائض الانوار دیده و دل منتظر و مشتاق را نور و سرور بی اندازه کرامت فرماید
تا حصول این مامول که اول تعالی زود تر جلوه ظهور را رد اگر گاه گاهی یاد این سوخته شعله مهجوری بخاطر
دریا مقاطر عبور فرموده بتحریر نامجات کلامی تسلی افزای طبیعت شوریده میشده باشد بعید از
الطاف وی نخواهد بود   از شوق و آرزوی مواصلت لازم المیمنت
صوری دوری و الام مهاجرت ضروری آنچه در دل جفا دیدگان روزگار میگذرد به القدر هاست که زبان
خامه فلفل ابراز آن نتواند بود   شد جامه صبر پاره پاره   ای شوق دیگر چه کرد خواهی ای هجر
دل از کف تو خون شد حالا بجگر چه کرد خواهی   تلاطم کشتی حباب موجه انقلاب زمانه تا اگر جبل الیقین
لا تقنطوا من رحمة الله سرمایه استقلال خاطر نبودی از موج خیز شورشهای امید بساحل دشوار بود الحمد لله والمنة
که قدرت بی منتهای ایزد متعال بهمه حال کافل آمال بنده های عقیدت اشتمال است و مضمون آیه کریمه
ان مع العسر یسرا بر صدق این مقال دلیل بر کمال بر و روشن یافتگان بارگاه رضا و تسلیم که نظر بر کار ساز نعلی

تفضلات اوقیا

تفضلات او تعالی و تقدس دارند از عوارض مکروهات مطلقاً اصلا متوزع خاطر و از درد و الم مکدر نگردیده باشند

همیشه نظر بر الطاف خداوند کریم باقی دل شگفته مزاج اند امید قویست ذات والا تعالی الطف و احسان

بی پایان خداوندی کرم گستر شامل فرماید و از روی خاطر مخلصان بلکه بعرصه ظهور رساند مخلص را در فراغت

نیازمندی و اخلاص بیرون از تصور فرموده بهمه حال یکدل و یکجهت و یکرنگ باید دانست و گاه گاهی بصدای از نی

خامه خوش دل طاقت رمیده را آرام تسلی باید فرمود زیاده از رو سه حالت دیدار فایض الانوار

نوازش نامه محبت و شوق مخلصان نسلا الرار اشتیاق سرور مواصلت

موفور المسرت حرفی بگذارش و نگارش در آید وفا تر و اشفاق و رکار متکفل ادای این مطلب نا پیدا

کنار نمیتوانند شد و الزار درد هجر و الام فراموش فرمایهای القدر شناس کرم گستر داد بدلیل

گروه شود و گوش فلک متحمل صدای صدای این شور و فغان نمیتوانند گردید مشکل زین گاه گاهی

که در ینحالت [illegible] ملالت حدیثی شگفت نامه الطاف پیرا شرف وصول فرموده مرهمی بر زخم خونابه فشان

مهاجرت [illegible] خاطر مضطر و بیقرار فی الجمله رو به تسکین می آورد از مدت مدید این توجه و اشفاق

به صفحه [illegible] بی توجهی و فراموشکاری مبادله استحالت یافته و با وصف آنکه در عرصه [illegible] الاتصال .

بلاغ رقایم نیاز متضمن [illegible] شده بجواب هیچ یکی از آن طوامیر [illegible] فراق کامیاب [illegible]

نگردیده معلوم نمیشود که بی التفاتی نامه براق باعث نارسایی گشت یا اشتغال انجام امور ضروری

متوجه [illegible] مهمات مخلص را بر خلوص نیازمندی خود و وثوق الطاف و اشفاق را مے زار گونه

[illegible] بود که شاید زیاده از [illegible] در استحکام سررشته محبت و اتحاد و یکدلی منظور بوده و

تفقد شریف [illegible] معلوم نیست که این همه [illegible] بخریک کدام قصور [illegible] خاطر عاطر شده

طبیعت از [illegible] المبارک متعجب و متوزع گشت الحمد لله و المنة که در [illegible] جاوید

معاودت [illegible] طرف از استبشار خاص و عام و افواه و السنه و ضیع و شریف [illegible]

[illegible] رفیع بروری و جانپروری [illegible] و سامان نو بهار سرسبزی و شگفتگی

افسرده خزان دیدگان [illegible] رسانیده اینهمه چاره سازیها مناجات شفیع و دعاهای

سحری مخلصان است که همواره بخلوص باطن بدرگاه خداوند کارساز مودی مے گرداند

و کار پردازی کوکب اقبال [illegible] مراتب [illegible] تعالی [illegible]

سرزمین سراپا یه تشریف شریف میمنت ردیف آن بهار پیرای گلشن مرادی رونق و رواج یافته گویی سبز تحیه

و شاداب فزایی فرماید رسته فان جمعیت دیدار بتجلیات جمال آن مهر است اتصال بسامان خورشید لبهها

و آسیم خسته از رنج و تشویش پر کشش روئیده و تلخ مزاجیهای روزگار غدار جفاکار ظلمانیت

نباشد آنست بالله تعالی که بعد ورود بمقدم فیض توام آرامی که از گوش شنیدم نماید ولت وصال

میکرد و احوالات بیمهری زمانه و شکایت غم فراموشکاریها مفصل بمعرض ابراز خواهد رسید از

آنجاکه شایبه بارسایی نیاز نامجات لیسار دامن گیر دل شد لهذا مصحوب برخوردار ملازم جانم بابلاغ

این رقیمه جسارت نموده امید آنکه الله که توجه در تحریر قیمی نوید خیریت و صحت فرحت انتزاع سرور برکت

شادمانی افزایی فرماید سرمایه جمال کرم بخشی میتوانند شد

و لوله سازی شوق مواصلت و ترک تازی آلام مهاجرت طرفه شورشی در دل آشوب در سینه دوستان باطلق

اخلاص مواطن بلند ساخته که سامان صبر و شکیب و طاقت پامال تصادم جنود مجتمعه رنج و غم است بمعلوم یاد

فلک بیمهر کجرفتار با این گرفتار مطرح نیرنگی روزگار غدار گردیدم که درد دل دارد چه آرا سر گسسته نورسیده

هاست که با وصف این همه پریشان روزگاری که سراسیمگی احوال بر اختلال نیز زده و درنتیجه

مضامین مهجوری پرآورد و دستهای بلا سینه افگار رسانیده مشغعه جلی ترا شیدیم

بار سرایند [illegible] تطاول [illegible] نکرده بر رنج فراموشی و دفترهای مشتاق مهربان غمخوار قدرشناس

القدر مبتلا گردانیده که دیده منتظر و دل مشتاق را کسب [illegible] از خونابه فشانی و نالهای

جانگداز قرار داده ام نیست بالدوام بیمهری از احوال مخلصان صمیم که از غیر از الطاف و اشفاق

گرامی دستمایه دلخوشیها ندارند موروث اینهمه تغافل و فراموشکاریهاست در عرصه چند

نیازنامجات ارسال خدمت گردیده بجواب هم کامیاب نمیگردد شاید از قبیل نامه زبان عنقا

در نامه [illegible] است بهر صورت هرچه هست از مقدرات نصیب و قسمت و جبین و حسن زمانه تحمل

بردار نمی شمارد و سر رشته شکر و عطوفت و اشفاق را بی لحظه از دست نداده نیز گرامی نامه

غمخواری و قدرشناسی یا رطب اللسان است روز و شب از خیابان کار سازی حقیقی همین مسئلت

که ورود مقدم بهار توام زهور رونق افزای این نواح گردد و مشتاقان بلبل و بلیجهت از

هر حوادث روزگار نیرنگ غنچه تصویر سامان را المفتاح از دست داده اند برواج نسیم نو بهار

وصال

وصال بهجت اشتمال ایشان سبز بخت و سامانی ها فراهم آورند و توجهات دلی مشفق قدرشناس که گاه
از بار دلها شود   یارب این آرزوی من چه خوش است   تو بدین آرزو مرا برسان   حالت
بر ملالت بدستور بکه بود موجب شکر و سپاس الهی است و بقدر استعداد به حصول سعادت مجرای حضور
موفور السرور مستفید بوده و در کنج انزوا و خمول به دعای ترقیات عمر و دولت پیر و مرشد حقیقی دوام اقباله
و آن کرم فرمای قدرشناس کامیاب است اگر خلوص ارادت مستمند بر خاطر آرام پیرا تواند از شفقت باشد
حسب دلخواه ازمهربانیها باشد که بشرقیم رقایم خیریت و جمعیت گاه گاهی مرهم بخش سینه افگار باشند
باهر از رواج روح پرور دل بهم بشارت های دلگشا
معلوم میشود که شب دیجور مهاجرت و جدایی رو بانتقاص آورده بفضل خالق الاصباح کام آرا سینه:
تباشیر صبح نورانی جمال وصال از هر گوشه و کنار انتشار نموده قریب است که خورشید عالم
افروز دلشادمانی از مطلع حالت گوکام افی طلوع نماید و گونه امانی و آمالی فرماید الحمد لله والمنة که
آنچه آرزوی دیرینه مخلصان بیریا در خلوتکده خاطر مرکوز بود بدعای سحری و التماس نیم شبی از
جناب مستطاب ایزد متعال انشاء الله جلوه بروز نهاد داشتند بر وفق تمنا از جلباب حجاب بعرصه بروز در آمد
تا شدند بمقتضای محبت و الفت فطری سابقه شیوه دیرینه بر خلاف رسم و آئین جو فروشان گندم
نمای زمانه به جهات خلوص صدق و صفا بکرامنامجات ارادت از حد ماه متصل و متواتر زیاده برده ختم النعم
رقیمة الاخلاص ارسال و ابلاغ خدمت نموده هر روز و هر ساعت انتظار داشت که بجواب ها
کامیاب شده مرهم جراحت جان فرسای جدائی خواهد گذاشت طرفه ماجرا است که در عرصه بجواب یکی هم
از آن طوامیر مطوله و لا سوی ها سرمایه بهجت و سرور نمیدو و حسته این همه تغافل و بی توجهی در مراتب
یاد آوریها هیچ باعث آن بکل و بالجهات هیچ فهمیده نمیشود که از چه باعث است یا در وصول رقایم نیاز
عقده و رنجش آمده باشد که جواب نرسید یا صورتی دیگر عبارت آنکه آئینه ضمیر صفا گستر گردیده
بمصوبت ظهور این بیمهری خاطر دارستگی ها نیست بهمین دل طپیده لبها قریب بلب است که هرکاره
بازقیمة الشوق روانه خدمت ساخته او هم تا هنوز معاودت نکرد تشویش خاطر روز بروز در
افزایش است که رسوخ بنا براین جهت صادق الولا گوز منظور مزاج است از شرح این
ماجرا و نوید صحت و سلامت ذات با برکات دلنواز آن شریف الطف و رسالة امجاد باز بخشید که خاطر منتظر

کلمات طیبات مشفقانه عطف آثار اشتیاق طمانیت پرورد

که مشحون بر اشفاق و الطاف بسیار در جواب شکایت نوشته این گرفتار تیره بختی روزگار طراز رقم خامه مشکبار

گردیده بود از نتایج رشحه های مهر و محبت آن مطلع انوار کرامت و اقتدار است فی الحقیقه سرشار آثار از

شناسی توجهات آن مشفق غمخوار زیاده از توقعات یکدلی و یگانگیهای فوق الانحصار دارد و تعویق وصول مطلب

وعده های بسیار که بارها در باب پرداخت بر زبان گرفته و تحریک و ترغیب بعمل آورده اما این مدت

چندین شده اند با کمال و استخفاف ظاهر بر خود گوارا نموده و در هر صورت و بهر ضعیف امزاج گرامی اقتضا

فرموده چار ناچار از رضا و تسلیم چاره ندیده و با وصف کمال ناسازی وجد اگر دیده به رفقا هرگز رمزی و اشارتی

با شکوه و شکایتی از صعوبت های احوال پر اختلال و تغافلات های جسیم آن مظهر الطاف و الا بر زبان نیاورده ایم

والا العلم الیقین بلکه یقین الالیقین میدانند که به فضل الهی مواهب بی منتهای رحمت رحمانی و حکمت بالغه یزدانی

در نیوقت ذات بابرکات را برای ترفیه احوال جفا دیدگان شور بختی روزگار تجدید خصوصیات لازم تجربه

قدردانی ضمائر گردانیده و از مزاج متوجه شود یک رشحه سحاب توجه و غیره سایه بهار رفته بجوی

مراد گشته لبان واده می تمنا بار نتواند رسید حالا که دل شوریده مستمند زیاده از تنگنای طاقت در رنج و

آلام فراموش فرمائی در خود نمی بیند از بس التهاب و اضطراب جفاکاری روزگار بدرد آمده در ناله گشته ناچار

بی اختیار شده هرچند ممانعت نمود که هرچه از تلخ و ترش روزگار گذشته و میگذرد از نصیب و قسمت

آنچه کاربرداران قضا و قدر روز اول مقرر کرده اند نتیجه و جهد بشری استحاله نمی یابد و ناله و نوای بینوائی

در خدمت مشفقان رحم بخش بر کرا منظور نداشته حرفی چند از شکایات [illegible] نه بر تو محبت بی و الفت

وطری از فروغ ناصیه او پیداست بر زبان قلم حواله نمود دل است این حرف نتوان گردانید از انجاکه دارا

زاف صفات مظهر لطف و عدالت است درین محکمه اندکی بسر رشته انصاف [illegible] مراد تحریر یابد فرمودند که چرا

بجا نیست و آنچه مینویسد محض درست است بار دیگر راهی ندارد درین حال هم اگر وصول [illegible] وصول مبلغ

الاشفاق فروغ نیرامی دیده و سبب افزای دل بیقرار گردد درین کار بی جلوه نمیتواند شد مهر و محبت خداوند

کنند که درین روزها این ناحیه نور مقدم گرامی رنگ بهارستان خاور گردد و دیده منتظران انوار جمال مبارک

دیده و دل نور رایی ساخته فروغ اندوز کامرانی ها شوند بعد حصول [illegible] مواصلت رخت پیروزی هم

تقیید بر داشت مزاج گرامی از این مقالات باد [illegible] خواهد داشت این شکایت نامه با امید با امیدهای

[illegible]

۱۷

171

انچه دیدم از جدائی ها جدا خواهم نوشت

لعبد[illegible]

عرض مراتب بندگی و نیاز و آرزومندی حصول شرف خدمت موفور المیمنت بلطف ضمیر اشفاق تخمیر مشکور رایند احقر بمقتضای خلوص عقیدت مکرر بار رسال عرایض نیاز سعادت اندوز گردیده لیکن هیچ معلوم نشد که بجواب یکی هم از آن عرایض نیاز از چه راه فرا یاد خاطر میمنت مظاهر نشد رسوخ بندگی احقر بجناب عالی باینمعنی القدر نیست که مقتضی اینقدر فراموشی باشد بلکه اینکه اینهم از نارسائی طالع و ایام خواهد بود از انجا که خاطر نیاز پیرای دریافت نوید خیریت و سلامتی مزاج شفقت امتزاج روز بروز ارزو میباشد بار بار عرایض نیاز بی اختیار جرأت مینماید از ینکه بجواب ممتاز نگردد چقدر موجب دلشکستگیهاست از فضل کریم امیدوار است که رسوخ ارادت و اعتقاد مخلص بیریا همواره منظور و ملحوظ مزاج مبارک بوده بورود نوازشنامجات شفقت آیات سعادت اندوز باشد

نواب صاحب

و مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد گزارش مراتب نیازمندی و آرزومندی حصول شرف گرامی موفور المیمنت که خارج از حوصله شرح و بیان است بلطف ضمیر عطوفت تخمیر نموده می آید شفقت نامه سراپا الطاف مرقومه ... ماه ذیقعده از منزل نور و زکیح مشحون بر رسیدن کاغذ بداخل و مخارج و فهرست تنخواهداران و وصول اشفاق نموده بسیار مسرور و مبتهج گردانید الحمد لله والمنة که بعد از سوخ جهید[illegible] بسیار کاغذ ملاحظه را مرور ابد و رسید و رفع نارسائی احقر گردیده رقم پذیر خامه عطوفت گردیده که عنقریب در ایره لشکر نواب صاحب و مشفق وزیر الممالک بهادر رسیده بعد از چندی آن مشفق کرم فرمای مهربان رخصت گرفته به طرف تشریف ارزانی خواهند فرمود و درین عرصه کاغذی که مخلص بحضور انور ارسال داشته درست شده خواهد رسید آن مشفق کرم فرما جمیع مقدمات اینجا از صورت خواهد... محاصلات بداخل حقیقه و دیگر ضروریات رو برو صاحب اصلاح خواهند فرمود معهذا این مخلص از ابتدای اینکه کارخانه ساز زیاده بر بداخل محال از خانه خود نداده است مخلص موجب همین جمع که در کاغذ مرقوم است بعد وضع خرچ سپاه و خرج محالات که باقی برامده به تنخواهداران موافق داماه میرسانند و درین امر رنجش و خاطر نشده آنچه از محالات وصول خواهد شد تنخواهداران خواهند یافت مشفق کرم فرما من فی الواقع اینهمه مراتب که مرقوم خامه عطوفت گردیده مستحسن و ... لیکن درست شده آمدن کاغذ از حضور انور بر التماس احقر در همین ابد کاربردازان سرکار دولت والا.

ام بارگران بر سر دارند که متوجه احوال این معذبان نشده درست گوه نقول نسند جواب بر سبیل نوشته خود آ
و ستاوه صورت داماس هم که مرقوم میشود بالفعل هزار الست احقر فی الجمله دشواری دارد و برای اینکه تنخواه
داران دیگر از اسناد تنخواه آورده آمده مثل میرزا نجف خان بهادر وغیره زر خطیر وصول یافته اند و این نابکار
در آخر جایزه و اسناد تنخواه آورده اند زر قلیل با بهار رسیده در صورت حساب داماس جمع و قبض آن تنخواه
داران سابق مثل میرزا نجف خان بهادر وغیره دست گیر شود و کمتر باید دید ما بعد به تنخواه داران حالت زیاده بر
حساب برابر میتوان شد و در این صورت شورش عمده ها منظور است به صورت اصلاح اینمعنی وابسته
توجهات کرامت تا حال بفضل الهی بلکهور رسید بهادر شد داده باشد توجهات مشفقانه بر احوال مخلص مبذول
فرموده زود نزد حضرت ارفع تشریف باید آورد اگر بنا بر صلاح وقت چندی در مغربیت آن طرف توقف باشد
مخلص را بر آن مرقوم باید فرمود که برای چه چهار روز تخمینت رسیده این همه مقدمات [illegible] فتح کرده باشند رسید
مخلص هم چنان اشکال است ذاک فیلان در راه مقرر کرده در هر روز میتواند رسید موقوف [illegible] ارباب
اگر صلاح باشد زود اجازت رسد که چون فصل بیع سر دست رسیده اگر این مجال از دست برود تا فصل آینده [illegible]
والا در این مجهله تمام باشد و کسی زیاده باشد و کسی [illegible] و بلای تنخواه داران روز بروز
متزاید خواهد بود و کار [illegible] و موجب [illegible] مخلص هم در حضور [illegible]
آن مشفق مهربان خواهد بود از راه کرم تخمینه زود تر توجه در این مقدمه مرجع و مصروف کرده تنخواه محمد [illegible]
خان بموجب ایمای گرامی موقوف داشته شد سوای تنخواه داران که قبل از اسم نواب انتهای خدمت رسیده
تنخواه داران دیگر هم مثل سیف الدوله وغیره بقدر پنج [illegible] منصب هزار روپیه [illegible] اسناد آورده [illegible]
الهی همین که مزاج گرامی متوجه بصلاح این صورت شد مقدمه تنخواه داران زائد و اجرای جات [illegible]
رفع خواهد شد در این باب توجهات مشفقانه ضرور ضرور است
نواب صاحب [illegible]
کرم فرمایا همین سابق مرقوم خدمت شده اگر صلاح باشد و منظور مزاج گرامی گردد [illegible]
نکرده چون نواب صاحب وزیر الممالک بهادر مد ظله العالی در این نزدیکی تشریف آورده اند تا چهار
پلٹن تلنگه [illegible] قرب توپ کلان [illegible] دریا آمده دایره [illegible] و استعدادات عبور دریا
و اجتماع کشتیها شایع کرده در این صورت تمام کسی از مفسدان که از رعیت گری [illegible]
رو براه مراد [illegible] کارهای اینجا [illegible] کرده در برای [illegible] و جمعیت میشود و ضرور وابسته [illegible]
اطلاع [illegible]

اطلاع بحکم قلمی نمود و در حضور آنچه مناسب و اصلح بخاطر بگذرد بعمل آید و اگر مناسب نباشد خدا ناکرده بصورت دیگر
خواهد نمود و دیگر در مقدمه قصبات نسعید بیک خان تمباکو تمام بجمعیت تصدیع داده که ایشان مطلق سر رشته
مناقشت و سخن شنوی ندارند و سخت مطلق العنان و سرکش و خود سرانند سر انجام کارهای سرکار والا
بهیچ صورت از دست ایشان نمیتواند شد بلکه بچندین وجوه در پی استخفاف سعی دارند بموجب حکم
پیش ازین بکرات ایما شده بود سه صد سوار هندوستانی عوض خان مسطور رفته رفته منعقد کرده باید فرستاد
و ایشان را حضرت کرامی باید طلبید چنانچه ایما میشود در تنخواه ایشان از تحصیلات چکله خواهد رسید
و طلب تنخواه اینها از خدمت کلام شفقت خواهد شد چون احتیاط احتیاس فصل ربیع بر ضرورت
و مردم را بر محالات متعین کرده بمحافظت علاقه تاکید کرد لهذا بر همه لازم باید کرد هر چند مردم هندوستانی
زود تعین شده برسند و اینها طلب شوند عین صلاح است اصلا در مقدمه توقف نباید رفت
تر بعمل آید

نواب صاحب مهربان مسلّم

شوق من قاصد بیدرد کجا میداند
آنقدر شوق تو دارم که خدا میداند

آرزوی ملاقات بهجت آیات زیاده از آنست که خامه و زبان
متصدی ادای این مدعای بی منتها تواند شد از وقتی که لطیفه دلپذیر انگیز که مضمون دلی تحریر
ظهور جلوه ابراز فرموده بود رقیمه محبت نسیمه که مهار انگیزی چندین هزار لفظ و مضمون بشکر مایه شگفتگی
های انقباض خاطر بود سرور نامحصور افزود ای وقت تو خوش وقت که ما خوش کردی
آنچه از مراتب محبت و الفت و هم نسبتی نگاشته کلک حقیقت شده بود فی الحقیقت هم نسبتی و صحبتهای دیرینه
که هم استوار سالها با مهربان در میانست از حوصله و هم و خیال افزون و بیرون و خشنودی است
که بفضل الهی اینهمه یگانگی و یکجهتی ها از طرفین متمر گونه دلکشی ها کرده عزت آثار رسید اما
شکر لله هر توجهات که درکارها منظور و ملحوظ گردیده است همه مفصل نوشته شده و خاطر بالا
هیلیمه نیز همه مراتب نصب العین خاطر عاطر میباشد که صفای هم نسبتی ها مقتضی این معنی است
از انجا که تفضلات یزدانی در این وقت میمنت اقران اسباب دولت و شادمانی و ابواب بهجت
و کامرانی بر روی روزگار دولتخواهی کامل فایده گشاده و آماده ساخته و بندهای درگاه آسمان جاه
را بهمه وجوه معاون و متوجه احوال دانسته میشود شایان هم نسبتی الفت که در وقت شگفتگی
و انشراح خاطر حضور پر نور اجمال فیروزی خلاصی هم استدار و توقعات از تفضل و مراحم جناب والا

مذکور خاطر دارد و بعرض اقدس رسانیده متحرک تعقلات و عنایات مذہبی باید گردید که برای حصول صورت

استعداد وسیله باید بهم رسانید و در کارهای بیباکی مقصد خدمت و بندگی ها می سازند گردیده مورد

مراحم شود و این همه پاس حرمت ستیم ها بدیمه که از همه غرض و مسلم است فرو مد و خروج رخولداری کار مکار تا حال

متوجه گرامی بدستخط اقدس مزین گردیده اجرا یافته باشد و الا توجهی که باید زیاده مرجع گردد در مقدمه

دیگر جاگیر و غیره بموجب گذارش وکیل بموازنه مزارع گرانمایه متوجه احوال باشد و منصب گردد در مقدمه

تنخواه داران تا حال بقدر محاصل حکله از حضور انور رحمید عرضی نموده منقح نشد در تیول

نواب صاحب و مشفق منیر الدوله بهادر از فیض آباد بیابانکرمتو و از آنجا بکوثر النفرتعلقه اورده سپردند

هم درین مقدمه آنچه باید بمبالغه و اصرار تمام دستخط نموده سد صورتیکه موجب رفع یاس این جمعیت تواند

از دست آنها هم عمل نباید و بجمله بجای خود مانده همین قدر اجازت دادند که آنچه از محال ایدست

میشود به تنخواه داران میرسانند اخر سال جواب و سوال کمی و بیشی تنخواه مقرر شده چندان چون

از حضور برای متابعت نواب صاحب موصوف مامور گردیده و تا حال تحقیق مقدمه غیر از یاس عرضی و منتعب

آنها تعمیل نباید رد درین مقدمه هم موجبی که فرموده اند عمل آورده و خواهد آورد اگر بر تقدیر بی عملی

ایمعنی را از طرف ایشان بعرض حضور نموده تا پس نماید و سردار نیز محض مجبور شده است

نماید کرد و در حضور انور هم منصور نکرده در تیول مبلغ هفت هزار روپیه سکه لکهنو اباب قسط

محصول محال تیول وکلای نمرسند سابقه ملحق دایم اقبالهم یا عرضی برای حضور انور رسیل شده

ترسیل یافته متعاقب انشاءالله تعالی زرهای دیگر از فصل ربیع قسط بقسط ارسال خواهد یافت

عرضی باشد که مذکور خط اقدس گذرانیده نقد خاص در جواب عرضی و اخلاص زود طور

حاصل نموده ابلاغ باید داشت هر سردار را از همه وجوه دوستدار ریختار نباید نموده است

در مراتب حفظ الغیب هیچ جهه مقصر نخواهد ماند همواره بتحریر رقایم الاتحاد مسرور افزا

خاطر حسنی دوست باید بود زیاده ایام ساد مانی باد   نواب صاحب عزیزالشان سلامت

شوق ملاقات زیاده از حوصله شرح و بیان است او لی به خیال رفعت شاد مانیها مسرور ساز

شکایت فراموش نمی به صحن سکنجد که با وصف اینقدر روابط هم بسته به گاهی نغلط هم رقیمه بشرف انشا

سرمایه انشراح خاطر نگردیده و دوستدار سابق انوالایت اینجا ماشده بیست هزار روپیه از محصول محال تیول

وکلای

و ملاقات مرشدزاده‌های آفاق دام اقبالهم مفصل مرقوم نموده بمطالعه در آمده باشند در باب مردم ملازم سرکار والا

173 تنخواه بنام نواب صاحب مشفق منیر الدوله بهادر آورده بودند نواب صاحب موصوف پروانجات حضور انور

با نوشتجات خود پیش دوستدار فرستاده زر مطالبه جملگی را تنخواه کرده اند چون کیفیت این قدر

مطالبه از محاسبه سرکار نیست کاغذ مداخل و مخارج و فهرست تنخواه داران نزد نواب صاحب موصوف

فرستاده شد که هرچه منقح کرده بنویسند تعمیل آورده شود و بواسطه رفتن نواب موصوف برای ملاقات

نواب وزیر الممالک بهادر این مقدمه تا هنوز منقح نشده و همیشه مینویسند که دوستدار کاغذ مسطور

بحضور انور ارسال دارد چنانچه کاغذ مذکور با عرضی برای حضور پرنور مرسل نموده از آنجا که تقاضای

تنخواه داران روز بروز شورش تمام است و محاصل جملگی کیفیت این قدر تنخواه اصلا ندارد لهذا مستدعی

حسب الحکم آنست که کاغذ مسطور بنظر اقدس انور گذرانیده بکارپردازان تاکید فرمایند که موافق

مداخل جمله تنخواه نموده بدوستدار برنگارند که بموجب آن تعمیل آورده دهانیده شود و رفع نالش

این مردم و بدنامی دوستدار گردد و بعضی مقدمات مستدعیات وکیل نوشته بود انکار بی تکلف

از خود دانست متعاقب که زر قسط ماه پوس بابت [illegible] ارسال نموده میشود و صدور تنخواه مسطوره

بوضاحت ظهور خواهد رسید [illegible] همواره منظور داشته زود جواب سوال تنخواه داران منقح کرده

باید فرستاد زیاده شوق ملاقات است [illegible]

نواب صاحب مهربان سلامت

رقیمه الاتحاد وصول نموده سرور افزای خاطر مشتاق گردید در باب تنخواه که مکرر بمضامین رنگین

مرقوم میشود موجب استعجاب دوستدار با وصف اینقدر پرسش تنخواه داران که از مداخل جمله

چندین درجه افزایش یافته و هر روز بر ارکوت شورش تقاضا در میان میباشد بلا سندی زر این تنخواه

در تمیع امور مقدم و راجح دانسته برابر لونیه و کونیر و پنه جار متعلقه میر محمد [illegible] که بسیار

خوب الحصول است تنخواه کرده داده بوده که در صحبت تنخواه داران دیگر در نیاید بلا تکلیف ذریعه تصدیع

بدست می آمده باشد و دیگر احتیاج تقاضا نباشد و بمبیر تحصیل مذکور نیز بتقید موفوره نموده شد که موجب

قسط بندی بلا تکلف میرسانیده باشد هر گاه البته بموجب بابت زرها رسانیده است و خواهد رسانید

بالفعل ادعای شکایت بخاطر نگذرد و مقام مجبوری و ازدم سعی بعید مینماید بهر صورت تا مقدور هیچ وجه در باب

مراتب [illegible] و سعی باز قصور نکرده و نخواهد نمود [illegible] مزاج منغص دیگر گردد و از خوبی ایام [illegible]

خالص برادر القدر من شوق ملاقات بهار زیاده از آنست که [illegible] ایام لطف باد ولا

بتحریر در آید کارساز حقیقی بفضل و کرم خود زود تر دیدار با مسرت ور گرداند ملفوف مرغوب قرین خط مرسوله

با لفافه خاص کرامت اختصاص جناب جهانبانی که در ایام [illegible] وصول نموده مسرور و مبتهج گردانیدند یاد از روان لطف

دوستیع و یکجهتی دل و برای زود فرستادن باروت و گوله های فرمایش که مرقوم کرده بودند دوستدار [illegible] شگفته

سعادت افزای [illegible] تقید باید [illegible] تعلل برکنه گوشه در باب [illegible] آن محل [illegible] است که [illegible] نزد

که دایره دولت [illegible] فیروزی [illegible] مسافت مقامات دار و ارسال حضور [illegible] عالیات

متوجه دار الخلافت خواهد کرد [illegible] آنچه از تفضلات حضور انور و القاب [illegible] نوازی و [illegible]

بر زبان مبارک گذشته مرقوم نموده بودند [illegible] دریافت کرده موجب کمال [illegible]

شد چرا انقدر فضل و کرم منظور نباشد که دوستدار سوای تفضلات جناب خداوندی سرمایه دیگر

برای بهبود حال و مال خود ندارد و کارساز حقیقی [illegible] و تمنای بنده های خلافت جناب [illegible] مدارج

عالم کبری [illegible] لوازم خلافت و فرمانروایی روز به روز [illegible] دوستیع های العزیز القدر

چشمداشت است که بهمین منظور [illegible] حضور انور را از احوال دوستدار [illegible] و کار [illegible]

عقیدت [illegible] منظور نظر کرامت مظهر [illegible] حضور [illegible] باشد زیاده ترقیم یافت.

خان صاحب کرامت منزلت سامی القدر بلند مکان [illegible] صفای وثوق دوستیع [illegible] زیاده از آن

که بیاوری خامه [illegible] زبان [illegible] پذیر [illegible] شد [illegible] دل [illegible]

در [illegible] مقدمه [illegible] ملفوف مرغوب

با لفافه خاص حضور انور وصول نموده مبتهج و شادکام گردانیدند و [illegible] محبت [illegible]

دوستدار از کارهای [illegible] از خود [illegible] خصوص [illegible]

باشد چه ممکن که تا مقدور قصور شود لیکن احوال [illegible] مفصل

معلوم شده باشد که پیش از [illegible] دوستدار [illegible]

داران متصرف شده [illegible] تمام [illegible]

روی [illegible] رفته [illegible] گرفته [illegible] دوستدار موجب ارشاد

حضور [illegible] باید در [illegible]

عمل آورده

بعمل آورده همگی این صورت نگرفت حالا هم تا مقدور در تمهید مقصود خواهد شد همواره تا وصول سرور در حصول
موفور المسرت پاس لوازم تمام شیوه دلجهتی مطمح نظر داشته و مشتاق اخبار خیریت تصور بوده خامه ایام
بهجت التیام خیریت و جمعیت مسرور باید داشت زیاده چه نوشته آید نواب صاحب بسیار
مهربان مخلص در مقدمه تنخواه رساله که الفاظ تاکید بلیغ و متوجهی مرقوم خامه دوستی مسلک و جامع کمال خیریت و
استعداد است یقین خاطر باید داشت که مخلص سابق با مهربان دوستی دلبست و هیچ وجه در هیچ مقدمه فیما بین
تصور جدایی نکرده اعتقاد و استظهار قوی میدارد و از پاس مراتب دوستی چشمداشت آنست که
چون حالا فضل الهی بر سر کار سرکاری و لشکرکشی مهمات اگر توجه در پی امهربان سامان حال کرد سرانجام کارهای
عمده و انجراه حضور اقدس تفویض دوستدار شود و تقدیم لوازم قدومیت و خدمت کارهای سرکار والا
خشنودی خاطر والا حاصل نموده اند این چه قدر کار است و مقدمه رساله چه قدر بار گران است و اردبیر
آن این همه خاطر دوستی را با ملکر دلول میگردد مگر این همه گرانی خاطر برای آن باشد که در بتوقف
و ریحه بانوره بپرورش و پرداخت بعدهای قدیم و جدید بر روی کار است مخلص برای پرداخت احوال خود
مخرجیت امهربان بتکلیف و تصدیع نه بر این مال اندیشه سلا از خاطر دور باید داشت مخلص در هر صورت
بهمه حال یار کردن امهربان است و پرداخت احوال خود منحصر بر توجهات گرامی و انسته است اینست خاطر دارند
که بهر صورت بجهت هیچ از پاس مراتب توجه و چه بسیار تصور نخواهند فرمود مقدمه تنخواه رساله پیش از این مفصل
مرقوم نموده و نقل بروانه و تعداد زر تنخواه هم و آنچه بر بریه از او یابنده شده و هرچه باقیست مشروحا
بعلم آورده و از انجمله مبلغ پنجهزار روپیه نقد بر سبیل هندوی از اجلات و هنداوی تبلیغ یافته تا حال
رسیده باشد و دیگر هم قلیل کسر که از تنخواه باقی خواهد بود بلا تکلف خواهد رسید از این مقدمه
خاطر شریف مطمئن باشد و اگر مزاج متوجهه پاس دوستیها کرده در بتوقف احوال مخلص هم اندکی
بیاد خاطر اقدس انور باید دلرد که فی الجمله صورت بهبودی بوجهه ظهور درآید نواب صاحب
مهربان مشفق شوق ملاقات از آنچه بتحریر درآید بیرون است او یک زمان از این سرور مشروشادمانی کردانیده
رقیمه الاتحاد وصول سرور نامه محبوب مدریافت خیر خیریت خاطر منتظر مطمئن گردید از ملاقاتهای نواب صاحب
و مشفق منیر الدوله بهادر و مذکور آنکه بنحو فی ممیان آمده و صورت عارضه کسل مزاج نواب موصوف
و استعمال منضج و مسهل از بلیس مرقوم بود مفصل معلوم شد بدریافت کسل مزاج کرامی نواب صاحب مشفق

سلمه الله تعالی که تنگی و ملال طبیعت به درجه تمام عاید حال گردید اولی که زود درین سلسله‌ها جانب کرامت فرمایند

درین باب شش هزار روپیه بابت باقی تنخواه همان نواب لشکر مرقوم شده تمام سند از حلال فی عهده کی

هرگز منظور ندارد تا امروز در بند سرانجام آن منظور بوده مفهوم است که از سابق کار سرانجام و [illegible]

چاره نیست جهان آورده شود بیشتر از این شش هزار روپیه تمام و کمال مستحق عاید باشند همیشه از

نوشته مت ... الله معلوم که در پنج و لاکش هزار روپیه باقی هم ... الله دها بنده رسیدن نوشته

فرستاده شد ... الله مبلغ گور تبلیغ خواهد نمود و رسید باید نوشت تا ... ایشان مهربان

دوستی دولت ... و کارهای طرفین و احداث ... الله تعالی تا مقدور در هیچ مقدمه قصور نخواهد شد

برای تقسیم مقدمات ضروری مرقوم بود که اگر مفصل نوشته شود تعریف گردد ... نموده ... ند

دوستدار را برای اغراض نفس خود ... بیکاری و مطلب و بمیان نیست بر هر چه گفته و نوشته می‌شود

محض برای خوش سرانجام کارهای سرکار والاست و از دوستیهای ایشان مهربان ... است

بلکه هیچ و اتحاد بسیار مطمح نظر داریم بیشتر تفصیل مقدمات ضروری گفته شده توقع است ... که

آنچه دیگر هم ضرور خواهد بود البته اطلاع کرده خواهد شد همواره مژده صحت مکاتبات ... ارسال ... می‌فرموده

باید ... زیاده ... نواب صاحب مهربان ... بعد از ...

ارزوی تمنای سرور مواصلت که مافوق اندازه تحریر و تقریر است ملحوظ ضمیر محبت تخمیر نموده می‌آید

رقیمه بهجت افزا در وصول سرور نامحصور نمود بر برات صحت و انبساط خاطر ... بطاق افزود

مرقوم بود که حقیقت زر و مدد میر محمد ... خدمت نواب صاحب مشفق مهربان سلمه الله تعالی به موجب ...

مخلص نوشته بود با ... در آورده بودند نواب صاحب در جواب فرمودند که برای ... همان نوشته

اجمعی معلوم ... دوستدار گردید از نوشته میر احسن ... هم آنچه باید ... دوستدار در ...

تفحص این مقدمه ... سعی و جهد ... و ... در همان ... که اگر ...

صورت ... دوستدار ... باید ... و ... این معنی ... غمخواری

و خاطرداری میر محمد ... برای ... محض برای ... که لطیفه‌های تازه ...

زنگین که اصلاح ... مردم مخالف ... بکار ...

اند ... از مردم مخالف ... علیم الغیب ... که ...

بهم غمخواران

همه مهربان و جمیع الغیب مقدس کشته شدن خلیفه سیوم و لا یار شاه جناب اقدس باب مرتضوی صلوات الله علیه
و السلام الله الهام نمود جبر الدین و الآخرت بداد البواز رفته الله العزیز بدان انتخاب هم محو ایست
تهمت نشوند مضایقه ندارد و لیکن بالله و الله که دوستدار روز جواب هم جمال این معنی بخاطر نماوده
خیالات بدحال است و اگر کسی بخود بردارد از مهمات نفوس انتخجه متهم گرداند مجبور است جدا کند که
روز قهر این عقده انحلال پذیرد و روی مخالفان فتنه انگیز سیاه گردد و دیگر مقدمات که مرقوم بود
مفهوم و دریافت نمود و همواره همین شرط ارحم سنج ما مسات باد و شاد باید و است زیاده بسیار دعا

نواب صاحب مهربان سلمه بعد از اظهار شوق ما فوق التحریر

مکشوف ضمیر اتحاد تخمیر نموده می‌آید رقیمه الاتحاد وصول شفقت نموده مبتهج و مسرور گردانید از همراه
آوردن نواب صاحب و مشفق منیر الدوله بهادر سلمه الله تعالی مرقوم خامه محبت گردیده بشکر وصول
مکتوب می‌نویسند این نوید بهجت افزا مسامع افروز شادمانی گردیده و تحفه الدوله هم برای نواب صاحب
مشفق سلمه و هم برای آن مهربان مرقوم نموده بمطالعه در آمده باشد و برای باقی زر بیجواهر طلب شد
که هنوز رسید زر تمام و کمال به بیوپاریان تقسیم نموده اند اگر جلد برسد موجب خوشنودی
خاطر است و الا از بسا بیوپاری شودی بدست آورده فرستاده شود مهربانمن هم دستدار در کارها
آن مهربان هیچ جهه اهمال منظور ندارد و الحمد الله تعالی متعاقب تقسیم که اتفاق مبلغ در عقد میسر است
برای نوشتن مطالب ضروری تعمیلا مرقوم شود معلوم هم دستدار گردیده که در مقدمات این
خیمه سعی و تلاش داشت نه از راه تلف بیت خود دیگر ضیع بود هرچه بود برای خوش ساختن
و رونق کارهای سرکار است اگر درین تراحمها بصورت دیگر نگذرد و سابقه بادل راه یابد چه ضرور است
تکاپو به رضاطر تحمل آورده شود در صورتیکه حالا آن مهربان تقریب سالیانه استمزاج نموده اند اگر
مزاج اعتزیت آن معنی دریافت نمایند و دستدار خبر کار بند که آنچه باید نوشته شود والسلام

نواب صاحب مهربان دوستان سلمه آرزوی مواصلت مسرت العهبت بیادری

خامه و نامه با آن بدیر تمام اشند او قد ای بحث تمامی خاطر بزودی وجه نمی‌سر ارد مدت
که بسطر الاتحاد سرور افزای خاطر منتظر و مشتاق نگردیده اند دل محبت منزل همیشه جویای
خوشحالی‌های بساخته همواره از رو مقدمه الدال محبت بامهمات میباشد در شوال بیجو مقصود بار وادار

اگر برای خرید جنیبه‌ها بازو جبره بدین سمت در این ایام چون میل خاطر دوستدار با این جانوران بسیار است
لهذا مرقوم خامه اتحاد میگردد که از کاربردازان خود قدغن نموده که کدام مردم معتمد خود را همراه
اینها کرده باید داد که هرگاه جانوران مذکور خرید نمایند احدی از اینها مزاحم و متعرض نشده آنچه
جزو و جود با سلامت گذرانند همواره خاطر را منتظر و مشتاق اخبار خیریت داشته به سطور محبت‌آمیز
سرورافزای دل مشتاق باید بود زیاده مصدع نشد ۞ صاحب مهربان سمو القدر
بلندمکان سلمه شرح شوق ملاقات بهجت آیات مافوق التحریر است ادعیه [illegible] خاطر حاصل نماید
رقیمه الاتحاد که درباب فرستادن سوداگر اسپان مرقوم بود موجب سرور و باعث حصول گردید فی الواقع
سوداگر می‌چند راس اسپ آورده است لیکن یکی هم از آن قابل پسند نیست و در قیمت
بازار بهای بسیار دارد که برگردانیده شد [illegible] دوستدار برای رفتن پیش آن مهربان سوداگر مذکور
تاکید نموده بود راضی نمیشود و سوداگران را بجبر و تعدی هم نتوان فرستاد که در حضور [illegible] اند و در
کاردان هم قصور میگردد لهذا او [illegible] نواب صاحب مهربان فرزند خان بهادر برای [illegible] مذکور
تاکید موفور رسیده است که میوه و اسپان [illegible] نواب صاحب [illegible] منیر الدوله بهادر طلب فرموده‌اند
اگر آن مهربان میخواهند که پیش خود طلب دارند شخص فهمیده را [illegible] و [illegible] بفرستند که راضی کرده
بفرستند زیاده ایام بکام باد ۞ مهاراجه صاحب مهربان سمو المرتبت
بلندمکان سلمه مراتب ارادت و تمنا که به دریافت مسرت مواصلت موفور البهجت در [illegible]
خاطر [illegible] نه القدر است که [illegible] نامه و خامه [illegible]
اولی [illegible] دل میخواهد از این نعمت مسرت [illegible] مدت مدید منقضی گردید که [illegible]
دوستی موجب سرور [illegible] افسوس فراموش در عالم [illegible]
نسبت به مقتضای محبت‌های [illegible] دل [illegible] دوستی [illegible] در یافت خیریت [illegible] متعلق
و منتظر [illegible] هرگاه خاطر [illegible] سطری چند [illegible]
دا آن مهربان [illegible] خلوص [illegible] تغافل [illegible]
[illegible] خلاف گذشته همواره [illegible] سلسله رسایل و رسایل [illegible] افزای خاطر منتظر
و مشتاق [illegible] ۞ رفعت و عوالی [illegible] القدر [illegible]

که بترسیل مکاتیب سرور افزای خاطر منتظر و مشتاق نگردیده اند با وصف این همه خلوص محبت و دوستی
نامی فرزندم که در ارسال مکاتیب اینهمه تعویق و تاخیر راه یابد جای استعجاب است دل اکثر منتظر و
مشتاق اخبار خیریت ها میباشد امید که برخلاف گذشته همیشه بتحریر سلسله خط راحت نمط سرور
با میجه را فزوده باشند درینولا چندی از رفقا اراده جدا نمودن اسپان سواری خودها نموده
میخواستند که بدالصلاح رای در وقت تقرر بیند چون فی الجمله این حرف سبک است براجه صاحب مهربان درین
مقدمه قلمی نگردیده با عزیز القدر مرقوم میشود که درین مقدمه از راجه صاحب مهربان هم تحقیق نموده در مجمعی اینها کرده
نوشته ند که منظر جمیع اسپان را درینجا فرستند در قیمت بی تعب انتظار برت اید انور عزیز القدر درین
باب مستمد احوال مهر صورت باشند ا   برخوردار کامکار سعادت و اقبال آثار
همواره از عمر و دولت شادکام باشند بعد از دعوات وافیات و شوق دیدار بهجت آثار که زیاده از آن شاید
مشهود و مکشوف خاطر عزیز نموده میاید درین مدت خط بهجت نمط وصول سرور با محصور نموده خاطر
برای دریافت اخبار خیریت همواره منتظر میباشد با وصف این همه تاکیدها ظهور اینقدر تغافل از چه
راه تصور نموده اید سابق مکرر مرقوم شده بود که اگر زمینداران برکه رائی از راه شرارت
نی ادای زر محصول سرکار اخراس غله را انبار داشته از روی دریا برده در و ناب الطرف
استقامت مینمایند قسیمی تقید منظور باشد که در الطرفها جا نمانند درین مقدمه آن برخوردار کامگار
نوشته بودند که زمینداران چه مجال دارند که در صورت چنین حرکات الطرفها جا توانند یافت
و تحقیق راجه صاحب مشفق مهربان درینباب شام چالیمرداران کنار دریای جمنا رسیده بود درینولا بعضی
زمینداران بموجبی که نوشته شده بود حرکات نو نعل اورده غله بار داشته در و ناب الطرف
رفته نشسته اند چون ظهور این معنی موجب نقصان مال سرکار است و خوب نیست مرقوم میشود
که آن برخوردار درین مقدمه سعی بلیغ بعمل آورده زمینداران مسطور را دستگیر کرده درینجا بفرستند
وابنده قدغن باشد که باز هیچ کس از زمینداران و رعایا مرتکب اینحرکات نتوانند شد ا
رقیمه تواریخ ماه [illegible] عزیز القدر دیوان صاحب که همواره در حفظ الهی باشند
[illegible] بموجب نوشته انور الاتباه که مبالغه و تحقیق تمام درباب فرستادن اسپان [illegible]
[illegible] مرقوم نموده بودید سابق مصحوب ... اصطبل روانه کرده شده

به احتیاط رسیده باشند بمقتضای دو وشته ها الست که استیان کسطور رسالا بموجبی که سابق نوشته شد

اگر خریداری شود و بفروخت آورده زر قیمت داده باشند مردمان را زود رخصت باید نمود و در سوال اخط

آن اخبار سیاه رسید مرقوم بود که درخواست فوج در پیش است اگر طلبداشته شود چقدر فوج

نمی‌آید رسید و قیمت ده قبضه بان منقح نموده نوشته کنند که زر فرستاده طلبدار نه فوج

نباشد احوالات بهم رسیدن فوجها در ضلع تقرر که رسیده باشند مردم خاطرخواه برای

نوکری تلاش هم مطلق بهم نمی‌رسند اینجا است و قبیکه از حضور انور لکارهای حکم مامور شد

در اینجا رسیدم کفایت در پیش فوج درپیش نموده شد چون در اینجا مردم خاطرخواه برای

نوکری بدست نمی‌آید باز مردم برای تلاش فوج به بندیل کهند هم فرستاده شده بود لذا از اینجا

بلکه و سردار با چند سوار آمده نوکر شده بودند چون آدم بکار نبودند رخصت نموده شد

فوجی که از سرداران نمیدار باشد بدست نمی‌آید ناچار به تلاش و تفحص تمام چند چند سوار

متفرق از هر جا بقدر ضرورت بدست آورده نوکر کرده شد اگر یکجا صد دو صد چهار صد

یا پانصد سوار کسی خواهد که بهم رسانیده نوکر نماید بدست نمی‌آید و بان در ضلع بر کرت (?) خیلی میشود

و قیمت هم اگر کسی خواهد بدست نمی‌آید مگر در … و غیره محالات متعلقه نواب اصف

وزیر الممالک بهادر رسیده شده که کارخانه تیاری آنها هست معلوم نیست که در اینجا بان ساز …

بانها را خرید فروخت می‌نماید یا بموجب فرمایش سرکار نواب آصف وزیر الممالک بهادر

تیار میشود اگر در ضلع فوجی جداگانه باید برای نوکری بهم میرسند تا بانها بدست می‌آید

چون کارهای طرفین واحد است و هیچ جهه جدائی نمیدانم در سعی و تلاش قصور نکرده مفصل

اطلاع نموده میشد مقام ناچاریست قبل بابت بانها بدست کی در سرکار برای نقاره

خریده شده بنابر اطلاع نوشته همواره از احوالات … مسرور … خاطر باید نمود

مهاراجه صاحب مهربان سیمو المرتبت عالی‌القدر بلند مکان

سلمه بعد گذارش مراتب شوق مواصلت که زیاده از اندازه بیان است مکشوف ضمیر

محبت تخمیر نموده می‌آید مکاتبه محبت افزا که مشعر بر کمال محبت و وداد و نهایت مودت

و اتحاد بود مصحوب … که وصول راحت سرور با محصور نموده باید از اتحاد و یکدلی …

بالجمله ها ی جسمانی همه از محتاج به آرایش و نگارش نیست و فیمابین بوجهی شایسته مباینت و مباعدت در میان نه
اکثر طبیعت برای استدراک خیریت متعلق میباشد بقدر فرصت بسطور مکاتیب محبت اسالیب همه جا در
افزایی خاطر مسطور و مشتاق باید بود ۞

راجه صاحب کرامتقدر سمیه نمکان

بیست سابق مرقوم خامه اتحاد گردیده که عنبر مداخیر مستاجر تعلقه حوالی بتاله ... پرگنه گنوای ... جاگیر
سرکار مبلغی از مال واجب بر ذمه خود باقی داشته فرار نموده ظاهرا نامبرده در موضع ... تعلقه پارچه
پور ... پرگنه ... متعلقه آن کرامتقدر ... تعلقه دار و از اتحاد مقدمه سرکار و آن سمو المکان
واحد است و بوجهی جدائی متصور نه لهذا اینقدر قلمی میآید که بمجرد وصول ... عمال مهند و ایمکه
تفحص تمام باید نمود که ... مذکور عوض زر بلند ذمه او باشد ... لال قانون گوی گنوای ...
در ینصورت زر ذمه او وصول میشود در ینباب تقید ضرور نوشته ۞

نواب صاحب ...

مهربان دوستان ... سلامت ... شوق و شغف که مقتضای محبت های دلی برای وراثت دولت
مواصلت موفور البهجت در خاطر مشتاق ولوله برای بی اختیار ... خامه مقطوع
الالسن ... ناچار ازان وادی برگردیده حرفی چند از شکایت ... فرمایند ...
کرام ملکوف و ... و ضمیر مسرت تضمیر نموده ... که جلباب مفارقت تابع وصال
... گردیده با آنقدر مهر و محبت ... و یکتا کاهی تغلط هم نسیم از بهارستان اتحاد موجب
انبساط خاطر مهجور نگردیده و نسیمه از نفحات اخبار خیریت ... مزاج ... افزای مشام ...
نگشته این معنی سرمایه کمال تعجب و استعجاب ... والتهاب خاطر حق ... دوست گشت ۞

اگرچه درین زمانه فی التحقیق ... و ... برگ و بار سبزی و شادابی ندارد و ...
عنقا و کیمیا معدوم ... لیکن دقیقه ... اسرار ... و اتحاد که ... روزگار ...
صادق الیقین ... بر خلاف رسم ... زمانه پاس اخلاص و اتحاد ... منظور خاطر دارند
کمدقیقه ازان مهارت ... فرامیار خاطر گرامی خواهد بود که در هنگام ملاقات ... وعده های
مستحکم و عهد های ... باد ... در میان بود حالا که ... تفضلات کارساز حقیقی ...
بهار برای گلستان آرزو ... و منظور بود که ... سستان ... تازه و ...
خواهد یافت گاهی ... و ... نامه ... باد ... ظهور ... تحمل ... قصور

گردد ابد مهد صورت اگر شمه از روابط دوستی واضح و فرا خاطر عاطر باشد و القاب وعده‌ها که سبیجه رتبه

نظارت دهها بارگاه الهی است منظور گردد و در موقف که رایات عالیات حضرت شاهنشاهی متوجه ایالت

نصرت وفاق گردیده توجه تماشانه مرحمت شود و کار رای و دستور العمل متوجهه گرام صورت نکته موجب

ظهور محیط خدمت و جوهر هند که نتوانند شد بوجه مشهود در ابد و مراتب هم شده هیچ گرامی

جلوه استحسان و بعد با حصول دولت مواصلت قیم رقایم محبت ایم یاد فرمایی دوستانه که جهت باید بود

این شکایت نامه با مهربانیها نیست آنچه دیدم از جدا شدنها خواهم نوشت احوال دستور العمل مفصل سیاح

شده باشد که بموجب حکم قدسی رای سرانجام کارهای چکله کوترا اگرانا مولیت و تا مقدور در لوازم

خدمت و محبت و بندگیها تقصیر نرسانیده روز و شب سعید و مصروف میشد
حسب نوالصفا

بسیار مهربان نشد بعد گزارش مراتب اشتیاق و شعف تحصیل لذت مواصلت سراپا بهجت که از احاطه

و هم و قیاس بیرون است بکلی و قصر عطوفت تصمیم نموده برآمد مکرر با ملاحظه احوال محبور تقید کلام گردیده

لیکن از آنکه در عرصه هر دو کلمه جواب یاد فرمایی هم را افتادگان مهجور نشده آن لطف بسیار بسیار دیده

تفکر و اندیشه مجلس سلام نشستها که بصفای خاطر با مهربانان مشغول است زیاده از آن در تصور نمی آید

بالفعل که این همه فراموشی منظور فراغ گرامی باشد در عالم دوستی و یگانگی با چقدر جای استعجاب است

در مقدمه تنخواه رساله گرامی آنچه شایان دوستی بالو و پیش از این بعمل آمده و مفصلات آنچه باید مرقوم

گردیده تا حال رسید هم نرسیده در این ولا که نواب صاحب و مشفق منیر الدوله بهادر از فیض آباد به لکهنو

و از آنجا بالکرمتو از آنجا بکلکته تشریف آوردند صورت تنخواه رساله مفصل گفته شده چنانچه

مبلغ ده هزار روپیه از محصول بیرگوترا بوعده چهار روز مرداد و بقیه سایر تنخواه شده و مبلغ

از تحصیل چکله که اخیر قرار یافته رسانیده میشود و لیکن الهی صورت تنخواه دیده او هم هیچ درست

و دوره دستها قصوری راه نیافته مفصلات از نوشته عزت خان مهربان خواهد گردید و در مقدمه تنخواه

واران چکله که از بد اعمال افراتش تمام و از بدبار او بحضور انور عرض نموده و هم بخدمت شریف

اطلاع کرده که اگر بموجب بد اعمال چکله مفتوح شده برسد دفع ناشی از بردم میتواند شد تا حضور توجهی

که باید از مهربان در مقدمه تعطیل نماند با جابر از نواب صاحب منیر الدوله بهادر مبالغه و اصرار تمام

در هیبات گفته و استدعا موقوف از دست ایشان هم صورتیکه موجب دفع ناشی تواند شد سر زده

حسب اراده

حساب روبراه داشته باشد بعمل میاید تا جایی اجازت دادند که انچه از محالات بوصول در آید
به تنخواه‌داران باید رسانید اخر سال جواب و سئوال کمی و بیشی تنخواه‌داران ذمه من است سپهدار
چون از حضور انور برای متابعت و پاس مرضی نواب موصوف مامور است و باید خاطر مهربان
خواهد بود که در وقت رخصت از حضور انور آن مهربان هم فرموده بودند که همه کارها موافق
مرضی ایشان بعمل باید آورد چنانچه تا حال دو سپهدار از پاس متابعت ایشان در هیچ مقدمه
قصور نکرده و نمیکنند و در هر مقدمه بموجب ایمای شریف ایشان بعمل آورده و می آورد در هیچ مقدمه
هم بموجب ایما نموده‌اند تا مقدور قصور نکرده بعمل خواهد آورد اگر بر تقدیر تکلیفی از طرف دوستدار
در حضور انور با مشتبه آن مهربان باشد باید مجلس را مجبور داشته مسموع نخواهند شد در ینوقت که اعلام
نصرت ارتسام پادشاهی در عرصه عالمگیری و جهانگشایی متوجه کشورستانی‌هاست و ابواب
مقاصد بر روی روزگار فرخنده آثار اولیای دولت ابد اعلام روز بروز هزاران
نیمنت و فرخندگی مفتوح شده میشود اگر آن مهربان پاس دوستی‌ها منظور داشته برای دوستدار
نوشتجات باید منظور خاطر دوستی باشد دارند از مهربانیها بعید نخواهد بود که گاه‌گاهی تقدیر رفت.
از خبر خیریت و اعتدال مزاج مسرور باید داشت زیاده سایه‌ها باد.
خان رفعت و عوالی‌جاه عزیز القدر در حفظ ایزدی باشند خان عزیز القدر غلام حسین خان
در ینجا رسیده حقیقت خشنودی و سعید بودن العزیز القدر بکارهای سرکار والا
حاضر شدن کجاری به مهابکری العوالی‌جاه و جواب سوال معاملات مفصل اظهار
نموده مسرور ساخت اگر چه هرگز منظور خاطر انتخاب چنان بود که بهر صورت اخراج او نموده
در قلعجات نهانگاه نموده اند لیکن بواسطه عجز و الحاح والده در باره سنگ بالفعل تنبیه او
موقوف بر وقت دیگر داشته آزاد نموده شد در ینمقدمه انچه باید بخان عزیز القدر گفته
شده ما شاالله بموجب ارشاد سرکار بعمل خواهد آورد از عنایت هم همه صورت در هر مقدمه
رفیق خان عزیز القدر بوده قسمی تقید نمایند که از مقدمات زر و وجه جمع شود و صورت سرانجام
کارها هیچ وجه بعمل آید زیاده چه نوشته شود خان عزیز القدر غلام حسین خان
همواره در حفظ الهی باشند درین روزها عرضی العزیز القدر رسیده ولی برای دریافت

جلالت انتظار تمام دارد که دایره دولت تا فتحپور رسیده الغزیز القدر وعده کرده بودند که زرهای
ذمه باقیها تا اوره سنکه و قسط دریاو سنکه زود دستیاب ارسال خواهد داشت تا حال اثری ازان
بظهور نرسیده این حیله و حواله خوب نیست در هنجا تقاضای بیخوابی ازان بشدت تمام است تا وقت
باستقبال گذرانیدن این همه تقاضات بتمامی این جانب از لطف نیست احوال مزاج خوب معلوم است و بالفعل
حال از خلاف تحاشی و فریبکاری و شعبده بازی دست بر نمیدارند که تمام در باره شما زنهار بطور نیست
معهذا تاکیدات حضور انور برای ارسال زرهای مقبول مرشدزاده ها متعاقب تمام هر روز میرسد معلوم
که شما درکدام خواب و خیال اوقات میگذرانند شاید تصور نموده باشند که دایره دولت بمفاصله
دور رود از رفته دست و کاری باقی نمانده چند روزی دیگر دفع الوقت باید نمود بجواب و سوال و این اوقات
گذاری باید کرد این خیال از خاطر دور باید داشت و زود دستیاب زرهای قسط اوره سنکه و قسط
واله و دریاو سنکه از هر قسم ارسال دارند و اگر ارسال متعذر باشد هنوط رسیده
بزار شمار ساهوزاده دزدی دور دور پروانه مرسل نماید اگر درین کار درنگ و تاخیر زرهای مسطور
تمام رسید سواران و حیلهای شدید رسیده تقاضای سخت خواهند نمود مقدمه در نسبت
من مجبورانه بالفعل گران خاطر خواهند شد والا کار بدینجا رسانیده جلد مستقیم
ارسال دارند برای زرهای مرشدزاده ها از حضور انور تاکیدات بلیغ هر روزه میرسد
چون کارهای مشهور بعلاقه عمده العمال رای دیانت سلامه مقرر است سرکار الیه دیده و دانسته
در بیکاره شمار امهول و نادان خیال نموده در کار او رخصت بالواجب هر که مسطور بطبع خود آنها
متنبه کرد از حضور انور نالش رسید موجب بدنامی سرکار گردید و هیچ کار دسته میکنید
با هم استعفای بسا خوب میدانم این قدر زر خطیر که در هر گونه مشهور از فصل ربیع باقی مانده است از بد
پرواهیهای اوست که از طمع خام خود وصول زر سرکار مهمات گذاشته تقیدانه تا حنین بعمل نمی آید
نباید دانست که این آتش سر بالا کشیده سر بسر خواهد رفت تا عالمی را بسوزد و خاکستر
بکنند و خانها خراب بکنند لیکن نخواهد یافت یاران میخواهند که به شعبده بازی و نیرنگ سازی جا
یارا فریب داده کار خود بکنند و بحرف و حکایت نگاه دارند انجام انکار یا آنچه خواهد شد
معلوم خواهد داد چون نیست از راه تعقل یار یاد فهمانیده میشود که این خیال از خاطر دور کرده

حرکات ...

حرکات بیجا و امورش نمایند و نظر بر حرمت و ابروی آقا و ابروی و حرمت خود منظور داشته باشند مردم جابجا
که از احوال انجا بعرض میرسانند تا حال هیچ بر زبان نیاورده‌ام بالله والله این حرکات همیشه ناشی [illegible] بسیار
دارد از حضور مرحمت باید برداشت و الا خوب نخواهد شد خبر طلب احوال انفصال معاملات [illegible] جابجا
و چطور که تا حال تشخیص شده و تفریق و غیره بعمل آورده باشند زود مفصلا معروض دارند و کاغذ تفریق بد [illegible]
خود بیاران و قانونگویان تعیین جاهی و [illegible] و غیره مفصلا ارسال دارند و زر [illegible] فصل [illegible] جهارم حصه [illegible]
از زود و [illegible] زود بوصول رسانیده ترسیل نمایند و زر حالگیر [illegible] نخواهد رسید سواران
سر اول از [illegible] موقوف نموده [illegible] مقصد [illegible] حقیقت و دلیل خواهند کرد
زرها زود [illegible] باید رسانند در [illegible] تاکید دانند و احوال معاملات [illegible] و گجاراتی در حوالات
[illegible] صورت انفصال یافت مفصل معروض دارند زر [illegible] بوصول در آورده باز [illegible] در باب
[illegible] جلد بر [illegible] در صورت اهمال سواران سر اول رسیده دانند و تاکید مزید دانند
عزیز القدر [illegible] مطالعه در آمد معروض داشته بودند که
[illegible] و گجاراتی جواب سوال معاملات [illegible] بالواجب [illegible] صورت [illegible] که [illegible]
[illegible] حاضر ام کارندها [illegible] تمام [illegible] حاضر کرده در حوالات العزیز القدر [illegible]
و چون [illegible] از [illegible] نجته و [illegible] کرده [illegible] نجته و [illegible] قرار واقع شود
کارندها در حوالات باشند [illegible] حوالات [illegible] معاف شود که [illegible] العزیز القدر
[illegible] صورت [illegible] درست کرده [illegible] از حضور ارشاد شود [illegible] و گجاراتی را [illegible] نموده
صورت [illegible] درست کرده [illegible] قرار واقع کرده [illegible] عزیز القدر [illegible] اخراج او
بعمل آورده شود از بندهای قدیم الخدمت [illegible] از طرف [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] درست نموده [illegible] بالواجب [illegible] صورت
[illegible] صورت [illegible] اگر چه [illegible] العزیز القدر [illegible] و [illegible] صورت
معروض داشته [illegible] منظور است اگر فی الواقع انچه [illegible] اظهار [illegible] درست و درست باشد
و [illegible] العزیز القدر [illegible] و [illegible] و گجاراتی را [illegible] کارندهای [illegible] در حوالات
[illegible] صورت [illegible] معروض دارند [illegible] تمام [illegible] و اگر [illegible]

او تفاوت باشد زود معروض دارند که ماخوذ گماشته سوار رسیده بام زود کوچ نموده متعه بلش ایلکر دفع

دیگر انسور راجپور رسیده و محاصره قلعه نموده اخراج تمام کارنده های مسلو خوب تحقیق نموده لیکن ملحق در حوالات

باید گرفت که معتبر و مالگذار باشد نباشد که دو چهار کس نامعتبر را بالفعل برای اوقات گذاری زور براه

آورده صورت جمع کردن کرده داده تو باز درهم رود از اسلوب ادای مالواجب سرکار بهمان صورت باقی

در مجمل اقتدار امیدوار است خوب بجهته مستحکم کرده و دریافته وقتیکه در مجمع العزیز القدر قرار واقع شود و هیچ جهه

سابقه باقی نباشد و مجموع حوالات کارنده ها بحضور نوشته صورت جمع درست کرده بگیرند و الا احوال

مفصل معروض دارند و عرایض متضمن احوالات منهم و متواتر نمیرسیده باشد که دریافت احوال شود امروز

بموجب التماس العزیز القدر در سر سور مقام کرده شد اگر زود مجموع معلوم شود هم بهتر و الا کوچ نمود

رسیده شود عزیز القدر غلام حسین خان در حفظ الهی باشند و توکل بشکر ظاهر نمود

که مبشرین و غیره پسران گوپال سنگ چهار برادر بودند سابق بموجب فیصله بالمثان حصه های برادرانه

انفصال گرفته بودند و رسول مبشرین مذکور از فیصله بالمثان انحراف نموده ارکان سرکار بالنگهای برکت بهادر

آورده بر سر مزاحمت است و رتهیات بالعزیز القدر نوشته شد لهذا نگارش میرود که العزیز القدر در تمامی

اینمقدمه قرار واقع نموده در صورت صدق با برکت بهادر حسب گفته احقاق حقوق نموده و به راضی نامه

سبحانداس و مرید اس و سنگ برادران گرفته محضر ارسال دارند که باز دیگر مزاحمت اینمقدمه نرسد

تاکید زیاده چه نگارش رود مسماة بنیو کنور داد خواه شد که بلچهرنی بطریق

خیرات از قدیم الایام زمینداران پرگنه فتحپور سرفراز است ازطرف خود در اقعه مو صعیفه بندشده

و مال اسال یافته سرمایه معیشت خود گردانیده بدعای مشغول باشد و رسول العرضی از آنها معارضه دارند

چون وجه قوت دیگر ندارد و برای احقاق حق موافق معمول نوشته شود لهذا قلمی میگردد که در صورت

صدق بدریافت اینمقدمه رسیده احقاق حق و رفع اعتدای نمایند که مکرر نالش نشود و در نیت

تاکید تمام دانند زبده خطیر زار فصلیه لف در برکات تایست احساس تمام

و کمال رعایا برداشته شده در تمام احساس فصلی لف همین بنگر باقیمانده حالا معلوم شد که

پیشکر هم دست اندازی نموده حوار زمینشه و غارت کرده اند لهذا تاکید و قدغن تمام قلمی میگردد

که زمینداران و رعایا را از دست اندازی بنگر باز داشته بدون اخذ زر بابت فصلی لف برگز

دل آزار

دست آنها نشده زیده‌اند و فیلکس‌شاهی فصلوف تمام و کمال گفته دیده و جمع شود اجارت و روماند حال
وجه خود شناسند و تاکید دانند ه

سر بصدد مبلغ [illegible] روپیه صدم [illegible] دیوان [illegible]

از قدیم معمول و مستمر الف فیها اشاکید و قصد تمام قلمی میشود که وجه رسوم صد دو [illegible]
متعلقه خود و سواران سرکار بموجب جمع اشخاص مقرر نموده و ارسال نماید که روز بروز توضیح کرده
و موافق اقساط معمول رسانیده حصه فصلوف هرچه از روی حساب بابت آنقدر رفته ارسال
حضور نمایند و آنچه بموجب اقساط به تحصیل در آورده مرسل نموده باشند که درین باب تقید و تاکید
نواب صاحب مشفق مشیر الدوله بهادر هر روز میرسد زنهار توقف درین باب ننمایند مگر تاکید
مزید دانند ه

خالعزیز القدر میرزا انگار را در حسام الدین خان جیلو کیا فوج
و توپخانه برسرلال ادوبست اماتدا واله رفته بود معلوم شد که از طرفین جنگ میان آمده و میدار
ماتدا واله سواران [illegible] طالع شود [illegible] بسیار نمود و فوج سرکار برهم خورده متفرق شده بر خاطر
حضرت قدر قدرت باطلاع این معنی بسیار بسیار اعتراضی فرموده و باینجانب ارشاد شد
که فوج و توپخانه با [illegible] همراه گرفته عبور نموده به تدارک پردازد بالفعل مقرر گردیده که مردم
همراهی خود و [illegible] برای معاونت میرزا انگار جلد فرستاده شود لهذا قلمی میشود که العزیز القدر توقع
این پروانه سواران متعلقه لیوای را همراه گرفته از دریای [illegible] عبور کرده اینطرف دریای
[illegible] در پیاده [illegible] نمایند سواران و پیاده ها که در سکات آنجا اینها را هم نزد شما فرستاده
ایم و سواران متعلقه نواب گنج را هم نوشته ایم و جلد خود را پیش شما برسانند این همه مردم سوار
و پیاده با خود گرفته [illegible] عبور نموده متصل [illegible] رسیده [illegible] باید کرد و دریای [illegible]
را پیش رو داشته دو [illegible] بهم رسانیده پیش خود نگاه باید داشت و همه مردم خود در آنجا
مستعد باید بود هرگاه افواج [illegible] فراهم شده برسر زمیندار [illegible] برود شما را هم تعین که
نوشته خواهند شد تعمیل خواهند [illegible] زنهار توقف نکرده زود زود در باب [illegible] که حقیقت
[illegible] نموده و شما بعرض اقدس رسد سواران رکاب و پیاده های [illegible] و [illegible] داران
و سواران متعلقه نواب گنج را جلد فرستاده میشود تا رسیدن این سواران و پیاده ها العزیز القدر
[illegible] سواران لیوای کوچ کرده و مردم کوها [illegible] نشده و [illegible] فراهم آورد

بر لب دریای گنگ دایره نمانند و تیار کشتی و نفره معمل ارند و حقیقت رسیدن خود بر لب دریا آنروز و مقام
کنارها معروض میدارند که بعرض اقدس رسید بعد ازانکه انهمه مردم سوار و پیاده های حضور و توپخانه
پیشتر عبور دریا نموده در باب تعجیل نوشته شده دایره خواهند نمود و حقیقت رسیدن خود بر لب
دریای رود و عبور تا اینجا نوشته اند که ما هم همه مردم رسیده ایم و عبور دریا مینمائیم که عنقریب حقیقت
با حضور انور میان و معروض میدارند و تاکید داشته اند ۞ نظارت پناه عرضی مرسول که مصحوب محمد امین بیگ
و مهلها کرمکاره ارسال داشته بود جواب آن سابق تعمل امده رسیده باشد تفصیل ارزدی با
احوالات انجا بخیریت تمام و مشروح حدائق دایره لشکر و رکوب ارسلت و مقامات معلوم شود
لهذا الشیخ عبدالله نوشته شد که شما دسته کبوتر برای پرواز از انجا یک دسته برکرده دو سه دسته
در کوه جلبا کرده برگشته روانه حضور نمایند و مقابل قبال و مکان گرج هم بر همان کشتی نوشته و نسخه
ارزاه دریای کنکا روانه شده رسید شما هم در مقدمه تاکید نموده روز و دو روانه سازند احوالات
جواب سوال ارنیکس صحیح ازان بعد که خط از نقل اشمت بها در رسانیده لهذا هیچ معلوم نمیشود که وارد
مرکان موقوف شده نامور باشد و مرتفا نکر رفته تو دیده باز امدادها بهمان جا مستند مفصل
معروض میدارند برای عاملان مرحله محال پروانجات یکر روبه کار خاطر شما مرکز انقدر بدین باب ما ایک
منقضی شد بکدام ازجمله رقوم ازهیچ جا نرسیده لصفحه علی باید گفت ز اکثر تو ارمی خود میخواهند
زود زر قسط وصول نموده ارسال دارد و الا اختر اقبح خواهد شد و بیک بشکه هم در حساب تاکید
منولسند که انجمکات اصلح نیست زود زود زرها ارسال دارد و الا بد امنیت خواهد کسند و در حساب تاکید
دانسته زرها طلبیده ارسال دارند خاطر عزیز الغدر غلام حسین بار ان شخص مرحله محال رخصت نموده
شده مدد رسید هموار عرضی مرسیده باشد زیاده کار کشتر قدوا خبر صحیح از روز بلو
بدالطرف نوشت نموده لهذا هیچ از احوالات مفصل معلوم نیست از خارج امقدار میرسند که بر نشستن
قدیم و رخصت تو ادعجب و کشتی قدر دان مد ظله العالی قی به ایضا بسیار رسانیده اند و تفصیلات قدر زود آنجا
انتخاب چنانچه باید مرعی و مصروف است این معنی موجب سرور خاطر گردید بعد رفرصت کار آنجا
از احوالات حضرت بسرور باید داشت قدر زیاده و حویلی و باغ تمام شد امداد از قدیم بر بلده لکهو
لب بنیرز ازین که از بنده های سرکار ظاهر امر اجحاف کرده بود و بنده کالعاصی ازراه یقصلاه

ایام احوال

که بر احوال بنده مرجع مبقر باشند تاکید فرموده که احدی متعرض نگردد چنانچه مزاحمت موقوف شده بود
181 در تیولداران معلوم شد که حوالی رای بودن کسانی که بنده باید بدستخط رسیده این معنی موجب تعجب گردید
هر چند جان و مال دوستدار بی‌شائبه ریا همه از جناب عالیست و خود را از مخلصان صمیم میداند لیکن
این صورت که بعمل آمده برخلاف قیاس و موجب استخفاف در نظر عوام شد و رقیمه‌ای که بمقدمه برای
استجابت تبلیغ یافته چون التفات بلا دوست بکرات [illegible] و تصور مضامین رقیمه گذارش و جمیع مراتب
مفصل گذارش نموده مسموع باید گردد که دست مزاحمت مردم بجوانب نرسد و تجلیس متعرض نشوند
این معنی بلا موجب فرخ و خشنودی باید دولت زیاده گردد ه آرزوی حصول
سعادت ملازمت موفور المیمنت الفیض که دارد نمیتواند بعرض رساند شب و روز از جناب حضرت
مجیب الدعوات همین مناجات است که شرف حضور کرامت موفور الانتخاب همواره سرمایه کامرانی
ظاهر و باطن نیازمند مواطن باشد با آنکه متعلق [illegible] ارسال نیاز نامجات متواتر خود بلا [illegible] خاطر فیض
مظاهر رسانیده لیکن در یمدت نورود الطاف نامجات شفقت آیات که ذریعه حصول سعادت و کامرانیهای
جاوید از مخلصان عقیدت اشتمال [illegible] شرف اندوز نگردیده از آنجاکه مقتضای خلوص ارادت
نیازمندی که بتصدیق عقیدت در جناب فیضمآب دارد همواره یافت خبر خیریت و صحت اعتدال
مزاج میمنت امتزاج منتظر و نگران میباشد اگر توجهات در این [illegible] فرمانیها شود و بورود عنایت
نامجات الطاف سمات کامیاب کمال دوام [illegible] باشد کمال ارم بخشی خواهد شد حقیقت احوال
احقر اگر از زبانی [illegible] از میرزا احسن خان استفسار خواهند شد [illegible] مفصل بعرض رسانیده
شود، و تمامی دولت مواصلت لازم المسرت الفقره [illegible] که در نیرنگکده باطن:
دو سینه مواطن جوش [illegible] اختیار [illegible] جامه چه زبان متکفل ادای آن میتواند شد [illegible] تفاصیل
کند که خامه آرزوی خاطر [illegible] میمنت و خرسندی ها اتفاق [illegible] مکاتبه
سرور اثر که حاوی فحاوی محبت و اتحاد [illegible] بوده وصول نموده برای حصول مسرت و سرور
خاطر دوستان [illegible] از مراتب دوستیها مرقوم خامه وداد [illegible] ازان مرکوز ضمیر
خاطر نیاز باشد [illegible] آن خانه [illegible] بی تکلف خانه خود دانسته [illegible] که موجب
[illegible] دوستدار ابلاغ یافته بود بسیار بسیار مسرور گردانید و یاد از مراتب اخلاص و اشتیاق

گرامی نامه در خانه صحبت و هم‌نشینی‌ها با یاد اولیای زیاده از خواهش در اظهار اسباب سرور و ابتهاج
اما از راه دوری و نظر بر کمال شوق و دوستداری اعجاز شده که جانوران بنوران از کوهستان فرستاده‌اند
اند هر گاه بر سبیل حصه هم دستداران خواهد رسید دوستداری و شوق توجه فرمایشهای گرامی که اینجا
مرقوم شود با این همه حسب‌الخواستند با منظور دارد و یقین است که بروقت بموجب ارقام عمل خواهد آمد
عزیز القدر مهربان مخصوص فلان تا حال در اینجا رسیده با شیخ عیسی کارها واحد و هیچگونه در هیچ مقدمه
جدایی نیست فلان را انفعالات داشته هر گاه خبر بد از ... رسد بموجب اظهار عزیز القدر مسطور تو هم
که باید مرعی گردد مخلص ایام دستدار برکت دانسته همواره بهمین خط با مجامع نوید خیریت و مقاصد منهج
و مشرح باید داشت شوق ملاقات بهجت انتظار زیاده از آنچه در حوصله قیاس
گنجد روز و شب دامنگیر دل هم‌نشین منزل است و طبعیت بی اختیار میخواهد که دولت دیدها نصیب
و خوری‌ست دیده و خاطر مشتاق به دولت وصال بهجت اشتمال طمانیت پذیرد مکتوب معنی مطلوب محبت
اسلوب وصول راحت نموده سرور خاطر افزود توجهات دوستانه که ابلاغ با وجوه دوستی پایدار گی
فلان مرجع شده یادآور صحبت و الفت باطن دلداده بی با این همه دوستیها سر خوشی کامرانیها ... ابلاغ
از راه دوستی مرقوم بود که درین روزها شوق تماشای جنگ مرغان مرغوب خاطر گرامیست چند جوره
باید فرستاد این معنی موجب انبساط خاطر گردید فی الواقع بهتر از جنگ مرغان برای انتشار طبیعت
شغلی نیست چند مرغ برای تجربه و چند بچه ابلاغ یافته قیاس میخواهد که از تماشای جنگ اینها
طبیعت گرامی محظوظ و مسرور گردد همواره مشتاق ملاقاتها تصور نموده با اطلاع نوید خیریت
مسرور باید داشت سرمایه عمر و زندگانی نوباوه سعادت و کامرانی
ز حوله راز جان عزیز نور چشم مکار آفتاب آثار ... عمره و قدره همواره بدولت و شادمانی
مسلط نموده نور افزای دیده مستمند باشند هر صبح و شام از جناب حضرت قاضی الحاجات دعوات
طیبات ترقیات عمر و دولت و جاه و حشمت و ازدیاد معالیم و ... کامرانیها ... رطب‌اللسان ... ایم
و آرزوی دیدار مسرت بدار بمرتبه‌ای است که بی اختیار آب دیده جاریست او تعالی به فضل خود
روزی که درین حالت ضعف و نقاهت که عمر با خر رسیده یکمرتبه ملاقات اطفال و دیدار و کلیه متمتع خواهیم
مکاتیب جانفزای روح پرور متواتر وصول شادمانی نموده جان تازه قالب افسرده در او دمیده بنویسیم

بر بستم نهادم و بمطالعه در آورده ثمرهٔ عمر و زندگانی حاصل نمودم او تو بی مال این همه الفت فرزندی و مهر و محبت
خسلکی نشده و انشعه بدولت و جمعیت و کامرانیهای بی اندازه فایز گرداند تعیید و سعی در کسب علم و هنر مقدم
نموده اند از مقتضیات سعادت و ارجمندی نهایت زیاده از مراولت باید کرد که از اهل و اقران مستثنی بوده و
مجال از دیدبار و ثمرات لایق و آمال کرد و روز بروز در ترقی بوده و آنسته از یاد اوی تا این غیر متحقق
مهجور بعافات که نشده فرمایش کاغذ و قلم و وصلها اگرچه دشوار است و میسر نمی‌شود لیکن از محجوبی
خود معذورم و هیچ کس الفقیر همراه ندارم که خدمت کند نموده خریده بیارد و نفرست لیکن طبیعت از آن جهت
محجوب است ان شاء الله تعالی عنقریب بهر صورت که تواند شد سرانجام کرده مرسل نموده رفع حجت
خود و استرضای آن جانب نموده میگیرد زیاده حال و جمعیت بالاه حضرت صدر مشفقا
ملکی لال محفوظ باشند حاجی نظر علی درویش که از مستحقان و واجب الرعایت است و از قدیم الایام
مدد از سی و دو تنکه تنخواه منجمله [illegible] در وجه روزینه خود یافته معیشت بسر میبرد و در بسولامعلوم سال
که آنحضرت مشفقا از جمال خبر رسید که رد آنی برای اظهار مجرای حسب خود و وجه روزینه
مسطور موقوف نموده اند و از تعلقات تفرقه شمار روز تا در کمال احاطت و ارسال نامه کاه فاعل احتیاجات
بوده دعاهای بندر نتیجه و وفور نیکمردی آنحضرت مشفقا سر از زبان و دست و دعا بر آسمان دارد
او به بسالا اسفیر حضرت فی رسمیات معمولی و ضروری از نهایت دون همیشه سعادت و آنی
در صورتیکه خبر رسید دو ولتخواهی سرکار منظور است در مقدمه تشخیص و تحصیل و غیره که از خطیر و لذا
میشود لوازم جد و کد بظهور آورده اظهار کار روانی نمایند این بیچاره غریب مستحق را که از موقوفی
روزینه معمولی بدرجه موتوقبل آن مولوی رسانیده اند خدای خوب آن رود بجناب کبریای ایزدی
معاف و معصوم خواهند شد از تحرکات ناملایم که خلاف مرضی حضرت است و دست باز دارند و وجه
روزینه او موافق معمول قدیم منجمله سندی که از سال قدیم به دستور سابق از ابتدای مداخلت خود
روز بروز بلا مانع بدهانید و در نهار سکند لی و خشنودی فطری سال از مقدمه دخل نه بینند که ثمره این
شیوع حسنه ظاهر است مستحسن است رد و نمودن ارشاد و وجه روزینه او را جاری دارند و لا معافت
خواهند شد تاکید مزید بعید از نزاع سیادت و نجابت پناه میر احسن الله در پناه
ایزدی باشند عرضی مرسوله بعد از مدت انتعب و تردد انتظار از حد گذشته بود رسیده بمطالعه

در آمده معلوم شد که با وصف اینهمه تاکیدات و به عرض هشت روز بالیه آباد رسیدند و عالیجاه مجهول القاب

فهم هم همان روز جمیع کارهای بزرگ سالار هم زده و رعایا را مطلق العنان گذاشته و مهبت معبور جماره

سقاوت و شورش بخشیده بلکه به دست اطفال شیرخواره خود سالدار کرم و سردر روزگار ندیده و تلخ و ترش روزگار نچشیده

از هیچ کاری گزافت نیست و در قلعه سخبار که کارها کردانیده تشریف کسیف بالیه آباد آورده با عسا چند ماه بتوسلام

زلزله کنندرا هر روز هیچ یکی از کارپردازان کپتان و الیشرجاب نوشته است سرخود سالدار جبت زار کونه

هم و هراس و اندیشه است و معمور مکان خالی یافته هر طرف بسر و سامان تاخته آتش میزنند و مواشی

آنانی که دستگیر کرده می برد معلوم نمیشود چه فهمیده و کدام حساب ساختم با تمام بخاطر آورده اگر منظور داشته

که کپتان موصوف بی اجازت و اطلاع صاحب کلان خود فوج و رساله با خود رفته لوازم معاونت بجا خواند آورد

و به تنبیه مفسد اندلو خواهیم و سرکرده براه انداره و ممکن نشده است اگر ملاقات کپتان منظور بود

و فتنه که او از ارباب شهر میکرد ارسنده به آمده ملاقی میکرد و دیگر چه ضرور بود که جمیع امورات بر هم زده اینجا کار

لغو لمهات آورده کارها را خراب و ضایع گردانید در مقدمه دزدی که بنشت میخابند با سیاوت سپاه شده برو

فهمانیده بودند که اگر کپتان موصوف برای سراغ دزدان برلیبه همراه بوده تا مقدور لوازم جد و جهد بجا خواهد

آورد در هر صورت هر گاه از این چند سال شگفته میشود زنگ و توبی باره و ارد حالا در برلیبه به تحصیل

و به شخص طفلی بیچاره در قلعه نشسته بلهو لعب طفلانه اوقات گذاری دارد و معمور تکلف بر دست

دست برد نموده رعایا را غارت و تاراج مینماید و زمینداران و تعلقداران فرصت وقت یافته از ادای

زرها دست باز میکشد و از هم رمگشان شده بر لیس و بزرگ مرد که مجهول با مقبول الف میرسند برای

ضرورت وقت سوای سپاهی قدیم و پیاده های جدید و برنولا پانصد پیاده دیگر نوکر کرده روانه برلیبه

کرده ایم که باتفاق عامل اگر معمور زود بر دست شود به تنبیه رسانند و الا بر سر گرده قدیم اسیر و دستگیر سازند

لیکن چه فایده دارد که عامل سابق از قصور صورت مهبت لوال دیرار در سر اول خط شیم دو دینج میشود

از مفسد شعار اخراج میپذیرد باید که آن سیادت پناه با انتظار ملاقات کپتان در شهر نشسته بنده اگر خواهند

خط ما ابتوسلام آمده باشد رفته ملاقات نمایند و از حرکت شوال اطلاع دهند و از عاملت بی تحمیل شده

که خدا تعالی را و سالو لوالوجهه فی الدارین و حسنه دنیا و العاقبت حاصل میشود بگویند که چرا کاه و بار

منابع و سرهم شیند زود به برلیبه رفته انتظام کارها نماید موزر باقی جمع حق و وصول نموده برسانند و صدور

بشنجی

مستحفظین تفصیلی که مکرر ارشاد شده بر وفق معمول ارادهٔ مغفور از کمکامه پروازی فرار داد با این همه جنت عفو گردد
شده اسیر و دستگیر شد باید این همه جنس و نیز ولی بگذارد و الا خواند دید آنچه خواهد دید در نیولا چهار فرقه
اکبر مهادر دفعات بنام مستحفظ کار بیارس و کنبدی و الش [illegible] و غیره نزد عمال فرستاده آنچه باید متعلق به
شد خدا توفیق دهد که بموجب ارشاد معمول آرد و کارها انتظام یافته گیرد و آن سپاه در میان امور مقدمات
جواب و سوال شریک او بوده در آنچه صلاح کارها باشد معمول آرند و مفوا[ت] را اطلاع دهند تاکید دانند
نظارت پناه محمد لسنت و رفاه از دو هی باشند از قبل ائی هم وغوه چیست

معافیت دارم و سوای امر دیات دنیا دارم که زمانه بوقلمون در هر لحظه و لمحه بر از گونه تلون و رنگی میکند
و حوادث و آلام ای بی پایان میکرد و دیگر یخ عقده زرد و دو شست بروی کار است الحمد لله و المنه
که لعنت زیر حساب یاد آوری به خاطر گذشت و حمد الله سرکار عریضه در جواب روانه رسانید و سرمایه
شکرگذار بسیار گردید ای وقت خوش وقت که ما خوش کرده مرقوم بود که بسبب روبه نسبت کارپرداز مهابه
مرجع سلوری قدحت یافته برای نشر ادلی صحالبر رود فی الواقع در حالتی که ما گرفتاریم اگر دل
به خود خدا زنده کنانی دست برهدارند با گریبان پاره راه صحرا بیش میگرفت تصور باید نمود که فصلی
الهی شد و ز حظیر مهور از برکه یافت و صورت تشخیص همین وقت است برکه بروی کار است عاقل
مجهول هور بیوفت ملک شیرخواره خود سالار نام در برکه جانشین کرده خود به بهانه جواب و سوال
بالبه الاالست و هیبت مغفور در طرف سر شور شیر کرده فرمانت [illegible] میرسید و موانسی و رعایا قید کرده
بی تیغ مجلس ایف و در انجامت که از قلعه بیرون برآید و بمقابله او و دست و پا شکن آورد و در حضور عالی
معالی که خدا نصیب ندارد و مبلغی از تنخواه سپاهیان موقوف نمود و تنخواه رکن الدوله انتظام الملک
به تسوید کرده داده گذارد که بلدیم از تعاقب فرصت در مجمع شمس گرفتاریم و حفظ و حرمت
حافظ حقیقی است برای ضرورت وقت سوار و پیاده های سنه قدیم و سوای پیاده ها که سابق
نوکر شده رفته اند در نیولا یکصد پیاده جدید نوکر کرده به برکنه فرستاده ایم لیکن آنقسم آدم کسی
که بمقابله مغفور برآید تنک و نیاز نماند و شیوه کوسهل از فتنه پردازی باز دارد و در زمانی فصلی لف سرانجام
پذیر سازد عاملان سرکار از تصور صورت هیبت مغفور بول و هراس و سراز بل خطا میکنند و سخت
وا[illegible] و ملکت بیچاره که در قلعه مانده است هنوز کرم و گشتر در زمانه ندیده و هیچ تلخی و سرکشی روزگار

بخشیده دربارهٔ طفلانه اوقات گذاری وارد است همه روز ولا ملا ادام کس بایست کیفیت حیدرآباد
که در صبح الی حیث رسیدن میر احسن السلام معلوم شد و آنچه قیاس کرده فرستاده بودم لاطائل شد
عالیجاه میر سلطان توسل برادر محمود در خوش آمد کدام کار پرداز دانش صاحب اوقات ضایع
نمایند و دیگر آنکه صاحب اینقدر نحو و محبت که هیچ مقدمه بدون حکم صاحب کلان نبود در خود سری نتواند نمود
بارزقه رفته حامد الزبیر و برادر العزیز القدر در سر انجام زرد بات لوازم جد و جهد منظور داشته
به تحصیلات در آرند و از جمیع مقدمات آنجا خبردار باشند و حقیقت روبکار همواره مفصل نوشته باشند
باکند و انشاء الله خصوصیت و صداقت آثار در حفظ الهی باشند چه نوشته شود بانجا
از بارگاه کارهای بی تمیزی و حماقت شما داد و بیداد است هم که معتمد حیف و خانه سازی نموده بود و حرج راه
بلا استیفاء تصور نموده مختار کارها کرده بودیم که روز بروز انتظام رسته خواند یافت و موافق مرضی
سرانجام پذیر خواهد گردید حالا آنچه دیده میشود جمیع امورات مربوطه رونق تازه و رنگینی بی اندازه پیدا میکند
و از نظم و نسق کارها اثری ظاهر نشده در نیوقت که عین موسم تحصیل زر بهاری خرج در انجام کرده اوراق
تشخیص فصل ربیع آن از بهم در اساس مقهور سعادت منظور رسیده و سواد بسیار ختم باالله اباد بر خاسته اند
نوشته باد و سلام فرموده ار بار کدام کار پرداز کیفیات دانش سرور کرده جمیع نمیساخته و طفل بیجان
شیرخوار خود را که بهره لهان شیر مادر نشده و کرم و سرد روزگار ندیده و تلخ و ترش زمانه نچشیده
مخصوص بار نموده کار ایست برای نام در قلعه گذاشته خود نوابه مرکب قافله مقهور راه جرأت از ظلم
بیرون نتوانند نمود و خسر در گریبان در زدیده سخن از دهن نتوانند کارها بر که خرابی بیان مطلق
بلا طرف مقهور سعادت بر داشته بر و بات و تاراج دارد و فرستاد بارها باموال اجناس و متاع
دستگیر شست لغارت میسر و طرف دیگر تعلقداران مقهور کسری و زر نیز آنچه دادی دست بسته اند
و از هیچ نماش بود بر معاف و شورشها بر خواند و نوبت میشنید فی الواقع این کدام دانائی بود
که در بیوقت مکان سپاه خالی گذاشته و هنگامه پردازان بلا مطلق العنان نموده بر خاسته تا لب اباد آمده
نشسته اند و نوشته برادر محمود در توقع معاونت از کیفیات دانش صاحب دارند او اینقدر از کجا
مختار کار باشد که بدون اجازت صاحب کلان متصدی امور اندازه و لطایف تواند کرد و بدو کدام
نسبت دارد از و خواهند بلکه برادر کاپردازی میر احسن الله مهماتی داده بودیم که در الله اباد برای یکدو روز

انجام پیدا نماید

امده ملازمت رسید عذر خواهی نمود همکان خود خزوند ولکن یاهای ضروری جد و جهد نمایند امیدوار است و
دست او بر گرفته بواهمه . دوازده سن مقهوره اسمه شده زود بکر برآورند لف برن رسالت کپتان
عذرات فرستود و اعته کار و اقف دارند مهر حال خود کرده را در میان است و در جه تعلمات امده و می اید همه لطافت و
لطافت ... در بنولا مقدمه سرکار است و بکامه بر دارنی مقهوره مطرود با سمجست نواب رکن الدوله عالیجاه رستم بهادر
جنت مقصل بار نموده شد چون صحاله رو فیه جالندر نصف تنخواه میرسامان سرکار موقوف شده از حضور عالی
معاملی صحاد او کنید تنخواه کردید و قرد قسط بندی هم مهر خود نواب رکن الدوله بهادر صاحب نوشته
داده شده صاحب موصوف از دریافت مقدمه بکامه بر دارنی مقهوره سخت برهم و بد دماغ شده
و شقجات بنام صاحب مختار بنارس و کپتان دالنس صاحب بهادر بنقید تمام نوشته داده اند که خود رفته
با فوج فرستاده مقهوره را اسیر و دستکیر نمود . اخبار لسید و نوشتجات تهدید بنام لال اودت سنگه و رانی
کلاب کنور هم مرقوم فرموده چنانچه بر بار قطوط سانزد شما فرستاده شد باید که بمجرد رسیدن خطوط مذکور
حسب الحکم حسن اللهی در ارسال نزد کپتان دالنس صاحب رسیده حکیم ایلچیان موصوف ساینده درخواست
معاونت نمایند بقین است که کپتان موصوف خود عزیمت الطرف خواهد نمود یا پلتن تلنکه ها همراه کرده خواهد داد
و خط صاحب مختار بنارس کم فرد و معتمد است معتمدی فهمیده زبان دان که سلیقه جواب سوال داشته باشد
طلب داده بنارس نمایند که از انجا معاونت قرار واقع تعلمات خواهد آمد و فوج رسیده مقهوره را سخت مراسم
خواهد نمود و زمینداران تهدید و بیسافد عرض خواهد کرد که مقهوره را در آن ناحیه مجال مداخلت ندهند و خط
تهدید بنام لال اودت سنگه و رانی کلاب کنور است هم زود تر باید فرستاد که انها از حرکات ناشایسته
خود متنبه شده مقهوره را از جاهای خود بدر سازند فقره خطوط مسطوره روانه باید کرد و خود لورود
روانه بلاتوقف عهده باید رسید چون مردم کپتان دالنس صاحب و صاحب بنارس زود رسیده باشند تسلیم
انند که حس و رانی و ز دی فطری موقوف نموده بجرأت و جوانمردی با این همه مختصر رجا و در سر مکان
که او رخت آدبار در داشته باشد بر سر رسیده تقید باید رسانیدند از حضور هم سوار بسته بقدم و معقده
به بید در بنولا بکصد پیاده میواتی سر قندار وغیره نو ملازم کرده روانه فرموده . ایشان زود بهدا در پشاور رسیده
باشند لقفات الهیه از مردم انگریزی و مردم سرکار نهضت مجموعی لم نست برکز واهمه و وسواس نکرده بر سر
مقهوره باید یافت و بهر وضعیکه تواند شد اسیر و دستگیر باید نمود و بعد رفع شورش مقهوره اگر کدام تعلقدار سال

و زمینداران شورپیشه اراده تمرد داشته در مالگذاری انحراف نمایند به تنبیه و تادیب ایشان پرداخته باید آورد

چون حالا بنابر آنکه برحسب در میان است چقدر دست داده که احدی از ایشان سرشوخی نتواند و بلند کرده و دو زر از

زرهای لحدر نتوانند نمود آنچه زود برود فهمایند هم در خاطر خواهد بود وقت فرصت نمانده است زیاده بر فهمید

درین مقدمه از سعی موفور بظهور آورده سرانجام پذیر باید گردانند که محراجات سنخ مسیخ نه به ظهور

شمر ساخ اردو افراد دول جمع که سابق رسیده بود بدستور بنیاد باید رسید تمام موافق

حضور درست نموده و قریب کاری و جابشته حضوری منظور نداشته جلد ارسال دارند که اجازت تشخیص

نوشته بود و وقت فرصت از دست برود در نیاب توقف بهانه نیکو نه دانند و الا معانت خواهند شد

از تکلیفات خرچ و تقاضای آنکه بر بهادر و میر سامان برای زر قسط و تقاضای خرچ دواب و ملازمان

سرکار تا کجا نوشته آید که ساعت فرصت دست نمیدهد و شما از محجوبی در وصول زرها اصلا تنقید

نمیدارند و رضاجوئی زمینداران نموده فایده خود را در استیصال اسباب دانسته اند چون سبب اکثر مهام

کارها متحوال است باشند بدبانت و امانت ورا سعی و در سعی سنده رفته در هر مقدمه با مستحسن حضور

منظور دارند و در نیاب تاکید تمام دانسته خوشنودی خاطر حضور و در تقدیم لوازم طاعت و اطاعت بیشتر

زیاده چه نگارش رود ۹

چون خدمت فوجداری کلن جنگل و غیره از مضافات صوبه

دارالخلافه شاهجهان آباد و ملتان حسب الحکم اعلی از تعبر الله داد خان حوسے لبیات درسته مهان

سپهدار خان بهادر بموجب حسن مغروری که بطور او و مراسم ایجدمنت از روی دیانت و راستی

پرداخته باین سنتینده معقد کبرسانه و در تنبیه و تادیب مفسدان و سرپایان و مردم قطع الطریق

حفظ و حراست زیر دستان و مالگذاران و منع انگران از ساختن بندوق و حاملی موفوره انکار

هر دو نه بهانه دارانی که تو آنسط ضبط و ربط معین کرده اند قدغن کنند که در معاهده با لی دخل نکنند

و چیزی لضیفه ابواب ممنوعه نگیرند و با عمال نوشته نه بود اقدام بر ساختن و بهی از دارکان تمد لوازم

نکنند و بر تقدیر نوشته ادنی او چندی از مقربان ان و بهیه سالکه مورد قبال باشند بدست آورده و به

اصلاح نکوشند که از تمرد و سرپایان نادم شده بمالگذاری بور عیت تن در دهند و در صورتی اصلاح رضا نا

از رعایات نگیرند و اگر ازینها ارشادت حیلی با صلاح نماید بر موجب ضع نه بود تاختن به تنبیه مفسدان نمایند خودرا

الزیادہ

185

ذیره سالا از زیندید و عمیته که از موا شی عوره ان پیشت ابد لعامات مذکور تسلیم نموده قبض الوصول بگیرد

و سندی با تکیه که جوره دار الحرب محافظت طرق و شوارع بنوعی نماید که دزدی و رهزنی بوقوع نیاید

واگر مال کسی بدزدی یا بغارت رود او را با دزدان و رهزنان پیدا ساخته مال بمالکان آن بجماعت

در یافت [illegible] برساند و در صورت پیدا نشدن از عهده جواب مال برآمده احتیاط نمایند که مهمات

و معاملات معطل نماند باید که چودهریان و قانونگویان و مقدمان و رعایا و مزارعان محال مذکوره خالصه

مشار الیه سال فوجداری دانسته لوازم و لواحق انجمیت نمان مرقوم متعلق شناسند و از سخن

و صلاح خان موما الیه که برانست متضمن بندوبست پرگنات مزبور باشد بیرون نروند و شکر و شکایات

خان مشار الیه در باره خود موثر پندارند در باب قدغن دانند تاریخ چهارم ذیحجه ۳۰ قلمی شده

چون حسب الحکم جهان مطاع واجب الاتباع خدمت امینی و فوجداری سرکار مانک پور مضاف صوبه

اله آباد من ابتدای فصل ... از تغیر محمد خان برفعت و ایالت پناه شجاعت و

معالی دستگاه محمد ... تقرر و تفویض گشته که کماینبغی بلوازم و مراسم این امر قیام نموده در بندوبست

معاملات و ضبط و ربط مفسدان و تنبیه و تادیب متمردان و حفظ حراست زیردستان و مالگذاران

و امنیت طرق و شوارع سعی وافر بتقدیم رساند و در عدم دادوستد افساد و قطاع الطریق

و استیصال آن ساعی باشد که اثری از آن جماعه مفسده نماند و از مسالک و شوارع متعلقه محال

فوجداری خود بواقعی خبردار بوده محافظت و احتیاط نماید که متردین و مسافرین بجمعیت خاطر

آمدورفت نموده باشند و در انهدام قلعجات محال موماالیه بنوعی جد و جهد بکار برد که از انهدار امحال

سرکار ... انجام بندوق و اسلحه دیگر نباشد و شیوه رعیت سلوک شعار خود داشته مالواجب را از

قرار واقعی و برابر جواب گوشند و بگذارم بر ذمه آنها باقی نماند و بمجرد رسیدن تمام تحقیقات و تعاقب

و تنبیه بدیهی در یافته از روی ضبط انجمیت مشخص نماید که تحصیل مالواجب هنگام شود و بگذارم در کیسه

لم اصل نماند و با کافه رعایا سلوک پسندیده کنند و سررشته کاغذ و طوامیر و اطلاعات فصل بفصل

موافق ضابطه بدفتر معلی میرسانیده باشد و در معموری پرگنات متعلقه خدمت مامور و بکشت زراعت و

افزونی پرگنات اخبار سرکار ... نوشته بطور ارد و دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری نامرعی

نگذارد و چیزی بصیغه ... و دیگر ابواب ممنوعه و معفوه و دیگر اسامی از رعایا نگیرد و بسبیل ...

چودهریان و قانونگویان و مقدمان و زمینداران و جمیع سکنه خاص و عام انکه مشار الیه را امین و فوجدار مستقل
آن محال دانسته دست تصدی او را در جمیع امور متعلقه آن خدمت قوی و مطلق شناسند و صلاح
و صوابدید مومی الیه که متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایای مالگذار باشد بیرون ندانند و
و لوازم آن را درباره خود مؤثر شناسند در هر باب قدغن بلیغ دانند
قانونگویان و مقدمان و مزارعان و سایر رعایای صوبه مذکور بدانند خدمت نیابت صوبه‌داری
و فوجداری سرکارات مذکوره به نجیه الامارت خان سیادت و شهامت مرتبت عالی‌قدر خان نعمت
بقاء الله خان بهادر حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که بتقدیم خدمات مذکوره از روی راستی و
درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری مهمل و نامرعی نگذارند و در وقت و هنگام
جمیع محالات تشخیص نموده با دام آخر مطابق سازند و زر سال به سال به تحویل مسند رسانند و در سال آینده
و در تنبیه مفسدان قطاع الطریق و محافظت شارع راه قرار واقعی پرداخته و در انهدام قلعجات
منع آهنگران از ساختن بندوق و تنبیهات مسکرات سعی تمام بجا آورند و زر ... قابل زراعت
افتاده نمانده و زر تحصیل را باحتیاط نگاه دارند و مه خود شناسند و دایم یرشید دیوان ...
خرج نکنند مشار الیه را نایب مستقل دانسته از سخن و صلاح بیرون نروند و ... در آنجا
یازدهم شهر رمضان سنه ۳ قلمی شد چودهریان و قانونگویان و مقدمان و رعایا و مزارعان
پرگنه جوبلی الله آباد بدانند که در ینولا نیابت و فوجداری و امانت حسب الضمن بعهده
امانت و دستگاه ملک محمد صادق مقرر و مفوض شده که بلوازم و مراسم خدمت مسطور
از روی راستی و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری بغیر مرعی نگذارد
و در بندوبست و ضبط و ربط آن محال کوشیده در وفور آبادی و تکثیر زراعت و کاشت جنس
اعلی سعی موفور بکار برد و اثری از دزدان و قطاع الطریق و مفسدان در هیچ جا
نگذارد و آهنگران و کمانگران را از ساختن بندوق و غیره آلات حرب و فروختن آن
بمفسدان منع نماید و در رفاهیت رعایا و مالگذاران کوشیده مال واجب و حقوق دیوانی را
از قرار واقع بر وقت و هنگام بمعرض تحصیل و تحویل درآورده باشد و بکدام بیرون نشد
دیوان ... نجیح ... باید مشار الیه را عامل مستقل محال مذکوره دانسته دست تصدی

۱۰۱ ...

186

او را در امور متعلقه قوی مطلق دانند و از سخن و صلاح و صوابدید مومی الیه در باب خود با متاثر دانند علیحده درین باب تاکید اکید و قدغن مزید بپدارند بتاریخ بیست و سیوم شهر محرم سنه ۳ جلوس میمنت مانوس قلمی شد

اخبار مستحق چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان و رعایا برایای پرگنه جلال آباد عرف

سرحد سرکار مضافات صوبه اله آباد بدانند در ینولا خدمت نیابت پرگنه مسطور بعهده خانگویی القدر

... علی حسین خان مقرر نموده شد که بلوازم و مراسم جهت مذکوره بدیانت و امانت و راستی و درستی

پرداخته دقیقه از دقایق تیقظ و تحفظ نامرعی نگذارد و رعایا و برایا را از حسن سلوک راضی و داشته

در آبادی دهات و بلیتی زراعت کرد اوری مال واجب سرکار و تنبیه مفسدین و انتظام کارها جد و جهد

موفور بظهور رساند و پرگنه را بوقت تحریر تمام بمعرض تشخیص در اورده مال واجب سرکار بعهده تمام

به تحصیل رسانیده بروقت تا دام آخر بیباقی نماید و بخزانه رسیل سال رسل متواتر ارسال نموده باشد

باید که مشار الیه را عامل مستقل پرگنه مسطوره دانسته از صلاح و صوابدید او که مقرون بکفایت

سرکار و رفاهیت رعایای مالگذار باشد بیرون نروند و شکر و شکایت او را درباره خود با موثر

دانسته درین باب تاکید مزید بپدارند بتاریخ غره ربیع الاول سنه ۳ مرقوم گردید ... چودهریان

و قانونگویان و مقدمان و مزارعان پرگنه بادی آباد عرف چهونسی مضافات صوبه اله آباد بدانند

در ینولا خدمت فوجداری و امانت پرگنه مسطوره بعهده صداقت و شعار ملک نهال حسب الضمن

مقرر و مفوض شد که بلوازم و مراسم خدمات مسطوره از روی راستی و درستی پرداخته دقیقه از

دقایق خبرگیری و هوشیاری مهمات فوقعی نامرعی نگذارد و در بندوبست و ضبط و ربط محال مذکوره فراروافی

کوشیده در آبادی و بلیتی زراعت سعی موفوره بکار برد و اثری از مفسدان در هیچ جا نگذارد

و در رفاهیت رعایای مالگذار کوشیده مال واجب سال قرار واقعی بروقت و هنگام بمعرض تحصیل

در رسیل سال در اورده باشد و نگذارد که بدون سند معتبر دیوان پیشه بحج نمارد باید که مشار الیه

را عامل مستقل محال مذکوره دانسته بصدی او را در امور متعلقه قوی مطلق دانسته و از سخن

و صلاح و صوابدید مومی الیه که بر آینه متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایای مالگذار خواهد بود

بیرون نروند و مال واجب و حقوق دیوانی را بروقت و هنگام مشار الیه ادا میکرده باشند و

شکر و شکایت مومی الیه را در باب خود با موثر دانسته درین باب تاکید اکید بپدارند

بتاریخ غره ربیع الثانی ۱۲ اجلوس مبارک قلمی شد ۱۲ جلو و شهران و فانو و تلو مان متلالات سرکار
کوژ اوکژا معلوم نمایند خدمت نظامت صوبه اتیه اباد و چکله کوتلا و کژا از حضور بید فیض نور اقدس
اعلا با نجانب مقرر و مفوض شد باید امر فوق مبلرد و لوازم تجمیع تمام مو باستمالت و دلجوی ز الحمدان
رعایا و سرا باد و ابادی ملک و کرو اوری مالواجب سرکار قرار واقع بردازند و ابلاغ کار
متعاقب زود نامور سند بهمه وجوه خاطر جمعدار ند بتاریخ بیست سیوم محرم ۲۳ قلمی شد ۱۲
سیادت و نقابت منزلت امارت و شهامت مرتبت قدوه بیش قدمان مضمار سالک
مبارزان میدان جلوت رکن السلطنت العظمی عضد الخلافت الکبری مورد عنایات بادشاهی سزاوار
عطوفت نامتناهی قابل الطاف بیکران لایق اعطاف بی پایان نقاوه الخلاص مندان باوفا
نجیب الملک ناصر الدوله شادات خان بهادر بهد و الفقار جنگ بعنایت بادشاهی مخصوص و مباهی بوده بدانند
که درین زمان ظفر اقران واوان فیروزی نشان که رایات معلیات بنواحی متهیه و اکثر حال قاصفه
بر بال در نواحی شهر سهند نزول اجلال فرمود بعد از جنگ و جدل و حرب و قتل بی شمار
که از عمده های رکاب ظفر انتساب هنگام رزم و پیکار با اعادی خذلان شعار سطوت کار نام
رستم و اسفندیار بظهور رسید بعون عنایت الهی و اقبال عدو مال بادشاهی افواج نیستاو
وستهونس بهادران موکب فیروزی نشان و پامال شعار معسکر ظفر توامان گردیده فتح و فیروزی
نصیب اولیای دولت ابد مقرون و بنده های سلطنت روز افزون شده بود که ناگاه حکم
فرمودن بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه صاحبقران ثانی مغفرت ابد حضرت فردوس آرام گاه
عشرت نواده وعطا الجنه مثوا ازین سپنج سرای بدار العالم با بقا خرامیده و حقایق عمال دولت جاوید
نیابران بلوجهای ممواتره بدار الخلافت نزول اجلال فرموده تا شعشعه طلوع نیر الملک الدرر
احوال عالم و عالمیان سراسر روشنی تازه و فروغ بی اندازه بخشید هم جمیع ارکان سلطنت
و اعیان دولت به آستان مقدس معلی حاضر شده بادای مراسم عبودیت ناصیه افروز گردیده ارام
سعادت در جام همه بنوازش ولا الاسری بلند پایه نیافتند و اورنگ خلافت و جهانبانی و سریر سلطنت و کشورستانی
از جلوس میمنت مانوس مقدس معلی زینت و ضیا اندوخته روشن شد و وجوه
تانیر خطبه و سکه اقدس همایون اراسته و پیراسته شد از آوان مدیت عظمی و عطیه کبری

مطمح نظر والا نهمت فلک اقتدار است که بقدر قدرت و امکان بجمیع اطراف دیوان در استحکام
ارکان نشیمن عز و اعتلای اعلام ملت بیضا سعی شایان و کوشش نمایان بجا آورده پرتو لمعات
آفتاب معدلت و احسان فضای آمال عالم و عالمیان روشن و پرتو سحاب مرحمت و امتنان
عرصه آمال جهان و جهانیان گلشن سازد لهذا باید که آن رکن السلطنت العظمی برسم ستایش الالای
حقانی الهی بجا آورده خود را بخدمت صوبداری صوبه الله اباد و فوجداری شادی پور و غیره
بدستور سابق متعلق دانسته در استیصال ابواب جور و بدعت و محافظت و مراقبت عامه رعیت
اهمال و اغماض جایز ندارد و دست ظلمه از اذیال احوال عجزه کوتاه گرداند و بحکام مهمات مصروف
اندازد که همواره خلایق شادان و ملک آبادان باشد نقل خطبه که در اقصای عتبه منیعه رفیعه
برای خواندن روز جمعه ترتیب داده اند فرستاده شد باید که خطبهای مساجد صوبه متعلقه
آن عمده الخلافت الکبری خطبه مسطوره را حفظ نموده روز جمعه میخوانده باشند تاریخ نهم
جمادی الاول سنه احد از جلوس میمنت مانوس سمت تحریر یافت   رقعت دیوانی
نجابت خانه زاد لایق الاحسان محمد علیخان بهادر مورد مراحم و عنایات بیغایات شاهی بوده بدانند که
دربیولا چون حکیم ازلی بموجب مالک ملک و مید بید و انرا که میخواهد سلطنت میبخشد و بتمامی حجت
فاذا رقال اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بیدک الخیر
انک علی کل شیء قدیر اورنگ خلافت جهانداری را مورد فیض بوجود همایون اقدس معلی و بیدار یافته
بحکم همت والا نهمت مبارک مقدس ما ترویج دین متین و اجرای احکام متین سید المرسلین
و انهدام بنیان کفر و بدعت و اختصاص ظلام جور و ضلالت و پرورش رعایا و برایا که ودایع
بدایع حق اند و نوازش خانه زادان و پرداخت عساکر فیروزی مآثر و ترتیب اصناف
قرابت نامه انتها اند هر طبقه که باشند و نظم و نسق ممالک و خبرگیری زیردستان و تنبیه
مفسدان و اخراج متغلبان مصروف و مشغول است و امر سلطنت که حوالت منوط باستحقاق
است به تکلیف ستمی که نه از خدا اجری و نه از دین داری اثری داشته باشد بلکه از
منهج اسلام انحراف نموده فسق و فجور را پیشه کرده از مرتبه نواب گذشته شیوه خود نموده بحلی
ظلم و بیدینی ... البته مغضوب درگاه الله و حضرت رسالت پناه خواهد بود و چون

بر ذمت والا دفع او لازم نمود حکم اقدس اعلی کار فرما و زیب مآثر که در ظل رافت و فتح ابنی مجمع بود
شرف صدور یافت که آن مالایق را مستاصل سازند هر چند از صدمه سطوت افواج بحر امواج قلعه
مبارک مستخلص گردیده لیکن بعنایت الهی عقوبت مغلوب نگردید باید که آن خانه زاد شکرانه این موهبت
عظمی بتکرار بجا آورده جلوس والا را بسرداران و ثبوت آن انصلاع رساند و چون زمیندار ... عنا
بکاران صوبه الهآباد را به مرتبه سجای برابر باز وفادار و بر اتمام مهادر سپه سالار دستور
بحال و برقرار فرمودیم باید که آن خانه زاد خبرگیری زمینداران و تنبیه مفسدان پیشنهاد خاطر
در بندولت امجد قود دقیقه باقی نگذارد و انجمعیت را باعث ترقیات دین و دنیا خود داند بالتاکید
اکیدلازم است تحریر بیستم شهر رجب المرجب سیادت و نجابت پناه امارت و ایالت دستگاه
شایسته الطاف بیکران سزاوار اعطاف بی پایان خانه زاد عقیدت نشان شجاع الدوله جلال الدین
حیدر خان بهادر جنگ بعنایات شاهانه مستظهر و مباهی بوده بدانند که چون قبل از پیشگاه خلافت
و جهانداری فوجداری قنوج و غیره و فرخ آباد مع جاگیرات متعلقات بنام نیک تعیینات شده
و این روی آن گنگ مغفرت جنب مرحوم و قایم خان دیر لوران و همراهان نامبرده تا بحال
و نسب القاب فلک جناب عالم تاب قره باصره دولت و اقبال غره عظمت و اجلال فروغ
دودمان حشمت و نامداری چراغ خاندان شوکت و تخت آرایی دره التاج سلطنت کبری خلف
خلافت عظمی و الاکبر اعظم ارجمند عالی اسمو المکان تازه نهال بوستان نوباوه گلستان
دولت شاهزاده والا قدر محمد جاندشاه بهادر مرحمت و نیابت فوجداری عنه و کل
متعلقات مرقومه بآن خانه زاد مفوض گشته باید که لشکر و سپاه بسعی بلیغ مقدس معلی
بجا آورده در نظم و نسق حدود مفوضه خود جد و جهد موفور بتقدیم رساند و باز ادراک احد
از تمرد پیشگان پیرامون حدود مفوضه او نگذرد و محصول پرگنات و جاگیرات و سایر باج
و گنج ها و کل متعلقات از قرار واقع بموض در آورده داخل خزانه سرکار نواب قدسی القاب
تقدس نصاب فلک احتجاب خلد و ساده آرای سرادق عصمت سجاده آرای نوع انسان
جنیه سیرت بلقیس حضرت نواب قدسیه علیه عالیه صاحب الزمانی سلمه الله کان
فصل بفصل موقوف امارت و ایالت مرتبت شهامت و بسالت دستگاه تقاوه مقربان ...

188

بارگاه خلاصه خیراندیشان هواخواه شایسته مراحم مآلال بادشاهی سزاوار عنایات بی پایان
شایسته وثیق السلطنة العلیه عضد الخلافة البهیه عمده فدویان اخلاص کیشان مقرب الحضرت
خاقان نواب مهابت جنگ بهادر وبنده خان مبارز باشند در جناب بالکیه الکبیر دانند تاریخ ... ستم
تحریر یافت / دستک بنام متصدیان مهمات حاله و فعله محال سایر پرگنها کلیپور و کهلگام
تابع سرکار مونگیر مضاف صوبه بهار آنکه در شوال حسب الحکم اعلی خدمت داروغگی محال مذکور از تغییر
محمد علی به مهربانی اکرام مقرر شده بالوازم ذمه اسم انخدمت به بابت امانت و راستی پرداخته
دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری تغییر مرعی نگذارد و محصول جهات ... و جهل ... بر طبق قاعده
معین بقید ضبط در آورده تحویل تحویلدار نماید و نگذارد که تحویلدار وغیره بدون سند معتبر
دیوانیان ... از تحویل خود صرف تواند نمود و تمامی زر تحویل او را بخزانه عامره رسانیده باو
قبض دهانند و کلته های اجناس ... بمقام شب بر مهر خود نگاهدارد و احتیاط نماید که بیوپاریان
... اجناس خود را بنام مسلمین نتواند ... بند و متعلقهای این معنی از ولاان انجا بگیرد و باید
... داروغه محال مذکور دانسته لوازم و لواحق آن را با و متعلق ... تاریخ ... بهم
شهر جمادی ... سنه جلوس والا قلمی شده / دستک بنام متصدیان حاله و فعله محال
سایر پرگنها کلیپور و کهلگام تابع سرکار مونگیر مضاف صوبه بهار آنکه خدمت داروغگی محال مذکور بموجب
سند مهر نواب قطب الملک دار المهام از تغییر محمد علی بنام ... مقرر شده ... ایشان
آن جانب ... عزیز القدر ... مقرر نموده شد باید که ایشان را نایب مستقل دانسته
در جمیع مقدمات از تحریر ... ایشان بیرون نروند و سبیل ... انکه بلوازم
... بابت و راستی پرداخته محصول اهل ... بر طبق قاعده
مقرری بقید ضبط در آورده بتحویل تحویلدار نمانید و نگذارند که تحویلدار مرقوم وغیره بدون سند
معتبر از ... خود صرف تواند نمود و تمامی زر تحویل او را بخزانه عامره رسانیده باو قبض
دهانند و کلته های اجناس ... بمقام شب زیر مهر ... نگاهدارند و احتیاط نمایند که بیوپاریان
... اجناس خود را بنام مسلمین نتوانند ... بند و متعلقهای این معنی از ولاان انجا بگیرد و در این
باب تاکید دانند ... رمضان المبارک سنه ۲ جلوس والا قلمی شده / دستک

باسم خصوصیت دستگاه سلام شاه لاله خدمت [illegible] بر که سلام بو ربتعهد مشارالیه مقرر گشته باید که
بلوازم و مراسم خدمت مأموره به بایت لایت و کماینبغی و درستی پرداخته و دقیقه از دقایق
حزم و احتیاط مهمات نگذارد و سررشته کاغذ موافق ضابطه قرار واقعی گرداوری نموده بنظر
حضور رسانده و [illegible] خود داند و در این باب تاکید شناسند ۱ دستک بنام شاه محمد قراول
ملازم سرکار آنکه چون او را خدمت قراولی سرای بیگم [illegible] و موضع [illegible] اختیار
عمله بر که [illegible] الله لال مقرر گشته باید که بلوازم و مراسم خدمت مسطوره بواجبی و درستی
پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری و نامرعی نگذارد و تقید کامل نماید که کسی ترد و
دوانیدن و جانوران از قسم گور و گوزن و نیله و آهو [illegible] فراهم آمده الف [illegible]
کرده [illegible] الف و خوش و طیور تازه و سیراب [illegible] بعد [illegible] جاری
نتواند که در رشته های مرقوم در آمده بصید او [illegible] الاحتیاط و خوش [illegible] قطع
استحار و کاه و برگ [illegible] نماید و تجمیع وجوه از مقدمات خبردار [illegible] بوده جانوران
را [illegible] گرداند و هر وقت سرکار حاضر تواند شد در این باب تاکید [illegible]
بتاریخ غره رمضان [illegible] مرقوم شده ۱ رام با نهه برهمن [illegible]
چون سرکار خلوص عقیدت و ارادت صمیم بدرجه تمام دارد و بصدق باطن [illegible]
رسوخ مصروف است لهذا نظر بر حسن خدمت و عقیدت مشارالیه از روی توجه
تفضل مقرر نموده که چنانچه دیگر برهمنان [illegible] موافق رسم و سعادت قدیم [illegible]
قدیم با اعتنا و اصحاب روزگار در میان است همان طرف رام با نهه مذکور [illegible] از
متوسلان سرکار باشد و هر گاه [illegible] باکسی دیگر توقع بدین طرف کند فراهم مشارالله
از مخصوصان سرکار منظور بوده مورد توجهات گردد ۱ [illegible]
متصدیان مهام سرکار [illegible] قصبه اله آباد بدانند بوضوح پیوست که سید [illegible] و محمد [illegible]
برادران سید محمد کلیم ملازم سرکار نواب صاحب [illegible] بهادر در قصبه [illegible] که
مسطور سکونت دارند [illegible] از قدیم بر املاک ایشان
معاف است در این ولا بعضی مخالفان از راه شرارت و نفاق [illegible]

اسهابوده ایذیت میرسانند و خلاف معمول مصدع فقرا می‌شوند لهذا قلمی میگردد که چون میرزا الیها
از سنوات پروانه معافی الوان مرقوم بمهر سرکار بدست دارند و مسجد و سند بمهر نواب الصدر الممالک
معاد و حاصلات نموده اند باید که احدی غیر مستمر از املاک معینه اتهام بوجهی من الوجوه متعرض
نشده میرزای مشار الیها واگذارند و متصدیان سرکار مشار الیها بر خود و پسر از نوع جزئی اجرای حسب
بازدارند که بخاطر جمع آباد بوده حاصلات آنرا صرف معیشت ساخته بدعای بقای ایام سلطنت
ابد مدت مواظب باشند ٥   صداقت و امانت دستگاه بهادر بیگ در حفظ الهی بوده باشند
شریعت پناه کریم الدین قاضی پرگنه راری التماس نمود که چهار انبه سر بصیغه رسوم قضا از تحصیل [illegible]
و بیت المال [illegible] وجه بهای خلعت عیدین بنام مشار الیه و موذن مفتی اجتماع موافق معمول
مقرر است [illegible] یافته اند حالا پروانه سرکار عنایت شود لهذا امر مرقوم میگردد که آن صداقت
دستگاه هم وجه رسوم مذکوره موافق معمول حسب الضمن از محال قدیم بمشار الیه رسانیده
قبض الوصول بگیرند که از [illegible] بوده در اجرای احکام شریعت می پرداخته باشند تاریخ
[illegible] علم شد سوال ۱۳ قلمی گشت ٥   در ینولا خدمت فوطه داری پرگنه نورام مقصوره
[illegible] فصلی ۱۱۵۶ فصلی به گنگا رام مقرر شد که بلوازم و مراسم آنخدمت از روی دیانت
و امانت و راستی و درستی پرداخته دقیقه از دقایق تحفظ و تعهد نامرعی نگذارد و زر که
بتحصیل در آید در فوطه خانه نگاه داشته و در انبار [illegible] خود منفعت داشته بحضور
امین [illegible] و برسند و نگذارم بی سند معتبر از تحویل خود بخرج بیارد و زر تحویل خود باشد
صوات [illegible] خزانه حضور رسانیده قبض [illegible] متصدیان خزانه میگرفته باشد باید که چودهریان و قانونگویان
و مزارعان پرگنه مذکور مشار الیه را فوطه دار انمحال [illegible] داشته لوازم و لواحق آنخدمت را باو
متعلق دانسته [illegible] باید ٥   در ینولا خدمت کوتوالی [illegible] سرور
بلده [illegible] از تغیر رفعت پناه میر ابوالحسن بسیادت و سیادت پناه میر محمد شاه مقرر و مفوض
[illegible] باید که از راه راستی و درستی و امانت و دیانت بلوازم و مراسم این امور
بواجبی پرداخته دقیقه از دقایق هوشیاری و خبرداری [illegible] که سکنه آن شهر
شب و روز [illegible] خانه [illegible] رعایا [illegible] محفوظ و محروس باشند

نامزد عسس بلدار و چند جا نجا کوتوال با خبر و نظر با معتبر که با بلد نکر و وقوف نداشته باشند مقرر سازد
که محله بمحله و کوچه بکوچه و بازار و بیران لواقع خبردار باشند تا زنان محتاله و اباله زنان و اطفال
مردم را انواع فسون و فریب از راه بسازند و برده فروشی نکنند تا این حال اگر کسی
ازین امور بگذاشته از کسی بظهور آید موافق ضابطه سرا و سیاست روی او سیاه و رویچی
او را مانند موی سر او سیاه ساخته و بر خر سوار کنانیده تشهیر کنند که دیگران عبرت پذیر
و دست ازین کار کوتاه سازند و اینچنان
ضبط نماید و در هر محله که دزدی و نقب واقع شود متاع مسروقه یا دزدان و لقایای بمالک آن رد
سازد و گوشمالی دهد و الا از عهده جوابی برآید که در شب هرچه گم گردد و دزد رسد گویا و الیس که
چاره و نقصان مال مردم را از اضطراب بمال آن زد و مردمان را مقرر نماید که شبها
نقاره نواخته در هر محله مکرر دیده باشند که دزدان از بیم در پاس نقد نتوانند کرد و نقب
نتوانند داد و پاسبان هر محله مقرر نماید که هرگاه در خانه کسی آتش افتد یا بلای دیگر آفت
رود دهد همسایگان گرد و پیش رسیده امداد و اعانت نمایند و اگر در وقت ضرور
نشوند جرمانه دهند و از بیم تشنیان و ملازمان خود و غیر لواقع خبردار باشد که بواسطه منفعت
و تعرف او برای نفع خود هر روا و آثار آزار و اضرار مردم مخترفه و غیره نکردند و حسل
و قانونگویان و سایر متوطنه و محترفه و سکنه جمهور انام از خاص و عام شهر مسطور
سائر البیه بیا کوتوال مستقل انجام در نسبة فیصله قضیه و معامله عروس و کلاه که در آن
شهر رود هر رجوع باستصواب او نمایند و از سخن و صلاح و صوابدید او که مطابق
قانون پادشاه و متضمن رفاهیت سایر عبادالله باشد بیرون نروند و درین باب تاکید دانند
بموجب حکم قضا شیم خدمت قضای ترکنه نمیکند میرزا فضل الله
از انتقال شریعت پناه محمد جعولو سیادت و فضائل دستگاه میر محمد ترلو مقرر و مفوض است که
بلوازم و مراسم آن کما ینبغی پردازد و در قطع فیصلات قضایا و معاملات و رفع و دفع دعاوی
و خصومات و عقود انکحه بملا و قسمت ترکات و کتابت خطوط و سجلات و تحریص و ترغیب
مردم بطاعات و عبادات و تعزیرات اقامت جمعه و جماعات او تحقیق اهل شریعت و بانام

و تفویض اوصیا و نصب قوام مساجد مومی الیه تبقدیم رساند باید که متصدیان مهمات و معاملات و جمیع سکنه
پرگنه مذکوره از خاص و عام مشار الیه را قاضی احمال مستقل دانسته معاملات و قضایات شرعیه رجوع 190
باستصواب او نمایند و لوازم و لواحق این امر متعلق باو دانند و هر گاه از قبل خود نایب تعیین کند
لازمه ضبط او را بجا آرند و در عهده [illegible] بلیغ شناسند ۱ کما فیه تا [illegible] جاگیرداران و کروریان
حال و استقبال و جمهور سکنه پرگنه کبرای مرتضی صوبه الله آباد اسلام اعلام آنکه بوضوح پیوست که منصب قضای
پرگنه مذکور متعلقه [illegible] و قریات متعلقه آن بموجب اسناد و فرمان از قدیم الایام بنام شریعت پناه
و فضیلت دستگاه قاضی محمد کاظم مقرر است در شوال [illegible] الله بفضل الهی وفات یافت لهذا
منصب مذکور حسب الحکم جهانمطاع [illegible] شریعت و فضیلت پناه محمد امام الدین ولد قاضی محمد کاظم
مرحوم مقرر و مفوض گشت که کما ینبغی بلوازم منصب مذکوره قیام نموده در فیصل قضایا و خصومات و اجرای
حدود تعزیرات و اقامت جمعه و جماعات و ترغیب مردم بطاعات و انکحه [illegible] و قسمت ترکات
و حفظ اموال غیب و ایتام و [illegible] اوصیا و نصب قوام مساجد مومی الیه تبقدیم رسانیده باشد باید که
[illegible] الیه قاضی آنجا مستقل دانسته دست تصرف مومی الیه را در امور متعلقه این خدمت قوی مطلق دانسته
[illegible] شریعت [illegible] دانند و صکوک و سجلات بمهر او معتبر شناسند و در عهده تاکید فرمایند [illegible]
بلیغ دانسته حسب المسطور بعمل آرند مرقوم نهم ربیع الثانی سنه ۱۹ [illegible] امارت و ایالت مرتبت
فارس الاحسان رحمت خان مورد مراحم خسروی بوده بداند درین روزها خدمت وقایع نگاری چکله [illegible]
سرکار صوبه الله آباد از تغییر محمد [illegible] بسید محمد جواد [illegible] ابتدای فصل ربیع مقرر و مفوض گشته که کما ینبغی
بلوازم و مراسم این خدمت پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری [illegible] مهمات و نامرعی نگذارد و افراد اخبار وقایع
کیفیات انفصال و انجاح قضایا و معاملات و محالات متعلقه خدمت ماموره خود را از روی دیانت و راستی
ماه بماه ارسال حضور داشته و در [illegible] احوال و حقایق فرو گذاشت ننموده اخبار واجب الاظهار از قلم
نیندازد و قرار واقع [illegible] آنچه سانح شود نگاه [illegible] متصدیان مهمات و معاملات آنجا مشار الیه را
وقایع نویس آنجا دانسته دست تصرف او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و از سخن
و صلاح و صواب دید مومی الیه که متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا باشد بیرون نروند و شکر و
شکایت او را در باره خود [illegible] موثر دانند [illegible] بموجب رقم قضا تبلیغ حضرت اقدس

اعلا خدمت احتساب پرگنه جلال آباد از عزل قوام الدین به شیخ و فضیلت پناه شیخ عبد الصمد مقرر و مفوض
گشته که بلوازم و مراسم آن کما ینبغی پرداز و در تنبیه و تادیب ارباب فجور و مسکرات و زجر و منع از مناهی
ملاهی و منکرات و تحریض و ترغیب مردم بطاعات و عبادات صوم و صلوٰة و رفع احداث بدعات و ابعد حال
او را در ان دین ایمه و تکمیل و تکلون من بر دستمال مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که متصدیان مهمات و معاملات
پرگنه مذکور مشار الیه را صاحب مستقل امثال و دانسته لوازم و لواحق آن امر را متعلق دانسته و دیگری را
او نه بیداوند ۱ متصدیان حال و استقبال پرگنه فتحپور منضافه صوبه اله اباد بدانند چون در بنولا
خدمت المحکم مقدس خدمت قانونگوئی پرگنه مذکور من ابتدای فصل خریف ۱۱۰۶ فصلی به براق نامه مقرر و مفوض
گشته که کما ینبغی بلوازم و مراسم آن قیام و اقدام نموده در جمع تنخواهی سرکار والا و آبادی و استمالت رعایا
و افزونی زراعت مساعی جمیله بکار برده دقیقه از دقایق نامرعی نگذارد و موازنه دهنده یکی بر فته معه
دستور العمل مال و سایر و غیره سررشته کاغذ موافق ضابطه معمول از قرار واقع سال بسال به دفتر خالصه معلی
میرسانیده باشد و رعایا و برایا و دیگر سکنه و اشجار انجا سلوک از خود بلا ضیع دانسته بر امون تغلب و تعدی
نگردد و بدعتی احداث ننماید و زیاده از حد مقرری که رعایا از قدیم برضامندی داده اند بیک آن
یکدام و دانه از ایشان طمع و توقع نکنند باید که مومی الیه را قانونگوی پرگنه مذکور مستقل [illegible]
بتصدی او را در امور متعلقه این خدمت فرمی مطلق شناخته سررشته کار او را بدانند و دیگری را شریک
او ندانند باید که چودهریان و زمینداران و مقدمان و مزارعان انجا از سخن و صلاح و صوابدید مشار الیه
متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا میباشد بیرون نروند و درین باب تاکید تمام دانند ۱
در بنولا الظهور پیوست که مسماه حندیجه و غیره کثیر العیال و پریشان احوال اند و از عدم وجه کفاف
اوقات بعسرت میگذرانند لهذا بتصدق فرق مبارک بندگان حضرت قدر قدرت اعلی [illegible] رفع احتیاج
قبله دین و دنیا ظل سبحان خلیفه الرحمان موازی پانزده بیگهه بنجر افتاده خارج جمع خالصه [illegible] زراعت
بکر الهی خریف فصل خریف سنه ۱۱۰۹ فصلی بحساب القسمت در مدد معاش مومی الیهما از موضع را بان [illegible] پرگنه
هادی آباد عرف [illegible] منضافه صوبه اله اباد مقرر نموده شد باید که متصدیان پرگنه مذکور وجوه مزبور
و قانونگویان اراضی مسطوره بالا را پیمایش نموده و چک بسته بتصرف انها واگذارند که بزر و حاصل
آن سالا بعد سال باخراجات خود [illegible] بدعای بقای دولت ابد مدت [illegible] اشتغال نمایند و درین باب
تاکید دانند

تا ابد و انند ه   چون حقیقت استحقاق فضیلت دستگاه محمد شاه بوضوح پیوست
که جامع کثیر و الستہ دارد و از عدم وجه کفاف اوقات بعسرت میگذراند لهذا چون احداث
باغ موجب رونق ملک پادشاه و باعث استفاده خلق الله است لهذا آموزی باغ بکیهدار ا جمیع
فالات زر اعت مزارع الهی بموجب درخواست فضایل و نجابت دستگاه خواجه عبد الله بتصدق
فرق مبارک حضرت قدر قدرت من ابتدای فصل ربیع ۱۱۹۱ فصلی از رقبه موضع صمد اباد متعلقه پرگنه
حویلی الله اباد بعنایت متعلق باید که متصدیان پرگنه مذکور از محال تکلیف هیچه و حک نشنه حواله مشار الیه
نمایند که در انجا نهال و اشجار میوه دار غرس نماید و حاصلات آنرا در پرورش نونهالان مذکور
و ترتیب چاه صرف نماید که مسافرین و متردین از سایه و آب آرام یافته بدعای بقای عمر و دولت
ابد طراز حضرت اشتغال نموده باشند   چون زمینداران موضع برام پور عمله پرگنه
حویلی الله اباد با اکثر مفسد ان قوم میواتی متفق بوده شیوه قطع الطریق و راه زنی ارتکاب نموده
و خیره سری و شقاوت خیال اختیار نموده اند اکثرها گاه بیگاه متردین و مسافرین را القتل رسانیده
اموال و متاع آنها را بغارت می برند و بتصورت کمترین بنده ها عثمان افغان را که مرد اهل تجاوز
جنگ دوست و برلوری جلال دارد بزمینداری انجا تجویز کرده از پیشگاه فضل و کرم جناب
جهانبانی امیدوار منصب صدری ساخته چنانچه مشار الیه بامید عطای منصب و سند درگاهی زمینداری
بنام خود با جمعیت جمعیه و استقلال تمام از روی جانفشانی در موضع مذکور رفته به یمن اقبال عدو مال
شاهنشاهی انجا بعمر و آثار رسانیده از ضمیه مذکور را اخراج نموده و بحسن سلوک خود رعایا را بالکل آن
را بجای آنها آباد ساخته انجان ضبط و ربط بکار میبرد که مسافرین و متردین بخاطر جمع آمد و رفت
مینمایند و مرحوم بوآباد بر بعضی از خوف و خطر مفسدان ضرر مال محفوظ و محروس پر برکت عمیم
دولت خود بسر آرام مشغول است   در بنوقت میمنت اقتران فرمان واجب الاذعان
واجب الانتقال خان بهادر نگاشته که موضع بسلوری معه بیتی بوکهیه و موضع کتهولا عمله پرگنه حویلی الله اباد
ده سلع ۹ هزار و ششصد و پنجاه روپیه حاصلات است در وجه انعام التمغا متعلقات امارت
و ایالت مرتبت عمده الملک خان العالم نقار الله خان بهادر امیر جنگ با فرزندان بمعافی تصدیق
و تاباد و ابت انداز معاف شخص بارش بقبل الحسب الظمن مقرر باشند باید که فرزندان نامدار کامکار

دالانجابه و وزرای ذوی الاقتدار و امرای عالیمقدار و حکام کرام و عمال بکفایت فرجام و
متصدیان مهمات دیوانی و متکفلان معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال
ابداً و مؤبداً در استخراج و استمرار این حکم مقدس معلی کوشیده مواضع مرقومه را نسلاً بعد
نسل بطناً بعد بطن خالد و مخلد به تصرف ایشان واگذارند و بتصادم تغییر و تبدیل مسلوب و مخدوش
دانسته بعلت پیشکش صوبهداری و فوجداری و مال و جهات و سایر اخراجات مثل قلبه و محصلانه
و داروغانه و سرکار و شکار و ده نیمی مقدمی و صدده ی قانونگوئی اخراجات و متعرض نشوند و از
کل تکالیف دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و مرفوع القلم دانسته تاکید و قدغن بلیغ دانسته
هر سال سند مجدد نطلبند و از یرلیغ گرامت بلیغ و الا تخلف و انحراف نورزند بتاریخ نوزدهم
شهر رجب المرجب سال ... از جلوس میمنت مانوس معلی زینت تحریر یافت
بسعادت آغاز میمنت انجام اثر جلیل القدر کرامت انتظام ... نفاذ یافت
که مواضع جهل بیگهه زمین افتاده خارج جمع لایق زراعت ... از کهنه ... سرکار
مضاف صوبه الله آباد در وجه مدد معاش ... از ابتدای فصل ... سنه ۱۱۲۳
حسب الصدق مرحمت فرمودیم و محصول آن را صرف معیشت خود ها نموده بدعای بقای ایام دولت
جاوید طراز ابد اتصال اشتغال نموده باشد باید که حکام و متصدیان حال و استقبال اراضی
مرقومه را ... نموده و حلیه ... به تصرف ایشان بگذارند و اصلا تغییر و تبدیل بدان راه ندهند و
مال و جهات و سایر اخراجات مثل قلبه و پیشکش و جریبانه و ضابطانه و محصلانه و مهرانه و داروغانه
و سرکار و شکار و ده نیمی و صدده ی و مقدمی و قانونگوئی و ضبط رساله ... و بیگار
و زراعت و کل مطالبات سلطانی و تکالیف دیوانی ... متعرض ... هر ساله سند
مجدد نطلبند و اگر در حال دیگر چیزی داشته باشند آن را اعتبار ... و دستور فرمان
مدد معاش مجدد دیدیم همین ... لیکن تفاوت ... در فرمان ... که در اول
فرمان این عبارت که در ... سعادت ... میمنت عنوان حکم جهان مطاع آفتاب شعاع
یا حکم ارفع اقدس کرامت صدور یافت ... بنویسند جابجا از فرمان بالا معلوم
در باب عبارت ثانی و فرمان مجدد المکان ... بموجب حکم عالم مطاع آفتاب ...

مشخص و واجب الادا باشد مبلغ پنجاه لکهه دام از پرگنه جهان آباد مضافات صوبه اختر نگر او ده من ابتدای
فصل خریف یوسنقان ئیل سنه ۹ از تغیر محمد عابد به وجه جاگیر امارت و ایالت مرتبت شوکت
و حشمت منزلت محمد تقی خان مقرر گشته باید که چودهریان و قانونگویان و زمینداران و رعایا
پرگنه مذکور سائر البلاد جاگیردار را متحمل دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی را به گماشته خان
مرقوم از قرار واقع و راستی جواب گویند و یک دام را تفاوت و تجاوز نکنند و آنچه جاگیردار سابق از
فصل مزبوره تحصیل در آورده باشد به گماشته جاگیردار حال مسترد گردانند. بدانند و درین باب
قدغن دانند ۵۱
متصدیان مهمات حال و استقبال مهمات پرگنه سکندر پور حوکند سرکار
و صوبه اله آباد بدانند و کلیل متعلقان حقایق و معارف آگاه شاه خلیل الله و شاه حبیب الله و شاه
غلام محب الله اظهار نمود که موضع سرفاجیو و جک عبد الکریم و قبوجه در لسیت عبا پرگنه مذکور در وجه
مدد معاش متوکلان بموجب پروانه خالصه شریفه و اسناد با اطمینان پیشین مقرر گشته از سرکار نیز بر و آن
گذاشت مرحمت گردد چون مهم نبوابم دستخط حضور ممیت ظهور از رفع اجابت بعرض رسید داران
در باب عدم مزاحمت مقرر گردیده لهذا قلمی میگردد که زمینها مواضع مذکور را حسب الضمن بحال و برقرار
دانسته موافق معمول گذاشت نمایند و بعلت احد ابواب ممنوعه بوجهی متعرض و مزاحم نشده بر سال سند
مجدد نطلبند که وجه حاصلات آن را صرف معیشت نموده بدعای ترقی دولت و اقبال جناب جهانبانی مو ظف
و مشغول باشند بتاریخ بیست و پنجم شهر جمادی الاول سنه لغاریشافت ۵۱ جز مکلف محمد باقر
دلیت خود دستمی شکر و اسی ابن کیش ابن بوربدر قوم برهمن گور برکیات ساکن محله بجه پور شهر نو
متعلق اله آباد به حضور قاطبه الناس مردم محله و غیره در حین سلامت نفس و نفاذ جمیع تصرفات
اقرار میکنم با اعتراف صحیح شرعی و عرفی نموده بدین وجه که منقر فرزندی و پسری که موجب جناب
جاه و ذاتی و تمرد و نجیر زنده کانی تواند شد ندارم که مالک وراثه و ترکه من معترف تواند شود بنابر آن
مسمی مالک جنید ابن کمال ... ابن دبیه ... که بعض نفع پسر صلبی منحصر باشد شرعی و عرفی فرزند
برگزیدم و به پسری خود برگرفتم و بامنت خود قبول کردم طالعا و راغبا که هم در حین حیات و هم بعد
وفات من مالک وراثه و ترکه منحصر باشد و بهمه تمامی اموال و اشیا و اجناس خود از ضامت دنیا ملک
بنام مزبور کشیدم و هبه نمودم و مالک مستقل مقرر کردم که با قبض خود مر اموال و اسباب خود قابض و متصرف

کردانیدم و بحضور جمیع بیجان و مردم بادی و جمیع سکنه بمبئ و رفقا و السیت خود اقرار معتبر میکنم که بالکل تنخواه جهه
از نقد و جنس وغیره از بابت سر بردیه و محاسبات فرض اخذ نمودم بابت معروضه متعلقه بر ذمه دیگران دین باشد و آداء
ز دین ازان و دیگران که بر ذمه بمعتبر باشد بالکل جمیع مذکور را مالک و مختار اند جمیع مواجب مذکوره متعلق بوده ام ذکر
اعتبار نامه در جالب جناب باقیماند از جمیع ممالک تمامت متعلقه اعدی منفصل از برادران و رشته داران و منسوبان منعمر بوده من الوجوه
و لسبب من الاسباب دعوی نداره و ورثه متعلق بالکل جمیع مذکور از فرزندان و موسوبان متعلقات کانیاً دعوی باطل
بد شیئ متعلقات بابت مختار ان ابجد سطور بطریق وثیقه اینست نامه نوشته داده شد که بهنگام ضرورت سند باشد
تحریر فی تاریخ بیست ششم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار من الهجرة النبویه مطابق سنه جلوس ۵
تاریخ بیست هفتم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش من الهجرة النبویة المقدسة علی صاحبها افضل
الصلواة و التحیة حرر مکلف مقر باسم ولیب خود مسمی محمد مراد ابن محمد جواد ابن عبد الصمد قوم سنی اهل فارس
سکن الله اباد وصانه الله تعالی عن الشرور بعند الحاکم الشرع الشریف الذی سیوضح اسمه فی حسنه فی حال
صحیح اقرار ده و بعقد جمیع تصرفات الشرعیه طائعاً و راغباً اقرار معتبر صحیح شرعی کرد بر موجب که از خود علمدنی
کردم و از ورثه خود جد امطلوب ساختم متعمر مسمی عبد القدوس ابن محمد مراد مذکور پسر صلبی خود را که هم بر
خیاب و سهم بعد وفات متعلق از نقد و جنس و حویلیات وغیره که اسم مال بران اطلاق کند از مملوکه و مسروقه متعمر
متعلقت در رابت متعمر ان عبد القدوس مذکور را هیچ متوسط و نیز از دین متعمر که ازان دیگران بر ذمه
من باشد املاً و مطلقاً ابن عبد القدوس را علاقه نیست هر چه هر جا بیابد و هر جا که داند همانند لیس بی بعید
از من متعمر بالکل عبد القدوس مذکور بوجهی من الوجوه علاقه پدری و پسری عبد القدوس مذکور فی ممالک حاضر بوده
بقول اقرار محمد مراد مذکور اعتراف صحیح شرعی بعقد کان ذلک کله بمحضر من الجماعة العدول و الثقات ۵
حاضر اند مسمی شیخ کریم بن رحیم بن معصوم باخود حاضر او بر دیعیم نام غلام متعلق خانه خود را
که گندم رنگ فراخ پیشانی پیوسته ابرو میش چشم بلند بینی بر هم نرمه گوش جوان حال
سیاه جانب چپ بر جیب زلفش بر دوش سیاه مسلم الاعضا تمام قد مذاهب بیست ساله و باطمینان سلوک
خدمت بحضور جماعه ثقات و عدول بدون شرط کتابت در اصطلاح اهالی آن جا از آزاد شدن مملوک بعد
ادای زر رابالکلیه متعلق نوشته بدهد و تدبیر در جناب خود لوده معتق و ازاد کرد اند و نیز اقرار
اید که بهیچکس ازو و از ثانی من بعد من بر وجه حقی و دعوی ندارد ابن اعتاق بابه کردت او بر بهای سنه

تحریر فی تاریخ

تاریخ یازدهم ذیقعده سنه ۱۱۷۹ هجری اقرار صحیح شرعی نمود تحریر بتاریخ غره رجب سنه ۱۱۶۴ هجری مرقوم شد ۵

عبدالله بن برکات بن محمد باه وکالةً از قبل مسماة عصمت النساء زوجه نورخان به این موجب که موطوئه مملوکه مسماة
نرگس نام را که مملوکه خود را که بنت الاصل ومعلومة الاوصاف وسلیم الاعضا است و تاریخ اعتاق
خالی عن حق الغیر بود وعن جمیع جوار العتاق در تصرف مالکانه خود داشت مطلق العنان شرعی کرده
ابتغاء لمرضات الله جابر ابا فرانسیس نماید معتقه مذکوره را با معتقه مذکوره هیچ حقی و دعوی الا حق
ولا نزد اهل شرع معتبر نیست و مملوک بعد مردن مالک آزاد بود والولاء از نرگس مذکوره مملوکه خود
تصدیق نمود پس این معتقه مذکوره فروخته و بخشیده نشود و هرجا که باشد باختیار خود باشد
حلیه مفروز معتقه ۵ اقرار کرده و اعتراف معتبر شرعی نمود میان شیخ جمال ابن شیخ
جلال ابن شیخ ابدال بر این مقدمه که چون سال پنجاه ماتهه علامات معنی ول پرگنه جهونسی سرکار و صوبه
الله آباد بجهت مشرسه پرگنه مذکور بحال بقول حضرت مرشدزاده آفاق در قید بود و منصفر خاطر حکام
او شده بمنت الله سال از قید خلاص یافتم و فرار نمودم که هرگاه متصدیان سرکار شاهزاده
جهان وجهانبان موی الیه سال طلب دارند بقول له سالا بلاعذر آورده حاضر سازم واگر در احضار
آن توقف نمایم از عهده جواب مطالب مذکوره که بر ذمه او از روی حساب کاغذجات بشود برآیم
برآیم بوده شهر ذی قعده قلمی شد ۵ در اثبات نامه باسم مادهو سلام ابن
سادهو سلام ابن رام سنگ [illegible] راجپوت ساکن بلده بنارس مضاف صوبه الله آباد آنکه چون بینی پرشاد
برادر حقیقی مادهو سلام مذکور بجهت روزگار از وطن مالوفه جدا شده در بلده عظیم آباد سکونت
داشت و بتجارت خرید و فروخت پارچه وغیره اشیای وقت خود میگذرانید و رنبولا از
نوشته [illegible] ستان سنگه راجپوت ساکن بنارس عکس بینی پرشاد مذکور نوشته بود چنان [illegible] شد
که مادهو سلام مذکور بقضای یزدانی فوت شده و مال و متاع و نقد و جنس او را نندلال
کوتوال بلده مذکور بجایی محفوظ امانت نگاهداشته در اینصورت بینی پرشاد برادر کلان
متوفی مذکور بسبب [illegible] و ناموس برادری از خرج و خوراک و پوشاک زن و دختران
متوفی مرقوم که در وطن مانده اند خبردار بوده پریشان شدن نداده در آنجا رسید و بعوای
مذکور [illegible] بینی پرشاد برادر عینی و متعلقان متوفی مذکور دیگر کسی وارث نیست ۵ خبر مکلف بتحریر نامه

دلسبجود مسمی موتی لال ابن دت سلام ابن دفر سد مرقوم زنار دار که ساکن بلده احمد آباد
فی حال الصحة اقرار و نفاد جمیع تصرفات الشرعیه در دار القضای بلده احمد آباد مذکور حاضر آمده طائعا
وبراغبا بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کرد و بدینوجه که منمقر باسماه
سید انند زوجه بلدیو قوم زنار دار ساکن بلده مذکور بابت حویلی که در قبض و تصرف مسماه
مذکوره است دعویه دارم برای دعوی خود و جواب دعوی و جواب سوال با مسماه مذکوره وانفصال
معاملت مسمی زور اور سنگه ابن گوبند سای ابن رتن سنگه قوم کا ... در طرف خود وکیل
مقرر کردم انچه مشار الیه جواب و سوال وانفصال معاملت کند منمقر بالقبول است از فیصله مشار الیه
بر نگردم و هرگز عذر نکنم مشار الیه از طرف من مختار است مسمی زور اور سنگه مذکور حاضر بوده
وکالت مذکوره بالقبول نمود بنا بران این چند کلمه بطریق وکالت نامه بتاریخ پانزدهم شهر شوال ۱۱۹۹ هجری
مقدسه اعلی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة صورت تحریر یافته   وکیل ... قائم
مقام خود کردانید مسمی سلام چند ابن کشن داس ابن بهیم سنگه قوم راجپوت بال مکند ابن ... سلام
ابن کور بدت برهمن ... در جمیع قضایای شرعیه که اورا باشد از دعوی وجواب دعوی واثبات حق
واقامت بینه وقبض واقباض وصلح وتکلفات وتوکیل وتحلیف وکل ما یجری فیه الوکاله وکیل مذکور
در مجلس توکیل حاضر بود وقبول وکالت نمود وکالة صحیحة شرعیة جایزا نافذا معتمده شهر صفر المظفر ۱۲
مرقوم گردید   اقرار کردند واعتراف نمودند ... با سماء ... عبد الله
وعبد القدوس فی حالت الصحة اقرار بما ونفاذ جمیع تصرفاتهما الشرعیه بدینمط که پیش ازین با
منمقران مذکوران دعویه مبلغ پانصد روپیه بابت وجهه حصه خود بالنسب مشارکت تصرف در
حویلی از روی حساب با جانفداد ... شده ... در ینولا باهم رضامند شده ... خود ها
مصالحه کردیم و اقرار نمودیم که هرگز ازین قرار بر نگردیم پیش ... بعد بتاریخ این ابرای ...
در میان و ابراء دعویه وخصومت واین ابرانامه که وقت حاجت سند باشد بتاریخ ...
شهر شوال سنه ۱۹ مرقوم شده   اقرار نمود واعتراف صحیح کرد مسمی ...
بن ... ساکن ... که مبلغ ... روپیه نقد ... بوزن ...
و ... سکه مبارک که نصف مبلغ پانصد روپیه موصوفه مذکوره باشد نامه ...

بتاریخ ...

194

سیادت پناه میر صفدر علی فوجدار پرگنه سنکرور برد منقر امانت است قرار منمایم که هر گاه میرمشار الیه طالب

مبلغ مذکور نماید بلا عذر ادا سازم و هیچ عذر و حیله و حجت و حرف و تحاشی بمیان نیارم بتاریخ بیست و یکم

شهر رمضان ۱۱... قلمی شد

بتاریخ بیست و سیوم شهر شوال در دار العدالت العالیه حاضر اند

شیخ محمد حنیف ابن حنیف ابن محمد شریف حاضر او در وجه با خود شیخ جمال ابن کمال ابن سعد الله بالا حاضر بدار المحضر

بدا دعوی نمودند بطریق که موازی چهار بیگهه زمین از انجمله یازده بیگهه ... فصل و بیست بیگهه یک فصل ابا عن جد

حکام متعلق از قدیم در وجه مدد معاش متعلقان من ... مرقومه موضع جلولی عمله پرگنه حویلی الله آباد

مقرر است و اراضی مذکوره هر ... معلومه اسحق ... بمحضر بدار که مقدم موضع مذکور است بطریق

اجاره سپرده نموده بود محضر بدار هر ... حصه محصول اراضی مرقومه بلا در نیت ... که رای ... بلده بهار

رفته بود بعد ازین متصرف ... و نمیدهد و با انکه حاضر بدار قبولیت بنام محضر بدار بخط خود و بر زبان

و ... بان بدست دارم چون جواب دعوی حاضر بدار از محضر بدار پرسیده شد ساکت ماند از انجا که سکوت

دلیل قبول است حکم تسلیم محصول اراضی مزبوره موافق قبولیت نوشته شد و انچه که وقت حاجت

حجت باشد بتاریخ ... صدر مرقوم گردید

حاضر اند در عدالت العالیه

مخبره باسم و نسب خود مسماة سلام ... بنت اسکران بن سلام ... زوجه سلیمان ابن کهم زن ابن ... سلام قوم

زرگر و ... شرف اسلام دریافت و لعنت ... شرکیه من بعد ... اطلبیده عرض اسلام کرده شد

او از حصول این سعادت ابا و انکار ... و مسلمان ... میان ربع در وجه تفریق ... و ...

جمون نام طفل صغیر ... مذکور بود ... در حکم اسلام آورده شد و حواله

مسماة مذکوره نموده آمد و پدر او ... نماید بتاریخ پنجم شهر محرم ... تحریر یافت

اقرار کرد و اعتراف نمود مخبر باسم و نسب خود ... میر احسن بن ... ابن ... قوم سید ...

که صادق نام ... و ... بدنهادان ... و مقامران ... تمام ... ارتکاب افعال

شنیعه و اقوال ... و ... از لقاهای ... و حرکات نابایسته او که هیچ جهت ... و ...

... و مطیع ... نباشد ... از انجا که بحکم ... بروزه ... و ...

... و ... بمجلس ... و ... نمایند ... مقر نموده ... که میر احسن

مذکور ... سبب جرم صادق مذکور ... و مواخذه نکند بتاریخ ... صفر ... مرقوم گردید

اقرار صحیح شرعی نمود منجبر باسم لسب خود برسنگلا ابن دوال چند ابن دیانا تهه بدینوجه که دو صد روپیه
نقد تمام وزن سکه مبارک بطریق مضاربت از نزد منان لال بن لاچی بن نندلال گرفته در قبض
وتصرف خود آورده ام بقرار آنکه آنچه منافع تجارت مبلغ مذکور حاصل شود نصف آن از آن صاحب مال
ونصف آن از آن مقر باشد واین خط که عند الحاجت وثیقه باشد بحضور صاحب مال در کچهری عدالت العالیه
تحریر یافت بتاریخ غره شوال سنه احد ۵ اعتراف نمود واقرار آورد عبد الهادی بن
عبد الکافی بن عبد الله بدینوجه که مبلغ دو صد روپیه نقد تمام وزن سکه مبارک از نزد خود حواله
مهانند ساهوکار بطریق امانت نموده بودم درین روز در باب بعضی امور ضرورت مبلغ مذکور را از
مودع مزبور باز پس گرفتم وبعد ازین بر مودع مذکور هیچ حقی ودعوی نیست ونماند وتمسکی که
سطور که نوشته داده بود واپس نموده شد این چند سطور که وقت حاجت سند باشد در عدالت
العالیه بتاریخ سیوم ربیع الثانی سنه احد قلمی شده ۵ اقرار کرد رام سکه ابن سکهانند ومسماه
حسینکه زوجه سکهانند مذکور بدینوجه که سکهانند مزبور مبلغ هزار روپیه از دیاتا سلام بن
میارام بن دیارام قوم برهمن بموجب تمسکات طلب داشت و دیاتارام مذکور بسبب [illegible]
سکهانند داده بطایف الحیل مبلغ را [illegible] اثنا سکهانند مزبور پیش از آنکه مبلغ مذکور
تمام وکمال از مدیون مذکور وصول نماید بقضای الهی وفات یافت وترکه گذاشت از برای وارثان
خود که ما مقران مذکوران باشیم وما مقران مذکوران از مدیون [illegible] مبلغ مرقوم میکردیم وحرف
دعوی بمرکز قرار نمیگرفت درینولا بعد طول خصومت وگفتگوی بسیار باصلاح مصلحان بر مبلغ شش صد
وپنجاه روپیه صلح نموده ودر اخیر شهر مبلغ مذکور را از [illegible] الله گرفته در قبض وتصرف خودها آورده
ذمه [illegible] الله را از جمیع دعاوی بالکلیه وجزویه بری گردانیدیم وما بعد ما را با [illegible]
من الوجوه حقی وحصه نیست ونماند ونیز اقرار کردیم که اگر ما [illegible]
باطل وناشنوده است واین خط که عند الحاجت حجت باشد بغره رجب سنه احد در عدالت العالیه
قلمی شد ۵ اقرار کردند عبد النبی ومسلم عرف فتح چند بن دیارام بن میارام
بدینوجه که ما مقر با مسماه نور زادت [illegible] زوجه [illegible] سلام نسبت خود کرده بیک عقد
حمایل طلای بطریق رسوم داده بودم درینولا که مقر [illegible] در باقیم خود را برطرف نمود

195

قابل مذکور را انشاء الله تعالی باز پس گرفته در قبض تصرف خود آورده من بعد مرا هیچ وجه از وجوه ادعای

بعوض نمیت (؟) دنماند (؟) انضباط که بعند الحاجت سند باشد بتاریخ پنجم شهر صفر سنه احد در عدالت العالیه قلمی شد

فحوای این تذکره مبین و محتوی است بر آنکه شیخ عبدالله ابن عظمت الله

بن یار محمد بموجب آیت قال الله تعالی فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا عبد مشاهده خیر و حق خدمت گزاری مکاتبت

نموده فهیم نام غلام مملوک دار البحر (؟) خود را بمبلغ چهل روپیه رایج الوقت که در عرضه مدت یکسال

تسلیم او نماید و بعد از ادای زر مکتوب از قید عبدیت برآید مملوک مزبور نیز مملوکیت خود مقرر شده

این کتابت را از مالک قبول نمود و انضباط مکاتبت نمود (؟) کتابه الحال (؟) دست او نیز منجانب دربار العقضا

بتاریخ هفتم شهر ذی قعده سنه ۳ مرقوم گردید ۵ — محمد هاشم ولد خود بکریم در دار القضا

بلده الله آباد حاضر آمده بر طبق مضمون کلام خجسته نظام من اعتق رقبة فقد اعتق الله من النار اقرار

کرد بر آنکه هرشاید (؟) نام غلام مملوکیت خود را مدبر گردانیده تا وقتی که متصدی خدمات من هاشم و محمد

حیات او مدت نماید و بعد فوت مشار الیه مدبر مذکور آزاد گردد و حق جواب سایر ازادان و میراث ملک

باشد و هذا انضباط که عند الحاجت حجت باشد بتاریخ نهم شهر محرم سنه ۲ تحریر یافت ۵

اقرار داد محمدی بن عبدو بن وحدو بتاریخ نوزدهم رجب سنه ۹ بمن نمط که بعاریت گرفت از نور خان

بن جمال خان بن کمال خان قوم افغان دو قبضه شمشیر یکی الماسی و دیگر جنوبی که قبضه اول از کوفت نقره

و قبضه دوم بیسان مالات (؟) نقره نام تمام سر و نه مسالک (؟) ملمع طلا بوعده استعمال مدت یکسال

و بعد از آن انتظار نماید اگر الصحیح (؟) مالک از تسلیم متعذر گرده بازیاده و نقصان

بعینه عاریت و اگر خدا نخواسته باشد نقصانی بآن شمشیر های مستعار لاحق گردد التزام جمعه مستعیر

معلوم شده لازم آید از عهده جواب برآید این عاریت نامه که بهنگام احتیاج سند باشد در دار العدالت

العالیه بتاریخ مرقوم قلمی شد ۵ — اقرار بدلو بن خیرو بن ... قوم ... بدین وجه که مبلغ

معه روپیه سکه عالمگیری رایج الوقت بابت ... ظرف بر ذمه منمقر لازم الادا است که بلا عذر

ادا نماید بالنمقر (؟) ... کالو قوم کنهار اعتراف آورد که اگر بدلو مذکور در ادای مبلغ مذکور

مطابق وعده که مدت ... ماه قرار یافته اهمال نماید من معترف بحکم وکالت مبلغ مرقوم را بلا عذر

حجت داده ... و ... مسطور که حاضر بود قبول نمود ضامن مزبور را بتاریخ عره رجب سنه احد در دار العدالت

در دار القضای بلده اله اباد حاضر آمد کریارام ابن مهارام وکیل شرعی
سمت ترقیم یافت ۱۵

مسماه سلام و بیع ثبت کنگالبش بن ماد هو لال ابن سیام سنگه و بر ابر خود حاضر آورد کاشی ناتهه بن بساد میوتن
سلام بر شاه لال در حاضر بذا بر محضر بذا دعوی کردند بدینوجه که موکله مذکوره من حاضر بذا مبلغ پانصد روپیه سکه عالمگیری
نزد این محضر بذا امانت گذاشته بود این محضر بذا امانت مزبوره قبول نموده انحال من حاضر بذا وکالة
طلب مبلغ مذکور از این محضر بذا میکنم که بمن حاضر بذا بدهد انرا وکالة قبض شرعی نموده بموکله مسطوره خود تسلیم نمایم
این محضر بذا بدهد چون جواب دعوی حاضر بذا از محضر بذا پرسیده شد انکار مطلق نمود چنانچه از حاضر بذا
گواهان برای اثبات مدعای او طلبیده شد حاضر بذا از اقامت بینه عاجز آمده طلب قسم کرد بر این محضر
بذا الطلب حاضر بذا قسم شرعی یاد کرد این چند سطور بطریق قسم نامه بتاریخ غره رجب سنه قلمی شد ۱۵

جمیع امرای عظام و خوانین ذوی الاحترام الذی سرو صحیح اسماهم فی خواتمهم بکلی حاضر آمده بمصداق
آیه کریمه و احفظوا ایمانکم قسم شرعی یاد نمودند بر راستی نیت و متفق گشتند بصدق جان و دل در حالت تعاهد
و جمیع تصرفات قولیه و فعلیه با نواب فلک جناب قدسی القاب وزیر الممالک عمده الملک شجاع الدوله بهادر
بر همه وجه که مهما امکن از صمیم دل و صفای ضمیر در انچه مصلحت نواب وزیر باشد جهد تمام بتقدیم رسانند و از انچه
خلاف مصالح امور نواب موصوف متصور باشد منفر و متنفر گشته از معصیت باز دارند و نواب صاحب موصوف
نیز منظر گشتند که بصدق ظاهر و باطن لوازم رافت و عطوفت با جماعه مبذول نموده اخلاص مند انچه مرضی
خاطر ایشان باشد سعی و توجه بزرگانه مبذول دارند و قبول فرمودند که اگر احیاناً از طرفین بخلاف انچه
قسم در میان آمده بوقوع آمد او را از دخول زمره اسلامیان و مستند ایمان گفته نباشد چنانچه جماع
ثقات و عدول حاضران مجلس که قسم از طرفین می شنیدند بر خود ها گواه گرفتند بتاریخ نهم رجب
تحریر یافت ۱۵
اقرار شرعی نمود مخبر با ثبات خود مسمی محمد بناه ابن کمال ابن محمد جمال
بدینوجه که شیخ مسعود بن محمود نمود که وکیل ثابت الوکاله است من قبل عصمت پناه مسماه بیلاو ناجو
بنت حسام الدین خان ابن نور الدین خان در جمیع امور و دعاوی و خصومات متوکلان بنت مسماه بیلاو وکیل مطلق
نیست و قایم مقام ذات خود گردانید در جمیع امور مذکوره وکالتاً باجری فتنه الوکاله فلذا شرعاً صحیح
چون وکیل مذکور در مجلس توکیل حاضر بود وکالت مذکور را بموجب وکالت نامه بمهر آن منظور و قبول نمود
بتاریخ هشتم جمادی الاول سنه در عدالت العالیه سمت تحریر یافت ۱۵
فحوای ابن رقم محفوظ

ابوالقاسم

196

مضمون این صورت است که وصیت نمود محمد حسن بن کریم بن رحیم در حالت صحت نفس و ثبات عقل که هرگاه او را سانحه ناگزیر
موجب که ایزد تعالی بر جمیع بندگان مقرر فرموده روی نماید اکنند از ترکه او تکفین و تجهیز او بی افراط
و تفریط و بگذارند و بیع کنند از برذمه او واجب الاداست و پنجاه روپیه [illegible] بدهند و کسی نایب را اجرت گیر بفرستند
به حج بیت الله معظمه الاسلام برای او بگذارد با جمیع شرایط و ارکان و ادای اداب مناسک و ثواب به شریعه
و انفاق کنند بر کسی نام کنیز او [illegible] بموجب کلام خیر الانام علیه و علی اله افضل الصلواة و السلام من اعتق رقبة
اعتق الله بکل عضو منه عضوا من النار و صد روپیه به معروفه مذکوره بدهند تا در نفقه و کسوه صرف نماید و آنچه بعد مصارف
مذکوره باقی ماند [illegible] وارثان [illegible] و زبان سوال [illegible] نمیکنند و شکوه
در کلمات [illegible] بحال رضا و تسلیم و شکر و خیر مستقیم بودند مگر واحد حقیقی را اشتغال [illegible] در [illegible] حالت
و استحقاق و هر کدام قسمت نمایند و بر همین گواه گرفت بر خود حضار مجلس را که این همه مذکورات می
بشنیدند این وصیت نامه که عند الحاجت حجت باشد بتاریخ سیزدهم شوال المکرم سنه [illegible] مرقوم شد

مضمون این کلام منطوق است که میرزا وجیه الله صاحب ابن نواب [illegible] بی حساب
عمدة الممالک [illegible] نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ در حالت صحت نفس و ثبات عقل و [illegible] جمیع تصرفات
شرعیه خود بحضور نواب میر [illegible] و میر موسی و میر احسن الله و میان محمد نسبت ناظر و دیگر جمیع
مسلمین وصیت فرمود [illegible] برین امر که هرگاه من ازین جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمایم شما [illegible]
از طرف خود وصیت مقرر میکنم که [illegible] چهار پسر و یک صبیه از منکوحه خود دارم و دو پسر و یک دختر از زوجه
کلان دارم هرچه از مملوکه و مقبوضه خود در حین حیات [illegible] که خود بترکه دادم و بخشیدم ازان او
هیچکس با انها مزاحمت نرسانند و تعرض ننمایند و بعد وفات من انچه ترکه و مقبوضه و مملوکه [illegible]
[illegible] سوم [illegible] حصه نمایند [illegible] بفرزندان منکوحه خورد که چهار پسر و یک صبیه هستند بدهند
و یک [illegible] بفرزندان زوجه کلان که دو پسر و یک صبیه هستند بدهند چون بعد انتقال میرزا موصوف
بموجب وصیت ایشان نواب [illegible] و میر احسن الله و محمد نسبت ناظر که وقت میرزای مرحوم مغفور [illegible]
[illegible] که میان فرزندان تقسیم کرده و بنده منکوحه خورد اظهار نمود که هرچند فرزندان
من بموجب وصیت مالک [illegible] اند لیکن [illegible] که [illegible] حصه [illegible] هرچه متروکه
مرحوم [illegible] موصوف [illegible] نصف ازان بفرزندان من و نصف بفرزندان منکوحه کلان بدهند

برضیعه ... ضیع هشتم و طائعاً و راغباً مبلوبهم لهذا استرضای دادن منکوحه خورد مردوم و ضیع که جمیع مفروزه مرزای
مذکور را تحقیق نموده باشد بوقوف برادران و ... وان رشته بوقوف دلالان و دستیاران و نشتران ملاکوچه
خانکسواران و ظروف ضیع الات بوقوف شهود تا چه از خانه و چه از تحویل منون خدمتگار قیمت کرده هم حصه برابر
نموده یک حصه بفرزندان منکوحه خورد و یک حصه بفرزندان منکوحه کلان دادند و چیزی از ترکه در تقسیم فرو گذاشت
نکردند اگر احدی از فرزندان مرزای مرحوم اظهار نماید و دعوی کنند که سوای این مال چیزی دیگر هست غیر
مسموع است بنابران استفتا کمه بطریق موتحال و هست تعلیم امده ؟ چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
شرع متین اندرین صورت که زید سه پسر داشت محمود و جعفر و حالا خنید بلکه اراضی در ملک بود به عمر بحت
سکونت بطریق عاریت داده بود از وفات زید مرحوم زنی از نسل عمر مستغیر قباله سرای اراضی مذکوره
ظاهر ساخت که اراضی مذکوره را زوجه محمود مذکور که رابعه بنت احمد نام دارد بوکالت خالد و شهادت
ابوسعید امجد بدست حسن بیع نموده است با انکه نام زوجه محمود مرحوم رابعه بنت احمد نیست بلکه خدیجه بنت
زاهد است و در قباله مذکور رقوم وکیل و مرحوم گواه و حلیه شاهد نباشد مذکورین و نام و استفسار بایع مرادی
نوشتن جعفر و حالا که سرکار اوست مرقوم نیست و رقوم زند که صد بیع است نوشته و حدود اربعه
اربعه صحیح جانب نوشته گند و در طول و عرض کم خلاف کاسته درست نیست پس قباله مذکور صحیح است
یا باطل بینوا توجروا ؟ چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین معنی که زید
سه پسر داشت اول محمود دوم جعفر سوم حالا و خنید بلکه اراضی در ملک او بود و بعد از چندی زید
وفات یافت زوجه محمود مذکور اگر خواند که قدری اراضی مذکوره فقط بذات خود و بی مداخلت و استرضای
شرکای خود برادران شوهر بیع نماید بیع مذکور و قباله آن صحیح است یا باطل بینوا توجروا ؟ بتاریخ
پانزدهم شهر شوال سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار ۱۵ من الهجرة النبویة المقدسة امارت ... مرتبت
شوکت و حشمت منزلت نواب فی الاحباب عمده الملک خانخانان دام بقا الله خان بهادر نصیر جنگ ابن ...
... خان ابن نواب ... خان بهادر در دار القضای بلدة الله اباد عبداین خادم الشرع الشریف
... صحیح ... طائعاً و راغباً بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود ... نوعی که در
... حیات ... و ... تعلل و ... مشعور ... نموده و بخشیده برضای خود از نقد و جنس ... و ...
... که بلا شرکت غیری در قبض و تصرف مالکانه خود داشتم موجب اقرار ... بعز زندان ... مرا ...
عوا

عرض نواب امیرخان بهادر و صبیه مسماة تربیت بیگم فرزندان صبیه خود و اتا میان محال خود و فرزند ... را

و صبیه الیه مرحوم پیر کلان خود جاگیر ابا فتد اجا فی الاجمعا فی مسطاه و مفصد و منسوب تیم مذکوره نیز به مذکوره

را قبول نموده اقرار نموده که با فیاض وارث موصوف هر یک ا اهتمام نقد و جنس بنیه مذکوره قابض و متصرف باشیم

بنابران این چند کلمه بطریق وثیقه بنابه تاریخ ... شهر ... سنه مذکوره تعلیم امده ۱۵

صورت تجایل بر منوال

... ریشهای بصدق مطلب بنده درگاه خالد ... بعالم بقا الله خان بهادر بر این مقدمه که در هنگامی که نواب ... الدوله

بهادر صوبه اله اباد از نواب محمد قلیخان مرحوم موقوف داشته تصرف خود در آوردند با بنده درگاه مقرر فرمودند

که نیابت صوبه مذکوره اختیار نمایید بنده انکار بسیار نموده هرگز قبول نمکرد و چون مبالغه بسیار از حد گذرانیدند

و مقدمه مبالغت بود و عذر ... نتوانست ناچار اختیار نیابت صوبه مذکوره نموده مقرر شد که برای

... کاغذ و انتظام معاملات و غیره شخص معتمد از طرف خود متصدی مقرر نمایند که همراه او باشد

از بنده نخواهند شد نواب موصوف ... صورت سنگ ... را متصدی قدیم خانه ایشان بود از طرف خود

متصدی مشغل صوبه مذکور مقرر نمودند مشار الیه در جمیع مهمات معاملات و کارهای تشخیص و تحصیل ... شد

طلب تنخواه سپاه و مردم متعدد و ... تغیر و تبدیل عمال و تعهد پیشکش و غیره که از داوری کاغذ و ...

... زرها از ... و ... کاران و ارسال آن و بابت حضور نواب موصوف و دیگر و همه امور کار و

جزوی و کلی و مختار مطلق بوده سر انجام کارها باستقلال تمام مینمود و بنده درگاه سوای ... بنده

... و کاری ... محراب بیگ ... بار ای صورت ... اختلاط و ارتباط نموده

... خواست کدام کار و خدمت کرد با ظهار ... مذکور معلوم شد که فوجداری پرگنه اریل و کهراکده

بقبول ده هزار روپیه پیشکش میخواهد چنانچه مقرر کرده میشود و چون ... مذکور ... کارها بود موقوف بر

... تمام ... محراب بیگ بلا علاقه نیابت اریل و کهراکده مقرر نموده محراب بیگ در ...

رقعه ... ده زرها به تحصیل در آورده بعد از چند ماه را ... مذکور محراب بیگ بلا از کارها ...

موقوف کرده ... عالی علیخان مقرر نمود محراب بیگ تغیر شده همراه ... مذکور رفیق بود و ظاهر ...

... مذکور میلغ که زر پیشکش تمام و کمال بوصول در نیامده ... مذکور مقدمه تفاوت ... املاک ... ورداید

... و ... نویسنده ... مجموع خرج و غیره ... رسان آورده مبلغ فاضلات خود ... بر ...

وجواب حساب ... بعد از انکه نیابت صوبه از بنده درگاه موقوف شد و بنده درگاه روانه حضور

نواب شجاع الدوله بهادر که همراه شاهنشاه بر سر ایشان مرتبه‌ها بودند شکست یافت صوبه باتفاق راجه بینی بهادر

باستقلال تمام بعهده ایشان صورت بسته قرار یافت بلا تمدکور باشش هشت ماه نایب مستقل مانده محرابیک هم

همراه مشار الیه منفعه کرتی داشت معلوم نیست که با بلا تمدکور در مقدمه زر سنا خود و متعلقات تفاوت و اهلاف

در داده بندی و بدر نواب جمع خرچ چه صورت انفصال نموده بنده در کار و بر کروری دلو وسند تنکه دهانی

و فاضلات و حساب جمع خرچ و غیره درمیان نسبت داطلاع ندارد و هرگاه بر صدق این مقال و صورت تحال اطلاع و دانسته

باشند گواهی خود به این کاغذ ثبت نماید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد بود ۱.. مسلک

خوشحال سنگه ملازم حضور ایم از حضور بندگان عالی متعالی همراه نواب خانخانم قطب الله خان بهادر منتعه صوبه

اله آباد شده بودیم و پروانه تنخواه ماه بماهی از ابتدای شش سوال و پروانه تنخواه هشت هزار روپیه علاقه تحت

از حضور بر صوبه مذکور بنام نواب صاحب موصوف اوردیم و جایداد تنخواه مذکور بابت ماه بماهی منجمله سائر محال

بعلاقه الحساب بر تقایا بتمام و کمال برضا و رغبت خود بر محصول حال و تقایای پرگنه سوهام گرفتیم و انچه از محصول

حال و تقایای پرگنه مذکور زواید تنخواه باقی مراید بر پرگنه سکندره بگیریم اقرار مینمایم که زر تنخواه از پرگنات

بموجب که بوصول میرسیده باشد از عاملات انجا گرفته باشیم اگر بر تقدیر منجمله تنخواه مذکور در پرگنه باقیمانده

و خدا نخواسته بعلاقه صوبه از حضور بدیگران مقرر شود از نواب صاحب بهیچوجه در ینمقدمه مزاحم و متعرض نشویم

ما مواخذه نیست و بهیچوجه در خدمت و اطاعت قصور نکنم و با هیچ یکی بر دو منفعه متفق نباشیم در ینمقدمه بنده و دیگر

نوکران بنده که بنده باشند لکھا الا و مسلمانان مصحف مجید و خدا و رسول بلا و رمیان میدهند که از قول و قرار

تفاوت نشود ۱ مسلک حفظ الله خان ولد رحمت خان منصبدار سرکار والا ایم چون خدمت

داروغگی محال سایر فرید آباد عثمان پور سرکار کالپی مضاف صوبه اله آباد بموجب سند حضور پر نور از تغیر

فلان به بنده درگاه مقرر شده آبادان محضور متصدیان خالصه شریفه اقرار مینمایم که خدمت مرجوعه

بامانت در رسیدن پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارم و محصول جهل و جهات

جهات و حم بضابطه مقرر و قاعده معین بنحوی که بار منجمله داخل سلطنت شود و این مشخص نماید از ابواب

تحصیل در امانت داخل خزانه عامره نمایم و احتیاط تمام بعمل آرم که دام و درم بدون سند دیوان اعلی

خرچ نشود و بجهتی من الوجوه درمیان سرکار والا فوت و فرو گذاشت نباید و در گرد آوری محصول

سرکار والا فوت تفقید بکار برم که امد نی روز بروز زیاده شود و از شود اگران و بوبازیان سلوک بسندید

تمام

تصدیق نوکری حاضری

نمائیم با میر ابن انجمد کلمه بطریق مچلکا نوشته داده شد که عند الصاحب بکار آید ۱۵
با اسم شجاعت و دستگاه شیخ عبد القادر ملازم حضور آنکه مشار الیه از ابتدای تاریخ تنقیح الی تغایت طلب
حضور با جماعه متعینه خود حاضر بوده بکار و خدمت مامور قیام دارد وجه طلب خود با جماعه متعینه خود مطابق
۱۹۸ تصدیق حضور از تحویل فوطه دار مهای موافق ضابطه یافته ۱۵ وکیل است در میان آنکه بشر دوم شهر رجب
سنه ۱۴ روز یکشنبه پاسی از شب گذشته دزدان با جماعه کثیر شش سوار و چهل پیاده بسلاح مهاجن که از
جست بخته برون قلعچه سلام نگر بعمر یافته شکافته ولقت داده بخانه در آمدند و مهاجن مذکور را سرحم نیز مجروح ساخته
متاع خانه از نقد و جنس بغارت بردند چه ان چوکیداران و پاسبانان قصبه مذکور سراغ آنها در موضع
امری جمله پرگنه مذکور رسانیدند زمینداران موضع مذکور برای آنکه بی از دیهه انهام بنمایند رجوع
بعدونند چون انجمن به شیخت و شرافت پناه شیخ لطف الله امین و فوجدار پرگنه مذکور رسید شیخ
منعم الیه و میر ابو المنصور با سه سوار ملازم سرکار را برای احضار زمینداران موضع مذکور تعیین نمود سوار
سرکار چون بدیهه رسیده خواست که زمینداران را همراه بیارد در نیصورت کسان رام سنگه راجپوت
مستاجر موضع مذکوره بحمایت زمینداران برخاستند و برفاقت گواران مستعد جنگ شده سوار سرکار را
مرکز وار در میان گرفتند و تمامی مردم دیهه برگرد سوار دایره بسته تفنگ شوخی کردند اگرچه سوار سرکار
بملاحظه ندامت خود دست بسلاح نبرد لیکن زمینداران که تعویث و اعانت کسان مستاجر مست باده غرور شده
بودند از راه کوته اندیشی اسپ سوار را زخمی ساختند چنانچه بازوی راست سوار و بر ران چپ اسپ آسیب
کاری رسیده بعد آنکه بر سوار سرکار کار دشوار شد کسان مستاجر زمینداران را عقب کشیده بردند
بمجرد استماع انجمن شیخ موصی الیه با آنکه با وقت بود میخواست که سواری نموده بر دیهه مذکور شتابد بمقدمه
چند ... انجا تمامی دیهه را خالی گذاشته فرار نمودند و اسباب جدلان خود سرانجام دادند
شیخ مشار الیه بحکم آنکه بر دیهه خالی گردانیدن دور از مصلحت بود سواری موقوف نموده تعید
ظهور زمیندارت راجپوت مستاجر مال مواشی دیهه بضبط خود در آورده روز سوم برای
منطقه ... نامی خود معه پنج کس ... از قوم حجام و چمار و پانزده راس مواشی کلان و کوچک از گاو و گوساله
و ... که زیاده از قیمت ... بوده باشند بدست کسان خود و نزد شیخ مذکور فرستاد شیخ مذکور
مرقومه را معه پنج نفر مزبور حواله ازنده نموده به تهدید تمام براجپوت مذکور پیغام کرد که اگر سود ... خود خواهد

رسیده از مواضع مذکور که مصدر رفته و فساد شده اند حاضر سازد و الا در صورتیکه این آتش سربلند شد خلایق فی تزلزل
خواهد سوخت این صورت حال ۞ چون بموجب آیهٔ کریمه لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه اداء
شهادت و کتمان گواهی از جملهٔ مناهی است بنا بر این سوال ملتمس و استشهاد بحق میخواهد اضعف العباد میر الله داد از
سادات کرام و مشایخ عظام و فیوضات اسلام و موالی ذوی الاحترام و جمیع کافه انام از خاص و عام منسوبه
قصبه بگرام بر همگنان که بر هر یک شما ها روشن است که منزل جوبیا معلومة الحدود موروثی این سایل در قصبه مزبوره
متصل جوبیا شیخ فرید اخبار نویس واقع است هرگاه این کمترین عیال الله بسبب روزگار از وطن جدا شد جوبیا
مذکور را عاریتاً بجهت سکونت حوالهٔ ارم دلو خان افغان که متعلقان خود همراه داشت و بجهت آرامگاه عیال و اطفال
خود جا بمایان شان ممکنت عاریت نامه نوشته نبی که بعد الحاجت جوبیا را خالی کرده بدید نموده رفته بود و
درین روزها که احقر در وطن رسیده موافق قرارداد مسطور طلب جوبیلی مینماید افغان مذکور بزور و تعدی پیش می
آید هر کرا ازین حال و صدق اشتمال اطلاع و آگاهی باشد حسبة لله گواهی خود در ذیل سوال نامه ثبت
نماید و یا بنوشتن اجازت فرماید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد ۞ چون از ادای [illegible]
شهادت و کتمان گواهی از جمله مناهی است کما قال الله تعالی لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم
قلبه لهذا سوال ملتمس و گواهی راستی میطلبد و شهادت بصدق میخواهد از قاطبة الناس محله [illegible] مندو
کنیزا [illegible] بیت سلام دی زوجه [illegible] بمبلغ [illegible] صد روپیه سکه رایج الوقت بابت دین
مسیح می رانند [illegible] خسر ان من سایله بموجب تمسکات نمودی بر ذمه کلابرای ابن جاجیرام جد و شوهر سایله
موهن قوم کهتری واجب الادا و لازم الاعادت در حالت طلب زرهای مقروضه مذکوره بدیون مذبور عذر
تا [illegible] معاملت [illegible] چنانچه کلابرای مذکور را که جد موهن مرقوم باشد من سایله جهت اصل زرهای مقروضه
مذکوره در چبوتره کوتوالی [illegible] بوده [illegible] موهن مذکور چیزی بطریق رشوت بکوتوال داده
جد خود [illegible] کلابرای مذکور باشد بدون انفصال معامله از قید خلاص کنانید [illegible] و انفصال [illegible]
[illegible] کلابرای و موهن مذکور نزد من سایله آمده گفتند که در خانه من آمده [illegible] مبلغ [illegible] برداشته از
[illegible] تمسکات مرقومه حواله [illegible] راضی نامه نوشته بده من سایله بمقتضیه [illegible] دم [illegible]
بصدق این حال و راستی اشتمال اطلاع و آگاهی داشته باشد گواهی خود برین قرطاس ثبت نماید و اگر خود
نوشتن نداند برای نوشتن آن بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد بود ۞

فارغ خط

فارغخطی باسم میرزا محمد یار بیگ ابن میر بداب علیخان از سرکار رحمت لالنت فوجداری پرگنه [illegible] منضاف صوبه
اله آباد و محال جاگیر سرکار مقرر بود و محاسبه ذمه خود الانفصال نموده فارغخطی بمهر سرکار رفته مرحله سنه ۱۱[illegible] فصلی که محاسب
سرکار بذمه میرزا مرحوم باقی بود و بعد از گذشته شدن میرزا مشار الیه محمد یار بیگ محاسب ذمه او از روی جمع و خرج تنخواه
199 سیزدهم ربیع الاول سنه ۱۲[illegible] بموجب واصلباقی بدستخط سکهلال قانونگوی در حضور الانفصال نموده زر بکه از روی تا باقی
جمع و خرج سوای چهار هزار روپیه که ذمه فوطه دار است و انچه از روی بدر نویس جمع و خرج بذمه میرزا مسطور واجب الادا
برآمده تمام و کمال بلا عذر در سرکار رسانیده الحال هیچ مواخذه با مشار الیه در میان نمانده لهذا فارغخطی نوشته داده
شده   متصدیان حال و استقبال پرگنه [illegible] سرکار و صوبه اله آباد بدانند بوضع [illegible] که [illegible] بیگه [illegible] پرگنه
مذکور بموجب اسناد حکام سابق در وجه مدد معاش متعلقان سیادت پناه نجابت دستگاه سید جعفر علی مقرر و معاف است
اکنون نظر بر استحقاق انها حسب [illegible] دستور قدیم بحال و برقرار داشته شد باید که موافق معمول قدیم بقبض و
تصرف انها واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند که حاصلات آن را وجه
معیشت خود نموده بدعای خیر بر دارند   قولقراریته باسم غلام محمد انکه چون موضع [illegible] وغیره عمله پرگنه
[illegible] اله آباد از ابتدای فصل خریف سنه ۱۱۷۹ فصلی بعوض مبلغ سه هزار و چهار صد و [illegible] روپیه سکه مبارک
جمع سال تمام همه جهت از مال و ابواب و سایر جهات بالعهده و خام بتعهد مشار الیه مقرر [illegible] باید که مبلغ مذکور
قسط بقسط بموجب قبولیت داخل خزانه سرکار نموده باشد انشاء الله تعالی در قولقرار تفاوت و تجاوز نخواهد
تاریخ سیوم شهر ذی حجه سنه ۱۱۸۰ فصلی شده   قولقراریته جمع سلطان پور وغیره عمله پرگنه [illegible] مبلغ
[illegible] هزار و پانصد و پانزده روپیه بابت فصل خریف و ربیع سنه ۱۱۸۰ فصلی از مال و سایر جهات سوای ابواب فوطه خانه
بقبولیت [illegible] قصبه مو جمع [illegible] باید که [illegible] جمع در [illegible] و پرداخته از دیار [illegible] مواضع
مذکوره [illegible] سلوک خود را ضی داشته [illegible] تخم تفاوت نماید و مال واجب الادا
[illegible] سرکار موافق [illegible] پرگنه فصل بفصل بموجب اقساط عاید سازد و خدا نکند اگر [illegible]
بعد تحقیق [illegible] باید و [illegible] بعهده خود [illegible] شده   اقرارنامه باسم کریم ابن رحیم انکه
چون [illegible] العلاقه حقه برداری و سایر علاقه خدمتگاری نوکر داشته شد باید که روز و شب [illegible]
خدمت مرجوعه خود حاضر و سرگرم باشد و در هیچ کار عذر و حجت و حیله بهانه ننماید و چیزی که
تحویل خود کم کند از عهده آن جواب کند و بی رخصت بر خاسته [illegible] نگذارد و در حضور [illegible] خدمت

۱

مابانکه برضاء خویش بانوکری بگذارد هم باسه خود درخصیع بدید اینچند سطور بطور سرخط نوشته داده الحال
جودهری وقانونگویان وزمینداران ومقدمان ومزارعان مواضع پرگنه رام پور ایم چون حسب الحکم معلی مقرر است که
احدی از رعایا الصنوه مبسط وقضلانه ومحصلداری وشقداری وکارینه ونیه داری ودیگر اخراجات ممنوعه بارگاه
خلافت وجهانبانی فی مصرف نشود بنابران بنده رقم تعلیقه در ربیع الاول ۱۱۰۸ مطابق سنه [illegible] رجب جماعدار ورادهٔ سنگه
بیشکار ومتعلقان ومنسوبان ایشان بکدام وجه و درم از ابواب ممنوعه ذره باینجا ندیده ایم واز حسن سلوک عملدار
مشار الیهما بسیار راضی وشاکر ایم لهذا اینچند کلمه بطریق رضانامه نوشته دادیم بطوع ورغبت خود ها

منکه لسنه سنگه وکیل عفت مآب باجهان جانم لوح سیادت ومنقبت دستگاه میر علی اصفهانی روزینه دار
حضور فیض گنجور ایم مبلغ یکصد وپانزده روپیه سکه مبارک وجه یومیه موکله خود را از ابتدای غره شوال ۱۱۱۰ سنه لغایت
آخر شهر مذکور سنه الیه مطابق سند حضور فیض معمور از تحویل مهانند تحویلدار بتمام وکمال وصول یافته در قبض
وتصرف خود درآوردیم بنابران اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته دادم که وقت حاجت سند باشد
تاریخ غره ذیقعده سنه ۱۳ قلمی شده

یادداشت آنکه مبلغ هزار روپیه سکه مبارک حسن بیگ بابا
صد اقسات بندلال ساهو بطریق قرض گرفته شد وسیصد وچهار روپیه انعام مقرر نموده آمدان الله تعالی
مبلغ مذکور بوعده پنجماه ادا نموده خواهد شد بتاریخ غره رمضان المبارک سنه ۴۳ قلمی شده

منکه یار محمد ولد دلدار محمد ساکن بلده اله آباد ایم حسب مبلغ دو صد روپیه از انجمله مبلغ نود وپنج روپیه
بطریق قرض حسنه بلا سود ویکصد وپنج روپیه قرض سودی که سود آن سیصد چهار روپیه باشد از مهانند
ساهو بکفالت سلام سنگه بوعده شش ماه قرض گرفته شد اقرار آنکه مبلغ مذکور بروقت وعده
تمام وکمال بلا عذر وحجت ادا سازم لهذا اینچند سطور بطریق تمسک نوشته داده شد که وقت
احتیاج سند باشد بتاریخ سیوم ذیحجه سنه ۱۱۰۱ قلمی شده

الحمد لله رب العالمین هو الحی القیوم
لا رحمه لا اله الذی کعد خلق الانسان فی احسن تقویم وهدایه الی صراط المستقیم والصلوة
والسلام علی خیر خلقه محمد سید الاخیار المرسلین واله الطاهرین بعد اما بعد این چگونگی مجلا
محلیه شرعیه کما قال الله سبحانه تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء وعقد بسته متعهد از عقود بلوغیه قال
رسول الله صلی الله علیه واله تناکحوا تناسلوا او تکاثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمه ولو بالسقط
درمیان آنکه درحین سعادت قرین شیخ عبدالله بن شیخ فیروز که وکیل است از جانب سعید لاولاد

خاندان

وخاندان سیادت و امارت سعود اخفاد و تم دمان حشمت و شوکت نونهال حدیقه جلالت نعمت الالهی
تازه نهال گلزار خلیل اللهی ثمره چمن بلاهی رفیع الالهی صاحبزاده سمو القدر رفیع المکان ذو المجد
عالیشان محمد صادق خان عرف میر مهدی علی ابن نواب اکرام الدوله مجاهد الملک میر حسن بهادر
میر میران البخشی والجعفری نعمت اللهی برای امر نکاح او بجواز برای موکل مذکور خود در 200
عقد نکاح او در اورد بر نفس نفیسه عفیفه کرامی گوهر صدف بحر سیادت و نجابت و در غرر
درج عزت و عصمت زبده اولاد بتول گل گلشن ال رسول زیب و زینت ده حرم سرای قدس و اقبال
زیور رواق شبستان مخدرات جاه و جلال بهجه حدیقه امارت و جلالت شجره دوحه حشمت و جلالت مسماه
مهر النسا بیگم بنت زبده امرای عالیشان نواب فلک اقتدار معلی القاب قائم جنگ بهادر الله جان بهادر
نصرت جنگ در عوض مهر معین مشروعه مبلغ چهار لک روپیه که نصف آن دو لک روپیه سره جید تمام
وزن سکه رایج الوقت منجمله آن ثلث معجل و ثلثان موجل و شرافت پناه شیخ عبدالله ولد شیخ
قنبر و زکریا ولد لطف الله از جانب مسماه مذکوره برای امر نکاح او بشهادت شاهدین العاقلین الکاملین
والبالغین العادلین احدهما شیخ روشن علی و ثانیهما شیخ غلام علی بنفس عفیفه موکله مذکوره خود را
بزنی و نکاح شرعی داد در بدل مهر مسموعه محمد صادق عرف مهدی علی خان ناکح مرقوم را و بین المذکورین
متعاقدین عقد نکاح منعقد شد و ایجاب و قبول در مجلس عقد مسموع گردید لکاحا صحیحا شرعیا
نافذا مع السبیل الشهرت والاعلان والاعلاء الطریق المحمدیه ولاثمان وقع ذلک بمحضر
من الشهود الذین العدول والثقات الذین خواتیمهم فی حاشیه هذا الصک المشروع ثابت و مرقوم
تاریخ بیست و چهارم شهر شعبان المعظم سنه ۲۸ جلوس میمنت مانوس شاه عالم بادشاه غازی
مطابق سنه ۱۱۸۶ هجری نبویه علیه و آله الالف الصلاه و تحیه مکرر انکه اگر نا فی المیان کنیز لی مدخوله
محل ایشان باشد آن مملوکه در مهر مسماه مذکور است ۞ الحمد لله الذی
جعل النکاح نعاج الفلاح وسیله فی الاسلام و فضلا وفاطق و ثمر امن الجلال
والحرام و منافع الناس و الانام و خصصه بالنفاس و الانام الصلوه و السلام علی خیر
الانام محمد المنسوب الخواص و العوام و آله البرره الکرام و اصحاب العظام اما بعد سبب تحریر این
ارقام خجسته انجام و باعث ترقیم این کلمات شرعیه الاحکام آنکه موافق آیه کریمه و انکحو

الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم
وبموجب سنت سنیه نبویه کما قال صلی الله علیه وآله النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی بجواز
ونفعه عقد صحیح شرعی خود در او در حالت صحت نفس وثبات عقل ونفاذ جمیع تصرفات صحیحه شرعیه خود
خان عالیشان سمو القدر رفیع المکان محمد صادق خان عرف میر محمد علی ابن نواب اکرام الدوله
مجاهد الملک بیرم خان بهادر مرحوم بعقد صالحه عاقله بالغه رسیده را که مسماة مهر النساء بیگم
بنت امارت وایالت مرتبت نواب والاجناب معلی القاب عمدة الملک نواب خان عالم [illegible] خان
بهادر نصرت جنگ بوکالت شیخ عبدالله ابن شیخ فیروز [illegible] بالسرور [illegible]
بسه مسطوره بشهادت شاهدین عادلین احمد [illegible] غلام علی ابن شیخ محمد [illegible] شیخ [illegible]
ابن شیخ غلام علی مذکور بمقابله مهر مبلغ چهار لکهه روپیه موصوفه مذکوره که منجمله مهر مذکور [illegible] معجل
وباقی مؤجل [illegible] داد شیخ عبادالله وکیل مذکور بعد ثبوت وکالت شرعی بنفس [illegible] مسطوره
را بمقابل مهر مذکور تاریخ مزبور ایجاب وقبول متعاقدین بحضور جماعه مسلمین [illegible] النکاح
نکاحا صحیحا شرعیا [illegible] علی سبیل الشهرت والاعلان [illegible] علی طریق الصحه [illegible] مذکور
بعد متقرر شدن نکاح اقرار کرد که [illegible] مملوکه ومدخوله من [illegible] مملوکه در مهر مسماة مذکوره
بر تصرف مالکانه که خواهد بران نماید بنابران این چند کلمه بطریق قباله مهر بتاریخ بیست و چهارم شهر شعبان
المعظم ۱۱۸۶ النبویه المقدسه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه صورت ترقیم یافت الحمدلله
الذی جعل النکاح فاصلا بین الحلال والحرام والصلوة والسلام علی رسوله والذی جعله سنته
فی الاسلام وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد این ورقت در بیان آنکه حضر مکلف مخبر باسم ونسبت خود
مسمی قمر علی ابن محمد رشید ابن عبدالمجید بشهادت شاهدین حرین مکلفین مخبرین باسمهما ونسبهما
مسمی [illegible] ابن محمد ابن نعمت الله ابن محمد صادق ومسمی رسول خان ابن کرم [illegible] ابن رحیم خان در
دار القضا [illegible] بلده الله آباد بعد [illegible] الشرع الشریف الذی [illegible]
ظاهر نموده بدین وجه که مسماة قمر النساء بیگم بنت [illegible] محمد صلاح خان [illegible]
ابن [illegible] مرتبت صالح خان [illegible] مطلق نموده برای قرار
ومقرر نمودن مهر با خان والاشان علی احمد خان [illegible] محمد خان [illegible] والله شاهد
مرقومان

مرقومان متفق اللفظ والذی مطابق الاظهار مسیح قمر علی وکلان مذکور لعان شهادت نموده حاکم العاله الآن علی
احسان جان که فی مجلس حاضر بودند بشر قرار معتبر صحیح شرعی نمودند که ذات مسماة مذکوره بعوض مبلغ
ست الف روبیه سکه عالمگیری جید رایج الوقت مبلغ الف روبیه سکه عالمگیری معجل و تلثان
الف کلها روبیه موجل حماء واحد ومهر الازماء و دعا با نااصحی لشرعا بذمه خود قبول نمودم و ذات مسماة
مذکوره را بنکاح شرعی خود در آوردیم و کان ذلک بمحضر من الجماعة العدول والثقاة بتاریخ بیست و یکم
شهر رجب احسن قلمی شده   بتاریخ غره شهر ربیع الاول سنه ۱۱۶۷ هجری اقرار نمود میر محمد ولد
میر سلیمان باشند و اقوین وجه که مسماة نجم النساء بنت شیخ الله داد بن شیخ صدیق بالغه رشیده
ودر عقد نکاح شرعی خود در آورد و وکاله هدایت الله بن لعایت الله بحضور شهود عدول مقبول الشهادت که
ایجاب و قبول متعاقدین بلا معاینه شنیده اند بکابین مبلغ یکهزار روبیه ولد فی بنا شرح سلطانی نورن که معظمه
سلیت ازان معجل والیت لا ادا عند المطالبه والباقی منه الموجل الی اظهار النکاح مع چهار شروط مشهوره
معروفه شرط اول آنکه ناکح مذکور بر منکوحه مذکوره مادام که در نکاح او باشد بحکم ضرورت زن دیگر نخواهد
و دوم آنکه زوج مذکور زوجه مذکوره را از شدت قید و عصب نمود شرعی ضرب و لت چنان بکند که اثر ضرب و
جراحت ان بر عضوی از اعضای او ظاهر گردد سوم آنکه ناکح مذکور از نزد منکوحه مذکوره مدت یکسال ایلای
میوا لی چنان غیبت نماید که در همه مدت نفقه و کسوت بقدر کفاف بوی رسد و منکوحه مذکوره بسبب وی
یکی از این امور مذکوره حاضر گشته پای خود را از حباله نکاح وی برارد چهارم آنکه شوهر مذکور بنا دختر معیت
متعلقه منکوحه کنیزکی بر سم سرت نگاه ندارد و این نکاح صحیح علی طریق الشهره والاعلان لا بالطریق الخفیه
ولاکتمان بدار العدالت مرقوم گردید   بتاریخ بیست دوم شوال سنه ۱۱۶۵ هجری در دار العدالت العالیه
حاضر آمده مسماة زینب بنت خداداد بن عبد الواحد بطلب خود حاضر آورد مسمی رحیم بن کریم بن حلیم را و حاضر
بودن برابر وی بمحضر بری دعوی کرد بر بتوجه که بمحضر بدا بتاریخ دهم رجب المرجب سنه ۱۱۶۳ فی حاضر بدا در عقد نکاح شرعیه
خود در آورده بود مدت یکماه است که محضر بدا النفس من بدعیه بر نفس خود سه طلاق حرام گردانیده و بالاحال
از راه زوجیت کال من بدعیه مزاحم میشود او را منع نماید چون جواب دعوی حاضر بدا از محضر بدا پرسیده از
محضر بدا از طلاق دادن انکار مطلق اورد بنا بر این از مدعیه طلب شهود نموده شد او حاضر آورد شیخ امان الله
بن جان الدین و محمد و میر الیق بن میر و اثق حاضر و انها متفق اللفظ والمعنی مطابق دعوی مدعیه مذکوره بروی محضر بدا

گواهی دادند لهذا حکم نموده شد که مدعا علیه مزبوره من بعد بدعوی زوجیت مزاحم حال مدعیه مذکوره نشود

و این خط که تا فی الحال سند باشد بتاریخ ۱۸ هژدهم شهر ذیقعده سنه ... تحریر یافت ۵ — تاریخ ... شهر صفر

المظفر ... روز شنبه حاضر آمد ... ابن احمد و حاضر آورد با خود مسماة حنیفه بنت محمد ... جعفر

منکوحه خود را و باظهار عدم استطاعت مال و نفقه و قسمت ... و انمی خود را و بالطلاق مثلثه ... حرام

گردانید و از خود جدا ساخت و مسماة مذکوره نیز اعتراف آورد که مهر السنت و حسب حق مهر و نفقه

عدت از زوجه مذکور هیچ حقی و دعوی نیست ... مسئله میر عبدالشکور ابن سید محمود

ابن سید بدرالدین ساکن قصبه بلگرام ام اقرار معتبر ... بدین وجه کرد که ... زر ...

مرصع و طلا و نقره و سلاح و نقد و جنس و غیره و کتابت بابت املاک ... و معامله راجه ...

و پرگنه ... و ... وغیره محالات تعلق تنخواه رساله سید جمال علیخان و حساب ... و غیره

بابت ... رساله مذکور و ظروف و حساب ... و حساب ... که متعلق

متعلق بود دعوی و مطالبه داشتم تمام و کمال از ... مذکور فهمیده که ... حالا ... هیچ

با ... مذکور و از فرزندان او در هیچ مقدمه مرقومه بصدد دعوی و خصومت باقی ... نمانده از

تا فی الحال من یا فرزندان من در هیچ بابت دعوی ... در هیچ وقت ... ان دعوی باطل

و ... مسطور خواهم شد و اگر نوشته ... مذکور ... معترف ... جهت باطل ...

... این چند کلمه بطریق ... نوشته داده شد که عند الحاجت سند باشد بتاریخ ... جمادی الاول

... بلگرام ... علیها الصلواة و السلام و التحیه ...

مسئله ... ابن ... قوم ... اقرار معتبر و اعتراف صحیح ...

که چون با میر عبدالشکور دعوی تمسک ... و ... مطالبه ...

... میر موصوف ... میر ... خان ... تمام و کمال فهمیده ...

... با میر موصوف ... دعوی و خصومت باقی نمانده ... دعوی ... ان دعوی

باطل و من ... میر موصوف ... میر موصوف فروخت ...

... ان ... باطل باشد ... این چند کلمه ...

... سند باشد تحریر ... جمادی الاول ... سرکار خیرآباد و غیره

از حضور موکل تفویض یافته متصدیان سرکار برای وصول باقی ۱۱۶۳ فصل محلکاول بندها میخواستند که موکل مبلغ زر
ذمه خود کرده وصول نموده بسرکار رساند موکل در مقدمه انکار نموده پیمان آورده که زر باقی ذمه خود نمیتوانم
کرد تا بمقدور زر بوصول نرسانیده بخزانه سرکار عاید خواهیم نمود و جواب و سوال این مقدمه چند روز بمیان ماند چنانچه
از حضور جریان مبارک موکل ایما شد که در مقدمه باقی بموجب گفته متصدیان بخاطر جمع محلکاول نوشته بدهند هرچه وصول
خواهد شد بسرکار خواهد رسانید و آنچه باقی خواهد ماند بابت سرکار است بوجهی از موکل مزاحمت نخواهند شد
از فضل اکرم امیدوار است که دستخط خاص مزین شود که زر باقی مذکور بوجهی ذمه موکل نیست تا بمقدور سعی نموده
هرچه بوصول درآید بسرکار برساند تا فی الحال متصدیان سرکار در باب هیچ مواخذه بمیان نیارند عرضه وکیل
علی نقی بیگ خان از سرکار خان عالم بهادر در شرح دستخط خاص اگر بخاطر جمع بموجب گفته متصدیان نوشته بدهند
زر باقی ۱۱۶۳ فصل آنچه از مواجهه رعایا واجب الادا و در انجام باشد تا بمقدور وصول نموده بسرکار
رسانند هرچه باقی خواهد ماند از نواب خان عالم بهادر هرگز مزاحمت نخواهد شد   محال خیرآباد
مکان سرحد است و همیشه مردم خوب و معتبر در آنجا داشتن ضرور در این باب هرچه مرضی باشد و با بقعال
مردم رساله از حضور تعین شوند بعد رسیدن آنجا موکل هر قدر ضرور خواهد دانست نگاه داشته دیگران را
رخصت خواهد نمود   مصالح خیلی برای تنبیه مفسدین و احتیاط ملک ضرورت تمام خرج توپ خانه
چوچکاهلان و چند ضرب بکله دو و صد ضرب جزایر و چند قبضه بان از سرکار منعینه موکل شود
ضابطه چنان است که مردم زمیندار برآمده است و نصیحه انها معاف نباشد بلکه به ضابطه نوکر لازمه و تعیینه
معاف میکردند   و مهمله ها سوای در باب علاقه جوبکاک روزینه میدهند متصدیان در باب مردم
امتیازی و مهملهای رساله موکل بدون دستخط سرکار جاری نمی نمایند دستخط خاص مزین شود که بموجب
ضابطه سرکار بحال ارزند   علی نقی بیگ خان از سرکار متعینه موکل است و از مدتی تنخواه
نیافته اوقات به تصدیعه میگذرانند منجمله زر قبوضات که بر محمد تمکین خان بهادر تنخواه شده بود در پیمد
مبلغ پانصد روپیه وصول یافته قبوضات در بروانجات سابق و حال موجود دارد امیدوار است که
زر باقی سابق مسئالیه و تنخواه ماه بماه آینده بر محال خیرآباد تنخواه شود که بخاطر جمع در کار سرکار
حاضر باشد   تنخواه مردم رساله موکل که بنام زین العابدین خان تنخواه شده بود بکدام
بوصول نرسیده امیدوار است که وجه ماهیانه آنها در محال خیرآباد تنخواه شود   مهر موکل دو نعت

جهت نموده وجهه مدد خرچ مشارالیه که از سابق در رساله موکل مقرر است از مهمان بلوچ عام محمد...
وجون عالیه ان مشارالیه دستخط شود ... منعقد خان برادر رساله موکل ... الا ازین جهان اباد وارد
وجهه مدد خرچ مشارالیه هرچه مقرر شود باشد به دستخط مزین شود . حکیم مرزا علیخان از مردم سرکار متعینه موکل
و وجهه در زمانه مشارالیه بر محال خیراباد میخواه کرده . مرادعلی وغیره ... نفر ... سابق علی ... بیگخان
با امید بود که سرکار از مدتی خدمت مینمایند وجهه در زمانه اینها به دستخط مزین گردد و متعینه موکل بودند . محمد قلیخان
از سرکار متعینه موکل شده وجهه مدد خرچ مشارالیه بر محال خیراباد میخواه شود . مردی بال منصدی موکل
تا حال بیکار گشته است در بنولا برای گرداوری کارهای سرکار بودن مشارالیه به دستخط خاص مزین گردد
بس ... از برادران مرزا ناصر در بنولا از شاهجهان اباد امده اند و مردم سرکار اند امیدوار است
که در سرکار نوکر شده متعینه موکل شوند . موکل میخواهد که متعلقان مرزا ... الله اباد طلبند ...
تکاندار ... باب ... صادر شود که موافق ضابطه سرکار سررشته اینها درست کرده مقرر نموده
مواری پنجاه نفر ... برای برداشتن ... باصر و ... منصدیان دستخط ... که موافق ضابطه سرکار
سررشته اینها درست کرده مقرر نموده شده . واجب العرض غلام ... و ...
که الخلافه ... صوبه داری صوبه الله اباد سرفرازی یافته امیدوار فضل و کرم است که دفعات مطالبات
غلام به دستخط انور مزین شود در زمانه ذات موافق گذارش از ... تفصلات به دستخط خاص مزین شود
شرح و دستخط انور اینکه منجمله رسوم ... برای ... همراهی صوبه دار صرف ... مطلوب امیدوار است
که در باب اینها به دستخط انور مزین شود برای ... نفر همراه صوبه دار ... نویسنده ... است
چهار نفر شرح و دستخط خاص اینکه منجمله رسوم . رسوم ... و ... وغیره موافق ضابطه امیدوار
که معاف ... رسوم موافق معمول صوبه و دستخط ... فیصلی ... دستخط ... بود
جمع ... سرکار ... موافق معمول و دستخط موافق معمول ... برای
محافظت مال سرکار ضرور مطلوب میشود امیدوار فضل و کرم است که در هر محال ... گماشته های و همراه
صوبه دار ... غلام ... ضرور ... تعین باشند در بنیاد دستخط انور مزین شوند و دستخط منجمله
... خریطه و ... روشنائی و ... وغیره ضروریات خرچ ... از فضل و کرم امیدوار است
که در حساب مجری یابد و دستخط منجمله سایر خرچ ... کار ... سالیانه ... اگر

کسی از ورثه و غیره دعوی و خصومت نباشد غلام محمد حاضر نماید امیدوار است که به تحقیق پذیرد الشرع.

مسکه غلام محمد خان مستاجر موضع کلیان پور وغیره عمله پرگنه حویلی کوره ام

203 مبلغ سه هزار و چهار صد و هشت روپیه سکه مبارک بابت فصل خریف و ربیع سنه ۱۱۷۹ فصلی همه جهت از

مال و ابواب و سایر جهات بالعد و حام جمع سالتمام از اصالت و اضافه پیش متصدیان نواب صاحب و قبله

خان عالم بهادر بطوع و رغبت خود قبول نموده ام اقرار آنکه مبلغ مذکور موافق برلیت پرگنه بموجب اقساط

فصل بفصل در خزانه سرکار عاید سازم وخدا نخواسته اگر کسی آفت سماوی یا ارضی روی دهد

بعد تحقیق مجرا یابم بنابران این چند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد

تحریر سیوم ذیحجه سنه ۱۱۴ مسکه محمد طیب بن اکرام ساکن قصبه موهان [illegible] بیگه

زمین قطعه دار بابت اثاثه خود که بموجب فرمان والاشان از رقبه قصبه مذکور واقع است برای

کاشت از ابتدای فصل خریف سنه ۱۱۸۰ فصلی واجب الاقرار فی بیگه در سال اول یکمن و در سال دوم

یکمن و سه آثار و در سال سیوم تمام و ثلث آثار گندم بوزن شاهجهانی مشخص نموده بعد الکریم ولد رحیم

ساکن قصبه مزبوره اجاره داده شد باید که بخاطر جمع تمام تردد کشتکاری بواقعی نماید و محصول سال بسال

مطابق قرار داد مذکور واصل سازد بنابران این چند کلمه بطریق پته که عند الحاجت سند باشد نقلما اند

پته قول قرار مهاوی باسم عبد المجید ساکن موضع کشن پور آنکه هر قدر زمین که [illegible]

در موضع سلیم پور از خریف و ربیع سنه ۱۱۸۵ فصلی کاشت نماید بعلت مهاوی از قرار پنج حصه از نامبرده

و یک حصه از سرکار مقرر و مشخص نموده شد باید که بخاطر جمع تمام در تردد کشتکاری مشغول باشد بر وقت

مهاوی مطابق همین پته بلاتفاوت و تجاوز بعمل آورده خواهد شد تاریخ [illegible] سند [illegible] سنه

صورت [illegible] قیم باقی [illegible] خبر مکلف مخبر باسم و لقب خود مسمی ملوک پرشاد ابن [illegible]

قوم کهتری در دار القضای بلده اله آباد حاضر آمده طائعاً و راغباً بلا اکراه و اجبار معتبر و اعتراف

صحیح شرعی نمود بدین موجب که بیع کردم و فروختم منعم [illegible] مکلف مخبر [illegible] باسم خود [illegible]

[illegible] این سلام سکه و [illegible] قوم [illegible] سری [illegible] تمامی زمین یک منزل [illegible]

[illegible] که بعد فوت پدر منعم [illegible] بطریق ارث رسیده

و بار یابان این مبایعه صحیحه شرعیه و [illegible] و تصرف مالکانه خود داشتم مشتمل بر قطعه زمین قطعه اول

طولاً حس شمالاً و جنوباً با معه آثار دیوار طرفین لب دیمه در عرض و هم از روی بسوی سالح الی و عرض [illegible] محمد با معه
آثار دیوار طرفین لب [illegible] سالح بدر راحمد بور قطعه دوم طولاً شرقاً و غرباً با معه آثار دیوار شرقی لب [illegible] و جنوبی
بدر راح الی و عرض شمالاً و جنوباً با معه آثار دیوار جنوبی سانزده در عرض بدر راح مذکور قطعه سوم طولاً شرقاً
و غرباً با معه آثار دیوار طرفین تمام الله در عرض مذرع الی و عرض شمالاً و جنوباً با معه آثار دیوار جنوبی در عرض مذرع مذکور
واقعه بلده الله اباد شهر بو محله امیر کنج محدود بحدود اربعه حد شرقی ان ملحق است بزمین بایع مذکور و حد
غربی ان ملحق است قدری بدیوار حویلی کهنه بیر و ابن سوکالی قوم امیر و قدری بدیوار حویلی شیخ [illegible]
و خان محمد حسب عبارت و الیه المآب و المتراب حد شمالی ملصق است بزمین حویلی شیخ نصیر الله صاحب
عیادت و قدری متصلست بدیوار حویلی لشکری و حد جنوبی ان ملحق است قدری بزمین حویلی بایع مذکور
و قدری بکوچه نافذه که شرقاً و غرباً روانست و غیرها من الحدود ان علامات ظاهر است بجمیع حدودها
حقوق و مرافق شرعیه ان و بکل قلیل و کثیر هو منها و فیها او لها من الحقوق و انداخلها المخارجه و آنچه
از آن دار بود و شمرده و اضافه کنند بآن به بیع بات بتات صحیحه واحده بلا اکراه و اجبار و بلا رجعه
و بلحیه و خیار مستجمع شرائط صحیحه و خالی و معرا از مفسدات و شروط مفسده بمقابله مبلغ صد و پنجاه روپیه
سکه عالمگیری جدید ضرب و وزن الله اباد التنصیف منه بالید الاصل مبلغ هفتاد و پنج روپیه
و برابر آن موصوفه مذکوره و خریدم مر مذکور محدوده مبیعه مذکوره بمبلغ مرقوم طائعاً و راغباً بلا اکراه
و اجبار در حال جواز شرعی و نفاذ جمیع تصرفات شرعیه خود و مبلغ مذکور را به بیع مذکور از قبیل مبیعه
مبیعه مذکوره بالمبیع مذکور تسلیم کردم و تمامی مبلغ بایع مذکوره قابض شد و مشتری مذکور فی مجلس حاضر
بود شرای محدوده مبیعه مذکوره بالمبلغ مرقوم قبول نموده اقرار کرد که بر تمامی محدوده مبیعه مذکوره
قابض شدم و بایع مذکور قابض شدم فتم العقد التام و هو لا ابراء قبض و ابراء عام ابراء اسقاط و ابراء
و بایع مذکور باز دعوی کذب در این اقرار و فساد بیع و غبن فاحش و تغییر از مبیعه مذکور ابرا و ابراء
و همان فورک همچنین بعد از بایع مذکور ثابت و مقرر است اگر واقع اید و کان ذلک کله بمحضر
من جماعه العدول و الثقات تاریخ دهم شهر جمادی الاولی سنه ۱۱۰۳ الهجریه النبویه المقدسه علی صاحبها افضل الصلوات
والسلام صورت بزفشم با قباله حرره مکلفه مسخبره باسمها و نسبها مسماه مراد بیگم بنت
سلیمه خان ابن اکمل خان زوجه فتح خان ابن حیات خان قوم افغان ساکن محله [illegible] در دارالقضای
بلوه اکم

204

بارهٔ دیگر زیاده حاضر آمده طائعه و راغبه بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کرد بدین موجب که بیع کردم
و فروختم منقوره مذکوره بدست [illegible] منجر باسم ولد خود مسمی محمد بیک ابن بابا بیک ابن شاه محمد قوم افغان
تمامی و همگی یک منزل حویلی که مملوکه و مقبوضه خود بوده بعد فوت فتح خان مذکور شوهر منقوره بمنقوره رسیده و تا زمان این مبایعه
صحیحه شرعیه بلا شرکت غیری در تحت تصرف مالکانه خود داشتم و مشتمل است بر سه قطعه زمین قطعه اول طولش شمالا و جنوبا
معه آثار دیوار جنوبی بیست و نه درعه بدرع الهی است و عرضش شرقا و غربا معه قدری آثار دیوار شرقی پانزده درعه
بدرع مذکور و عمارات آن یک خانه غربرویه سقف به نهر گرمی چوب بالای آن سه دره سفاله پوشش و پیش آن ایوان
سه دره غربرویه و یک ایوان یک پله سفاله پوشش جنوبرویه موسوم حفت تخته کبوتر قطعه دوم طولش شرقا
و غربا معه آثار دیوار شرقی [illegible] درعه بدرع الهی و عرضش شمالا و جنوبا معه آثار دیوار جنوبی چهار درعه
و [illegible] بدرع مذکور و عمارات آن یک ایوان یک پله سفاله پوشش غربرویه قطعه سوم طولش شمالا
و جنوبا معه آثار دیوار جنوبی [illegible] درعه بدرع الهی و عرضش شرقا و غربا [illegible] درعه و [illegible]
بدرع مذکور واقع [illegible] آباد شهر نو محله احمد کنج محدود بحدود اربعه حد شرقی آن متصل است
قدری بدیوار منسوب قوم عصار و قدری بزمین بایعه مذکوره و قدری متصل است بشارع عام که
شمالا و جنوبا جاری است و فیه الباب حد غربی آن ملحق است از جانب دیوار حویلی بلا فاصله یک [illegible] متصل
بدیوار حویلی بایعه مذکوره و الیه المیزاب و حد جنوبی آن ملزق است قدری بدیوار حویلی [illegible]
و قدری بدیوار حویلی مسماة [illegible] قوم [illegible] و فواصلات حدود [illegible] علامات ظاهر است بجمیع حدود و حقوق
و مرافق شرعیه آن و بکل قلیل و کثیر هو فیها و منها او لها من الحقوق الداخله و الخارجه و آنچه از آن
[illegible] و اضافه کنند بان بیع بات [illegible] صفقه واحده بلا اکراه و اجبار و بلا مواعده و تلجیه و خیار
[illegible] صحیحه و خالی از معانی مبطله و شروط مفسده بمقابل مبلغ [illegible] روپیه که
[illegible] مذکور النصف منه تاکید الاول مبلغ [illegible] روپیه و
[illegible] انه موصوفه مذکوره و خریدار مشتری مذکور [illegible] مبیعه مذکوره [illegible] بمبلغ مرقوم [illegible] بلا اکراه و اجبار
در حال خود [illegible] تصرفات شرعیه خود مبلغ مذکور را از مشتری مذکور گرفته [illegible] محدوده مذکوره
[illegible] مشتری مرقوم تسلیم کرده ام و با قباض خود [illegible] قابض شدم و مشتری مذکور [illegible] مجلس [illegible] محدوده
مبیعه مذکوره [illegible] بمبلغ مرقوم قبول نموده اقرار کرد که [illegible] محدوده مبیعه مذکوره با قباض بایعه مذکوره

قابض شدم فسخ العقد السابق وقبولاً صحیحاً شرعیاً و تفتیش از طرف ایشان تقابض بدلین بین المتبایعین بمجلس بیع

و بری گردانید بریکی از متعاقدین ذمه آخر را ابرای قبض و اسقاط براه اسقاط و ابرا و بایعه مذکوره از هر گونه

کذب درین اقرار و فساد بیع و عیب فاحش و غبن و تغیر برا رسیده مذکور را ابرا نمود و جهان درک موجب [illegible] بایع

بایعه مذکوره ثابت و متقرر گشت الی دوام ابد و کان ذلک کله بمحضر من جماعة العدول والثقاة بتاریخ هفدهم

شهر جمادی الاخری سنه ۱۱۶۷ من الهجرة النبویة المقدسة علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیه صورت

تحریر یافت. حر مکلف مخبر باسم و نسب خود مسمی شیر خان ابن قاسم خان ابن ابراهیم خان قوم افغان

گردید بالوکاله که در ضمن مرافعه شرعیه من قبل مسماة [illegible] و جه محبت خان [illegible] قاسم خان [illegible]

بیع [illegible] مسماة [illegible] مذکوره [illegible] مذکور خواهد شد برای قبض ثمن و تسلیم مبیع و اقرار [illegible]

شهادت دو حر مکلف مخبرین باسمهما و نسبهما احدهما مسمی محمد قاسم ابن محمد [illegible]

و ثانیهما مسمی [illegible] ابن الله داد در دار القضای بلده اله آباد حاضر آمده طائعاً [illegible]

بلا اکراه و اجبار وکاله بوکاله مذکوره اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کرد [illegible] بیع [illegible]

منقر مذکور وکاله [illegible] حر مکلف مخبر باسم و نسب خود مسمی [illegible] ابن [illegible]

کمال [illegible] دو [illegible] یک منزل حویلی [illegible] مملوکه مذکوره خود [illegible] مبالغه صحیحه

شرعیه [illegible] در تحت تصرف مالکانه موکله منتقل بود و مشتمل بر یک قطعه زمین [illegible]

[illegible] دیوار [illegible] و [illegible]

واقعه اندرون بلده اله آباد [illegible] محله [illegible] محدود [illegible] بحدود اربعه حد شرقی

[illegible] متصل به دیوار حویلی سید [illegible] سید جمال محمد و حد غربی [illegible] عام

الباب والمیزاب حد شمالی [illegible] دیوار حویلی مرزا [illegible] بیگ و مرزا [illegible] بیگ

و حد جنوبی [illegible] عام [illegible] حقوق

و مرافق شرعیه [illegible] الحقوق الداخلة والخارجة [illegible]

دارند [illegible] بیع بات [illegible] بلا اکراه و اجبار و بلا [illegible]

[illegible] شروط مفسده بمقابله مبلغ [illegible] روپیه [illegible]

عالمگیری [illegible] اله آباد مذکور النصف [illegible] روپیه [illegible]

۲ کوره

205

... در صحت شرعیه مذکوره محدوده منعه مذکوره بمبلغ مرقوم طالعا وراغبا بلا اکراه واجبار در حال جواز تصرفات شرعی
وانفاذ جمیع تصرفات شرعیه خود و مبلغ مرقوم از مشتری مذکور گرفته تمامی محدوده منعه مذکوره بلا وکالة بوکالت مذکوره
بمشتری مذکور تسلیم کردم وباقباض خود را قابض کردانیدم مشتری مذکور فی مجلس حاضر بود شرای محدوده منعه مذکوره
بمبلغ مرقوم قبول نموده اقرار کرد که بر تمامی محدوده منعه مذکوره باقباض بایع مذکور قابض شدم قیم العقد ایجابا
وقبولا صحیحا شرعیا وبعد از تفرق ابدان بدلین بین المتعاقدین بالشروط واقع شد ودر بین کردانیدند هر یکی
از متعاقدین ذمه اخری بلا قبض واستقاله نزد استقاط وابرا و بایع مذکور از دعوی کذب دربین اقرار وفساد
بیع وغبن فاحش وبعد از مشتری مذکور وکاله بوکاله مذکوره ابرا وتبرا نمود ودر ضمان درک بموجب شرعی بجواز
بایع مذکور بانت ومتوارث اکر واقع شد وکان ذلک کله بمحضر من جماعة العدول والثقاة بتاریخ ... شهر
... من الهجرة النبویه المصطفویه علی صاحبها الصلاة والسلام والتحیة صورت فهم وجمله کواهان بر ...
حضر مکلف معتبر باسم ولت خود مسمی حاجی محمد ابن محمد افضل ابن محمد قاسم قوم کبوه وکلت
الوکالت الشرعیه ... من قبل حر مکلفه معتبره باسم ولت مسماه امه سلطانی بنت محمد رضا ابن
حاجی عبدالله زوجه وزیر محمد ابن محمد فاضل ابن محمد جعفر ومسماه بهولی بی بی بنت وزیر محمد مذکور زوجه
محمد اکبر ابن محمد شریف ابن محمد واصل مذکور قوم کبوه برای بیع زمین باغ مملوکه وزیر محمد مذکور ...
مذکوره خواهند شد وبرای قبض ثمن وتسلیم مبیع واقرار ضمان درک الشهادات شاهدین حرین مکلفین معتبرین
باسم ولت احمد ... مسمی میر علیخان ابن ... ابن فتح علیخان وباسمها مسمی محمد لعل ابن خواجه نورالله
ابن خواجه عبدالرحیم در دار القضا بلده ... حاضر آمده طالعا وراغبا بلا اکراه واجبار وکاله بوکاله
مذکوره اقرار معتبر واعتراف صحیح شرعی کرد بدین وجه که بیع کردم وفروختم منعه مذکوره وکاله بدست حر مکلف
معتبر باسم ولت خود مسمی محمد ... ابن شیخ محمد یوسف ... تمامی شانزده ... زمین باغ مملوکه شیخ
وزیر محمد مذکور ... بطریق ارث بموکلین منعه مذکور رسیده وتاریخ ...
ممالیه صحیحه شرعیه بلا شرکت غیری ودر تحت تصرف مالکانه بموکلین مذکورین بوده مشتمل بر ... قطعه زمین
قطعه اول طولش ... شمالا وجنوبا ... کاتبه ... بعده ... شمالا وجنوبا
... قطعه دوم طولش شمالا وجنوبا ... کاتبه مذکوره
... مذکوره ... در تحت ...

کلیه با جمیع ... ده درخت سگار ها و دو درخت بید و شش درخت گوکل و آنچه داخل باید چاه یکی پنجه و یکی چاهی مزروعی

در مزرع فتح پور ... جونلی طرف پاک عمله برکه جونلی الله آباد و محمد دولت ... پنجه و اربعه شرقی آن ...

متصلست بزمین ناله و بعضی متصلست به ... حد غربی آن طرف ... زمین موضع ... مذکور شمالی آن طرف

ناله که شرقا و غربا روانست جنوبی آن ملحق است بزمین مزرع ... باغ عمله برکه مذکوره و فوائدات حدود آن علامات ظاهر است

بجمیع حدود و حقوق و مرافق شرعیه آن و بکل قلیل و کثیر هو فیها و منها و اولیها من الحقوق الداخله والخارجه و آنچه از آن

دارند و شمرند و اضافه کنند بآن به بیع بات بتات صحیح و اقتراه بلا اکراه و اجبار بلا موعده و تلجیه و حاوی جمیع شرایط

صحیح و خالی از معایب مبطله و شروط مفسده بمقابله مبلغ شصت روپیه سکه عالمگیری جدید ضرب و وزن الله آباد ... نصف

النصف ... تاکید الاعمال مبلغ ... روپیه موصوفه مذکوره و خریده مشتری مذکور محدوده مبیعه مذکوره ... مبلغ مرقوم

طالعا و راغبا بلا اکراه و اجبار در حال جواز شرعی و نفاذ جمیع تصرفات شرعیه ... مبلغ مرقوم از مشتری مذکور ...

محدوده مبیعه مذکوره و کاله ... مذکور بمشتری مذکور تسلیم کردم و با قبض خود در آن ... مشتری ...

در مجلس ... شرای محدوده مبیعه مذکوره ... مبلغ مرقوم قبول نمودی. اقرار کرد که ... محدوده مبیعه مذکوره

با قبض بالعقد ... قابض شدم ... العقد ایجابا و قبولا صحیحی و شرعا ... از تفرق ابدان ... قابض ...

دائما ... شروط واقع شد ... که ... هر یک از متعاقدین ذمه ... قبض و ...

استقاط ... بایع مذکور ... دعوی کذب ... اقرار و ... بیع و ... و ... مشتری مذکور

و کاله ... مذکور ... بموجب ... بایع مذکور ...

ذلک ... من جماعه العدول والثقات بتاریخ ... الاخری ... النبویه المقدسه علی صاحبها الصلوات

والسلام و التحیه صورت ... ثبت ... مسکه جهانخان ابن قلیجان ابن علیخان و ... الوکاله

از طرف فضلعلی خان ابن ... خان ابن ... رضا قوم سید ... و ... علیخان ابن ... علیخان ابن ...

... شهادت علام ... ابن ... محمد ... عوض ابن شاه ... برای ... بیع یک منزل ... مذکور ... مقبوضه

موکلان خود و برای قبض ثمن و تسلیم بیع و اقرار ... صحیح شرعی و ...

ابن محمد ... که ... به موکلان که تا ... مبالغه صحیحه ... تصرف مالکانه موکلان

... مشتمل بر ... قطعه زمین قطعه اول ... طول ... شمالا و جنوبا ... آثار دیوار ... چهار دو

... شرقا و غربا ... ده ... مذکور ... ثانی ... قطعه ... شمالا و جنوبا

... دیوار

معه اثار دیوار است و پنج ذرعه و ربع الّا ثمن و عرضش شرقاً و غرباً پنج و نیم ذرعه بذرع مذکور که مکسر آن یکصد و چهل ذرعه
و ثمن است قطعه سیوم طولش شمالاً و جنوباً سه و نصف ذرعه و عرضش شرقاً و غرباً سه و یک ربع ذرعه بذرع مذکور که مکسر
یکهزار و یکصد و چهار و نیم ذرعه می‌شود و قطعه چهارم مشتمل است بر پنج تحتانی زمین تحتانی اول و دالان و قدری زمین صحن طولش
معه اثار دیوار شرقی شرقاً و غرباً سیزده ذرعه و عرضش شمالاً و جنوباً سیزده ذرعه که مکسر آن یکصد و شصت و نه ذرعه
تحتانی دویم زمین صحن طولش معه اثار دیوار شرقی شمالاً و جنوباً چهار الّا ربع و نیم ذرعه و عرضش شرقاً و غرباً چهار ذرعه
مکسرش شانزده و نیم ذرعه تحتانی سیوم زمین صحن طولش شمالاً و جنوباً ده ذرعه و ربع الّا ثمن و عرضش شرقاً و غرباً
یازده ذرعه مکسر آن نود و چهار و نیم ذرعه تحتانی چهارم زمین صحن و دهلیز طولش معه دیوار شرقی شرقاً و غرباً
چهار و سه ربع ذرعه و عرضش شمالاً و جنوباً نه ذرعه و ربع مکسر آن سه صد و شصت و نه ذرعه تحتانی پنجم با قدری
زمین کوچه طولش شمالاً و جنوباً شش ذرعه و عرضش شرقاً و غرباً سه و نیم ذرعه مکسر آن بیست و یک ذرعه
که مجموع مکسر پنج تحتانی صد و سه و نیم ذرعه می‌شود زمین قطعه پنجم طول آن شرقاً و غرباً هفده ذرعه و ربع الّا ثمن و عرض آن
شمالاً و جنوباً نه و نیم ذرعه و مکسرش یکصد و شصت و شش ذرعه قطعه ششم طولش شمالاً و جنوباً بیست ذرعه و عرضش
شرقاً و غرباً نوزده ذرعه و مکسرش سیصد و هشتاد ذرعه قطعه هفتم طولش شمالاً و جنوباً معه اثار دیوار [illegible] ذرعه
و عرضش شرقاً و غرباً معه اثار دیوار شش ذرعه مکسر آن چهل و هشت ذرعه و مکسر یکجا و تمامی قطعات
شش هزار و چهارصد و شصت و پنج ذرعه بذرع الهی می‌شود واقع اندرون بلده الله آباد مشهور بمحله امیر گنج
محدود است بحدود اربعه حد شرقی آن متصل است بکوچه نافذه که شمالاً و جنوباً رفته است حد غربی
آن بعضی متصل بحویلی ملا حسن قدری بدیوار حویلی شیخ جان الله بار تو و برخی بحویلی نداف
و الیه العلاب المیراث حد شمالی آن ملحق است بعضی بزمین صحن مفوضه نیولرام منشی قوم کاسیته
و بعضی بزمین جلروپ [illegible] و الیه انتقاب المیراث حد جنوبی آن ظروف است بکوچه نافذه که شرقاً و غرباً
رفته است بعضی بزمین حویلی میر [illegible] ابن علی شمیم خان مذکور و فواصل حدود آن علامات طاهره
بجمیع حدود و حقوق و مرافق شرعیه آن و آنچه ازان دار بدر شمرند و اضافه کنند بان بیع کردم فروختم
منم مذکور بوکالت [illegible] بلا اکراه و اجبار [illegible] بمعامله [illegible]
بدست اجارت و ایالت [illegible] ثروت و حشمت منزلت نواب صاحب و قبله نواب عمده الملک
نواب خان عالم بهادر نصیر جنگ [illegible] بیع صحیح [illegible] معطله و شروط مفسده بمقابله مبلغ

شش صد و هشتاد و هفت روپیه سکه عالمگیری جدید ضرب رایج الوقت فی الدیار و کانت الوزن فی [illegible]

نصف آن مبلغ یکصد و چهل و سه روپیه و هشت آنه مبلغ [illegible] و خریده مشتری موصوف محدوده منقوله مذکور [illegible]

بمقابله مبلغ مرقوم طائعاً و راغباً مبلغ مرقوم از مشتری مذکور تمام و کمال گرفته در قبض تصرف خود درآوردم و تمامی

محدوده منقوله مذکوره را بوکالت مذکور بمشتری مذکور تفویض و تسلیم کردم و تمامی محدوده منقوله مذکور را قابض

خود قابض و متصرف ساختم و بعد از تفرق ابدان تقابض بدلین میان موکلان مقر و مشتری موصوف واقع شد

و ضمان درک بموجب شرع شریف بایع مذکور ثابت و مقرر است اگر واقع آید در صورتیکه تا به الحال موکلان مقر [illegible] از

ورثه ایشان کاملاً در [illegible] حالاً و استقبالاً بوجه من الوجوه و بسبب من الاسباب دعوی و مؤاخذه نماید آن

باطل و بیهوده [illegible] لهذا این چند سطر بطریق [illegible] که وقت حاجت سند باشد

تحریر فی التاریخ [illegible] من الهجرة النبویة المقدسه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه [illegible]

مکلفان مختاران باسم [illegible] ولد [illegible] دوسری ابن [illegible] قوم [illegible] فروش [illegible]

[illegible] اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کردند بدینموجب که مبلغ یکصد و [illegible] روپیه

عالمگیری جدید ضرب [illegible] اله آباد مذکور النصف [illegible] الاصل مبلغ [illegible] روپیه [illegible]

مذکور [illegible] مکلف مختار باسم [illegible] سعدالله ابن [illegible] ابن الله بخش قوم جوری [illegible]

ما مقران واجب الادا لازم الایفا [illegible] ما مقران بجهت [illegible] وصول مبلغ مرقوم [illegible]

بلا اکراه و اجبار [illegible] تمام [illegible] و جواره [illegible] المعاذل المبطله و موجبات [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] و تمامی یک منزل حویلی [illegible] مملوکه و مقبوضه خود [illegible] بعد فوت پدر [illegible] مقران مذکور [illegible]

مذکور [illegible] ما مقران بطریق ارث [illegible] مشتمل بر [illegible] قطعه زمین قطعه اول طولش شرقاً و غرباً [illegible]

دیوار [illegible] چهار گز و ده گره [illegible] عرضش شمالاً و جنوباً چهار گز و ده گره [illegible]

[illegible] یک [illegible] دو بله [illegible] پوشش [illegible] پوشش [illegible]

پوشش [illegible] قطعه دوم [illegible] طولش شمالاً و جنوباً [illegible] دیوار جنوبی [illegible]

[illegible] واقع اندرون بلده اله آباد شهر نو محله [illegible]

[illegible] و محدود [illegible] بحدود اربعه حد [illegible] قطعه اول حد شرقی آن ملحق است [illegible] عام که شمالاً و جنوباً [illegible]

و فیه الباب و حد غربی آن ملحق است [illegible] عام و فیه الباب [illegible] حد شمالی آن ملحق [illegible] بدیوار حویلی [illegible]

[illegible]

بیست و پنج بسوه ... زر گرو ... جنوبی آن متصلست قدری ... و قدری بزمین حویلی راهنین مذکورین و
حد قطعه دوم حد شرقی آن متصلست بزمین حویلی راهنین مذکورین و حد غربی آن ملحق است بشارع عام حد شمالی
آن ملصق است بقطعه اول و حد جنوبی آن ملحق است بزمین حویلی مملوک ... قوم اقبال ... ضلع ...
... اطراف محدوده مرهونه مذکوره بالا مع ... مذکور تسلیم کردیم و با قباض خود بر آن
قابض کنانیدیم مرتهن مذکور فی مجلس حاضر بود در حین حوالهء محدوده مرهونه بالا بمبلغ مذکور وصول نموده اقرار کرد که بر تمامی
محدوده مرهونه مذکوره تا قباض راهنین مذکورین قابض شدم فتم العقد ایجاباً و قبولاً صحیحاً شرعاً و راهنین مذکورین
نیز اقرار کردند که منافع مرهونه مذکوره ... من کل وجوه بمرتهن مذکور بحال و مباح کردیم و مرتهن ... در تحت ...
محدوده مرهونه مذکوره ... مذکورین ... و کان ذلک کله بمحضر من جماعة العدول والثقات بتاریخ ... شهر رجب
المرجب سنه ... من الهجرة النبویة المصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة صورت تحریر یافت
حر مکلف
مخبر باسم لست خود مسمی ... رام ابن ... رام ابن ... قوم ... در دار القضای بلده الله آباد حاضر آمده اقرار معتبر و
اعتراف صحیح شرعی نمود بدینوجه که مبلغ ... روپیه سکه عالمگیری ... نصف آن ...
روپیه موصوفه مذکوره دین حر مکلف مخبر باسم لست خود مسمی ... ابن ... قوم ... بر ذمه
مقر واجب الادا و لازم الاقضا ... جهت ... وصول مبلغ ... کردم ... طائعاً و راغباً بلا اکراه
و اجبار رهناً صحیحاً شرعاً حالاً ... مع تمام الرهن ... عن المعانی المبطله و موجبات فساده ... و آن
مذکوره ... مملوکه و مقبوضه خود ... بعد فوت ... بطریق ارث رسیده ...
... بلا شرکت غیری در تحت تصرف مالکانه خود داشتیم و مشتملست بر یک قطعه زمین ... شرقاً و غرباً
آثار دیوار غربی است ... شمالاً و جنوباً ... دیوار شمالی و قدری آثار دیوار ...
... و عمارت آن ... سفال پوش ... سفال پوش ...
... سفال پوش ... سفال پوش ...
و ... سفال پوش ... واقع اندرون بلده الله آباد ... محله
... محدوده ... اربعه حد شرقی آن متصلست ... دیوار حویلی ...
آن ملحق است ... شمالاً و جنوباً ... والمیراث حد شمالی آن ملحق ... زمین حویلی ...
... و حد جنوبی آن ملصق است قدری ... دیوار حویلی ... قوم ... و قدری ... دیوار حویلی

راهن مذکور و قوام انات حسب قوانین علامات ظاهر البیت محدوده مرهونه مذکوره را مجموعاً مفروز بمرتهن مذکور تسلیم کردم و
باقباض خود بران قابض که شدم مرتهن مذکور فی محل حاضر بود در حین حول ملک محدوده مرهونه را ممبلغ قوم قبول نموده اقرار کردکه
منافع مرهونه مذکوره را من کل الوجوه بمرتهن مذکور بحال و مباح کردم و مرتهن مذکور بعد تحلیلی محدوده مرهونه مذکور
بر زمه من راهن مذکورست و کان ذلک کله بمحضر من جماعة العدول و الثقات بتاریخ سلخ شهر رجب المرجب
النبویه المقرب علی صاحبها الصلوة و السلام دالنجته صورت تحریر یافت

جزمکلف محمد باسم ثابت خود مسمی
مهاکر صحیح این اوده موان بدارى و غیره بلگرامی منجمر باسم ثاوت با مسماه موسی بنت اوده بیو مذکور قوم
بر زر دار القضاء بلده اله اباد حاضر آمده اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کردند که مبلغ شصت
پانزده تاسکه جید ضرب وزن اله اباد مذکور النصف منه با کید الاصل مبلغ سی روپیه موصوفه مذکوره
ورثه جز مکلف منجمر باسم خود مسمی نظام الدین ابن ابن نصیر قوم حجام بر ذمه مقرین واجب الادا و لازم القضا
مامقرین حیث استیفا وصول مبلغ مرقوم رهن کردیم طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار رهنا صحیحا شرعیا خالیا عما یمنع
الرهن و جوازه عاریا عن المعانی المبطله و موجبات فساده بدست این مذکور بتمامه کمال حویلی افتاده و مملوکه
خود ها را که بعد فوت پدر ما مقرین بما مقرین بطریق ارث رسیده در تصرف این مقرین بلاشرکت غیری در تحت
با لگفانه خود ها و اشتمال و مشتملست بر قطعه زمین قطعه اول طولش شرقا و غربا با معه دیوار شرقی ده درعه دوازده
بدرعی الهی است و عرضش شمالا و جنوبا معه اثار دیوار جنوبی هفت درعه بدرعه مذکور و عمارت آن یکجابه دو بابه
سفاله پوش غربرویه و پیش آن ایوان سفاله پوش و قطعه دوم طولش شمالا و جنوبا معه اثار و دیوار طرفین سه درعه
بدرعه مذکور و عرضش شرقا و غربا معه اثار دیوار طرفین نه درعه بدرعه الهی است و عمارتش شرقا و غربا معه اثار
... درعه و دو ثلث بدرعه الهی است و عرضش شمالا و جنوبا پنج درعه بدرعه مذکور و عمارت آن یک ایوان
یک بلبا سفاله پوش جنوبرویه معه دو در هفت تخته کیواڑ و اقع اندرون بلده اله اباد شهر نو محله نوکنج محدوده
به تحدید و اربعه حد شرقی آن متصل است به حویلی راهن مذکور حد غربی آن ملحوق است بدیوار حویلی خدا داد این
قوم بکبری و حد شمالی آن ملحق است بحویلی ... رو که شرقا و غربا روانست و فیه الباب و حد جنوبی آن
ملحق است ... درعه و دو ثلث ... بدیوار ... حویلی احمری و هفت درعه زمین ... حویلی احمری مذکور
... بحدود اربعه و حقوق ... علامات ظاهرات بیت محدوده مرهونه مذکوره را مجموعاً مفروزا بمرتهن مذکور
تسلیم کردم و باقباض خود بران قابض کرده ام مرتهن مذکور فی مجلس حاضر بود در حین حویلی محدوده مرهونه را

بملغ قوم

بمبلغ مرقوم قبول نموده اقرار کرد که تمامی محدوده مرهونه مذکوره با قباض راهن مذکورین قابض شدم بسم العقد
الصحیح با قبول الشرعی بجا شرعیا از راهن مذکورین نیز اقرار کردند که منافع محدوده مرهونه مذکوره را من طرف الوجوه
بمرتهن مذکور بحال و مالی مصالحه کردم و مرتهن سکنی در تحت حویلی محدوده مرهونه مذکوره بذمه مرتهن مذکور است
از رعایا بهیچ علاقه ندارد و مرتهن مذکور نیز این معنی قبول نموده اقرار کرد که مرمت حویلی مذکوره بذمه من
مرتهن است علاقه راهن مذکورین نیست و کان ذلک کله بمحضر من الجماعة العدول والثقات بتاریخ بیست و نهم
شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار من الهجرة النبویة المقدسة علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة صورت مرقوم ثبت ... مسکه و زیرک ابن قوم کاسه گری ساکن بلده الله اباد
اقرار نمود در صحت و ثبوت شرعی منتظم بر نوجه مبلغ یکصد و یک روپیه سکه عالمگیری جدید رایج الوقت که نصف آن
پنجاه روپیه و نیم است موصوفه مذکوره میشود از مسمی ملوک قوم ... بذمه متعهدین لازم الادا و
واجب الالتفات ... بر اسباق وصول مبلغ مذکور نموده و ... بدست راهن مذکور
... تمامی یکباب حویلی ... که مسمی ... قوم زرگر نزد ... کرده بود و حویلی مذکور
مشتمل بر ... زمین ... شمالا و جنوبا ... درعه ... عرضا شرقا و غربا ... درعه
و ... آن ... دو ... حویلی ... آن ...
جفت ... واقع اندرون بلده الله اباد ... محله امیر گنج محدوده ... اربعه حد شرقی
آن ... بیوت ... فقیر اقوام ... و حد غربی آن ملحق ... زمین حویلی ...
این حویلی ... و حد شمالی آن ملحق ... زمین حویلی فقیر مذکور و آنچه المیزاب
و حد جنوبی آن ملحق ... عام که شرقا و غربا رواست و ... بفواصل حدود ...
علامات ظاهر ... محدوده مرهونه ... مذکور تسلیم کردم و با قباض خود ... تسلیم
و مرتهن مذکور ... محدوده مرهونه مذکوره ... مبلغ ... قبول نموده اقرار کرد که با قباض
راهن مذکور ... حویلی ... مرهونه مذکوره قابض شدم و ... راهن نیز اقرار کردم که منافع
... مرهونه مذکوره ... مرتهن مذکور بحال ... و مرمت ... در تحت حویلی محدوده
مرهونه مذکوره بر ذمه ... مذکور ... مرتهن ... محصول ... بالمصالحه ...
امیر گنج ... دارد ... میان ... داخل ... ایچند کلمه ... خط

منکه مسماة گوهر ... ابن سلطان قوم نقال بردار ام اقرار می‌نمایم ... بوجه نوشته دادم که سند باشد
بصحت شرعی می‌نمایم بدینوجه که مبلغ یکصد و یک روپیه سکه الله آبادی جدید سلخ الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه
میشود از مبلغ موصوفه مذکوره میشود از ان مسمی سوبها ابن ... بیاک قوم عصابر ذمه مقره واجب الاداء و لازم الاقضا
ناداران برای استحقاق وصول مبلغ مذکور رهن کردم و گرو داشتم بدست سوبها ابن مذکور رهنا و تمامی یک منزل
حویلی کلی مقبوضه و مملوکه خود را که بعد فوت گوهر مذکور بمقره منقو میراث رسیده و تا زمان این رهن بلا شرکت
غیری در قبض مالکانه مقره مذکوره بود مشتمل بر یک قطعه زمین که طولش شمالاً و جنوباً ... چهار درعه
و عرضش شرقاً و غرباً چهار درعه بدرعه مذکور و عمارت آن یک کوشه ... روبه و جنوب رویه سقف ...
... پاشش و پیش ... اوساره جنوب رویه یک باب سقاله ... و یک اوساره ...
دو باب سقاله پوشش و ... واقع اندرون محله ... امیر گنج محدود بحدود
اربعه حد شرقی آن متصل است ... بدیوار حویلی مقبوضه ... ابن ... قوم
حلوائی و پیش ... زمین صحن دروازه برآمد حویلی مرهونه مذکوره و منه الباب و حد غربی ... ملحق است
بزمین حویلی مقبوضه مسمی ... ابن ... قوم نقال امرا و حد شمالی آن ملحق است بزمین ...
بر بسته و حد جنوبی آن ملحق است بزمین شارع عام که شرقاً و غرباً رواست و الیه الباب ... و فواصل
حدود آن علامات ظاهر است محدوده مرهونه مذکوره بمرتهن مذکور تسلیم کردم و با قابض خود بر آن
ساختم و مرتهن مذکور در مجلس حاضر بود رهن محدوده مذکوره بمبلغ قوم قبول نموده ... را قابض مرهونه
مذکوره و تمامی حویلی مرهونه مذکوره قابض شدم و من راهنه مذکوره نیز اقرار کردم که منافع حویلی مرهونه
مذکوره بر ذمه مقره مذکوره ... ذمه مرتهن است و ایام وعده ... رهن در قباله شرعی مندرج و محصول
آن بالمناصفه در چبوتره کوتوالی امیر گنج ... دار ... محمد است داخل نمودم بنابر آن چند
سطور و چند نامه نوشته دادم که سند باشد ... منکه ... ابن محمد یوسف ... اقرار ام
از طرف میر فتح علی ابن سید نور الدین ابن سید علی اکبر و نیز از طرف ... کشر روحه سید نور الدین مذکور
... مسمی میر ... ولد شیخ علی ابن ... ابن میر محمد هاشم و شیخ عبد القادر معروف عبدو ابن شیخ
محمد فاخر ابن شیخ محمد طاهر افراد معنون صحیح می‌نمایم بدینوجه که مبلغ ... بیجاپور و بسکه عالم گیری
جدید ... وزن الله آباد که نصف آن مبلغ یکصد و ... موصوفه مذکوره میشود ... مسمی سید

بامر محمد

209

بموجب محکم اینست برحال نابن میر نصیر بر ذمه موکلین مذکورین منمقر واجب الاداء و لازم الالتقاضی است لهذا
برای استیفاق و وصول مبلغ مذکور منمقر رهن کردم و گرو داشتم و کاله بوکالة مذکوره بدست و ابن مذکور
سهل و تمامیه یکمنزل حویلی یکباب مملوکه و مقبوضه موکلین خود را که تا زمان این رهن بلا شرکت غیری در تحت
تصرف مالکانه موکلین مذکورین بود و مشتمل بر سه قطعه زمین که طول و عرض و عمارات و حدود
اربعه آن در قباله شرعی مندرج است واقعه اندرون شهر نو بلده الله آباد محله امیر گنج محدود
مرهونه مذکوره بمرتهن مذکور تسلیم کردم و با قابض خود بران قابض گردانیدم و مرتهن مذکور
در مجلس حاضر بود در رهن حویلی محدوده مرهونه مذکوره با قابض من راهن مذکور قابض شدم و
من راهن مذکور نیز اقرار نمودم که منافع محدوده مرهونه مذکوره بلا هیچ وجوه تا [illegible] موکلین
مذکورین بمرتهن مذکور بحال و مباح کردم و مرمت یکست در تحت حویلی محدوده مرهونه مذکوره
بر ذمه موکلین مذکورین منمقر است و جهه تحصیل آن بالمصالحه در چبوتره کوتوالی امیر گنج
بهنگام [illegible] نظارت پناه میان محمد [illegible] ادا نمودم بنابران اینچند کلمه بطریق خط
رهنی نوشته داده شد که سند باشد تحریر فی التاریخ غره شهر ذیحجه ۱۱۹۹ هجری [illegible] تحریر یافت
۱ [illegible] بلکند و [illegible] این [illegible] قوم [illegible] ام اقرار معتبر و اعتراف
صحیح شرعی [illegible] زمبلغ دین [illegible] عمده الملک خانعالم [illegible] بهادر نصیر [illegible]
بر ذمه منمقر لازم الاداء و واجب الالتقاضی است بنابران بجهت استیفاق و وصول مبلغ مذکور رهن کردم
و گرو داشتم یکمنزل حویلی پخته [illegible] نصرالدین [illegible] ابن شاه جعفر خویش خواجه محمد [illegible]
[illegible] بعوض مبلغ سه صد روپیه گرو بود بدست و ابن موصوف و عمارت حویلی مذکور
مشتمل است بر دیوانخانه و محلسرای دیوانخانه یک حجره ساریه عام و یک حجره اندرون فرو دروازه
[illegible] صحیح پخته دروازه کلان [illegible] و اندرون محلسرای [illegible]
[illegible] پنجره [illegible] دروازه چوبی که
طرف غلام گردش [illegible] پانزده [illegible] دروازه چوبی و یک مکان [illegible]
[illegible] واقع اندرون بلده الله آباد شهر نو محله امیر گنج [illegible]
[illegible] محدود است [illegible] آن [illegible]

بزمین و دیوار و ابواب مرتهن موصوف حد جنوبی ان بلحول شت بکوچه نافذه حد ... ان منزل ...

عام که شرقاً و غرباً روالبت و منه الباب بجمیع حدود و حقوق ... شرعاً جایزاً نافذاً مرتهن مذکور

محدوده مرهونه مذکوره را بمبلغ مرقوم قبول نموده باقباض راهن برجمیع محدوده مرهونه قابض و

متصرف شده و من راهن مذکور مرتهن موصوف را اذن منفعت محدوده مرهونه مذکوره دادم

و کاغذ گروی نامه نصرالدین علی مذکور حواله مرتهن مذکور نمودم و اقرار ادای مبلغ دین مذکور

بعد انقضای وعده با مرتهن موصوف کردم و این رهن معاف لنفع الاباد ای زر و دین مزبور

تا ایام ان ابخیه سطور بطور گروی نامه نوشته دادم که تا نبی الحال سند باشد تحریر فی التاریخ سیم

شهر ذیحجه سنه ۱۷ جلوس مطابق سنه ۱۱۱۹ الهجری النبویه المقدسه | سکه جار الله ابن محمد شفیع جویبار

تعلقدار بخاره سه جویبار علاقه پرگنه حویلی الهاباد ام چون موازی ... بیگهه تخته اراضی مزروعه و

مقبوضه خود را که مشتمل بر چهار قطعه بموجب تفصیل ذیل واقع موضع مذکور علاقه پرگنه حویلی اسطور

بعوض مبلغ چهل روپیه سکه جاری الهابادی که نصف ان مبلغ بست روپیه میشود بدست ... گوپال

ابن ... بر رضا و رغبت خود رهن داشتم و گرو گذاشتم مبلغ مذکور را از تسلیم مرتهن مذکور تمام و کمال

وصول یافته در قبض خود در اوردیم و مرتهن مذکور را بر زمین مسطور قابض و متصرف گردانیدم و

محصول و منافع ان از زمین مذکور بحال و مباح کردم و وجه محصول قول دایره ... و دستور

تعلقداری و ذمه داری و ... وجود براری و قانونگوی و طلبانه و غیره اخراجات زمین مذکور

هرچه بوده باشد ذمه متعلق از مرتهن مذکور تعرض و مواخذه نیست متعهد ... جواب گرده

باشم و اگر احیاناً ... دعوی کند و اراضی مذکور بطلبد از عهده مبلغ مذکور ... ابدا ...

جواب گویم اگر احیاناً موضع مذکور در سرکار حاکم تحصیل ... وجه محصول زمین مرقومه تمام و کمال

... حاکم ... از مرتهن ... دعوی ... که اراضی مذکور را از مرتهن ...

زر مرقومه داده خلاص نمایم سوای شرع ... ماه ... خلاص ... دیگر ... نوشته باشم ...

باطل باشد بنابران این چند کلمه بطریق تمسک گروی نوشته دادم ... سند باشد تحریر بتاریخ

... شهر ربیع الاول ۱۳ جلوس ... مطابق سنه ۱۱۸۰ فصلی | ... مخمس ... خود ...

مسمی ... ابن ... ابن ... فی ... القضای بلده الهاباد ...

طالعادر النقا

طالتماس در حالت صحت بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کرده بدین نمط که به گردم و تکلیف نمودم 210
بمقر مذکور حقایق و معارف آگاه حضرت میر محمد علیم ابن حضرت شاه موسی ابن حضرت شاه میر محمد فضل الله
بن قطب الاقطاب حضرت شاه جعفر الله آبادی قدس سره همگی و تمامی موازی پانصد [illegible]
زراعت افتاده منجمله موازی [illegible] و پنجاه درعه زمین بابت حصه امارت مرتبت سید علی سبحان
مرحوم که منجمله متروکه سید منسوبه امارت مرتبت مذکور رسیده و رفعت و معالی مرتبت سید
[illegible] علیخان و سید فضل علیخان ابن سید عطا رستم خان مرحوم بالعوض مبلغ [illegible] شاه [illegible]
عالمگیری النصف منه [illegible] جهات و جهات زر و بیه موصوفه مذکوره منجمله قرض میر [illegible]
[illegible] مذکوره که بر ذمه سید عطا رستم خان مرحوم مسطور واجب الاداء و لازم الایفاء بمقر [illegible]
[illegible] میر بخش علی ابن سید [illegible] و غیره نیز همین قدر زمین حصه خودها را بالعوض [illegible]
مبلغ بدست حقایق آگاه حضرت شاه محمد علیم وغیره بیع کرده اند و قطعه زمین افتاده مذکوره که بمقر
تا این زمان این بیع صحیح شرعیه در تحت التصرف مالکانه خود داشتم واقع است در بلده الهٰ آباد [illegible] محله
[illegible] و محدود است بحدود اربعه حد شرقی آن ملحق است بزمین مملوکه حضرت شاه علیم
مذکور و حد غربی آن ملحق است بزمین میرزا نور علی ابن میرزا محمد علی ابن میرزا شاه قلی که بمقر موازی
[illegible] صد و پنجاه درعه از آن جمله [illegible] صد و پنجاه درعه زمین مذکور بمشار الیه بیع نمودم و حد شمالی آن ملحق
است بشارع عام [illegible] و حد جنوبی آن ملحق است بزمین مقبره و زمین میر بخش علی
مذکور [illegible] و قوابلت حدود آن علامات ظاهر است آن بجمیع حدود و حقوق و مرافق
شرعیه آن و کل قلیل و کثیر هو فیها و منها او لها من الحقوق الداخله و الخارجه و آنچه از آن
دارند و شمرند و اضافه کنند بان بیع صحیح شرعی بجمیع شرایط صحه و خالی از معانی مبطله و
شروط مفسده [illegible] مرهونه مذکوره [illegible]
[illegible] مذکور تسلیم کردم [illegible] قابض [illegible] موهوبه مذکور فی مجلس [illegible]
به مذکوره [illegible] مسطوره [illegible] اقرار کرد [illegible] مرهونه مذکوره [illegible]
مذکوره [illegible] تمام ایجاب و قبول [illegible] اقرار
کرد [illegible] مذکوره بوجهی من الوجوه و لسبب من الاسباب و کان

ذلک کله بمحضر من جماعة العدول والثقات بتاریخ غره رجب المرجب سنه ... من الهجرة النبویة المصطفویة علیه صلوات الله الملک العلام

صورت مرقوم بافت
جز مکلف مخبر باسم دلت خود مسمی محمد شریف ابن نور الله ابن ...

قوم معمار در دار القضای بلده الله آباد حاضر آمده طائعا وراغبا بلا اکراه واجبار اقرار معتبر صحیح شرعی
کرد بدین نوجهه که سه کردم وبخشیدم متمثر مذکور جز مکلف مخبر باسم دلت خود مسمی حضر ابن نور الله مذکور
را لوجه الله خود را ... تمامیه یک قطعه زمین افتاده مملوکه ومقبوضه خود را که تا زمان این هبه صحیحه شرعیه بلا
شرکت غیری در تحت تصرف مالکانه خود داشتم طول آن شرقا وغربا ... در عرض ... الی ... از
... وجنوبا ... در عرض ... مذکور واقعه اندرون بلده الله آباد شهر نو محله ... محدود بدین
حدود اربعه حد شرقی آن ملحق ... زمین ... مملوکه ... مذکور ... العبارت والمرئیات حد ...
آن متصل ... دیوار ... مذکور حد شمالی آن ملحق ... زمین ... مسمی ابن ...
... حد جنوبی آن ... در عرض زمین ... این ... مذکور
... حدود آن علامات ظاهره ... بجمیع حدود وحقوق ومرافق شرعیه آن ... قلیل وکثیر ...
... من الحقوق الداخله والخارجه وانچه از آن دارند ... واضافه کنند آن ...
... جمیع شرائط صحت ... از ... وشروط مفسده ... بطریق العوض ... القصد
ومحدوده مذکوره ... موهوب له مذکور تسلیم کردم ... خود را ...
وموهوب له مذکور در مجلس حاضر ... مذکوره ... الشروط قبول ... مذکور ...
مذکوره ... وایضا ... شدم ... وقبولا صحیحا شرعیا بعد تمام ...
وقبول ... نیز اقرار کرد که ... مذکور ... مذکور ... من الوجوه
... من الاسباب وکان ذلک کله بمحضر من جماعة العدول والثقات بتاریخ ... سنه ... من
من الهجرة النبویة المقدسه علی صاحبها الصلوات ... موریه ... افت
جز مکلف مخبر باسم
دلت خود مسمی علاء دل ابن ... ابن شیخ محمد ...
مرافعه شرعیه من قبل ... مکلف ... اسم ... الدین
... مرحوم زوجه محمد سعید ... قطعه ... مذکور ...
شهادت ... مکلفین مخبرین باسم ... دایم خان ابن

... خان

ابراهیم خان قوم پتهان و رستم ساکن و لد ابن کهمن ابن الهداد در دار القضای بلده الله آباد حاضر
211 طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود بدینمط که بنده گردم و تجشیدم
عمر مذکور و کاله بدیت سادت دعوای مرتبت میر محمد ابن جمال الدین خان ابن میر جمال الدین خان
را تمامی و کمالی دو قطعه زمین قطعه اول طولش شمالا و جنوبا سی و یک ذرعه بدرعه الهی و عرض آن شرقا و غربا
بیست و هفت ذرعه بدرعه مذکور قطعه دوم طولش شمالا و جنوبا بیست ذرعه بدرعه الهی است و عرضش شرقا
و غربا بیست ذرعه بدرعه مذکور واقعه اندرون بلده الله آباد شهر نو محله اندرسوبا و محدوده بحدود اربعه
حدود قطعه اول حد شرقی آن ملصق است بزمین حویلی خوشحال ابن سید شیر و ابن بلاصح قوم
پتهان پانڈی و حد غربی آن پیوسته است بزمین زرعی مملوکه سید جهان و ابن سید میرا و حد شمالی
ملزق است بدیوار حویلی شیر شاه ابن سلام جند قوم کمالبنه گور و حد جنوبی آن ملحق است بصحن زمین
واهب مذکور مرقوم حدود قطعه دوم حد شرقی آن متصلست بزمین صحن افتاده مملوکه واهب مرقوم حد غربی
آن ملصق است بدیوار حویلی عنایت بیگ ابن فرید بیگ حد شمالی آن ملحق است بزمین زرعی
سید جهان مذکور و حد جنوبی آن پیوسته است بکوچه نافذه و فواصل حدود آن علامات ظاهرات است
بجمیع حدود و حقوق و مرافق شرعیه آن و لکل قلیل و کثیر هو فیها منها و لها من الحقوق الداخله و الخارجه
و اینچه اران دارند و شمرده اضافه کنند بان سه صحیح شرعیه مشتمل بجمیع شرائط الصحه و خالیه از جمیعا
مفسده و شروط مفسده الا بطریق العوض بلکه بطریق الصله و محدوده مرهونه مذکوره را موهوبا مفروغا
هویه کرده السعی از دم و با قباض خود اینها قابض ساختم و موهوب به مجلس حاضر بود به مذکوره را بشرط
شیوع نمود و مملکه را از ایل دکه بر تمامه مرهونه مذکوره با قباض واهب مذکور قابض شدم فتم العقد ایجابا و
قبولا صحیحا شرعا و بعد تمام ایجاب و قبول و اهب مذکور نیز اقرار کرد که نیست رجوع من واهب مذکور را
ازین هبه مذکوره بوجهی من الوجوه ولیست فقض الاسباب و کان ذلک کله بمحضر من جماعة العدول
و الثقات بتاریخ پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۰۲ الف الهجریه النبویه المقدسه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه
تحریر یافت ۱ فیه اینکه بدین هبه بالعوض مشاهد در انجا مقبولند که بنده گردم فلانی
فلان خیروبا مقبولند الا بطریق الصله بطریق العوض حرر تکلف مخبر با اسم کسی جو هست موید دلال
ابن سلام این در شهر قوم پتهان در دار القضای بلده الله آباد عنده این خادم الشرع

الشریف الذی بموجب رسمه فی خمسه حاضر انده و با خود حاضر آورده و مشار الیهم تخمینا بیست انده و جمیله بیلوی
این حیکونند بر مثل حاضر بند اروی محضر بند ادعوی کرد بدین موجب که یکمنزل خوبلی ابدا مملوکه بیدان دو دانگ
حد بر رک من مطرین باحق متصرف بمیند حاضر حکم شرع الشریف آنند بدین بابند تخمینا مدعی علیها گفت
که بموجب قباله شرعی حیکونند بن صد حوت قابض شدم چون قباله مذکور ملاحظه شد چند جا غلط بوضوح
انجامید اول دربکسر طول و عرض تفاوت معلوم شد دوم آنکه نام بالغه اراضی مذکوره مسماه بی بی میرا
بنت ابراهیم کرن زوجه دیربندیر این بندن مذکور که قباله مرقدیر و شهادات گفاد برو بنویس بیت
حیکونندان جیدر حوز مذکور نوشته حال آنکه نام زوجه دیربندیر ولیسران بندن مذکور ارایی بداف
و اگر او قیند ولایت که غلط است ملک نام زوجه دیربندیر این بندن مذکور و لوکی بنت
سیوم دیگر تقسیم از برادران لوهر در کاغذ بیع بخت چهارم با وصف بودن موجود دیربندیر که
دت سلام باشد قباله بیع مفرق زوجه دیربندیر بیحاث و اگر بیع از طرف محمد حاوی درست فی رحیم
جنوبی نام دت سلام چرا نوشتند ملک خیش منوشتند که حد جنوبی متصلات نمر مملوکه بالغه
مو طه و دیر قوم بندن هم تفاوت قلمی شده و میراث حوبیا متروک اند کرست و حلبه و قوم و کیل
و شاهدان بیت و شقیقای زن که موتی لال مذکور بمهر و حاکم ان بملاحظه در آورده
حکم ان چنین نوشته بودند که حاکم شرع کاغذ ملاحظه نماید و شاهد بیحال از متمسک طلب نماید اگر
شاهدان مطابق دعوی مدعی شهادت دادند بیع صحیح است زیرا که شاهدیست بحضور
حکم شرع چنین است که متمسک اول وراثت مسماة بی بی میرا بالغه مذکوره ثابت نماید بعد از آن
شاهدان سیحال بیارد و اگر وراثت بی بی میرا باثبات رسیده و شاهدان سیحال مطابق دعوی
مدعی شهادت دادند بیع صحیح است والا فلا دفسم علیم موتی لال مذکور ثابت و لازم آ
بعد از آن گواهان برای آوردن خواسته شد به تحقیق مذکور گفته شده که بوراثت بی بی میرا
باثبات رسانند و شبه جار تحقیق مذکور گواهان اما وراثت نیاورده نشد بنابر آن
این چند کلمه بطریق محضر سجل نوشته داده تاریخ شهر ذیقعده سنه ۱۱۹۵ هجری مطابق سنه ۱۳ جلوس قلمی شد
الا ما اعتبر و اشراف صحیح شرعی دعا نعالم بقا الله مهاره
نصیر حکیب وارث محمد خانی مرحوم در حالت بیماری و صحت نفس و ثبات عقل و استحکام جمیع قوی

دو اسی

212

چون اطوار ناپسند و اطوار ناشایسته نامطبوع که میرزا ولی وجهه الله سلمه الله مشار الیه از چندی بسبب نواح والنزال بد اخلاقی احباب
نموده از نوازه و چشم ادب و شرم از فرزندی پوشیده برداشته و در هر کار خلاف مرضی راه میرفت و از او فضائح
ناهنجار بوجود میامد بلا و جمیع مردم خانه از جد و مادر و خواهر و غیره بلا از خود سخت ناراضی و شاکی بودند
هرچند برای تلقین و تنبیه بارها مواعظ و نصایح بعمل آمده بر نکوهیده رویه برگردید و خود سری پیش گرفت و حقوق
خدمت پدری منقضی برداشت از حرکات ناهموار شده و آثار علامات برار گونه فتنه و فساد برداز
و شرارت از طرز رفتار و ضایع و قال و مقال او پیدا بود لهذا العقاق و القطاع رشته پدری و
پسری نموده او را از فرزندان خود خارج و عاق و متروک الارث کردیدم و از خانه بیدخل حتی مطلق
المهاجرت کردم که هر جا خواهد برود بحضور او برحمت نباشد چنانچه اینقدر مسلمه بحضور اعالی و موالی
اکابر و احباب و عموم آشنایان و خویشان و خویش و بیگانه و عشایر مستحضر و قبائل برادر و
قسم بالله موید خدا و رسول خدا و ائمه هدی اقرار صادق مینمایم و نوشته میدهم که میرزا وجهه الله مذکور را
از فرزندی خود خارج و عاق مطلق است اصلا و مطلقا او را در رشته پدری و پسری با من واسطه
باقی نمانده و بعد از من وارث و مالک تمام خانه و اموال و اثاث البیت من میرزا ابراهیم معروف میرزا
مت تا پسر کوچک و همشیره نورچشم ... النسا بیگم و بیگم صاحبه من هر چه نقد و جنس و زیور و طلا و نقره و الات
و ما یتعلق ظروف مسی برنجی و فیلان و شتران و اسبان و گاوان و ارابه و چهکره و بهل و پیش و سپر
و کارد و بندوق و غیره اسلحه و حویلی ها و باغات و زمین و زر همه آنچه داده باشد و آنچه از انتقالات
شاهی ابا و اجدا و ... هر قدر بالفعل موجود است در قبض و تصرف دارم و انچه ما حین حیات
متعلق من شده و بده و دانسته برضا و رغبت و اختیار مالکانه خود بدین پسر کوچک وصیه بخشیدم سوای این هر دو
طفل دیگری هیچ جهه من الوجوه وارث و سهیم و شریک اموال متروکه من نباشد اگر بالفرض بعد از من
احدی از شرارت ... حیث طینت خلاف این نوشته لطف فداری میرزا وجهه الله
مذکور حرفی بر زبان خواند ... زیرا که ذلک المحض نطفه حرام است و در قیامت دامنگیر او خواهم شد
و خدا ... او را خسر الدنیا و الآخره ... روز جزا با ... خواهد بود و برای این
... بحال و صدق ... و استحکام این اقرار و وصیت این چند کلمه نوشته اطلاع و آگاهی و اقفیت باشد
مهر و گواهی خود برین کاغذ ثبت نمایند و در وقت جواب و سوال از روی دین و ایمان ... خدا الا

حاضر و ناظر دانسته بموجبیکه نوشته شد سپاه او جمیع است و درست بود بحمد الله المتعهد و عهد اللفاظ
منکور خواهد شد اوقات اسعه سعادت قرین و موصوف ادعیه اجابت قرین اسباب تحفه بزم ارباب
و اقبال خداوند برهان خورشید اوج کرم بخت و قدر سایه قبله آمال و امانی عقیده مندان قلبی
ساخته بمعرض عرض عالی امر سانده شرایط تسحیرات بخلاص مخلوص بنده و صفای طویت ادعای اخلاص
دست دعای دولت ابدی بحضرت ذات العطایای افراخته بمعرض عرض باریافتگان حوران ساطع
فیض مناط و انجمن آرامت موطن خداوند حقیقت و مجاز قدوت کیهان بعنوان ایشان لعل از و
و نیازمندیت اندیشان فدویت کیش میرساند لایحا هواپرانسته فیض اتحاد و کوهر ابدار ادعیه
رفیع بر آورده التماج سرهی و سربلندی جسته بر پیشگاه خاطر دریا مقاطر هواخواهان جناب عظمت و اجلال
صاحب ابر کرم دریا نوال طالع خورشید اقبال کی بحر معان سپهکام کوهر افشانی بسیار بخشش قلندر
که یکف دکان دره دوره کران منزل فروغ هرای بامی تجلیات عطابخش ماه انور لمعت در مقام سرب
معروض میدارد اوقات عقیدت گستری و جان فشانی که ذریعه ادراک سعادت جهانی بهمای بواند
تقدیم میرساند نذر زده عرض بندگان جناب میمنت انتساب خداوند کرم بخش قیصر سان قبله ساجد آفاق
ساجد الفاق که سپهکام بزم جان نوازش مهر درخشان از پرتو لمعه عذار شعله داران اشرف رسید
تحیات بر دو ایام زرم عدو گذار سهرام خونفشان از خطه برق سوز قلم تیغ گذارش سرحد
وید بغواری میرساند تسلیم عقیده علیه بو سرمایه مباهات جاودانی ذوالفعال شده سرفراز
پیرایه مفاخرت کامرانی جاودانی ساخته بموقف عرض بساط بوسان محفل خلد آئین مهر انجمن
فرام تر بر فیلا سربلندان کعبه ارجمندان نواب کرمن جناب بلال برهان خورشید قبله ای مظهر اکرم
و فیض گستری مهد منیر سعادت و فده پروری سحاب گوهر باریخشان عطا نسر و جوهار ملک العالم میرساند
فرمان عالیشان سعادت عنوان و جسم فرحان تکاسه بضایع خورشید لوامع منقد نقش
و تسیم بهر سان نور آفتاب اقدس فیض منظر در اکرام زمانی و ادیسه نوان که قران السعدین
احتجاج علوی جهان سالار افروز سعادت و جهانبانی بلا فیض افروز انبیت گشاینده لوح جان خورشید
جاوری همی وید طارم لوح پرور هما آراقی سلطنت و اجلال و مطلع خلافت و اقبال طالع ولامع
خاطر او فید و را ز رفع آرامت امیدوار سرفرازانه اقبال الهی یافته تلوازم استقبال و تسلیم باز

سعادت

مباهات بفرق فرقدان سا ئیده بمشاهده جمال جواهر حروف و الفاظ که مثال لولوی مکنون ضیا افروز

2013 آفاق بود دیده بخت بشمیم سعادت افروخت و بادراک معنی حکم قضا شیم باجره نصرت ساحت رو شنی

دانش و روخت فرمان قضا جریان قدر توامان که نگاشته خامه کرامت نگار دستخط خاص فیض

اختصاص خدیو نصفت گستر فرمان روای بحر و بر خون خطوط شعاعیه از پنجه آفتاب عالمتاب کشیده در ساعت

میمنت ساعت سپهر دوار که خلاصه استخراج اهل تنجیم در دیده استنباط ارباب تقویم بود مانند فیض عظمی

و سروش لاریبی پرتو ورود افکنده خانه زاد درگاه والا باستقبال آن بالرأس و العین شتافته

شرایط تسلیمات جان سپاری و لوازم کورنشات جان نثاری بتقدیم رسانید فرمان قضا مضا

که از بارگاه خلافت و تاجداری شرف نفاذ یافته در ساعتی که کواکب با طالع سعد سطح روزگار

اجاحه انوار میکرد در سعه ورود و لمعه ظهور فرموده این نورستان یافته بارگاه سلطنت استقبال آن صحیفه احکام

نظام را وسیله سعادت حال و ذریعه جاه مآل خود دانسته بضوابط عبودیت و بر سپاری شتافته و مراسم

آداب کورنش و لوازم قواعد تسلیم بجا آورده بر سر تفاخر و تفاضل نهاده تارک عزت بذروه سبع

سموات رسانیده مثال قضا مثال در ساعتی که روشنان چشم آفاق با رمود و نظرات

سعد و اسعد شرف ورود کرامت ظهور فرموده این تربیت یافته درگاه سلطانی قوانین آداب

استقبال و آئین کورنشات بدستور بندگان و شیوه غلامان بتقدیم رسانیده سر فراز دارین و ممتاز کونین گردید

یرلیغ قضا بلیغ معلی و طغرای غرای مرکب که نگاشته دست حق پرست و مرتسم بسر انامل فیض

جدا اقبال خدیو خاقان کیهان بود در ساعتی که نجوم میمنت اقدام و روشن سرمایه سایه بر دا

سه او رنیر منور گردانیده کالوحی من السما نزول اجلال فرموده خانه زاد فدوی بتقدیم طریقه استقبال

بجا آورده بوثیقه تسلیمات مبادرت نموده به تقبیل مهر همایون مبادرت ورزیده و در رعونت الفاظ و حروف

کرامت جواهر فی الدرج و کواکب فی البرج فراز و استوار رنگ پذیرفته دولت جاودانی و سعادت جاودانی

پیرا ... بر بارگاه افتخار و اعزاز نهاده منشور لامع النور بهجت و اقبال که از بارگاه عطوفت و جاه

میمنت پیوند ورود پیوسته در ساعتی که مهر گیتی افروز و نیر جهان اندوز در برج سعادت و برج نظرات سعد و اسعد

فروغ بخش جهان و روشنی افزای کیهان گردیده تارک روزگار خانه زاد بمقدار اخص عنایت با اوج

عزت رسانیده طغرای غرای عظمت و اجلال از پیشگاه سلطنت ابد اتصال بسر فدوی خانه زاد

درگاه معالی ابلاغ و شرف اصدار یافته در بهترین ساعات و خوشترین اوقات از حضیض اناث در مهبط
ماهیه کرامت و سروری مقارن گشته زمانه سلاسل انبیاء سعادت و جهان سلوک بیمن پیدا آمده از فیض ساحت
چون وضع منزل پرتو نزول و اشعه حلول فرموده موجب افتخار و مستوجب امتیاز خانه بلاد فردوس گردید در موقف
این مواهب منیری و ورود ان عطیه عظمی سجدات سپاسداری بجموع دل و قطایف جان سپاری
بحضور پاکش بجا آورده تارک رفعت بذروه سماک و سر تفاخر باوج افلاک رسانیده توقیع وقیع
عالمیان مطلع دیباجه فرخنده که بنابشیر سعود آسمانی مانند اتصال نجوم شاد ماین فروغ ناصیه روزگار
شده بود چون ناموس اکرام از پیشگاه حضرت کرامت ورود فرمود خانه بلاد عبودیت منقاد ابد
دولت و انگه سر فراز عزت و اعتبار رسانیده رسمش آن مواهب جلایل سجدات شکر و جان
سپاری و وظیفه ستایش و شکر گذاری بجا آورده نشان لیلی شان سعادت عنوان که از کارخانه
الملک اقبال ذلایل خورشید اوج سلطنت و سپهداری بوده در ساعتیکه ماه روشن جمال نورانی
با اقبال جهان آرای شاهانه در برج معالی مجتمع و متقارن شده کلف نحوست از روی سپهر بر داشته
و نور سعادت بر ناصیه شاهنشاهی گذاشته پرتو نزول فرموده و بکریمه عنوان کار نامه قضا و قدر
مباهی و مفتخر گردیده و فرق عزت بر بار رسانیده و ره وار بموقف عرض سعادت اندوز
محفل عالی و مستفیضان فیض محفل متعالی بدر رسانیده بموقف عرض حاشیه گزینان بساط
اقبال از بساط عرش سپاه بدر رسانیده نوایم دولت و اقبال بلب ادب بلب بوم کردانیده
بموقف عرض مسند آرایان محفل معلی نمایان بسر رسانیده پروانه جلیله جلوه اتمام سعادت
از معدن عنایت کرامت ظاهر و منبع بر انگیخته شده از مواطن مرحمت عظمت نابرو بخشند
بوقتی که انجم درخشنده قرانات فرح بخش مشحون بمیامن نزول و اشعه حلول فرموده بر بروز آن
عنایت مشحون که نسبت از مکامن مرحمت و ذره پروری و ظاهر از مواطن رافت و معدن گستری بود
در فرخنده زمانی که افلاک درخشنده اوراق انتظار آن میبرد بر طالع طلوع و لوازم
سرور بخشیده پروانه مرحمت نشان عظمت اقران که از نارگاه عنایت و علو و منبع مرحمت بملی
صورت اصدار پذیرفته بود در ساعتیکه کواکب بلند سان ز و ابار نهانی و محشار و نقد گشاید
حد اول آسمانی بود خروش اجلال فرمود رتبه خاص او اعتبار و پایه تمکین و اقبال

ارادوه

کنگرهٔ اوج سپهر مینا فام و درهٔ بسیط و اجرام منیر آید باد ○ طنطنهٔ دولت و اقبال و صیت حشمت
و اجلال در گوش اکناف آفاق و طبقات سموات مسکون و مسموع باد ○ طراح والا بنای آسمان و بنای
ان زیبا اساس کیهان کاخ دولت و ابهت و قصر رفعت و حشمت باوج فلک اطلس و سرفهٔ طارم
مقرنس سایندهٔ منقوش سمو المنزلت و رقوم علو درجت مزین و ملون داراد ○ طرازندهٔ سطح
لاجوردگون و فرازندهٔ سقف مینا فام کرمهای پاسبانه دولت و شبستان ابهت منقوش بنقوش بهجت و
کامرانی و رقوم عشرت و شادمانی منقش و مزین داراد ○ حکیمی که صفحهٔ فلک ساده را برقوم نجوم آراسته
و سطح زمین سبزه را از ظهور نور انسان پیراسته صفایح دولت و جراید شوکت برقوم فتح و شادمانی
و بسطور زواید کامرانی موشح و مزین داراد ○ کریمی که نقوش محبت و ولایش چون نقش نگین
بر جبهه مرد نقش بسته و طنطنهٔ صیت او صداش بر اکناف آفاق نقش بسته مراتب جاه و جلال
منیر آید و داراد ظلال جاه باتش دولت و اقبال و وسیلهٔ عظمت و اجلال بفر وجود فایض الجود
زینده باد ○ مؤسس بنیان جهان و طراح زیبا اساس کیهان ذات قدسی سمات بلند رتبت افزای
علو مرتبت و ابهت سرای سمو المنزلت داراد ○ خدای که عندلیب جان مشتاقان بهوای
نسیم گلستان محبت او در اهتزاز است و طوطی ناطقهٔ دوستان بذوق شکرستان گلشن ثنای او در پرواز
گلشن ریاض کامرانی و بهشت حدایق شادمانی داراد ○ صانعی که بلبلان مغنی ناطقه
الفاظ بنده و کرم رفتاران باد به طلب لعل مشحون و از درهای آن انداخته و مهره‌های نقره
سحر ابداع نفس رنجهٔ دل سوزیدگان سودا گزین را ما سوز حکان مصبری ساخته کند مطلوب فلان
بر سر مهٔ حصول مامول نشیند داراد ○ نور افزای نیر اکبر و فروغ پیرای انجمن هفت کشور
چراغ دولت ان فلان را ظلمت ادای مغاره روزگار در امان ○ صورت بخش مولای
مقصود چهره گشای مدعای مطلوب از زوی ضمیر منیر و مهمات خاطر خطیر ان فلان محفل و مهبط
گناه ○ چهرهٔ زیبا رب موهوم و کارساز مطالب معدوم مقاصد نظر آسمان بنیاد همت
همت ان فلان بدلعه حصول در منبهٔ وصول واصل و متواصل داراد ○ لمعان انوار
نصایر اولی الابصار منور کند و ثنائی ذوی الاقتدار مستظهر گرداند
تنار منزل منیف ان فلان باد ○ خطبهٔ منشور ملکت و نقطهٔ دایرهٔ عظمت و اعتلا در

موج انگیز عالم عطا سحاب الغمام نیسان دعا نواب حیدر مکان فلک کوکبه خجسته کوکب سمای یونس
طالع ستاره موکب سحاب بافت آسمان مناقب قطب سپهر اعلای مراتب خضائل خداوند وره معانی
و معالی فلک معارج رتبه مفاخر و مناصب کرام ثبات مرتبه وزارت پایه اجرای داده امارت و سلسله
اتکاف جلالت و سعادت ذریعه انجلای فروغ شمع صفوف مرات حقیقت نامی وجیه شوکت مرد فایق
اعتلای مقاصد اقبال رتبت بخش نهال حشمت زیب افزای انجمن عظمت سپیده صبح بهار دولت
خنده گل بهار شوکت خورشید شوکت ماهیه بهجت روح قالب نجابت نور دیده سیادت مصدر کمالات
مظهر افاضات قطب فلک رفعت انجم طارم ابهت قالب همه ولغات منبع جمیع صفات فرض جاه کم
علو همت ابر کونه سمو فطرت نیک سرشت پاک نهاد والاگهر قدسی نژاد داور دلاور کبیر خدیو بهمه
نور ناصیه روزگار فروغ جبهه افتخار خدیو صاحب جوهر صاحب دل اکبر صاحب ذوی الاقتدار قدوة الحکام
و جمهور و اعصار خلاصه ماثر ادوار زبده نتایج فلک دوار انتخاب مجموعه قضا و قدر مقدمه جنود فتح
مظفر خوان بخت سرسبز امیر الملک نصیر موید اختر اقبال ضیا امور نیر اجلال فروغ انجمن اقبال
اوج گزین سپهر اجلال دانای مطالب نفوس و عقول سیار مراتب صعود و نزول قبیلت نگار
فیض لم نزل دیباچه نویس دیوان ازل نور سپای دولت و نهال جز بازوی رفعت و عدل
جوهر حسام شهامت فیض عالم شجاعت سفینه صحیفه لجه دین صحیفه موسیجه یقین وارث علوم الانبیاء
المرسلین حامی الاسلام و المسلمین حامی افواج مدن و دین ناصب رایات وقار و تمکین مجمع
علوم روحانیه مورد فیوض سبحانیه مجمع فیوض نامتناهی در مرتبه طبیعه و الهی گنجور زمان اسرار
الهی لغات و فاتح رموز نامتناهی بنیای روابط تقییدی و اطلاقی دانای رموز الطاف و آفاق
بزم آرای محفل دانای مشکل کیمیای لعاب بینای سالک مسالک فضیلت گستری هادی طریق
ذا النوری روح مصور عقل مجسم مونس فلاطون بر مسند بساط عطا وارث منصب
جالینوس مقوی ارواح النفوس بانی مسیح حکمت ایدی ثابت آفاق فروغ افزای سبحان ازل و
اشراق طغرای منشور جاه و جلال عنوان رسایل فضل و کمال مسیح دم خضر مقدم اشارت فهم
عالم دانای البشارت بخش ملک نیکی موثر اعمار طبیعی مظهر منافع بدیعه روح افزای ترکیب جسمانی
مفرح ترتیب اجزای روحانی طی شکر الطاف نسب نیز سر او فیض رسان حفظ مراتب مولکان نفیس تم

ادوار

سرو آزاد نکته پرداز سخن معدل بلاغت حلال مشکلات فهم و فراست بردباران سلک صاحب خرد و عالی

گهر نکته سنج گلبت جمال معانی و نقد مقال چهره آرای حسن کلام نسخه پیرای صحیفه اتمام اساس

مراحم و مراسم مونس مقبلان مکارم شمیم گوهای بخش زبان سخن سنج آفرین باد و هم فن پهلوان میدان سخن

پرور شعرای زمن رستم میدان نکته پردازان بلکه حاتم جاوه طرازی صاحب فطرت عالی سخنوران سلسلهٔ

سیمیایی لوح لطافت سخن آفرینی و دقیقه یاب خطایب حرم رتبه مرسله بلوند گلوی معانی این سلسله سخندانی

سنجیده فنی افیض حاتم تا مداری نقش کل زمانه معانی نگاری مرکز دایره سخنوری دایره مرکز خرد و هنروری

دانشوران دانای لشکر شعار عرصه بنای معلم فواید سخنوری ممهد مقاصد فضل گستری سریر آرای

ملک خسروانی مطلع انوار فیض عالم آرا بانی طوطی شکرخای لسن معانی عندلیب نغمه سرای گلشن سنجیده ادایی

خلوت گزین حجاب پرده نشین هودج کبریا مستوره معجزه حلم و حیا مخدره مقنعه عزت بانو و آل بارواد

بصدق و صفا ساجده مساند حلم و حیا ساکنه مسند حرمت و عزت جالسه سریر شوکت حشمت بانوی

وساده حرمت خاتون مقصد رفعت نقاب گزین هودج عزت رفعت بخش طیلسان عظمت سراج

شبستان سعادت مشکوه حریم سعادت صاحبه روزگار کامله امور کار رشیده کردار رابعه افعال بلقیس

مسند مریم خصال موجه دریای قدم صدف محیط کرم خاتون عصمتکده حرم بانوی حجله‌گاه آزرم

عصمت آموز جلوه نشینان خلوت افروز عصمتیان پرده نشین سرادق آسمانی واقف امور ربانی

دعایی که دیده مهجوران ظلمتکده فراق را بالتبعه انوار فیض جواهر جمال روشن گرداند

و سلام مشکبو که ناظران اهل اشتیاق را بمدایح فوایح نوید گلشن ساز و بهدیه حضور اقبال ظهور

گردانیده دعوات متکفل غبار سرابت سکا بی را چون فرط لطافت سرابت و سلام معطر حرمان

مهاجرت را چون بهار مواصلت ذات ساز و بهدیه انجمن اقبال موطن گردانیده دعائی

چون صفای باطن ارباب وجد و حال و ثنای چون صفای خاطر اصحاب شوق و جمال محافل

مات ربانی رشته شمایف و دعواتی که بغلغله حسن ولا و سرمش بقبول ارکان اجابت زلیخا

وار تمنای جمال یوسف استقبال نماید و صحایف کتابی که مفاتیح شمایم عنبر قلوب اصحاب صفا

چون غنچه از نسیم ارسال نرم عنبر شامه ادای تحفات بهشت گشاید دعوات

گره گشای قضا و بسته دلهای انتظام امور فرمان متوالی متعاقب حصول مطالب و وصول

بارب باد. تحیاتی که طلاوت آن از رواج ان معنبر وارهار نسایم قدس تربیت رسایل منطبع فسحت
مجلس گشاینده. دعواتیکه چون مرات دل اهل صفا از زنگ ما کدره بر صفحهای زمان نسیم سحری
از جمال بسکر و صبح چون ملک جان بر دیدار ادای نفحات منیف نموده. دعاتیکه ابرار از رواح
دوستان نهاد و سبزه تمام بود و بنای کنگره صدور ساکنان سواحب بالاکلام بمسامع اقبال مجامع طی
دعاتیکه ساکنان ملا اعلا با اجابت ان دست بردارند و مشتی که محبان بکرو بهی بدوستان دعاحو
ارسال نمایند با قوافل التوافق و صحایف اشتیاق مرسلد اشتداد. سلامیکه از نسیم اریاحی
گلشن تازه گرداند و بیامبکه نسیم آتش مشام مرادرساند از معان مجلد جلد قران باد. برکات
دعواتی که بظهور نسیم اجابت مسار العاشق عیسوی بود و مصامین آثار قبول فیض کار بر روز نخلها
موکوی و اصلا اوقات بسعادت ایات باد. حال بار و محبت اکبر و ره ولاش معالی
بصرصر طوفان خبر اشتیاق در خروش بود و هوای لاله رخان غنچه دهن بلبل جان شور بیدار با ده
در مجلس مصفری بپایه جانسوز در خروش چمن جان سرسبز باد. از القاب فرح اوج جمال
حور ابن و الصاب سرمایه گنج افغان نسیم گریز محفوظ بوده بکهت بخش دل و فرمان ارباب
اتحاد باشند طی. از تلاطم شور اکبر روزگار و تصادم صرصر طوفان خبر زمانه غدار محروم نبوده
بوفور کامرانی و حضور شادمانی باشند. از آفات فلک ظلم پیشه غریبه جوی
و مخافات سرمایه نسیم اندیشه ستیزه خو بیدر بمکامن حرکات نسیمای دمواطن حفاظت یزدانی
بوده نوافر بهجت و دولت کاشر مسرت وانبساط مستغنی و ممتاز باشند. از بو قلمونی
چرخ بیمهر سوانح گرای و نیرنگ جهان جفاجوی حوادث سرای در بیشگاه صیانت ایزدی و ترتبلد
حراست صمدی بوده در حرم ملت و احمدیت همنشین توکل و بلغت باشند. از فسون
فلک جورکیش سحرطراز و افسون جهان کج اندیش جادو پرداز در حرم الطاف الهی و حصار
اعطاف نامتناهی باشند. او مستجابه از خدایع غول زمان بیرون و مرتب ستیزه گردون
بیرون بلکه بوده اسپته بر مسند حرمت و الوار و مسالم ملکیت و اختیار دالله طی. از حدثان فلک
ناهنجار و گردش سپهر جفاکار سالم و متعاصم باشند طی. از اسباب زمانه سفله نهاد و ستمگر
جهان سنگ دل غریبه جو در محفوظ داشته بمدد شهنشهیت بوده والله اعلم. عواطف ممدوم

رنج و شفا

216

بعد از شرح رنج و مضایق هجر و سیرم محن و ابتلای مضمون حدیقه ذکار بیمن مبارک نموده اند

سنوح وارداتی اشتیاق دلستطیر توفیر شد امید اوراق بعرفان واقف و وجدان صافی مبرهن میگردانند

پس از ادای دعوات موفور الحد و اتحاف تحیات مالاتعد مشهود ضمیر منیر میگرداند بعد از بیان

لوازم اشتیاق و پس از توضیح سوانح مکنون ضمیر حور سرشت نظیر میگرداند بعد از تاکید

مبانی یگانگی و پس از تعهد معاقد مودت بورود بهاری اخبار کلامی بیوسته باد

بعد از تبلیغ ادعیه بیوس ساحی و ترسیل اثنیه آفاق پیمای مبرهن رای بیضا ضیای فلک نیرا

لیکن از انجام امور ارادت که ادای آن بمنزله فرض است و اختتام مراسم محبت که ابرای آن بمثابت فرض

تشبیه ضمیر منیر که مرات مشهودات غیبیه و مجمع واردات لاریب است میگرداند اشتیاق خاطر

در این ایام که در تعداد و ... اوهام و تمایل و اوهام گنجد لهذا بگذارش مطلب میپردازد

آرزوی دیدار و انجام انوار از مقابس انداز بیرون و تمنای ملاقات فیض

آیت از مکیال قیاس افزون لیکن طوامیر بیان آن چون نکته از نسخه مطول و فهم و فایز بعد

آن چون حرفی از کتب متداول لاجرم بمنزله رات از سر فصل پایدار شده بمطلب میگرداند

بعد از تکمیل شرایط بندگی و پس از تحصیل مراسم سرافکندی که مسلم مدارج تعلیم و تحقیق

معالی است معروض ضمیر داشته ترجمان اسرار مکنون ضمیر منیر نظیر واسطه ابراز مستحسن خاطر

بذیر نعیم نامه جم شیم نامی و نمیقه حلت انتسابم که از گلشن عبارت مهار رحبیر رنگ و بوی ترکیب نافه

بود در شکفته ترین زمانی که دیده آرزو در شارع انتظار جهان بود شکفتگی بخش خاطر فاتر گردید

... عبارت بطرای گلبن امید عام ترتیب افزای گلشن جاوید نعیم مفاوضه صدق مملو

معطر شام مکارم الطاف و مطیب بروایح فوایح الطاف در اشرف اوقات رسیده دماغ ... سرور

دمولف هموزا ... ساخته ترجمان رموز دقایق مهربانی تعویض مکالمه حسن جسمانی

که نگارش از مکتوب آن اساس و صحیفه موالات نمایش نوازش شد بفوایح عنایات معطر و روایح

الطاف منور حضور دیده در پای خلاص گردید نسخه اشتیاق بلا ترجمان کامات و دفتر شوق

... که عبارت آن نسخه رضیه است مانند نسیم بهاری معطر است چون نافه تاتاری لاو ...

رسیده دماغ فطرت با نکهت اشمام معطر گردانند مکاتبه طراز گلشن آرزو شادی مشکین

نقاب سلسله مو بیضه والامامه عنبر شمامه کالمطر فی السماء المطر من السماء عطر جمالی وال دوبالی بول

و دلو دو نازکی بخش گلشن ارباب امال گردید ⁂ وسلسله شوق معارج خیالی و دیباچه نهار

گلشن بساط بیضه مکتوب مرغوب محبت اسلوب مجتبی شوق مسرت دلبالی و مبطوی لصلوف صحف وکمال قرار شتابی

پرسنده طراوت پیرای حدایق آرزو گردید ⁂ مرهم ناسور زخم دل شوریده وکحل الجواهر

دیده رمد کشیده که عبارت از مکتوب خلیفت طراز تواند شد متضمن بر اعتدال مزاج فیض امتزاج

ومشعر بر انواع سرور وابتهاج طراوت بخش وقت گردیده ⁂ عالی خطاب عطوفت ایمنیر

ومسکین نقاب محبت انگیز چون بدر عظیم القدر از مطلع نزول وافق حلول اثر نمود ⁂

دیباچه جراید کافر ازلی سر دفتر اوراق امال والای بیضه مخاطبه عالی و مکاتبه متعالی چو نسیم

نکهت مشک اذفر و شمیم روح پرور طرب افزای خاطر دوستی ذخایر گردیده ⁂ نامه مسکین

شمامه که زینت عنوان و فاتحه مطالب و طراز کسوت امانی و مآرب بود چون پیرایه انوار صفا

ولمعات آثار نعام جهان نمار و شتی بخش خاطر مکدر گردیده ⁂ صحیفه صداقت طراز و رقیمه

دوستی پرداز که نایره لاسایح لا امانت دریا فواصلات لعود چون گلبن طراز گلزار معانی و بهار گلشن

لاز ابدی نکهت افزای دل و دماغ احباب گردیده ⁂ عنوان صحایف جاه و جلال و دیباچه

جراید نوال و اقبال یعنی خطاب مستطاب و کتاب مسکین نقاب غم فرسای و مسرت پیرای رسید

خزینه سینه اخلاص و فسخه بال انقطاع لطف و متاع اسباب مالامال گردیده خیابانچه بمنظار حال

روحانی خورسند است موجب مکالمه جسمانی شده ⁂ مکاتیب محبت سیر مقامات که

موده افزای و اسباب ارتباط قلوب و ارواح همایون تواند بود در اسعد زمانی بنظر حقایق نگر

دوستدار رسید انتظار بود ذخیره سار تقاضای انتعاش گردید ⁂ نامه جانفزای روح

پرور که هر حرفش ترتیب یافته موج اضطراب نگاشته ملک نکته طراز شده بود چون همای اوج

سعادت سایه فرحت و میمنت افکنده ⁂ سطور رنگین مسلسل چون گیسوی ماه جبینان

سرو خرام گسسته و متکی خط طرب افزا لش رونق نوخطان [illegible] قامت شکسته زهی صحیفه نامه

که حرف نامه اعمال حسنه از نکهت الفاظش معطر و هر حرفش پیرایه معانیش نمک کلام [illegible]

نگارش نامه که هر سطرش بمعنی رنگین چون چمن بگلهای همیشه بهار مسحون و رنگین صحیفه که

نامه

بانواع مضامین دلکش مشک نسبه بوقلمون   زهی نامه دلکش که حروف مشکین سوادش
مشتمل بصفحه جان پروری و بیاض کافوری نهادش چون سپیده صبح متضمن انوار گستری ما
رقوم حروف مشک بیزش مفاتیح کنوز دو جهانی و نقوش سطور عنبر ریزش موید سعادت دو جهانی
خطش چون گیسوی مسلسل مشکین جبان ماه سیاه دلاویز مشتاقان گشت و چون جعد سنبل
بر عارض لاله رخان کمند محبت بنجان ساعد خاطر آمده   از مطالعه فقره اش بهجت شادمانی
چون سبزه از نسیم بهار بالیدن گرفت   گلگونی عبارتش همچون لاله بهزاران سیهی بالا
نگوش برای طالبان شوق اساس شد   و مانند گل و لوله افزای دل بلبل گردیده
زهی نامه که سرش از خط ارتباط با نظم معنی گستران همدوش و نظمش از گوهر آرای عبارت
همین نسخه مداوای عقل و هوش ما   زهی نامه دلکشا که خطش چون نوخط مه جبینان
سرمشق حور سیرتان و سواد نقشش چون سواد گلشن بهار جاوید ما   عجب نامه که هر سطر از
بلبلان معنیه و سیه بهرست و دماغ فیض جویان از گل خوشبوی الفاظش معطر ما   خطش از
شکستگی با زلف نوخطان عنبرین مو شباهت درست پیدا میکند و معانیش [illegible] اشتیاق
بر طبع سحر پردازان جادو سخن تفوق میجوید ما   زهی نامه که هر سطرش چون مصراع افواج
بیاض مساوات و معنیه دلفریب گوشش ربایش همرنگ [illegible] جوهر صفا فقراتش از جواهر
الفاظ و درو شیشه معانی و کانخش طبایع بره و عبارت فیض گیتیش سلاست در دامی
بر موج زلال نسیم هر سطرش از فیض معانی سیراب بر موج انجاب پهلو میزند و
هر لفظش از کمال عذوبت بر شکر خند شیرین لبان تکیه میکرد   زلب معنیه در وجای بیت
چنین خوش طراوت در چمن نیست   رسیده خامه عطر آمیزش شعله آتش جدائی را
فرونشانده و لمعه بیاض شوق انگیزش خاطر مشتاقان را منور گردانید در شکر این نعمت عظمی
و سعادت کبری چه یور آن را مانند زبان و زبان را با دل هزاران شکست قود که عنایت نامه دیگر
رسید مضمون التفات مشحون مخبر آن بود که از آثار فیض سبحانی بر صفحات آمال و امانی و اصرات
وانوار فیض بانی از رصدان حصول کامرانی لایح هر اینه این معنی موجب سلسله ازمی آثار لوازم
دوستداری نیست گردیده و خرسنه شکر لله بحول الله [illegible] غایب گستری مشحون و صفحات

[illegible]

اوراق ایام دولت ابدی را بر قوم ادعیه مزید ثبات دولت و کامرانی مزین گردانیده بلمعات خورشید
شعاع او مفهوم شد که متواتر از مکامن تایید الهی لمعه دوستی لامع است از افق توفیقات نمایان
کوکب رفعت طالع آفرین گواه است که این فقیر پیوسته بوسیله دعا که در سحرگاه از غره ایام فتحا
فتحا نمایان جلوه نماید و بر منصه نصر من الله فتحا قریب جلوه کنان بدار و کاه لایزال که دار الخلافت
سلطان روالیت بجهت شاهنشاه جلال و جمال آن سریر آرای عزت و شوکت رنگ رونق طاق گردانند
ا - سراپرده عظمت بر رده سماک و قبه افلاک برافراخته باد ا عرصه جهان
بنفحات عنایات شاهانه معنبر و اکناف گیتی بلمعات انظار خسروانه منور باد انوار رحمت
غیبی و آثار فتوحات لاریبی کارفرمای با پنجه نصرت آثار و تبرحم ظفر نگار باد نادرت
عناصر در دیوان فلک سبب نظام کامیابی چار رکن عالم چون مصرعه رباعی از فیض
گفتاران خسرو زمین سخن لبریز معانی باد تا بر دو شیئی روشناس آینه خورشید است
از آینه تیغ آن والاگوهر صورت ظفر بوجه احسن جلوه گر باد تا دست بهار قدر پیرایش
زلف سنبل و حنابندی پنجه گلزار است سرای عالی از گلهای قبا ط مالامال باد
تا اطلس سپهر والا سر بنیاد کسوت دارائی بر قامت اقبال آن سکندر طالع زیبنده باد
تا خورشید انجمن افروز سپهر است و صبح فروغ اندوز مهر کوکب آن والا اختر بلند باد ا تماشای
گلشن تمنای آن فیض جان اقبال شکفتن گلهای گوناگون فروغ بخش خاطر بستان باد
تا نور باصره مربع نشین خانه چشم است بخت آن نظر روشن باد تا دایره سپهر محل
مهر و مه از آسمان است آوازه آن حسب نسب والا تبار بلند باد ا تا جامه آسمان زرتار
جدی بنظر مکمل است تا انجم مزین بود اختر دولت آن سپهر مرتبت روشن باد ا بود باد بهار گل فروزان
بهار از خرم خلقت در عرق باد باد ادل نوشاد دل خصم تو غمگین تا خنده گلها بشکفد
و ناگریه بلبل تا بود منبسط از تو دل در مرو شکرم منقبض باد دل خصم تو چون طبع لئیم
مراتب آرزو و تمناها که پیدا بافت سرور مواصلت موفور البهجت در زمرکده خاطر این ماتم
متردد است الحمد لله که در این کار پرداز ماهای نامه و خامه شرح پذیر نواند شد گر و تو نیز
نفسی که دل مینواید تو زحق جواب دلنواز داده ای و در کامیابی فرماید اشفاقنامه مستغ

عطوف

عطوفت ایات در جواب نمایق بیار وصول لطف فرموده دیده و دل منتظر و مهجور را از خبره اندوز
نزاکت ازین باد تماشا فرموده جواب مقتضای مرقومه از مضمون الطاف مشحون العنوان کارنامه
کرم بخشی نامبرده شد و خاطر بیار متاثر گردید بمقتضای شوق و وسع شوقها زیاده از سرشت
که بیاوری خامه و نامه پایان پذیر تواند شد او تعالی چنانکه دل میخواهد بسرور و دلها مسرور سازد
از روی دولت دیدار میمنت آثار بمرتبه ایست که اگر شرح آن بدفاتر و اسفار نوشته آید پایان
پذیر تواند شد کارساز حقیقی بتفضل و کرم عمیم خود ازین نعمت روح پرور بهره ور و کامیاب شادمانیها
داراد صحیفه شریفه که مطلع تجلیات هزار گونه توجه و اشفاق بود وصول هزار گونه کرم بخشیها فرموده
روح گستر شد آرزومندیهای خاطر بیار متاثر گردید بعد اظهار مراسم شوق و شعف بوجدان سرور
مواجهات هایی موفور المیمنت یک شوقی ضمیر میمنت تخمیر نموده می آید بعد لوازم نیازمندیها که زیاده از
مراتب شوق و شعف و اشتیاق شاید حال نیاز اشتمال است مشهود ضمیر عطوفت تخمیر مینماید بعد ابراز
مراتب و اشتیاق بدریافت [illegible] مواجهات موفور المسرت یک شوقی ضمیر منیر میمنت تخمیر نموده می آید
کتابت سراپا الطاف و اشواق وصول سرور با حضور نموده مسرور و مبتهج گردانید مراتب شوق و شعف
زیاده از انست که بشرح در آید لهذا ابراز مطلب متصدع میگردد بعد گذارش مراتب آرزو
و تمنا بوجدان نعمت دیدار میمنت آثار که منتهای متمنیات باطن نیاز مواطن است یک شوقی رای
شفقت انتمای را می نماید الطاف نامه سراسر اشفاق که هر لفظ و فقرات دلنوازش مطلع
انوار هزار گونه دلپسندی و شادمانیها بود وصول نموده مسرور کامرانیها گردانید بعد اظهار مراتب
شوق و شعف بدریافت سرور مواجهات لازم البهجت یک شوقی ضمیر منیر مینماید آرزوی دولت دیدار
میمنت آثار که زیاده از انست که بگذارش و نگارش در آید لهذا ابراز مطلب می پردازد
اشفاقنامه عطوفت طراز وصول شادمانی جاودانی نمود بعد گذارش مراتب شوق و شعف
که تحریر و التحریر است یک شوقی ضمیر عطوفت تخمیر مینماید داستان شوق و شعف پرور نیاز و هیچ خامه
منقطع الاسنان پایان پذیر نتواند شد لهذا به ابراز مدعا پرداخته میشود شرح شوق مواجهات
لازم البهجت تمنای نعمت دیدار میمنت آثار که منتهای متمنیات باطن نیاز مواطن است زیاده از
اندازه بیان است لهذا بگذارش مطلب متصدع میگردد بعد ابراز لوازم شوق و شعف می رسا

سرور مواصلت لازم البهجت مشعر ادای لطف انتمای نموده می‌ابد بعد مدتی رقیمه انتما و المعهود
سرمایه سرور نا محصور افزود شرح شوق ملاقات مسرت آیات اگر خواهم که در دربار زومی جامه نامه‌ها
پذیر بود و ممکن الوقوع نیست مگر فضلت کار ساز حقیقی صفحه دل نخواهد از این نعمت فیروز گرداند که زنگ
فراموشیها و بیمهریها زدوده و بشرح و بیان در آورده شود از مدت مدید وصول صحیفه مشمول
دوستی نامجات بهجت آیات سرمایه وفور سرور خاطر مشتاق نگردیده بمقتضای وثوق مراتب
یکجهتی و یگانگی‌های قدیم صمیم همواره طبعت برای دریافت خبر خیریت و حالات زود ولو منتظر و
مشتاق میباشد اگرچه روابط یکدلیها و اتحاد منحصر بر پاس رسمیات ظاهر نیست لیکن این اگر
بقدر فرصت محرک سلسله رسل و رسایل موجب انشراح خاطر و دوستی تو است که دو سرمایه وفور سرور
دارد و باعث مورد محبت می‌ورود و نتواند شد نواب صاحب بسیار مهربان مسلم بعد ابراز مراتب شوق
و لطف به دریافت گرامی مواصلت موفور المسرت مشعر سلامی دوستی پیرایه نموده مع
مکاتبه محبت انتما که محتوی بر کمال محبت و اتحاد دلی بود وصول نموده سرور گشته باده بهجت یاد
٥ امارت و ایالت مرتبت امیت و لیاقت منزلت قدوه خوانین بلند مکان زبده
امرای عالیشان عمده مخلص لایق العنایت والاحسان سزاوار مرحمت نمایان عمده الملک
خان عالم ذوالفقار الله خان بهادر نصیر جنگ لعنایت و تفضلات بادشاهی متعزز و ممتاز بوده بدانند
امارت و ایالت مرتبت قدوه مخلص قدوه خوانین بلند مکان زبده امرای عالیشان
دولتخواه بلا اشتباه لایق العنایت والاحسان عمده الملک خان عالم ایلور راجه خان بهادر
نصیر جنگ مشمول عنایات عواطف بادشاهی متعزز و مباهی بوده بدانند [illegible]

رساله در مدایح و صفات نواب عمده الملک امیر خان بهادر

شگفته رویی و دلگشایی گلستان بهر و ابتهاج نفحات بهارستان و ثنای بهار بلند اقبالیست
که نظاره کاری نسیم گلگشتش دانه گوهر در بطن صدف و رونمای غنچه پیکانی است و خنده زیر
و نمودار عجین زار معنی لطراوت نسمات مدایح و توصیف نشمات نوالیست که بابهاری
فیضان الطافش قطره شبنم بدامن گلها کار قطرهای گوهر نمی خداوندیکه بکبر فشانی زیر
سنجش دریای عمان ابر شرم کم مایگی آب است و ابر دو ضیاعی صبح تقدس کریبان بر فروزه

مزرق اقتاب

مشرق آفتاب سعید موکب جولانش رضوان به بردوشیم چو بسحه دلدروئه ابوالبشر
صادر استبرق غنچه گل رنجیده سرپنجه آبادی فرمایش یکلوکشای عالم امکان بالانشین خاتم
سلیمانی وچار موجه کوثر احسانش وبهار میرابهای سرابستان خرم جان آبروی چشمه بیدکانی
اسکندر کوه وقارنشینی گاو ماهی زمین گرانباری فوج تلاطم دریای صولتش جبار فلک قالب تهی
ساخته نقش شماری از سهم مهیب سمندش یکه تاز خاور سپهر صبح درگوشش واز دورباش
خم کمندش بغزاله دشت اخضر سپهر رم فراموش باشش فیروزی طعن شناس سماک رامح پهلو خراشیده
ترکشهای گریز و بجگردوزی الماس پیکانش سعد رامح سرتیر در دیده زخم سنبر صبح از اعقاب
عاشیه بردوشش گران اقبال اوست ددریا از گرداب حلقه درگوش عمان نوال او
امیر لکور اقبال کز جلالت قدر فکانده سم سمندش بروی ماه غبار دمیکه صبح جنبش جهان
فروز شود سپهر کمر خورشید آورده نثار تف سموم سیر تیش چو برق شعله فشان کف محیط
عطاش چو ابر گوهربار زموج اکسیدهای بادر زنجیر اگر فعالی گردن جنبش خار
فکنده خاک هستی تا صبا بدامن جان زرنگ خون جگر خورده نافه در تاتار همیشه تیغ دو جیح
درکف خورشید همراه او چو برانداخت پرده از رخسار رگینه کر نقلات نکهر و ریز برش برو
دست نوانیت لیت یا سمار بفروشت فشاند اگر بلکون مکان زمم بسبه نمود ناپدید بودی لعل و نهار
زخوشش خنده گل آسمان نمود لبریز اگر نبزند نسیم زخلق او به بهار در پیشگاه معدلتش اگر غباری
بر دامن صبا نشیند تو نیز جا کی پای بزنجیر حلقه گرداب است واگر نسیم سیر از جمعیت گلها پریشان
کند غنچه ای دربند بکمانچه حباب بسیاری حمایتش گلک وطهور ابر عقاب چو پنجک ابلک زرلنادی
لست وهواداری عدالتش صعوه در اوج بالا بر سپهر آسمان سازی ابلق بلند پروازی از گران
سنگ سایه تمکینش کوه در صدای کمر شکست و بند ابلق شاهین پنجم آسمان سپر انداخته تیغ آبدارش
هم برق سنان او سنجابی تو پاره هم خنجر مریخ اب و تابی دارد تیغش که جهان فروز کرده جحب
چون قبضه بتش آفتابی دارد تیرش بکمان چهره نگار ظفر است دفتش لسنان ابر بهار ظفر
است بز لشکر فشاند خون اعدا تیغش درگلشن رزم لاله زار ظفر است در ساعت کاجیران
خنش بقرب منحرفان حلقه اجل منظر بشاره ابرو و هنگام نگاه کینش نحو بر منکران سماک ولک

دسته هلال بر پهلو کرده دارش خطبه دیوان قضا امروش سپند دیوان قدر خط وحواشی جوزی
طوفان بلا وبد روحیشش سرطه سمان خطر تفروح لسری سبستان آفتابش شمع سر درشان تقدیر قالب
او وحشه و بدیع عین الکمال مرحباشش سپند جو بدای خوبان محمد دل سوخته طارم عرش افروح
نهای رفعتش کنایه ایوان است و تسمیه تقدیر بلا فقره دعای دولتش شمامه عنوان بلند
نقش ماهش عقیق انکشتر شم یکین سهیل یمانی دیلم روی المؤیدش طفل نسیم مسند نشین خورشید
نورانی دریا سپنج ملعب اندر بوزه کران نرم عطای اوست و خورشید کاسه دریوزه ازدرای
سماط نعمای او در بزم خوش دماغی از شوخی رایحه نکهت کلیمین بر ابر و نشسته و در مجلس نارنج
ابرکرم شعله آواز بلندی رنگ پرروشکسته از کلاه رفعت آسمان انداخته ایوان نفس خیمه جلیل کام
است و اکرماهی شیاب برزمین قرار دو دریای رنگ دیده ماهی تماشای بحر سحاب کرم موج خیز
و فروع سرای تجلیات لمعاتش باقوت شعله انکیز تحفیش ابروی تمنای فلک بوطاق بلند نهاده او
و ریاض پنجه سرانکشت عقده از کار ماه نو کشاده او بسمان سایه سعیش یا لیش کرتابش آفتاب
است و روحانیان بلا جبهه خاک درش نهادن کمای همت بطرف سرپنجه سطوتش و بند
جهان همی نواکشت بزرخم و بر در قبضه قدرتش حلقه هلال دور فلک چار خیمه صبح عزتش
بکوششان بر سیده و شعله سطوتش سحرمن ماه برکشیده اشاره سرانکشت قضاهر خامش بلند
کشور شاهی و حلقه قلب یکرانش هلال عید جهان کیری و عالم آرائی صبح سپیده مشرق
خورشید اقبال هلال ابرو مطلع انوار جمال سپید بیضاد را شبستین زنگی لمعان تجارتین
مرج خیر شکرین زبانی سرچشمه آب زندگانی لبهای شکرخند حلاوت فزای شعیره خند
سرپنجه کوهرافشان ابروی تیغ بجان دلفریبش چمن نو او بهار پیرای گلشن العطار نگاه دلکشا
نبشته تیرم و حیاء کیوان نار ماه مشتری نگاه مریخ جلال خورشید جمال ناهید فلک سماط
بدر منیر عطارد و منیر فرخنده اختر خجسته منظر سعد اکبر فیض گستر خداوند کرامت ملک
که هست از نجم قدر او فلک فلک همین آنزا به جودش زخورداب همای تیغه او
کوهرتاب کف دستش جو کرد و کوهرافشان عرق ریزد و جبین آبرنیسان نهفته قطره
اگر هیچ نکرد آب کهد و برسته وزان کوه آب آنهواداران کوش ماه دهد رشید

هلال کردانی

220

پیلاگردان کمند زلفش ملبوس خورشید. مهر دو روی کار از رونما برآورده عروس شادی یافی در برآورده
بهمیش گردمه بتید فتنه در خواب. فتنه درزاره چون کشته گرداب اگر با آسمان ازلش ستیزد
زخشم ماه و مهره خونابه بریزد بهار از فیض عاشقش گر بر دمد گل گرمک بند مشک از شاخ آهو
تخطیط لوح جبینش سوره نور عذار از خال آتش عاشره خور جمالش از نهار گلشن دل
جمالش نوبهار گلشن دل دهانش رونمای غنچه گل. لبش مشکل گشای غنچه گل بگرد
گر نظر رو بینیش کام زند چشم از آنکه چون نوخیز اردام گر افتد بر رویش در خانه چشم
بجا خوشید از کاسه چشم درآید بر رویش پرده از دور نماید بر نفره فواره نوعه
تبسمش خنده صبح تبسم خنده انجاب صبح فلک رشته از تسمیر بیش زلفش
درلرزه از جبین جبینش بزم عدل چون کند دستم گاه زند برق از کمان برخرمن ماه
کمندش حلقه زنجیر تقدیر به هر خم کردن گردنکشان گیر باشراره بام جمالش شعله تا
را در زیر نقاب رخسارش الماس عقیقی بر زبان به پرتو انوار عذارش شمع را فروغ
آرای ماه و اختر و خورشید در گریبان صبح اگر نه زیب رالش نافیه جهره خورشید انوار رخش در جنبد
نافیه و بهار اگر بهوایش بخوشندی شاید گل فدای نامه نوشتندی و رجای موجه خطیط ضمیمش لمبد
آسمان حمایل در سر ابر ده بساد روان رفت خط کهکشان بی لطیفه بسموم سرش چون زبان خوب در رکب
شکسته فشرده و صدمه برق او برنش اب گوهر از دامن شان فشرده برگ چشم براه جلوه سرو
رعنایش ایستاده و گل گوشش بر آواز غنچه دل لبانش پیاله فروغ ما بچه نورش نظاره براق چهره خورشید
رشته تا دامنش پیر بچه عطایش گره گشای رشته امید لعل آرام رشته نگاه شیرین تبسمش دل منود عندلیب
بلبله بال پرواز بر سر دلگل نالک نغمه نوای تا لیفش شغلالان فرجار روحش از موج وحشت پای زرم
گنجینه از بارش در بره سیاستش ماه و کتان نهانش بکی بکی هم پوشیده دار یارش سخنیه عدالتش ازیی
زلتش بخون کرمه عم خوشنده اگر لب نطق گشاید به پرده گوشها قند مصری در بار لب داگر دست کرم
برارد دامن دلها گنج گوهر در لبا ساحل مختشش چرخ در سر زمین دلها داسنده طوق عشق
حلقه اطاعت در گردن گردنان تجنیده بر تو نگاه کیمیا تاثیرش طلای خورشید و عیب افتخار
و در اسنجه لالماس لعمجار گوش تشن گلشن بهم بهار نهارنجاده بوستان آسمان افضل در دو سر و

لعل سبز خنگ زرین سلسل بهرام حلقه گوشش طغرا از رنجه تبسم حلقش غنچه یاقوت دهن منجمد الفت در سنجه
سمت نطقش سبزه زمرد تر دیانه نشو و نما حمایت مصطفه قدرش غنوده گوارا یا نو بهار گلهای
رنجیده و تیاقی برم حاجتش چو عشق بی غبار آسمان رنجیده نم قطره محیط سخاش اگر پهلوی دریا دلی
نه بحر عمان نو شد ابروی گوهر بست قطره مهر انس اگر تیر نجم تجلی بر آفتاب کشاید ذره شرف ماه و خورشید
قد دولتش چمنش سپهر اخضر گیاهی است سر بر زمین در فرق عظمتش مهر انور کلاهی است عرق
جبین لاله نعمان اگر بهوای گلزار انبساطش بجنبد دسته گلش داغ لبست و باده ریحان اگر بتمنای
نسیم لطفش بجوشد ابریست در دیده اما ره رهروان وادی جلالش نفس سوخته شعله او از حرف
خواداران انداخت نقاشش پایبند سلسله موج نقشش مهر اداری کوه وقارش شعله برق جهان سوز
آتشین یاقوت و ضبط نفس معبر و در سایه سحاب حمایتش موجه طوفان بلا چون اسمی تراز
تلاطم و رنجور گرد راهش تخم حور العین گشته از بوی یابید کنیز بوی او با نفاس رساند حیات
گل گریبان فند و غنچه قبا نصفش بر لب ماه آید بره از شیر تاج جوالیده گرگ عید لب ناله زار
در عقاب اندیشان مهار در تطاول کند حیران بجنش نرگدان لب زردی و بهمن افتند از معبر
ماهی چرخ زیر گاو زمین دست او لشگر و عمانی روزرق از روش طوفانی خانه ده دست
سپل چهره آسمان شد نیل گرگ شد مار نیش آواز بره از چرخ سر کند پرواز زور ارگستان تقین
لرزه افتد زمانه تا ماهی از نهیبش حلقه حوه سینه بدرام بیشه عشقت نه پهلوی بهرام بوی حلقش اگر برسد
در باغ نهال چنار لاله از دو داغ برکنند و سیف بنیش گر لرزه افتد بتقدیر خنجر کین از
کشد تمام موج خون خوشد از دل بهرام آسمان تا ختم کنندش دید گردن خونابین به سنبلش بر
دست خود ش طومار افسانه رنجت است سخات بیشی مهر انور نقطه ملک جلال گبر دار مصحف
حسنش قبل مبرکت اشرف زمانه او برفشاند بهار آفاق از آنجا که سر رشته نسق نظام قواعد سلطنت کشور
ستانی و سلسله ضوابط و احکام امور فرماندهی و جهانبانی در صحایف سپهر نعت صفحه و مرام کار و انام افتتاح
ابواب فضح و کامرانی بر روی روزگار خاص و عام به حلاوت بیدار آراسته اند و صورت جمع
بار یافته زبردستان نقد الفت برصح نشش از ظهور گلگونه عذار سر عالم فروز با حق انتهار حالیه سوی
لک رجوع ارکان دولت و حضور اعیان مملکت بتمنای حضور لعات گورش و تسلیم در بارگاه عشرت و جلال الهی

برادر جان

بدرجه‌ای رسیده که از کثرت هجوم متخزایان را گلشن بر قسم صبا بسته و طایر دوربال وهم و جبار اسفهر دوار شکسته
نبوده و آن غبار ابلهی نعلین بر روان میگاه دولت و اقبال جبه افلاک بهم چشم زمین دیده ماه و انجم
غبار آلین مسلک دو لوح جلت شعر زرک نوازش قانون نغمات پرداخته و نوای سرفرازی عجب نحیم بر مرتبه
اوتش در صوت و صدای دلنوازی در سایه لوح بارگاه بهشتش زمین ممنصب اسما بالاتین و از جلوه
فیض کفایتش جار را انجلت جهانی آفتاب بلکین لطراوت هوای جوهار کبرامنیش تجلستان انجمن ها
برنار حرفی و دلنوازش و از لطافت کشائی نو بهار لطف چمن زار تمناشان شکفتگی و تبر و ماحیر
رسیده صبا فایق الاصباح و الکشایی و کلام معجز بیز را حایق الادواح جانفزای رشیده اخیم
باوج سروری فروغ مهری در مرتبه شرف فرخنده گوهری بیاک جوهری ابروی افزای بسعادت
زمین گان کهر از ابر دستش فلک رسته از شان بسبقتش حرمش آسمان بلا قبله گاهی جاهلش عرش
زانیت و بنای هوبار حلم تمکینش بیشتر و صد از کوه در دالوه جبرد سحا چندان که همت سر کوه دش
گر آب ابر بر دو بحر جود نشین با وصف شعار اسمه مشاغل عالم پروری و جهانکشائی بمقتضای کمال
استعداد و فطری توجه مزاج همایون به کسب دقایق علوم عربیه و معارف فنون شریفه چندان مبذول و
مصروف داشته که در هر علم بکمال رسانیده علم اوستادی برافراخته و در هر فن با ایجاد صنایع و فنون و طرز تازه
جوهر اول بلاغت حیرت ستون ترجیح ساخته هنرمندان بدیع فن و والافطرتان معانی سخن را باحکم سر
تسلیم کلماتش روح پرورد رگ و رشته نو نهالان کلمات و معانی لفظش معانی مهر منند تسنیم گدای گلشن
کمالش بلا سرمایه طراوت باغ سخندانی پیرایه برگ و بار زمین معجزه بیانی ساخته جاه نوازی بزم
بلاغت آنه بحر معانی از چشمه سار کلامش موج خیز فصاحت شیرین ادای و طرز سخن از رخسار
افلاکش مهار انگیز لطافت دلربای توضیح بیانش تعقید لو مسلم و به بسته لعل خنده اش جوهر فرد و قسم
اکتسابش بیت شرف لوای معانی و هر اندازش ابروی الشعاری بمانی با حیما هنر ارشیر نو شیده
نورانی در مدارج کمال او حقیقت انظار ولوی تمیز بر در سعادت شهره آفاق اگر مصحح زلف سنبل
بیقطیس بلا مانده با موزون قبت و اگر معمای غنچه ملک را لفظ بکف بیدار از لعل تکمیل بیرون حجاب
حکمت فلاطون خواست و طرز کلامش مهار تیغ در لاهوتش بصرت میما جمعیت از بعو مسلسه غیار
در قسمت طالع سر حساب از دو که هر جامه تراز تحسین سیاحت براو در این قسمان نقطه ها را انتخاب از خارجار

کلام نویسش انگبین بیش و رجگر و ازمسیه بها رخط عنبرینش با وجه جین ازنقش و رجگر روحش از طبع او خزاین سخن
گلشن از فکرا و دماغ سخن تا از وکلت وقفل با یه قوی کنه بیان علم با فت نوی ابریشمی سخن پکتر زلیش
۲ فتحا رکتاب بر سرش زده از رشته کوس و نعانی عقل در عشق او سند بوی بحرا رنظم اوست کوهبار
گوهر بر سر اوست شره نثار عقل کل با کمال ذو معانی بینش دو خط کشده بیت نفی نواسنجان اوج کاه معانی
و ترانه پردازان حقیقی نکته دانی که بدم کشند سازسخن نغمهای جان نوازا زپرده دل میپردازند در زنهای مقام آسمانی
و ترانه طرازان ببر حیرت دم نطق فرو بسته با نوازه زخمه فلر رسا صدای از ریا رفقش پرنمینواسند ایحب
با سینای بحر اصول ابروی نغمه راافزوده و بقانون پرسی آیات درنوا رنش ساز نادرت کرم نکوده در پرده
نوا ساز رنش موج صبا قانون اصول در اشعار است در کلکش ترانه پرواز انش مقطعات را بلا ت قواعد ادب
در آواز و بکو مرا ف فی نغمات ادارتش و امن نموده وشان در روان مروارید مطلب بر در نرنک امیزی نقشهای نگارش
صحن چمن کارگاه فرور دین منماید زنار سازها در هر مقامی یک نسخه و لها خیده اید تقانون نوای
نغمه ربر است زنار ساز قانون زهره خبرنیست با نکار رساننده زخمه رسا ز کوموسیقار یخوج ایر باد راز
چون سهام سخن بلاغت عرصه برنابش مسلم است از نفراح تا یک گذارش فنون تیرانداز اشن جمع بقواعد اشارات ذو
اید اعلیکه او از بازه اثر بر کوشه خرد بما ما مشق کمانداری انفدر بکمال رسا بیت که او ستادانی ان
کیش سپهر ان ریاضت چله نشینی خدنگ اندیشه او در عالم خیال سهم بیتی اما بت با یاغ ز ر سیاه چران
سینت صاف بر منبر گویند و ما لعرض اگر سعته سرزده باشند قربانش نهاده اند هیچ جسم از کمند او
دام اجل هر صبح صفدر رسهم او شام اجل بر جان مخالفان صفیر سرش در عرصه کین رشنا
پیغام اجل نیز رش که سینه پیکان ریش امد بهرام جگر خسته پیش امد قربان زرکش جست اندراز
فلک تا قبضه زرکشت کنبش امد نا وک خطایش چون هدفگاه نقطه و پیر اینوسته
وکیفان اماج رمانش در پرده ظلمت از عیانه بار موند رخنه سهام قضا بر وربار ذهی فورتکان
قدر انداز و نا وک بلا انشا ره بشت صافش در سینه مخالف خانه نقوش تابع النجم برتود به آسمان
نشانه پیکان زرکش فن نیز فلک برف خوران نیزه الشتال و تخجر انشنس موافقان راز همان
طالع نور است و منافقان لا طعن بکاش جگردوز زمانه صدای خنده گل نقطه بر هوای بلا شد در پرده صبا
تا چشته پیکان صافی که اندقشش با و افعی شکر رگ اندر انه کو بنفاف و ر بالفش فتدرق با شقاقه
خزل

خدنگ بیداد اندیش پیکان خدنگش از مردم دیده بلبلان چندان شکاف برداشته که بدانگاه با لغزش اضطراب نفس
و ناوک خیال اندیشش از دهان غنچه گل الفقدر کام برشته که تنگ تبسم شور فریاد خنده بهجات
از حکم اندازی بر آماج پیکان پیکر فیلان گذشته دار صیقلی مژگان چشم مور رخنه بار کمان نسبت
بکمینش بیدار است نار دوخته چشم مور در دل مار گر کمان زه کند بقرصه خنگ بسته
دشمن است وقف خدنگ هیچ سرش خطا نکرده نشان بیت ساعد سیمای زرانجه کمان چشم بگوشه
ز کمان او بکمین باه یغماگر کنند گوش لشکر [illegible] در کف بید خدنگ آن سوار تیر رجوع کم کند رفتار
در نشوه قدره آتش نشانه تیرش دوخته چشم آفتاب منتشر کرده ما صید را از خر مقسوم گر شد آماج
نقطه موهوم گر بود پی لکاو هیچ زبان تیر او سکندر شد زد سر آن حوصله بلند و مزاج عالی
به تزئین عمارات وسیع و تعمیر قصرهای رفیع توجه تمام دارد و همواره کارخانه این شغل دلپذیر معمور دار رشنا
هاسش این بناهای قویم همت ملحوظ و منظور است اگرچه بناهای سنگین و کاخهای رنگین و حوضهای
مقطع دلپسند و فواره های برجسته قامت بلند و طاقچهای دولت و رواقهای آسمان و قصادر
الشرف کرامت و اجلال و دار السرور و بهشت و افغانستان نیز امثال لطف خاص بنا بسیار دارد
که تحال جهانسوزی آینه خانهای صفا رشن موج حیرت جوهرهای تجلیات آفتاب است و با دولت طرح اثر قوس
ایوانهای دلنشینش سررشته طول امل تجابت کوتاهی در پیچ تاب اما درین روزها بحکم عالی نواب این
قصری دولت تازه طرح جانفزا اسلامیان تعمیر پذیرفته که نمونه [illegible] اشتیاقی از گرانبارهای ضیا
الفاظ معنیه قوات سخن بر ارجا جمیده و منجر بر بلند باکار فعت از اوج بدری سقف [illegible]
ستون چیمه با ایوان کیوان سر کشیده حسد افرخیده منظر با دیرتاهی که بطاقچهای و شعب قصاید است
بموج خیری زاحت و سرور پیش خوش دلفریب و جانفزای انبساط و حیات ناچیز صفای مجلس محو سرارا
آینه تو حیرت نهای خیالات دولت کی قامت پیکر سبز رنگ دل افروز بت داده رعنای ستونهای بلند بالا
اندیشه ما نور طاق بلند نهاد [illegible] اداهای محرابهای انگشتنما حاتم بند سقفهای پر نقش و نگار
آثار موری لمریده تونی سلیمانی رفته و چهره پرداز ایوانهای شگفته بهارش نظرا چه قلم در دست مانی
نکشیده شمعهای فلک از لطافت هوا مانده ذار بعمر عاد و دانی و طاقچهای برجسته او از بوزون لقا
الالوان لستماری کرسی موزون بیابانه و [illegible] از عرش برین نماز نوروز رواق آسمان قصاید الکشایع

از لوازم احصر سزاوار آنکه لمعه‌های رسا با اوج رفیعش در مقام بسته و سطح زمین لب فیض بالایش با آسمان همواره
بلاد نسیم هر جنب دیوار خرزه بادوی استبرق است و قوام و هر سنگ بنا لوح محفوظ منابت استحکام تقویم برای
گنج صبح بیاضش وزیب کلاله دوران خورشید نورانی و بطراوت فزای هوای جانفزایش طراز آستین
گلگونه‌ای موج خیز چشمه زندگانی مغبار بنایش تا با انتخاب حسنهای موزون فی مقطع برده آنچه احسن
رالعیب فی تقویم که و ناهمواری از دلش برخاسته حسن صفای گنج گستری نور تجلی العالم صاحب آنچه درنوردید
صندله رنگین چهره صبح انور قبله عالم فیروزی نورانی ساخته ابروی آن جبینه محراب حسن و لطافت
طاق و فروغ شمسه پرپایش بضیا گستری از مشهوران آفاق رفیع بنایش بصد عروسان زمین
فخر ها کرده بر آسمان بیاض کچش صبح سیمین نقاب و سایه آتش شمسه آفتاب بستر بلند
بصد نوبهار شاده چو تمثال هر جوبهار اشارت کند ابروی طاق او که خورشید زریست بر اشراق او
غبار زمینش بصد آب و تاب کند غازه بر چهره آفتاب بگر خاک آدم هم ازین خاک بود که گردند
روحانیانش سجده هوائش با فسونگری موج خیز فضایش تجان پروری موج خیز چو برداشت حسن
زمینش نقاب فلک لشه گفت گفت در آب گذاری اگر گفت دران سرزمین دیدم صبح زرد
در آستین چو چشم پیاله‌اش حباب خرد گفت قصر با حباب در وصف صحن دلکشایش
بر تربیع تکمال حسن و لطافت و جمال ابداری تمهید بنا یافته که هر چند دریادلان فصاحت سخن زبان
ناطقه را آب کوثر و تسنیم شسته و شو داده در نتیجه فکر مدحش دست و پا ای آشنائی نمی‌زنند از تلاطم
امواج بارسای آب کشد هر صد بره از زبان میگذرد دیما با چشمه اندیشه این تمنا بجوش
آورده ادب با تکمیل منت ممنون گشت نمیدانم با مروری کدام الفاظ تر و معانی آبدار نم قطره
از بحر بیانش تلف کرده اب رفته بجوی گذارش بازارم و بتواضع کدام فکرها نم موج خیز گوهر
خویش لبی ازین دریای با بیداکران برانده تشنگی بلا ابر و نگشته چشمه که تا بلب دامنگیر حباب وار
هوادار خود هر حیران گشت و بقا سنگه به تفکر میلکف ام میچکد و اکنه برای بحساب بیرایش
الشی بضبط آنکه برای جمال خوش بصفاچشمه دریای جمال گردند بحیش لطافت و زیبائی
چون چشمه خورشید سرا پای جمال هر موجه آن فیض بهشت جوی والد هر قطره بحر گفتگوی وارد
دریای محیط از هواداری او در عالم حبابرو ی او سلسله دلربای موجش با نمک عنبر موی

لبراوی

سر رشته زلف سخن شکفته و جام جهان نمای حیاتش با نرگس خوبان چشم بچشم نشسته آفتاب یار ز عذار سپهر تجلیات
جهان فیض فروزی یافته و سحاب بار مو بحر چشمه شده ابروی تر دماغی گرفته عکس نیریهای موج جوهر صفایش آیینه
مطلع خورشید نورانی و بگوهر افشانی قطره هایش بیکرانی حیات دامن ابر نیسان سکندر دم امی اگر از آن خورشید نور افشان
سر مو تمنای آب زندگانی راه ظلمات کم نکردی و صبا هوا و لبد لطافت فضایش خضر و مسیح نسیم
تمنای آب هوا نفس جانمبکاری فضای دلپسندش تر دماغی دریا و بهاری موجهای انهار در
اشتیاق طلعش چمن شکفته و شاداب اگر سحاب موجه حیرت زنجیر پای سلسبیل و کوثر نبودی در هوای زر رویش
و خنک لب قطره زدی و اگر غبار ظلمات حجاب شدی راه خضر و سکندر نگشته تمنایش از آب
زندگانی دست بشستی زهی از صفات چشمه نور بهر موج ابیات گلشن ظهور بشعر
قند و نبات است مگر سرچشمه سحاب است در آید گر شوی چشمه خضر فزاید آبروی چشمه خضر
نماید ابر زان گوهر نثارش که ریزد آب دریا از بارش کمندی سحاب زلف موجش
کشیدار پایه دریا با وجوش بچشم کم تعیین قدر حبابش زند آبروی گوهر آتشش منهاده یا
جمال حسن اندام حباب ابر کف جمشید نشین جام زمو سبزه زار موجش از سر وقت
گدازد آتشش [illegible] زعفرانیست ورین دوران ندید چشم گرداب چرا و دریا دیده و عالم آب
هر آنکس پای که زاتش و نقد بوستان آن بمدح ساقی کوثر بجوش است الحق بمعانه انکه
اندالعو که بلحن و داستان نغمه بزم همایونش نغمه های خجسته نوا کشیده آوازه حسن نو روزی
در عراق و حجاز انداخته و کوچک و بزرگ شهری و دشتی را از حضرت تا عجم بر رواج ابتهاج
این ترانه دلنواز از حضیض غنچگی باوج انبساط رسانده گوش سامعان را از خوش الحانی
طراوت رنگ آمیزی این تازه نقشها سازنده نوای شگفتگی و تر دماغی ارزانی یافت و از طاق
صورت و صد امثال قانون نداسته از راه الطاف زبان سمعه تحسین کشاده سامع و همایون
که دولت سرمست آفاقمنش سید با لا تخلو دلربای علم رعنایی عالم بالا بلندیست چه و از
هر کنار بوستان بیان حلاوت بیرون اتکا خنده جان فزا انور شیرین ادای دوستان الکسی اند
بعرفی بیرای الستبان سرور شمع خسار رفته جنبان تجاحد و بطراوت فزای بهارستان
طرح تجدید اصول اند نغمه زانکه از بهار دیرپا گذار حمائل بر ده چشم و کلمی نیست

دلربایی گستری انوار حسن رشته نگاه تماشا در آستین از جلوه گری لعل های شکر بار قند بصری نه نیاز ساست
و از بهار انگیزی گلستان عذار لاله تمثالان بداغ شکسته زنگی جلی باغنه هر شبنم که در گوش
بهشت نور است — بر سطح زمین گل رو کرات نور است — نسبت تو ای خاکیان سفلیش گیتی عالم
علوی از سرشت نور است — شمعی که درین بزم تاب افروز بود — دامان شب از پرتو او روز
بود — خرقه یوسف نغمه این خیال — در پرده دل نوای نو روز بود — از حسن و جمال نو بهار
دیگر است — در عارض و خال لاله بازار دیگر است — صد موج طرب زنند زهر گوشه از سر آب
نغمه ای رود است — گردیده ز موج نغمه لبریز هوا — در صورت صدا گشته طرب خیز هوا
از بسکه ترانهای رنگین زده جوش — چون ابر بهار گشته گلریز هوا — از باده حسن سرشار نگاه
صد گنج نشاط بسته در بار نگاه — از جوش طرب صدای قانون خیزد — حسرت برده خورد جوهر
نگاه — شمع طرب از پرده فانوس مبدل گرم نور افشانی و محفل نشاط نغمه زمزمه در رگ
و دو نیی مهر بین لشکه بموج خیز بحر اصول آهنگ کرده در جوش نشسته و بلبل نوای
قال چندان از دست آموز ترانه های طرب پر است که رشته بر بال طایر نشسته بستر خواب
نغمه های از کالب طنبور و لبریز و ملذت انگیزی زمزمه های شیرین شاخ بی شکر زیر موسیقار
از جهان مطرب الفرد گوشمال یافته که نغمه دلنواز بر نهد ابو دوف از دست مغنی چندان طپانچه
خورده که مغز اصول از نوبت بر شمارد دایره سر بالش خار بشبان تجلی القات تاب میدهد
و غلاف سلا از رشته زلف عنبرین مویان بری دیدار تار میکند رقاصان بر فسته و برنگ باده از
ساغر اگر دست هوا برارند ترنم نشاط بعالم علوی کشد و خنیاگران بموج رنگ باده ای
رقص اگر با زمین گذارند فتنه خفته سر از ترنم جواب بردار در عنایت حشمت های زرنشه خرد در مقام
از بستر حرمش پا نهاده و نظاره ادای لعبت های دل بسته هوش و انداز به پا گرفته پاسداد
نغمه پردازان ماریه نوا از جمله مغزات ساز عقل و هوش برند و بغزاله سازان نابند صدا نالد
روح پرور بطالب نو لقالب افسرده میدمند — بهر سو جلوه حسن جمال المقصود — بزم در مقام خد
وصال است — نشسته بر طرف زیبا نگاری — زرنگین نغمه سر جوش بهاری — نوای خوبرو بهر سو
طرب خیز زمین تا آسمان از نغمه لبریز — لطافت در بر صوت و صدا انوح. طرب در بیخ دهماز و

نوالوح

نوا آشوب چون رقص بدان نغمه پرداز نقش هالال عشاق و مبارز شمیر نغمه خوبان دلفند کر بیات
مینو هو در شکر قند نهیب از نغمه سرکشیده نمناک ترنم مهد مد چون نسیم از حجاب اصول
رقص میجوشد ز شهناز بیت افغانی و ماکو به باز نشستن حالش جستن حمید لب کز رقص امدن
قامت کشیدن مهر سپهر از ادای دلربای نمود جلوهای جانفزای نیرنگ آمیز نقش ترانه
گل افشان نغمه چنگ و چغانه میعیشش بدانجا انجام است طرب این سرابستان مقام است اگرچه
بقبض و بسط این نغمه دلپسند جان نواز ساز سنج القدر اوج نوازش که بذوق نوازشش پردوم
مضراب زبانی بر تارهای نفس بزند اما چون الطاف از دایره لوث جان بحلقت بیمان سپهر نی مقام
اجابت گوشش بر آواز دولت روحانیان با آهنگ زمزمه این باز گشت به ترانه پردازی دعاییه
دولت ساز و نوای کامرانی روحانیان از زبان ساز د تا بود از انجم و افلاک دور روزگار
اساسش سجده گاه انجم و افلاک باد از پی کشورستانی چون مهد پا بر رکاب ساط حرج نبرد بیشتر
دست بر فتراک باد دست جودش ابر گوهربار کلدار سحاب شمع رایش آفتاب مطلع ادراک باد
دست قدرت گر برون آرد بعزم انتقام سینه زرک فلک از خنجر او چاک باد سعادم شید
نور کارش حالت غنچه ز نشاط زینت عرصه آفاق وجب پاک باد خلعه زلف
گمشده البرابد تاب گردن گردن کشانش در خم فتراک باد گر عدویش سرکشد از خوش منشی بای
لبر دست و پا پیچیده تر از خار خاشاک باد بحر عمان عطایش تا زند موج نوال حاصل دریا و کانها
بپا خلقش خاک باد دوستش با ناز و نعمت سرخوش صهبای عیش دشمنش با زهر خشم
ولتش دل چاک باد از مهابت صیت عدل انتخاب قراش مدام عرصه دوران ز آشوب
حوادث پاک باد زائران کعبه دل را بقصد سعی و طواف حج اکبر از طواف این مقام پاک باد

بعد از حمد خالقی که اساس قصر خاکی بر سطح آب بنا نمود
معمار قدرت او [illegible] از شمایل احدیکه امتزاج عناصر بعمر کارخانه موالید کلابه کرده ذات حکیمش
او کند [illegible] از اوج بارگاه جلالش صحرای لامکان جلوه گاهست از پیشگاه لایزالش
مدارج نفوس و عقول رتبه [illegible] نام [illegible] اطراف عجز و قصور کمندیست بر کنگره اوج
حشمت بارگاهش [illegible] جای [illegible] نقش پرداز طاق ابروی ماه جبینان فرش

ارتفاع نیم بیت بشلاق بارگاه جلالش اطلس آسمان صرف گردد سایبان همایش معمار صنعت و حکمتش تا
نقطه سویدا از مسکار بلند برشته خطوط سطح بسیط نهاده بطراح قدرتش با جلوه بخانه دل عرش عظیم برافراخت
تحریر صور محسوسات و معقولات در یک [illegible] بر نگارخانه افلاک نقش انگیخت از رمانی صنعتش معمار خانه جهان
بنیاد از صناع قدرتش مصور بکلک قلم اظهار بر دارش بتصویر صور ممکنات محتاج ادوات و مقدرات
گردیدن قدرتش با سلیمان صنایع ملائک ادوات صانع افسانه دستگاه وجودش عالم ملکوت
کمالات شکسته و تفسحت ابا و جوهرش امکان برده هر اساس عالم نقش [illegible] بر آب گذشته تا بدان گاه کاخ فلک
مطران از پرتو جمالش خورشید درخشنده دست حضرتی گردون [illegible] از مر حضر لطفش و معید [illegible]
بعد السحت من [illegible] از جناب بارگاه رحمتش منطوقه لا تقنطوا [illegible] سر نوبت [illegible]
بلند منتش. تمام آنکه معمار وجود است بر آنش کفر و ایمان در سجود است هر کرا جز فیض [illegible]
مرجع او سقف آسمان را بنا فرمود نه خرگاه افلاک معاشش فرش کرده قال [illegible] تا بدر بزرگی
از مهر اخلاص دل نکش بود خلوتگه خاص خداوند از روی تفهم جوهر کل مصحفان کلام خلوت
دل طاهر روی بال او بنام خامه تیز پرواز اقلام [illegible] هوای تعریف [illegible] عالم [illegible] در سوادی
حضور و دست داده که ما در رخنه دیوار توصیفش آشیانه بندد در هوای دیگر بال رغبت نگشاید
سبحان الله تو این شهری که تا بنای [illegible] حرف انضباط را نگرید و چون گشاید دهای اولین
بر آب هابی رسیده و همایون معموره که تا پای بنایش از شاخ گاو زمین رسیده پای ثبات از
حوادث افلاک [illegible] قلعه شهر بنایش تا آیت اقامت برافراشته گنبد آن دور الدوام
هر چند بر حق بجند بر فروترین کنگره [illegible] رسیده و عنقای بلند پرواز او هم با وجود بال [illegible]
بجهت تمام گشاده در کنگره دیوارش [illegible] زرین بال آفتاب آشیانه پرداز رخنه دیوار
ذره بر سکین کوه و قاف [illegible] بنیان استوارش دیده تابان گنبد لاجوردی [illegible]
خراش با مور اندوده جهان بلبل مانند دریای [illegible] طاق رواقش [illegible]
تماشای بوسش گشاده اند ابواب [illegible] پروری نظاره و [illegible] ان [illegible] و [illegible]
و در [illegible] اگر معماران [illegible] مغیب بنظر [illegible] نه معاشش پرداز [illegible] مغیب [illegible]
نقش ذخل نهند و [illegible] ان مکلفان امر [illegible] طریقه که [illegible] محال [illegible]

